



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



پژوهشگاه
حوزة و دانشگاه

صفویه

در عرضه دین، فرهنگ و سیاست

جلد دوم

رسول جعفریان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست

نویسنده:

رسول جعفریان

ناشر چاپی:

پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی سازمان انتشاراتی موسسه پژوهشی
حوزه و دانشگاه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست جلد ۲
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	فهرست مطالب
۱۸	۱۲ رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی
۱۸	مقدمه
۲۲	علمای شیعه در قرن دهم و مسأله تصوف
۲۴	عارفان فقیه ضد صوفی
۲۹	محمد تقی مجلسی و تصوف
۳۱	نجیب الدین رضا تبریزی و تصوف
۳۵	فیض کاشانی و تصوف
۴۱	شرح حال فیض به قلم خودش
۴۴	فیض و تصوف در رساله شرح صدر
۴۶	فیض و تصوف در رساله المحاکمه
۴۹	فیض و تصوف در رساله الانصاف
۵۰	اوج‌گیری مبارزات ضد تصوف در دوره اخیر صفوی
۵۰	اشاره
۵۱	۱- سید محمد میرلوحی و تلاش بر ضد تصوف
۵۷	۲- ملا محمد طاهر قمی و تلاش بر ضد تصوف
۵۷	اشاره
۶۲	ملا محمد طاهر قمی و مجلسی اول
۶۴	۳- شیخ علی عاملی و تصوف
۶۶	۴- شیخ حر عاملی و تصوف

- ۵- آقا رضی قزوینی و صوفیه ۶۷
- ۶- الاربعین فی مطاعن المتصوفین ۶۷
- ۷- عبد الحی رضوی و وصف صوفیان ۷۰
- اشاره ۷۰
- شاردن و گزارش برخورد با صوفیان ۷۱
- ۸- علامه مجلسی و صوفیه ۷۲
- اشاره ۷۲
- رساله مجلسی درباره حکیمان، اصولیان و صوفیان ۷۸
- مکافات نامه و گزارش مبارزه با تصوف ۸۲
- ۹- علی قلی جدید الاسلام و تصوف ۸۳
- ۱۳ رساله اصول فصول التوضیح مناظره علمی- نوشتاری محمد تقی مجلسی و محمد طاهر قمی در باب تصوّف ۸۶
- ۱۴ رساله در ردّ جماعت صوفیان علی قلی جدید الاسلام ۱۲۶
- اشاره ۱۲۶
- [اساطیر یونان] ۱۳۱
- [از حیل‌های صوفیه] ۱۳۶
- [دوری طالبان علم از حدیث اهل بیت علیهم السلام] ۱۳۹
- [اصل حکمت از فرنگ است] ۱۴۰
- [پولس و نظریه حلول خدا در وجود عیسی و ذات انسانی] ۱۴۵
- ۱۵ تاریخ مسأله غنا در دوره صفوی ۱۵۲
- در آمد بحث ۱۵۲
- بحث از غنا در دوره صفوی ۱۵۲
- محمد باقر سبزواری و مسأله غنا ۱۵۵
- فیض کاشانی و مسأله غنا ۱۵۹
- موضع گیری بر ضد دیدگاه تقسیم غنا به حرام و حلال ۱۶۰

- ۱۶۰ اشاره
- ۱۶۱ رساله شیخ علی عاملی در ردّ محقق سبزواری
- ۱۶۳ رساله شیخ حر عاملی
- ۱۶۶ رساله محمد هادی میرلوحی
- ۱۶۷ رساله شاه محمد دارابی
- ۱۶۹ رساله سید ماجد بحرانی
- ۱۷۱ ۱۶ حیات فرهنگی و سیاسی ایران در قرن دوازدهم هجری
- ۱۷۱ در آمد
- ۱۷۳ تتمیم امل الآمل
- ۱۷۴ دانش‌های اسلامی رایج در قرن دوازدهم
- ۱۷۶ مسائل علمی بحث انگیز
- ۱۷۶ گرایش‌های فکری انحرافی
- ۱۷۸ عالمان و پادشاهان
- ۱۷۹ موقعیت اداری علما
- ۱۸۰ عالمان شهرهای مختلف
- ۱۸۱ برخی از رخدادها و نکته‌ها
- ۱۸۳ ۱۷ اشاراتی در باب کتاب و کتابخانه در دوره صفوی با گزارشی از کتابخانه شخصی فاضل هندی
- ۱۸۳ وضع کتاب و کتابخانه در دوره صفوی
- ۱۸۷ مدرسه چهارباغ اصفهان و کتابخانه آن
- ۱۸۸ متن وقفنامه کتابخانه مدرسه چهار باغ
- ۱۹۰ کتابخانه‌های شخصی
- ۱۹۳ وقف برای استنساخ
- ۱۹۵ کتابخانه شخصی فاضل هندی
- ۱۹۸ کتاب‌های دیگر

- ۱۸ تذکره نصر آبادی و اصفهان عصر صفوی ۱۹۹
- ۱۹ آگاهی‌های اجتماعی و تاریخی در آثار سید نعمت الله جزائری ۲۰۶
- درآمد بحث ۲۰۷
- قلندران و صوفیان ۲۰۷
- درباره طیره ۲۱۰
- شیوع طاعون در عصر وی ۲۱۰
- درباره هویزه ۲۱۱
- سید علی خان حاکم هویزه ۲۱۲
- نقش علما در جامعه ۲۱۲
- قهوه خانه‌ها مدارس شیطان یا قصه خوانان ۲۱۴
- درباره شوشتر ۲۱۴
- کارهای شعبده بازانه در عصر وی ۲۱۵
- توتون و تنباکو ۲۱۶
- وضعیت شیعه در بلاد سنی ۲۱۶
- اطلاعات پراکنده دیگر ۲۱۷
- ۲۰ اصفهان و ایران دوره اخیر صفوی در نوادر ملا صالح قزوینی ۲۲۰
- اشاره ۲۲۰
- *** اصفهان دوره اخیر صفوی ۲۲۱
- خانه‌های اصفهان ۲۲۳
- فرنگیان ۲۲۴
- اصفهان و ری و برخی شهرهای دیگر ۲۲۴
- درباره علما ۲۲۵
- حیله‌های شرعی ۲۲۶
- توبه فاسقان ۲۲۷

- ۲۲۷ حکایت قلندران
- ۲۲۸ چند طنز درباره سفر حج
- ۲۲۸ کنیزکان گرجی و هندی
- ۲۲۹ درباره خلیفه سلطان یا سلطان العلماء
- ۲۲۹ اختلاف فقها درباره غنا
- ۲۳۰ تفاوت مضمون در شعر عربی و فارسی
- ۲۳۰ طبیبان بیمارکش
- ۲۳۱ سگهای فرنگی و ایرانی
- ۲۳۱ این زمان ...
- ۲۳۲ ۲۱ نسخه‌های مهاجر از بلاد عربی به ایران صفوی
- ۲۳۲ در آمد بحث
- ۲۳۴ انتقال نسخه‌های آثار شیعی از مناطق عربی به ایران
- ۲۳۶ نمونه‌هایی از جبل عامل
- ۲۳۸ نمونه‌هایی از عراق
- ۲۴۵ نمونه‌هایی از بحرین
- ۲۴۵ علامه مجلسی و استفاده از نسخه‌های قدیمی
- ۲۴۷ ۲۲ پاره‌ای از مسائل حجاج شیعه و شیعیان مقیم حرمین در دوره صفوی
- ۲۴۷ در آمد بحث
- ۲۵۰ وضعیت حجاج ایرانی در سفرنامه عیاشی
- ۲۵۴ حج اکبر و مشکلات شیعیان
- ۲۵۷ کشتن علمای شیعه به جرم تلویث کعبه
- ۲۶۱ سیاست دولت صفوی درباره حج
- ۲۶۲ مجاورت علمای شیعه در مکه و مدینه
- ۲۶۶ ۲۳ قصه خوانی در ایران عصر صفوی

- ۲۶۶ اشاره
- ۲۷۱ قصه خوانی در دوره صفوی و موضع علمای شیعه
- ۲۷۳ علما و قصه خوانی
- ۲۷۹ مخالفان و موافقان قصه ابو مسلم پس از کرکی
- ۲۸۳ علامه مجلسی و قصه خوانی
- ۲۸۵ کربلا و قصه خوانی
- ۲۸۷ ۲۴ وقف نامه نظر آقا از خواجهان روزگار صفوی
- ۲۸۷ توضیحاتی درباره وقف نامه
- ۲۹۲ متن وقف نامه
- ۲۹۲ [رقبات وقفی]
- ۲۹۷ [تعیین واقف]
- ۲۹۷ [تعیین ناظر]
- ۲۹۸ [تعیین متصدی]
- ۲۹۸ [موارد مصرف]
- ۳۰۰ وقف نامه دیگر
- ۳۰۱ [موارد مصرف]
- ۳۰۲ [وقف رقبات دیگر]
- ۳۰۲ [تولیت، نظارت و موارد مصرف]
- ۳۰۳ [وقف یک رقبه برای کاتب وقفنامه]
- ۳۰۴ ۲۵ موقوفه شاه سلطان حسین برای برگزاری مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام در کاخ فرح آباد
- ۳۰۴ مقدمه
- ۳۰۴ روستاهای وقف شده
- ۳۰۵ جهت وقف
- ۳۰۶ گواهان وقف نامه

- ۳۰۷ متن وقف نامه
- ۳۰۸ [رقبات وقفی]
- ۳۰۸ [امورد مصرف]
- ۳۱۱ ۲۶ وقف نامه مدرسه سلطان حسینیه یا مدرسه آقا کمال
- ۳۱۱ شرح حال آقا کمال
- ۳۱۵ متن وقف نامه
- ۳۲۳ [نسخه‌های تهیه شده از وقف نامه]
- ۳۲۴ [درخواست واقف از متولی برای واگذاری اداره امور رقبات]
- ۳۲۵ [دو تغییر درباره متصدیان اداره رقبات وقفی]
- ۳۲۵ [فرامین شاه در بخشودگی مالیات رقبات]
- ۳۳۲ [گواهی علما بر وقف نامه]
- ۳۳۴ [فهرست چند کتاب وقفی مدرسه]
- ۳۳۵ ۲۷ وصف عمارت دولت خانه شاه سلطان حسین صفوی میرزا محمد علیا نصر آبادی
- ۳۳۵ اشاره
- ۳۳۵ صفت ایوان رفیع بنیان
- ۳۳۵ تعریف آینه و آینه خانه
- ۳۳۶ تعریف گچکار و توصیف گچ
- ۳۳۶ صفت جدول
- ۳۳۶ صفت حوض‌ها و آب آن
- ۳۳۶ تعریف نقاشی و نقاش که شبیه هر چیزی را به چه نحو کشیده
- ۳۳۷ وصف شبیه بزم قلم
- ۳۳۷ بیان شبیه عاشق
- ۳۳۷ تفصیل شبیه هر عضوی از اعضای معشوق از سر تا پا که نقاش کشیده
- ۳۳۸ وصف شبیه عاشق و معشوق با هم

- تجدید تعریف عمارت ۳۳۸
- صفت سرکار و معمار ۳۳۸
- تفصیل کار فرمودن سرکار به هر صنفی ۳۳۸
- کار فرمایی سرکار به بنا و تعریف بنا ۳۳۹
- صفت گچکار و تعریف گچ ۳۳۹
- تعریف نجاری و نجار ۳۳۹
- تفصیل شبیه آنچه سرکار سفارش فرموده، به چه کیفیت کشیده ۳۳۹
- صفت اهتمام سرکار به عمله عمارت ۳۴۰
- مدح و ثنای بندگان شاهنشاهی ظل‌اللهی ۳۴۰
- درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۳۴۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست جلد ۲

مشخصات کتاب

- سرشناسه: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -
 عنوان و نام پدیدآور: صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست / رسول جعفریان.
 مشخصات نشر: قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹.
 مشخصات ظاهری: ۳ ج.
 فروست: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه؛ ۳۷، ۳۸، ۳۹. تاریخ اسلام؛ ۴، ۵، ۶.
 شابک: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۷۷۸۸-۴۳-۴؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۱۹۷۸-۹۶۴-۹۳۹۰-۶۶-۶؛ ۵۵۰۰۰ ریال: ج. ۲۹۷۸-۶۰۰-۵۴۸۶-۴۵-۲؛
 ؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۹۷۸-۶۰۰-۵۴۸۶-۴۶-۹؛
 وضعیت فهرست نویسی: فاپا
 یادداشت: ج. ۲ و ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۹) (فیا).
 یادداشت: نمایه.
 موضوع: ایران — تاریخ — صفویان، ۹۰۷-۱۱۴۸ ق.
 شناسه افزوده: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
 رده بندی کنگره: DSR ۱۱۷۶ / ج ۷ ص ۷ ۱۳۸۹
 رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۱
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۰۹۵۲۲۴

فهرست مطالب

- رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی مقدمه ۵۱۵
 علمای شیعه در قرن دهم و مسأله تصوف ۵۲۰
 عارفان فقیه ضد صوفی ۵۲۳
 محمد تقی مجلسی و تصوف ۵۲۹
 نجیب الدین رضا تبریزی و تصوف ۵۳۲
 فیض کاشانی و تصوف ۵۳۷
 شرح حال فیض به قلم خودش ۵۴۴
 فیض و تصوف در رساله شرح صدر ۵۴۹
 فیض و تصوف در رساله المحاکمه ۵۵۲
 فیض و تصوف در رساله الانصاف ۵۵۵
 اوج گیری مبارزات ضد تصوف در دوره اخیر صفوی ۵۵۷
 ۱- سید محمد میرلوحی و تلاش بر ضد تصوف ۵۵۸
 ۲- ملا محمد طاهر قمی و تلاش بر ضد تصوف ۵۶۷

- ملا محمد طاهر قمی و مجلسی اول ۵۷۲
- ۳- شیخ علی عاملی و تصوف ۵۷۵
- ۴- شیخ حر عاملی و تصوف ۵۷۸
- ۵- آقا رضی قزوینی و صوفیہ ۵۷۹
- ۶- الاربعین فی مطاعن المتصوفین ۵۸۰
- ۷- عبد الحی رضوی و وصف صوفیان ۵۸۳
- شاردن و گزارش برخورد با صوفیان ۵۸۵
- ۸- علامہ مجلسی و صوفیہ ۵۸۶
- رسالہ مجلسی درباره حکیمان، اصولیان و صوفیان ۵۹۳
- مکافات نامہ و گزارش مبارزہ با تصوف ۵۹۹
- ۹- علی قلی جدید الاسلام و تصوف ۶۰۰
- صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۰
- رسالہ اصول فصول التوضیح مناظرہ علمی- نوشتاری محمد تقی مجلسی و محمد طاهر قمی ۶۰۵
- در باب تصوف ۶۰۵
- رسالہ در ردّ جماعت صوفیان اساطیر یونان ۶۶۷
- از حیلہ‌های صوفیہ ۶۷۴
- دوری طالبان علم از حدیث اہل بیت علیہم السلام ۶۷۷
- اصل حکمت از فرنگ است ۶۷۸
- پولس و نظریہ حلول خدا در وجود عیسی و ذات انسانی [۶۸۶
- تاریخ مسألہ غنا در دورہ صفوی در آمد بحث ۶۹۷
- بحث از غنا در دورہ صفوی ۶۹۸
- محمد باقر سبزواری و مسألہ غنا ۷۰۱
- فیض کاشانی و مسألہ غنا ۷۰۶
- موضع گیری بر ضد دید گاہ تقسیم غنا بہ حرام و حلال ۷۰۸
- رسالہ شیخ علی عاملی در ردّ محقق سبزواری ۷۰۹
- رسالہ شیخ حر عاملی ۷۱۲
- رسالہ محمد ہادی میر لوحی ۷۱۵
- رسالہ شاہ محمد دارابی ۷۱۶
- رسالہ سید ماجد بحرانی ۷۱۹
- حیات فرهنگی و سیاسی ایران در قرن دوازدهم ہجری در آمد ۷۲۳
- تتمیم امل الآمل ۷۲۵
- دانش‌های اسلامی رایج در قرن دوازدهم ۷۲۶
- مسائل علمی بحث انگیز ۷۲۸

- گرایش‌های فکری انحرافی ۷۲۹
- عالمان و پادشاهان ۷۳۲
- موقعیت اداری علما ۷۳۳
- عالمان شهرهای مختلف ۷۳۵
- برخی از رخدادها و نکته‌ها ۷۳۶
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۱
- اشاراتی در باب کتاب و کتابخانه در دوره صفوی وضع کتاب و کتابخانه در دوره صفوی ۷۳۹
- مدرسه چهار باغ اصفهان و کتابخانه آن ۷۴۴
- متن وقفنامه کتابخانه مدرسه چهار باغ ۷۴۶
- کتابخانه‌های شخصی ۷۴۸
- وقف برای استنساخ ۷۵۲
- کتابخانه شخصی فاضل هندی ۷۵۴
- کتاب‌های دیگر ۷۵۸
- تذکره نصر آبادی و اصفهان عصر صفوی ۷۶۱
- آگاهی‌های اجتماعی و تاریخی در آثار سید نعمت الله جزائری در آمد بحث ۷۷۱
- قلندران و صوفیان ۷۷۲
- درباره طیره ۷۷۵
- شیوع طاعون در عصر وی ۷۷۶
- درباره هویزه ۷۷۷
- سید علی خان حاکم هویزه ۷۷۷
- نقش علما در جامعه ۷۷۸
- قهوه خانه‌ها مدارس شیطان یا قصه خوانان ۷۸۰
- درباره شوشتر ۷۸۱
- کارهای شعبده بازانه در عصر وی ۷۸۲
- توتون و تنباکو ۷۸۲
- وضعیت شیعه در بلاد سنی ۷۸۳
- اطلاعات پراکنده دیگر ۷۸۴
- اصفهان و ایران دوره اخیر صفوی در نوادر ملا صالح قزوینی اصفهان دوره اخیر صفوی ۷۹۰
- خانه‌های اصفهان ۷۹۳
- فرنگیان ۷۹۴
- اصفهان و ری و برخی شهرهای دیگر ۷۹۴
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۲
- درباره علما ۷۹۶

- حیله‌های شرعی ۷۹۸
 توبه فاسقان ۷۹۸
 حکایت قلندران ۷۹۹
 چند طنز درباره سفر حج ۷۹۹
 کنیزکان گرجی و هندی ۸۰۰
 درباره خلیفه سلطان یا سلطان العلماء ۸۰۱
 اختلاف فقها درباره غنا ۸۰۱
 تفاوت مضمون در شعر عربی و فارسی ۸۰۲
 طبیبان بیمار کش ۸۰۲
 سگهای فرنگی و ایرانی ۸۰۳
 این زمان ۸۰۴
 نسخه‌های مهاجر از بلاد عربی به ایران صفوی در آمد بحث ۸۰۷
 انتقال نسخه‌های آثار شیعی از مناطق عربی به ایران ۸۰۹
 نمونه‌هایی از جبل عامل ۸۱۲
 نمونه‌هایی از عراق ۸۱۴
 نمونه‌هایی از بحرین ۸۲۳
 علامه مجلسی و استفاده از نسخه‌های قدیمی ۸۲۳
 پاره‌ای از مسائل حجاج شیعه و شیعیان مقیم حرمین شریفین در دوره صفوی در آمد بحث ۸۲۵
 وضعیت حجاج ایرانی در سفرنامه عیاشی ۸۲۹
 حج اکبر و مشکلات شیعیان ۸۳۵
 کشتن علمای شیعه به جرم تلویت کعبه ۸۳۸
 سیاست دولت صفوی درباره حج ۸۴۳
 مجاورت علمای شیعه در مکه و مدینه ۸۴۵
 قصه خوانی در ایران عصر صفوی قصه خوانی در دوره صفوی و موضع علمای شیعه ۸۵۸
 علما و قصه خوانی ۸۶۰
 مخالفان و موافقان قصه ابو مسلم پس از کرکی ۸۶۹
 صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۳
 علامه مجلسی و قصه خوانی ۸۷۳
 کربلا و قصه خوانی ۸۷۶
 وقف نامه نظر آقا از خواجه‌گان روزگار صفوی ۸۷۹
 توضیحاتی درباره وقف نامه ۸۷۹
 متن وقف نامه ۸۸۵
 [رقبات وقفی] ۸۸۶

- تعیین واقف [۸۹۲]
- تعیین ناظر [۸۹۲]
- تعیین متصدی [۸۹۳]
- موارد مصرف [۸۹۳]
- وقف نامه دیگر ۸۹۶
- موارد مصرف [۸۹۷]
- وقف رقبات دیگر [۸۹۹]
- تولیت، نظارت و موارد مصرف [۹۰۰]
- وقف یک رقبه برای کاتب وقفنامه [۹۰۱]
- موقوفه شاه سلطان حسین برای سوگواری مقدمه ۹۰۳
- روستاهای وقف شده ۹۰۴
- جهت وقف ۹۰۵
- گواهان وقف نامه ۹۰۶
- متن وقف نامه ۹۰۷
- رقبات وقفی [۹۰۸]
- موارد مصرف [۹۰۹]
- گواهان ۹۱۰
- وقف نامه مدرسه سلطان حسینیه یا مدرسه آقا کمال شرح حال آقا کمال ۹۱۳
- متن وقف نامه ۹۱۸
- نسخه‌های تهیه شده از وقف نامه [۹۳۱]
- درخواست واقف از متولی برای واگذاری اداره امور رقبات [۹۳۲]
- دو تغییر درباره متصدیان اداره رقبات وقفی [۹۳۳]
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۴
- فرامین شاه در بخشودگی مالیات رقبات [۹۳۴]
- گواهی علما بر وقف نامه [۹۴۴]
- فهرست چند کتاب وقفی مدرسه [۹۴۶]
- وصف عمارت دولت خانه شاه سلطان حسین صفوی ۹۴۹
- میرزا محمد علیا نصر آبادی ۹۴۹
- صفت ایوان رفیع بنیان ۹۴۹
- تعریف آینه و آینه خانه ۹۵۰
- تعریف گچکار و توصیف گچ ۹۵۰
- صفت جدول ۹۵۰
- صفت حوض‌ها و آب آن ۹۵۰

تعریف نقاشی و نقاش که شبیه هر چیزی را به چه نحو کشیده ۹۵۱

وصف شبیه بزم قلم ۹۵۱

بیان شبیه عاشق ۹۵۱

تفصیل شبیه هر عضوی از اعضای معشوق از سر تا پا که نقاش کشیده ۹۵۱

وصف شبیه عاشق و معشوق با هم ۹۵۲

تجدید تعریف عمارت ۹۵۳

صفت سرکار و معمار ۹۵۳

تفصیل کار فرمودن سرکار به هر صنفی ۹۵۳

کارفرمایی سرکار به بنا و تعریف بنا ۹۵۳

صفت گچکار و تعریف گچ ۹۵۳

تعریف نجاری و نجار ۹۵۴

تفصیل شبیه آنچه سرکار سفارش فرموده، به چه کیفیت کشیده ۹۵۴

صفت اهتمام سرکار به عمله عمارت ۹۵۴

مدح و ثنای بندگان شاهنشاهی ظل‌اللهی ۹۵۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۵

۱۲ روبرویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی

مقدمه

یکی از اختلافات فکری دامنه‌دار دوره صفوی در میان عالمان دین، اختلاف آنان در پذیرش یا رد نگره صوفیانه بود. این اختلاف، سبب پدید آمدن ادبیات خاصی شد که در یک سمت آن، صوفیان و موافقان این طریقه و در سمت دیگر، عالمان ضد صوفی بودند و هر دو گروه، آثار بی شماری در رد بر یکدیگر تألیف کردند. برای شناخت ریشه‌های این اختلاف، می‌بایست پیشینه آن را تا قبل از دوره صفوی مرور کرد؛ چیزی که در این مختصر نمی‌توان به آن پرداخت؛ اما آنچه اشاره به آن لازم است، این است که به اجمال، مناسبت فکر شیعه با تصوف تا پیش از دوره صفوی مورد ارزیابی قرار گیرد.

پیشینه روابط میان تشیع و تصوف در برخی از آثار محققانه مورد بررسی مفصل قرار گرفته؛ و هر چند آن نوشته‌ها، خالی از پیش فرض نیست، اما به هر روی، ابعاد آن ارتباط را تا حدود زیادی روشن کرده است. در این که تشیع و تصوف از قرن هفتم به این سو، به مقدار زیادی به هم نزدیک شدند، تردیدی نیست؛ آنچه هست آن است که آیا تصوف خاستگاه شیعی داشته یا سنی. به نظر می‌رسد تشیع تا قرن پنجم ارتباطی با دسته‌های مختلف تصوف نداشته و نتوان آثاری را یافت که همزمان صبغه شیعی و صوفیانه داشته باشد. بنابر این باید خاستگاه تصوف را در میان سنیان جستجو کرد. با این حال، در این نیز نمی‌توان تردید کرد که در جامعه شیعی، زمینه‌هایی برای ورود تصوف وجود داشته است.

یکی از این زمینه‌ها، حضور گسترده مفهوم زهد در جامعه شیعه بوده است. چهره‌های برجسته شیعه، از امامان تا صحابه‌ای چون ابوذر و سلمان، پایه و اساس زهد به شمار می‌رفتند. زمینه دیگر، مفهوم ولایت بود که در شیعه، جایگاه بلندی داشت و می‌توانست نقطه مشترکی میان شیعیان و صوفیانی باشد که آنان نیز برای این مفهوم ارج زیادی قائل بودند. همچنین وجود اندیشه‌های غالی در

شیعه، بستر مناسبی برای نفوذ تدریجی تصوف در میان شیعه به حساب می‌آید. «۱» نباید غفلت کرد که خانقاه شیخ صفی، از تسنن تا تشیع را

(۱). دکتر کامل شیخی دو کتاب در این باره نگاشته است: یکی الفکر الشیعی و النزعات الصوفیه که تحت عنوان تشیع و تصوف ترجمه شده و دیگر الصلّه بین الشیع و التصوف. گو این که استاد هاشم معروف صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۶ بر محور تصوف پیموده و خود نمونه‌ای شاخص در جهت بهره‌گیری از زمینه‌های مشترک برای این انتقال مذهبی بود. به هر روی، تصوف در قرن هشتم و نهم در ایران، به صورت یک گرایش عمومی در آمد. خانقاه‌های فراوانی در گوشه و کنار ایجاد شد و مردمان زیادی از هر سوی، برای دیدار شیخ و تجدید عهد با وی و استفاده دینی و علمی و حتی تفریحی راهی خانقاه‌ها می‌شدند. یکی از مهم‌ترین خانقاه‌های این دوره، خانقاه اردبیل است که به شیخوخیت شیخ صفی الدین اردبیلی (م ۷۳۵) آغاز شد و به تشکیل دولت صفوی انجامید؛ بنابراین طبیعی بود که دولت صفوی، بنای خود را بر پایه قدرت خانقاهی و نیروهای اصلی آن که قزلباش نامیده شدند، استوار کند. آنچه به راحتی می‌توان از رخدادهای مربوط به تشکیل دولت صفوی، به دست آورد، آن است که صوفیان قدرت سیاسی خویش را با کمک قزلباشان و صوفیان به دست آوردند و آن زمان که به قدرت سیاسی دست یافتند و تا دهها سال بعد، تنها پایگاه مستحکم آن‌ها همین گروه بودند.

نکته‌ای که به صورت جدی باید مورد بررسی قرار داد، توجه بدین نکته است که تصوف این دوره، دو منشأ تغذیه مهم داشت: نخست قزلباشان ترک که وابسته به خانقاه شیخ صفی بودند و از مجموعه میراث صوفیانه دو تا چهار قرن پیش از آن بهره می‌بردند. قزلباشان و رهبران آن‌ها، پس از تشکیل دولت صفوی به سرعت به صورت یک نیروی سیاسی و نظامی تبدیل شدند و میراث فکری چندانی از خود نگاه نداشتند. محفل آنان به مرور به توحید خانه خود دربار آن هم با محوریت شاه ادامه یافت و روز به روز، به ویژه پس از سلطنت شاه عباس اول ضعیف تر شد. دوم میراث علمی صوفیان در ایران و تا اندازه‌ای سایر نقاط جهان بود که می‌بایست بسیاری از روایات اخلاقی موجود در آثار شیعه را به آن ضمیمه کرد. تصوف از قرن هفتم به مرور در میان شیعه نفوذ کرده بود و طی قرن هشتم تا پایان نهم، این مذهب در ایران، به شدت از تصوّف تأثیر پذیرفته بود. شیخیان سربرداری و بعد مرعشی دو نمونه روشن از این جریان شیعی خانقاهی بودند. همان گونه که تفکر افرادی چون ابن میثم بحرانی (م ۶۷۹) و سید حیدر آملی (م بعد از ۷۸۷) نشانگر تأثیر

حسینی در کتاب: بین التصوف و التشیع به نقد دیدگاه‌های وی پرداخته. [ترجمه فارسی این کتاب اخیراً توسط بنیاد پژوهش‌های اسلامی چاپ شده] دکتر شیخی به دلیل آن که تفاوت روشنی نسبت به زمینه‌های تئوریک و جنبه‌های عملی و تاریخی قضیه نکرده، خواسته است تا تشیع را مهد تصوف نشان دهد و عمدتاً تأویلات عرفانی موجود برخی از آثار شیعی که به تبع روایات معصومین علیهم السلام بوده، با عرفان رسمی جامعه تسنن مقایسه کرده است. وی با همین دیدگاه بدون توجه به اقدامات فقهای قبل از علامه مجلسی در برابر تصوف نوشته: با ظهور مجلسی و از آن تاریخ به بعد تصوف از تشیع جدا شد.

(شیخی، تشیع و تصوف، ص ۴۰۰)

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۷ پذیرای عالمان شیعه، از تصوف بود. این میراث که بخشی از آن، از آن سنیان ایرانی صوفی و طبعاً غیر متعصب بود، به دوره صفوی منتقل شد. ابزار اصلی این انتقال نظم و نثر فارسی بود که امکان دور کردن آن از این محیط به هیچ روی وجود نداشت.

تا آن جا که به دولت صفوی مربوط می‌شود، آنان به دلایل سیاسی و اعتقادی، به تدریج از عناصر ایرانی - یا به اصطلاح تاریخی تاجیکان - برای کارهای اداری و از فقها و علمای شیعه امامیه برای اداره امور دینی جامعه کمک گرفتند و آنان را در قدرت سیاسی سهم کردند. نتیجه هر دو مسأله، کاهش نفوذ قزلباشان بود؛ اما طبیعی بود که خطر فقها برای صوفیان بیش تر از خطر تاجیکان بود. ظهور فقهای بزرگی چون محقق کرکی (م ۹۴۰) و بدست آوردن مقام دینی - سیاسی مهم شیخ الاسلامی توسط آنان، سبب شد تا جبهه فقاقت در برابر تصوف، موضع استواری به دست آورد و شکل رسمی بخود بگیرد.

علامه مجلسی در رساله‌ای که در ادامه خواهیم آورد، آوردن محقق کرکی را در ردیف اقدامات صوفی زدایی شاه اسماعیل می‌داند. حتی اگر قصد شاه اسماعیل یا طهماسب، از آوردن عالمان شیعه عرب، چنین نبود، اما در عمل، چنین نتیجه‌ای دست داد. آنچه در این ارتباط قابل توجه بود این که، مشایخ صوفیه به طور عمد و حتی آشکار، مذهب تسنن داشتند. شیعه شدن دولت صفوی، حتی با فرض پذیرش تصوف سنتی، قادر به تحمل این وضعیت نبود. بنابر این، قرار شد تا بقعه‌های مشایخ صوفیه را تخریب کنند. این تخریب همراه با از هم پاشیده شدن سلاسل صوفیه بود که رقبای خانقاه شیخ صفی نیز به حساب می‌آمدند و به هر روی سنی بودند. حافظ حسین کربلایی (م ۹۹۷) در قرن دهم نوشته است: در زمان شاه جم شاه اسماعیل - انار الله برهانه - همه سلاسل در هم شکست و قبور سلف ایشان را کردند تا به خلف خود چه رسد. «۱» نایب الصدر هم نوشته است: جناب شاه اسماعیل به خانقاه‌های مشایخ اهل سنت که می‌رسیدند، خراب می‌کردند. «۲» تخریب قبر منسوب به ابو مسلم خراسانی در خراسان، با همین هدف صورت گرفت. «۳»

از آن پس، یک تضاد در داخل حاکمیت جدید به وجود آمد؛ از یک طرف صوفیان بودند که شاه را مرشد کل تلقی می‌کرده و مراسم ویژه خویش را داشتند. از طرف دیگر فقیهان بودند که علاوه بر داشتن زمینه اجتماعی و شرعی در فقه، از سوی شاهان صفوی نیز تقویت می‌شدند. شاهان صفوی، به رغم انزوای صوفیان در نیمه دوم صفوی، تا به آخر

(۱). کربلایی، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۱، ص ۴۹۱

(۲). نایب الصدر، (محمد جعفر شیرازی) طرائق الحقایق، (تصحیح دکتر محجوب، تهران، ۱۳۳۹) ج ۱، ص ۲۸۳

(۳). ابهری، انیس المؤمنین، ص ۱۸۲

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۸

نسبت به صوفیان روی خوش نشان می‌دادند؛ اما توان گفت که از همان ابتدا تمایل جدی به آنان نداشتند و به همین دلیل، روز به روز حدود قدرت آن‌ها را محدود کرده و نفوذشان را کاهش می‌دادند.

بخش دیگر مسأله، به اختلاف میان علما بر سر عرفان و تصوف برمی‌گشت. آنچه غیر قابل انکار بود این که، میراث عظیم تصوف ایرانی و غیر ایرانی، به دوره صفوی انتقال یافته بود. ما در آغاز قرن یازدهم هجری، چهره‌های عالم بسیار برجسته‌ای را در ایران می‌شناسیم که میراث‌دار این جریان بودند. شیخ بهاء الدین عاملی (م ۱۰۳۰) نمونه روشنی از این افراد بود که شرع و عرفان و فلسفه را در هم آمیخت. البته همه افرادی که علاقه‌مند به این جریان بودند، اندیشه واحدی نداشتند؛ اما از ظهور ملا صدرا در این دوره، و پیدایش حکمت متعالیه که تلفیقی از فلسفه و عرفان است، چنین به دست می‌آید که این جریان، بسیار نیرومند و مستحکم بوده است. در این مسیر حتی از اخبارهایی مانند ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) نیز می‌توان یاد کرد که در ادامه از سخن خواهیم گفت.

درست در همین زمان، صوفیان بازاری که بقایای جریانات کهن صوفیان ایرانی بودند، هنوز در سطح عمومی فعالیت داشتند. همین افراد بودند که مورد مذمت شدید افرادی مانند ملا صدرا قرار گرفته و وی خود را متعهد به آن می‌دانست تا برای دفاع از عرفان، به

محکوم کردن این جریان پیردازد. آثار وی از جمله آنچه در رساله کسر اصنام الجاهلیه آمده، شاهدهی بر برخورد وی با صوفیان بازاری است.

عالمانی که به عرفان نظری و فردی علاقه‌مند بودند، طبعاً به دلیل آن که در روش‌های معرفتی با عامه متصوفه، هم روش بودند و نوع خاصی از الفاظ و مفاهیم قالب‌های بیانی و حتی رفتاری را به صورت مشترک با آنان به کار می‌بردند، از دید مخالفان تصوف، با صوفیان یکجا مورد حمله قرار می‌گرفتند. به علاوه، این قبیل عارفان نسبت به کسانی که صوفیان آن‌ها را از مشایخ خود تلقی می‌کردند، کسانی چون حلاج، غزالی و محیی‌الدین عربی، نمی‌توانستند بی‌علاقه باشند. از این جا بود که علمای ضد تصوف، به مرور بر ضد این قبیل عالمان نیز دست به اقدام‌های علمی و عملی زدند. در واقع، جریان تصوف و عرفان، از نظر مخالفان جریان واحدی بود که مراتب متعددی داشت؛ از عالم‌ترین افرادی که به عرفان نظری و تربیت فردی تکیه داشتند تا صوفیان بازاری که کشکول به دست و یاهوکشان در کوچه و بازار چرخش می‌کردند یا در خانقاه‌ها و توحید خانه‌ها در محفل‌های ویژه فرقه‌های موجود، شرکت می‌کردند. از نظر مخالفان، مسیری که از اول آغاز می‌شد، در نهایت به تصوف بازاری می‌رسید. شیخ علی عاملی با اشاره به پیشینه تصوف و این که در میان سنیان بوده نه امامیان، در تحلیل این که چگونه عالمان شیعه، از آنان متأثر شدند،

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۱۹

می‌نویسد:

زمانی که سیره صوفیہ به امامی مذهب‌ان رسید، ابتدا میان هسته و پوسته تفاوت می‌گذاشتند و بودند کسانی که به برخی از گفته‌های آن‌ها متمایل گشته، قسمتی از محتوا را که خوب بود گرفته، پوسته را به کنار می‌نهادند. محتوایی که برگرفته شد، از کلام انبیاء و اوصیاء و دیگر علمای پرهیزگار پیرو آنان بود. آنان این مطالب را در نوشته‌های خود وارد می‌کردند تا حسن ظن نسبت به خود را برانگیزند؛ زیرا آن کلمات، ماندگی به سخنان امیر المؤمنین علیه السلام و امثال آن حضرت داشت. کم کم به تأویل آن عبارات، به طوری که موافق با مطالب آن‌ها و مشرب آنان بود، پرداختند، و بودند کسانی که برخی از آن عبارات را برای تہذیب و تزکیه نفس و تطہیر آن گزینش می‌کردند؛ اما هدف مهم برای آن‌ها همان پیمودن طریق شرع و گذران عمر بر آن اساس بود. کما این که هر کس حال جدّ من شہید ثانی و دیگر علمای حقہ را ببیند، متوجہ آن خواهد شد. کم کم کار به آن جا رسید کہ ہر چہ صوفیہ می‌گفتند، عمل می‌شد و ہر چہ آنان اظہار می‌کردند، اینہا گوش می‌کردند و لو این کہ بخشی را بشنوند، اما چگونگی آن را نشناسند، و کار بہ آن جا رسید کہ تنفر از شرع و اہل آن پیدا کردہ و در دستہ صوفیہ وارد شدند. «۱»

این تحلیل، نشان می‌دهد که علمای ضد تصوف، بر این باور بودند که همان آشنایی با کلمات مشایخ صوفیہ، حتی اگر در آغاز، بہ قصد عمل بہ شرع باشد، در نهایت بہ تنفر از شرع می‌انجامد. لذا بود کہ با این دستہ از علمای شیعہ کہ بسیاری از آنان مقید بہ شرع نیز بودند، اما نوشته‌هایشان حال و هوای نوشته‌های غزالی و محیی‌الدین عربی را داشت، مخالفت می‌کردند.

البته صوفی گری دورہ صوفی، بہ سرعت خودش را با مسألہ تولی و تبری ہماہنگ کرد و تشیع را بہ عنوان یکی از ارکان خود پذیرفت. این حرکت تا آن جا رسید کہ صوفیان این دورہ، نہ تنها معتقد بہ ہماہنگی تشیع و تصوف بودند کہ اساساً صوفیان واقعی را شیعہ واقعی معرفی می‌کردند. چنان کہ یکی از مؤلفان صوفی، فصلی از کتاب خود را چنین عنوان گذاری کرد: «در این کہ صوفی نمی‌تواند سنی باشد». «۲» شاه اسماعیل نیز در همان اوان گفته بود: صوفی گری وقتی نزد ما مقبول خواهد بود کہ لعن بر اعدای امیر المؤمنین علیہ السلام نمودہ، تولی بہ ائمہ معصومین علیہم السلام نمایند. «۳»

دولت صوفی، برای مدتی سیاست تلفیق تصوف و تشیع را دنبال کرد؛ اما ادامہ این

(۲). بنگرید: رساله‌ای خطی در تحقیق در تصوف، فهرست کتابخانه ملی، ج ۶، ص ۶۴۴.

(۳). عالم آرای صفوی، ص ۵۶۰

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۰

حرکت، با برخوردی که مخالفان تصوف کردند، با دشواری روبرو شد. البته مخالفت تنها در زمینه مسائل فکری نبود، از نظر سیاسی نیز، با قلع و قمع قزلباشان توسط شاه عباس اول، آن هم در زمانی که قزلباشان سخت به جان یکدیگر افتاده بودند، نوعی زمینه سیاسی برای انحلال طایفه قزلباش و طبعاً حامیان اصلی تصوف فراهم گردید. با این حال، باید توجه داشت که تصوف تنها در صورت قزلباشی آن نبود که با نابودی یا تضعیف آن از میان برود؛ بخش عمده‌ای از آن به صورت یک جریان فکری در میان دسته‌ای از عالمان برجسته شیعه در این دوره بود.

جریان ضد تصوف، که به طور عمده از سوی علمای عرب مقیم اصفهان دنبال می‌شد، به طور نیرومند در برابر صوفیوه موضع گرفت. هر مقدار که به اواخر قرن یازدهم نزدیک می‌شویم، این جریان فعال‌تر شده و با استناد به تلاش‌هایی که از زمان محقق کرکی، یعنی عصر نخست صفوی بر ضد تصوف شده بود، به تألیف کارهای جدیدتر پرداخته و مبارزاتش را آشکارتر ادامه می‌دهد. یکی از اهرم‌های اصلی این جریان، مبارزه با تصوف، به عنوان یک جریان سنی است. خواهیم دید که در بسیاری از آثاری که در رد بر صوفیان نگاشته شده، به ارتباط آن با مشایخ سنی که برخی مواضع ضد شیعی روشنی در تاریخ داشته‌اند، تصریح شده است.

علمای شیعه در قرن دهم و مسأله تصوف

گفته شده است که جنبش ضد صوفی‌گری، در دوره شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴) آغاز شده است. شاهد این نظریه فعالیت محقق کرکی (م ۹۴۰) شخصیت محبوب شاه طهماسب و نخستین عالم مقتدر شیعه در دوره صفوی در این زمینه است. در این که آیا محقق کرکی فعالیت ضد صوفی داشته است یا نه، می‌بایست تحقیقات بیش‌تری صورت گیرد. در این باره، آمده است که وی کتابی با عنوان المطاعن المجرمیه فی ردّ الصوفیه نوشته است. از آن جا که این اثر از میان رفته است، نسبت به محتوای آن واقف نیستیم و بنا بر این نمی‌دانیم که محقق کرکی در این کتاب، چگونه با تصوف روبرو شده است. تنها یکی از شاگردان محقق، بخش‌هایی از این کتاب را نگاه داشته است. وی محمد بن اسحاق ابهری است که دو کتاب با عنوان انیس المؤمنین در تاریخ امامان و منهج الفاضلین فی معرفه الائمه الکاملین درباره امامت نگاشته است. در حال حاضر، نسخه‌ای از انیس المؤمنین در کتابخانه مسجد گوهر شاد مشهد موجود است که محقق کرکی تقریظی بر آن نوشته است. «۱»

یک پرسش مهم این است که آیا در عنوان کتاب محقق، پسوند «فی ردّ الصوفیه» بوده

(۱). فاضل، محمود، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه جامع گوهر شاد، ج ۴، ص ۱۹۲۷

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۱

است یا نه. ابهری در هفت مورد نام این کتاب را تنها با عنوان مطاعن المجرمیه آورده است. «۱» به علاوه، تمامی موارد نقل شده مربوط به ابو مسلم و ابو مسلم نامه خوانی است که ما حکایت آن را به تفصیل در نوشتار «قصه خوانی در دوره صفوی» آورده‌ایم. بنا بر این، به گمان قوی، و بر اساس آنچه که موجود است، نمی‌توان به صراحت کتاب محقق را رد بر صوفیوه دانست. البته، این نکته پذیرفتنی است که کار ابو مسلم نامه خوانی تا اندازه‌ای کار صوفیان بوده و آنان این قبیل داستان‌ها را در طول قرن هفتم تا نهم بازسازی می‌کرده و برای مردم می‌خواندند؛ اما به هر روی، ردّیه نویسی بر ضد ابو مسلم یا قصه خوانی، نمی‌تواند به صراحت رد بر

صوفیه دانسته شود.

آنچه متفاوت با تلقی پیشگفته است، مطلبی است که شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴) در کتاب الاثنا عشریه فی الرد علی الصوفیه آورده است. وی می‌نویسد: شیخ علی در این کتاب اخبار زیادی در رد بر صوفیه و کفر آنان آورده و بحث‌های عقلی متعددی در اثبات این معنا، کرده است. «۲» از عبارت او آشکار است که وی کتاب کرکی را ندیده است. گفتنی است که وی نیز تنها از المطاعن المجرمیه یاد کرده و پسوند «فی الرد علی الصوفیه» را همراه آن نیاورده است. شیخ حر اشارتی دیگر نیز به نقل از کتاب فرزند محقق - که در ادامه از آن نقل خواهیم کرد - به المطاعن المجرمیه دارد. فرزند محقق با یاد از کتاب پدرش، نوشته است که «پدرم به نقل از ثقات امامیه، در کتابش المطاعن المجرمیه، در رد حلاج اخبار زیادی آورده است». «۳» در این صورت، این تنها شاهد ما بر این است که کتاب محقق، مطالبی در رد بر حلاج نیز داشته است. گفتنی است که میر لوحی نیز در رساله سلوه الشیعۀ از کتاب المطاعن المجرمیه یاد کرده است. «۴»

از روزگار محقق کرکی که بگذریم، فرزند وی شیخ حسن، کتابی با عنوان عمده المقال فی کفر اهل الضلال داشته است که مع الاسف تا کنون از آن آگاهی به دست نیامده است. این رساله در دوره اخیر صفوی در دسترس عالمان بوده است. افندی پس از معرفی مؤلف می‌نویسد، این شیخ کتابی با عنوان عمده المقال فی کفر اهل الضلال دارد که در آن درباره اهل سنت و قدح صوفیان سخن گفته و نسخه‌ای از آن نزد ما موجود است که آن را به نام شاه طهماسب صفوی تألیف نموده و در سال ۹۷۲ در مشهد به انجام رسانده است. «۵» این کتاب،

(۱). ابهری، انیس المؤمنین، صص ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸

(۲). عاملی، شیخ حر، الاثنا عشریه فی الرد علی الصوفیه، ص ۵۰؛ افندی، ریاض، ج ۳، ص ۴۴۷

(۳). عاملی، شیخ حر، الاثنا عشریه، ص ۵۱

(۴). میر لوحی، سلوه الشیعۀ، (میراث، دفتر دوم)، ص ۳۵۱

(۵). افندی، همان، ج ۲، ص ۲۶۰

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۲

همچنین در اختیار شیخ علی بن محمد بن حسن بن شهید ثانی (م ۱۱۰۳) بوده و از آن مطلبی در رساله السهام المارقه نقل کرده است. «۱» شیخ حر عاملی، به رغم آن که در امل الامل از وی یاد نکرده، در کتاب الاثنا عشریه خود از آن یاد کرده و عبارتی از آن را با واسطه که کسی جز شیخ علی عاملی نیست، نقل کرده است. این همان نقلی است که شیخ حسن، مطلبی را از کتاب پدرش مطاعن المجرمیه نقل کرده و پیش از این، به آن اشاره کردیم. «۲» حدس قوی آن است که دست کم، بخش عمده کتاب عمده المقال درباره اهل سنت است و به مناسبت به صوفیه، آن هم صوفیه سنی پرداخته و برخی از عقاید آنان را نقد کرده است. مطلبی که شیخ حر از آن نقل کرده، بحث وحدت وجود و حلول خداوند در ابدان عارفان است. پس از آن این نکته را که صوفیه عده‌ای را به عنوان اولیاء معرفی کرده، طریقه آنان را پیروی می‌کنند، مورد حمله قرار داده، آنان را «رؤوس الکفره الفجره و عظماء الزنادقه و الملاحده» نامیده، برای مثال از حلاج و بایزید بسطامی یاد کرده است. «۳» میر لوحی نیز در رساله سلوه الشیعۀ از عمده المقال یاد کرده است. «۴»

یک نکته را باید در نظر داشت و آن این که عالمان و فقیهان این عهد، در مجموع اندیشه ضد صوفیانه یا عارفانه نداشتند. امیر معز الدین اصفهانی که فقیهی ارجمند و از شاگردان محقق کرکی بود، سالها در منصب صدارت با بدعت‌ها و فسق و فجور مبارزه کرده و در عین حال، غزل‌های جانانه‌ای می‌سرود که از آن جمله است:

به پیش ماه رخت، آفتاب یعنی چه به پیش خال و خط، مشک ناب یعنی چه درون حلقه زلف تو رخ نمایان است و گر نه در دل شب آفتاب یعنی چه خیال نرگس مستت ز هوش می‌بردم و گر نه با دل پر درد خواب یعنی چه عرق به روی تو هر کس که دید می‌گوید به روی آتش سوزان حباب یعنی چه «۵» درباره سید حسین مجتهد کرکی، دختر زاده محقق کرکی نیز گفته شده است که تمایل به تصوف داشته است. «۶» در همین دوره، شیخ حسین بن عبد الصمد، پدر شیخ بهایی نیز تمایلات صوفیانه داشته و از مشایخ صوفیه ستایش می‌کرد. «۷»

(۱). نسخه مرعشی، ش ۱۵۷۶، برگ ۱۸

(۲). عاملی، شیخ حر، الاثنا عشریه، ص ۵۱

(۳). همان، ص ۵۱

(۴). میرلوحی، سلوه الشیعۀ، ص ۳۵۱

(۵). قمی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۴

(۶). افندی، همان، ج ۲، ص ۶۷

(۷). افندی، همان، ج ۲، ص ۱۱۴

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۳

عارفان فقیه ضد صوفی

چراغ تصوف ایران در پایان قرن دهم، به آرامی رو به خاموشی رفت و زوال آن به طور جدی مطرح شد. شهرهای پر خانقاهی چون تبریز یا یزد، در قرن یازدهم، از خانقاه تهی شده و جای خانقاه‌ها را مساجد و تکایا و حسینیه‌ها گرفت. به نوشته کیانی: «از مطالب کتاب جامع مفیدی [که در حدود ۱۰۸۰ تألیف شده] چنین استنباط می‌شود که موضوع مسلک تصوف و مسأله خانقاه سازی از قرن دهم دچار فترت گردیده و در زمان مؤلف، کاملاً از رونق و رواج باز مانده و فقط جماعت خانه‌هایی وجود داشته که سالکان در آن‌ها به تلاوت قرآن مشغول بوده‌اند.» «۱» در جامع مفیدی آمده است: در این اوقات، بنا بر جهاتی که خامه فصاحت قرین را یارای اظهار و بیان کشف گفتار حقایق آن نیست، عمارات روی به خرابی آورده ... و رسم راتبه و صادر و وارد از خوانق و مزارات متبرکه بر افتاده. «۲»

قرن یازدهم، قرن عرفای غیر حزبی یا به تعبیری غیر صوفی و غیر وابسته به سلاسل صوفیه است؛ در عین حال، هنوز مقابر برخی از آنان نیز توجه می‌شود. کما این که قبر بابا رکن الدین، یعنی رکن الدین مسعود بن عبدالله بیضاوی (م ۷۶۹) در اصفهان در دوره شاه عباس اول ترمیم شد، گر چه یک سال بعد از درگذشت او به اتمام رسید. «۳» به علاوه، آن چنان که مجلسی دوم به نقل از شیخ بهایی آورده، وی شاه عباس را بر سر قبر بایزید بسطامی برده است؛ گر چه در آنجا میان یک عالم ضد صوفی و شیخ بهایی، درباره بسطامی بحثی در گرفت، اما به هر حال، شاه عباس قبر بایزید را زیارت کرد. «۴» طبیعی است که در مواردی که ممکن بود تا به نوعی صاحب مقبره، به نوعی به تشیع متصل شود، احترام به آن و زیارتش آسان تر می‌بود. برای مثال می‌توان به بقعه شیخ ابو مسعود رازی اشاره کرد که بر اساس داستان‌های افواهی، محدثی جانبدار امام علی علیه السلام بوده است. «۵»

بسیاری از عارفان اصفهان تا زمان شاه عباس دوم، همچنان مورد احترام بودند و حتی امکاناتی از سوی شاه در اختیار آنان گذاشته می‌شد. به نوشته وحید قزوینی، شاه عباس دوم «در این وقت منزل پیشوای سالکین و محیی مراسم حکمای متألهین ملا رجب علی

تبریزی و رمز شناس مفاسد و مصالح، درویش محمد صالح لبنانی را به نور قدوم سعادت لزوم، رشک باغ جنان و روضه رضوان فرمودند و هر یک را به انعامات ظاهر و فیوضات باطن

(۱). کیانی، تاریخ خانقاه در ایران، ص ۲۲۵

(۲). جامع مفیدی، ج ۳، ص ۵۷۷ به نقل از کیانی، تاریخ خانقاه در ایران، ص ۲۶۲

(۳). بنگرید: هنر فر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۴۹۵

(۴). این نقل تاریخی در رساله «اصول فصول التوضیح» که در ادامه همین نوشتار چاپ شده، آمده است.

(۵). هنر فر، همان، صص ۳۵۳-۳۵۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۴

سرمایه توانگری بخشودند ... یک دو نوبت به منزل حکمای مزبور تشریف ارزانی فرموده صحبت داشتند و یک دو نوبت درویش مجنون و همچنین ملا رجب علی و درویش محمد صالح را طلب داشته، از خاک برداشتند و در اوقاتی که عزم صحبت درویشان می نمودند، حکم به احضار مجتهد الزمانی مولانا محمد محسن کاشی که سالک طریقین و مست نشأتین است، می فرمودند و در مجلسی که با درویشان افطار نمودند، ملا محمد علی مشهدی «۱» نیز که از واقفان اسرار و محرمان استار است، به شرف مجالست سرافرازی یافت. «۲» همو در جای دیگری خبر «تشریف بردن اعلی حضرت جهان بانی به منزل ملا- رجب علی و بقعه درویش صالح لبنانی» را آورده است. «۳» همچنین خبر از بنای تکیه فیض برای صوفیان داده، محل آن را «باغ مرحوم محراب خان والد عالی جاه قورچی باشی که بر کنار رود زنده رود واقع» است، اختصاص داد تا صوفیان «حین ذکر و وجد و حال، در اصل گنبد اجتماع نمایند». «۴» گویا این تکیه در زمان شاه سلطان حسین، ویران گردیده، درویشان آن، از اصفهان آواره شدند. «۵»

به جز کتاب حدیقه الشیعه که منسوب به مقدس اردبیلی است، و درباره نسبت آن به وی- یا دست کم بخش رد تصوف آن- از قرن یازدهم تا کنون چون و چرای فراوان بوده است، «۶» از قرن دهم موضع رسمی ضد صوفی که به صورت یک کتاب یا بخش مهمی از یک کتاب بر جای مانده باشد، تا کنون معرفی نشده است. در برابر، جریان دیگری در این دوره، به انتقاد از تصوف می پردازد که به نظر ما، به رغم علاقه اش به تصوف، در آمد حرکت های ضد صوفیانه دوره اخیر صفوی است. بنا بر این پیش از این که این خط، یعنی خط ضد تصوف دنبال شود، لازم است این حرکت جدید را که مربوط به نیمه نخست قرن یازدهم است، مورد بررسی قرار دهیم.

حرکت یاد شده، چنین است که جمعی از عالمان عارف مسلک دوره میانی صفوی،

(۱). به احتمال، وی همان است که در مشهد گفته بود که فیض کاشانی مجلس سماع دارد؛ و فیض در پاسخ کسی که در این باره از وی پرسش کرده بود، نامه ای نگاشت. در بحث «فیض و تصوف» در این باره سخن گفته ایم.

(۲). وحید قزوینی، عباس نامه، ص ۲۵۵

(۳). همان، ص ۳۲۱

(۴). همان، ص ۲۵۶

(۵). نصف جهان در تعریف اصفهان، ص ۱۸۳ به نقل از: کیانی، همان، ص ۲۶۴

(۶). شیخ حر در الاثنا عشریه (ص ۳۰، و نک: ۵۱) درباره تشکیک در انتساب این کتاب مفصل بحث کرده و کوشیده است تا نسبت آن را به مقدس اردبیلی ثابت کند. و نیز بنگرید: تدین، مهدی، حدیقه الشیعه یا کاشف الحق، مجله معارف، سال دوم، شماره

۳، صص ۱۰۵-۱۲۲. و مقدمه چاپ جدید حدیقه الشیعه، صص ۳۲-۶۳ (به کوشش صادق حسن زاده، قم، انصاریان، ۱۳۷۷)

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۵

همزمان با دفاع از شرع و روش‌های عرفانی و اخلاقی، شروع به انتقاد از صوفیه بازاری کردند. چنین اقدامی، می‌توانست نوعی مقابله با انتقادهای شدیدتری باشد که عالمان ضد صوفی با بهانه قرار دادن کارهای صوفیان بازاری، بر این قشر وارد می‌کردند. این قبیل انتقادهای، از قدیم میان مشایخ صوفیه رایج بوده، هر بار که میان صوفیان حرکت جدیدی آغاز می‌شد، باب انتقاد نسبت به سایر صوفیان و رفتار آنان گشوده می‌شد. برای مثال می‌توان از این شعر مولانا یاد کرد که می‌گوید:

صوفیئی گشته به نزد این لئام‌الخیاطه و اللواطه و السلام

حرف درویشان بسی آموختند منبر و محفل بدو افروختند در این دوره، شماری از عالمان که به مسائل عرفانی علاقه‌مند بودند، شروع به انتقاد از صوفیان کردند. این خط تا آخر صفوی ادامه داشته و کار به جایی می‌رسد که رهبران برخی از سلسله‌های صوفی، برای این که از قافله انتقاد عقب نمانده، خود را عارف معرفی کنند نه صوفی بازاری، شروع به انتقاد از رفتارهای اجتماعی صوفیان می‌کنند.

در این انتقادهای، خانقاه شیخ صفی یک استثنا به شمار آمده و حتی ضد صوفی‌ترین عالمان، به نوعی بر خود لازم می‌دیدند تا از شیخ صفی الدین اردبیلی که جد شاهان صفوی بود، دفاع کنند. اما از این که بگذریم، انتقادهای فراوانی در آثار عالمان عارف این دوره دیده می‌شود. برای نمونه باید به شیخ بهایی (م ۱۰۳۰) اشاره کرد. مثنوی نان و حلواى شیخ بهایی نشانگر اعتقاد وی به اندیشه‌های عرفانی است.

علم رسمی سر به سر قیل است و قال نه از او کیفیتى حاصل نه حال

علم نبود غیر علم عاشقی ما بقى تلبیس ابلیس شقی

ایها القوم الذی فی المدرسه کلّ ما حصّی لتموه و سوسه اما همین شیخ بازی‌های صوفیانه و جبه پوشی‌های فریکارانه را نیز مورد انتقاد قرار می‌دهد و در همان مثنوی می‌گوید:

این مقام فقر خورشید اقتباس کی شود حاصل کسی را در لباس

زین ردا و جبهات ای کج نهادین دو بیت مثنوی آمد به یاد

ظاهرت چون گور کافر پر حلال وز درون، قهر خدا عزّ و جل

از برون، طعنه زنی بر بایزیدوز درونت ننگ می‌دارد یزید «۱» شیخ همزمان با اعتقاد عمیقش به عرفان و روش‌های کشف و شهود و علاقه شدیدش به مفهوم زهد، با تألیف جامع عباسی و داشتن منصب شیخ الاسلامی در اصفهان، آن هم برای

(۱). نفیسی، سعید، کلیات اشعار و آثار فارسی شیخ بهایی، ص ۱۷۱

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۶

معروف‌ترین شاه صفوی، یعنی شاه عباس، نشان داد که به فقه و شریعت اعتقاد کامل دارد «۱» و خود نیز لباس فقیه زمان یا به اصطلاح عنوان مجتهد الزمانی را به دوش می‌کشد؛ اما در عین حال، وارث آن گرایش عارفانه است که آن را به نسل بعد از خود منتقل می‌کند.

گفتنی است که نقل حدیثی توسط شیخ بهایی در کشکول سبب شده است تا شیخ حر بر موضع شیخ بهایی به عنوان یک ضد صوفی تأکید ورزد که البته قدری تند می‌نماید. «۲»

صدر الدین شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰) معروف به ملا صدرا شاگرد میر داماد و شیخ بهایی، بنیانگذار نگرش فلسفی معروف به حکمت

متعالیه که جهت‌گیری عمده آن تلفیق عرفان و فلسفه و حدیث است، در موارد متعددی به صوفیان حمله کرده است. وی سخت جانبدار عرفان است و در بسیاری از آثار خود، بر منکران معارف یقینیه و عالمان ظاهری حملات سخت دارد. در جایی می‌نویسد: و همچنین اند جمعی که انکار علوم حقیقیه و معارف یقینیه می‌نمایند و مذمت طریق اهل حقیقت و عرفان می‌نمایند و تحسین شیوه تن پرستان و جاهلان، بنا بر تعارف اصلی و تناسب و تشابه جبلی، که نفوس معطله و عبده الهه هوا و عباد هیاکل و اصنام دنیا و تبعه و خدمه شیاطین و اهل بدع و اهوا را با هم می‌باشد، می‌کنند. «۳» وی برای این که بر اعتبار فقیهان بیش تر لطمه زند، می‌گوید که اساساً لفظ فقه «در ازمنه سابقه» «بر علم طریق آخرت و معرفت نفس و دقائق آفات و مکاید و امراض وی و تسویلات و غرور شیطانی فهم نمودن و اعراض نمودن از لذات دنیا و اغراض نفس و هوا و مشتاق بودن به نعیم آخرت و لقای پروردگار و خوف داشتن از روزشمار» اطلاق می‌شده است، و «اکنون پیش طالب علمان این زمان، فقه بر استحضار مسائل طلاق و عتاق و لعان و بیع و سلم و رهانت و مهارت قسمت مواریث و ...» اطلاق می‌شود. «۴»

اما همین شخص، صوفیان بازاری را مورد حمله قرار می‌دهد؛ و دلیلش، حملات فقیهان به صوفیان آنچنانی است که سر و وضعشان کاملاً گویای صحت بسیاری از این انتقادهاست. افراط در این برخوردها، ملا صدرا را از فقیهان خشمگین کرده، آنان را به دنیاداری و اختلاف افکنی متهم می‌کند:

این گروهی که نو رسیدستند عشوّه جاه و زر خریدستند

سر باغ و دل و زمین دارند کی سر شرع و عقل و دین دارند

از ره شرع و شرط برگشته تشنه خون یک دگر گشته

(۱). بنگرید: عباس، دلال، بهاء الدین العاملی، صص ۵۸۱-۶۰۶

(۲). عاملی، شیخ حر، الاثنا عشریه، صص ۱۶، ۵۳

(۳). شیرازی، صدر المتألهین، رساله سه اصل، ص ۹۰

(۴). شیرازی، سه اصل، ص ۹۹-۱۰۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۷ پس روان کرده از هوا قرقر کین فلان ملحد این فلان کافر «۱» ملا صدرا در زمان خویش، احساس می‌کرده است که عرفان در حال نابودی است. ممکن است که خطر در ظاهر تا این اندازه جدی نبوده، اما به هر روی، آنچه که پس از درگذشت وی رخ داد، ثابت کرد که عرفان و تصوف، با دشواری‌های زیادی روبرو خواهد شد. ملا صدرا در پایان رساله جبر و تفویض «۲» می‌گوید: این رساله را در زمانی نگاشتم که کسب علوم الهی، عیب و عار شده و افراد با انکار معارف حقیقیه، به مقام و منصب می‌رسند و نزدیک است که اهل علم توحید از تمامی بلاد محو شوند. «۳» در افراط او نسبت به زمانش نباید تردید کرد؛ چه آموزش فلسفه حتی تا آخرین دهه دولت صفوی، همچنان بیش‌ترین وقت را پس از فقه، از طلاب علوم دینی می‌گرفت. «۴»

ملا صدرا همزمان با داشتن گرایش عرفانی، کتابی با عنوان کسر اصنام الجاهلیه «۵» نوشته است که به قیاس رساله سه اصل که در آن به انتقاد از علما و فقها پرداخته بود، این بار به انتقاد از صوفیه پرداخته است. وی با قلم تندی که به طور منحصر در اختیار اوست، به بدگویی از صوفیان بازاری و مشایخ دروغین و بازیگر می‌پردازد. برخی عنوان فی کفر جماعه الصوفیه را ادامه نام کتاب دانسته‌اند. «۶» گرچه در عنوانی که مؤلف در پایان مقدمه خود به کتاب داده، این تعبیر نیامده است، اما از برخی از قرائن از جمله تعبیر «مذهب التحقیق و مشرب الزندیق» «۷» می‌توان تعبیر افزوده را منطبق با نگرش او در تألیف این اثر دانست. وی در مقدمه اشاره به گروه فراوانی دارد که به شطحیات و کشف و کرامات بی‌پایه روی آورده، از تعلیم عرفان و علم خودداری می‌ورزند. وی این

گروه را کسانی می‌داند که بدون دانش، خود را وارد چله نشینی کرده، لباس صوفیان پوشیده و شروع به بیعت گرفتن از مریدان می‌کنند. اشکال دیگر اینان، پناه بردن به شعبده و حیل‌هاست که برای جمع‌آوری مشتری صورت می‌گیرد. «۸» وی در انتهای مقدمه، این مشکلات را انگیزه وی برای تألیف این کتاب

(۱). شیرازی، سه اصل، ص ۱۰۰

(۲). شیرازی، صدر الدین محمد، جبر و تفویض، تحقیق سید محمد علی روضاتی، اصفهان، ۱۳۴۱

(۳). همان، ص ۱۴

(۴). بنگرید بحث «حیات فرهنگی و سیاسی ایران در قرن دوازدهم هجری» و نیز مقاله «علی قلی جدید الاسلام کشیش مسلمان شده دوره اخیر صفوی» در همین مجموعه.

(۵). شیرازی، صدر الدین محمد، کسر اصنام الجاهلیه، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰

(۶). شیرازی، صدر الدین، مثنویات، مقدمه فیضی، صص ۷۵-۷۶

(۷). شیرازی، کسر اصنام الجاهلیه، ص ۱۸

(۸). همان، ص ۸

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۸

یاد کرد. ملا صدرا در مقدمه و مقالات چهارگانه کتاب، مباحث مختلفی را در افشای وضعیت این گروه مطرح کرده است. آنچه از نظر وی مهم است، این که، پیش از شروع به ریاضت و مجاهده با نفس، لازم است تا شخص علم و دانش کافی فراگیرد. به نظر وی، کسانی که در زمان وی در مقام «ارشاد و خلافت» نشسته‌اند، بیش ترشان، بلکه همه‌شان، احمق‌های جاهل به روش‌های معرفتی و ارشادی هستند. «۱» بیش تر چیزهایی که در این زمان، متصوفه به آن روی آورده و واعظان عوام به آن سرگرم هستند، «کلمات مزخرفه شعریه» است؛ آن هم اشعاری که در وصف عشق و جمال معشوقان و شمائل محبوبان و شادی وصال و الم فراق آن‌هاست. «۲» وی فصلی خاص را نیز به بطلان شطیحات متصوفین اختصاص داده است؛ مطالبی که در شناخت وضعیت صوفیان این دوره بسیار بسیار با ارزش است. در اینجا حمله‌ای نیز به فقیهان دارد: چگونه می‌توان نام فقیه را بر کسی که نزد حکام و سلاطین ظالم رفته و با فتاوی باطل خود آنان را کمک می‌کند، اطلاق کرد. «۳» وی افرادی را که با سفسطه و تقلید از اقوال حکما خود را شبیه به حکما و عرفا در آورده‌اند، مانند حیوانات تقلیدگری چون میمون و طوطی و با بجه‌هایی می‌داند که ادای بزرگترها را در می‌آوردند. «۴»

فغان ز ابلهی این خران بی‌دم و گوش که جمله شیخ تراش آمدند و شیخ فروش

شوند هر دو سه روزی مرید نادانی تهی ز دین خود و خالی از بصیرت و هوش وی می‌افزاید: بیش تر کسانی که در صوامع می‌نشینند تا با انگشت به آنان اشارت شود، یا در خانقاه‌ها می‌نشینند تا به زهد و کرامت شهرت یابند، احمق ناقص ملعون هستند.

نکته قابل ملاحظه، شیفتگی این قبیل عارفان به اندیشه‌های غزالی است که در نهایت نسخه‌ای شیعی از آن توسط فیض کاشانی آماده شد؛ اما پیش از آن، کتاب یاد شده، همواره مورد توجه عارفان شیعه در ایران بود. از جمله، شاه صفی از ملا صدرا خواسته بود تا این کتاب را به فارسی درآورد. علی نقی کمره‌ای که آن زمان قاضی شیراز بود، با ستایش از ملا صدرا، درخواست شاه را برای ترجمه اثر یک سنی مورد انتقاد قرار داده است. وی حتی، در آمیختن آن را با معارف اهل بیت - کاری که اندکی بعد فیض انجام داد- را نیز نادرست شمرد. «۵»

(۱). همان، ص ۲۳

(۲). همان، ص ۲۷

(۳). همان، صص ۹۲-۹۳

(۴). همان، ص ۱۰۳

(۵). بنگرید به گزارش ما از کتاب همم الثواب کمره‌ای در همین مجموعه با عنوان گزارش اندیشه‌های

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۲۹

نمونه دیگر این قبیل انتقادهای را در کتاب سراج السالکین می‌توان یافت که به نام شاه عباس و امام قلی خان در سال ۱۰۳۱ نوشته شده و شرحی بر یک رساله اعتقادی است. در این کتاب، با وجود آن که سبک آن عرفانی است، از صوفیان زمان نکوهش شده است. «۱»

محمد تقی مجلسی و تصوف

یکی از شاگردان شیخ بهایی، ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) است که بیش از استاد به اخبار و احادیث گرویده و به همین دلیل، خود را یکی از عوامل مهم نشر حدیث یا اخبارگرایی در ایران دانسته است. وی به پیروی از استاد، علائق زاهدانه و اعتقاد به کشف و کرامات را حفظ کرده و از این دست مطالب، در آثار خود، به طور جسته گریخته آورده است. ما نمونه‌هایی از آن را در مروری که بر کتاب لوامع صاحبقرانی با عنوان مسائل دینی و فرهنگی دوره صفوی از زبان مجلسی داشتیم، و در همین مجموعه چاپ کردیم، آورده‌ایم.

مطالب یاد شده، اعتقاد وی را به کشف و شهود که یکی از ویژگی‌های مهم فکری عارفان است، نشان می‌دهد.

شخصیت مجلسی اول، شخصیتی شناخته شده بوده و علائق او به معنویات و عرفانیات، برای بسیاری قابل درک بوده است. خوانساری با یاد از این که فیض از طرف عالمان ضد صوفی مورد انتقاد بوده است، می‌نویسد: علامه مجلسی توجهی به این مسأله نداشت؛ زیرا فیض را با پدر خویش هم مشرب می‌دانست. «۲» عبد الکریم گزی هم نوشته است: به هر حال، آخوند ملا محمد تقی اهل ریاضت و عبادت و فکر و ذکر» بوده، «اربعین‌ها ریاضت کشیده و با صوفیه هم ارتباطی داشته که صوفیه او را از خود می‌دانند و سلسله سند به او می‌رسانند.» «۳» و نیز می‌نویسد: «و رساله حدیقه فارسی، در مسأله عملیه برای عوام نوشته که طریق احتیاط هم دست داده است و تا کنون هم نزد بعضی از عرفا و صوفیه شیعه عمل به او می‌نمایند.» «۴» پس از آن می‌نویسد: «ولی مرحوم آخوند ملا محمد باقر- ولد او- نوشته که صوفی نبودند، و به جهت مصلحت وقت و شرع با آن‌ها مخالطه داشتند، و باید همین نحوها باشد.» «۵» آقا احمد کرمانشاهی (م ۱۲۴۳) هم نوشته است: بعد از اوان تحصیل، مدتی در نجف اشرف در مقام مهدی علیه السلام به ریاضت مشغول شد، و در کسب

سیاسی یک عالم دوره صفوی.

(۱). بنگرید: مقدمه کسر اصنام الجاهلیه، (از دانش پژوه) ص ۶

(۲). خوانساری، روضات الجنات، ج ۶، ص ۸۲

(۳). گزی، تذکره القبور، ص ۶۶

(۴). همان، ص ۷۴

(۵). همان، ص ۶۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۰

اخلاق و تهذیب باطن به حدی کوشید که به تصوف متهم گردید. «۱»

میرزا حسین نوری نیز شواهدی درباره علایق و تمایل آخوند ملا محمد تقی مجلسی به تصوف آورده است و در عین حال، آنچه را علامه مجلسی در تبرئه پدرش از انجام اعمال صوفیان درویش خصلت آورده، تأیید کرده است. وی با اشاره به تهذیب نفس و روایات مربوط به آن، کار آخوند را در این جهت دانسته، نه عمل به آنچه که میان صوفیان معمول بوده است. وی ارتباط اولیه او را با تصوف که متوجه همین هدف بوده آورده و رساله سیر و سلوک و نیز برخی اشعار وی را که حاکی از این گرایش اولیه اوست، ذکر کرده «۲» و با این همه، او را از تصوف تبرئه کرده است. «۳» گفتنی است که رساله‌ای نیز با عنوان مجاهده از محمد تقی مجلسی در درست است که درباره ریاضات و عبادات بوده و عبارت نخست آن چنین است: ... و بعد چون بنای ایقان و ایمان بر ریاضات و مجاهدات است ... و شکی نیست که مراد از این مجاهده، مجاهده اکبر است ... «۴»

تنکابنی نیز نوشته است که مردم، و ثوقی به آخوند محمد تقی مجلسی نداشتند و وی را داخل در سلک صوفیه می‌شمردند، تا آن که آخوند ملا محمد باقر مجلسی پا به عرصه آمد و او به پدرش و ثوقی پیدا کرد، در آن وقت مردم نیز وثوق پیدا کردند. «۵» ممکن است این نکته اشاره به فضایی باشد که پس از رشد جریان ضد تصوف و حملات میرلوحی و حامیان او به مجلسی اول، برای وی درست شده بود و بعدها با دفاعی که علامه مجلسی از پدرش کرد، آن وضعیت تغییر نمود.

علامه مجلسی در رساله اعتقادات این تصور را که پدرش از متصوفه بوده، انکار کرده و تمسک وی را به اخبار اهل بیت علیهم السلام، دلیل این امر دانسته است. وی او را ملکه زهد و ورع دانسته و رفت و آمد وی را با صوفیه در ابتدا، برای هدایت آنان عنوان کرده، می‌نویسد: زمانی که فهمید جمعی از آن‌ها هدایت شدنی نیستند، از آن‌ها تبری جسته و حتی تکفیرشان کرد. «۶» مرحوم مجلسی آن چنان که خود اظهار می‌دارد، به دلیل این که فرزند اوست در این باره اطلاع بیش‌تری دارد. عبارتی که علامه مجلسی در صراط النجاة «۷» آورده چنین است: و ایتاک أن تظن بالوالد العلامة نور الله ضریحه أنه کان من الصوفیه او یعتقد

(۱). بهبهانی، آقا احمد، مرآة الاحوال، ج ۱، ص ۶۰

(۲). نوری، میرزا حسین، الفیض القدسی، چاپ شده در بحار الانوار، ج ۱۰۵، ص ۱۱۸

(۳). نوری، همان، بحار ج ۱۰۵، ص ۱۱۰

(۴). دانش پژوه، فهرست دانشگاه، ج ۱۲، ص ۲۷۷۰، ش ۳۷۸۳

(۵). تنکابنی، قصص العلماء، ص ۲۲۳

(۶). طالقانی، شرح رساله اعتقادات، تألیف ۱۱۰۳، برگ ۱۹۱، نسخه شماره ۲۲۵۱ کتابخانه آیه الله نجفی.

(۷). نسخه شماره ۳۱۲۲۶ برگ ۴۲-۵۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۱

مسالکهم ... حاشاه عن ذلک ... و هو کان انس أهل زمانه بأخبار اهل البيت ... بل کان مسلکه الزهد و الورع ... و کان فی بدو أمره یتسمی باسم التصوف لیرغب الیه هذه الطائفة و لا یستوحشوا منه، فیردعهم عن تلك الأقاویل، و قد هدی کثیراً منهم الی الحق ... و لما رأی فی آخر عمره أن تلك المصلحة قد ضاعت و رفعت أعلام الضلال و علم أنهم أعداء الله صریحاً، تبرأ منهم و کان یکفرهم ... و أنا أعرف بطریقه، و عندی خطوطه فی ذلک. «۱»

نایب الصدر از محققان متأخر صوفیه، به تفصیل در اثبات تصوف ملا محمد تقی مجلسی و رد گفته‌های فرزند او و آنچه آقا محمد علی کرمانشاهی در خیراتیه آورده، بحث کرده، قسمت‌هایی از گفته‌ها و مکاشفات ملا محمد تقی را از شرح او بر کتاب من لا

یحضره الفقیه «۲» و جاهای دیگر آورده است. مطالبی که بیش از حد، او را متمایل به مکاشفات مورد ادعای صوفیان نشان می‌دهد. در واقع این درست است که وی از صوفیه مصطلح نبوده، اما تمایلات عارفانه و حتی افراط در ارائه آن‌ها مورد نظر ملا محمد تقی مجلسی بوده است؛ مقاومت وی در ردیه نوشتن بر ملا محمد طاهر - آن چنان که گذشت - مؤید این امر است. شاید فصل الخطاب این بحث، طرح پرسشی درباره صوفیان از ملا محمد تقی و پاسخ وی باشد که روشنگر موضع وی بر ضد صوفیان حزبی و متشکل است:

سؤال: در باب ذکر خفی و سایر اعمال صوفیه چه می‌فرمایند؟

جواب: این فقیر نیافته‌ام در این ذکر ارتباط بسیاری. و هر یک از صوفیه ذکر خفی خاصی ذکر کرده‌اند و این ذکر از مشایخ نور بخشیه است و از ائمه هدی علیهم السلام ندیده‌ایم؛ و عبادت دانستن اینها و چرخ زدن و دست زدن و برجستن و امثال اینها تشریح است، و ذکر بلند بد نیست، اگر چه آهسته بهتر است و ذکر قلبی بهتر است، اگر به مقام قلب رسیده باشد. و الله اعلم. «۳» تکمیل کننده این بحث، مطالبی است که پس از این درباره توضیح المشریین خواهیم آورد.

بی‌مناسبت نیست اشاره کنیم که یکی از کسانی که متأثر از مرحوم آخوند یعنی مجلسی اول بوده، محقق سبزواری (م ۱۰۹۰) است که به منصب مهم امامت جمعه در اصفهان دست یافت. وی از علاقه‌مندان به حکمت و طبعاً عرفان است و در کتاب روضه الانوار خود

(۱). حائری، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۲۲، ص ۲۳۹؛ و بنگرید: آقا بزرگ، ذریعه، ج ۱۲، ص ۲۸؛ مهدوی،

مصلح الدین، زندگی نامه علامه مجلسی، ج ۲، ص ۲۰۰

(۲). مقصود لواصق صاحبقرانی است که در نوشتاری تحت عنوان مسائل مذهبی اجتماعی از زبان محمد تقی مجلسی در همین مجموعه چاپ کرده‌ایم.

(۳). مجلسی، محمد تقی، مسؤولات، میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، ص ۶۹۹

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۲

از منبری‌ها و واعظانی که بر منابر به تفسیق و تکفیر افراد عالم و حکیم مشغول هستند، اظهار نگرانی کرده است. وی که حکیمان را مقدم بر مجتهدان قرار داده از حمله‌های غیر منصفانه‌ای که بر ضد حکیمان می‌شود، چنین یاد کرده است: اکثر اوقات، جمعی از اهل حدیث و فقه که بیش از ظواهر بعضی آیات و احادیث نفهمیده‌اند و به اعماق آیات شریفه و غموامض اسرار احادیث نرسیده‌اند، طبقه علمای حکمت را بالکلیه انکار و تجهیل نمایند و در این باب مبالغه از حد گذرانده‌اند. و بسیار باشد که تکفیر ایشان بالکلیه نمایند و قائل به اسلام یکی از ایشان نشوند. «۱» (۵۹۹) وی در ادامه، با اشاره به اهمیت موقعیت واعظان در راهنمایی عوام الناس، از برخی از آنان که برای تقویت دکان خود، به دیگران می‌تازند، به بیان رفتار آنان در تفسیق و تکفیر دیگران پرداخته می‌نویسد: «اگر فاضلی نظری در کتاب صوفیه جهت اطلاع بر مذاهب ایشان یا بضعی فواید که کم کتابی از آن خالی می‌باشد، کرده باشد، گویند فلانی صوفی است و صوفیه همه کافرند؛ و اگر کسی اطلاع بر کتب حکما و علوم فلسفی داشته باشد، گویند فلان حکیم است و کافر است و ایمان ندارد و تلبیس‌ها کنند و تهمت‌ها زنند.» «۲»

نجیب الدین رضا تبریزی و تصوف

یکی از رهبران صوفیه ذهبیه در این دوره، نجیب الدین رضای تبریزی اصفهانی (۱۰۴۷-۱۱۰۸) «۳» است که کتاب سبع المثانی او به چاپ رسیده است. «۴» نجیب الدین رضا قطب صوفیان ذهبی و جانشین شیخ محمد علی مؤذن خراسانی است. پس از وی شیخ

علی نقی اصطهباناتی و سپس قطب الدین نیریزی که دیدگاه‌های سیاسی وی را در نوشتاری مستقل در این مجموعه آورده‌ایم، به ریاست ذهبیه رسیدند. «۵» وی کتاب سبع المثانی را که یکی از آثار منظوم است، به عنوان مجلد هفتم مثنوی جلال الدین مولوی سروده و تاریخ سرایش آن سال ۱۰۹۴ است. «۶»

نجیب الدین رضا در این کتاب، آگاهی‌هایی درباره ضدیت با تصوف در دوره عباس

(۱). سبزواری، محقق، روضه الانوار، ص ۵۹۹

(۲). همان، ص ۶۰۲، و بنگرید: ص ۴۰۲

(۳). این تاریخ بر حسب تحقیقی است که اسد الله خاوری در کتاب «ذهبیه، تصوف علمی - آثار ادبی» صص ۲۸۷-۲۸۹ انجام داده است. شرح حال مفصل او در همانجا صص ۲۷۸-۲۹۰، ۵۱۶-۵۲۵ آمده است.

(۴). بنگرید: آقا بزرگ، ذریعه، ج ۱۲، ص ۱۳۰. در آنجا به خطا سال در گذشت او ۱۰۷۵ آمده است.

(۵). شیرازی، محمد معصوم، طرائق الحقائق، ج ۳، صص ۲۱۶-۲۱۷

(۶). نجیب الدین رضا، سبع المثانی، ص ۳۸۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۳

دوم (م ۱۰۷۷) آن هم در شهر مشهد و اصفهان به دست داده است. «۱» وی در جایی از همین سبع المثانی از خوابی که در مشهد امام رضا علیه السلام دیده سخن می‌گوید؛ آن هم در وقتی که منکران تصوف همه جا در شهرها سر برآورده بودند. در این رؤیا، چهارده معصوم علیهم السلام حضور داشته و در کنار آن‌ها همه مشایخ و اولیا نیز، شکوه کنان ایستاده بودند که از آن جمله شیخ صفی الدین اردبیلی بوده است. در آنجا امام زمان علیه السلام با شیخ صفی الدین سخنی فرموده و فهم نجیب الدین چنان بوده که وقت تغییر دولت صفوی فرا رسیده است. «۲» در واقع، این نوعی پیشگویی برای سقوط این دولت است:

این چنین دریافتم کز دودمان می‌شود تبدیل دولت بیگمان

گفتگویی کرد آن حضرت بدویافتم تبدیل دولت من از او وی از خواب بیدار می‌شود و دو سال بعد، یعنی در سال ۱۰۷۳ شاهد اوج گیری فشار بر صوفیان است:

الف و هفتاد و سه از هجر رسول عصر شاه عباس ثانی شد به طول

گفتگوی منکران صوفیان رفت از حد طعنه‌های منکران

صد هزاران طعنه‌های بی‌نسق سرزد از خائن برای اهل حق زمانی که این اعتراضات به شاه صوفی اعتقاد رسید، تصمیم گرفت تا با منکران تصوف برخورد کند؛ اما نزدیکان وی که افراد خشکی بودند، تمایل به این کار نداشتند. «۳» این افراد که ترس از قطع شدن مستمری مخالفان داشتند، به شاه گفتند که دعوی صوفی و ضد صوفی همیشه وجود داشته و جز با کشتن منکران که البته نشدنی است، خاتمه نمی‌یابد:

شاه را گفتند بوده است این نزاع از زمان پیش با اهل بقاع

گر نسق خواهی نمودن این کسان بایدت کشتن تمام منکران

(۱). وی تبریزی الاصل است اما در اصفهان زاده شده و ده سال در مشهد مشغول ریاضت بوده و در سال ۱۰۷۶ به اصفهان بازگشته است.

(۲). این اشاره به آن است که مشایخ صوفیه، سقوط صفویه را به خاطر پشت کردن این دولت به صوفیه و دشمنی با آنها تحلیل

می‌کنند. راز عرفانی آن هم این است که شیخ صفی‌الدین جد این خاندان، دست از حمایت فرزندانش برداشته و این دولت سقوط کرده است. قطب‌الدین نیریزی هم شبیه همین مطلب را در خواب دیده و این چنین به شعر در آورده است (خاوری، ذهبیه، ص ۳۱۳):

صفی‌الدین ز جور اهل انکار به پیغمبر نمودی عجز و اصرار

کز ایشانم بسی بیداد آمد عنادم حاصل از اولاد آمد

به حضرت کردی او یک جعبه اظهار برون آورد از آن تیر بسیار

که اینها تیر و طعن و لعنشان است دل من تیز ایشان را نشان است

نخواهم بعد از من زنده گیشان سر افزای است در افکنده گیشان

(۳). نجیب‌الدین رضا، سبع‌المثانی، ص ۳۶۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۴

در مقابل، کسانی از درباریان که متمایل به تصوف بودند، شاه را بر برخورد با مخالفان تصوف تحریض می‌کردند:

آن که صوفی بد به درگاه شهش‌زیر لب می‌کرد شه را آگهش در اینجا بود که شاه به ساختن تکیه فیض در اصفهان پرداخت تا در

برابر این مخالفت‌ها، کاری برای صوفیان کرده باشد. این حمایت‌های شاه که در جای دیگری هم از آن یاد کردیم، سبب شد تا

قدری از مخالفت‌ها در اصفهان کاسته شود؛ اما در شهرهای دیگر، همچنان ادامه داشت:

رفع منکر گشت روزی چند باززان نهیب پادشاه تر کناز

لیک در غیر صفاهان منکران طعنه زن بودند کل با صوفیان نجیب‌الدین به شدت از این فضای ضد صوفی خشمگین بوده و عالمان

ضد صوفی را با تعبیر خائن مورد حمله قرار داده، می‌گویند:

عالمی پر از صفای صوفیان شاه ایران صوفی و جدش چنان

جمله معصومان ما صوفی صفت حق محب صوفی با معرفت در اینجا صحبت از شهر مشهد و ملای مشخصی است که ضد صوفی

بوده و نجیب‌الدین در اشعار خود حکایت او را بیان کرده، مباحثات شیخ خود، محمد علی مؤذن خراسانی را با وی آورده است.

ابن شمشش گفت با ملا که چیست خود بگو کاین افترا لایق به کیست

ضد اهل حق چرا خود می‌شوی مظلومه چون پيله بر خود می‌تنی

از تو جرئت می‌کنند این عامیان بوی خون می‌آید از گفتارتان پاسخ آن «فقیه خشک رأی» این بوده است که تو عارف حقیقی

نیستی؛ بلکه آن‌ها که در گذشته بودند، عارف واقعی بودند. به هر روی، ماجرا بالا می‌گیرد و در مشهد و سایر شهرها، مخالفت با

صوفیان بیش‌تر شده، خبر آن به هند و روم می‌رسد. ملای یاد شده یا ملای دیگر از بس به صوفیان لعنت می‌کرد، صوفیان یا به قول

وی، اهل الله، او را لعنتی نام کردند. در گفتگویی که با او شد، وی را از شاه ترساندند:

آن یکی گفتش نمی‌ترسی ز شاه که رسد بر گوشش و گردی تباه

سید است و شیعه و عالی نسب جد و آبائش همه صوفی لقب ملای یاد شده که شخص با جرأتی بود، گفت:

اول ار ثابت کند کاو سید است بایدش که سوخت، چون صوفی شدست

من نترسم کان وظیفه من بردتا که نفس من خوش آمد گو شود از آن ملا، علت مخالفتش با صوفیان را پرسیدند. وی در پاسخ به

کارهای زشت آنان در

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۵

«ذکر و چرخ و یا هو زدن و غنا» اشاره کرده گفت که آنان ملحد و اتحادی‌مذهب هستند. به او پاسخ داده شد که این‌ها کار

قلندران است و او نباید وضع صوفیان را به قلندران قیاس کند. ملا ضمن تأیید این که در سفر و حضر اینان را دیده که خوب هستند، از شیخ آنان یاد کرده است که در سفر بغداد با وی بوده و پول‌هایی را که مردم به او داده بودند تا به مسکینان بدهد، میان مریدان و کسان خود تقسیم کرده است. «۱» به ملا گفته شد که اینها تهمت است و او از روی بی‌اطلاعی این نسبت‌ها را می‌دهد؛ اگر باز چنین برخورد کند، خداوند او را رسوا خواهد کرد. پاسخ ملا آن بود که از قضا، تا وقتی این حرفها را نمی‌گفت، وضعش بسیار بد بود، اما از آن روزی که با صوفیان چنین می‌کند، نعمت‌های الهی بر وی فزونی گرفته است:

من از آن روزی که اینها گفته‌ام نعمه‌الله بر تزايد برده‌ام

نذر کردم در تمام عمر هین لعن بر صوفی کنم از راه کین عالمان مخالف با تصوف، چهار تن شدند و همزمان به تبلیغ بر ضد صوفیان پرداختند:

جمع گشتند چار ملای خبیث تا که بندند بر رد صوفی حدیث نجیب الدین می‌افزاید، آن‌ها قرار گذاشتند تا چند حدیث در رد صوفیان جعل کنند و آن را در یک کتاب قدیمی قرار دهند؛ سپس مجلداتی از آن را فراهم آورده، کتاب را شهرت دهند. «۲» در خانه‌ای که آن‌ها نشسته و این ترهات را می‌بافتند، مادری متوجه شده، ماجرا را به فرزندش که مرید ملا بود، گفت؛ اما آن فرزند، همچنان از ملا دفاع می‌کرد. مادرش گفت که اجازه نخواهد داد تا آن ملا به خانه آن‌ها درآید؛ اما پسر اصرار داشت و مادرش به او گفت بهتر است خود را بکشد و پسر نیز چنین کرده، دارویی خورد و خودکشی کرد:

آن پسر داروشکن خورد و بمردجان به مالک‌های دوزخ تحفه برد

ای خوشا حال چنین ملا بود که ز همراهی او اینها شود «۳» نجیب الدین، از مجلسی در شهر مشهد یاد می‌کند که برخی از شیوخ صوفیه به رهبری شیخ محمد علی مؤذن خراسانی با عده‌ای از مخالفان جمع گشته، به گفتگو پرداختند. در میان مخالفان تصوف، مرد عربی بوده است که شیخ صوفیان را به خاطر اعتقادش به قدیم بودن عالم، متهم به الحاد کرده است. بحث بالا گرفته و مخالفان چنین می‌گفتند:

دیگری گفتا که نام هر که هست مرد صوفی، بر یقین او باطل است

نام صوفی مخترع هم فعلشان بدعتند ایشان مثال ملحدان شیخ صوفیان از او پرسید که معنای بدعت را بگویید؛ و او پاسخ داد که حلال را حرام کردن و

(۱). نجیب الدین رضا، همان، ص ۳۶۲

(۲). آیا ممکن است اشاره به حدیقه الشیعه باشد؟

(۳). نجیب الدین رضا، همان، ص ۳۶۳

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۶

حرام را حلال کردن بدعت است. شیخ نمونه خواست و آن شخص گفت:

گفت ذکر و چرخ و فریاد و غنا جمع گردیدن به خلوت خانه‌ها

پیر پیدا کردن و گشتن مریدان همه بدعت شده پیدا جدید «۱» شیخ صوفیان گفت، حلال و حرام این موارد کدام است؟ آن فرد عرب، از غنا سخن گفت که صوفیان آن را حلال کرده‌اند. شیخ پاسخ داد که معنای غنا را برای ما شرح بده، تعریفش کن تا بدانیم حرام است یا نه:

کن معین بهر ما اصل غناتا پرهیزیم ما از آن عنا

گفت صوت مطرب و تر لی تلاهمچو قول زور و صوت بر ملا

همچو ترجیعی که مطرب می کند در گلو آواز گرداند بشد شیخ گفت اینها که تو گفتی، غنا نیست؛ اینها آواز خوش است که خدا آن را دوست دارد:

شیخ گفتا نیست اینهایش نشان ز آن که ممدوح است اینها کلّ شان

نغمه صوت حسن با شعر نیک گشته ممدوح از خدای بی شریک بحث درباره غنا بالا گرفت و همان حکایتی که درباره بحث غنا میان عالمان و فقیهان بود و ما شرح آن را در نوشتار مستقلی پس از این آورده ایم، در اینجا نیز بالا گرفت. بالاخره خبر این وقایع به گوش شاه رسید:

چون ز حد انکار ملا در گذشت خود به گوش شاه آمد سرگذشت

آن یکی گفتا به گوش شه که من خود شنیدم لعن صوفی بی سخن شاه بر آشفتم و تصمیم گرفتم تا همه منکران تصوف را از دم تیغ بگذرانم و همگان را مجبور کند تا آیین او را در دفاع از تصوف بپذیرند. در این وقت، حکیمی نزد شاه بود، و سبب خشم وی را پرسید. شاه جوان گفت که از دست این خائنان دلگیر شده و غیرتش ایجاب می کند تا همه منکران را بکشد:

من شنیدم رد صوفی می کنند نیکی جدم تلافی می کنند حکیم مزبور از وی خواست تا حلم و بردباری جد خود را پیشه خویش سازد. ابتدا کسانی را بفرستد تا آنان را منع کنند؛ اگر نکردند، برای کشتن آنان فرصت باقی است. شاه از این نصیحت خشنود شد. سپس یکی از غلامان خود را که ندیمش بود، به مشهد فرستاد تا منکران تصوف را از لعن صوفیان منع کند و اگر منع نشدند، آنان را بکشد. این افسر در مشهد به حمایت از شیخ برخاست و از صوفیان دفاع کرده در برابر منکران ایستاد. اما آن ملای لعنتی حاضر به دست برداشتن از مواضع خود نشد:

(۱). نجیب الدین رضا، همان، ص ۳۶۴

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۷ لیک ملّا لعنتی بی انفعال ترک انکارش نمی کرد از خیال بر سر منبر شد او طعنه زنان بار دیگر بر طریق صوفیان این حرکت او خشم آن افسر را برانگیخت و دستور داد تا او را دستگیر کرده، به شکل زشتی نزد او را آورند. پس از آن دستور داد تا او را به فلک بسته، با چوب تر به پایش بزنند. «۱» سپس نیز دستور اخراج او را از شهر صادر کرد که باز با وساطت همان شیخ، ملا را به شهر بازگرداندند.

پس از این وقایع است که شیخ صوفیہ، بر حسب گزارش نجیب الدین به اصفهان می آید تا به شاه عباس دوم خدمت کند؛ و در واقع با استفاده از فرصت، خدمتی به تصوف و صوفیان بکند:

اصفهان را عزم کرد آن شاهباز تا بیازد جان خود بر شاه باز

گشت داخل چون به شهر اصفهان شد منور اصفهان از نور آن

آفتاب آسا بر آمد آن مسیح موعظه ها کرد بر منبر فصیح

بعد سالی فوت شد عباس شاه شد سیه از فرقتش خورشید و ماه «۲» به گفته نجیب الدین رضا، شیخ نزد شاه صفی - سلیمان بعدی - نیز منزلت خویش را حفظ کرد و پس از آن که شاه سلیمان در سال ۱۰۷۸ بیماری سختی گرفت و با نقشی که شیخ و دیگر صوفیان بازی کردند، شاه با تغییر نامش از صفی به سلیمان حالش بهبود یافت و همین جاست که نجیب الدین نیز ماده تاریخی برای بهبودی شاه سلیمان گفت:

سلیمان کز علی صاحبقران شد ز تاریخ جلوسش بد نمان شد «۳» این نیز حکایتی دیگر از برخورد صوفیان و فقیهان است که یک صوفی افراطی اخبار آن را گزارش کرده است.

گذشت که در آخرین دهه‌های حکومت صفوی، جریان ضد تصوف غلبه یافت و به تناسب رشد اخباری‌گری، به سه دانش فلسفه، عرفان و اصول، حملات شدیدی صورت گرفت.

آمیختگی تصوف با عرفان مانع از آن بود تا مدعیان عرفان حقیقی بتوانند به راحتی خود را از تیر رس حملات تند مخالفان مصون دارند. همچنین قرابت میان فلسفه و عرفان در فلسفه اشراق و تقویت آن با شکل‌گیری حکمت متعالیه، جریان ضد تصوف را به ضدیت با فلسفه

(۱). نجیب الدین رضا، همان، ص ۳۶۵

(۲). همان، ص ۳۶۶

(۳). همان، ص ۳۶۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۸

و هر نوع استدلال عقل‌گرایانه محض کشاند. به عبارت دیگر، نظریه اصالت وجود که در نزدیک کردن دو رشته عرفان و فلسفه وحدت ایجاد کرده بود، شرایط را برای حمله ضد صوفیان به فلسفه نیز فراهم نمود. با این حال، نباید تصور کرد که هر کسی تمایل به حدیث و اخبار داشت، لزوماً ضد تصوف و عرفان بود. به عکس، جریانی خاص وجود داشت که همزمان حدیث و عرفان و فلسفه را با یکدیگر پیوند داده بود. ملا صدرا (م ۱۰۵۰) خود یک نمونه روشن بود که هم فلسفه می‌دانست و هم به شرح احادیث علاقه‌مند بود؛ جز آن که اخبار را مطابق ذوق عرفانی و فلسفی خود شرح می‌کرد. همین جریان به فیض کاشانی نیز منتقل شده بود. از نکته دیگری هم نباید غفلت کرد و آن این که برخی از این جریان‌ها به مرور تغییر مسیر دادند. اگر اندیشمندی عمری طولانی می‌یافت، ممکن بود که در دهه‌های مختلف عمر خویش، تغییری در گرایش‌های معرفتی و مذهبی خود بدهد.

ملا-محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷-۱۰۹۱) در مرز فلسفه و عرفان، بیش‌تر جانب عرفان را داشت و از آن جا که عرفان و تصوف، دست کم در راه‌های معرفت‌شناسانه خود کاملاً همسان بودند، حملات ضد تصوف، دامنه‌اش تا عرفان نیز کشیده می‌شد. به همین دلیل، فیض به رغم انتقادهای فراوانش از تصوف، از حملات مخالفان تصوف به هیچ روی در امان نبود. «۱» درباره فیض، نکته دیگری هم مطرح بود و آن این که وی فکر اخباری‌گری را پذیرفته و آن را در استنباط‌های فقهی و به عبارت دیگر در رد اصول دخالت داده بود. با این حال، در عرفان و فلسفه هنوز به سنت‌های گذشته وفادار بوده و پیش‌فرض‌های موجود در عرفان را در ذهنیت خود داشت. درباره جمع بین اخباری‌گری و عرفان باید گفت، فیض راه حل را در این دیده بود تا در متن اخبار به جستجوی عرفان پردازد. به سخن دیگر، او خواستار آن بود تا دانش عرفان و فلسفه‌ای را که قبلاً در نزد استادش ملاصدرا آموخته بود، از اخبار بیرون آورد، حرکتی که خود ملاصدرا نیز در شرح بر اصول کافی و نیز تفسیرش بر قرآن بدان توجه داشت. در واقع، فیض در شرایطی قرار گرفته بود که می‌بایست در نهایت ظرافت با جریان اخباری‌گری که به مرور بر حوزه فکر دینی غلبه یافته بود، کنار بیاید. وی در این کار، توفیق جالبی داشت و توانست با نگارش الوافی و الصافی جایگاه خود را به عنوان یک اندیشمند اخباری و معتقد به حدیث، در میان عالمان زمان خود و پس از آن، حفظ کند. کتاب الوافی فیض، دست کم تا دو قرن، مورد استفاده رسمی بوده و در نهایت، با تحولی که در فقه پیش آمد، به مرور وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴) جای آن را گرفت.

(۱). یکی از مخالفان وی، عموزاده‌اش شاه فضل کاشانی بود که کتابی در رد بر الوافی فیض نوشت؛ بنگرید:

افندی، ریاض، ج ۴، ص ۳۱۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۳۹

مسئله مهم درباره تفکر فیض آن است که وی وارث چندین جریان فکری بود که خود از تلفیق آن‌ها طرح جدیدی در انداخته بود. او میراثی از ابن عربی و غزالی داشت که در تفکر عرفانی پرسابقه در ایران، جایگاه خود را حفظ کرده بود. مدتی هم نزد سید ماجد بن هاشم بحرانی (م ۱۰۲۸) تحصیل کرده «۱» و اخباری شده بود. چند سالی نزد ملاصدرا- پدر زن خود- فلسفه و عرفان یا به عبارت بهتر حکمت متعالیه خوانده بود و این بیش‌ترین تأثیر را در وی بر جای نهاده بود. حاصل این چند جریان فکری در فیض، پدید آمدن آثار متفاوتی بود که هر کدام به نوعی، مشخص‌کننده بخشی از افکار وی بود. آنچه در اینجا اهمیت دارد، این که بدانیم او در ترکیب این مواد از کدام یک بعنوان صورت و از کدامین آن‌ها به عنوان ماده استفاده کرده است. به نظر می‌رسد صورت این ترکیب، دست کم تا یک دوره طولانی باطن‌نگری او و به تدریج، چیزی میان باطن‌نگری و حدیث‌گرایی او باشد. فیض که در استنباط‌های فقهی خود، آزادی و حریت خاص خود را داشت، کما بیش نگرش باطنی خود را حفظ کرده بود. در این زمینه، رساله‌ای با عنوان النخبه الفقهیه در بیان مسائل فقهی از او در دست است که تلفیقی از فقه و اخلاق است؛ بلکه توان گفت تلفیقی از فقه و عرفان. «۲» فیض منتخب همین کتاب را با عنوان تطهیر السر عرضه کرده است که نامش نشان از محتوایش دارد. «۳» آثار علمی فیض متأثر از هر سه میراث فکری یاد شده است که هر کدام در جای‌جای اندیشه‌هایش تأثیر گذاشته است. شاید در نگاه خود او این تلفیق، یکدستی خود را حفظ کرده بود، اما برای بسیاری، این تلفیق، نوعی چینش ناجور از افکار و اندیشه‌های متفاوت بود. چنان که یکی از معاصران او با نام میرزا علی رضای تجلی (م ۱۰۸۵) در رساله‌ای که درباره نماز جمعه نگاشت- و در رد محقق سبزواری است- از فیض چنین یاد کرده است:

ملا- محسن کاشی که از حشویه بی‌بهره از تحقیق و تدقیق است، گاهی مرید تصوف محیی الدین عربی است و زمانی همداستان وعظ محمد غزالی و ساعتی با حکمای مشائیان جفت می‌دود و لمح‌های به فروغ مشکات عرفای اشراق طی راه می‌کند و پروایی از مخالفت اصحاب نداشته بر هر چه قدرت التقاط قوت انتحالش وفا کند بی‌ملاحظه در بطون کتب خود ثبت می‌کند. «۴»
در این میان مهم‌ترین اعتراضی که بر فیض شده است، مربوط به گرایش‌های صوفیانه

(۱). البحرانی، لؤلؤة البحرين، ص ۱۲۱ و بنگرید: مقدمه مشکات بر المحجۀ البيضاء ج ۱، ص ۲۷

(۲). بنگرید: انوار، فهرست کتابخانه ملی، ج ۹، ص ۳۹۵، نسخه شماره ۲/۱۳۸۶

(۳). بنگرید، حسینی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۴، ص ۱۷۷

(۴). دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۱۴، ص ۳۶۰۴، نسخه شماره ۴۶۵۹.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۰

اوست. فیض به دلیل داشتن مشی اخباری از این سوی مورد حمله قرار نگرفت؛ اما در جانب تصوف، به سبب اعتمادش بر برخی از آراء ابن عربی و غزالی و تأویلات باطنی‌گرایی خود مورد انتقاد شدید بود. توجه فیض به غزالی- البته بیش‌تر در جوانی- نمی‌توانست بدون دلیل باشد؛ زیرا غزالی با وجود داشتن مذهب اشعری- که در قیاس با معتزله ظاهر گرا بود- تمایلات عارفانه و صوفیانه داشت. «۱» فیض نیز وقتی در آینه می‌نگریست، در آن نقش غزالی را می‌دید و تنها چیزی که استثناء می‌کرد، کنار نهادن سنی‌گری غزالی و تمسک فیض به روایات اهل بیت علیهم السلام بود.

به هر روی، فیض مورد انتقادهای زیادی واقع شده است. بخشی از این انتقادهای، مربوط به زمانی است که مورد توجه شاه عباس ثانی قرار گرفته در اینجا و آن جا پشت سر فیض نماز می‌خواند و وی را به امامت جمعه برگزید. اصولاً- اعتقاد به وجوب نماز جمعه، آن هم از سوی کسی که به امامت جمعه گمارده شود، سبب بر آشفتن شماری از عالمان بود. انتقاد دیگری که به فیض

می‌شد، مربوط به گرایش‌های صوفیانه وی بود. آنچه که هم بخشی از این اتهام بوده و هم به طور مستقل اتهام دیگر به حساب می‌آمد، دیدگاه او درباره غنا بود که در مفاتیح الشرایع و کتاب‌های دیگرش آن را مطرح کرده بود. با این حال، گستردگی کارهای فیض، به ویژه کتاب الوافی او که توجه خاصش را به حدیث نشان می‌داد، تا اندازه‌ای بار این اتهامات را سبک کرده بود. با این حال، زمانی یکی از صوفیان از مشهد که مدتی در اصفهان بود، در بازگشت به شهر خود، گفت: فیض نه تنها غنا و سماع را قبول دارد، بلکه خود هم در چنین مجالسی شرکت می‌کند. این امر سبب شد تا یکی از شاگردان فیض در این باره از وی پرسش کند و فیض نیز پاسخی برای رفع اتهام بنویسد. متن این پرسش و پاسخ در برخی از آثار ضد صوفی آن دوره درج شده است. در کتاب هدایه العوام و فضیحه اللثام که شرحش گذشت، خبر یاد شده به این صورت آمده است که مردی خراسانی یاد کرده است که در اصفهان به عنوان صوفی مطالبی را عنوان می‌کرد، و به بهانه داشتن قروض فراوان، مبالغی از مردم می‌گرفت. پس از گذشت چندی که افتضاح وی بالا-گرفت، به خراسان بازگشت و در آن جا بساط خود را پهن کرد. وقتی در معرض تردید واقع شد، برای رفع اتهام از خود گفت: «آنچه من به فعل می‌آورم، ملا محمد محسن کاشی مرا به آن اجازت داده و در مجلس او نیز بعضی از عاشقان به ارتکاب بعضی از این فعلها قیام می‌نمایند و او مانع نمی‌شود، بلکه خود به آن امور ایشان را تکلیف نموده، از آن محفوظ می‌گردد».

(۱). این علاوه بر آن بود که برخی از عارفان و صوفیان ایرانی می‌کوشیدند تا ثابت کنند غزالی مذهب تشیع داشته است. بنگرید: افندی، همان، ص ۳۰۸

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۱

محمد مقیم مشهدی، ضمن نامه‌ای که به فیض نوشت، از او خواست تا نظرش را در این باره بنویسد. متن نامه وی چنین است: عرضه داشت بنده کمترین محمد مقیم مشهدی به ذروه عرض می‌رساند که صلاحیت آثار مولانا محمد علی صوفی مشهدی، «۱» مشهور به مقری تا از دار السلطنه اصفهان به مشهد مقدس مراجعت نموده، در محافل و مجالس اظهار می‌کند که در باب ذکر جلی کردن و در اظهار تکلم به کلمه طیبیه، اشعار عاشقانه خواندن و وجد نمودن و رقصیدن و حیوانی نخوردن و چله داشتن و غیر ذلک از اموری که متصوفه به رسم عبادت بجا می‌آورند، از عالی جناب معلى القاب آخندی- دام ظلّه العالی- مرخص و مأذون شده، بلکه می‌نماید که در مجلس رفیع ایشان نیز گاهی گاهی امثال اینها واقع می‌شود. استدعا چنان است که از حقیقت ماجرا شیعیان اینجا را اطلاع بخشند که آیا آنچه صلاحیت آثار مزبور، به خدام کرام ایشان اسناد می‌کند، وقوع دارد یا نه؟ و اگر چنانچه واقعی بوده باشد، همگان پیروی او را لازم شمرند. و اگر خلاف مذکور ساخته باشد، دست از این قسم حرکات بکشند.

ملا محسن فیض در پاسخ نامه محمد مقیم چنین نگاشت: بسم الله الرحمن الرحيم سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ «۲» حاشا بنده تجویز کند رسم تعبدی را که قرآن و حدیث در آن نشده باشد و تعبد رسمی را که از ائمه معصومین صلوات الله عليهم خبری در مشروعیت آن نرسیده، بلکه نص قرآن به خلاف آن نازل باشد. قال الله تعالى: اذْعُوا رَبُّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ «۳» یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و ترس و پست‌تر از بلند گفتن. و در حدیث نیز وارد است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اصحاب را منع فرمود از فریاد بر آوردن به تکبیر و تهلیل منع بلیغ، و فرمود: به درستی که ندا نمی‌کنید شما کسی را که دور باشد یا نشود. و یا سایر امور مذکوره نیز منع از آن بخصوص وارد است، یا اذن در آن وارد نیست؛ يَعُظُكُمْ اللَّهُ أَنْ تَعْوَدُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ «۴» و کتب محمد بن المرتضی المدعو بمحسن. محل مهر. «۵»

(۱). این شخص باید همان کسی باشد که وحید قزوینی در ضمن بر شمردن صوفیان شهر اصفهان که مورد احترام شاه عباس دوم

بوده‌اند، نوشته است: و در مجلسی که با درویشان افطار نمودند، ملا محمد علی مشهدی نیز که از واقفان اسرار و محرمان استار است، به شرف مجالست سرافرازی یافت. وحید قزوینی، عباس نامه، ص ۲۵۵

(۲). نور، ۱۶

(۳). اعراف، ۵۵

(۴). نور، ۱۷

(۵). قمی، ملا- محمد طاهر، هدایه العوام و فضیحه اللئام برگ ۱۳۶، نسخه خطی شماره ۱۷۷۵ کتابخانه آیه الله مرعشی ونک: فهرست کتابخانه دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۲۳۵، ش ۴۲۶۳. متن این نامه را سید نعمت الله صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۲

در زمینه اتهام صوفی گری، پس از درگذشت فیض به سال ۱۰۹۱ کسانی او را به خاطر داشتن گرایش‌های صوفیانه و عرفانی مورد حمله قرار می‌دادند؛ اما چیزی که در برابر آن‌ها مطرح می‌شد، آن بود که خود فیض، در موارد متعددی از صوفیه بدگویی کرده بود.

ملا- ذو الفقار از شاگردان علامه مجلسی در کتاب پیشگفته تحت عنوان الاربعین فی مطاعن المتصوفین، فراوان جملات متناقض از فیض در باب عرفان و تصوف آورده، و از آن‌ها له و علیه فیض استفاده می‌کند. همان زمان کسانی مانند سید نعمت الله جزائری (م ۱۱۱۲) که علاقه‌مند به این مباحث بوده و او نیز از شاگردان علامه مجلسی به شمار می‌رفت، سخت از فیض دفاع می‌کرد. وی با تمام وجود از فیض که استادش بود، دفاع کرده و با استناد به الکلمات الطریفه و جز آن، افترای تصوف را درباره وی مورد بحث و انکار قرار می‌داد. «۱»

اما بعدها، شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶) در این باره که فیض برخی از عقاید صوفیه را داشت، وی را مورد انتقاد قرار داد. به نوشته وی «فیض نوشته‌هایی دارد که بر اساس مبانی صوفیان و فیلسوفان نوشته شده و نزدیک به کفر است، مثل آنچه درباره وحدت وجود گفته است. من رساله‌ای از وی دیدم که به صراحت این مطلب را بیان کرده، در آن جا او بر پایه عقائد ... ابن عربی سخن گفته و نقل قولهای زیادی از وی دارد؛ گرچه از وی با عنوان «برخی از عرفا» یاد کرده است. ما برخی از مطالب آن رساله را در کتابی که در رد بر صوفیه نوشته‌ایم، آورده‌ایم.» «۲»

درباره تمایلات فیض در این باب، به دو چیز باید توجه داشت. نخست آن که فیض دهه چهل و پنجاه، فیض دهه هفتاد و هشتاد قرن یازدهم هجری نیست؛ بلکه تغییر کرده و این تغییر به نفع جریان غیر صوفیانه است. نکته دوم آن است که فیض، از همان آغاز نیز با تصوف بازاری جدال داشت؛ هر چند به مبانی معرفتی عارفان و صوفیان علاقه‌مند بود.

آنچه از سخنان فیض در آثار مختلفش برمی‌آید این است که او گرچه خود را عارف و متمایل به باطن‌گرایی می‌دانست، اما به وضوح از صوفیه زمان و آداب و رسوم آنان و احزاب یا سلسله‌های صوفیه اظهار تنفر می‌کرد. این در حالی است که برخی از نویسندگان

جزائری در کتاب «المقامات» در ضمن لفظ شهید آورده است که خوانساری (روضات ج ۶، صص ۹۸-۹۹) به نقل از جزائری، آن را آورده است. همچنین در سرگذشت فیض از جمال الدین نطنزی متن این نامه آمده و مطالب دیگری نیز درباره دفع اتهام تصوف از فیض از آثار خود فیض گردآوری شده است.

دانش پژوه، فهرست دانشگاه، ج ۱۳، ص ۳۲۵۰، ش ۴۲۸۲ و بنگرید: مختاری، میراث فقهی (۱) غنا و موسیقی، ج ۳، ص ۱۶۵۷ از جنگ خطی شماره ۷۷/۲۵ کتابخانه آیه الله گلپایگانی رحمه الله علیه.

(۱). بنگرید: خوانساری، روضات الجنات، ج ۶، ص ۹۴ و بعد از آن.

(۲). بحرانی، لؤلؤة البحرين، ص ۱۲۱، کتاب او در رد صوفیه این عنوان را دارد: النفحات المملکتیه فی الرد علی الصوفیة و بنگرید:

کشمیری، نجوم السماء صص ۱۲۰-۱۲۱

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۳

صوفی که علاقه‌مند هستند تا همه را منسوب به خود کنند، او را از نوربخشیه به حساب می‌آورند. «۱» به نظر می‌رسد، آنچه که فیض در باب تصوف بازاری مطرح کرده، آن اندازه هست که او را از اتهام وابستگی به نحله‌های زنجیره‌ای صوفیان برهاند؛ خواه از طرف مدافعان تصوف باشد و خواه از سوی مخالفان. برای مخالفان آنچه اهمیت داشت، گرایش فیض به تأویل‌گرایی بود، که از نظر آنان- البته با شدت و ضعف- تعلق به صوفیان اهل سنت داشت. اما از نظر فیض، نکته مهم آن بود که وی با اجتهاد فکری خود تلاش کرده بود تا از طریق اخبار و احادیث، راه خود را تبیین کند. به سخن دیگر، فیض به گمان خودش، نه تنها از چارچوب فکر اخباری خارج نشده بود، بلکه از خود، همت زیادی در عرضه آن‌ها برای دیگر محققان و عالمان، نشان داده بود.

مشکلی که هست آن که در مشی اخباری‌گری، ظاهر بینی امری جدی است. اما فیض که سخت تحت تأثیر آموزش‌های حکمی و عرفانی بود، کوشیده بود تا آن دیدگاه‌ها را بر احادیث تحمیل کند. با توجه به تطور آثارش، توان گفت که فیض به مرور، از تأویل فاصله بیش‌تری گرفت و ظاهری‌تر شد. فیض در دهه‌های اول زندگی خود و حتی تا سنین شصت سالگی، شیفتگی بیش‌تری نسبت به عرفان و تصوف داشت، اما پس از آن تا حدود زیادی از این جریان دور شد. به عبارت دیگر، اخباری‌گری فقهی وی، تأثیر معکوس بر کوشش او در تأویل اخبار و آیات به نفع عرفان گذاشته و سرانجام او را وادار کرد تا به ظاهر بیش‌تر توجه کند. در این باره باید گفت، تغییر اوضاع بر ضد تصوف نیز بی‌تأثیر در چرخش محدود فیض نداشت. زمانی که کسانی چون ملا محمد طاهر قمی، با وجود نفوذ گسترده خود، آن چنان بر تصوف می‌تاختند، فیض الزاما می‌بایست اصرار کمتری بر اندیشه‌های گذشته خود داشته باشد؛ بلکه در مقابل، همان‌طور که خواهیم دید، با شدت به انتقاد از صوفیان بپردازد.

کار تدوین محجة البیضاء به سال ۱۰۴۶ انجام گرفته است؛ همان‌طور که بسیاری از کارهای دیگر او که در این سبک جای می‌گیرد، از همان دوران است. فیض رساله شرح صدر را که پس از این مرور خواهیم داشت- در حال و هوای عرفان‌گرایی شدید خود نگاشته است؛ گرچه به آرامی انتقادهایی نسبت به صوفیان در آن جای گرفته است.

اما همان فیض در رساله الانصاف که آن را به سال ۱۰۸۳ نگاشته است، از نوشتن برخی از آثار خود که آن‌ها را بر اساس مبانی متکلمین، فلاسفه و صوفیان نگاشته، اظهار پشیمانی کرده و نوشتن آن‌ها را بر حسب تمرین عنوان کرده است. این به معنای آن نیست که او تمام

(۱). بنگرید: شیرازی، طرائق الحقائق، ج ۲، ص ۲۱۵، ج ۳، ص ۳۲۲

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۴

مبانی خود را کنار گذاشته، بلکه بدان معناست که وی کوشیده است تا تمسک خود را به اخبار شدت داده و از اظهار سخنان من‌عندی و اصطلاحاتی که در آیات و اخبار نیامده، خودداری ورزد.

مروری بر نوشته‌های او می‌تواند کمک بزرگی برای شناخت آراء وی درباره صوفیان بکند. نخستین بخش از نوشته‌های او منتخبی است از شرح حال فیض که خودش در رساله شرح صدر آورده است. مقاله اول این رساله درباره علم و عالم و مقاله دوم در شرح احوال اوست. ابتدا بخش شرح حال آن را می‌آوریم تا بدانیم فیض از چه کسانی دانش فقه، حدیث و عرفان و فلسفه را بر گرفته و چگونه در دوران تحصیل و آموزش، عناصر مختلف فکری وی ترکیب یافته است. «۱» آنگاه مقاله اول رساله را مرور خواهیم کرد.

تاریخ تألیف رساله شرح صدر سال ۱۰۶۵ است. «۲» فیض در آن ایام ۵۸ سال داشته و در سال ۱۰۹۱ رحلت کرده است. در ادامه، رساله المحاکمه و سپس رساله الانصاف او را مرور خواهیم کرد.

شرح حال فیض به قلم خودش

چندی در خدمت خال بزرگوار خویش که ممتاز عصر خود بود، در کاشان که وطن اصلی بود، به تحصیل علوم دینی ظاهره اشتغال داشت، از تفسیر و فقه و اصول دین و آنچه موقوف علیه این علوم است، از عربیت و منطق و غیر آن ... بعد از انقضای بیست سال از عمر، برای تحصیل زیادتی علم و خصوصاً علوم دینی باطنه به مقتضای اطلبوا العلم و لو بالصین اختیار سفر کرده، متوجه اصفهان شد و در آن جا به خدمت جمعی از فضلاء - کثر الله أمثالهم - مشرف گردید و استفاده‌ها نمود؛ اما کسی نیافت که از علم باطن خبری داشته شود. «۳» برخی علم ریاضی و غیره آموخت؛ پس به جهت تحمل حدیث به اسناد و عنعنه و تصحیح به شیراز رفته، به خدمت فقیه عصر که متبحر در علوم ظاهره بود، اعنی سید ماجد بن هاشم صادقی بحرانی تغمیده الله بغفرانه رسید و از خدمتش سماع و قرائت و اجازه شطری معتدبه، از حدیث و متعلقات آن استفاده نمود تا آن که فی الجمله بصیرتی در علم حلال و حرام و سایر احکام حاصل کرد، از تقلید کسان مستغنی شد.

پس به اصفهان رجوع نمود، به خدمت شیخ بهاء الدین محمد عاملی قدس سره رسید و

(۱). در این قسمت، مطالبی که ربطی به زندگی نامه وی نداشته، حذف کرده‌ایم.

(۲). به نوشته مشکوٰۃ این رساله در سال ۱۳۲۴ در مجله جلوه، سال اول، صص ۳۹۳-۴۰۹ چاپ شده است. از آن جا که به متن چاپی دسترسی نداشتیم، از دو نسخه خطی آن به شماره‌های ۱۴۰۱ و ۵۰۱۹ کتابخانه آیه الله مرعشی رحمه الله علیه استفاده کرده‌ایم.

(۳). این مطلب برای شناخت وضعیت عرفان در اصفهان سودمند است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۵

از ایشان نیز اجازه روایت حدیث گرفته، راه حجاز پیش گرفت؛ چه امارات استطاعت حج در آن اوان رو می نمود.

پس به شرف ادای حجه الاسلام و زیارت سید انام و ائمه معصومین علیهم السلام مشرف گردید و در آن سفر به خدمت «شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین عاملی» «۱» طاب الله ثراهم رسیده، از ایشان نیز اجازه نقل حدیث گرفته، مستفید شد. و در حین مراجعت از آن سفر، به سبب قاطعان طریق مصیبتی چند رو داد و برادرم به دست ایشان کشته شد، برادری که از جان بسی عزیزتر بود ...

و بالجمله مدتی در موطن بلاد گشت و در یوزه علم و کمال از بواطن عباد کرده، هر جا بزرگی به انگشت اشارت نشان دادند که نوعی از علم و کمال پیش او هست، سحبا علی الهمام لا مشیا علی القدم رفت ...

تا آن که در بلده طیبه قم به خدمت صدر اهل عرفان و بدر سپهر ایقان صدر الدین محمد شیرازی قدس الله روحه و سرّه که در فنون علم باطن یگانه دهر و سر آمد عصر خود بود، رحل اقامت افکنده، مدت هشت سال ماند و به ریاضت و مجاهده مشغول شد تا فی الجمله بصیرتی در فنون علم باطن یافت

شبان وادی حیرت گهی رسد به مراد که هشت سال به جان خدمت شعیب کند و آخر به شرف مصاهرت ایشان سر افراز گردید.

باز چون مشار الیه از قم به شیراز تکلیف نمودند و بدانجا رحل اقامت فرمودند، به مقتضای فَإِنْ أَنْتَمْتُمْ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ «۲» به شیراز رفته، قریب به دو سال دیگر در خدمت با برکات ایشان بسر برده و از انقباض طیبه ایشان بسی استفاده نمود و قبل از سفر شیراز و بعد از آن در کاشان به رعایت ناموس خاندان مشغول می بود، و از آن جا به فراغت قناعت می گذرانید ... و به مطالعه سخنان

بزرگان و تذکاران در ریاض جنان سیر می‌کرد ... بنا بر این مشغول تدریس حدیث اهل عصمت سلام الله علیه و تألیف کتب و رسایل مشتمل بر نصایح و فواید دینیه و ترویج جمعه و جماعات و سیاسات مدنی که در آن تأکیدات شدیده و تشدیدات و کیده نموده‌اند، بقدر مقدور گردید.

گاه با جمعی از خواص در گوشه قریه از این قسم عبادات توشه برمی‌بست و گاه در وسط بلد با فرقه‌ای از عوام در این نمط خدمت بسر می‌برد و در این مدت بر بام تجرد و آزادی، طبل استغنا می‌زد و کنگره قدر خود را از آن بلندتر می‌دانست که گرد حکام

(۱). بنگرید: عاملی، شیخ حر، امل الامل، ج ۱، صص ۱۳۹-۱۳۸

(۲). قصص، ۲۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۶

دنیا گردان تواند بر آمد.

ناگاه روزی از مقربان بارگاه شاه جنت مکان فردوس آشیان، سلاله دودمان مصطفوی و نتیجه خاندان مرتضوی شاه صفی «۱»-تغمده الله بغفرانه- خبری رسید که جناب ایشان میل ملاقات تو دارند؛ به خدمت باید شتافت. چون به شرف ملاقات مشرف شد، نوازش‌ها فرمودند و تکلیف بودن در خدمت نمودند. چون در حوالی و حواشی ایشان جمعی از علما بودند و بنده هنوز خام بود، مصلحت دین و دنیای خود را در آن نمی‌دید؛ چه ترویج دین با آن جماعت میسر نبود با خامی؛ و آن آزادگی و آسودگی دنیا از دست می‌رفت؛ نه جاه زیاده از ضرورت در عقبی سود داشت و نه در دنیا آسایش می‌گذاشت. بنا بر این از خدمت استغنا نمود و بحمد الله که به اجابت مقرون گردید.

بعد از آن، مدتی مدید در ظل ظلیل قناعت و آسودگی با برگ بی‌برگی و نوای بی‌نواپی به فراق بال و رفاه احوال می‌گذرانید و ترویج دین به فعال و مقال فی الجمله بقدر مقدور بجای می‌آورد؛ تا آن که روز به روز به برکت علم و عمل و محبت اهل بیت پیغمبر و استکشاف اسرار معجز بیان ایشان- سلام الله علیهم- به فتوحات و فیوضات در علوم دینیه و معارف یقینیه فائزه مستعد می‌شد و دری از علم مفتوح می‌گردید که از هر دری چندین در دیگر می‌گشود، و الحمد لله و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم بدین منوال روزی می‌گذرانید تا آن که ناگاه از درگاه ... شاه عباس ثانی، رقمی رسید که متضمن امر بود به توجه به وجهه آن قبله اقبال و شتافتن به سوی آن کعبه آمال؛ اگر چه عنوان، طلب ترویج جمعه و جماعات و نشر علوم دینیه و تعلیم شریعت بود، اما از مطاوی آن بوی استغراق در بحر بی‌ساحل دنیا و گرفتار شدن به چنگ نهنگ مقاسات اکفا حدس می‌رسید. عقل در چارسوی تحیر متردد شد، و طبع در شش جهت سرگردانی تزلزل حیران.

در این حیرت و تردد بود که ناگاه نسیم صبای ایمان که همه به میامن لطف او بود، از مشرق نفس رحمانی به سوی عالم جسمانی وزیدن گرفت و حجاب از رخسار مخدرات گشود، با آن که آب حیات از جویبار لطافتش نمی‌بود، آتش اضطراب در نهاد این خاکسار افکند و دوست دیرینه درد که ساکن خرابه دل سوختگان می‌باشد، سر از جیب ملامت بر آورده، آغاز عتاب نهاد، که با وجود استجماع اسباب عزت از گنج قناعت و کنج فراغت و گنج آزادگی و طهارت اذیال اعمال و حوایت فنون علم و احوال در سن شیخوخت، همتی که در اوایل احوال سر آرزو به نعیم کونین فرو نیاوردی، چه دست دارد که پایمال کشاکش حدثان بدین گونه شود ...

(۱). سلطنت از ۱۰۳۸-۱۰۵۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۷

باید اکنون که از باریافتگان این بارگاه اعلی شده‌ای، روی توجه بدان جناب آورده، به دستیاری رفیق دولت و پایمردی توفیق و نصرت، دقیقه از دقائق ترویج دین قویم و رهبری صراط مستقیم فرونگذاری به حیثیتی که بلاد و عباد را شامل گردد و هر ناقصی به قدر استعداد خود بدو کامل.

بنده کمترین در خود آن قوت نفس نمی‌یافت که این کار از او آید و شایستگی این امر نیز نداشت؛ چه هم در علم ناقص بود و هم در عمل ناتمام. بنا بر این، چون گامی پیش می‌نهاد، گام دیگرش پس می‌کشید تا بعد از کشاکش بسیار متوجه آن جناب شده، حضرتش را زیاده از آن می‌دید که می‌شنید؛ چه بی‌شائبه تکلف و تصلف مجمع فضایل خسروی و مظهر کمالات صوری و معنویست، مکارم اخلاق ملکی با پایه قدر ملکی در ساخت ذاتش دست ائتلاف بهم داده و محاسن جمال صورت با لطایف کمال سیرت در مقام موافقت آمده ... بعد از آن که شرف ملاقات رو داد، به نظر التفات توجهات فرمودند و نوازش‌ها نمودند و از عنایات و تکریمات زیاده از آنچه متصور بود به فعل آوردند و چون یک دو صحبت اتفاق افتاد، چنان یافت که خواطر اقدس متوجه تشیید مبانی دین قویم و ترسیم مراسم شرع مستقیم و اقامت صلوات و ترویج جمعه و جماعات است ...

اما چون مقرر است که هر کس در دهی یا شهری به صنعتی یا حرفتی مشهور و مذکور گردید، ارباب آن صنعت به زبان طعن و لعن هر قدر توانند ملابس اعراض و اوضاع او را در نظر اعیان ملک، به دنس عیب و قدر خواری آلاینند، فکیف، طالب علمی که به عنایت پادشاهی مخصوص گردد و کمال توجه شاهی درباره او به عمل آید؛ بنا بر این طایفه‌ای از غولان آدمی پیکر و قومی از جاهلان عالم آسا، اراده علو و فساد در سرهای ایشان جای گرفته بود و نفوس اماره ایشان از دین حق و حق دین منسلخ گردیده و مدت‌های مدید، منتظر آن بوده که شاید ایشان بدین امر که در نظر ایشان کمالی فوق آن و سعادت‌ی زیاده بر آن متصور نیست، مستعد و فایز گردند، کمر عداوت ساعیان و راعیان این امر بر میان بستند و نایره حسد در کانون سینه‌های ایشان اشتعال یافته، در دیگ بغضا می‌جوشیدند و در اطفاء نور الله تا می‌توانستند می‌کوشیدند، فرقه‌ای از متحدلقین که دم از کیاست می‌زدند و زیاده و قوفی از علوم شرعیه نداشتند و در شرایط جمعه و جماعات متشکک و متردد بودند، حرفی چند بار در میان افکندند و خود را به کنار می‌کشیدند؛ یُریدُونَ لِيُظْفِرُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ. «۱»

و جمعی از ارباب عمایم که دعوی اجتهاد می‌کردند و دم از علوم شرعیه می‌زدند، در

(۱). صف، ۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۸

گوشه و کنار با عوام علی حده مرتکب این قسم عبادات می‌بودند و سر حب ریاست به درگاه دار الشفای جمعیت و صفه صفای تألف فرو نمی‌آوردند و راضی بودند که از اهل این آیه باشند که إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ، «۱» بلکه، وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ. «۲»

و گروهی از افق انسانیّت، به غایت دور بودند و از دین فطری در ایشان رمقی نمانده بود، جمعه و جماعات را در نظر عوام عار و ننگ و مکروه و حرام می‌نمودند و ایشان را بر تفرقه داشته، نهی بلیغ از این نوع طاعات می‌فرمودند ...

و بالجمله مشاهده این قسم امور، باعث فتور در عزم نواب اشرف شده، آنچه می‌خواستند از ترویج مراسم شرع مطهر الهی و باز ایستادن از منکرات و نواهی به فعل نیامد. بعضی اذکیا و دیده وران که در خدمت ایشان می‌بودند، اگر چه به حدس و فراست حقیقت امر را می‌دانستند، اما چون از اصطلاحات علمای عوام که شیاطین الانس روزگارند، بی‌خبر بودند، نصرت و اعانت نمی‌توانستند نمود، چه با این طایفه که از اهل جدلند به اصطلاح ایشان گفتگو نتوان کرد.

و بنده کمترین خود مرد معرکه جهال و فارس میدان جدال نبود و از سلامت گوشه‌گیری و عافیت عزلت برید و به آنچه در گمان

بود که بدل آن تواند شد نرسید، غریب و تنها در میان اعداء گرفتار شد، نه ناصری نه معینی و نه آسایش دنیا و نه رواج دینی. بلی در این ابتلا و امتحان و تلاطم امواج این بحر بی کران، تجربه چند رو داد و معرفتی چند حاصل شد و مصداق حدیث عارف به اهل زمانه گردید ...

قصه عشق سرودیم بسی سوی ما گوش نینداخت کسی

ناله بیهوده تا چند توان کو درین بادیه فریادرسی

نیست در روی زمین اهل دلی نیست در زیر فلک هم نفسی با پایان یافتن زندگی نامه فیض که تنها شامل بخشی از جریانات زندگی وی بوده (تا سن ۵۸ سالگی) اکنون دیدگاه‌های او را درباره تصوف و نیز فقیهان اهل ظاهر می‌آوریم. شاید گفتن این نکته سودمند باشد که رساله شرح صدر در سال ۱۰۶۵ تألیف شده است. در آغاز، دیدگاه‌های فیض را در مقاله اول همین رساله شرح صدر که زندگی نامه خود نوشت فیض را از آن آوردیم، «۳» مرور می‌کنیم:

(۱). انعام، ۱۵۹

(۲). توبه، ۱۰۷

(۳). گفتنی است که این رساله، در مجموعه «ده رساله فیض کاشانی» (اصفهان، ۱۳۷۱) به کوشش مؤلف

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۴۹

فیض و تصوف در رساله شرح صدر

فیض کاشانی در آغاز بحث، تشخیص آدمی را از سایر حیوانات به حکمت و دانش دانسته، حکمتی که اصل آن از انبیا است و از طریق آنان به دست دیگران رسیده است. آنچه از نظر فیض اهمیت دارد، این است که حکمت موجود در زمان وی با آنچه میراث انبیا بوده، تفاوت دارد: «حکمت قدما که موروث انبیاء است، غیر حکمت متعارف است که امروز در میان متأخرین شایع است؛ چرا که تحریفی بدان راه یافته است» چنین حکمتی که در اختیار تابعان انبیا بویژه اهل بیت است، جز علم تصوّف نیست و «علم تصوف عبارت از این بدایع حکمت و غرایب علوم بلند رتبت است که السنه سنّت محمدیه صلی الله علیه و آله و شرایع ختمیه بدان ناطق گشته».

وی پس از ذکر برخی از روایاتی که معمولاً مورد استناد عارفان و صوفیان است، بار دیگر درباره این جماعت می‌نویسد: «سالکان این طریق، غریب دریای یقین‌اند، هر چه شنوند حق شنوند و حق بینند، صفحه ادراک ایشان از حرف غیر پاک و سر ایشان در قدم هر بی‌سر و پا خاک باشد». از نگاه فیض چنین انسان‌هایی در هر دوران، بسیار اندک هستند «و در هر عصری از دو سه متجاوز نباشند». مخالفت اهل ظاهر نیز با آنان سببی جز آن ندارد که اهل ظاهر قدرت درک حقایق را ندارند و لذا «با این علم که ورای افهام پست و برتر از ادراک محسوس پرست ایشان است، به جهت ضدّیت و تناکر جنسیت و تباین طریق و تخالف سعت و ضیق دشمنی نموده، نفی ایشان بسیار می‌کنند».

فیض با ذکر مخالفت دشمنان با امیر المؤمنین علیه السلام که از عارفان حقیقی بوده، آن مخالفت‌ها را تا زمان خود باقی می‌داند: «از آن زمان تا امروز، همواره ابنای روزگار به تخصیص اهل عمامه و دستار که دانشمندان دنیا و علمای عوامند، در هر زمانی چنانچه شیوه و شیمه ایشان است که به مقرض اغراض، پیوسته ملابس اغراض یکدیگر را عرضه تخریق و تمزیق سازند، علمای ربّانی را انکار می‌کنند و عارفان حقایق و حکم را نکوهش می‌نمایند». وی باز از حکمت و حکیمان تمجید کرده و مخالفت اهل ظاهر بر ضد علمای ربّانی را این چنین تحلیل می‌کند: «هر آینه جمعی از علمای دنیا که پیشوایی عوام در دماغ ایشان جاگیر می‌بوده و

می‌باشند، تیغ زبان طعن و تشنیع بر ایشان می‌کشیده و می‌کشند و علمای ربانین را که گوی سبقت در میدان دوران، از اشباه و اقران خود به فنون علم و عمل ربوده‌اند ... به زندقه و عیب موسوم می‌گردانیده و می‌گردانند و در تصانیف بلندپایه ایشان،

همین سطور به چاپ رسیده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۰

طعن‌ها می‌کرده و می‌کنند».

فیض بعد از این کلیات در یک جمع‌بندی، به بیان اقسام عالمان پرداخته و سه دسته را معرفی می‌کند. در این شناسایی او راه خود را مشخص کرده است. وی به جمع میان دو علم ظاهر و باطن باور دارد و به اهل ظاهر اعتمادی ندارد.

نخستین دسته از عالمان «آنانند که علم ظاهر دانند و بس». این دسته برای خود هیچ حاصلی ندارند و تنها با سخنان آنان عوام هدایت می‌شوند. دلیلش آن است که چون علم باطن ندارند، برای خود هیچ حاصلی بدست نمی‌آورند «ایشان مانند چراغند که خود بسوزند و دیگران را بفروزند».

فیض بدینی خود را نسبت به این گروه از عالمان به صراحت بیان کرده است: «و این طایفه کم است که از محبت دنیا خالی باشند، بلکه دین را به دنیا بفروشند؛ چرا که ایشان نه دنیا را شناخته و نه آخرت را دانسته‌اند». از دید او تنها علم باطن است که می‌تواند دنیا و آخرت را بشناساند، از این رو «این قوم را صلاحیت رهبری خلاق» نیست. تنها خاصیتی که این گروه از عالمان دارند، این است که غالباً «عوام بدیشان مهتدی می‌شوند و از ایشان بالعرض منتفع می‌گردند» و در میان آن‌ها، معدود کسانی هستند که «به پاکی طینت و صفای سریرت متّصف باشند و به حق رهبری عوام تواند کرد».

دومین گروه از عالمان: کسانی هستند که «علم باطن دانند و بس و ایشان مانند ستاره‌اند که روشنایی آن از حوالی خودش تجاوز نکند». بدین ترتیب این گروه نیز بکار رهبری مردم نمی‌آیند، زیرا تنها در پی بیرون کشیدن گلیم خویش از آب هستند. دلیل این ناتوانی آنان جز این نیست که «علم باطن بی‌ظاهر، سعت و احاطت نتواند داشت و به کمال نتواند رسید». به هر روی، دانش، چه ظاهر و چه باطن، می‌باید هم به تربیت خود فرد پردازد و هم به کار جماعت بیاید. در غیر این صورت، ناکامل خواهد بود.

سومین گروه از عالمان: کسانی هستند که هم اهل علم باطن و هم اهل علم ظاهر هستند.

آنان «مثل آفتاب» عالمی را روشن می‌کنند و «ایشانند که سزاوار راهنمایی و رهبری خلاقند» با وصفی که فیض از این دسته عالمان دارد، آشکار است که خود را از این دسته دانسته یا بایسته می‌داند که از این دسته باشد. از نگاه او «یکی از ایشان شرق و غرب عالم را فرا تواند رسید و قطب وقت خویش تواند بود». بکار بردن اصطلاح قطب خود اهمیت خاصی دارد.

وی سپس درگیری میان گروه اول و سوم را مطرح کرده و عاملی جز دنیا طلبی دسته اول برای مخالفت ذکر نمی‌کند «و ایشانند که چون در صدد رهبری و پیشوایی درآیند، محل طعن ظاهر می‌گردند و از ایشان اذیت‌ها می‌کشند و نیز ایشان به کفر و زندقه موسوم

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۱

می‌گردند؛ چرا که در این هنگام ایشان را نزد عامه، جاه و عزّتی رو می‌دهد و علمای دنیا که ابنای دنیایند، نمی‌توانند دید که دنیا که معشوق ایشان است، با دیگری باشد».

به نظر می‌رسد فیض خواسته است صرفاً انگیزه دنیاگرایی را دلیل مبارزه آشکار اهل ظاهر با اهل باطن بداند. وی در عین تکیه بر این مطلب، می‌کوشد تا قدری از ریشه‌های فکری این درگیری را روشن کند. در این باره، انتقاد جدی فکری نسبت به اهل باطن نمی‌کند، بلکه تنها از برخی از رفتارهای نامناسب صوفیان یاد می‌کند که دستاویز اهل ظاهر شده است. صفویه در عرصه دین

فرهنگ و سیاست ج ۲ ۵۵۱ فیض و تصوف در رساله شرح صدر ص: ۵۴۹

این دستاوردها یکی آن که «از سر ذوق و مستی حال خود، سخنی بلند گفته‌اند که ظاهر آن کفر می‌نماید؛ جماعتی از اهل بطالت که از طبیعت حیوانی نگذشته‌اند، ظاهر ایشان به معصیت آلوده و باطن به انواع بغض و حسد و خبث آکنده، آن سخنان را دست آویز می‌کنند و می‌گویند همه چیز خداست».

فیض به هیچ روی نمی‌پذیرد که مضامین شعری بزرگان عرفا چنین معنایی را برساند. او نگران عزیزانی است که می‌پندارند چنین است و دلیل آن‌ها نیز تکفیرهایی است که «فقهای ظاهر» صادر می‌کنند. البته وی قبول دارد که آن جملات بزرگان به غایت مشکل است و نیز می‌پذیرد که «افعال و احوال این قوم که خود را برایشان می‌بندند به غایت قبیح است و شنیع». در واقع برخی از عناصر گروه دوم هستند که مشکل دوم را برای عالمان دسته سوم بوجود می‌آورند و موجبات بدنامی آنان را فراهم می‌آورند. اینان کسانی هستند که «صورت این بزرگان بر خود راست می‌کنند و در گوشه می‌نشینند و با ایشان جماعتی از اهل جریزه و محیطان دنیا پرست اتفاق می‌کنند و از ایشان سخنان به مردمان می‌رسانند که چندین ریاضت می‌کشند، چنین کرامات گفت و چنان از غیب خبر داد» و این سخنان آن‌هاست که «سبب بدنامی بزرگان» می‌شود.

نباید فراموش کنیم که فیض از دست این فقیهان ظاهر، تندیه‌های زیادی شنیده و آزاری فراوان دیده بود. پیش از این شرح این ماجرا را در شرح صدر دیدم؛ چنان که در رساله اعتذار که در انتهای بحث از نماز جمعه آمد، بخشی از آن را بازگو کرده است. رساله دیگری در این باره با نام رفع الفتنة از فیض در دست است. وی در مقدمه آن گفته است که هدف از تألیف آن رساله این بوده است که «بعضی از منسوبان به اهل علم که ایشان را از معرفت اسرار دین بهره نیست و به زینت صورت ظاهر و پوست علم، از حلاوت معنی باطن و مغز آن محروم مانده و در فتنه باز کرده و زبان به طعن مشایخ دین و اکابر اهل معرفت و یقین دراز کرده‌اند و بدین سبب اهل ایمان را در وادی حیرت سرگردان دارند» رسوا سازد.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۲

این رساله جز در این عبارت، همان مقاله نخست رساله شرح صدر است که با تغییراتی جزئی بطور جداگانه نگارش یافته و بیش از نود درصد مطالب آن، همان مطالبی است که در شرح صدر آمده است. آنچه مسلم است این که فیض رساله رفع الفتنة را برای شاه عباس ثانی نوشته است. محتمل است که رساله شرح صدر پس از آن تألیف شده باشد.

فیض و تصوف در رساله المحاکمه

رساله دیگری که از فیض بر جای مانده، و در آن به صوفیان و فقیهان اعتراضاتی کرده است، رساله المحاکمه نام دارد. این رساله با عنوان رساله فی جواب من سأل عن محاکمه بین المنسویین الی العلم الرسمي و بعض المتجردين للذکر الاسمی نیز معرفی شده است. (۱)

رساله دیگری نیز از فیض با عنوان المحاکمه بین الغاضلین در دست است که محاکمه میان شیخ حسن عاملی صاحب معالم الاصول و بعضی از فضلا درباره تفقه در دین است. (۲) رساله مورد بحث غیر از آن رساله است.

از ابتدای رساله محاکمه و بیش‌تر از انتهای آن، چنین به دست می‌آید که پرسش‌هایی چند از فیض درباره قضاوت میان صوفیان از یک طرف و فقیهان متمسک به ظواهر که بر ضد صوفیان فعالیت می‌کرده‌اند، شده است. فیض که موضع خود را جمع میان این دو طریقه می‌دیده است، به ارزیابی کردار آن دو گروه، آن هم با نگاه انتقادی نشسته است.

وی در آغاز، راه زهد و عبادت را با راه تحصیل علم و معرفت در رسیدن به خدا مشترک می‌داند؛ این دو راه گرچه هر کدام به دیگری محتاجند، اما در هر حال دو راه مستقل هستند و هر کسی می‌تواند با دانستن مسائل ضروری یکی از این دو راه، راه دیگر را برگزیند. از نظر او روشن است که نمی‌توان همه را مجبور به رفتن به یکی از این دو راه کرد. در نگاه وی، اهل صفة مصداق

دسته‌ای هستند که به راه زهد و عبادت رفته‌اند. او بر اساس نگرشی که در بسیاری از نوشته‌های خود بر آن پافشاری کرده، به هیچ کدام از این دو دسته به ویژه فقیهان، اجازه نمی‌دهد تا دیگری را متهم به کفر و بدعت کند. «باید هر که از اهل اسلام بر جاده شرع سلوک نموده، ملتزم اصول خمس ایمانیه و فروع خمس ارکانیه باشد و با دیگری که شریک او باشد، در این امر مخاصمه و مجادله نکند و متوجه طعن و لعن نشود، مگر آن که کفری صریح و بدعتی فزیح از وی هویدا شود که موجب تکفیر تواند شد، به حیثیتی که

(۱). مقدمه مشکوٰه بر «المحجّۃ البیضاء» ج ۲، ص ۲۰ و ۳۵، چاپ اسلامیه، به نوشته وی این رساله در مجله دانشکده ادبیات تبریز، سال ۹، شماره ۲ چاپ شده است.

(۲). نک: حسینی، فهرست کتابخانه آیه الله نجفی، ج ۴، ص ۱۷۷، گو اینکه رساله‌ای که با عنوان تفقه در دین از فیض در دست است همین المحاکمه بین الفاضلین است.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۳
تأویل پذیر نباشد».

همدلی او با سخنان صوفیان و دفاعش تا آخرین جایی که امکان پذیر است، نشان از آن دارد که وی کسانی را که راه زهد و عبادت را برگزیده و به دنبال تحصیل دانش و معرفت دینی نرفته‌اند، بیش تر می‌پذیرد؛ این پذیرش به قیمت رد دیگران نیست؛ آنچه در این نگرش اهمیت دارد، این است که تحصیل علم هم در نهایت برای رسیدن به همان دانش باطنی است. فیض به چندین حدیث استناد می‌کند تا اهل علم را به تأویل سخن اهل زهد وا دارد؛ آنگاه متوجه عناد و لجاج میان این دو دسته شده و تقصیر را نه بر عهده پیشروان این دو طریقه، بلکه بر گردن کسانی می‌نهد که خود را به اینان بسته‌اند و تشبّه به اهل زهد یا اهل علم دارند. ایشان که بوند ایشان، ایشان نبوند ایشان ایشان که نه ایشانند، ایشان همه ایشانند به نظر فیض در هر طایفه‌ای وضع چنین است و جنگ و جدال نیز از همین گونه افراد بر می‌خیزد. او در این باره می‌نویسد «هر گاه از طایفه‌ای که منسوب به فرقه‌ای از اهل حق باشند، حرکاتی چند ناپسندیده مشاهده شود، نباید آن فرقه را به بدی منسوب ساخت؛ چه در هر فرقه خوب و بد می‌باشند؛ خصوصاً این دو فرقه که اکثر افراد، از ایشان نیستند، بلکه خود را به ایشان شبیه ساخته‌اند تا معزز باشند و مال و جاه بیابند. اگر کسی به دیده بصیرت نظر کند، می‌بیند که اکثر قصد قربت در تحصیل کمال ندارند؛ قومی به مزخرفاتی که آموخته‌اند خود را کامل می‌دانند، بلکه از علما می‌شمرند، از عقاید ایمانی و ارکان دینی به اسمی و رسمی قناعت کرده و با این حال گاه در صدد طعن یکدیگر برمی‌آیند... و قومی لباس تلبیس و ریا پوشیده و جام غرور از دست ابلیس نوشیده، مشتیهات طبع و هوی را تابع و از ارکان دین به های و هوی قانع شده‌اند».

پس از این توضیحات است که فیض به شمارش زشتی‌های صوفیان که آن‌ها را «ناقصان زاهد» نامیده است، می‌پردازد. به گفته وی ناقصان زاهد، همان کسانی هستند که «امروز مسّی به صوفیه‌اند».

یکی از این زشتی‌ها آن است «که ذکر را بسیار بلند می‌گویند» در حالی که این بر خلاف قرآن است که فرموده وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً (۱) او شواهد روایی دیگر را نیز درباره «ذکر حامل» آورده است.

دوم «از امور شنیعه این طایفه آن که در میان کلمه طیبیه توحید، حرفی بیگانه می‌آورند و کلمه را می‌کشند و تغییر می‌دهند و ممزوج به اشعار می‌سازند و در اثنای ذکر کردن گاه نعره

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۴

می‌کشند و فریاد برمی‌آورند و گاه دست بر دست می‌زنند و گاه می‌رقصند و گاه می‌افتند و گاه می‌طلبند». از نظر فیض این حرکات شبیه «به لعب و استهزا» است، حال آن که آنان این حرکات را «عبادت» می‌دانند. در اعتقاد وی کیفیت عبادت، دست مردم نیست تا هر گونه که خواستند عمل کنند بلکه «باید که از صاحب شرع» رسیده باشد.

سومین انتقادی که فیض بر رفتار صوفیان زمان خود دارد، «خواندن اشعار و گفتن سخنانی است که مشتمل است بر شطح و طامات و معنی محصلی ندارد، مثل این که همه چیز یکی است و مانند آن، که خود نیز نمی‌فهمند».

هر سه انتقاد فیض، انتقاد از رفتارهای ناهنجار صوفیان است؛ اما روشن است که فیض با توجه به مقدماتی که در این رساله آورده، به روش معرفتی باطنی سخت اعتقاد دارد.

این قبیل انتقادهای، حتی از سوی کسانی چون مولوی و جامی و دیگر رهبران صوفیه نیز ابراز شده است.

پس از انتقاد از صوفیه، نوبت به انتقاد از اهل ظاهر یا عالمان و فقیهان ضد صوفی می‌شد. فیض اهل ظاهر را نیز به دلیل برخی از برخوردهایشان با مخالفان نکوهش می‌کند.

او کسانی را که از آنان با عنوان «جاهلان علمای ما» یاد کرده، مورد انتقاد قرار داده است؛ انتقادهایی که در نهایت به دفاع از اهل باطن باز می‌گردد.

نخستین نکته «آن است که طایفه‌ای را از اهل اسلام که به زهد و عبادت معروفند، لعن می‌کنند، بی‌آن که از ایشان قولی یا فعلی به صحت پیوسته باشد که موجب لعن باشد». این نشانه آن است که فیض بر طریق زهد و عبادت، یعنی عرفان عملی صحیح می‌گذارد و جدای از آنچه صوفیان رواج داده‌اند، اصل شیوه را تأیید می‌کند. فیض می‌گوید آنچه درباره این افراد نقل شده است که عقاید چنین و چنان دارند، قابل اعتماد نیست؛ چرا که «امروز چیزی از بازار به ما می‌رسد؛ چون نیک به آن رسیدیم، نحوی دیگر می‌باشد».

وی می‌گوید، حتی اگر این افراد چیزی گفته‌اند که مطابق عقاید تشیع نیست، باید بنا به سوابق تاریخی، آن را حمل بر تقیه کرد. این مطلب بدان جهت است که اهل ظاهر بسیاری از بزرگان صوفیه را به تسنن متهم کرده و صوفی را سنی و سنی را صوفی می‌دانستند. از نظر فیض نمی‌بایست سخن عارفان را حمل به ظاهر کرد؛ زیرا «ایشان مدعی اینند که سخنان ایشان مرموز می‌باشد»، بنا بر این «تا نیک نفهمند که مراد صاحب سخن چیست، تکفیر و تضلیل و لعن و طعن جایز نیست». این مطلب درباره اشعاری که صوفیان دارند، بیش تر صادق است، زیرا که «مدار آن بر استعاره و مجاز است» و مهم تر این که «مسلمانان را لعن کردن کاری سهل و آسان نیست».

دومین نکته‌ای که وی بر اهل ظاهر خرده گرفته، برخوردهای آزارگونه آنان نسبت به

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۵

زهاده و عباد است. آنان «جماعتی را که طریقه زهد و عبادت پیش گرفته‌اند و از نعم دنیا به قلیل قناعت کرده، در مآکل و ملبس و مسکن به اقل اکتفا نموده، خود را بر ذکر خدا و تزکیه نفس بسته و بالجمله افعالی که در قرآن و حدیث بدان ترغیب نموده‌اند: به جای می‌آورند، به جهت همین افعال آزار می‌کنند». به نظر می‌رسد در زمان فیض اقداماتی برای تحت فشار گذاشتن عملی عالمان متمایل به تصوف به تدریج آغاز شده است؛ این در حالی است که هنوز هم، حکومت، از این قبیل زاهدان و عارفان دفاع می‌کرده است. چنان که شاه عباس دوم، فیض را بسیار محترم شمرده، پشت سر او نماز می‌خواند. (۱)

با همه این اشکالات فیض روحیه تسامح و تساهل خود را داراست و هیچ دسته‌ای را بر باطل محض ندانسته و از نظر وی اعمال آنان «هیچ کدام به حدی نمی‌رسد که موجب تکفیر و جواز لعن شود؛ بلکه هر دو بر ایمان خود باقی‌اند».

فیض و تصوف در رساله الانصاف

رساله الانصاف «۲» یکی از رساله‌هایی است که فیض (م ۱۰۹۱) در اواخر عمر خویش به سال ۱۰۸۳ نگاشته و در آن شرحی گویا از مرام مستقل خویش بیان کرده است.

برداشتی که از این رساله فیض شده این است که او با نوشتن رساله الانصاف بیزاری خود را از تصوف نشان داده است. این در حالی است که پیش از آن گرایش‌های صوفیانه داشته است. بعدها گفته شد که وقتی ملا مهدی نراقی، فیض را در خواب دید، او این مطلب را که قبلاً به تصوف علاقه‌مند بوده و اکنون از آن فاصله گرفته، برای وی بازگو کرده است. «۳»

فیض با اشاره به پیشینه خود در این که مطابق برخی از مرام‌های فکری سیر می‌کرده است، می‌گوید: «چندی در مطالعات متکلمین خوض نمودم و چندی طریق مکالمات متفلسفین به تعلّم و تفهّم پیمودم و یک چند بلند پروازی‌های متصوفه را در اقاویل ایشان دیدم و یک چند در رعوت‌های من عندین گردیدم تا آن که گاهی در تلخیص سخنان طوایف اربع، کتب و رسائل می‌نوشتم و گاهی از برای جمع و توفیق بعضی را در بعضی می‌سرشتم، من غیر تصدیق بکَلِّها و لا عزيمة قلب علی جَلِّها بل احطت بما لدیهم خیرا و کتبت فی ذلک علی التمرین زبراً.

(۱). وحید قزوینی، عباس نامه، ص ۲۵۵

(۲). به نوشته مشکوٰه رساله الانصاف یک بار در سال ۱۳۱۰ با پنج رساله دیگر و یکبار به سال ۱۳۱۶ با کتاب الکلمات المکنونه چاپ شده. ما در اینجا از نسخه خطی آن که در کتابخانه آیه الله نجفی (ره) در قم به شماره ۸۲ و ۱۶۶۷ نگهداری می‌شود، استفاده کرده‌ایم.

(۳). بنگرید: کشمیری، نجوم السماء، ص ۱۲۱

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۶

بدین ترتیب فیض اذعان دارد که آنچه بر طریقه این مرام‌ها نگاشته، تنها جنبه دانش اندوزی و تمرین داشته است. او پشیمانی خود را درباره آنچه بر او گذشته، با آوردن این شعر عربی نشان می‌دهد:

خدعونی نهبونی اخذونی غلبونی وعدونی کذبونی فالی من أتظلم پس از آن به بیان گمراهی پیروان طوایف اربع - متکلمین، فلاسفه، صوفیان و من عندین - پرداخته و رسوخ هوای نفس، حب دنیا و ریاست طلبی را در وجود آنان، سبب افتراق و نفاق میان آن‌ها دانسته است. وی خطای برخی از آن‌ها را در این می‌داند که «گمان کرده‌اند که بعضی از علوم دینیه هست که در قرآن و حدیث یافت نمی‌شود و از کتب فلاسفه و متصوفه می‌توان دانست».

وی نگرانی خود را از اصطلاحاتی که این طوایف برای خدا و خلق ساخته‌اند، چنین اظهار می‌دارد: «بالجمله، طایفه‌ای واجب و ممکن می‌گویند، و قومی علت و معلول می‌نامند و فرقه‌ای وجود و موجود نام می‌نهند و من عندی را هر چه خوش آید». آنچه از نظر فیض درست است، بهره‌گیری از مصطلحات قرآنی و روایی است. او در این زمینه می‌گوید: «ما متعلمان که مقلدان اهل بیت معصومین و متابعان شرع مبین‌ایم، سبحان الله می‌گوییم، الله را الله می‌خوانیم و عبید را عبید می‌دانیم ... نامی دیگر از پیش خود نمی‌تراشیم و به آنچه شنیده‌ایم قانع می‌باشیم».

از نظر فیض، هیچ یک از اقاویل این گروه‌ها، در میان آثار و اخبار نیست. به عقیده وی این طوایف گرچه در حیرت بسر برده و در گمراهی قدم می‌نهند، اما انصاف - نامی که رساله نیز بدان نامیده شده - اقتضای آن دارد که تا ما با وجود همه اختلافات مذهبی‌شان، آنان را خارج از دیانت ندانیم؛ چرا که آن‌ها سخنی نگفته‌اند که بتوان به استناد آن، نام کافر را بر آنان گذاشت. آن‌ها

به خدا، ملائکه، کتاب‌های آسمانی، انبیاء، قیامت و نیز شریعت معتقدند. البته اگر اثبات شود که آنان از دائره ولایت ائمه اطهار علیهم السلام خارج‌اند، در نگاه فیض از دایره ایمان به معنای اخص آن خارج‌اند، اما از اسلام نه، جز آن که ناصبی باشند. روشن که فیض، با آن که انتقادهای خود را از صوفیه جدی‌تر کرده و این بار به روش‌های معرفتی آنان نیز ایراد می‌گیرد، اما از سر همان تسامحی که پیش از آن داشته، حاضر نیست که تن به برخوردهای تند ضد صوفیانی بدهد که از الفاظ تکفیر و لعن استفاده می‌کنند.

وی پس از ارائه احادیثی چند در اثبات راه و روش اخباری خود، به صراحت می‌نویسد که من «نه متکلم و نه متفلسف و نه متصوفم و نه متکلف، بلکه مقلد قرآن و حدیث و پیغمبرم و تابع اهل بیت». این تجربه‌ای است که فیض در طول سالها تحقیق و تعمق بدست صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۷

آورده و چنین اظهار داشته است که «در این مدّت که در بحث و تفتیش و تعمق در فکرهای دورانیش بودم، طریق مختلفه قوم را آزمودم و به کینه سخنان هر یک رسیدم». وی رساله خود را با اشعاری نیکو خاتمه داده است؛ این اشعار بیش از هر چیز در ندامت از راه طّی شده است:

هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم هر جمالی که شنیدم گرفتار شدیم
کبریای حرم حسن تو چون روی نمودچار تکبیر زدیم از همه بیزار شدیم

شربت لعل لبّ بود شفای دل مابه عبث ما ز پی نسخه عطار شدیم در این بررسی‌ها می‌توان رساله الکلمات الطریفه فیض را نیز مورد استفاده قرار داد. این رساله در سال ۱۰۶۰ تألیف شده است، وی در این رساله حمله‌های زیادی به عالمان زمان خود کرده و از زوایای مختلفی اندیشه‌ها و معتقدات آنان را مورد انتقاد قرار دانسته است.

فیض در ادامه، به صوفیان مفرط نیز حمله کرده و در چند بند، رفتارهای آنان را نادرست خوانده است.

حاصل سخن آن است که فیض در نیمه نخست عمر خویش، بلکه در دو ثلث آن، علاقه خود را به تصوف و عرفان حفظ کرده و با انجام کارهایی مانند تلخیص و تهذیب احیاء العلوم غزالی اخلاص خود را نسبت به این قبیل اندیشه‌های عرفانی نشان داد. در عین حال، بعدها نیز که از این اندیشه‌ها فاصله گرفت، رنگ اخلاقی- عرفانی همچنان بر آثار او سایه خود را حفظ کرد. مسیر ضد صوفی شدن افکار و اندیشه‌های دینی، همان گونه که فیض را به آرامی متأثر کرد، فرزندش علم الهدی را نیز بر آن داشت تا سه کتاب در نقد صوفیان بنگارد: یکی درایت نثار فتح الله به اعین الاعتبار، دوم کتاب خرد پرور در تنبیه صوفیان خیره سر و سوم کتاب حق گزار در انکار اذکار بدعت شعار فی الرد علی الصوفیه. «۱»

اوج‌گیری مبارزات ضد تصوف در دوره اخیر صوفی

اشاره

آنچه تا اینجا به دست آمد، نشان می‌داد که از قرن دهم، آنچه بر ضد تصوف نوشته شده، نشان دقیقی نمی‌توان گرفت. نیمه نخست قرن یازدهم نیز گرایش عارفانه بر ذهن بسیاری از فقیهان و فیلسوفان حاکم است؛ جز آن که نسبت به تصوف، به ویژه صوفیان بازاری، انتقادهایی مطرح می‌شود. در اینجا باید به مرحله سوم رسید؛ مرحله‌ای که در آن موضع ضد تصوف آشکارا جلوه کرده و بسیاری با نوشتن آثار متعدد و همچنین با استفاده از قدرت و امکانات موجود، به مبارزه بر ضد تصوف می‌پردازند. این زمان، هنوز اندیشه‌های صوفیانه، به ویژه شکل معتدل آن فراوان است و آثاری در جمع میان طریقت و شریعت

(۱). علم الهدی، معادن الحکمه، مقدمه آیه الله مرعشی، ج ۱، ص ۱-۸۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۸

نگاشته می‌شود. از جمله می‌توان به رساله گوهر یگانه اشاره کرد که صدر الدین محمد شیرازی در سال ۱۰۷۷ به نام شاه صفی (شاه سلیمان بعدی) نگاشته و در آن کوشیده است تا میان شریعت و طریقت و حکمت جمع کند. وی در ابتدای این کتاب، سفارش می‌کند تا علمای شریعت، راه مسالمت با علمای طریقت را در پیش گیرند و آتش اختلاف را دامن نزنند. «۱» رهبری حرکت ضد صوفی، در اختیار چند تن از عالمان و فقیهان این مقطع زمانی بود که در اینجا مروری بر آثار ضد صوفی آنان خواهیم داشت.

۱- سید محمد میرلوحی و تلاش بر ضد تصوف

یکی از نخستین کسانی که بر ضد تصوف به سختی شورید، سید محمد میرلوحی سبزواری مقیم اصفهان است. وی از شاگردان میرداماد و شیخ بهایی است، «۲» و بر خلاف مشی همدرس خود محمد تقی مجلسی که پیرو شیخ بهایی بود، مشی عارفانه را نپذیرفت و سخت با مجلسی اول در گیر شد. می‌توان گفت که وی بیش از آن که پیرو شیخ بهایی باشد به میرداماد علاقه‌مند بود. تولد میرلوحی در حدود سال هزار هجری بوده و به احتمال پس از سال ۱۰۸۳ یا ۱۰۸۵ در گذشته است. کتابی از وی با نام کفایه المهدی بر جای مانده که گزیده آن به چاپ رسیده است. «۳» وی در جای جای این کتاب، به ویژه در مقدمه، از مجلسی اول و دوم انتقاد کرده و هر کجا توانسته است، از گفته‌های مرحوم آخند، یعنی ملا محمد تقی، ایراد گرفته است. «۴» وی رساله‌ای نیز درباره «مناظره سید و عالم» دارد که در آن نیز کوشیده است تا انتقادهایی را متوجه علامه مجلسی کرده او را نسبت به سادات بی‌اعتنا نشان دهد. «۵»

ما در بحث قصه خوانی در دوره صفوی، مبارزه وی را با محمد تقی مجلسی بر سر قصه خوانی، به ویژه ابو مسلم نامه خوانی شرح داده‌ایم. وی به پیروی از استاد خود میرداماد بر

(۱). افشار، ایرج و ...، فهرست مجلس، ج ۱۶، ص ۲۴۵

(۲). میرلوحی در کفایه المهدی، مکرر به شاگردی خود نزد میرداماد و شیخ بهایی اشاره کرده است. نک:

دانش پژوه، محمد تقی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۳، ۱۵۰۵. درباره تألیفات وی، نک: همان، صص ۱۵۰۵-۱۵۰۶

(۳). گزیده کفایه المهدی، تصحیح گروه احیای تراث فرهنگی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳

(۴). فهرست این ایرادات را بنگرید: دانش پژوه، فهرست کتابخانه اهدایی مشکات به دانشگاه تهران، ج ۵، صص ۱۴۹۷-۱۵۰۶

(۵). آقا بزرگ، ذریعه، ج ۲۲، ص ۲۹۴؛ دانش پژوه، فهرست کتاب‌های اهدایی مشکات، ج ۵، صص ۱۴۹۸-۱۴۹۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۵۹

ضد ابو مسلم نامه خوانی شورید و زمانی که کسانی به تبلیغ بر ضد وی پرداختند، جمعی از فضلالی آن زمان، به دفاع از او برخاسته و در تأیید دیدگاه‌اش که نظری منفی نسبت به ابو مسلم خراسانی داشت، هیجده رساله تألیف کردند. سه نمونه از این رساله‌ها بر جای مانده است که ما آن سه رساله را در کتاب «قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران» به چاپ رساندیم. در برخی از این رسائل، به شدت از میرلوحی و مقام علمی او دفاع شده است که آن‌ها را در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

آنچه در اینجا مهم است، برخورد وی با تصوف است که در آغاز چندان آشکار نبوده و به دلیل فضایی که در دهه پنجاه تا هفتاد

قرن یازدهم هجری در اصفهان حاکم بوده، وی را مجبور می‌کرده است تا در پرده تقیه با مخالفان درگیر شود. وی تحت عنوان مطهر بن محمد مقدادی، یکی از آثار ملا محمد طاهر قمی را در رد بر صوفیان، تلخیص و بر آن اضافاتی کرده است. نام این اثر سلوة الشیعة و قوة الشریعة است که بنا بر آنچه در ضمن شرح حال ملا محمد طاهر قمی خواهیم گفت، می‌بایست تلخیص کتاب توضیح‌المشربین و تنقیح‌المذهبین باشد که از قضا خود آن کتاب نیز از میرلوحی است. داستان آن کتاب چنین است که ملا محمد طاهر قمی رساله‌ای در رد صوفیه می‌نویسد. پس از آن ملا محمد تقی مجلسی رديه‌ای بر کتاب ملا محمد طاهر قمی نگاشته و بار دیگر ملا محمد طاهر قمی به پاسخگویی ایرادات از مجلسی اول می‌پردازد. شخصی - که کسی جز میرلوحی نیست - آن سه متن را جمع‌آوری کرده، محاکماتی میان آرای آنان انجام می‌دهد. حاصل این مجادله علمی و محاکمه، کتاب توضیح‌المشربین است. از این کتاب دو تلخیص بر جای مانده است؛ نخست کتاب اصول فصول التوضیح که در ضمن بحث از تلاش‌های ملا محمد طاهر از آن سخن نگفته و متن آن را چاپ خواهیم کرد. دوم کتاب سلوة الشیعة «۱» از مطهر بن محمد مقدادی که همان سید محمد میرلوحی سبزواری است. گویا تحریر مفصل‌تری از این اثر موجود است که تسلیة الشیعة و تقویة الشریعة نامیده می‌شود. «۲» آنچه مسلم است این که این دو اثر، چیزی بیش از تلخیص بوده و بیش‌تر به رساله‌ای می‌ماند که بر پایه رساله‌ای دیگر بنا شده است. در منابع تاریخی و رجالی موجود از آن روزگار تاکنون نامی از عالمی با عنوان مطهر بن محمد مقدادی برده نشده است. تنها آقا بزرگ بر اساس رساله سلوة الشیعة، از وی در الروضة النضرة یاد کرده و نوشته‌اند: شاید وی از احفاد حسن بن محمد بن حسین ... طحال مقدادی

(۱). میرلوحی، سلوة الشیعة و قوة الشریعة، مجموعه ۴۲۹۶ مرعشی. و بنگرید: فهرست کتابخانه ملی، ج ۵، ص ۲۹۲ مجموعه ش ۲۲۰۴ ص ۱۸۱-۲۲۲؛ کتابخانه آیه الله گلپایگانی، نسخه شماره ۱۵۶۱
(۲). میرلوحی، تسلیة الشیعة و تقویة الشریعة، مجموعه ۳۳۰۶ مرعشی.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۰

(م ۶۰۰) باشد! «۱» از منابع شرح حال میرلوحی چنین به دست می‌آید که لقب وی مطهر و نام پدرش هم محمد بوده و بنا بر این، محمد بن مطهر، چیزی جز نام مستعار خود میرلوحی نیست. وی در آغاز کفایة المهتدی خود را چنین معرفی کرده است: محمد بن محمد لوحی الحسینی الموسوی السبزواری الملقب بالمطهر و المتخلص بالنقیبی. «۲» در شرح حال ملا محمد طاهر قمی هم خواهیم گفت که وی هدایة العوام را با نام مستعار تألیف کرده و چنین کارهایی بر ضد صوفیه در یک دوره طبیعی بوده است. شاهد مهم‌تر آن که در حاشیه نسخه شماره ۴۲۹۶ مرعشی که رساله سلوة الشیعة در آن جا آمده، نوشته شده است:
ظاهرا چنان می‌نماید که مؤلف این مختصر مسمی به سلوة الشیعة سید محمد بن سید محمد حسینی باشد که ملقب به مطهر و متخلص به نقیبی بوده و در السنه متأخرین، از او تعبیر به میرلوحی می‌شود ... علی کلاً حال، بودن رساله سلوة الشیعة از میرلوحی مزبور ظن است و احتمال.

و افزون بر آنچه گذشت، در کتاب هدایة العوام با اشاره به مستعار بودن نام مطهر بن محمد می‌نویسد: «صاحب تسلیة الشیعة در آن کتاب و در سلوة الشیعة و در اعلام‌المحبین چنین می‌گوید ...» «۳» سپس عبارتی را نقل می‌کند. کتاب اعلام‌المحبین یکی از آثار سید محمد میرلوحی است و بنا بر این، از این عبارت به روشنی به دست می‌آید که سلوة الشیعة از میرلوحی است. بر اساس آنچه که در متن سلوة الشیعة آمده، این رساله در اواسط سال ۱۰۶۰ تألیف شده است.

در اینجا مروری بر مطالب این رساله خواهیم داشت. وی در آغاز رساله خود می‌نویسد: چنین گوید، ساکن زاویه نامرادی، مطهر بن محمد مقدادی که چون این فقیر بی‌خانمان ... مشاهده نمود که جمعی از فریبندگان، به جهت تبلی و شکم‌پرستی و کاهلی و دنیا

پرستی از شاهراه شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی منحرف شده‌اند و حب دنیا را ترک دنیا نام کرده‌اند و ذکر خدا وسیله فریفتن مرد و زن ساخته‌اند و در این پرده مرتکب لهو و لعب گشته‌اند، و فسق و عصیان را عبادت نام کرده‌اند و به نغمه و اصول [از اصطلاحات موسیقی] خود را مقبول طبع ضعفاء العقول گردانیده‌اند و مانند اجلاف اسلاف، زبان به لاف‌های گزاف گشوده‌اند و به دعوای مکاشف با مخالفان موافقت

(۱). آقا بزرگ رساله‌ای با عنوان رد بر صوفیه از مطهر بن محمد مقدادی یاد کرده که به احتمال همین سلوة الشیعه است. بنگرید: آقا بزرگ، ذریعه، ج ۱۲، ص ۴-۲۲۳؛ همچنین از رساله‌ای با عنوان ذم صوفیه برای همو یاد کرده است. بنگرید: آقا بزرگ، ذریعه، ج ۱۶، ص ۱۲۲

(۲). دانش پژوه، فهرست کتاب‌های اهدایی مشکات، ج ۵، ص ۱۵۰۶

(۳). قمی، ملا محمد طاهر، هدایه العوام، نسخه ۱۷۷۵ مرعشی، برگ ۱۲۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۱

نموده‌اند، خواست که به نوشتن رساله‌ای بی‌خبران را آگاه سازد ... در این اثنا کتابی در این باب دید و مجلدی در دست یکی از احباب به نظر رسید و بعد از تحقیق معلوم گردید که یکی از علمای شیعه [ملا محمد طاهر قمی] رساله‌ای در ذم این طائفه تألیف نموده، و حضرت مولانا محمد تقی مجلسی حاشیه بر آن نوشته و به نزد مؤلف رساله مذکور ارسال نموده، و مشار الیه، سطری چند در جواب او قلمی گردانیده و یکی از فقرا- که خواهیم دید کسی جز خود میرلوحی نبوده- مجموع را به ترتیب در متن کتاب مزبور جای داده، و آن را مرسوم به توضیح المشریین و تنقیح المذهبین ساخته؛ و الحق آن کتاب، ارباب انصاف و بصیرت را در شناخت این فرقه کافی است و اصحاب علت غفلت را در معالجه نفس، نسخه شافی است. پس بخاطر فاطر- یعنی خود میرلوحی- رسید که دو سه فقره از آن کتاب را انتخاب نماید و آن را سلوة الشیعه و قوه الشریعه نام کند». درباره ارتباط این اثر با توضیح المشریین، در ادامه بیش تر سخن خواهیم گفت. به نظر می‌رسد، بخشی از دلایل این تقیه، از آن روست که مؤلف بتواند به راحتی از کتاب خود تعریف کند.

وی بحث را با صوفیان افراطی که کارشان «خوانندگی کردن و اصول گرفتن و دست زدن و چرخیدن و مانند بدمستان نعره زدن و اظهار بیهوشی نمودن» است، آغاز کرده، از نقد مولوی نسبت به آنان سخن می‌گوید:

اگر از پوست کس درویش بودی رئیس پوست پوشان میش بودی کار این گروه، به حدی مفتضح است که شاعران صوفی مسلکی چون عطار و اوحدی و جامی و عطار هم از آنان بدگویی کرده‌اند. پس از آن نقدی از زمخشری در کشاف آورده و مطلبی را از کتاب فضایح المبتدعه- که مؤلف آن را نام نبرده و تنها می‌گوید: «یکی از علمای شیعه و فضلالی عصر است»- درباره کارهای صوفیان بازاری آورده است. «۱» این کتاب نیز باید اثر یکی از همین عالمان مشهور ضد صوفی باشد که میرلوحی از روی مصلحت، نام مؤلف آن را نیاورده است. سپس نقلی از کتاب الهادی الی النجاة من جمیع المهلکات نصیر الدین عبد الله بن حمزه مشهدی آورده و نوشته است که او «اخبار بسیار در مذمت این طایفه از شیخ مفید و غیر او از متقدمین علمای شیعه نقل کرده» است. در ادامه نقلی طولانی همراه با توضیح از کتاب نهج الصدق و کشف الحق علامه حلی در وصف صوفیان آورده، در ادامه می‌نویسد: «کجاست علامه که بیند که در این زمان، جمعی از فریبندگان پیدا شده‌اند که با آن که نام خود را شیعه کرده‌اند، به این اعمال اشتغال می‌نمایند. و گروهی از سفیهان با آن که دعوای تشیع می‌کنند به ایشان اعتقاد تمام دارند و ایشان را از دوستان خدا

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۲

می‌شمرند.» پس از آن فهرستی از مؤلفات ضد صوفی را به دست داده و به هادی النجاة من جميع المهلكات، حدیقه الشیعه از مولانا احمد اردبیلی، مطاعن المجرمیه از علی بن عبد العال یعنی محقق کرکی، و عمدۀ المقال از شیخ حسن بن علی بن عبد العال یاد کرده است. (۱)

میرلوحی سپس احادیثی در مذمت صوفیان نقل کرده و به ویژه از خوانندگی و علاقه اینان به غنا و آوازه خوانی، به شدت انتقاد کرده است. به سخن دیگر، وی احادیثی را که در مذمت غنا وارد شده، به مذمت صوفیان باز می‌گرداند؛ چرا که غنا «عبارت از خوانندگی و مدّ صوت است با ترجیح مطرب که مدار این فرقه بر آن و گرمی هنگامه ایشان از آن است.» سپس می‌نویسد: و نواب مولانا حسن علی «۲» ادام الله افادته، که استاد حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی است، در فتوایی که نوشته‌اند، به این روش قید فرموده‌اند که غنا فسق است، و فاعل آن عاصی است و طاعت و عبادت شمردن آن فسقی دیگر است.» به نظر می‌رسد مؤلف خواسته است تا طعنه‌ای بر ملا محمد تقی مجلسی زده باشد که رأی او در باب غنا چیزی جز عقیده میرلوحی است. (۳)

میرلوحی ادامه می‌دهد: چند تن از علمای عصر، رساله‌ها در این باب نوشته‌اند و به دلیل قرآن و حدیث ثابت گردانیده‌اند که فاعل غنا و شنونده آن هر دو از جمله فاسقانند. یکی از آن رساله‌ها رساله‌ای است که مولانا محمد باقر خراسانی تألیف نموده است. (۴) وی با اشاره به آن که علمای شیعه، صوفیان را به خاطر خوانندگی و ... مذمت نموده‌اند، معتقد است که یا اینان «مقتید به مذهب شیعه نیستند» و «یا به واسطه مکر و خدعت و مردم فریبی بر این دست زده‌اند.» چرا که «هر که اندک شعوری دارد، می‌داند بلکه این معنا به غایت ظاهر است که بعضی از این گروه در غایت حماقتند و نادانی، و برخی در نهایت بد اعتقادی، چون میر تقی سودانی که سگی است از سگان محمود پسیخانی.» پس از آن، برای ثابت کردن بدی

(۱). میرلوحی، سلوة الشیعه، ص ۳۵۱

(۲). این حسن علی مدرس مدرسه پدرش معروف به مدرسه ملا عبد الله بود که خلیفه سلطان او را برداشت و محقق سبزواری را به جای وی نصب کرد. خاتون آبادی، وقایع الاعوام و السنین، ص ۵۲۳ (ذیل حوادث سال ۱۰۷۵). شاگردی محمد تقی مجلسی نزد مولانا حسن علی بسیار بعید است؛ در واقع مجلسی شاگرد ملا عبد الله شوشتری، پدر ملا حسن علی بوده است. به رغم این بعد، ولی قلی شاملو در شرح حال محمد تقی مجلسی می‌نویسد: چنین مسموع محرّر اوراق افتاد که حدیث را در خدمت علامه دوران مولانا حسن علی خلف مولانا عبدالله شوشتری مقابله نموده از مشاهیر روزگار گردیده‌اند. ولی قلی شاملو، قصص الخاقانی، ج ۲، ص ۳۷. اما آنچه خودش در لوامع آورده آن است که شاگرد ملا عبد الله شوشتری بوده است. در منابع شرح حال هم، فقط به شیخ بهایی و ملا عبد الله اشاره شده است (بهبهانی، آقا احمد، مرآة الاحوال، ج ۱، ص ۶۰)

(۳). بنگرید، مجلسی، محمد تقی، رساله مسؤولات، ص ۷۰۴

(۴). میرلوحی، سلوة الشیعه، ص ۳۵۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۳

آنان، شرحی از مصیبت‌های خود را آورده و از آن جا که مؤلف رساله را مطهر بن محمد مقدادی معرفی کرده، حکایت آن سید- یعنی خود را- چنان می‌آورد که گویی شخص ثالث است: «مؤید این حال و مصداق این مقال آن که سید بیچاره از شرارت و بدنفسی این جماعت ساعتی نیاسود و از کینه‌ورزی‌های ایشان لمحهای فارغ نبود، از خواص و عوام این قوم لئام که به آن دردمند، نیشها نزنند و گزندها به دل ریش‌ها نرسانند» آنگاه حکایت مطرح شدن ابو مسلم و بحث‌ها و ردیه‌ها را آورده، اشاره به مطالبی می‌کند که مؤلف خلاصه الفواید و ایفاظ العوام در آن باره آورده‌اند. وی به شخصی اشاره می‌کند که به خاطر سخن عطار در دفاع

از ابو مسلم در مظهر العجایب «همت بر تعصب ابو مسلم گماشت» و شروع به دفاع از او کرده، بر ضد میرلوحی تلاش می نمود. میرلوحی با اشاره به مطرود بودن عطار نزد علمای شیعه، به فعالیت شدیدی که بر ضد او بوده، اشاره کرده، می نویسد: «چه گویم که این فریبندگان و فاسقان و هواداران و مریدان احمق ایشان با او چه دشمنی‌ها ورزیدند و در هر کجا که بودند، به چه تقریب حرف او به میان آوردند و چه مزخرفات به قالب می زدند.» و باز هم با مذمت بیشتر می نویسد: «و با آن که از بس افتراء می زدند و هر روز یکی از پیروان خود را از زبان او به ملعونیت شهرت می دادند، از اواخر سال ۱۰۵۱ تا به این زمان که اواسط سال ۱۰۶۰ است، مومی الیه از برای فارغ بودن از دردسر و بسته شدن دهان آن مفتریان از خدا بی خبر، شیطان را اگر نام برد، لفظ لعین با اسم او قرین نمی سازد و بعد از آشامیدن آب، یزید بن معاویه و آل زیاد بن ابیه را لعنت، نمی کند و نوعی نمی نماید که عبارت لعنت کسی از او بشنود.» (۱) این اشاره به مشی صوفیان است که به مانند غزالی حتی از لعن یزید خودداری می کردند.

میرلوحی پس از توصیه به مخاطب خود و این که از «سالوسی‌های ایشان گول نخورد و قول ایشان را که فاسقانند اعتبار نکنند و مقلد و هوادار گمراه ایشان نشود»، به نقل یک استفتاء درباره غنا و خوانندگی میان صوفیان پرداخته و فتاوی جمعی از علما را در پاسخ آن آورده است. متن استفتاء چنین است:

علمای طایفه محقه و فضلالی فرقه ناجیه اثنا عشریه ... بیان فرمایید که به غنا و سرود اشتغال نمودن و مطربانه و مغنیانه اصول گرفتن و دست زدن و رقص کردن و به چرخ در آمدن و در امور مذکوره مصرّ بودن، فسق است یا طاعت، و معصیت است یا عبادت. بینوا توجروا و صلی الله علی محمد و آله المعصومین.» پاسخی که داده شده، از چهره‌های بنام است بدین شرح:

(۱). میرلوحی، سلوة الشیعه، ص ۳۵۵

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۴

نواب مستطاب معلی القاب صدارت و نجابت پناه میرزا حبیب الله «۱» - خلد الله تعالی ظلّه العالی - این طریق تنسیق فرمودند: افعال مزبوره حرام و پیشه فساق عوام است. نیست فاعل آن مگر فریبنده مردمان با گمراه و نادان. و حضرت مغفرت و غفران پناه عدل افضل امجد امیر سید احمد «۲» رحمه الله علیه به این عبارت مرقوم گردانیده‌اند: ارتکاب امور مسطوره فسق است. حرّره احمد بن زین العابدین العلوی العاملی. و حضرت سیادت و نجابت پناه علامه الزمان نادره الدوران میرزا رفیع الدین محمد - سلمه الله تعالی - همچنین در جواب مسطور ساخته‌اند:

ظاهر است که امور مزبوره فسق است نه صلاح، و معصیت است نه طاعت.

حرّره رفیع الدین محمد الحسینی.

و حضرت عالم ربّانی و مؤید به تأیید سبحانی مولانا محمد باقر خراسانی - صانه الله تعالی - برین نهج به زبان خامه بیان فرموده‌اند: خلافتی میان علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین نیست در این که غنا و سرود حرام است و از احادیث متعدده ظاهر می شود که کبیره است و فرقی نیست که غنا در قرآن باشد یا شعر یا غیر. و فتوای بعضی از علمای سابق به تحریم رقص و تصفیق بنظر رسیده و فتوای کسی به اباحت آن بنظر نرسیده و الله اعلم بحقایق الامور. کتب الفقیر محمد باقر سبزواری.

و حضرت مرحمت و مغفرت پناه علامی فهامی شیخ الاسلامی، شیخ علی نقی «۳» - زاده الله آجره - بر این وجه قلمی فرموده‌اند: غنا عبارت است از کشیدن آواز مشتمل بر ترجیع و رقص کردن و سایر امور مزبوره حرام و معصیت است.

و جناب مرحمت و مغفرت پناه، جنت آرامگاه میرزا نور الدین علی مفتی - رحمه الله تعالی - فتوا بر این متوال نوشته‌اند: شکی نیست در این که امور مذکوره فسق است نه طاعت، معصیت است نه عبادت. «۴»

- (۱). صدر دوره شاه صفی و فرزند میر سید حسین جبل عاملی دختر زاده محقق کرکی.
- (۲). سید احمد علوی داماد میر داماد، متوفای پیش از سال ۱۰۶۰ هجری.
- (۳). علی نقی کمره‌ای قاضی شیراز، اصفهان و سپس شیخ الاسلام اصفهان و متوفای ۱۰۶۰.
- (۴). بنگرید: میرلوحی: سلوة الشیعة، برگ ۴۳ (نسخه خطی شماره ۳۳۰۶ کتابخانه آیه الله نجفی و ش ۴۰۱۴. برگ ۱۰۴-۱۰۳. و نسخه ش ۴۲۹۶ برگ ۲۱. و متن چاپی سلوة الشیعة (میراث، دفتر دوم)، صص ۳۵۷-۳۵۸
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۵
- میرلوحی در پایان، از کسانی در شگفت است که به خاطر گمان تشیعی که به امثال حلاج می‌برند «جان از برای کسی می‌دهند»، اما «با جماعتی از معاصرین که به تشیع در عالم، علمند ... ضدیت می‌ورزند». وی می‌افزاید: خودم دیدم شخصی را که با امیر محمد باقر داماد، غایت دشمنی داشت، سبب آن که او عطار را مذمت کرده بود. و دیگری را دیدم که با شیخ علی بن عبد العال- محقق کرکی- دشمن بود و نسبت به آن بزرگ دین، بی‌ادبانه زبان می‌گشود، به واسطه آن که او در کتاب مطاعن المجرمیه مذمت حلاج و بعضی از نظرای او کرده.» (۱) گفتنی است که میرلوحی نیز رساله‌ای با نام اعلام المحیین داشته است که در کتاب کفایة المهتدی «۲» و ادراء العاقلین خود- که گزارش آن پس از این خواهد آمد- از آن یاد کرده است. همچنین کتاب دیگری با عنوان ادراء العاقلین و اخزاء المجانین در رد بر صوفیه نوشته است که در کفایة المهتدی از آن یاد کرده و نسخه‌ای از آن به خط خودش در کتابخانه مرعشی موجود است. «۳» میرلوحی در کفایة المهتدی از اثر دیگر خود با عنوان تنبیه الغافلین در رد بر صوفیان یاد کرده است. «۴» بدین ترتیب روشن می‌شود که وی تلاش زیادی برای رویارویی با صوفیان انجام داده و همانند ملا محمد طاهر قمی، چندین اثر در این زمینه، تألیف کرده است.

تحلیلی که مؤلف در کتاب ادراء العاقلین به دست داده، به مانند سایر نوشته‌های اوست. وی با اشاره به بدعت‌های ایجاد شده پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و نقش شاه اسماعیل اول در براندازی این بدعت‌ها، می‌نویسد: به رغم آن که «بعضی دیگر از بدعت‌های مخالفان از بلاد ایران بر افتاد، هنوز بسیاری از مبتدعات ناصبیان برقرار و مخترعات ملحدان پایدار مانده بود که آن شاه جنت آرامگاه داعی حق لیک اجابت گفته، به نزد اجداد و آباء به فرادیس اعلا شتافت». اکنون وظیفه خردمندان است تا به اصلاح این وضعیت پردازند. وی معتقد است که اصل پیروی از آباء و اجداد، اصلی است که مسبب اصلی این مشکلات شده است به طوری که «اکثر اهل این روزگار در بسیاری از اطوار، در بند پیروی یکدیگر و تتبع پدر و مادر مانده بودند تا به مرتبه‌ای که این ناتوان به سبب یک دو کلمه حق که به گفتن آن ملجأ شده بود، آزار بی‌نهایت از سفیهان دید و جفای بی‌حد از جاهلان کشید، به چه سان شرح توان داد کز ایشان چه کشیدم».

- (۱). میرلوحی، سلوة الشیعة، ص ۳۵۸
- (۲). بنگرید: حائری، عبد الحسین، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۳، ص ۵۹
- (۳). میرلوحی در حاشیه صفحه نخست رساله، یادداشتی نوشته و ذیل آن به نوعی امضاء کرده است که می‌رساند نسخه موجود به خط خود اوست. مرعشی، نسخه ۳۸۹
- (۴). میرلوحی، گزیده کفایة المهتدی، مقدمه، ص سیزده.
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۶
- اشاره وی، به طور عمد به انحرافی است که از آن با صوفی‌گری یاد می‌کند: «جماعتی که در این عصر بسیار شده‌اند که لهو و

لعب و بازی و رامشگری و نغمه طرازی را سرمایه تجارت متاع غرور ساخته‌اند و بسیاری از نادانان از سر جهالت و بعضی از عاقلان از روی غفلت، ایشان را صوفی و شیخ و درویش می‌شمارند و از اولیاء الله و زهاد و عباد و مستجاب الدعوه می‌پندارند، از اعظم فساق و فجار و افاحم عصات و اشرارند». وی با اشاره به این که علمای سنی و شیعه در نقد اینان تلاش کرده‌اند، می‌نویسد: «چنان که این شکسته در کتاب توضیح المشریین و تنقیح المذهبین و کتاب تسلیة الشیعہ و تقویة الشریعہ و دیگر کتاب‌ها و رساله‌ها بعضی از آن را ذکر کرده.» (برگ ۲) و می‌افزاید: «اگر کسی خواهد که تحقیق غنا نماید، یقین بداند که عمر این جماعت صرف این معصیت شده، به کتاب تسلیه یا رساله سلوة الشیعہ که این فقیر نوشته، رجوع نماید.» در حاشیه آمده است: و در آن از روی تقیه خود را به لقب که مطهر است و نسب والده که مقدادیه است، ذکر نموده.»

میرلوحی پس از شرح این که، این جماعت در مساجد به انشاد شعر و غیره می‌پردازند اشکال اصلی را در آن می‌بیند که «جمعی از ابنای زمان که لاف عقل و دانش می‌زنند، از روی غفلت مرید و معتقد این جماعت می‌شوند.» (برگ ۴) از جمله این بدعت‌ها که از سنیان به شیعیان وارد شده، یکی این است که «دیوانگان را قطب و مجذوب و ولی نام کرده‌اند.» تا اینجا مقدمه بود. از این پس، فصل اول در ستایش عقل آغاز می‌شود که گرچه چندان به بحث از صوفیه ارتباط ندارد، اما در اصل نشان دادن فرق عاقل و مجنون است؛ یعنی مجنون‌هایی که به تعبیر وی از سوی صوفیان، از مشایخ شمرده می‌شوند. وی در این فصل از کتاب معیار العقاید و کتاب ریاض المؤمنین و حدائق المتقین یاد کرده است.

(برگ ۱۲) از برگ ۱۷ بار دیگر به سراغ صوفیان زراقیه که «دیوانگان را بزرگ مرتبه و می‌نمایند» می‌رود. پس از آن به انتقاد از چله‌نشینی پرداخته و این که عاقلان می‌دانند که «در آن طور جایی چهل شبانه روز متوالی منفرد بسر بردن، باعث ضعف عقل و خرد می‌گردد.»

(برگ ۱۸) وی به رساله اعلام المحبین خود ارجاع داده و از شیعیان می‌خواهد که فریب کسانی که با چند اصطلاح آشنا هستند، نخورد.» وی دامنه فریب کاری صوفیان را بسیار وسیع خوانده، می‌نویسد: «بسیاری از اهل عالم را فریب داده‌اند؛ حتی اکثر پیشه‌وران بلکه مزدوران و کناسان، صرفه دنیای خود را در این دیده بر این زده‌اند.» در ادامه، با اشاره به تلاش‌های اینان در فریب مردم، می‌نویسد: «به خاطر دارم که شاه عباس ماضی - رحمه الله - بسیاری را از نادریشان با آن که مکاری و تجنن از ایشان سر زده بود و کلمه کفری نگفته بودند، و دعوای پیغمبری و امامت نکرده بودند، فرمود که در همین مسجد جدید عباسی، به گل کشیدن بستند.» در ادامه از شخصی یاد می‌کند که «همیشه مذمت علما و سادات

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۷

می‌کند.» این «نامرد دعوای مریدی این فقیر می‌کرده و به سبب آن که این شکسته دانسته بود که او دیوانه نیست و مکار است و بد اعتقاد ... او را از پیش خود رانده.» وی بر آن است تا در «بیان حال او رساله علی حده» بنویسد. «القصة، عاقل باید که از لافهایی که آن طور زندیقی زند که فلان را من کشتم و فلان را من بیمار کردم و فلان را من شفا دادم، فریب نخورد.» (برگ ۲۲) مع الاسف نسخه موجود از این رساله ناقص بوده و نسخه دیگری از آن نمی‌شناسیم.

۲- ملا محمد طاهر قمی و تلاش بر ضد تصوف

اشاره

ملا محمد طاهر بن محمد حسین شیرازی قمی «۱» (م ۱۰۹۸) امام جمعه شهر قم و از علمای معاصر مجلسی اول و دوم بوده و به عنوان عالمی بنام، در دربار صفوی صاحب نفوذ بوده است؛ به طوری که عبدالحی رضوی از وساطت وی برای شخص متهمی نزد

شاه صفوی یاد کرده و تأثیر آن را یادآور شده است. «۲» ملا محمد طاهر کتاب عقائدی کوتاه خود را نیز با نام جامع صفوی به نام شاه صفوی نوشته است. «۳» با این حال، گزارش شده است که وی بر ضد شاه سلیمان که می‌نوشتید، سخن می‌گفت که خشم شاه را برانگیخت، و تنها وساطت برخی از فرماندهان سبب شد تا شاه از تصمیم کشتن ملا محمد طاهر باز گردد. «۴» وی به وجوب نماز جمعه در عصر غیبت اعتقاد داشته و در این باره، دو رساله نوشته است. برخی قمی را از اساتید علامه مجلسی و شیخ حر دانسته‌اند. «۵» اگر چنین باشد، می‌توان حدس زد که اندیشه ضدیت با تصوف در این دو نفر، دست کم تا اندازه‌ای متأثر از ملا محمد طاهر بوده است.

یکی از زمینه‌های اصلی کارهای علمی قمی، آثاری است که بر ضد صوفیان تألیف کرده است؛ به طوری که می‌توان گفت، این گرایش در کنار گرایش اخبارگرایی معتدل او، دو وجه عمده فکری او به شمار می‌آیند. وی به نوعی از اخبارگرایی اعتقاد دارد که او را به ضدیت با فلسفه و تصوف کشانده است. این در حالی است که فیض، با داشتن گرایش اخباری، به همان اندازه که ملا محمد طاهر از این دو دانش دور است، به آن‌ها نزدیک است. همچنین ضدیت قمی با تصوف، به رویارویی او با فیض کاشانی و محمد تقی مجلسی منجر شده

(۱). شرح حال وی در مصادر فراوانی آمده از جمله: مدرس، محمد علی، ریحانة الادب، ج ۳، ص ۳۲۰

(۲). رضوی، عبدالحی، حدیقه الشیعه، فصل نماز جمعه، در پایان بحث «نماز جمعه در دوره صفوی».

(۳). مرعشی، ش ۴۰۱۴، برگ‌های ۶۰-۷۳ و برای ترجمه‌ای که او به دستور شاه صفوی به انجام رسانده است، بنگرید به مجموعه ۴۰۵۵ مرعشی.

(۴). خوانساری، روضات، ج ۷، ص ۳۳۶

(۵). دانش پژوه، فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۱۲۴۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۸

است. با این حال، بلافاصله باید به این نکته توجه کرد که ملا محمد طاهر، شاعر بوده و به همین دلیل، نسبت به بعد معنوی دین بی‌علاقه نیست؛ با این تفاوت که اگر صوفیه بر مفهوم عشق تکیه می‌کنند، او می‌کوشد تا از همان مفهوم محبت که در قرآن آمده است، فاصله نگیرد. وی در پاسخی که بر نقد مجلسی اول بر یکی از نوشته‌هایش آورده- و متن آن را ملاحظه خواهید کرد- به اشعاری که به سبک اشعار عارفان سروده، اشاره کرده است. در اینجا به معرفی برخی از نوشته‌های وی که به تفصیل یا به اجمال، در آن‌ها با به رد تصوف پرداخته می‌پردازیم.

از جمله آثار وی در رد بر صوفیه کتاب تحفه الاخبار است که به طور مستقل در نقد صوفیان نوشته شده و یکی از آثار عمومی رد صوفیه در دوره اخیر صوفیه به شمار می‌آید؛ دوره‌ای که صوفیان در حال تجربه اضمحلال تاریخی خود در ایران هستند. این کتاب، از همان زمان، از سوی صوفیان، مورد انتقاد قرار گرفته است. محمد کریم شریف قمی، همشهری ملا محمد طاهر، در میان سال ۱۰۷۸ تا ۱۰۹۷ کتابی با عنوان تحفه العشاق تألیف کرده و در آن از ملا محمد طاهر انتقاد کرده است. نویسنده تحفه العشاق کسانی چون شیخ بهایی، میرداماد، عبد الرزاق لاهیجی، آخوند مولانا رجب علی، فیض کاشانی، محمود عبد العظیمی، شیخ حسین تنکابنی، محمد تقی مجلسی و محمد باقر خراسانی را به عنوان کسانی که مشرب تصوف دارند، معرفی کرده است. بخشی از بحث وی درباره غناست. در آنجا می‌نویسد: آخوند مولانا محمد طاهر که یکی از مانعین این طور و طریقه است، در حضور ایشان قرآن و ایاتی که زاده طبع شریف ایشان است، به آواز خوانده می‌شود.

(ص ۲۵۶) و بعضی عزیزان در کتاب تحفه الاشرار خود استشهاد بر تسنن شیخ (محبی الدین) آورده؛ فقیر او را شیعه و محب اهل

بیت می‌دانم. (ص ۱۴۳) «۱»

بر اساس آنچه که در مقدمه تحفه‌الاخیار آمده، این اثر شرح قصیده مونس الابرار «۲» مصنف است. بخش عمده این قصیده که شامل ۳۱۱ بیت است، در ستایش امیر مؤمنان علیه السلام و اندکی از اشعار آن در رد بر صوفیه و ایباتی نیز در رد بر فلاسفه و حکماست. گفتنی است که نسخه‌ای از تحفه‌الاخیار در مجموعه ۲۲۰۴ کتابخانه ملی موجود است که با نسخه چاپی تفاوت‌هایی دارد و شاید مختصر آن باشد. «۳» ملا محمد طاهر در مونس الابرار درباره صوفیان می‌گوید:

جميع پیرو حلاج و بایزید و جنید تمام بی‌خبران شرع احمد مختار

(۱). دانش پژوه، فهرست کتابخانه دانشگاه، ج ۱۲، ص ۲۷۴۵، شماره ۳۷۵۱

(۲). مونس الابرار در «میراث اسلامی ایران» دفتر هفتم به چاپ رسیده است.

(۳). قمی، ملا محمد طاهر، تحفه‌الاخیار، نسخه ۲۲۰۴ کتابخانه ملی، برگ ۲۲۴-ر.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۶۹ ز جهل در همه عمر خویش در ره دین نمی‌روند به طرز ائمه اطهار

کنند دعوی تسخیر جنیان به دروغ که تا کنند الاغان انس را افسار

زند دستک و رقصند ای مسلمانان نهید پنبه به گوش و کنید استغفار

زند چرخ وز جهلش نهند طاعت نام کنند دین خدا را به لعب و بازی خوار

نمی‌رسند بجایی اگر تمامی عمرزند چرخ پیایی چو اشتر عصار

کنند عاشقی امردان و می‌گویند بود مجاز پل عشق حضرت جبار

خدا گواه منست آن که عاشقی هرگز نبوده است ز آیین حیدر کرار

بنای قاعده دینشان بود بر جهل ز اهل دانش و بینش از آن کنند کنار

ز راه شرع برون می‌برند مردم را حذر کنید از این قوم یا اولوا الابصار ملا- محمد طاهر این کتاب را در زمان شاه عباس ثانی (م

۱۰۷۷) سروده، برای شخص او فرستاده و از او خواسته است تا آن را از اول تا به آخر بخواند. «۱» وی در این رساله، تصوف را

برخاسته از تسنن دانسته و معتقد است که شیعیان بعدها گرفتار آن شدند. در توضیح همین نکته، می‌نویسد: و از این جهت است که

اولیایی که این جماعت، ایشان را از پیران خود می‌دانند و می‌شمارند، یکی از ایشان از شهرهای مشهور به شیعیگی، مثل قم و سبزوار

و حله و جبل عامل و غیر آن نبوده‌اند؛ و از این جهت است که در این شهرها خانقاه قدیم نمی‌باشد و در شهرهایی که همیشه

مردمش سنی بوده‌اند، خانقاه قدیم بسیار بهم می‌رسد. «۲»

در همان زمان رساله دیگری نیز با نام تبصرة المؤمنین در رد بر تحفه‌الاخیار نگاشته شده است. نویسنده آن محمد مؤمن، طیب شاه

سلیمان بوده است. «۳»

نگاشته دیگر محمد طاهر قمی محبان خدا نام دارد که آن را مصدر به نام شاه سلیمان ساخته و در آن از صوفیان نکوهش فراوان

کرده است. «۴»

کتاب دیگر او با عنوان الفوائد الدینیة در ابطال فلسفه و تصوف نگاشته است. این کتاب به صورت پرسش و پاسخ در سی و هفت

بند بوده و در آغاز آن آمده است: اما بعد، فهذه رسالة موسومة بالفوائد الدینیة مشتملة علی الفتاوی الملیة فی بیان بطلان الفلسفة و

کفر

(۱). بنگرید: انوار، فهرست کتابخانه ملی، ج ۶، ص ۷۶۸؛ حسینی، فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ج ۷، ص ۳۴۵؛ حائری،

فهرست مجلس سابق سنا، ج ۱، ص ۳۵۹؛ استادی، فهرست مسجد اعظم، صص ۱۱۳، ۴۵۸
 (۲). قمی، ملا محمد طاهر، تحفه الاخیار، نسخه ۲۲۰۴ کتابخانه ملی، برگ ۲۲۹
 (۳). درباره آن بنگرید: دانش پژوه، فهرست میکروفیلم‌های دانشگاه، ج ۱، صص ۵۶-۵۷؛ حائری، فهرست کتابخانه مجلس، ج ۱۰، بخش ۴، ص ۲۰۱۰

(۴). حسینی، سید احمد، فهرست نسخه‌های کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۷، ص ۳۱۴.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۰

البسطامیه و الحلاجیه و بیان فضل العلوم الدینیة ... «۱» همچنین کتاب دیگری با عنوان ملاذ الاخیار در طعن بر صوفیه به وی منسوب شده است. «۲» یکی دیگر از آثار ضد صوفی ملا محمد طاهر، کتاب حکمة العارفین است که نسخه‌هایی از آن در دست می‌باشد. «۳»

یکی از آثار مهم ضد تصوف که دارای حجمی بالا و متنی مفصل است، کتاب هدایه العوام و فضیحه اللثام است. از این کتاب، سه نسخه وجود دارد که در همه آنها، نام مؤلف، عصام الدین محمد بن نظام الدین آمده است. «۴» نسخه مرعشی مورد ملاحظه مؤلف این سطور قرار گرفته و با توجه به مطالب آن، حدس قوی آن است که این اثر، از آن ملا محمد طاهر قمی است که با نام مستعار عصام الدین محمد آن را تألیف کرده است. در مقدمه این نسخه آمده است: یکی از علمای دین دار، قصیده‌ای در مدح حیدر کزار امیر المؤمنین و امام المتقین علیه السلام و در مواعظ و نصایح گفته و در اول شرحی مختصر بر آن گفته، نوشته، و بعد از آن چیزهای بسیار در ذم مبتدعه هالکه زیان کار بر آن شرح افزوده و در آخر سال ۱۰۷۵ از هجرت حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم، آن را به اتمام رسانیده و در همان تاریخ آن را به جهت شاه عباس ثانی - انار الله برهانه - فرستاده و استدعا نموده که از اول تا به آخر مطالعه نماید تا حقیقت حال مبتدعه و متفلسفه بر او ظاهر گردد.»

این توضیحات، درست به مانند مطالبی است که در منابع دیگر درباره مونس الابرار و شرح آن تحفه الاخیار گفته شده است. سال تألیف آن نیز درست در همان سال تألیف آن آثار است و به نظر می‌رسد که این اثر، تکمیل شده تحفه الاخیار باشد. مؤلف در ادامه مقدمه بالا می‌نویسد: مؤمنین از وی خواستند تا شرحی در احوال مبتدعه و متفلسفه بنویسد و او این کتاب را نگاشته و نام آن را هدایه العوام و فضیحه اللثام نهاده است.»

به جز ملا محمد طاهر، هیچ دانشمند دیگری را در این دوره نمی‌شناسیم که با این وسعت، به ضدیت با صوفیان و فلاسفه پرداخته باشد؛ اما شواهد دیگری نیز در این باره که مؤلف آن همین قمی است، در دست داریم. مؤلف در جایی از این کتاب می‌نویسد: ما در کتاب اربعین و کتاب تحفه عباسی و کتاب تحفه العقلاء ذکر عقاید قبیحه ایشان نموده‌ایم. (برگ ۱۹) و باز در جای دیگری از کتاب دیگر خود با عنوان حکمة العارفین یاد کرده است.

(۱). فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۱۲۴۸

(۲). شیرازی، طرائق الحقایق، ج ۱، ص ۱۷۷

(۳). فهرست کتابخانه مجلس شورا، ج ۵، ص ۲۲۵، ۴۹۴؛ ج ۱۰، ص ۹۵۷

(۴). کتابخانه مرعشی، ش ۱۷۷۵، کتابخانه ملی تبریز شماره ردیف ۱۴۵۳، ش دفتر ۳۰۸۸؛ فهرست کتابخانه ملی فارس، ج ۲، ص

۷۵، ش خصوصی ۴۷۹ / ۶۱ - ح؛ شماره عمومی ۲۹۷ / ۲۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۱

(برگ ۲۵) اینها آثار ملا محمد طاهر قمی است.

ممکن است گفته شود شخصی با نام عصام، کتابی از ملا محمد طاهر را تلخیص کرده که چنین چیزی با سبک و سیاق مقدمه و مطالب و اشاراتی که مؤلف به آثارش مانند همین حکمة العارفین دارد، سازگار نیست. پیش از این گفتیم که میرلوحی نیز در تألیف سلوة الشیعه از روی تقیه، مؤلف را مطهر بن محمد مقصدی نامیده بود. گفتنی است که میرلوحی در مقدمه کتاب کفایة المهتدی از کتاب نصیحة الکرام و فضیحة اللثام به عنوان «گزیده محمد بن نظام الدین محمد عصام از نگارش ملا محمد طاهر» یاد کرده است. (۱)

محتوای کتاب، بجز مقدمه، در دوازده مطلب و یک خاتمه مرتب شده است:

مطلب اول: در تشبیه دنیاست به دار الشفاء و ذمّ عالم بی عمل و عامل جاهل و تحقیق رفض اولیاء و شمّه‌ای از احوال مبتدعه بی حیا. مطلب دوم: ... عنوان نشده.

مطلب سوم: در ذکر برخی از دعوها که مبتدعه می‌نموده‌اند و به آن ابلهان را فریب می‌داده‌اند.

مطلب چهارم: در ذکر برخی از انواع بدعت‌های مبتدعه که دلیل است بر ضلالت و کفر و الحاد ایشان.

مطلب پنجم: در ذکر برخی از عاشقی‌های مبتدعه که آن نیز دلیل است بر ضلالت و کفر و الحاد ایشان.

مطلب ششم: در بیان دعوهای عاشقی کردن آن بی‌دینان با خداوند عالمیان و ذکر بعضی دیگر از بدعت‌ها و ضلالت‌ها و کفرهای ایشان.

مطلب هفتم: در بیان شمّه‌ای از کلمات کفر محیی الدین!

مطلب هشتم: در ذکر مختصری از احوال ملای رومی و بیان بعضی از اعتقادات فاسده.

مطلب نهم: در بیان احوالات سلسله نور بخشیه و تبیین حال معروف کرخی و بعضی دیگر از مشایخ مبتدعه.

مطلب دهم: در بیان حال بایزید بسطامی و قلیلی از گفتار کفر آثار آن سرگشته بیابان.

مطلب یازدهم: در ذکر شمّه‌ای از دلایل کفر حسین بن منصور حلاج.

مطلب دوازدهم: در بیان حال فلاسفه و پیروان ایشان.

خاتمه در بیان کلمه چند سودمند که مؤید مطالب سابقه اثنا عشریه است و شیعه اثنا عشری را پذیرفتن آن از امور مهم است.

(۱). دانش پژوه، فهرست کتاب‌های اهدایی مشکات به دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۴۹۹

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۲

نویسنده، داستان‌های سخیفی را از صوفیان برای نشان دادن بی‌اعتباری آن‌ها آورده است و در جایی تصریح کرده که کفرشان از کفر یهود و نصارا بدتر است. (برگ ۲۵)

وی اظهار داشته است: مخفی نماند که این جماعت، سنی و اشعری مذهب بوده‌اند.

(برگ ۲۶) او ترک ظواهر شریعت را توسط صوفیان مرتب مورد توجه قرار داده و شرحی از عشق بازی‌های آنان را به خصوص نسبت به امردان آورده و بحث مفصلی درباره غنا و آوازه خوانی دارد.

نویسنده از کتاب‌های بسیاری که در رد صوفیه نوشته شده یاد کرده است: مطاعن المجرمیه، از محقق کرکی، عمده المقال فی کفر اهل الضلال، از شیخ حسن فرزند محقق کرکی، نزول الصواعق فی احراق المناق، الوقیعه فی سبت المبتدعه، قره العیون، ایجاز المطالب، هادی الی النجاة، السهام المارقة، بضاعة النجاة، درر الاسرار، مسلک المرشدین، توضیح المشریین، اصول فصول التوضیح، رساله سلوة الشیعه، اعلام المحیین، تسلیة الشیعه، تبصره الناظرین، زاد المرشدین، شهاب المؤمنین فی رجم الشیاطین المبتدعین، ثقب الشهاب.

ملا محمد طاهر قمی و مجلسی اول

یکی از آثار ضد صوفی نیمه دوم قرن یازدهم، اثری است که با عنوان توضیح المشربین و تنقیح المذهبین شناخته می‌شود. در حال حاضر، کتابی با این نام وجود ندارد، جز آن که دست کم دو اثر دیگر هست که به نوعی با این کتاب در ارتباط است. همان گونه که گذشت، بر اساس گزارش موجود، ملا محمد طاهر قمی کتابی در رد بر صوفیان نوشته و این باید به عهد جوانی او یعنی پیش از سال ۱۰۶۰ هجری باشد. آن زمان، مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی رساله‌ای در پاسخ آن نوشته و مجدداً ملا محمد طاهر پاسخ اشکالات مجلسی اول را داده است. این کتاب اندکی بعد با عنوان توضیح المشربین نام‌گذاری شده و افزون بر سه رساله پیشین، گرد آورنده محاکمه‌ای نیز میان آن رد و ایرادها صورت داده است. این گرد آورنده که داد و ستد علمی فراوانی در مبارزه بر ضد صوفیه با ملا محمد طاهر داشت، کسی جز میرلوحی نیست. در واقع، هر دوی آنان، در آثارشان بر ضد این گروه، به آثار یکدیگر ارجاع می‌دادند و مردم را به خواندن آن‌ها دعوت می‌کردند.

همان گونه که گفته شد، دو کتاب به نوعی، تلخیص یا تهذیب یا متن بازنویسی شده توضیح المشربین را در خود جای داده‌اند. نخست رساله اصول فصول التوضیح که نسخه‌ای از آن در مجموعه به شماره ۴۲۹۶ مرعشی (برگ ۲۴ تا ۵۴) موجود است. تلخیص دیگر آن از سید محمد میرلوحی (م بعد از ۱۰۸۵) و عنوان آن رساله سلوة صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۳

الشیعة و قوة الشریعة یا تسلیة الشیعة و تقویة الشریعة «۱» است که از آن نیز نسخه‌های متعددی در دست است. در همان مجموعه ۴۲۹۶ مرعشی (برگ ۱ تا ۲۲)، مجموعه ۴۰۱۴ مرعشی (برگ ۹۴-۱۰۵) مجموعه شماره ۲۲۰۴/ ف کتابخانه ملی (برگ ۱۸۱-۲۳۲) نسخه‌هایی از سلوة الشیعة موجود است. این رساله در میراث اسلامی ایران به چاپ رسیده است. «۲» در این نسخه‌ها مؤلف مطهر بن محمد مقدادی معرفی شده است که گفتیم کسی جز سید محمد میرلوحی نیست.

در این مجموعه‌ها نخستین رساله، رساله رد صوفیان ملا محمد طاهر قمی است که به صورت مستقل نیز نسخه آن موجود است و عبارت نخست آن، دقیقاً شبیه همان عبارتی است که در آغاز رساله اصول فصول التوضیح آمده است. گفتنی است که رساله رد صوفیان وی در مجموعه ۲۲۰۴/ ف کتابخانه ملی و نیز نسخه شماره ۴۰۱۴ مرعشی موجود است.

در مجموعه ۲۲۰۴ ملی، ابتدا رساله‌ای تحت عنوان خلاصه حدیقه الشیعه آمده و در ابتدای آن این عبارت به چشم می‌خورد: «چون این فقیر دید که بسیار کسی از شیعیان فریب سنیان خورده‌اند و طریق و مذهب صوفیه را حق پنداشته، مایل به ایشان شده‌اند، خواست که اندکی از عقاید ایشان در این کتاب ذکر کند...» در پایان، همین خلاصه کننده، توصیه به خواندن توضیح المشربین کرده است. رساله بعدی عنوان مختصر التوضیح دارد که بر اساس شرحی که در مقدمه آن آمده، خلاصه توضیح المشربین است. نام دیگر آن اصول فصول التوضیح است که گذشت. در ابتدای نسخه کتابخانه ملی و مرعشی آمده است: اما بعد، بر ضمائر زاکیه ارباب انصاف پوشیده نماند که یکی از علمای امامیه، رساله‌ای در ذم طایفه متصوفه تألیف نموده و حضرت مولانا محمد تقی مجلسی ردی بر مؤلف رساله مزبوره قلمی گردانیده و به نزد مشار الیه ارسال فرموده. و مومی الیه ردی بر آن تحریر نموده و به خدمتش فرستاده، و چون ردین مزبورین در حواشی رساله مسطوره مرقومه بوده، دیگری آن را به ترتیب در متن کتاب جای داده و مشتمل بر بیست و سه باب گردانیده و بابتی محتوی بر چهار فصل و آن را توضیح المشربین و تنقیح المذهبین نام کرده. و چون مرتب فصل چهارم از هر باب که در بیان محاکمات اوست، بسطی داده، به خاطر این شکسته رسید که آن فصول را محذوف ساخته، به مقالات مناظرین اختصاص دهد و محاکمه را به مطالعه منصف حواله نماید و بعد از اتمام، آن را مختصر التوضیح نام کند.»

(۱). ممکن است که رساله تسلیه الشیعه و تقویه متن مفصل سلوه الشیعه و قوه الشریعه باشد. متن موجود در نسخه شماره ۴۲۹۶ متن خلاصه و متن موجود در نسخه شماره ۳۳۰۶ متن مفصل آن است. در مجموعه ش ۱۵۶۱ کتابخانه آیه الله گلپایگانی نیز نسخه‌ای از آن موجود است.

(۲). میرلوحی، سلوه الشیعه، ۳۳۷-۳۵۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۴

این مختصر، همان گونه که خواهیم دید، به این ترتیب تنظیم شده است که ابتدا سخن ملا محمد طاهر، سپس مجلسی اول و باز جواب ملا محمد طاهر را آورده است:

فصل اول از باب اول؛ ماتن در اصل رساله گوید ...

فصل دوم از باب اول؛ محشی که عبارت از مولانا محمد تقی مجلسی است، می‌فرماید ...

فصل سوم از باب اول؛ ماتن در جواب محشی گوید ...

گفتنی است که نام ملا محمد طاهر نیز در حاشیه کنار عنوان ماتن آمده است. ملا محمد طاهر در جوابیه‌های خود، حملات آشکاری به مرحوم مجلسی اول دارد. از جمله می‌نویسد: عزیزا مخفی نماند که مطلب از جواب، نه تلافی و انتقام است، بلکه چون حضرت آخوند دعوی کشف و تصفیه باطن نموده و در اثبات باطل و ترویج ضلالت کوشیده، خواستم ظاهر سازم که حضرت آخوند غلط [اشتباه] کرده و در دعوی خود صادق نیست. «۱»

در نسخه مرعشی، برخی از محاکمات مدون توضیح‌المشربین نیز در حاشیه آمده است که مغتنم می‌باشد؛ چرا که تاکنون خبری از اصل کتاب توضیح به دست نیامده است. ما متن این مباحثه مهم را در ادامه خواهیم آورد.

از آن جا که بعدها علامه مجلسی پدر خویش را از وابستگی به نحله صوفیان تبرئه کرد، از اساس، برخی ردیه نویسی مجلسی اول را بر رساله ملا محمد طاهر انکار کردند. میرزا محمد علی کشمیری با اشاره به کتاب ملا محمد طاهر و رد ملا محمد تقی مجلسی در درستی نسبت آن تردید کرده، نوشته است: بعید نیست که جواب رساله مزبوره را شخصی از صوفیه آن زمان نوشته، به آخوند علیه‌الرحمه منسوب نموده باشد تا کلامش را معتبر بشمارند و در حقیقت دامن حال آخوند مرحوم از لوث چنین اقوال فاسده پاک بود. «۲»

آقا بزرگ با اشاره به این که نسخه اصول فصول التوضیح که شامل رساله محمد طاهر قمی و مجلسی اول و نقد مجدد محمد طاهر قمی است [با توجه به این که برای ایشان مسلم نبوده، رساله اول از محمد طاهر باشد] و تنها نام محمد تقی مجلسی در آغاز نسخه است، می‌نویسد: به احتمال دستی در کار بوده است تا مطالبی له تصوف به مجلسی اول نسبت داده شود؛ در حالی که وی منزّه از این امر است؛ چنان که فرزندش نیز او را میرزا دانسته و نوشته‌هایش نیز از همان حکایت دارد. ایشان تأکید کرده است، آنچه به نام محمد تقی مجلسی آمده، از طرف برخی صوفیه معاصر وی نوشته شده و سپس میرلوحی که شدیداً با مجلسی پدر و پسر درگیر بوده گمان کرده، از ملا محمد تقی مجلسی است و آن را در

(۱). نسخه ۲۲۰۴ کتابخانه ملی از برگ ۵۷ تا ۱۷۶؛ نسخه ۴۲۹۶ مرعشی برگ ۲۴ تا ۵۴

(۲). کشمیری، نجوم السماء، ص ۶۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۵

اصفهان شایع کرده است. «۱» ایشان در جای دیگر می‌گویند: بعید است ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸) که نزدیک سی سال پس از

فوت مجلسی اول (۱۰۷۰) در گذشته، جرأت پاسخ‌گویی به رد مجلسی اول را داشته باشد. (۲)

حقیقت آن است که اصل مطلب با این استحضانات، قابل انکار نیست و کسی که خود به تفصیل در نشر این موضوع نقش داشته، یعنی سید محمد میرلوحی، به صراحت این شرح را آورده و این گونه نیست که از مسأله خبر نداشته است! علاوه بر آن، همان زمان این امر، خبری شایع بوده است؛ چنان که سماهیجی در کتاب النفعه العنبریه (تألیف سال ۱۱۳۲) می‌گوید: از ثقات شنیده است که ملا محمد طاهر قمی رساله‌ای در رد صوفیه نوشته و علامه محقق محمد تقی مجلسی آن را رد کرده است. سماهیجی می‌گوید: من آن دو کتاب را ندیده‌ام؛ در اصفهان محمد تقی مجلسی به عنوان صوفی شهرت دارد، اما فرزندش محمد باقر او را از این اتهام مبرا کرده است. (۳)

مهم‌تر آن است که، شرح چگونگی این سه رساله را میرلوحی که خود معاصر مجلسی بوده است، در سلوة الشیعه آورده و جای هیچ گونه تردیدی نیست. وی این مطلب را در اواسط سال ۱۰۶۰ نوشته که ده سال پیش از درگذشت مجلسی اول است. به علاوه در حاشیه نسخه‌ای از اصول فصول التوضیح (ش ۴۲۹۶ مرعشی) جملات بیش‌تری از توضیح المشریین آورده شده و در یک مورد (برگ ۴۷) در حاشیه تصریح شده است که آن ردیه از ملا محمد تقی مجلسی است. همچنین در هدایة العوام (برگ ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۵۶) آمده است که ردیه مزبور از ملا محمد تقی مجلسی است. گذشت که کتاب هدایة العوام از آن ملا محمد طاهر است که در نسخه‌های موجود، عصام الدین محمد به عنوان مؤلف یاد شده است.

اهمیت مناظره علمی - نوشتاری مجلسی اول و ملا محمد طاهر قمی درباره تصوف، ما را بر آن داشت تا این متن را در ادامه بحث رویارویی فقیهان و صوفیان در همین کتاب به چاپ برسانیم تا ابعاد این اختلاف در دوره صفوی بهتر آشکار شود.

۳- شیخ علی عاملی و تصوف

یکی از چهره‌های علمی دیگر اصفهان که از خاندانی اصیل و ریشه‌دار علمی و عرب‌مقیم اصفهان بود، شیخ علی نبیره شهید ثانی است که عمر درازی کرده، و در سال ۱۱۰۳ در

(۱). آقابزرگ، ذریعه، ج ۴، ص ۴۹۸

(۲). آقابزرگ، ذریعه، ج ۱۰، ص ۲۰۷

(۳). سماهیجی، النفعه العنبریه، نسخه ۶۳۲۰ مرعشی، برگ ۱۴۸؛ بنگرید: آقابزرگ، ذریعه، ج ۴، صص ۴۹۷-۴۹۸

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۶

اصفهان درگذشت. وی کتابی با عنوان الدر المنظوم در شرح اصول کافی داشته و پس از آن، مجموعه مباحثی که در پاسخ پرسش‌های مختلف در زمینه تفسیر برخی آیات و احادیث و مسائل دیگر نگاشته، تحت عنوان الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور جمع آوری کرده که به چاپ رسیده است. «۱» یکی از احادیثی که در آن جا مورد بحث قرار داده، روایت امام صادق علیه السلام درباره تلاوت قرآن با صوت حسن است. وی بحث از این حدیث را با تفصیل بیش‌تری که ضمن آن به رد صوفیان نشست، در رساله مستقلی با نام السهام المارقه من اغراض الزنادقه فراهم آورده است. وی این نکات را در مقدمه رساله یاد شده (نسخه مرعشی، ش ۱۵۷۶) آورده است. «۲» شیخ علی در شرح حالی که برای خود نوشته، و تصریح دارد که در حال نوشتن الدر المنثور است، اشاره به کتاب السهام المارقه کرده و برخی از تألیفات دیگر خود را نیز نام برده است. «۳» ولی قلی شاملو وی را «از جمله علمای اثنا عشریه و فقهای امامیه» دانسته است که «در انحلال مسائل مشکله و تحقیق بطون غوامض کلام دقیق در معنی تفرید شهیر آفاقد» و «در این زمان قامت استعدادش به خلعت شهرت اجتهاد آراسته و پیراسته گردیده، جمهور فقهای کرامیه از پرتو بارقات لمعات

آفتاب جهانتاب علوم آن جناب فراخور اکتساب بهره‌ور و فیض یاب گشته‌اند». سپس فهرستی از تألیفات او را به دست داده: دو جلد حاشیه بر شرح لمعه، شرح اصول کافی موسوم به درر المنظوم من کلام المعصوم، و کتاب دیگر مسمی به درر المنثور ... و کتاب دیگر از نظم و نثر موسوم به السهام المارقة من اغراض الزنادقه و حواشی دیگر. «۴»

کتاب السهام المارقة در دوازده فصل تنظیم شده است. فصل اول و دوم درباره حدیث مورد بحث و حکم و حرمت غنا نزد امامیه است. «۵»

از فصل سوم به بعد به بحث از صوفیان پرداخته است. در فصل سوم درباره کلمه صوفیه و منشأ آن بحث کرده و این که صوفیان نخست، گرچه عالم بودند، به تدریج به روشهای خاص عبادی و سماع و رقص و غنا اعتقاد پیدا کردند. فصل چهارم به مرحله‌ای از تصوف اشاره کرده است که دیگر خبری از دانش نبوده و فقط تغییر لباس و ظاهر همراه با

(۱). قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۹۸ ق.

(۲). برخی نسخه‌های دیگر را بنگرید در: حائری، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۲۲، ص ۲۳۵؛ دانش پژوه، فهرست دانشگاه تهران، ج ۸، ص ۵۸۰

(۳). عاملی، شیخ، الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۴۵. وی در این کتاب در صص ۲۳۹-۲۵۰ شرح حال خود را آورده است.

(۴). ولی قلی شاملو، قصص الخاقانی، (تصحیح حسن سادات ناصری، تهران، ۱۳۷۴) ج ۲، ص ۵۵ (در متن چاپی، نام کتاب «السهم المارقة من اغراض الزنادقه» آمده است).

(۵). مختاری، رضا، میراث فقهی (۱)، غنا و موسیقی، دفتر سوم، صص ۱۶۶۳-۱۶۷۱

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۷

ترک باطن، رواج داشته است. در فصل پنجم به مکاشفات سران صوفیه پرداخته و شگفتی وی از آن است که چرا صوفیان هر چه کشف می‌کنند، موافق مذهب خودشان و ضد مذاهب دیگران است. برای نمونه، غزالی در مکاشفات خود برتری ابوبکر بر علی بن ابی طالب علیه السلام را می‌بیند. وی به تفصیل مطالب غزالی را در المنقذ من الضلال نقل و نقد و به برخی از مکاشفات ابن عربی نیز اشاره کرده است. این فصل طولانی است. فصل ششم کتاب اشاره به گروهی دارد که پس از اهل مکاشفه آمده‌اند و هیچ بهره‌ای از شناخت دین ندارند: وجدتهم کالبهائم الهائمۃ و الحشرات السائمۃ لا یعرفون مسأله من دین الله ... (برگ ۱۰) در همین فصل اشاره به آثاری کرده است که علمای شیعه و سنی در رد بر صوفیه نوشته‌اند: و لقد أكثر علماءنا و علماء العامة من الرد علیهم و التشیع علی طریقتهم و اعتقادهم فی کتب متعدده، ککتاب الشیخ المفید و السید المرتضی و مطاعن المجرمیه للمحقق الشیخ علی و حدیقه الشیعه لملا احمد الاردبیلی رحمهم الله و غیرهم و ما ذکر فی تضاعیف الکتب من ذلك اکثر من أن یحصی، فقد تکرر فی کتب العلامة طاب ثراه کالکشکول المنسوب الیه و نهج الحق و غیره و کما فی کتاب الاقتصاد و کتاب الالفیه للشیخ الطوسی و اعتقادات الصدوق و کتاب الاحتجاج مما یتعلق ببعضهم و کتاب الاعتقاد للدورستی و کتاب الہادی الی النجاة لابن حمزه و عمدۃ المقال لولد المحقق الشیخ علی و غیرهم. (برگ ۱۱) بعدهم به برخی از کتاب‌های عامه در این باره اشاره می‌کنند. در فصل هفتم می‌نویسد، زمانی که تصوف به میان شیعه آمد، آنان فرق بین درست و نادرست را تشخیص داده، از کلمات حکیمانه مشایخ استفاده کرده، حرف‌های نادرست را کنار می‌گذاشتند، اما مدتی بعد، تأویل‌گرایی آغاز شد و زمینه انحراف فراهم گردید. به نظر وی نسل اولی که به تصوف گرویدند، به شرع ایمان داشتند.

در فصل هشتم اشاره به مرحله بعدی دارد که صوفیان شیعه، از شرع فاصله گرفته و به انتقاد از آن پرداختند. در فصل نهم، در شرح وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر است که فرمود: یا اباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم،

یرون الفضل لهم بذلک علی غیرهم اولئک تلعنهم ملیکة السماء و الارض. (برگ ۱۳). در فصل دهم برخی از مواضع امام صادق علیه السلام به سفیان الثوری آمده و دو فصل یازدهم و دوازدهم شرح برخی از احادیث در این باره است. در خاتمه دو نصیحت، یکی به متصوفه و دیگری به متشرّعه کرده است. در این نصیحت از متصوفه خواسته است تا مکنونات قلبی و باطن خویش را آشکار کرده، آنچه را که واقعا به آن اعتقاد دارند، بیان کنند. سپس از متشرّعه خواسته است تا دین خود را حفظ کرده، در راه حق پایمردی کنند. در انتها، به دعای دولت صوفیہ پرداخته: لا زالت هذه الدولة صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۸

مؤیّدة منصوره، و اعداؤها مخذولة مقهورة، متصلة بدولة صاحب الزمان عليه افضل صلوات الرحمن و لازال سلطاننا موافق لذلك و سالکا هذه الطرق و المسالك، غير ملتفت الى من ألقى اليه من يؤدّي الى ضعف هذه الملة ممن يظهر له أنّ في اعتقاده علمه. و الله تعالى حافظه و ناصره.

ملحقی نیز بر این رساله افزوده شده که در آن، برخی از کلمات علمای پیشین را درباره تصوف آورده است. مطالبی از شیخ مفید، دوریستی، علامه در کشکول! شیخ حسن کرکی در عمده المقال مطلبی را از کتاب پدرش یعنی مطاعن المجرمیه نقل کرده است. همچنین جملاتی از حدیقه الشیعه، بیان الادیان و برخی از آثار سنّیان مانند حیاة الحیوان، نفحات الانس جامی، کشف الحقایق عبد بن سیفی و تحریم السماع طرطوشی آورده است. (۱)

۴- شیخ حر عاملی و تصوف

یکی دیگر از عالمان اخباری این دوره، محمد بن حسن معروف به شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴) است که از علمای جبل عامل مهاجر به ایران بوده و در مشهد مقیم بود. وی به دلیل نگارش کتاب وسائل الشیعه شهرت قابل توجهی در محافل علمی-دینی شیعه داشته و دارد. شیخ حر به لحاظ فکری به اندیشه‌های شیخ علی عاملی نزدیک بوده و در بحث غنا و تصوف، متأثر از اوست. مواضع وی را در بحث غنا آورده‌ایم؛ آنچه در اینجا به آن اشاره می‌کنیم، کتاب الاثنا عشریه فی الرد علی الصوفیه «۲» است که به طور مستقل، آن را در رد بر صوفیان نگاشته است. وی درست مانند شیخ علی، ابتدا رساله‌ای درباره حدیثی که مربوط به صوت حسن و غنا و ترجیع در صوت بوده است، نگاشته و به باورهای صوفیان یا عالمان متمایل به آنان، تاخته است. پس از آن، جماعتی از اصحاب، از وی خواسته‌اند تا رساله‌ای در رد صوفیان بنگارد و او نیز همین رساله را تألیف کرده است.

ویژگی عمده این رساله، نظم آن است که به طور معمول، ویژگی کارهای شیخ حر می‌باشد. این نظم، در بسیاری از موارد روی عدد دوازده دور می‌زند؛ چنان که کتاب یاد شده دوازده باب و در ادامه، دوازده فصل دارد. آنچه که در ابواب دوازده گانه آمده است، عبارت است از: تصوف و ریشه آن، وحدت وجود، کشف و مکاشفه، ساقط شدن تکالیف شرعی، ریاضت و چله نشینی، فریاد زدن و افتادن روی زمین به حال غش، رقص و دست زدن و فریاد زدن، عدم تلاش برای کسب معاش، غنا و آوازه خوانی، اذکار خود ساخته و بحث موالات دشمنان خدا و دوستی اولیاء الله. در فصول دوازده گانه الحاقی نیز درباره

(۱). این گزارش بر اساس نسخه خطی شماره ۱۵۷۶ کتابخانه مرعشی فراهم آمده است.

(۲). عاملی، شیخ حر، رساله الاثنا عشریه فی الرد علی الصوفیه، قم، درودی، ۱۴۰۸

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۷۹

تحریم پیروی از دشمنان دین، تحریم بدعت گرایی، شرح مطاعن برخی از مشایخ صوفیه، وجوب امر به معروف و نهی از منکر و تحریم ترک آن، لزوم و وجوب مجادله و بحث در بیان حق، وجوب مبارزه با بدعت گران در دین، لزوم اجتناب از بدعت گران،

تجویز لعن اهل بدعت و لزوم برائت از آنان، نهی از تعصب داشتن نسبت به باطل، نداشتن حسن ظن به مخالفان، و لزوم جهاد با نفس و بازگشت از گناه و کفر و فسق.

اندکی پیش از شیخ حر، عالم دیگری با نام احمد بن محمد تونی بشروی، به قیاس شیخ علی عاملی و شیخ حر، دو اثر نگاشته است. یکی با عنوان رساله فی تحریم الغناء، و دیگری رساله فی الرد علی الصوفیة (۱) که فعلا از وجود آن‌ها آگاهی نداریم. در بحث «غنا در دوره صفوی» پیوستگی مبحث غنا و تصوف را با یکدیگر مورد بحث قرار داده‌ایم.

۵- آقا رضی قزوینی و صوفیه

یکی دیگر از عالمان دوره اخیر صفوی، آقا رضی قزوینی است که مباحثه‌ای با پدر یکی از شاگردانش با نام آقا ابراهیم درباره تصوف داشته است. این شخص مذاق صوفیانه داشته و پس از این مباحثه، آقا رضی، آن مباحث را به درخواست آقا ابراهیم تدوین کرده است. از این کتاب، نسخه‌ای با شماره ۹۶۵۲ و نسخه‌ای دیگر با شماره ۸۳۱۶ در کتابخانه مرعشی موجود است. فهرست مطالب کتاب چنین است: مقدمه درباره معنای صوفی. باب اول، در ابطال مذاهب تصوف در دو فصل، به طریق منقول و معقول. باب دوم، در تفصیل ادله عقلیه و نقلیه در بطلان تصوف در چهار فصل: اول، اجماع علمای شیعه امامیه. دوم، ابطال کشف، سیوم، ابطال آنچه متفرع بر کشف است، مانند سقوط تکالیف شرعی. چهارم، در مسائلی که ذکر آن‌ها مناسب است که مشتمل بر دوازده مسأله است. باب سیوم در حرمت غنا است.

خاتمه درباره برخی از قبایح متصوفه بحث شده است.

گفتنی است که آقا رضی قزوینی در شمار شاگردان ملا خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹) بوده و به احتمال، روحیه ضد صوفی خود را از این استاد که سخت مخالف با تصوف و حکمت بوده، «۲» به ارث برده بوده است.

اکنون که سخن از این قزوینی شد، مناسب است اشاره کنیم که سالک قزوینی نیز که در همین عصر می‌زیسته، در دیوان خود قصیده‌ای در «مذمت صوفی ریا فروش و تعریف رندان قدح فروش» «۳» دارد که از همین عنوان می‌توان موضع وی را دریافت.

(۱). عاملی، شیخ حر، امل الامل، ج ۲، ص ۲۳؛ خوانساری، روضات، ج ۴، ص ۲۴۶

(۲). افندی، ریاض، ج ۲، ص ۲۶۱-۲۶۳

(۳). سالک قزوینی، دیوان، صص ۵۵۲-۵۵۳

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۰

۶- الاربعین فی مطاعن المتصوفین

این کتاب، یکی از آثار مفصلی است که در آخرین دهه‌های دوره صفوی تألیف شده است.

کتاب یاد شده به احتمال بسیار زیاد، از شخصی است که نامش روی صفحه یادداشت پیش از شروع کتاب آمده است. وی ذو الفقار بن الحاج علی سلطان ملقب به کمال الدین است.

وی کسی جز ملا ذو الفقار شاگرد معروف علامه مجلسی و کتابشناس معروف دوره اخیر صفوی نمی‌تواند باشد. «۱» این احتمال از آن روست که حواشی همه به خط ملا ذو الفقار است؛ درست همان خطی که نامه درج شده در بحار، خطاب به علامه مجلسی با آن نوشته شده است؛ این ممکن است که متن به درخواست ملا ذو الفقار، توسط کاتبی نوشته شده باشد. شاهد این مطلب آن است که مطالب حواشی گاه در متن صفحات نیز آمده و آشکار است که پس از استکتاب، مؤلف مطالب افزوده‌ای را با متن نوشته شده

تلفیق و صحافی کرده است.

از این کتاب که شامل ۱۶۰ برگ رحلی و مجلد اول کتاب یاد شده است، نسخه‌ای با شماره ۴۵۷۸ در کتابخانه مرعشی موجود است. در کنار آن، حواشی مفصل و طولانی با خط دیگری وجود دارد که گاه صفحه‌ای را به طور کامل گرفته و با اوراق اصل کتاب، صحافی شده است. مؤلف در این کتاب، کوشیده است تا آنچه که در متون کهن به نوعی در باره صوفیه یا عقاید آنان آمده، در این اثر خویش گردآوری کند. به همین جهت، اثر یاد شده به لحاظ کتابشناسی نیز اثری ارجمند است.

مقدمه با نثری مسجع آغاز شده و ضمن آن، هدف از تألیف این رساله در بیان «مثالب مشایخ المبتدعه» شرح داده شده است. در همان مقدمه، اشاره به شاگردی خود از علامه مجلسی کرده و از او با عنوان باقر العلوم ستایش می‌کند و می‌گوید که تألیفات وی به اندازه بار یک شتر است (برگ ۲). باید توجه داشت که برگ‌های نخست کتاب، به صورتی نادرست صحافی شده است. در این کتاب که به عربی است، متون فارسی نیز آمده و مؤلف نوشته است که آن متون را ترجمه نکرده و به همان صورت حفظ کرده است؛ چرا که «فانّ الفارسیه بیننا ایسر و أروج و فی البلاد اسیر و اولج و المبتدی الیها أفقر و أحوج» (برگ ۸

(۱). قزوینی، تتمیم امل الامل، ص ۱۴۹؛ حسینی، سید احمد، تراجم الرجال، ج ۱، ص ۲۰۸ وی آن گونه که در همین کتاب گفته است کتابی با عنوان «الزیر و البینات فی شرح الاعتقادات» گویا با عنوان «سفن النجاة» داشته است. این کتاب در شرح اعتقادات علامه مجلسی است. در نوشتار «کتاب و کتابخانه در دوره صفوی» اشاره کردیم که وی نامه‌ای به مرحوم مجلسی نوشته و در آن نام برخی از کتاب‌هایی را که ایشان می‌توانسته در تدوین بحار از آن‌ها استفاده کند، یاد آور شده است.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۱

پ). در انتهای برگ ۸ مولف اشاره به شرحی که بر کتاب اعتقادات مرحوم مجلسی نگاشته دارد. (ادامه برگ ۸ در برگ ۲ با آغاز «ذو الریاستین» آمده است.) مؤلف این کتاب یعنی ملا ذو الفقار کتابش را در حیات علامه مجلسی (م ۱۱۱۰) نوشته است؛ چرا که پس از یاد از نام وی، با تعبیر «وقاه الله کل محذور و جعلنی فداه فی جمیع الامور» یاد کرده است. (برگ ۹ پ). چنان که از فیض کاشانی هم با عنوان «شیخنا» یاد کرده است.

پس از مقدمه، نخستین عنوان البینه الاولى برای نشان دادن تفاوت میان عارفانی مانند شیخ صفی و ورام و اویس با غزالی و ممیت الدین و حلاج است. در این بینه، مطالب زیادی از آثار مختلف نقل شده و با شرح این نکته که سنی گری و صوفی گری یکی است، آن را خاتمه می‌دهد.

بینه دوم، در بیان کیفیت انکشاف علوم و حقایق و معارف بر حضرت شیخ صفی الدین است. در این فصل تنها یک صفحه مطلب آمده است که ربطی هم به شیخ صفی الدین ندارد و گویا مقدمه برای بحثی بوده که نوشته نشده است.

بینه سوم، در آنچه که افاضل معاصرین در ذم صوفیه آورده‌اند صوفیه‌ای که لا یعرفون الهیّ من البرّ و لا ایس من لیس و لا کیش من تیس. (برگ ۲۱) نخستین عبارت طولانی از کتاب الدر المنثور شیخ علی بن شیخ محمد عاملی است که مربوط به شرح حدیثی در باب غنا است. این قسمت تتمه‌ای هم دارد که درباره حکم فقهی غنا است. صفحه‌ای هم از شرح ملا خلیل قزوینی بر کافی آورده و این بینه را خاتمه داده است.

بینه چهارم، در برخی از سخنان صوفیان که تأویل بردار نیست، و از نکات خنده‌دار و مسخره آنان در نظر مؤلف است. (برگ ۲۶) در اینجا نیز از آثار مختلف صوفیه عباراتی نقل شده است.

بینه پنجم، در آن است که اگر کسی حتی یک وجب از مذهب اهل بیت دور شود، روی به کفر آورده است. در ضمن همین بینه، ده طعن از قبیل اعتقاد به معاد روحانی و غیره بر فلاسفه آورده شده است. (برگ ۲۸-۲۹). در ادامه مطلبی مفصل از حاشیه آقا

رضی قزوینی با عنوان کحل الابصار و نور الانظار بر حاشیه خفزی آورده است (برگ ۳۲). در ادامه، بحث مفصلی درباره اعاده معدوم از دید فلاسفه ارائه شده است.

بینه ششم، در اشاره به برخی از اوهام خواص و برخی از اغلاط مشهور میان قصاص.

در این بخش نیز بی‌تناسب با عنوان، مطالبی از منابع مختلف نقل شده، از جمله از ابن طاوس به خاطر این که گفته است که از طریق کشف، اول ماه را در می‌یابد، انتقاد شده است.

(برگ ۳۹) بعد از آن، به خط دیگری البینه الخامسة عنوان شده، و آن این که صوفیان گاه چیزهایی را اصلی ندارد می‌پذیرند و چیزهایی که اصل دارد، قبول نمی‌کنند. در همین جا

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۲

مطلبی از کتاب نقض عبد الجلیل نقل کرده است.

بینه هفتم، در این که همه صوفیان آکلی هستند [گو این که سربار و مفت خور مقصود است] (برگ ۴۱)

بینه هشتم، در تأویل برخی از کارهای بظاهر درست آنان مثل نماز و روزه و صدقه.

بینه نهم، در توضیح غزلیات آنها. (برگ ۴۳)

بینه دهم، در این که صوفیه «وجودی» چونان کافران غلات و نواصب هستند.

در این بخش هم نقل‌هایی از منابع مختلف آمده که در ابتدا، نقلی از علاء الدوله سمنانی بیابانکی است.

بینه یازدهم، در برخی نصایح.

بینه دوازدهم، در نقل برخی از خرافات و مزخرفات آنها در وحدت وجود و موجود (برگ ۴۴) بعد از آن از فیض مطالبی علیه صوفیه آورده.

مولف از برگ ۴۵ به بعد، به بیان احادیثی که قرار بوده است به چهل عدد برسد پرداخته است. حدیث نخست، از احتجاج طبرسی

است که در ادامه آن، مطالبی از مجلسی اول در شرح من لا یحضر در نقد صوفیه آورده است. همین طور از وافی و الکلمات

الطریفه (برگ ۵۱) مطالبی در این ارتباط نقل کرده است. عبارتی فارسی از میر سید علی همدانی آورده است. (برگ ۴۷) این قبیل

نقلها از آثار صوفیان و غیر صوفیان، به ویژه اساتید مؤلف مانند مجلسی، جزائری و گلستانه (صاحب بهجة الحدائق و متوفای ۱۱۱۰)

همچنان ادامه دارد و برخی از آنها برای شناخت این آثار مفید است.

حدیث دوم، از مناقب ابن شهر آشوب است (برگ ۵۲) که در پایان اقوالی که در این بخش آمده، انتقادی از استادش مجلسی بر

ابن ابی جمهور به خاطر نقل برخی از روایات سنّیان صوفی در غوالی اللئالی آورده است (برگ ۵۹). به همین ترتیب نقل احادیث

ادامه می‌یابد و در ادامه آن مطالب زیادی از آثار مختلف نقل می‌شود. در برگ ۶۲ آمده است که همگی مشایخ صوفیه از نواصب

هستند. و در برگ ۶۶ عنوان داده است که: هیچ یک از فلاسفه شیعه امامی نبوده‌اند. نقلی هم از کتاب منهاج الولایه من کتاب نهج

البلاغه با عنوان «نقل کفر عظیم من کاتب صوفی مشهور» آورده است. این کتاب از ملا عبد الباقی صوفی تبریزی است که البته

مؤلف نام او را نیاورده است. توان گفت که مؤلف این اثر، هر عبارتی که در هر گوشه‌ای در طعن بر صوفیان و فلاسفه بوده، حتی

مطالبی که خود آنان بر ضد یکدیگر نوشته‌اند، در این کتاب فراهم آورده است. در این میان، برخی آگاهی‌های او از معاصران

خودش جالب و قابل توجه است. در برگ ۱۲۶ کتاب سلوة الشیعه را به مطهر بن محمد مقدادی نسبت می‌دهد. در برگ ۱۵۹ نام

دقیق این کتاب الاربعین فی مطاعن

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۳

المتصوفین آمده و گفته شده که با نقل این حدیث، جزء اول کتاب تمام می‌شود. هر چند در ادامه حدیث بیست و یکم نیز آمده

است؛ از مجلد دوم آن آگاهی نداریم.

۷- عبدالحی رضوی و وصف صوفیان

اشاره

عبدالحی فصل سیزدهم کتاب حدیقه الشیعۀ «۱» خود را به بیان وضعیت صوفیان در زمان خود نسبت داده است. نخستین صنف آنان، کسانی هستند که می‌توان عنوان راهب به آن‌ها داد؛ کسانی که دنیا را به قصد عبادت، کاملاً ترک می‌کنند و البته شیوه آنان در روایات اسلامی تقبیح شده است. گروه دوم، افراد نزدیک به همان گروه نخست هستند، جز آن که آرای نادرستی از خود در آورده، دوستی مشایخ صوفی را در قلب خود جای داده‌اند و از محبت ائمه علیهم السلام بریده‌اند، درست همان طور که در روزگار ما این گروه چنین هستند. وی می‌گوید که بیش‌تر صوفیه زمان ما کلّ بر مردم هستند و روایاتی در مذمت آنان نقل کرده است. (برگ ۸۰-۸۱) وی می‌نویسد که، صوفیان زمان ما همه اصول و فروع و محکّمات و متشابهات را به مشایخ خود ارجاع می‌دهند که واقعا جاهلند؛ یا این که ادعا می‌کنند که امور هستی و مرگ و زندگی دست آن‌هاست. اگر کسی مسأله‌ای از اصول دین از آنان بپرسد، چیزی نمی‌دانند، چه رسد به فروع. از یکی از آن‌ها درباره شک میان سه و چهار پرسیدند، گفته بود: فتوا آن است که نماز را از ابتدا آغاز کنید! آنان تسییح با تربت کربلا و مشهد رضا را کنار گذاشته، با دانه خرما و چوب تسییح درست می‌کنند. وقتی از یکی از آنان در این باره پرسیدم، گفت: مشایخ گفته‌اند که تسییح تربت سبب سودا می‌شود. جالب آن که اصلا عربی نمی‌دانند و معنای اذکاری را که در مجلس خود می‌گویند، نمی‌فهمند. من بارها اذکار آنان را شنیده‌ام، کم و زیادی آن بر حسب جور شدن با غنا و آوازشان است. فرد موثقی می‌گفت: در ماه رمضان، فردی از اینان را دیدم که خرما می‌خورد. گفتم: ماه رمضان است، چرا روزه می‌خوری؟ پاسخ داد: نماز مقدم بر همه عبادات است و ما به همان بسنده می‌کنیم. روی آوردن مردم به آنان هم به خاطر کراماتی است که از آنان سر می‌زند. وقتی ریاضت می‌کشند و قلبشان صاف می‌شود، با عقل فعال ارتباط برقرار کرده، کراماتی از آنان سر می‌زند. این برای هر نفسی که خالی از مشغله‌های دنیوی شود و خیالات نفسانی را از خود دور کند و ... ممکن است. در هند هم فرقه‌ای با نام جوکی هست که این قبیل کرامات از آنان سر می‌زند، با آن که کافرند. (برگ ۸۵)

در همین روزگار ما مردی عالم فاضل از شاگردان پدرم، شخصی را در خواب دید که می‌گفت: من رسول خدا هستم، تو را در امور دنیا و دین به پیروی از فلان شیخ فرا

(۱). گزارش این کتاب را به تفصیل در جای دیگری از این مجموعه آورده‌ایم.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۴

می‌خوانم. بعد از بیدار شدن، پیرو آن شخص شد، آن گونه که اگر وی را در بازار مسلمانان می‌دید، خود را از سر خضوع، به خاک می‌انداخت؛ با این که آن شیخ، فردی جاهل به اصول و فروع بوده، بویی از شرع نبرده بود. فیض کاشانی این عالم مرید را خواست و او را موعظه فراوان کرده، گفت: تو از علما هستی و این زشت است که در امور دین خود از این شیخ جاهل پیروی کنی. در جواب گفت: من در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم و مأمور به امر او هستم؛ در حالی که در روایت هست که شیطان نمی‌تواند در صورت پیامبر و ولی در آید. فیض به او گفت: آیا تو صورت پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌شناسی تا بدانی آن را که در خواب دیده‌ای همان پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است یا نه؟ و البته این سخن فیض، سخن حقی است. عالم یاد شده، همچنان در ظلمات بود تا آن که به مشهد رفت و در آنجا خداوند بر او ترخّم کرده، مرید عارفی در مشهد شده، او را در این

باره موعظه کرد تا به تدریج این حالت ظلمانی از او رفع شد. (برگ ۸۶).

فرد دیگری از وابستگان به این فرقه، مدتی مشغول افعال و اعمال آنان بود تا شیخ شده و گرفتار عجب و ریاست شد تا به آن حد که روزی کسی که نزد او بود، وقتی به زمین افتاد، یا الله گفت. آن شخص بر آشفت که چرا مرا صدا نزدی، چون من می‌توانستم به تو کمک کنم. ملعون دیگری در روزگار ما چهل شب در سردابی ماند و ریاضت سختی کشید.

روز چهلم پیروانش نزدش آمدند و نزدیک در، اذن ورود خواستند. در جواب آنان گفت: اکنون مرتبه الوهیت همراه من است و شما مرا از این مرتبه، تا سر حد عبودیت پایین آوردید!

گروه سوم آنان، کسانی هستند که هر روز پی به دست آوردن پول هستند، اما همه آن را انفاق می‌کنند. البته گناه اینان کمتر از گروه اول و دوم است. گروه چهارم، کسانی‌اند که آنان نیز پی کسب و تصدق هستند، اما بر اساس آنچه که در شرع وارد شده، عمل می‌کنند. ذکر گفتن آنان نیز قلبی است و ترجیح می‌دهند که همان ادعیه وارد را بخوانند. این همان طریقه استواری است که مشایخ بزرگ مانند شیخ صفی الدین و شیخ زاهد گیلانی و شیخ ابو الحسن خرقانی و امثال آنان داشته‌اند و از نفس گرم آنان بوده که دولت صفوی شکل گرفته است. برخی روش اینان را نیز نمی‌پسندند و با استناد به آیاتی بر ذکر گفتن آنان و کارهای دیگرشان اعتراض دارند، اما عبد الحی اعتراض آنان را وارد ندانسته، به آن‌ها پاسخ می‌دهد. (برگ ۸۷) در ادامه، با دفاع از ذکر، فصلی مبسوط در این باره بحث کرده است. در پایان این بحث، نقلی از «بعض العلماء» در مذمت صوفیان نقل کرده که به عینه سخنان فیض کاشانی در الکلمات الطریفه است.

صنوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۵

شاردن و گزارش برخورد با صوفیان

شاردن که در نیمه دوم قرن یازدهم و بیش‌تر در روزگار شاه سلیمان در ایران بوده و وصف جالبی از بسیاری از پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی به دست داده، در فصلی تحت عنوان فلسفه ایرانیان به معرفی صوفیان نیز پرداخته و آگاهی‌های تازه‌ای درباره آنان به دست داده است؛ گرچه در این بخش نیز، همانند برخی بخش‌های دیگر، اظهارات غیر واقعی نیز دارد.

ابتدا به تفصیل درباره منشأ کلمه صوفی بحث کرده و به بیان تاریخ پیدایش تصوف در دنیای اسلام پرداخته است. وی کتاب گلشن راز شبستری را گنجینه فلسفه الهی ایشان نامیده و اصول کار تبلیغی و فرهنگی آنان را شرح داده است. سپس از مبارزه متعصبان قشری و ظاهرنگر بر ضد صوفیان یاد کرده و این که آنان «صوفیان را به شرک و الحاد متهم می‌کنند و بر این پندارند که اهل تصوف به روز رستاخیز باور ندارند. وی می‌نویسد: به یاد دارم که روزی ملایی در میدان عمومی وعظ می‌کرد. ضمن موعظت بناگاه بر آشفت، در حق اهل تصوف سخنان درشت و تلخ و ناهموار گفت و گفت اینان مشرکند و باید به آتش سوزاند و در شگفتم چرا تاکنون آن‌ها را زنده و به حال خود گذاشته‌اید. کشتن یک صوفی به اندازه حفظ ده نفر آدم با خدا و نکوکار اجر و ثواب دارد. در این هنگام، پنج نفر صوفی که در مجلس وعظ حضور داشتند، به آخوند حمله بردند و با ضربات سخت تنش را آزرده‌اند. و چون من قصد میانجیگری کردم، به من گفتند: کسی که به ناروا حکم قتل دیگران را می‌دهد، باید از کتک خوردن شکایت کند؟» (۱)

شاردن بر این باور است که «صوفیان نه تنها ملحد و مشرک نیستند ... بلکه به اعتقاد تمام به ذات باری تعالی عشق می‌ورزند. شبانگهان برای بجا آوردن نیایش و خواندن اوراد و اذکار گرد هم فراهم می‌آیند و بدین گونه عبادت می‌کنند: دست یکدیگر را می‌گیرند و در حالی که سر خود را به گردش در می‌آوردند و پای می‌کوبند و می‌چرخند، با تمام قوت و با صدای بلند هوهو می‌گویند که مرادشان خداست، و این کار را چندان ادامه می‌دهند که دهانشان پر از کف می‌شود ... و همچنان فریاد یاهو

می‌کشند تا حال خلسه بر آنان عارض شود و گویند به خدا پیوسته‌اند». بنا بر این آشکار است که در این دوره، صوفیان حرفه‌ای و حزبی مراسم خویش را داشته‌اند و به رقص و سماع و پایکوبی صوفیانه در مراسم رسمی خود می‌پرداخته‌اند. شاردن با اشاره به این که آنان به تعبیر و تأویل قائلند و در باطن به «بعضی از مسائل به اعتقاد تمام نمی‌پردازند» دلیل مخالفت اهل ظاهر را با آنان در همین نکته می‌داند. وی

(۱). شاردن، سفرنامه، ج ۳، ص ۱۰۴۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۶

می‌افزاید که «حاکمان و مأموران رسمی دولت با ایشان سر مهر و صفا نیستند». دلیلش این است که صوفیان منزوی و گوشه‌نشین هستند «و نه تنها از وجودشان هیچ سودی به مردم نمی‌رسد، بلکه افراد تنبل و تن‌پرور به ایشان تأسی می‌جویند و به خیل ایشان می‌پیوندند و اندک اندک جامعه غیر فعال و بیمار می‌گردد.» (۱) انگلبر در زمان شاه سلیمان درباره صوفیان نوشته است: غالب این درویش‌ها، متکدی و در واقع، آدم‌های بی‌کار و بی‌عاری هستند که از فرط تنبلی یا در اثر عدم کارآیی به درویشی گرویده‌اند. (۲) شاردن در ادامه آنچه در بالا از او نقل کردیم، یادآور شده است که این صوفیان، به جز صوفیان دربار صفوی هستند که نگاهبانی از شاه صفوی را عهده‌دار می‌باشند. (۳) در واقع، آنان گروه قورچیان بودند که در خیابانی نزدیک به عالی قاپو سکونت داشته (۴) و شب‌ها در توحید خانه جمع شده اعمال و مراسم خاص خود را در آن‌جا بجای می‌آوردند.

۸- علامه مجلسی و صفویه

اشاره

گذشت که تصوف از نیمه دوم قرن یازدهم، تحت فشار مخالفان قرار گرفته و هر چه زمان می‌گذشت، حملات سنگین‌تر و پرحجم‌تر می‌شد. علامه مجلسی که پدرش گرایش‌های عرفانی داشت، به احتمال، تحت تأثیر برخی از استادانش، و همزمان با رشد اخباری‌گری، به موضع ضد تصوف گرایش پیدا کرد و در آثار مختلفش، صوفیان را مورد حمله قرار داد. ویژگی عمده چند دهه اخیر دولت صفوی، آن بود که نه تنها نوشته‌های علمی فراوانی در رد تصوف نوشته شده و بر منابر مطالبی در این ارتباط بازگو می‌شد، بلکه به صورت عملی نیز با تصوف و مظاهر آن برخورد صورت می‌گرفت.

علامه مجلسی در این دوره، به دلیل موقعیت شیخ الاسلامی خود، می‌توانست نه تنها با نوشته و تألیف، بلکه به طور عملی با صوفیان برخورد کند. اطلاعاتی که از سال ۱۱۰۶ در دست داریم، نشانگر آن است که علامه، پس از آن که حکم شیخ الاسلامی خود را گرفت، اصلاحات مذهبی را آغاز کرد و به محدود کردن فساد در جامعه پرداخت. بخشی از این اصلاحات، محدود کردن صوفیان و مبارزه با مظاهر صوفیانه‌ای بود که در عرصه عمومی جامعه وجود داشت.

شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶) با ستایش از علامه مجلسی برای اشاعه احادیث به زبان

(۱). همان، ج ۳، ص ۱۰۴۷

(۲). در دربار شاهنشاه ایران، صص ۱۳۶-۱۳۷؛ به نقل از: کیانی، همان، ص ۲۶۴

(۳). شاردن، همان، ص ۱۰۴۹

(۴). در این باره بنگرید: شاردن، سفرنامه، ج ۴، ص ۱۴۴۶

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۷

فارسی، از وی به عنوان کسی یاد کرده است که با تألیف کتاب و امر و نهی به برخورد با هواپرستان و بدعت گران، به ویژه صوفیان پرداخته است. (۱)

مفصل‌ترین اطلاعات در این باره در کتاب فوائد الصوفیوه آمده است که البته همه آن‌ها دقیق نبوده و به نظر می‌رسد، به دلیل گرایش مؤلف به تصوف، مطالب گفته شده، تا اندازه‌ای تند مطرح شده است. ابوالحسن قزوینی که کتابش را در سال ۱۲۱۱ هجری نگاشته، بدون یاد از منبعی خاص، مطالبی را در این زمینه ارائه کرده است. وی با اشاره به سیاست شاه سلطان حسین در جایگزین کردن «سادات و فضلالی متقی و پرهیزگار به جای امرای شهرها» می‌نویسد: آنچه ملا محمد باقر مجلسی که استاد آن حضرت بود، عرض می‌نمود، به اجابت مقرون بود. در اکثر امور ملکی و مالی به صلاح و صواب دید فضلا و علما می‌فرمود و طریقه صوفیوه که شعار و اطوار سلسله علیّه صوفیوه بود، برانداخت. از آن جمله توحید خانه «۲» که در دولت خانه آن حضرت متصل [به] عالی قاپو بود و هر شب جمعه، مشایخ صوفیوه جمع شده، با خلفا و امراء وجد کرده و یا هو می‌زدند، موقوف فرمود.

جمع مشایخ صوفیوه را از اصفهان بیرون کردند. از آن جمله علامه زمان وحید دوران ملا صادق اردستانی با بیست نفر از شاگردان معتبر او که هر یک فضیلت تمام داشتند؛ از جمله شاگردان او یکی شیخ محمد علی حزین لاهیجی است که از اصفهان اخراج کردند و از باقی ممالک محروسه نیز آنچه صوفیوه و مریدانشان بودند، بدر کردند.

این گفتار تند قزوینی، وقتی بیش تر افراطی و ناصواب به نظر می‌آید که مؤلف در عبارت بعدی می‌نویسد: در مرتبه‌ای که در کارخانه‌های کوزه گران، هر جا سبویی دهن تنگی به نظر شاگردان ملا محمد باقر در آمد، شکستند و تأویلش چنان کردند که در هنگام وزیدن باد از دهن کوزه‌ها هو برمی‌آمد و این آواز یا هو زدن شیوه صوفیان است. در عصر آن حضرت کسی را یارای آن نبود که جبه پشم شتر یا لباس پشمینه تواند پوشید؛ تابعان فاضل مجلسی می‌گفتند که این لباسها، پوشش صوفیان است. و عجیب‌تر این ادعای ابو الحسن قزوینی درباره مجلسی است که «و طریقه مذهب اخباری اثنا عشریه را در عصر آن حضرت متروک ساخت و شیوه اصولی را رواج داد». (۳)

از عبارات بالا، آشکارا بوی تعصب می‌آید؛ به ویژه آنچه درباره فردی مانند حزین لاهیجی گفته شده است؛ در واقع اگر این مطلب اصلی داشت، می‌بایست لاهیجی در

(۱). بحرانی، شیخ یوسف، لؤلؤة البحرين، ص ۵۵

(۲). درباره توحید خانه بنگرید: دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آستانه مقدسه قم، صص ۹۵-۹۷، ۲۷-۲۸.

(۳). قزوینی، ابو الحسن، فوائد الصوفیوه، صص ۷۸-۷۹

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۸

سفرنامه خود از آن یاد می‌کرد؛ این در حالی است که لاهیجی متولد ۱۱۰۳ بوده و در زمان در گذشت علامه مجلسی (۱۱۱۰) تنها هفت سال داشته است! به علاوه که لاهیجی در تاریخ و سفرنامه خود، از علامه مجلسی ستایش کرده است. (۱) لاهیجی شرح حال ملا محمد صادق اردستانی و شاگردی خود را نزد وی آورده و نوشته است: «در خدمتش کتب مشهوره و غیر مشهوره حکمیه نظریه و علمیه بسیار خوانده‌ام». پس از آن از در گذشت وی در سال ۱۱۳۴ که سال محاصره اصفهان است یاد کرده، اما اشاره‌ای به اخراج او از اصفهان نکرده است. (۲) شایعه اخراج صوفیان از این کتاب یا طرق دیگر در منابع بعدی از جمله تذکره القبور گزی نیز آمده و گفته شده است: «معروف است که مجلسی او را از اصفهان بیرون کرده». (۳) در حالی که دلیل تاریخی روشنی از مصادر نخست شرح حال ندارد. (۴)

به علاوه، آنچه شهرت دارد، بر خلاف نظر قزوینی، آن است که علامه مجلسی، طریقه اخبار گرایی را تقویت کرد، نه طریقه اصولی را. گر چه آگاهیم که علامه مجلسی، به مقدار زیادی، روشی معتدل داشت و اصولاً مانند فیض یا برخی دیگر، وقتی با طریقه و روشی مخالف بود، برخورد تند لفظی با آنان نداشت. این وضعیت را می‌بایست در مقایسه با روش ملا صدرا ارزیابی کنیم که زبانش آتشین بود و وقتی به انتقاد گشوده می‌شد، چیزی جلو دار آن نبود.

درباره مطالبی که در این بخش از کتاب فوائد الصفویه آمده است، باید گفت، مع الاسف، رهبر بن (۵) و دکتر شیبی، (۶) پایه اطلاعات و تحلیل‌های خود را درباره علامه مجلسی، بر اساس همین عبارات قزوینی گذاشته‌اند. درست بر پایه این قبیل اطلاعات است که برخی از شرق شناسان، روی این نکته انگشت نهاده و آن را به عنوان یک موضع افراطی از سوی علامه مجلسی مطرح کرده‌اند. (۷)

(۱). حزین، محمد علی، تاریخ و سفرنامه، ص ۱۷۹

(۲). همان، صص ۱۹۱-۱۹۲

(۳). گزی، تذکره القبور، ص ۱۰۸

(۴). نایب‌الصدر «محمد معصوم شیرازی» در طرائق (۳/ ۱۶۵) خبر اخراج او را از «دبستان السیاحه» آورده و نوشته است که در آن جا ذیل کلمه اردبیل و سبب انقراض صفویه مذکور است که وی وحید زمان و فرید دوران بود و شاه سلطان حسین، بعد از اذیت و آزار بسیار، حکم بر اخراج آن زبده اخیار نمود و طفل صغیر آن جناب در اثنای راه از شدت برودت هوا تلف شد.

(۵). برن، رهبر، نظام ایالات در دوره صفویه، صص ۵۷-۵۸

(۶). شیبی، مصطفی، تشیع و تصوف، صص ۳۹۹-۴۰۰

(۷). بنگرید، مهدوی، مصلح‌الدین، زندگی نامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ تدین نجف آبادی، مهدی، مستشرقان و علامه مجلسی، چاپ شده در مجموعه مقالات هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی، دفتر سوم، (به کوشش محمد روشن، تهران، ۱۳۵۸) صص ۵۶۰-۵۷۰؛ سید علوی، سید ابراهیم، مجلسی از دیدگاه

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۸۹

در مجموع به این نکته باید توجه داشت که مبارزه با تصوف در این دوره، یک حرکت عمومی بوده است؛ حرکتی که مجلسی نه مؤسس آن، بلکه خود فرزند و محصول آن بوده است. در چنین مسیری که البته، علامه با آگاهی و بر اساس دریافت‌های مذهبی خود در آن گام نهاده، وی با صوفیان روبرو شده و برای نمونه فصلی از کتاب عین‌الحیاء خود را به نقد صوفیان و بیان روایاتی که در این زمینه آمده و از جمله در شرح وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوذر، اختصاص داده است. علامه مجلسی با توجه به این که زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله این قبیل پشمینه پوشان نبوده‌اند، اشاره بدان دارد که حضرت آگاه بوده‌اند که «جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از آن حضرت بهم خواهند رسید که در این لباس به تزویر و مکر مردم را فریب می‌دهند» به همین دلیل، آن حضرت پیشاپیش از آن قوم خبر داده‌اند. این مطلب در واقع «یکی از معجزات عظیمه حضرت رسالت پناهی است». در اصل «آن جناب به وحی الهی می‌دانسته‌اند که ایشان [صفویه] شرع آن حضرت را باطل خواهند کرد و اساس دین آن حضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید به کفر و زندقه قایل خواهند شد و در اعمال ترک عبادات الهی کرده، به مخترعات بدعت‌های خود عمل نموده مردم را از عبادت باز خواهند داشت، لعن ایشان فرموده و این هیأت و لباس را علامتی برای ایشان بیان فرموده که به آن علامت ایشان را بشناسند.» علامه پس از اشاره به این حدیث، به برخی از مؤلفات علمای قدیم و جدید شیعه در رد بر صفویه اشاره کرده، نقل مطالب و احادیثی را که آنان آورده‌اند، خارج از حوصله کتاب می‌داند و قول می‌دهد که در کتابی علی حده آن‌ها را

بیاورد. با این حال، اندکی در قالب توصیه و نصیحت، مطالبی خطاب به صوفیه بیان می‌کند و این که در قیامت، برای این رفتارهای خود چه حجتی نزد خدا خواهند داشت: «آیا خواهی گفت که متابعت حسن بصری کردم که چند حدیث در لعن او وارد شده است؟ یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی می‌کرده و پیوسته معارض آن حضرت می‌شده است و بعضی احوال او را در این کتاب بیان کردیم؟ یا متابعت [محمد] غزالی را عذر خواهی گفت که به یقین ناصبی بوده و می‌گوید در کتاب‌های خود که، به همان معنی که مرتضی علی امام است، من هم امامم؛ و می‌گوید که هر کس یزید را لعنت کند، گناهکار است و کتاب‌ها در رد و لعن شیعه نوشته مانند کتاب المنقذ من الضلال یا غیر آن؛ یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت خواهی کرد که می‌گوید شیطان از اکابر اولیاء الله است؟ یا ملای روم را شفیع خواهی کرد که می‌گوید ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شفاعت خواهد کرد و به بهشت خواهد رفت ...»

مستشرقان و ایرانشناسان، کیهان اندیشه، شماره ۳۱، صص ۷۴-۸۷؛ صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، بخش ۲، ص ۲۲۱
صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۰

و در هیچ صفحه‌ای از صفحه‌های مثنوی نیست که اشعار به جبر یا وحدت موجود یا سقوط عبادات یا غیر آن‌ها از اعتقادات فاسده نکرده باشد، و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند، ساز و دف و نی شنیدن را عبادت می‌دانسته است؟ یا پناه به محی الدین خواهی برد که هرزه‌هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدی و می‌گوید جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیان را به صورت خوک می‌بینند؛ و می‌گوید به معراج که رفتم، مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست تر دیدم و ابوبکر را در عرش دیدم؛ چون برگشتم به علی گفتم که، چون بود که در دنیا دعوی می‌کردی که من از آن‌ها بهترم، الحال که دیدم مرتبه ترا که از همه پست تری!»

علامه مجلسی سپس با اشاره به ادعاهای گراف مشایخ صوفیه، از خوانندگان خود می‌خواهد که آن‌ها را امتحان کنند. از کسی که ادعا می‌کند «من جمیع اسرار غیبی را می‌دانم و همه چیز بر من منکشف می‌شود و شبی ده بار به عرش می‌ردم، یک مسأله از شکایات نماز یا یک مسأله مشکل از میراث یا غیر آن یا یک حدیث مشکل از او پرس ... آخر این مردی که دعوی می‌کند که مسأله غامض وحدت موجود را فهمیده‌ام که عقل‌های جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است؛ چرا یک معنای سهلی را اگر پنجاه مرتبه خاطر نشین او کنند، نمی‌فهمد؟» ایشان در ادامه چندین حدیث را مذمت صوفیان آورده است. «۱»

در همین سالها و اندکی پیش از آن، همان‌گونه که گذشت، افرادی یافت می‌شدند که چندین کتاب و تألیف بر ضد صوفیان نوشته بودند. چنان که بسیاری از عالمان عارف مسلک این دوره، در همین شرایط تحت فشار قرار گرفته بودند. یک نمونه مولا علی نطنزی بود که افندی از وی با عنوان فاضل حکیم و صوفی اشراقی و این که از دانشمندان عصر ماست یاد کرده، و این که به خاطر گفتارهای فلسفی و صوفی‌گری مورد تکفیر قرار گرفته است. «۲» منفور شدن صوفیان در اصفهان این عهد، سبب شد تا صوفیان به طور آشکار روی منابر، مورد طعن و لعن قرار گیرند. در نامه‌ای که قطب الدین تبریزی به شاه سلطان حسین صفوی نوشته، از این مسأله یاد کرده و گفته است که در مجالس و منابر، دایم صوفیه و حتی اجداد خود شاه را، وعاظ و خطبا لعن می‌کنند. «۳» صاحب هدایة العوام نیز آورده است که عبد الله برادر علامه مجلسی، علنا در منبر بر صوفیان لعنت می‌کرده است. «۴»

(۱). مجلسی، محمد باقر، عین الحیوة، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۵۴ هجری قمری، صص ۲۵۷-۲۵۸

(۲). افندی، همان، ج ۴، ص ۱۸۲

(۳). وحید الاولیاء و جامع الکلمات، ص ۱۳. به نقل از: زرین کوب، عبد الحسین، دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۶۳

(۴). هدایه العوام، برگ ۱۵۵، نسخه خطی شماره ۱۷۷۵ کتابخانه آیه الله نجفی.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۱

علامه مجلسی نیز در این فضا، با صوفیان برخورد داشت. وی شاگرد خود سید نعمه الله جزائری (م ۱۱۱۲) را از ادامه نگارش کتاب مقامات النجاه نهی کرد؛ چرا که مشتمل بر برخی اقوال و مقامات عرفا و عرفانی بود. «۱» همو در جای دیگری اصرار خود را در نشر احادیث ائمه اطهار علیهم السلام، به جهت جلوگیری از بدعت‌های صوفیه دانسته است.

علامه بر روی نسخه‌ای از تهذیب این چنین نوشته است: من چون دیدم که مردم به صوفیان بدعت گذار و حکیمان زندیق می‌پردازند، این بود که در برابر آن‌ها آثار امامان را در میان آن‌ها بپراکندم، با این که می‌شنیدم که دشمنان و مخالفان، ما را حشوی خارجی می‌خوانند. «۲» علامه همچنین از کسانی که زمانی در پی علوم عقلی بوده و پس از آن رو به حدیث اهل بیت علیهم السلام آورده‌اند، ستایش بسیار می‌کند. «۳»

نکته‌ای که نباید پنهان بماند، وضع صوفیان بازاری این روزگار است که تا حد فاجعه آمیزی سبب انحطاط در جامعه اسلامی بودند؛ نکته‌ای که شاردن نیز به آن اشاره کرده، و آنان را افراد تبلی دانسته است که نه تنها سودی برای جامعه ندارند، بلکه مزاحمت نیز دارند. افراد صوفی، نه به شریعت واقعی می‌نهادند و نه به آداب معمولی برای داشتن یک زندگی مناسب و اخلاقی و پاکیزه، پای بند بودند. از نظر زرین کوب، برخورد مجلسی با آنان نه از آن باب بود که وی از اساس ضد عرفان و تصوف باشد، بلکه علامه مجلسی به خاطر بازداشتن مردم از جنبه‌های نامطلوب تصوف چنین روشی را در پیش گرفته است. «۴»

با این حال، این گزارش که در دوره شیخ الاسلامی علامه مجلسی، تصوف بطور کل از دایره حکومت خارج شده باشد، هیچ دلیلی وجود ندارد؛ زیرا حکمی در دست است که شاه سلطان حسین صفوی به سال ۱۱۰۹- یکسال قبل از رحلت علامه مجلسی- ضمن آن یکی از صوفیان را به مقام خلیفه الخلفایی نصب کرده است. «۵»

در واقع، علامه، در بحث فلسفه و اصول گرای و اخبار گرای و عرفان، نظری میانه داشت و می‌کوشید تا به نوعی با اصل قرار دادن احادیث، نوعی اعتدال در شیوه‌ها و مکتب‌های موجود فقهی و کلامی ایجاد کند. در این زمینه، یکی از بهترین آثار، رساله کوتاهی است که از وی در پاسخ به سه پرسش در دست است.

(۱). نک: آقا بزرگ، ذریعه، ج ۲۲، ص ۱۴

(۲). دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی اهدایی مشکات به کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۳، ص ۱۲۶۰

(۳). مجلسی، محمد باقر، اجازات الحدیث، به کوشش سید احمد حسینی، قم، مرعشی، صص ۹-۱۵۸، ۱۸۶، ۲۳۷

(۴). زرین کوب، دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۶۰

(۵). نک: گفتار مشاغل اداری علما در دولت صفویه، در همین مجموعه.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۲

رساله جواب المسائل الثلاث از مرحوم مجلسی، همان طور که از نامش به دست می‌آید.

در پاسخ سه سؤال از وی درباره موضعش در برابر حکما، اصولیان و اخباریان و صوفیه نگاشته شده است. بخش عمده این رساله کوتاه، به پاسخ وی درباره مسأله تصوف اختصاص یافته است. پرسشگر، آن گونه که در برخی از نسخه‌ها آمده است ملا خلیل قزوینی است. ملا خلیل صاحب شرحی فارسی بر اصول و فروع کافی با نام صافی است. او درگیر با ملا محمد طاهر قمی دانشمند معروف ضد صوفی بوده است. «۱» در این که پرسشگر ملا خلیل قزوینی (۱۰۰۱-۱۰۸۹) باشد، بعید می‌نماید. وی از شاگردان شیخ بهایی بوده و با توجه به موقعیتی که داشته است، نمی‌توان تصور کرد که او چنین پرسش‌هایی از مرحوم مجلسی کرده باشد. گفتنی

است که خود او به تعبیر افندی «من زمره المنکرین للتصوف و الحکمه و القادحین منهم بما لا مزید علیه» بوده است. «۲» در اینجا متن رساله علامه مجلسی را که در صورت صحت، می‌تواند روشنگر مواضع وی باشد، به چاپ می‌رسانیم. نسخه‌هایی که بر اساس آن‌ها این متن به چاپ می‌رسد، عبارت است از: نسخه شماره ۸۸۰ مرعشی کتابت ۱۲۹۲؛ نسخه شماره ۳۱۱۹ مرعشی کتابت ۱۲۶۳؛ نسخه شماره ۷۲۹۴ مرعشی کتابت ۱۲۱۴؛ نسخه شماره ۶۴۱۹ مرعشی کتابت ۱۲۶۳. در نسخه ۳۱۱۹ آمده است: «رساله اجوبه به سؤالات ملا خلیل از جناب آخوند ملا محمد باقر مجلسی رحمه الله علیه». در فهرست، این رساله‌ها تحت عنوان «پاسخ پرسشهای ملا خلیل قزوینی» ثبت شده است. ولی در نسخه‌های دیگر نامی از ملا خلیل نیست، جز آن که در خود متن مرحوم مجلسی، سائل را چنین توصیف می‌کنند: «آن برادر ایمانی و خلیل روحانی» که صرف نظر از معنای لغوی، می‌تواند اشاره به ملا خلیل نامی باشد.

رساله مزبور را معصوم علی شاه در طرائق الحقائق ورده است که البته متن آن بسیار ناقص و افتادگی فراوان دارد، «۳» به طوری که در این هشت صفحه، دهها مورد اختلاف نسخه موجود و در برخی موارد، چند سطر افتاده است. همچنین بر اساس آنچه مشار آورده:

رساله جواب المسائل الثلاث در سال ۱۳۱۱ همراه با تشویق السالکین مجلسی اول به چاپ رسیده است. «۴» به نظر می‌رسد که علاقه‌مندان به تصوف، سخت جانبدار درست دانستن این

(۱). نک: شیرازی، طرائق الحقایق، ج ۱، ص ۱۷۸

(۲). افندی، همان، ج ۲، ص ۲۶۱

(۳). شیرازی، طرائق الحقایق، ج ۱، ص ۲۸۴-۲۸۰، اظهار شده که این رساله در ضمیمه مجموعه تذکره الاولیاء ذهبیه نیز چاپ شده است. بنگرید: دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۳۷۴

(۴). مشار، خان بابا، فهرست مؤلفین، ج ۲، ص ۳۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۳ رساله بوده‌اند.

با بررسی این نسخه‌ها، چنین به نظر آمد که نسخه شماره ۷۲۹۴ با این که متأخر است، از جهاتی کامل‌تر می‌باشد؛ لذا آن را اصل قرار داده و موارد مهم را از نسخه‌های مختلف در کرشه آوردیم. سه نسخه دیگری نیز در حال حاضر از این رساله می‌شناسیم: یکی در فهرست کتابخانه ملی، ج ۴، ص ۴۷۷ دو دیگر در فهرست مجلس، ج ۹، بخش ۲، ص ۵۸۶؛ و سوم در: فهرست مسجد اعظم قم، ص ۶۴۶

رساله‌ای با عنوان «رساله جوابیه محمد باقر مجلسی در تصوف» در مجموعه شماره ۴۸۵ مجلس سنای سابق (فهرست، ج ۱، ص ۲۸۴) شناسانده شده که به احتمال همین رساله است. لازم به یاد آوری است که رساله مذکور نام خاصی ندارد.

برخی از محققان بر آنند که نسخه کهنی از این رساله وجود ندارد و این نکته، احتمال عدم صحت نسبت آن را به مرحوم مجلسی مطرح می‌کند. به ویژه در این رساله، آشکارا از صوفیان شیعه مذهب که روش‌های جاری صوفیان اهل سنت را نداشته باشند، دفاع شده است. باید گفت، این راست است که از این رساله، تاکنون نسخه کهنی به دست نیامده، اما درج بخشی از آن در رساله ردّ صوفیان ملا اسماعیل خواجه‌یوبی (م ۱۱۷۳) تا اندازه‌ای مؤید صحت آن است. متن رساله نیز شواهدی بر درستی آن دارد، گرچه به نظر نمی‌آید که علامه مجلسی تا این اندازه از روش صوفیانه دفاع کرده باشد. این نیز گفتمانی است که نام این رساله در فهرست خاتون آبادی (م ۱۱۵۱) از آثار مرحوم مجلسی، نیامده است. «۱» اینها مطالبی است که بر اساس اطلاعات قابل دسترس، می‌توانیم

بگوییم. و الله اعلم.

رساله مجلسی درباره حکیمان، اصولیان و صوفیان

چنین گوید احقر عباد الله الغنی محمد باقر بن محمد تقی - حشر هما الله مع موالیهما الطاهرین - که این دو کلمه است در جواب سؤال مرد عزیزی که از این فقیر نموده بود. حق تعالی، آن برادر ایمانی و خلیل روحانی و طالب دقائق معانی را از وسوس شیطانی و تسویلات نفسانی در امان خود بدارد. چون در نامه [گرامی] منطوی ساخته بودند که در این زمان غیبت، شیعیان را در مسائل دینی و مسالک یقینی، اشتباه بسیار عارض می‌شود و اظهار فرموده بودند بر این داعی در این مراتب، به اعتبار کثرت تتبع اخبار ائمه اطهار علیهم السلام و ثوقی دارید.

بر آن برادر ایمانی پوشیده نماند که هر که در راه دین، خود را از اغراض نفسانی خالی

(۱). نک: مجموعه ۲۵۱۳ مرعشی، صص ۱۳۹-۱۳۴

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۴

گرداند و طالب حق شود، البته حق تعالی به مقتضای و الَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ «۱» او را به راه راست هدایت نماید و بحمد الله شما را به اخبار اهل بیت رسالت و آثار ایشان آشنا گردانیده، خود می‌تواند از کلام هدایت نظام ایشان آنچه حق است، در این مسائل استخراج نماید.

و چون مبالغه فرموده بودید [که] در سه مسأله که از امهات مسائل اسلامی است، طریق حق امامیه را، این شکسته تحریر نماید، لهذا به جهت اطاعت امر و رعایت حقوق اخوت ایمانی به ذکر آن‌ها مجملا مصدع می‌گردد و تفصیل آن‌ها را به کتب مبسوطه [خود] ارجاع می‌نماید.

اما مسأله اولی، یعنی طریقه حکما و حقیقت بطلان آن را، باید دانست که حق تعالی اگر مردم را در عقول مستقل می‌دانست، انبیاء و رسل برای ایشان نمی‌فرستاد و همه را حواله به عقول ایشان می‌نمود و چون چنین نکرده و ما را به اطاعت انبیاء مأمور گردانیده، و فرموده است: مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا «۲» پس در زمان حضرت رسول [ص] در هر امری به آن حضرت رجوع نماید و چون آن حضرت را ارتحال [به عالم بقا] پیش آمد، فرمود که آئی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی و ما را حواله به کتاب خدا و اهل بیت خود نمود؛ و فرمود که کتاب با اهل بیت من است و معنی کتاب را ایشان می‌دانند، پس ما را رجوع به ایشان باید کرد در جمیع امور دین، از اصول و فروع دین. و چون معصوم علیه السلام غایب شده، فرمود که رجوع کنید در امور مشکله که بر شما مشتبّه شود به آثار ما و راویان احادیث ما؛ پس در امور، به عقل مستقل خود بودن و قرآن و احادیث متواتره را به شبهات ضعیف حکما تأویل کردن و دست از کتاب و سنت برداشتن، عین خطاست.

اما مسأله دوم که طریقه مجتهدین و اخباریین را سؤال فرموده‌اند، از جواب سؤال سابق، جواب این مسأله نیز قدری ظاهر می‌شود، و مسلک حقیر در این باب، بین و وسط است؛ افراط و تفریط در جمیع امور مذموم است و حقیر مسلک جماعتی را که گمانهای بد به فقهای امامیه می‌برند و ایشان را به قلت تدین متهم می‌کنند، خطا می‌دانم، زیرا که ایشان اکابر دین بوده‌اند. «۳» مساعی ایشان را مشکور و زلمات ایشان را مغفور می‌دانم و همچنین مسلک گروهی که ایشان را پیشوا قرار می‌دهند و مخالفت ایشان را در هیچ امر

(۲). حشر، ۷

(۳). این می‌تواند اشاره به انتقادهایی باشد که ملا محمد امین استرآبادی از علمای شیعه حله از قرن هفتم هجری به بعد کرده است.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۵

جایز نمی‌دانند [و مقلد ایشان می‌شوند] درست نمی‌دانم و عمل به اصول عقلیه که از کتاب و سنت مستنبط [نباشد] درست نمی‌دانم، و لکن اصول و عقاید کلیه که از عموماً کتاب و سنت معلوم شود با عدم معارضه نص بخصوص در آنها متبّع می‌دانم و تفصیل این امور در مجلد آخر بحار الانوار ذکر کرده‌ایم.

فایده مسأله سوم که از حقیقت طریق فقها و صوفیه سؤال کرده بودند، باید دانست که راه دین یکی است. خداوند یک پیغمبر فرستاده و یک شریعت قرار داده، و لکن مردم در مراتب عمل و تقوا مختلف می‌باشند و جمعی از مسلمانان را که عمل به ظواهر شرع شریف نبوی صلی الله علیه و آله کنند و به سنن و مستحبات عمل کنند و ترک مکروهات و مشتهیات [شبهات] کنند و متوجه لذایذ دنیا نگردند و پیوسته اوقات خود را صرف طاعات و عبادات کنند و از اکثر خلق که معاشرت ایشان موجب تزییع عمر است، کناره جویند، ایشان را زاهد مؤمن متقی می‌گویند و مسمی به صوفیه [نیز] ساخته‌اند؛ زیرا که پوشش خود را از نهایت فاقه به پشم قناعت کرده‌اند که خشن‌تر و ارزاترین جامه‌هاست [در پوشش خود از نهایت قناعت پشم کنده که خشن‌تر از ارزان‌ترین جامه‌ها، قناعت می‌کرده‌اند] و این جماعت زبده مردمند؛ و لکن چون در هر سلسله جمعی داخل می‌شود که آنها را ضایع می‌کنند و در هر فرقه از سنی و شیعه و زیدی و صاحب مذاهب باطله می‌باشند [تمییز میان آنها باید کرد؛ چنانچه علما که اشرف مردمند، میان ایشان بدترین خلق می‌باشند و یکی از علما، شیطان است و یکی ابوحنیفه]. و همچنین میان صوفیه، سنی و شیعه و ملحد می‌باشد و چنانچه سلسله صوفیه [صوفیه در برخی نسخ نیست] شیعه نیز از غیر ایشان ممتاز بوده‌اند و چنانچه در عصرهای ائمه طاهریں [جمعی] صوفیه اهل سنت، معارض ائمه بوده‌اند که احادیث بسیار در مذمت آنها وارد شده، در زمان غیبت امام علیه السلام نیز صوفیه اهل سنت معارض و معاند صوفیه اهل حق هم که شیعه باشد بوده و هستند و بر این معنی شواهد بسیار است:

اول آن که ملا-جامی که نفحات را نوشته و به اعتقاد [به اعتبار] خود، جمیع مشایخ صوفیه را ذکر کرده است، حضرت سلطان العارفین و برهان الواصلین شیخ صفی الدین اردبیلی- نور الله برهانه- را که از آفتاب مشهورتر بوده و در علم و فضل و حال و مقام و کرامات از همه پیش بوده، ذکر نکرده است. و از مشایخ نقشبندیه و غیر ایشان جمعی را ذکر کرده است که به غیر اوزبکان نادان از دیگری نام ایشان شنیده نشود.

و همچنین سید بزرگوار علی بن طاوس که صاحب کرامات و مقامات بوده و شیخ ابن فهد حلی که در زهد و ورع و کمال مشهور آفاق بوده و کتب او در دقایق اسرار صوفیه، مشهور آفاق بوده و شیخ زین الدین- رضوان الله علیه- را که در راه دین شهید کردند و کتب

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۶

وی از قبیل منیة المریدین و اسرار الصلوات که به دقایق اسرار صوفیه از همه مشهورتر است و امثال ایشان از صوفیه امامیه- رضوان الله علیهم- از جهت تعصب و مخالفت طریقه [ایشان را] ذکر نکرده.

دوم آن که صوفیه شیعه، همیشه علم و عمل و ظاهر و باطن را با یکدیگر جمع می‌کرده‌اند و در زمان‌های تقیه مردم را به ریاضات و مجاهدات از اغراض باطله صاف می‌کرده‌اند و به حلیه علم و عمل ایشان را محلی می‌کرده‌اند و بعد از آن دین حق ائمه اثنا عشر به ایشان القا می‌فرموده‌اند، اما صوفیه که تابع طریق اهل سنت می‌باشند مردم را منع از تعلم علم می‌کنند؛ زیرا که می‌دانند با وجود علم، کسی خلفای ثلاثه را [عمر را] از حضرت امیر المؤمنین صلوات و سلامه علیه بهتر نمی‌داند، پس باید جاهل باشند که این قسم امر باطل را قبول کنند.

چنانچه حضرت شیخ صفی الدین - رضوان الله علیه - چندین هزار کس را به این طریق مستقیمه به دین [حق] تشیع آورده و از برکات اولاد امجاد آن بزرگوار، ادام الله برکاتهم العالی عالم به نور ایمان منور شده و علم و فضل شیخ علیه الرحمه به حدی بود که فضایی آن [عصر] در هر امر مشکلی که ایشان را پیش آمدی، پناه به علم کامل او که از اجداد میراث داشت، می بردند.

چنان که از والد خود شنیدم که از شیخ [بهاء الدین] محمد عاملی - علیه الرحمه - روایت می کردند که روزی حضرت شیخ در مسجد [دار الارشاد] اردبیل مشغول [مباحثه] علوم دینی بودند و جمعی دیگر از علمای آن عصر باز در آن مسجد مشغول بودند. یکی از علما در بین درس به این حدیث رسید که اهل سنت روایت کرده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در نماز سهو کرد و چون دو رکعت نماز کرد، سلام گفت. یکی از صحابه گفت: یا رسول الله آیا نماز را خدا کوتاه کرده یا شما فراموش کردید؟ حضرت فرمود که هیچ یک نبود.

پس شاگردان اعتراض کردند که چون تواند بود که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دروغ گوید. استاد ایشان در جواب عاجز شد. نزد عالم دگر رفتند، او نیز [از روی عجز] ساکت شد. و از چند عالم دیگر پرسیدند و از هیچ یک جواب شافی نشنیدند، تا آن که به خدمت شیخ رضوان الله علیه آمدند و گفتند که آیا راوی، این حدیث را دروغ نقل کرده یا حضرت پیغمبر دروغ گفته است. شیخ از روی ادب نخواست که تکذیب روایت ایشان کند، فرمود که، هیچ یک نبوده، و لکن چون نماز معراج مؤمن است و چون نماز به آخر می رسد، مؤمن به کمال حضور می رسد و مناسب حضور آن است که سلام بکند و برای این، سلام در آخر نماز مقرر شده است، و در آن روز سیر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۷

مراتب قرب الهی تندتر از روزهای دیگر بود، زود به مقام قرب حضرت ذو الجلال رسید و به این سبب در تشهد اول سلام داد. پس نه پیغمبر دروغ گفت و نه راویان. [طلاب - علما] پس آن گروه آن جواب را پسندیدند و از حسن جواب شیخ متعجب گشته، و فور علم و کمال آن مقرب ملک متعال برایشان ظاهر شد.

سیم آن که اولاد امجاد آن جناب که طریقه دین مستقیمه او را داشته اند، پیوسته تعظیم و تکریم علمای دین را می کردند و بنای امور دین و دولت را بفرموده ایشان می گذاشتند و صوفیان صافی طویت را که به هدایت ایشان ارشاد می یافتند، امر می کردند که به شرایع دین مبین عمل کنند و از علما اخذ مسائل کنند و بعد به هر یک از ایشان که اطمینانی داشته خاطر جمع بودند که تجاوز از شرع قویم نمی نمایند و به عدالت رفتار می کنند، به ولایت محروسه منصب خلافت و حکومت می دادند که به هیچ قسم تعدی به رعایا و برابری نباشد؛ [چنانچه] سلطان سلاطین و مروج دین مبین، شاه اسماعیل - حشره الله مع آبائه الطاهرین و صلوات الله علیهم اجمعین - خاتم المجتهدین شیخ علی بن عبد العال را از جبل عامل طلبیده و او را اعزاز و اکرام بسیار نمود و پیوسته در مصالح دین و دولت به او رجوع می فرمودند و بعد از آن جناب، پیوسته این طریقه در سلسله سلطنت ایشان مسلوک بوده و می باشد.

چهارم آن که طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بودند، در ذکر و فکر و ریاضت و ارشاد، مابین است با طریقه صوفیانی که به مشایخ اهل سنت منسوبند؛ و چرخ زدن و سماع کردن و برجستن را و دف زدن جایز می دانند؛ اما صوفیان صافی ضمیر تشیع مشرب [شعرهای عاشقانه خواندن در میان ایشان نمی باشد] به جز تسبیح و تهلیل و توحید حق تعالی و توسل به انوار مقدسه ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم - و حمایت شیعیان امیر المؤمنین - علیه السلام - چیزی در میان ایشان نیست و اینها همه موافق شریعت مقدسه است و لهذا نواب خاقان خلد آشیان - احله الله بحبوحه الجنان - که فرمان ارشادی برای صوفیان و حامیان این دودمان ابد توأمان نوشته اند و به اطراف فرستاده اند، فرموده اند که جمیع اوامر و نواهی که در شرع متین و دین مبین ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم - وارد شده است، در آن کتاب درج نمایند که مردم به آن طریق حرکت و رفتار نموده، تخلف را جایز ندانند. و حضرت شیخ صفی الدین - علیه الرحمه - در مقالات خود در چندین جا به مریدان [خود] مبالغه فرموده، در متابعت شریعت مقدسه و زبان

بستن از حرفی که مخالف ظاهر شریعت باشد. و نواب قدسی، جناب شاه اسماعیل در هر جا که به خانقاه مشایخ اهل سنت می‌رسیدند، خراب می‌کردند و حيله و مکرهای ایشان را بر مردم اظهار می‌فرمودند و از جمله آن‌ها در محلّه ما، سابقاً بقعه‌ای بود که مزار ابو نعیم نامی بوده، از مشایخ اهل سنت

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۸

و در سقف بقعه چراغی افروخته بودند که پیوسته روشن بود و در کتیبه آن نوشته بودند:

چراغی را که ایزد بر فروزدهر آن کس پف کند ریشش بسوزد آن معدن اسرار ربانی، چون آن حالت را مشاهده نمودند که مبنی بر حيله است، مردی را فرستاده بودند که پف کند و آن چراغ را خاموش کند؛ [او] ریشش نسوخت. پس فرمودند که آن عمارت خراب کرده بودند. پس ظاهر شده بود که راهی از سقف عمارت به خانه متولّی داشته که ساخته بودند و از آن راه، روغن و فتیله به چراغ آن بقعه می‌رسانیده‌اند. پس به این طریق بنیان باطل را از بیخ کنده و حق را به جای او نشانیده‌اند و ظهور و بروز این دین مبین اولاً از حسن ظن [و] سعی آن پادشاه جنت آرام گاه شده، از آبای کرام خود به طریق صوفیه حقه از عبادت و ریاضت و قناعت و عزلت و ترک دنیا موافق شرع انور رفتار نمودند. و ایضا بسیاری از علمای دین نیز این طریق مرضیه صوفیه حق [را] داشته‌اند و اطوار و اخلاق ایشان مابین طایفه صوفیه اهل سنت بود، مانند شیخ بهاء الدین محمد عاملی - رضوان الله علیه - که کتب او مشحون است به تحقیقات صوفیه؛ و والد مرحوم حقیر از جناب شیخ بهاء الدین - علیه الرحمه - تعلیم ذکر و فکر گرفته بودند و هر سال یک اربعین می‌گرفتند و جمع کثیر از تابعان شریعت مقدّسه را موافق قانون شرع به ریاضت و می‌داشت و فقیر نیز مکرر اربعینات بسر آوردم و در احادیث معتبره وارد شده که هر که چهل صباح اعمال خود را خالص گرداند برای خدا، حق تعالی جاری گرداند، چشمه‌های حکمت از دل او به زبان او.

پس از این شواهد و دلایل که ذکر آن‌ها موجب طول کلام است، باید که بر شما ظاهر باشد که این سلسله عالیه را که مروّجان دین مبین و هادیان مسالک یقینند با سایر سلسله‌های صوفیه که سالک مسالک اهل ضلالند، ربطی نیست [و ایشان برای ترویج امر خود به این سلسله عالیه خود را منسوب می‌گردانند].

و باید دانست که آن‌ها که تصوف را عموماً نفی می‌کنند، از بی‌بصیرتی ایشان است که فرق نکرده‌اند میان صوفیه شیعه و صوفیه اهل سنت. چون اطوار و عقائد ناشایست از آن‌ها دیده و شنیده‌اند، گمان می‌کنند که همه صوفیه چنین‌اند و غافل شده‌اند از آن که طریقه شیعیان خاص اهل بیت علیهم السلام همیشه ریاضت و مجاهده و ذکر خدا و ترک دنیا و انزوای از اشرار خلق بوده و طریق صوفیه حقه طریق ایشان است.

و سالهاست که شیعه به برکت آثار و انوار پادشاهان صوفیه در مهد امانیت و رفاهیت می‌باشند و صوفیه [علانیه] به ترویج دین و نشر آثار ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - و تبری [لعن] از اعدای ایشان مشغولند و از زمان حضرت رسالت - صلی الله علیه و آله - تا ابتدای ظهور این دولت عالیه، هرگز فرقه محقّه امامیه را چنین دولتی میسر

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۵۹۹

نشده بود که علانیه به شرایع دین علیه [امامیه] عمل کنند و بر منابر و منارات، تبری از اعدای دین کنند و از شرّ مخالفان [دین] ایمن باشند.

مجملاً باید دانست که در همه امور افراط و تفریط خوب نیست، و طریقه حق، وسط است، چنانچه حق تعالی فرموده است وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا «۱» اگر در آنچه گفتیم تفکر نمایید، از هر جهت حق بر شما ظاهر می‌شود. وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ «۲» الحمد لله اولاً و آخراً و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.

مکافات نامه و گزارش مبارزه با تصوف

ما متن مکافات نامه را که شرح چگونگی سقوط صفویان از زبان عارف شاعری است که خود از درباریان شاه سلطان حسین صفوی (سلطنت تا ۱۱۳۵ و درگذشت در ۱۱۴۰) بوده، به طور کامل در همین مجموعه آورده‌ایم. در میان اشعار وی، به سخت‌گیری‌هایی که از سوی فقیهان و عالمان بر ضد درویشان اعمال می‌شده، اشاره شده است. شاعر مکافات نامه در یک مورد، ضمن بیان دگرگونی ارزش‌ها، از جمله درباره لعن صوفیان می‌گوید:

شود رکن دین لعن مردان دین عداوت به دانا، به درویش کین

تدین بود کینه اولیاصلاح و ورع لعن بر اصفیا «۳» همو مخالفت «اهل علم» با «اهل فقر» را از آن روی دانسته است که عالمان، اخلاق پرهیز را از دست داده، گرفتار اتراف و اسراف شده‌اند: از آن منکر کشف بودند و حال که رسوا نگردند از جمع مال از آن دشمن اهل دل بوده‌اند که با صاحب دل دودل بوده‌اند نمودند ذکر خفی را قرق‌ریا گشت واجب به چندین طرق نموده ز وجد و سماع اجتناب‌ولی سمعه را کرده فصل الخطاب فقیری که پوشید شال نژند نمودند لعنش به بانگ بلند ولی ترمه خوش قماش لطیف ثوابست و سنت به شرع شریف «۴» چو درویش گفتی «خدایی» بلندچو هندو بکشتند و پس سوختند اگر «یا ربی» گفت بیچاره‌ای جگر از تف هجر صد پاره‌ای به اخراج و هجرش نوشتند حکم که باید شد از ذکر حق صم و بکم

(۱). بقره، ۱۴۳

(۲). بقره، ۲۱۳

(۳). مکافات نامه، بیت‌های ش ۲۳۹-۲۴۰

(۴). بیت‌های ش ۳۴۲-۳۴۹

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۰۰ اگر عاشقی شعر «حالی» بخواند به رجم و به طردش مجالی نماند «۱»
 شهادت ز درویش مسموع نیست چو شالش بود کهنه خود کشتنی ست «۲»
 ز «توحید»، درویش چون دم زدی شدی ممتنع واجب، او ملحدی
 چو شوریده‌ای ترک دنیا نمود بگفتند مرتد شد آن بی‌وجود «۳»
 ز توحید حق آن چنان خشمگین که کافر ز اسلام و ملحد ز دین «۴»
 به صوفی چنان دشمن آن قوم خرکه سنی به شیعه ز لعن عمر
 ز تقلید فرهاد بی‌دین و داد کمر بسته بر کین اهل سداد
 به خود کرده واجب چو ذکر خدا که لعنت فرستد بر اولیا
 ز جور و ز کین و ز ترک صواب همین بس که کردند ایران خراب «۵»
 چو عصیان اعیان به پایان رسید دل اهل ایمان هم از ایشان رمید

چو رنجید از ایشان «دل مرد حق» بگرداند حق هم از ایشان ورق «۶» گفتنی است که در فصل الخطاب قطب الدین نیریزی و برخی گفته‌ها و نوشته‌های دیگر وی، که گزارش آن را در همین مجموعه آورده‌ایم، اطلاعات دیگری در این زمینه وجود دارد که بدون آنچه در آنجا، بویژه درباره ارتباط سقوط صفویه با درگیری‌های موجود میان علمای ظاهر و باطن آمده، بحث «رویارویی فقیهان و صوفیان» تکمیل نمی‌شود؛ اما از بابت آن که تکرار نشود، خوانندگان ارجمند را به مطالعه آن بخش ارجاع می‌دهیم.

۹- علی قلی جدید الاسلام و تصوف

پدر آنتونیو دوززو، کشیش پرتغالی مسلمان شده دوره صفوی است که پس از بازگشت از مسیحیت، در تاریخ ۱۴ سپتامبر ۱۶۹۷ [هفتم ربیع الاول ۱۱۰۹] به اسلام گروید و شروع به فراگیری آموزش‌های اسلامی کرد. وی با توجه به آموخته‌های پیشین و پسین خود، توانست آثار جالبی را در نقد مسیحیت عرضه کند. طبیعی است که این نقدها، در محدوده اطلاعاتی است که در اصفهان آن روزگار، فراهم شدنی بوده است. ما پیش از این، کتاب سیف المؤمنین فی قتال المشرکین «۷» یا نقد تورات او را معرفی کردیم و اطلاعات با ارزشی را

(۱). بیت‌های ش ۳۵۸-۳۶۱

(۲). بیت ش ۳۶۳

(۳). بیت‌های ش ۳۶۷-۳۶۸

(۴). بیت‌های ش ۳۷۹

(۵). بیت‌های ش ۳۸۸-۳۹۱

(۶). بیت‌های ش ۴۴۲-۴۴۳

(۷). جدید الاسلام، علی قلی، سیف المؤمنین یا نقد تورات، به کوشش رسول جعفریان، قم، انصاریان، ۱۳۷۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۰۱

که از وضعیت تفکر مذهبی موجود در اصفهان دوره اخیر صفوی در آن بود، به دست دادیم.

بدون آن اطلاعات، مرور این بخش از این مقاله، بهره کافی را به دست نخواهد داد.

این شخص، در فضای فکری دو سه دهه اخیر صفوی، به احادیث ائمه شیعه سخت علاقه‌مند شده و از تفکر فلسفی و صوفیانه، فاصله گرفت. وی متأثر از اندیشه‌های علامه مجلسی بوده و با توجه به نگرش تحلیلی خود، هم در نقد تورات و هم در این رساله، کوشیده است تا ریشه تفکر صوفیانه و ابعاد آن، به ویژه ارتباطش با تفکر مسیحی را نشان دهد. وی در کتاب نقد تورات نیز مطالبی درباره تصوف و فلسفه دارد که نقل آن‌ها در این مقدمه خالی از فایده نیست.

وی در این باره می‌نویسد: و هر گاه ثابت شد که بهشت جسمانی را خداوند عالم آفریده است، الحال نصارا که بهشت جسمانی را انکار می‌کنند و می‌گویند که بعد از موت تا قیامت و بعد از قیامت، ابدا بهشتی به غیر از دیدن خدای تعالی نمی‌باشد، بگویند که این بهشت جسمانی که از این فقره تورات وجود آن ثابت می‌شود، چه بهشتی است؛ و حکما که در انکار بهشت جسمانی با نصارا متفق شده‌اند و خود را نصرانی کرده‌اند و می‌گویند که نفس ناطقه بعد از مفارقت بدن، هر گاه تحصیل کمالات کرده است از تحیل و تصوّر کمالات خود ملتذ می‌شود و آن لذت‌ها بهشت اوست، بگویند که آن بهشت جسمانی که از احادیث اهل بیت علیهم السلام و آیات قرآنی ثابت می‌شود و این فقره تورات نیز بر وجود او گواهی می‌دهد، چه چیز است؛ و نصارا که انکار بهشت جسمانی را می‌کنند، بگویند که این بهشت جسمانی که خدای تعالی آفرید، هر گاه انسان به آن جا نمی‌رفت، برای چه آفرید و از

برای که او را موجود می‌دارد.

ایضا درباره آن‌ها می‌نویسد: چنانچه صوفیان که نصارای این امت‌اند، باز بر این طریقه‌اند که اعتمادی بر دین و احکام دین ندارند و می‌گویند سعی باید کرد که به صاحب دین رسید و با او متحد شد و در اکثر ماده‌ها عقل را مخل و نامناسب می‌دانند و از این جهت است که دیوانگان را بسیار دوست می‌دارند و به ایشان اعتقادها دارند و می‌گویند که طریقه و رویه ما را عقل ادراک نمی‌کند و به ریاضت باید بر این کس کشف شود و چون تحصیل علم و پیروی عقل را جهل می‌دانند، از این است که هر یک پیر جاهلی پیدا کرده، دست در دامان ارادت او می‌زنند و با این اعتقادات خود را مسلمان می‌دانند و با خود فکر نمی‌کنند که از این استخفاف، یعنی حقیر شمردن دین و تحصیل علم احکام دین، استخفاف علمای ابرار لازم می‌آید؛ و از آنجا تجاوز کرده به استخفاف ائمه هدی علیهم السلام و از آنجا به پیغمبر - صلی الله علیه و اله - و از آنجا به خدا می‌رسد و این جماعت معجزاتی را که خدای تعالی به پیغمبران و اوصیای پیغمبران خود کرامت کرده است، اعظم از آن‌ها را به هر

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۰۲

درویش بدکیشی نسبت می‌دهند؛ حتی این که درباره حاجی قادر عاشق آبادی که هنوز خود را از کثافات کوت کشی [کذا] پاک نکرده است، اعتقاد دارند که معجزات از او ظاهر می‌گردد و با وجود چنین عقیده‌ها باز می‌گویند که ما به حضرات ائمه معصومین علیهم السلام اعتقاد داریم و این تیره‌دلان فکر نمی‌کنند که سنیان چون به غیر از امامان ما به امامت سه نفر قایل شده‌اند ما آن‌ها را ... می‌دانیم، پس هر گاه [صوفیان] ایشان که بعد از ائمه ما تا حالا هزار پیر پیدا کرده‌اند و از برای هر کدام، معجزات بسیار نقل می‌کنند و به امامان بی‌حد و پایان اعتقاد دارند، چون می‌شود که ایشان کافر نباشند بلکه به طریق اولی کفر این طایفه زیاده از ... خواهد بود.

وی که پولس را مهم‌ترین عامل انحراف مسیحیت می‌داند، عرفا و صوفیان ایرانی را نیز تابع آن‌ها دانسته است. وی درباره پولس - که وی او را ببلوس خوانده - چنین می‌نویسد که او «در جواب سؤالی که ایشان از او کرده بودند که مآکولاتی که به بتها قربانی شده‌اند بخورند یا نه، می‌گوید که پس بدانید که در دنیا هیچ بت نیست و هیچ خدای نیست مگر یک خدا و ببلوس در ضمن این زهر قاتل، می‌خواهد به نصارا بفهماند آن وحدت موجودی را که شیخ شبستری نمی‌داند از ببلوس یا از استاد او افلاطون فرا گرفته، در لباس این شعر به مریدان خود فهمانیده است که:

مسلمان گر بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است یعنی اگر مسلم به وحدت موجود قایل باشد و بنا بر آن اقرار داشته باشد که بت هم خداست، پرستیدن بت را هم خدا پرستی خواهد دانست؛ زیرا که بت در خود چیزی نیست به غیر از یک خدایی که در همه چیز است.»

از رساله رد جماعت صوفیان که در ادامه همین بحث به چاپ خواهد رسید، به دست می‌آید که صوفیان در آخرین سالهای سلطنت صفوی، علی‌رغم مخالفت علما، همچنان فعال بوده‌اند. مؤلف اشاره به همراهی و همکاری برخی از بازاریان با صوفیان دارد که جلساتی را برگزار کرده و سور و ساتی نیز به صوفیان می‌دهند: «پس در این زمان، اکثر مردم کاسب و عوام الناس و سایر شیعیان را چه ضرورت داعی شده است که به هزار زحمت، دو سه دیناری از کسب خود بهم می‌رسانند و شب‌هایی در خانه خود مجمعی می‌سازند و جمعی از متصوفه را که هر کدام به مطلبی فاسد طالب مجامع چینی هستند، می‌طلبند و بعد از ذکر اوصاف مشایخ صوفیه که از اقوال ایشان ظاهر می‌تواند شد که دین و مذهب درستی نداشته‌اند، به خوانندگی و ذکر با غنا و های و هو و دست و پا افشانی که سوای هضم آن طعام فائده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود، مشغول می‌شوند.» وی در جای دیگری با اشاره به فراوانی متصوفه، شاه را مانعی بر سر راه رشد آن‌ها عنوان کرده و می‌نویسد: «همچنان که

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۰۳

حالا به نحوست حکمت در بلده اصفهان، چندین هزار ملحد بهم می‌رسند؛ اما به اعتبار غلبه و کثرت علمای دینی که فقیه و تابع احادیث اهل بیتند، و از بیم تند باد غضب پادشاه اسلام الحمد لله و المنة غبار وجود ایشان پیش چشم کسی نمی‌تواند گرفت، بلکه خفاش وار روزها در زاویه‌ها، زنار کفر خود و الحاد را ظاهر ساخته، شیطان وار به آن زنار صید دلها می‌نمایند.»

وی در این رساله، از کسانی که مدرسه می‌سازند و موقوفاتی برای آنها تعیین می‌کنند، می‌خواهد تا اجازه تحصیل حکمت و تصوف را در این مدارس ندهند. «۱» او تفاوتی میان حکمت و تصوف نمی‌بیند و از اساس معتقد است که باید برای شناخت دین به اخبار و احادیث امامان روی آورد: «مطلب این است که راه نجات در آن است که شخص کمر متابعت احادیث اهل بیت را بر میان بسته، از جاده شرع شریف تجاوز نفرماید؛ نه این که مثل صوفیه اعتقاد فاسده از تتبع کتب و اقوال حکمای یونان پیدا کرده، خود را در نزد مردم عوام الناس، کامل به قلم بدهند.»

وی شرح می‌دهد که حکمت خوانی در اصل، در فرنگ است و آنها اگر می‌خوانند با دقت می‌خوانند؛ اما در اینجا بدون دقت می‌خوانند و در هر حال، هر دو بر خطا هستند. او از این که طالبان علم به جای حدیث به حکمت روی آورده‌اند، سخت بر آشفته است. در عین حال به این نکته اشاره می‌کند که در آن روزگار شهریه طلاب، که از موقوفات به دست می‌آمد، تنها در صورتی به آنها پرداخت می‌شده است که دروس حکمت را هم بخوانند.

در غیر این صورت پولی دریافت نمی‌کردند. نگاهی به آثار تألیف شده در قرن دوازدهم نشان می‌دهد که آثار فلسفی فراوانی در همین دوره تألیف شده است. این در حالی است که مشی مرحوم مجلسی و پیروان وی، عدم موافقت با این قبیل مطالب بوده است. دلیل آن وجود سنت قوی و ریشه‌دار حکمت خوانی از پیش از صوفیه در ایران است که به نوعی به تشیع نیز منتقل شد. البته از پیش، در خود تشیع هم سابقه داشت و نمونه‌هایی مانند ابن میثم بحرانی و سید حیدر آملی مطرح بودند، اما بیش‌تر متون این دو سه قرن متعلق به مکتب شیراز است که علائق رسمی تشیع پیش از عصر صفوی ندارد. نمونه روشن آن، جلال‌الدین دوانی است. تصوف و فلسفه مشائی هم توسط ملا صدرا یکی می‌شود و تشخیص مرزها دشوارتر می‌گردد. مبارزه برخی از علمای دوره اخیر صفوی با حکمت و تصوف به صورت یکجا، به دلیل مشاهده تلفیق این دو در مکتب ملا-صدرا بود. مؤلف از کسانی هم یاد می‌کند که دیگر از درویشی صوفیه به ظاهر پرهیز می‌کنند؛ اما در باطن علاقه‌مند به تصوفند و گاه و بیگاه با آنها همراهی دارند:

(۱). این شرطی است که در وقف نامه مدرسه مریم بیگم که در چهار راه نقاشی اصفهان بوده، گذاشته شده بوده است. در این باره بنگرید: «کتاب و کتابخانه در دوره صفوی» در همین مجموعه.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۰۴

«و این غریب است که در این اوقات، مردم اعزّه و غیره هستند که از راه تسویلات شیطان، از اطوار متصوفه شکفته خاطر می‌شوند و هر چند که در ظاهر به مردم نمی‌نمایند که ما صوفی می‌باشیم، هر وقت که می‌شنود که متاع کاسد صوفیه نزدیک است که رواج بهم رسانند، ایشان دلال می‌شوند و هر زمان که آوازه ذکر و های و هوی صوفیه برمی‌خیزد، اگر از ایشان بر آید مطرب می‌شوند. و اگر نه لا اقل طربناک می‌گردند. و به همین معنا که در میان مردم به صوفی اشتها ندارند، از آن مذمتی که بر صوفی وارد می‌آید، خود را سالم می‌دانند.»

پایه استدلال او در این رساله، چیزی که سایر عالمان ضد صوفی به آن توجه نداشتند، بر این نکته است که قرابتی خاص میان نصارا و متصوفه وجود دارد. هر دوی آنها به نوعی به حلول خدا در غیر خدا باور دارند، نصارا درباره مریم و عیسی مدعی چنین مطلبی هستند و صوفیه هم با وحدت موجود، چنین باوری را دارند. وی در این زمینه به اشعار شبستری هم اشاره کرده است.

مؤلف در مبارزه با تصوف، خود را صاحب حق می‌داند؛ به این دلیل که تصوف با مسیحیت قرابت خاصی دارد و مؤلف که مدتی

پادری یعنی کشیش بوده است، این قرابت را به خوبی تشخیص می‌دهد. او با اشاره به این که زمانی پادری و متخصص در این حکمت بوده می‌نویسد: «و اگر چه در آن حکمت گمراه کننده، عالم و استاد بودم، امروز به توفیق خدای تعالی از شاگردی علمای اخیار و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام کلاه افتخار به آسمان می‌رسانم و حالا قریب دوازده سال است که چون دانستم که آن راهی که از متابعت حکما به دست می‌آید، راه جهنم است و حکمت ایشان پلی است که بر روی جهنم کشیده است که هر که قدم در آن می‌گذارد، نمی‌شود که نلغزد و به جهنم فرو نرود، لهذا دست از آن راه برداشته، حرف در او نزده‌ام و خوشم نمی‌آید که لب را به گفتگوی اقوال ایشان بجنبانم».

و در جای دیگری می‌نویسد: «کمترین سعی می‌کنم تا زنده‌ام، جهد خواهم کرد که شما را به شیعیان اهل بیت بشناسانم تا آن که آگاه باشند و از شما فریب نخورند».

نسخه رساله: از این رساله، تنها یک نسخه شناخته شده است و آن نسخه کتابخانه سپهسالار (شهید مطهری فعلی) به شماره ۱۶۲۳/ع (رساله سوم مجموعه) می‌باشد.

به هر روی، این اثر می‌تواند گوشه‌ای دیگر از نزاع فقیهان و صوفیان این دوره را نشان دهد. در اینجا، باید به جای فقیهان اصطلاح عالمان را نهاد که اشاره به کسانی است که به علوم رسمی و ظاهری بیش از آنچه نامش علم باطن است، علاقه‌مند هستند؛ گرچه برخی از اینان فلسفه را قبول داشتند و مخالف تصوف بودند، و برخی با هر دو یکجا مخالفت می‌کردند.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۰۵

۱۳ رساله اصول فصول التوضیح مناظره علمی - نوشتاری محمد تقی مجلسی و محمد طاهر قمی در باب تصوف

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على محمد و آله اجمعين.

اما بعد بر ضمایر زاکیه ارباب انصاف پوشیده نماند که یکی از علمای امامیه رساله‌ای در ذم طایفه متصوفه تألیف نموده و حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی ردی بر مؤلف رساله مزبوره، قلمی گردانیده و به نزد مشار الیه ارسال فرموده و مومی الیه ردی بر رد او تحریر نموده و به خدمتش فرستاده و چون ردین مزبورین [مذکورین] «۱» در حواشی رساله مسطوره مرقوم بوده، دیگری آن را به ترتیب، در متن کتابی جای داده و مشتمل بر بیست و سه باب گردانیده، هر بابی محتوی بر چهار فصل و آن را توضیح المشربین و تنقیح المذهبین نام کرده. و چون مرتب، فصل چهارم را از هر باب که در بیان محاکمات اوست بسطی داده، به خاطر این شکسته رسید که آن فصول را محذوف ساخته، به مقالات مناظرین اختصاص [اختصار] دهد و محاکمه را به مطالع منصف حواله نماید و بعد از اتمام، آن را مختصر التوضیح [اصول فصول التوضیح] نام کند؛ و الله یهدی من یشاء إلی صراطٍ مستقیم. «۲»

فصل اول از باب اول: ماتن [ملا محمد طاهر قمی] در اصل رساله می‌گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و الصلوٰة و السلام على خير خلقه محمد و آله الطاهرين. اما بعد، چون دید که بسیاری از شیعیان و دوستان علی بن ابی طالب علیه السلام بنا بر نادانی از اهل علم، فریب جمعی از غولان راه دین خورده، نعره کردن و دست زدن و برجستن و چرخیدن و عشق بازی با امردان را عبادت و طاعت پنداشته، از راه شرع

(۱). مواردی که در کروش آمده، نسخه بدل‌ها یا اضافاتی است که از رساله موجود در کتابخانه آیه الله مرعشی بر متن افزوده شده است. طبعا تفاوت‌های جزئی گزارش نشده است.

(۲). بقره، ۲۱۳

و دین به غایت دور افتاده‌اند، بنا بر این بر خود لازم دانست که ایشان را دستگیری کرده و راهنمایی نموده، به شاه راه شریعت نبوی و طریقت مرتضوی برساند.»

فصل دوم از باب اول: محشّی که عبارت از حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی است می‌فرماید: اگر مطلب مولانا هدایت بعضی از عوام است که به سبب جهالت، بعضی از اعمال ناشایست می‌کنند، بد نیست؛ و لیکن اعمال ایشان قدح در طریقه محموده اولیاء الله نمی‌کند؛ چنان که اعمال جهله طلبه، قدح در طریقه طلب علم نمی‌کند. مناسب آن بود که اول طریقه محموده اولیاء الله را بیان فرمایند و بعد از آن در مقام قدح در اعمال ایشان در آیند که این طریقه ایشان نیست. [با آن که افعال مسلمین محمول بر صحت است].

اولاً- ممکن است که بعضی از حرکات به واسطه ملاحظه جلال الهی از ایشان واقع شود و یا به واسطه خلق قلق و شوق در محبت الهی بی‌تاب شده، بی‌شعورانه از ایشان بعضی از کلمات و افعال صادر می‌شود، «۱» چنان که از جنید منقول است که در حال اضطراب دست خود را بالا- برد و چون از آن حال باز آمد، به اعانت دست دیگران آن دست را به زیر آورد، تا آن که به زیر آوردن شبیه دست بالا بردن نباشد. «۲» با آن که اگر سهوی کنند از کجا معلوم شد که این را کمال می‌دانند، با آن که اکابر ایشان همگی اینها را نقص می‌دانند؛ قطع نظر از آن که حرمت اینها ظاهر نیست، «۳» بلکه مشهوری است، «۴» و الله یهدی الی صراط مستقیم.

(۱). در حاشیه مرعشی: در «توضیح» آمده: کذا کان بخطه الشریف؛ و لا أدری أن المیم و الیاء زائدین اجریانهما بقلمه من کراماته او عدم شعوره لقلقه و شوقه فی محبة الله؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

(۲). در حاشیه مرعشی: صاحب کتاب «توضیح المشربین و تنقیح المذهبین» می‌گوید که، بر فرض صحت این افسانه بی‌سند و ثبوت اسلام و ایمان آن رافع ید، مگر حضرت آخند نمی‌داند که قول و فعل معصوم است که سند است و متمسک شدن به اقوال و افعال غیر معصوم بد است؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

(۳). در حاشیه مرعشی: حضرت آخند در این فصل اشارت فرموده‌اند به آن که، آنچه ماتن در فصل اول بیان نموده است از کردار حلاجیه، ناشایست و قبیح و زشت است؛ اما گمان دارند که بعضی از پیران این طایفه از اولیاء الله‌اند و باز احتمال راه داده‌اند که آنچه از حلاجیه سرزند از این اعمال ناشایست، اضطرابی باشد به دلیل افسانه بی‌سندی که از جنید نقل فرموده‌اند. رساله «سلوة الشیعة» سراپا نقض این مطلب است؛ باید که حضرت آخند مطالعه فرمایند و انصاف پیش آورده تعصب را واگذارند؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

(۴). در حاشیه مرعشی: صاحب «توضیح» می‌گوید که عدم ظهور حرمت افعال مذکور نزد حضرت آخند به سبب قصور تتبع است. حضرت الله تعالی، جناب آخند را توفیق بخشید که بعد از تتبع تام نور ظهور حرمت آن امور بر پیشگاه ضمیر منیر ایشان البته پرتو خواهد انداخت؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۰۷

فصل سیم از باب اول: ماتن [ملا محمد قمی] «۱» در جواب محشّی [مجلسی] می‌گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرين. اما بعد، مخفی نماند که فقیر در نوشتن جواب گفتگوهای ناخوش حضرت آخوند متردد بودم؛ پس به استخاره رجوع نمودم، استخاره نوشتن خوب آمد و استخاره نوشتن بد. بنا بر این متعرض جواب شدم. بر حضرت آخوند پوشیده نماند که مقصد کمترین از نوشتن رساله، هدایت اهل انصاف است و امید هست که هر که جهل مرکب در نفس او محکم نشده باشد، به سبب مطالعه آن به نجات پی برد.

عزیزا! در آخرهای رساله (۲) دعوی مجاهده و ریاضت و کشف و تصفیه باطن نموده‌اید، اما درشتی‌ها و ناهمواری‌ها که کرده‌اید بر خلاف آن خبر می‌دهد. مصرع: «از کوزه همان برون تراود که در اوست» به همه حال، گفتگو و درشتی و ناهمواری را به جایی رسانیده‌اید که دغدغه آن هست که بعضی از مریدان شما که به انصاف متّصف باشند، از شما واسوزند.

اگر چه بنا بر تأویلاتی که کردار و گفتار تابعان حلاج را کرده‌اید، افعال شما نیز قابل تأویل است که در وقت نوشتن به حال خود نبوده‌اید، بلکه در حالت بی‌اختیاری و بی‌شعوری که اولیا را می‌باشد، نوشته شده باشد. به همه حال، اگر چنانچه در جواب شما بعضی گفتگوها واقع شود که به ظاهر درشت نماید، دور نیست. مصرع: «کلوخ انداز را پاداش سنگ است».

عزیزا! مخفی نماند که مطلب از جواب، نه تلافی و انتقام است، بلکه چون حضرت آخوند دعوی کشف و تصفیه باطن نموده و در اثبات باطل و ترویج ضلالت کوشیده، خواستم ظاهر سازم که حضرت آخوند غلط [اشتباه] کرده و در دعوی خود صادق نیست و هر دعوی که نموده باطل است؛ و اگر مطلب دینی در میان نمی‌بود، اوقات شریف خود را صرف این گفتگوها نمی‌نمودم. و دور نیست که به خاطر دوستان و محبان گذرد که چه لازم است این نوع رساله‌ها نوشتن و سفیهان را به ملامت خویش انداختن. اما باید که فقیر را معذور دارند؛ چرا که نوشتن این رساله‌ها اگر چه موجب ملامت سفهاست، اما در نوشتن آن بیم لعنت خداست؛ زیرا که در کتاب کلینی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله نقل شده که فرمودند که، هر گاه ظاهر شود بدعت‌ها در امت من، پس باید که ظاهر سازد عالم علم خود را؛ پس اگر ظاهر نسازد علم خود را، پس بر اوست لعنت خدا. (۳)

و مناسب است که پیش از شروع در جواب، اعتقاد خود را در باب محبت و شوق که لازم اهل عرفان است، بیان نمایم تا بر حضرت آخوند ظاهر شود که مقصود از نوشتن

(۱). افزوده در حاشیه ملی.

(۲). مقصود در بخش‌های پایانی رد مجلسی بر قمی است.

(۳). کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۰۸ رساله چیست.

مخفی نماند که آنچه فقیر را اعتقاد است و از طریق اهل بیت معلوم نموده، آن است که بندگان، حق تعالی را سه نوع عبادت می‌نمایند: جمعی به طلب بهشت عبادت می‌کنند و این عبادت مزدوران است؛ و جمعی از ترس جهنم عبادت می‌نمایند و این عبادت غلامان است؛ و جمعی از روی دوستی و شوق عبادت می‌کنند و این عبادت آزادمندان است. (۱) و طریقه مقربان و عارفان و مقصود عاقلان و هوشمندان از ریاضات و مجاهدات، تحصیل این طریقه است؛ و اهل هر مذهب در تحصیل این مقام عالی، زحمت‌ها و ریاضت‌هایی کشیده‌اند و مرکب طلب را به هر جانب دوانیده‌اند؛ اما هر که پیروی به اهل بیت نبوت که هادیان راه محبت‌اند، نمود، به سر منزل مقصود رسید، و هر که به فریب غولان راه دین پا از متابعت ایشان کشید، در بیابان ضلالت هلاک گردید.

و فقیر در بیان شوق و محبت از طریق اهل بیت نبوی احادیث بسیار جمع نموده‌ام و مدتی است که شروع در تألیف کتابی در این باب نموده و آن را به مقامات المحبین موسوم گردانیده‌ام. امید که به دستگیری توفیق به اتمام رسد. و بدان که عابدان و ریاضت‌کشان اهل سنت که مخالفان اهل بیت نبوت‌اند، چون به وادی تحصیل محبت افتاده‌اند، اجتهادات باطل کرده‌اند و خیال فاسد نموده‌اند و بر گمراهی خود ضلالت‌ها افزوده‌اند و در طریق طاعت، بدعت‌ها اختراع [و اختراع‌ها] نموده‌اند؛ چنان که فقهای ایشان چون ابو حنیفه و برادرانش، چون که از اهل بیت کناره نموده و به رأی ناقص خود عمل کرده‌اند، در مسایل فقهیه به غلطی‌های

عظیم افتاده‌اند و عالم [عالمی] را به ضلالت انداخته‌اند. و نشان ریاضت کشان اهل سنت را که تابعان حلاج و بایزیدند، در رساله ذکر نموده‌ایم. و از جمله نشانه‌های ایشان که در رساله ذکر نموده‌ایم، آن است که این طایفه خود را عاشق می‌خوانند، و نسبت عشق به حق تعالی می‌دهند، و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که هادیان راه محبت‌اند، این لفظ را چون نام مرضی است سوداوی، در دعاها و احادیث خود استعمال نمی‌نمایند؛ بلکه به لفظ شوق و محبت اکتفا می‌کنند و تابعان ایشان نیز در این باب پیروی ایشان نموده‌اند؛ و طریقه‌ای که فقیر در محبت و شوق اختیار نموده‌ام، طریقه عارف کامل شیخ صفی [۷۳۵] است و شیخ ورام بن ابی فراس [م ۶۰۵] و ابن طاوس [م ۶۶۴] و احمد بن فهد حلی [م ۸۴۱] و ملا احمد اردبیلی [م ۹۹۳] و غیر ایشان از عارفان شیعه، رحمه الله علیهم.

و از این گفتگوها که نمودیم معلوم شد که مقصود ما از نوشتن این رساله، نه نفی شوق و

(۱). بنگرید: کلینی، همان، ج ۱، ص ۸۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۰۹

محبت است، چنان که حضرت آخوند گمان برده‌اند [کرده‌اند] و بر ما زبان طعن دراز نموده‌اند. با آن که مکرر گفته‌اند که افعال مسلمانان را حمل بر صحت باید نمود و چون فقیر را این عقیده باشد، با آن که صاحب این طور رباعیاتم؟ رباعی:

یا رب! به محبتت گرفتارم سازدر بوته اخلاص تنم را بگداز

از بال و پرم رشته غفلت بگشاشاید که کنم بر اوج مهرت پرواز

یا رب به محبتت گرفتارم کن از هر چه نه مهر توست، بیزارم کن

از رحمت خویش بر رخم آبی زن یک چشم زدن ز خواب بیدارم کن

یا رب تو ز قید جسم و جانم برهان وز بند تعلق جهانم برهان

یک جرعه ز شهد شوق در کامم ریزیک باره ز قید آب و نام برهان

تا بار تعلق، تو ز سر نگذاری خود را باید ز سالکان نشماری

مگذار به راه شوق زینهار قدم تا نگذاری هر آنچه در سر داری

در راه طلب مباش غافل یک دم می‌ساز در این بادیه با درد و الم

بگذر ز علایق که میسر نشود طی کردن راه شوق با خیل و حشم

افسرده شدم ز صحبت بیخردان گشتم دلگیر ز صحبت بی‌دردان

نایافته‌ام به خلوت معنی راه صورت شده از آینه‌ام رو گردان و بدان که آن چه فقیر را به نوشتن رساله کشانید، آن بود که چون داخل دار المؤمنین قم شدم، جماعتی نقل نمودند که در این شهر، بعضی دعوی رفتن به سماوات می‌کنند و از چگونگی آسمان‌ها خبر می‌دهند و طایفه جن را خدمتکاران خانقاه خود می‌دانند؛ و جماعت بسیار از بی‌خردان به ایشان گرویده‌اند. و چون استماع این کلمات واقع شد، غیرت دینی در حرکت آمده، در دفع و زوال ایشان کوشیدم و راه آسمان‌ها بر ایشان بستم و به نوشتن رساله، مریدان ایشان را تسلی نمودم، و ظاهرا که در این ولا، حضرت آخوند به نوشتن جواب، هنگامه ایشان را گرم کرد و باز ایشان را به ضلالت و گمراهی قدیم انداخت.

و چون مقصود از نوشتن رساله معلوم شد، پس باید که شروع در جواب گفتگوهای حضرت آخوند نمایم و الله المستعان.

حضرت آخوند در حاشیه صفحه پیش فرموده‌اند که می‌تواند بود که از ملاحظه جلال

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۰

الهی از اولیاء الله بعضی از حرکات سر زند و بعد از آن، حکایت جنید را نقل فرموده‌اند.

حاشا که محبت الهی موجب این نوع حرکات شود که از تابعان حلاج و بایزید سر می‌زند؛ و اگر چنان چه محبت الهی این اثر می‌داشت، می‌بایست که از صحابه پیغمبر صلی الله علیه و اله و اصحاب ائمه علیهم السلام که سر خیل عارفان و مجتبان‌اند، این حرکات ظاهر شود و علما در کتاب‌های خود نقل نمایند؛ و می‌بایست که حضرت آخوند اول اثبات اسلام و ایمان و صلاح جنید به قول ناقلان و راویان شیعه بنماید، و بعد از آن، کرده او را شاهد خود سازد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب دویم: ماتن [قمی] در اول رساله می‌گوید: ای شیعیان و دوستان اهل بیت! بدانید که این طریقه که مذکور شد، طریقه تابعان و پیروان حلاج و بایزید و امثال ایشان است. زنهار از این طرز و طور و طریقه پرهیز نمایید. رباعی:

بیرون مرو از راه شریعت زنهارپا در ره منصور خصالان مگذار

هر راه که بیرون ز شریعت باشد سر منزل آن نیست به غیر سر دار

از راه علی و آل او دور شوی گر تابع پیروان منصور شوی

گر تابع بایزید خواهی بودن فرداست که با یزید محشور شوی فصل دویم از باب دوم: محشی (ملا محمد تقی) می‌فرماید که: عجب از مولانا که طریقه محققان و موحدان را طریقه حلاج نامیده‌اند با آن که جمیع علمای صوفیه مذمت حلاج کرده‌اند «۱» و هیچ کس تابع او نیست، بلکه همه متفق‌اند که این طریقه اهل بیت رسول خدا است؛ و لیکن چون راهی است در غایت صعوبت، همه کس را تکلیف به این راه ننموده‌اند و جمعی را که از خواص و حواریین ایشان بوده‌اند به این راه ارشاد فرموده‌اند، بلکه همه را تکلیف فرموده‌اند، چنان که بر خبیر بصیر مخفی نیست، و لیکن بعضی تحمل این مشقت‌ها نمودند و به سعادت ابدی فایز گشتند، مثل رشید هجری و کمیل بن زیاد نخعی و قنبر و سلمان و جابر جعفی و غیر ایشان از اصحاب اسرار ائمه هدی که علمای ظاهر از جهت عدم ادراک احوال ایشان، حکم به ضعف و جرح ایشان کرده، چنان که بر متبوع مخفی نیست، «۲» و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

(۱). در حاشیه مرعشی: صاحب «توضیح» می‌گوید که در این مقام، حضرت آخند به مذمومیت حلاج قائل شده‌اند؛ اما زود ورق را برگردانیده‌اند، چنان که بعد از برگردانیدن ورقی، در فصل دویم از باب سیم معلوم گردد؛ ان شاء الله؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

(۲). در حاشیه مرعشی: مرتب در «توضیح المشریین و تنقیح المذهبین» می‌گوید آنچه خلاصه آن این است که حضرت آخند به علم فقه و حدیث شهرت کرده‌اند و چنان که اولین موقوف است به دومین و دومین

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۱

فصل سیم از باب دویم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: حضرت آخوند تعجب فرموده‌اند که ما طریقه اولیاء الله را طریقه حلاج نامیده‌ایم و فرموده‌اند که همه علمای صوفیه مذمت حلاج نموده‌اند. از این گفتگوها ظاهر می‌شود که حضرت آخوند، کتب این طایفه را مطالعه نفرموده‌اند، بلکه مفتاح الفلاح را نیز ندیده‌اند و نشنیده‌اند که شیخ شبستری در گلشن [راز] گفته؛ بیت: روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیک بختی و کتاب گلشن در پیش این طایفه بسیار عظیم است تا آن که لاهیجی از عظمای علمای این طایفه است، شرحی بر آن نوشته «۱» و ملای روم که عمده علمای این طایفه است، و شما او را مرشد خود می‌دانید، اشارت به بزرگی حلاج نموده، گفته است؛ شعر:

اگر از پوست، کس درویش بودی رئیس پوست پوشان میش بودی

اگر مرد خدا آن مرد چرخ است یقین دان کآسیا معروف کرخی است

اگر کف بر دهن، عرش است معراج یقین میدان شتر منصور حلاج و اگر چنان چه تتبع کنی، به یقین بدانی که این طایفه که تو از مریدان ایشانی، همگی تابع حلاجند. و دیگر فرموده‌اند که این طریقه را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و فرزندانش علیهم السلام به رشید هجری و کمیل زیاد و قنبر و سلمان و جابر جعفی تعلیم نموده‌اند.

حضرت آخوند به این گفتگوها، عوام را فریب می‌تواند داد، اما جمعی که کتب رجال را دیده باشند، کی به این گفتگوها فریب می‌خورند؛ و لازم است که حضرت آخوند بیان فرماید که کدام قول و فعل این جماعت که تابعان اهل بیت‌اند، موافق قول و فعل تابعان حلاج و بایزید است؟

به هر حال بر ایشان تهمت زده، حق تعالی در روز قیامت میان تو و ایشان حکم خواهد نمود. دیگر به این گفتگو طریقه خود را باطل نموده‌ای، چرا که به قول شما، این چند کس صاحبان اسرار اهل بیت‌اند و اهل بیت طریقه تابعان حلاج و بایزید را به ایشان تعلیم

موقوف است به رجال دانی و تتبع احوال روات؛ پس باید که ارباب انصاف، کتب رجال را مطالعه نمایند تا رجال دانی و فقاقت حضرت آخوند را بدانند که چه دارد، و اگر ایشان را فرصت مطالعه آن نباشد، ما احوال جماعت مذکوره را به جهت ایشان نقل نماییم. پس اقوال علمای رجال در باب هر یک از این چند تن ذکر کرده و بعد از آن می‌گویند که، خوب نباشد که کسانی که دعوی کشف و کرامات نمایند، این طور غلظهای عظیم کنند و به روشی سخن گویند که بعضی از مریدان ایشان که به صفت انصاف متصف باشند، انکار ایشان نمایند؛ اما ظاهراً حضرت آخوند خاطر مبارک جمع کرده، می‌دانند که مرید صاحب انصاف و تمیز در عالم بسیار کم است؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

(۱). لاهیجی، محمد، مفاتیح الاعجاز در شرح گلشن راز، با مقدمه کیوان سمیعی، تهران، محمودی، ۱۳۳۷ ش

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۲

نموده‌اند، پس اگر طریقه تابعان حلاج و بایزید حق باشد، و از تعلیم اهل بیت باشد، می‌بایست که تابعان حلاج و بایزید طریقه خود را از این چند کس که صاحبان اسرار اهل بیت‌اند، نقل نمایند، و حال آن که مشاهده می‌کنم و می‌بینم که تابعان حلاج و بایزید طریقه خود را به ایشان نمی‌رسانند، بلکه نام جابر و رشید و کمیل و قنبر و سلمان در میان ایشان معروف نیست، و در کتاب‌های خود، ایشان را مذکور نمی‌سازند.

پس معلوم شد که آن چه حضرت آخوند گفته، حق نیست. طریقه تابعان حلاج و بایزید غیر طریقه این جماعت است که اصحاب ائمه‌اند علیهم السلام؛ و عبارتی که عبد الرزاق کاشی از کمیل زیاد نقل نموده و به اشتباهی خود تأویل کرده، اعتباری ندارد و هیچ عالمی از علمای شیعه آن را نقل نکرده و علمای رجال که شرح احوال راویان و اصحاب ائمه علیهم السلام کار ایشان است، نقلی از وی نکرده‌اند که از آن، طریقه تابعان حلاج و بایزید بیرون آید و این طرفه که حضرت آخوند می‌فرماید که این چند کس صاحبان اسرار اهل بیت‌اند و علمای ظاهر؛ یعنی علمای رجال ایشان را مذمت نموده‌اند. پس، از حضرت آخوند باید پرسید که، هر گاه علمای رجال ایشان را مذمت نموده باشند، پس شما از چه راه دانسته‌اید که ایشان مردم خوبند و صاحبان اسرار اهل بیت‌اند. ظاهراً در این صورت، حضرت آخوند را جوابی نباشد، غیر آن دعوی نماید که بر ما کشف ارواح شده و در عالم ارواح ایشان را خوب دیده‌ایم و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب سیم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: و بدان که شیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی که پیشوای علمای شیعه است، در کتاب خود که اقتصاد «۱» نام دارد، گفته که حلاج ساحر بوده و همین شیخ بزرگوار در کتاب غیبت «۲» حضرت صاحب الزمان علیه السلام این ملعون را از جمله جماعتی شمرده که به دروغ دعوی و کالت حضرت صاحب الزمان می‌نموده‌اند؛ و این مرد،

دعوی به سبب آن می‌کرد که مردمان را فریب دهد و مذهب باطل خود را در کار ایشان کند. و چنین نقل نموده که باعث رسوایی حلاج، اسماعیل بن علی نوبختی بوده که از اکابر دنیا و دین و صاحب تصانیف بسیار است و حکایتی نقل کرده که حلاج جماعتی از مردم ضعیف عقل را فریب داد؛ آخر به فکر فریب دادن این مرد بزرگ زیرک عاقل افتاد. و [عاقبت] حق تعالی او را به واسطه این مرد بزرگ رسوا گردانید. و حکایتی دیگر نقل کرده که مضمونش این است که حلاج به قم آمد و دعوای وکالت حضرت صاحب الزمان علیه السلام می‌نمود؛ عاقبت، علی بن بابویه رحمه الله، اهانت و خواری به وی رسانید و بدین واسطه از قم آواره گردید. و شیخ بزرگوار ابن

(۱). طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد الی طریق الرشاد، صص ۱۷۸-۱۷۹

(۲). طوسی، الغیبه، صص ۴۰۱-۴۰۲، ۴۰۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۳

بابویه قمی که ستون دین شیعه است و به دعای صاحب الزمان علیه السلام متولد شده، در کتاب اعتقادات «۱» اشارت کرده که مذهب حلاج باطل است و از برای تابعان او نشان‌ها ذکر کرده و گفته که از جمله نشان‌های تابعان یکی ترک نماز است، و دعوی تسخیر جن. و در کتاب رجال «۲» مذکور است که شیخ بزرگوار، شیخ مفید که استاد شیخ طوسی و سایر علماست، در بطلان تابعان حلاج کتاب تصنیف نموده است.

فصل دوم از باب سیم: ماتن [قمی] در جواب محشی [محمد تقی مجلسی] می‌فرماید: عجب از مولانا که اقوال غیر معلوم که جمعی از جهله نسبت به جمعی دهند، این‌ها را حجت مذمومیت سازند با آن که اخباری را که در کتب اربعه است، اکثر آن را علما، به جهت جهل به احوال راویان طرح نموده‌اند و جمعی کثیر به اخبار آحاد صحاح عمل ننموده‌اند، به مجرد آن که مجهولی پاره‌ای از مزخرفات در کتابی مجهول نقل نماید، اینها را حجت ساختن محض جهالت است و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب سیم: محشی [مجلسی] می‌گوید: حضرت آخوند تعجب فرموده‌اند و گفته‌اند که ما به قول بعضی از جاهلان عمل نموده‌ایم و نسبت به بعضی از ایشان گفتگوها کرده‌ایم، مخفی نماند که ما مذمت حلاج را از کتاب‌های اکابر شیعه نقل کرده‌ایم، که انکار قول ایشان ممکن نیست و اهل ایمان را چاره‌ای به جز تسلیم نباشد؛ و حضرت آخوند نیز قبول آن فرموده‌اند. و اما مذمت بایزید را از کتاب تبصره العوام نقل نموده‌ایم که از کتاب‌های معتبر شیعه است؛ و دیگر مذمت وی از کتاب تذکره الاولیاء نقل شده که تابعان حلاج و بایزید صاحب آن را عظیم می‌دانند و بزرگ می‌شمارند، و اگر چنانچه چیزهایی که در این کتاب است، دلیل مذمومیت بایزید نشود، دلیل خوبی او نیز نمی‌شود و شما را دلیلی بر خوبی او به غیر از نقلی چند که در این کتاب‌ها است، نیست. پس چون بی‌دلیل مرید ایشان شده‌اید و تعصب بیهوده می‌کشید و عالمی را به ضلالت می‌اندازید و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب چهارم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: و علامه حلی که از بزرگان علمای شیعه و مشهور عالم است، حلاج را در کتاب خلاصه مذمت نموده «۳» و لعن کرده و شیخ طبرسی که از اکابر علمای شیعه است، در کتاب احتجاج «۴» حلاج را از آن دروغ‌گویان شمرده که لاف و کالت صاحب الزمان علیه السلام می‌زده‌اند؛ و در کتاب تبصره

(۱). مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۴

(۲). نجاشی، رجال، ص ۴۰۱

(۳). حلی، علامه، رجال، ص ۲۷۴

(۴). بنگرید: طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۴

العوام که تصنیف یکی از اکابر شیعه است، مذکور است که حلاج را در سحر مهارت تمام است و شاگرد عبد الله کوفی بود و او شاگرد ابو خالد کابلی، و ابو خالد شاگرد زرqa، و زرqa از شاگردان سجاح، و سجاح زنی بود که دعوای پیغمبری می کرد در زمان مسیلمه کذاب، و مسیلمه نیز دعوای پیغمبری می کرد. و در این کتاب چند حکایت یاد کرده که مضمونش این است که حلاج دعوای خدایی می کرده و مردمان را به سحر فریب می داده و تکلیف می کرده که بعضی بر او سجده کنند و می گفته که الله خدای آسمان است و من خدای زمینم و مریدان را به شهرها می فرستاده که مردمان را به وی بخوانند؛ و نامه نوشته به یکی از مریدان خود بر این نهج که: من الله الی فلان بن فلان؛ او را گفتند این خط تست، گفت: بلی، گفتند: چرا چنین نوشتی؟ گفت: این جمع الجمع است نزد ما، و گفت این کتاب خداست و من و دست در این میانه عاریتیم. او را گفتند: کسی دیگر هست که در این قول با تو شریک باشد؟ گفت:

بلی، شبلی و ابن عطاء و ابو محمد جریری. و می گفته که چون خواهی حج کنی و نتوانی، در ایام حج در خانه چهار سوی پاکیزه درآی و چنان کن که کسی آمد و شد نکند و آن خانه را طواف کن و اعمال حج به جای آور، چنانکه رسم است؛ پس به سی نفر یتیم طعام ده و خدمت کن و هر یکی را پیراهنی ده و هفت درهم یا سه درهم بده که این عمل قایم مقام حج باشد. و مدتی در زندان محبوس بود، آخر بنا بر فتوای قاضیان و مفتیان، او را بر سر دجله بغداد هزار تازیانه زدند و دست و پایش را بردند و سرش را از دار آویختند و تنش را سوختند و سرش را در مدت یک سال در تمام خراسان گردانیدند که بر مردمان معلوم شود که سر زندیق است. (۱)

و همچنین در این کتاب از بایزید و شبلی و غیر ایشان از پیروان حلاج، کلمات کفر نقل کرده و از چیزهایی که در حق بایزید گفته، یکی آن است که بایزید می گفته که، خدا هر شب از آسمان به زمین آید تا سخن گوید با ابدالان، و کسانی که عاشق اویند؛ و نام‌های ایشان را بنویسد تا روزی که روح را به روح و نور را به نور جزا دهد. آن گاه، زمین را پر خیرات و برکات کند و بعد از آن، با عزّ و جلال و عظمت خود برود و می گفت که بر آسمان رفتم و یک به یک آسمانها را گردیدم و بر بالای آسمان هیچ کس را ندیدم، خیمه بر عرش زدم و نشستم. یکی از ایشان- یعنی صوفیان- پیش او نشسته بود؛ گفت هر شب در خانه کعبه روم

(۱). رازی، تبصره العوام، صص ۱۲۲-۱۲۷. در حاشیه مرعشی: باید دانست که هر یک از این مباحث را که مؤلف اصل رساله درباره حلاج ذکر کرده از روی ایجاز، صاحب «توضیح المشریین» به تفصیل در کتاب مذکور آورده و به غیر آن، روایات بسیار از ثقات و عدول در باب او نقل نموده؛ پس هر که اندک شعوری دارد می داند که قدمای علمای شیعه بر احوال حلاج و امثال او اعرف‌اند و مدار جرح و تعدیل بر قول ایشان است نه بر گفتار بعضی متأخرین که گول مبتدعه خورده‌اند و تقلید یکدیگر نموده‌اند. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۵

و طواف کنم و به موضع خود آمیم. چون مکرر گفت، بایزید گفت بهتر از تو کسی هست که کعبه هر شب به زیارت وی آید. (۱) ای مسلمانان! ببینید که این بی‌دینان چه دعوی‌ها کرده‌اند و چه خرابی‌ها به دین اسلام رسانیده‌اند. بیچارگان را گمراه و حیران ساخته‌اند. اگر کسی خواهد که بداند که در حق ایشان چه گفته، باید که آن کتاب را مطالعه نماید.

و در کتاب تذکره الاولیاء نقل شده که روزی یکی از مریدان بایزید گفت که، در حدیث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله مذکور است که در روز قیامت، حق سبحانه و تعالی لوای حمد را به من شفقت خواهد کرد و در زیر لوای حمد الهی، جمیع کاینات از مؤمنین خواهد بود. شیخ مذکور گفت که، و الله که لوای من اعظم از لوای محمد صلی الله علیه و اله است. لعنت خدا بر

گوینده این کلام باد.

و باز نقل شده که یکی از بایزید پرسید که، چرا نماز شب نمی‌گزاری؟ گفت: مرا فراقت نماز نیست. من گرد ملکوت می‌گردم، هر کجا افتاده‌ای است، او را دست می‌گیرم. و گفت خدای را به خواب دیدم که گفت، بایزید چه می‌خواهی؟ گفتم من آن می‌خواهم که تو می‌خواهی، گفت من تو را ام چنان که تو مرا می. «۲»

باز نقل شده که یکی از این شیخ شیاطین سؤال کرد که، عرش چیست؟ گفت: منم. گفت قلم چیست؟ گفت: منم. گفت: لوح چیست؟ گفت: منم. گفت: می‌گویند خدای را بندگانند، بدل جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل، گفت: هر چهار منم. گفت: خدای را بندگانند بدل ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیهم اجمعین؛ گفت: آن هم منم. آن مرد خاموش شد. «۳»

و باز نقل شده است که شخصی به بایزید گفت، که به حق عزت خدای «۴» که از آن فتوحی که تو را دوش بوده است، مرا نصیبی کن. شیخ ملعون گفت: اگر صفوت آدم و قدس جبرئیل و خلّت ابراهیم و کلمه موسی و طهارت عیسی و حیثیت «۵» محمد صلی الله علیه و اله به تو دهند، زینهار راضی نشوی [و باید که ماورای این، چیزی دیگر طلب کنی و صاحب همّت باشی] و به هیچ یک از اینها سر فرود نیاوری که به هر چه سر فرود آوری بدان

(۱). رازی، تبصره العوام، ص ۱۲۷

(۲). عطار، تذکره الاولیاء، ص ۱۷۱

(۳). عطار، همان، ص ۱۷۱

(۴). در ملی و مرعشی: به عزت جوانمردی.

(۵). در تذکره الاولیاء چاپی: محبت.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۶

محبوب گردی. «۱»

و نقل شده که بایزید گفت: یک بار به خانه کعبه شدم، خانه را دیدم. و دویم بار خدای خانه را دیدم و سیوم بار نه خدا و نه خانه را دیدم.

ای مسلمانان! ملاحظه این کلمات نمایید و فکری بحال خود بکنید و از پیروی این خراب کنندگان دین خدا پرهیز نمایید.

فصل دویم از باب چهارم: محشی [مجلسی]: چون مذکور شد که افتراهای جاهلان نسبت به علمای ربّانی مسموع نیست، متوجه این قسمت مقالات شدن مشروع نیست. با آن که علامه حلی رحمه الله در شرح تجرید نقل کرده، با بایزید سقای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده. «۲» و چون مناسب بود حکایتی از استاد خود شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله شنیدم که می‌فرمود که با پادشاه مرحوم شاه عباس - انار الله برهانه - بر سر قبر امام زاده بسطام رفتیم و بعد از زیارت گفتیم که برویم به زیارت بایزید. عالمی شیرازی با ما بود، گفت: چه می‌رویم بر سر قبر این سنی. من گفتم که، شیرازیان طعن سنی بر جبل عاملیان نمی‌توانند زد، و هنوز بر در خانه‌های شما نوشته است، این بیت: «سنیان لعن بر امام شما» // «بر نماز علی الدوام شما». او گفت که، بایزید باعث قتل امام زاده شده. من گفتم:

پادشاهم! بایزید را علامه حلی در شرح تجرید نقل کرده که او سقای خانه امام جعفر صادق علیه السلام بوده «۳» و چون مدتی مدید در خدمت آن حضرت به سقایی مشغول بود و

(۱). عطار، تذکره الاولیاء، ص ۱۴۷ (با تغییر عبارت).

(۲). صاحب کتاب «توضیح المشربین» می‌گوید که مرد خردمند منصف، باید که فصل اول و دوم باب سیم را مطالعه نماید و در فصل اول و دوم این باب که باب چهارم است از این کتاب، تأمل کند. ماتن چیزی چند از جمعی از اکابر علمای شیعه که یکی از ایشان علامه حلی است، در طعن بایزید و حلاج نقل کرده، و حضرت آخند آن بزرگان را همه جاهلان خوانده، و گفتار ایشان را مزخرف نام کرده، و قول ایشان را افترا شمرده، و باز قول علامه را که یکی از جاهلان است به اعتقاد او، دلیل بر مدعای خود ساخته ...

مطلب علامه را نیافته، پس به غیر آن حمل بر بی‌شعوری‌های حضرت آخوند کنیم و گوئیم، در حال نوشتن این کلمات، مست عشق بوده و از خود خیر نداشته، چاره نداریم. و بعد از این چند کلمه، صاحب کتاب «توضیح» تعداد اولاد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نموده و مدافن ایشان را نشان داده و بیان کرده که امامزاده‌ای که در بسطام مدفون است، به واسطه، امامزاده است و در زمان حضرت امام جعفر علیه السلام نبوده و آن حکایت که حضرت آخند نقل کرده که امام فرزند خود را رفیق بایزید گردانید، غلط است و ثابت گردانیده که بایزید معاصر آن حضرت نبوده و به مدتی بعد از شهادت آن حضرت متولد شده؛ چون فصل چهارم این باب که مشتمل بر این مضامین است طولی داشت و این حاشیه را گنجایش آن نبود، اشارتی به آن مضامین نمود. پس هر که را میل اطلاع باشد، به آن کتاب رجوع نماید؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بکل شیء علیم.

(۳). حلی، علامه، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۲۲. عبارت علامه چنین است: فابو یزید البسطامی کان یفتخر بأنه یسقی الماء لدار جعفر الصادق علیه السلام.

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۷

حضرت او را قابل ارشاد خلاق می‌دانست، به واسطه ریاضات و مجاهداتی که در خدمت آن حضرت کشید، او را مرخص ساخت و فرزند خود را به او سپرد که با خود به بسطام آورد. عاقبت اهل بسطام در فرود آوردن امام زاده در محله خود نزاع نمودند و به جنگ کشید تا آن که از یک طرف سنگی بر امام زاده خورد و شهید شد؛ و معلوم نیست که اهل بسطام نیز معاقب باشند؛ چون به واسطه دوستی این حرکت از ایشان واقع شد. و دیگر حکایت در خوبی‌های بایزید نقل شده، فرمود که این حاشیه گنجایش آن ندارد و بعد از آن حکایات، شاه عالم پناه را به زیارت بایزید بردیم. اتفاقاً بر سر قبر بایزید، مثنوی ملای روم گذاشته بود. من گفتم: پادشاهم! احوال بایزید را از دیوان مولانا باز کنیم. چون باز کردیم در اول صفحه این بیت آمد؛ بیت:

از برون طعنه زنی بر بایزیدوز درونت ننگ می‌دارد یزید بعد از آن حال، شاه فرمود که، تلقین زیارت شیخ کن، زیارت شیخ کردیم.

مجملاً هر گاه شخصی به حسب ظاهر از صلحا باشد، مشروع نیست اقاویل مجاهیل را درباره او نقل کردن و موجب سب و لعن ساختن، با آن که بر تقدیری، این کلمات از او باشد، قابل تأویل هست. چنان که شیخ روزبهان فارسی در کتاب شرح تأویلات شطح و طامات «۱» صوفیه نقل کرده است و این کلمات غالباً از روی جنون عشق از ایشان صادر شده؛ و قطع نظر از تأویلات دیگر که این مقام گنجایش ذکر آن ندارد، پس به حسب اخبار و احادیث مهما ممکن، واجب است حمل کلمات مؤمنان را بر تقیّه یا محامل صحیحّه نمودن؛ و اگر جمعی معتقد بایزید بوده باشند، به گمان آن که او خدمتکار حضرت بوده است و شیعه بوده است، مثاب خواهند بود، اگر چه در واقع بایزید سنی و ملعون بوده باشد؛ خصوصاً هر گاه که ایشان در زمان تقیّه بوده‌اند و اخفای حال خود می‌نموده‌اند، کی مشروع است سب و لعن ایشان کردن با آن که هیچ کس مذهب بایزید و منصور نداند. بسیار باشند که نام این جماعت را ننشیده باشند، بلکه طریقه علمای این فن آن است؛ چنان که افضل العلماء سید شریف آملی در کتب خود ذکر کرده است که این طریقه اصحاب سزائمه معصومین است و جمعی از ایشان را یاد کرده، از آن جمله اخبار احادیثنا صعب مستصعب، لا یحتمله [یتحمّله] ألما ملک مقرب أو نبی مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان «۲» و احادیث سلمان و ابوذر را نقل کرده است که

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید که، اگر ابوذر بدانند آنچه در قلب سلمان است، هر آینه خواهد گفت: رحم الله

(۱). روزبهان بقلی شیرازی، شرح شطحیات، به کوشش هانری کربن، تهران، انجمن ایرانشناسی فرانسه، کتابخانه طهوری، ۱۳۷۴

(۲). کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۰۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۸

قاتل سلمان! «۱» و غیر آن از احادیث کمیل که ان فیها لعلوما جمیة لو أصبت جملة و حدیث «اولست صاحبك سرک» و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب چهارم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: حضرت آخوند در مقام ستایش بایزید فرموده‌اند که علامه حلی رحمه الله گفته که بایزید سقای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده؛ عجب که حضرت آخوند نفهمیده که سقایی دلیل خوبی نیست، مگر حال عایشه و حفصه و پسر نوح و جعفر کذاب را ندانسته‌اند؟ و حضرت آخوند نیافته که علامه حلی به چه تقریب این را گفته. بدان که علامه حلی رحمه الله خواسته که سنیان را الزام دهد و بیان کند که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله از هر کس بهترند؛ پس سنیان را گفته که، بایزید که شما او را از بزرگان اولیا می‌دانید، سقای امام جعفر علیه السلام است، چنان که در مقام الزام سنیان، علمای شیعه می‌گویند که ابوحنیفه که امام شما است، شاگرد حضرت امام جعفر علیه السلام است. پس معلوم شد که، آنچه حضرت آخوند گمان کرده که دلیل خوبی بایزید است، دلیل نیست، بلکه نقل علامه دلیل مذمت بایزید است؛ چرا که بایزید اگر خوب می‌بود و از صالحان شیعه می‌بود، سنیان او را ولی نمی‌دانستند و شیعیان او را می‌شناختند و در کتاب‌های خود ذکر خوبی او می‌نمودند.

و دیگر حکایت عامیانه نقل نموده‌اند و به شیخ رحمه الله نسبت داده‌اند که در مرقد بایزید به دیوان ملای روم فال گرفتند که حال بایزید را معلوم کنند. آیا ندانسته‌اند که فال گرفتن، طلب غیب کردن است و طلب غیب کردن از کتاب ملای روم و غیر آن، بی‌رخصت خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم جایز نیست؟ حتی نهی از فال گرفتن به کلام مجید واقع شده، بکله اگر کسی از روی فال حکم به خوبی و بدی کسی نماید، بر خدا افترا نموده خواهد بود؛ چرا که حق تعالی در کلام مجید فرموده **اللَّهُ أَدْنُ لَكُمْ** **أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ** «۲» و ترجمه‌اش این است که خدا شما را اذن داده یا بر خدا افترا می‌کنید.

و اما استخاره، چون اهل بیت علیهم السلام رخصت داده‌اند و تعلیم فرموده‌اند، بدان عمل می‌نماییم و استخاره غیر فال است، چنان که بر عاقل بصیر پوشیده نیست. و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر، ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: اگر چنان چه حضرت آخوند حکایت را که نقل کرده‌اند، دلیل خوبی بایزید می‌دانند، بیان نمودیم که غلط [اشتباه] کرده‌اند؛ و اگر چنان چه دلیل خوبی نمی‌دانند، نقلش بیهوده و بیجاست. دیگر فرمودند که شخصی که به حسب ظاهر از صلحا باشد، مشروع نیست اقوال جاهلان را درباره او نقل

(۱). همان، ج ۱، ص ۴۰۱

(۲). یونس، ۵۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۱۹

کردن. مخفی نماند که ظاهر بایزید ظاهر صلحا نیست، چنان که شما گمان کرده‌اید، بلکه ظاهرش کفر است یا فسق و مطلب از نقل بدیهیاتی که به ایشان نسبت داده‌اند، آن است که مبدا جماعتی از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام که از روی نادانی دوست این طایفه شده‌اند، به کلمات کفر آمیز امثال بایزید خللی در اعتقاد ایشان واقع شود؛ و تأویلات شیخ روزبهان پسند اهل عقل نیست

و کلمات او پر کم از کلمات حلاج و بایزید نیست؛ دیگری می‌باید که تأویل کلمات او نماید، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

ایضا ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: مخفی نماند که تأویل کلمات این جماعت موجب گمراهی عوام است و اگر چنانچه حضرت آخوند، گفتگوهای ایشان را تأویل می‌تواند کرد، گفتگوها و کرده‌های [کردارهای] ابوبکر و عمر و عثمان و سایر اهل ضلالت را نیز تأویل می‌تواند کرد و مذهب‌ها را یکی می‌تواند ساخت. و این که گفتم زمان ایشان زمان تقیه بوده، حق است؛ اما می‌گویم که در زمان تقیه نمی‌تواند که علما و بزرگان شیعه به عنوانی تقیه نمایند که سنیان ایشان را اولیا دانند و شیعیان ایشان را نشانند.

و این که گفته که هیچ کس مذهب بایزید و حلاج را ندارد، غلط است، بلکه همه این طایفه که حضرت آخوند از مریدان ایشان است، طرز و طریقه خود را طرز و طریقه حلاج و بایزید می‌دانند و در نظم و نثر خود ایشان را مدح و ثنا می‌نمایند. پس حضرت آخوند یا آن است که تتبع کلام ایشان کم کرده‌اند، با آن همه مریدی، و یا آن است که در این گفتگوها عناد می‌ورزد.

و حدیثی که نقل کرده‌اند، دلیل ایشان نمی‌شود؛ چرا که می‌تواند بود که مراد امام علیه السلام این باشد که احادیث ما از این حیثیت که مشتمل است بر چیزی چند که مستبعد است و از طور و طریقه عقل بیرون است، مثل حدیث معراج و حدیث رجعت و حدیث عذاب قبر و امثال آن، قبولش صعب و دشوار است، مگر بر مؤمنان صادق الایمان؛ و می‌تواند بود که مراد این باشد که احادیث ما چون اکثرش مشتمل است بر امر و نهی و خلاف مقتضای طبع است، قبولش صعب و دشوار است؛ یا آن که احادیث ما از این جهت که مخالف اعتقاد اکثر اهل عالم است که سنیان باشند و سایر کفار، قبولش دشوار است مگر بر اهل ایمان. و حدیث سلمان و ابوذر، دخلی به مدعای ایشان ندارد و سلمان از اهل بیت بود و می‌تواند که صاحب اسم اعظم باشد و به برکت اسم اعظم چیزها از وی ظاهر شود که موجب انکار جمعی شود که تصور حال او ننموده باشند؛ و یا آن که سلمان صاحب علم بسیار بود، از فضایل اهل بیت و غیر آن، که هر کس را فهم آن ممکن نبود. پس اگر چنانچه اظهار بعضی از آن می‌نمود و جمعی که از تصور آن عاجز بودند، بر وی انکار می‌نمودند و از بهر کشنده وی طلب آموزش می‌کردند، و مؤید این قول خطبه‌ای است که شیخ طبرسی

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۰

در کتاب احتجاج از حضرت سلمان نقل نموده و بعضی از آن خطبه که دخل به مدعای ما دارد این است:

فلو حدّثتکم بکلّ ما أعلم من فضائل امیر المؤمنین صلوات الله علیه، لقال طائفه منکم هو مجنون و قال طائفه اخری اللهم اغفر لقاتل سلمان «۱» و معنی اش این است که اگر بگویم آنچه می‌دانم از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام، طایفه‌ای خواهند گفت که، سلمان مجنون است و طایفه‌ای خواهند گفت که، خدایا پیامرز کشنده سلمان را. پس بنا بر آنچه گفتیم، می‌تواند بود که حدیث مذکور دلیل کفر و زندقه تابعان حلاج باشد؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب پنجم: ماتن [ملا محمد طاهر] در اصل رساله می‌گوید: صاحب کتاب تبصره العوام پیروان حلاج را شش قسم کرده و از ایشان کفرها نقل نموده «۲» و در این کتاب گفته که سنیان این جماعت را اولیاء و اهل کرامت می‌دانند و دلیل بر حقیقت قول این مرد عالم فاضل بسیار است؛ یکی آن که علمای شیعه‌ای که در قدیم بوده‌اند، کتاب‌ها تصنیف کرده‌اند و اسم‌های شیعیان و دوستان اهل بیت را جمع کرده‌اند و در آن کتاب‌ها نام نبرده‌اند کسی را از شیعیان که خانقاه‌نشین و وجد و سماع کن و نعره زن و عشق‌باز بوده باشد یا یکی از اعتقادات که به پیروان حلاج و بایزید نسبت داده‌اند، به وی نسبت داده باشند؛ و این دلیل است بر این که هرگز این طریقه در میان شیعه نبوده که اگر می‌بود، می‌بایست که بگویند؛ بلکه این طریقه همیشه در میان سنیان بوده و پادشاهان سنی در هر زمان ایشان را عزت می‌داشته‌اند و از برای ایشان خانقاه می‌ساخته‌اند. دلیل دیگر آن که، شهری چند که

مشهورند به شیعیگی، مثل دار المؤمنین قم و استر آباد و سبزوار و جبل عامل و حلّه در آن شهرها خانقاه قدیم نمی‌باشد، با آن که در قم گنبدهای قدیم بسیار است؛ و در شهرهای سنجان خانقاه قدیم متعدد به هم می‌رسد. و این دلیل است بر این که این طریقه در میان شیعیان نبوده.»

فصل دوم از باب پنجم: محشی [محمد تقی مجلسی] می‌فرماید: این هیچ دغدغه نیست که متصوّفان سنی بسیار بوده، چنان که مخربان علم و علما بسیار بوده‌اند و این قدح از تصوف و علم نمی‌کند؛ و آن که خانقاه نبوده در زمان حضرات، مدارس نیز نبوده و اگر اینها بدعت بوده باشد، یا بدعت مستحبّه خواهد بود یا جایز؛ چنانکه شیخ شهید علیه الرحمه در قواعد ذکر کرده است: اما عزلت و انزوا مطلوب است به واسطه اصلاح نفس امّاره، اگر جمعی به واسطه تهذیب اخلاق از مرض‌های نفسانی که عالمیان را احاطه کرده

(۱). الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۱۰؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۷۹

(۲). تبصره العوام، صص ۱۲۲-۱۳۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۱

است، سیما طلبه را چنان چه بر خبیر بصیر مخفی نیست، عزلتی و انزوایی اختیار نماید و به مجاهده نفس که جهاد اکبر است، مشغول شود، مذموم نخواهد بود؛ بلکه اوجب واجبات است؛ چو ظاهر است که مرض ریا و کبر و حسد و بخل و عجب و غیر آن از امراض مهلکه که مذمت آن در کافی و غیر آن مذکور است، بدون ریاضت و مجاهده نفس و هوا نمی‌شود.

و اگر مولانا به مطالعه احیاء احیاء علوم [دین] «۱» مشغول شود که تصنیف شیعه است و پاره‌ای فکر کنند در احوال خود، هر آینه ترک همه نموده، مشغول ریاضت نفس خود خواهد شد و لکن المرء عدوّ لما جهل؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب پنجم: ماتن (ملا محمد طاهر) در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: از این گفتگو معلوم می‌شود که حضرت آخوند غوری در گفتگوهای ما نموده، متعرض جواب شده‌اند؛ بنا بر این است که گفتگوهای نامناسب می‌کنند. ما در این رساله چنین گفته‌ایم که در شهری چند که به شیعیگی مشهور است، مثل قم و حلّه و غیر آن، خانقاه قدیم نمی‌باشد و در شهرهای سنی خانقاه قدیم بسیار است؛ و از این معلوم می‌شود که شیعیان طریقه اهل خانقاه نداشته‌اند و طریقه ایشان غیر طریقه تابعان حلاج و بایزید است؛ و گفتگویی که حضرت آخوند نموده‌اند، هیچ مناسبتی به گفتگوهای ما ندارد.

و این که فرموده‌اند که عزلت از برای جهاد نفس مذموم نیست، حق است؛ به شرطی که مستلزم ترک سنت‌های حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله نباشد؛ مثل نماز در مسجد با جماعت کردن و قضای حاجت مؤمنان نمودن. و اما چله به عنوانی که تابعان حلاج می‌دارند، موجب ترک بسیاری از سنت‌های حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله است؛ بلکه باعث خبط دماغ و ظهور مالیخولیاست؛ پس باید از آن اجتناب نمود و طریق اهل بیت پیش باید گرفت، و طریقه اهل بیت در جهاد نفس آن است که دست از فضول دنیا کشیده، و با دل خالی در گوشه‌ای نشسته، به تناول جلاب ذکر مرگ مشغول شوند تا رفته رفته حبه دنیا که ماده تمام مرض‌های نفسانی است، به تحلیل رود؛ پس آنگاه به شربت حیات بخش ذکر الله و فکر در آلاء الله، نفس را تقویت نمایند تا رفته رفته به کمال صحت و عافیت رسد و شایسته دخول خلوتگاه انس شود، و لایق جلوس بر بساط شهود و حضور شود، و قابل تکیه زدن بر متکای رضا و تسلیم گردد. و این طرفه که حضرت آخوند را گمان این است که ما احیاء علوم را ندیده‌ایم و مطالعه نکرده‌ایم و گمان کرده‌اند که نفس را به مجاهده و ریاضت بسیار اصلاح نموده‌اند، عزیزا! اگر چنانچه شما خود را به ریاضت اصلاح نمی‌کردید، پس نفس شما چون می‌بود؟ واقع این همه خشونت و درشتی با سبق آشنایی

(۱). مقصود کتاب المجحّه البيضاء اثر فیض کاشانی است. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست ج ۲ ۶۲۲ ۱۳ رساله اصول فصول التوضیح مناظره علمی - نوشتاری محمد تقی مجلسی و محمد طاهر قمی در باب تصوف ص: ۶۰۵
صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۲
می‌توان نمود؟ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب ششم: ماتن (ملا محمد طاهر) در اصل رساله می‌گوید: دلیل دیگر آن که شیخ عطار و ملای جامی و غیر ایشان، کتاب‌هایی تصنیف کرده‌اند و پیروان این طایفه را شمرده‌اند و ایشان را ولّی [اولیاء] نام کرده‌اند و یک پیر ولّی نام نبرده‌اند که از اهل قم یا سبزوار یا استرآباد و یا جبل عامل یا حله بوده باشد؛ پس معلوم شد که شیعیان در هر زمان امامان خود را اولیاء می‌دانستند و پیروی ایشان و فرزندان صالح ایشان می‌نمودند و فریب چرخ و سماع و کشف و کرامات حیلہ گران نمی‌خورده‌اند؛ بلکه این هنگامه همیشه در میان سنیان گرم بوده و این بنا بر آن است که ایشان را امام معقولی نبوده که دست در دامن او زنند؛ بنا بر این، در هر زمان از برای خود پیران می‌تراشیده‌اند و کشف و کرامات بر ایشان می‌بسته‌اند و دست بر دامن ایشان می‌زده‌اند؛ اما شما ای دوستان و شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام! چه گله دارید از امامان خود که ایشان را می‌گذارید و به در دشمنان دین، به در یوزه می‌روید و طریقه و آداب ایشان را پیش می‌گیرید؟ مگر امامان خود را خوب نشناخته‌اید؟ بدانید که همچنان که در هیچ امت، پیغمبری مثل پیغمبر ما نبوده است، در هیچ امت، امامی مثل امامان ما نبوده [و فضایل و کمالات ایشان در کتاب‌های شیعه و سنی مذکور است و] وصف ایشان نه چنان است که بر زبان قلم بیان توان نمود. بیت:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکی سر انگشت و صفحه بشمارای و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله روایت شده که فرمود که، من در میان شما می‌گذارم دو چیز بزرگ را که اگر پیرو آن دو چیز شوید، هرگز گمراه نخواهید شد؛ و آن دو چیز قرآن است و عترت من؛ و مراد آن حضرت از عترت دوازده امام است. و دیگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله مشهور است که فرمود که، مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هر که در آن کشتی نشست، نجات یافت و هر که مخالف و ورزید غرق شد. پس از این دو حدیث صحیح که در کتاب‌های شیعه و سنی مذکور است و در میان مخالف و موافق مشهور است، معلوم شد که هر که طریقی اختیار نماید که غیر طریق ائمه معصومین علیهم السلام باشد، در بیابان ضلالت گمراه و در دریای شقاوت هلاک خواهد شد.

فصل دوم از باب ششم: محشی (ملا-محمد تقی مجلسی) می‌فرماید: از این گفتگوها معلوم می‌شود که مولانا امامان خود را نشناخته‌اند و اعتقاد او این است که همین طریقه ظاهر داشته‌اند و از مراتب عشق و محبت الهی و سایر مراتب کمالیه بی‌بهره بوده‌اند؛ یا اگر بهره‌ای داشته‌اند، بخل و ضنّت کرده، شیعیان خود را از آن خیر نکرده‌اند. حاشا و کلا! چه قرآن و احادیث اهل بیت مشحون است از این طریقه و الحمد لله که سنیان از نوع احادیث بهره تمام ندارند؛ و لیکن جمعی که بویی از محبت الهی نبرده‌اند و مکاید نفس و شیطان را

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۳

ندانسته‌اند، اگر هزار آیه و حدیث می‌بینند، نمی‌فهمند، مثل صاحب کشف در تفسیر یُجِبُّهُمْ وَ یُجِبُّونَهُ «۱» حمل بر اعتقاد و طریقه خود می‌کنند.

اگر شخصی خواهد که هدایت یابد، باید که مخلیا الطبع [مخلی بالطبع] شود و پاره‌ای فکر در احوال مبدأ و معاد خود کند و بعد از آن البته حق سبحانه او را هدایت خواهد نمود.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا. «۲»

حکایتی از شیخ مرحوم بهاء الدین محمد رحمه الله به خاطر رسید، نقل فرموده‌اند که یکی از اولیاء الله می‌فرمود که طریقه ما بسیار

نزدیک است و راه ما به حق سبحانه و تعالی در چهل روز حاصل می‌شود و موافق حدیث نبوی که من أخلص لله أربعين صباحا فتح الله يناييع الحكمة من قلبه على لسانه (۳) ترجمه‌اش این است که، هر که چهل روز خالص از برای خدا باشد، حق سبحانه و تعالی چشمه‌های حکمت از دل او بر زبان او جاری سازد، یکی از علمای ظاهر حاضر بود، رفت و چهل روز عزلت کرد و بعد از آن به نزد شیخ آمد که من اربعین داشتم و بر من هیچ چیز مکشوف نشد؛ این شیخ گفت: تو اربعین را به واسطه آزمایش داشتی نه از برای خدای تعالی؛ بواسطه همین چیزی بر تو مکشوف نشد؛ قطع نظر از آن که آداب ریاضت نفس خود را در اربعین ندانسته بودی؛ بعد از آن تلقین او کرد و او را در اربعین موافق قانون نشانید و بر او ابواب حکمت مفتوح شد؛ و آن که حضرت مولانا مستند خود ساخته‌اند که ما نیز در اربعین نشستیم و چیزی بر ما مفتوح نشد، ظاهراً به واسطه عدم پیر بوده است؛ چه بسیار مشکل است متابعت دیگران کردن، چنان که در فقه و حدیث جمعی که نزد شخصی نخوانده‌اند و پیش خود بر آمده‌اند، از آن بهره‌ای ندارند؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب ششم: ماتن (ملا محمد طاهر) در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: این طرفه که حضرت آخوند بر ما افترا کرده‌اند که ما گفته‌ایم که ما خود چله داشته‌ایم و بر ما چیزی ظاهر نشده، و این را دلیل بطلان طریقه تابعان حلاج و بایزید ساخته‌ایم، پس فرموده‌اند که این بنا بر آن است که از پیر ارشادی نداشته‌اید، این طرفه که ما در این رساله ذکر این نکرده‌ایم که چله بر آورده‌ایم و حاشا که کاری کنیم که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله ما را به آن ارشاد فرموده باشند؛ گویا که ایشان غور در عبارت رساله ننموده، متوجه جواب شده‌اند و بنا بر این است که گفتگوهای پریشان نموده‌اند؛ یا آن است که باطن شرع ایشان را زده و بنا بر این نمی‌توانند مربوط گفت.

(۱). مائده، ۵۴

(۲). عنکبوت، ۶۹

(۳). جامع الاخبار، ص ۹۴؛ بنگرید: بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۴

الحمد لله که حق تعالی به فضل خود دل ما را از پیروی غیر اهل بیت علیهم السلام گردانیده و توفیق داده که سالها احادیث اهل بیت را بر محدثین معتبر خوانده‌ام و از صلحای مشایخ، اجازت حدیث گرفته و تا زنده‌ام به توفیق ربّانی پیروی اهل بیت می‌نمایم و از طریق غیر ایشان که موجب ضلالت است، اجتناب می‌کنم و فریب غولان راه دین نمی‌خورم؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن (ملا محمد طاهر) در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: این گفتگوها که حضرت آخوند کرده‌اند و بر ما طعن‌ها زده‌اند، بنا بر آن است که گمان کرده‌اند که ما انکار طریق محبت و شوق می‌نماییم؛ و ما پیش از شروع در جواب، بیان اعتقاد خود در شوق و محبت نمودیم؛ پر عجب است که حضرت آخوند می‌فرماید که احوال و اقوال مسلمانان را حمل بر صحّت باید نمود و با این حال در این رساله یک گفتگوی ما را حمل بر صحّت ننموده‌اند و نهایت درشتی و ناهمواری فرموده‌اند.

و حدیث من أخلص لله ... دخیلی به مقصد تابعان حلاج و بایزید ندارد، بلکه هر که چهل صباح به یاد مرگ مشغول شود و به فکر و ذکر بگذراند، به هر عنوان که باشد و در هر جا که باشد، چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش جاری خواهد شد؛ و مراد از این حکمت، نصیحت و پند است و گفتگویی چند که به مقتضای عقل باشد؛ چرا که محبت دنیا مانع مشاهده حق است؛ پس اگر کسی چهل صباح به اخلاص بگذراند، یقین که محبت دنیا از دلش زدوده خواهد شد و دیده دلش بلند خواهد گردید و حق از باطل امتیاز خواهد نمود و گفتگوهای حکمت آمیز از چشمه دلش بر زبانش جاری خواهد شد. و معلوم است که، چله‌ای که تابعان

بایزید و حلاج می‌دارند، موجب جریان چشمه‌های حکمت نمی‌شود؛ می‌بایست که این کلمات ناخوش درشت که بر خلاف حکمت است بر زبان حضرت آخوند جاری نشود و قصه خوانی که کرده‌اند و از پیر و مریدی مجهول حکایت نقل فرموده‌اند، بی‌فایده است و مناسب اهل علم نیست که در برابر دلیلی چند که در نهایت وضوح است، به حکایت و نقل اکتفا نمایند؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب هفتم: ماتن (ملا محمد طاهر) در اصل رساله می‌گوید: ای شیعیان بدانید که اگر چه در این زمان، دیدن امامان میسر نیست، اما آثار و اخبار ایشان در میان است و علمای دین دار از احادیث ایشان کتاب‌های بسیار جمع نموده‌اند. رباعی:

گر مهدی هادی ز نظر مسطور است اما ز وجود او جهان پر نور است

هر چند که جان ز دیده غایب باشد از پرتو او کشور تن معمور است رباعی:

مهدی که ز وی رونق ایمان باشد هر چند نهان ز دیده چون جان باشد

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۵ خورشید بود ز وی جهانی روشن هر چند به زیر ابر پنهان باشد و از جمله آن کتاب‌ها، چهار کتاب به غایت عظیم است و در آن احادیث بسیار است و این چهار کتاب یکی کافی نام دارد و تصنیف پیشوای شیعیان، محمد بن یعقوب کلینی [م ۳۲۹] است و او این کتاب را نزدیک به زمان امام حسن عسکری علیه السلام تصنیف نموده؛ و یکی دیگر من لا یحضره الفقیه است که راهنمای شیعیان محمد بن بابویه قمی [م ۳۸۱] تصنیف نموده و دو کتاب دیگر تهذیب و استبصار است که شیخ و استاد شیعه شیخ ابو جعفر طوسی [م ۴۶۰] تصنیف نموده و این چهار کتاب را کتب اربعه می‌گویند. رباعی:

دین را کتب اربعه چون جان باشد این چار، چهار رکن ایمان باشد

هنگام جهاد نفس این چار کتاب چار آینه صاحب عرفان باشد رباعی:

ای آن که تو را غلط روی عادت و خوست رو کن به رهی که منزل رحمت اوست

می‌خوان کتب اربعه کز وی هر سطر راهی است که راست می‌رود تا در دوست فصل دوم از باب هفتم: محشی (ملا محمد تقی) می‌فرماید: مذکور شد سابقا که این کتب اربعه، مشحون است از ذکر طریق ایشان؛ خصوصا کافی، و لیکن هر تابع نفس و هوا نمی‌یابد؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب هفتم: ماتن (ملا محمد طاهر) در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید که: حضرت آخوند یک حدیث نقل فرمایند که موافق قول و فعل تابعان حلاج و بایزید باشد؛ به دعوی کار درست نمی‌شود؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب هشتم: ماتن (ملا محمد طاهر) در اصل رساله می‌گوید: اگر جاهلی گوید که طریقه و اعتقادات ایشان مذهب پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام است؛ اما چون اسرار بوده، به همه کس نگفته‌اند و مشهور در میان شیعیان نشده؛ در جواب می‌گویم که هر که اندک عقلی دارد، می‌داند که اگر طریقه حق می‌بود و از اسرار مذهب می‌بود، می‌بایست که سنیان از این اسرار محروم باشند و امامان ما که اهل بیت پیغمبرند، این اسرار را تعلیم به غیر شیعه نکنند و حال آن که می‌بینیم که این طریقه در میان سنیان و بیگانگان [از] اهل بیت مشهور است و دوستان اهل بیت و علمای شیعه از آن بی‌خبرند. پس معلوم شد که آنچه آن جاهل گفته، دروغ و باطل است.

فصل دوم از باب هشتم: محشی (ملا محمد تقی) می‌گوید: اعتقاد حق آن است که سنیان از این طریقه بهره‌ای نداشته‌اند و هر که از این طریقه بهره داشته، شیعه بوده است؛ مثل ابراهیم ادهم و بایزید بسطامی و سنایی و مولانا و عطار و غیر ایشان؛ و ایشان نیز متصوّفه سنی را مذمت‌ها کرده‌اند در کتب خود، کما لا یخفی علی البصیر؛ و الله یهدی من

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۶

یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب هشتم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: حضرت آخوند در دعواهای بی دلیل مردانه است؛ به هر حال دعوایی که می‌نمایی، بر طبق آن دلیل باید گفت و طریقه عامیانه را باید وا گذاشت. و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب نهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: پس ای شیعیان! اگر چنان میل دینداری و خداپرستی دارید، باید که طریق دین خود را از جمعی طلب نمایید که این کتاب‌ها را خوانند و دانند و حدیث پیغمبر و ائمه علیهم السلام در فضل اهل علم و طالبان علم بسیار است و این رساله گنجایش ذکر همه آن ندارد؛ بنا بر این، به ذکر بعضی از آن اکتفا می‌کند، اول آن است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله روایت است که طلب آموزش می‌کنند از برای طالب علم، ماهیان دریا و مرغان هوا. «۱»

دیگر حدیثی فرموده است که حاصلش این است که عالم باش یا طالب علم باش یا دوست ایشان باش و غیر این [چهارمی] مباش که هلاک خواهی شد. «۲» بنا بر این، اکثر تابعان حلاج در بیابان گمراهی به هلاکت می‌رسند؛ چرا که هیچ یک از این سه که آن حضرت فرموده نیستند. و پسر عمار حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده و مضمونش ظاهراً این است که کسی که روایت کننده حدیث ما باشد و حدیث ما را در دل شیعیان ما محکم سازد، افضل است از هزار عابد. رباعی:

باید به مژه گرد مدارس رفتن فیض از دل اهل علم باید جستن

بی علم ره دوست نشاید پیمودراهی است که بی چراغ نتوان رفتن ای شیعیان! پس سعی نمایید و تخم دوستی اهل بیت و علمایی که پیروان ایشانند در دل بکارید و محبت جمعی که از طریق اهل بیت بیرون رفته‌اند، از دل بیرون کنید؛ چرا که حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که اگر کسی با سنگی محبت داشته باشد، حق تعالی او را با آن سنگ محشور خواهد ساخت.

«۳»

فصل دوم از باب نهم: محشی [محمد تقی مجلسی] «۴» می‌فرماید: چنان که احادیث در مدح علما واقع شده، احادیث [در بیان علما واقع شده است؛ و] «۵» در مذمت علمایی که تابع نفس و هوایند، نیز واقع شده: یا داود! لا تجعل بینی و بینک عالماً مفتوناً بال دنیا، فإن اولئک

(۱). کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۴

(۲). همان، ج ۱، ص ۳۴

(۳). عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۰۲

(۴). مواردی که نام محمد تقی مجلسی یا ملا محمد طاهر در گروه آمده، افزوده ماست.

(۵). داخل گروه در نسخه مرعی خط خورده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۷

قطاع طریق عبادی المریدین [فی] «۱»؛ إن أدنی ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة مناجاتی عن قلوبهم. «۲»

ترجمه‌اش این است که حق تعالی به داود فرمود که، «ای داود! مقرر مساز میانه من و خود، یعنی اخذ علوم مکن، از عالمی که فریفته دنیا باشد که این جماعت راه‌زنندگان بندگان منند، که اراده من دارند؛ به درستی که کمتر چیزی که جزای ایشان می‌دهم، آن است که حلاوت مناجات خود را از دل‌های ایشان می‌برم.» پس باید که خبیر بصیر ملاحظه نماید که آیا حلاوت مناجات یافته است؛ اگر یافته بود این گفتگوها واقع نمی‌شود، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب نهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: این گفتگو هیچ دخلی به مدعای ما ندارد؛ پر ظاهر است که در حدیث [احادیث] مذمت عالمی که به مقتضای علم خود نماید بسیار است، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب دهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: [دلیل] دیگر بر این که طریقه این جماعت، طریقه ستیان است، آن که

در کتاب کلینی که یکی از چهار کتاب است، مذکور است که سفیان ثوری که یکی از پیران ایشان است، به مجلس حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و بر آن حضرت اعتراض کرد و مضمون سخنش این بود که این قبایی که تو پوشیده‌ای، قیمتی است و مناسب تو نیست. حضرت امام علیه السلام او را از روی قرآن و حدیث الزام داده، «۳» آن شقی از مجلس آن حضرت بیرون رفت، و بعد از آن جماعتی دیگر از این طایفه آمدند که تلافی سفیان نمایند. آن حضرت ایشان را نیز از روی قرآن و حدیث الزام داده، آن ملاعین رفتند. و دیگر روایت شده که عباد بصری که یکی از پیران ایشان است، به مجلس آن حضرت آمد و او نیز به روش سفیان بر آن حضرت اعتراض نمود. آن حضرت او را نیز الزام داد؛ او هم خایب و خاسر بیرون رفت؛ «۴» پس معلوم شد که این طایفه همیشه از جانب سنیان با امامان ما اظهار دشمنی می‌نموده‌اند.

فصل دوم از باب دهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: پیشتر مذکور شد که این طایفه شیعیان‌اند و ایشان اعتقاد به متصوفه سنی ندارند؛ اگر کسی ایشان را پیشوای خود داند، حجت بر شیعه نمی‌شود و صوفیان شیعه مثل مولانا و عطار مذمت کرده‌اند، حتی شافعی و

(۱). در کافی نیامده.

(۲). کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۰۷

(۳). کلینی، همان، ج ۵، ص ۶۵

(۴). روایاتی که در کتب اربعه درباره پرسش‌های عباد بصری از امام علیه السلام آمده، اشارتی به بحث‌های صوفیانه ندارد.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۸

ابو حنیفه را، چنان که مولانا در مثنوی گفته است، بیت:

آن طرف که عشق می‌بیمود دردبو حنیفه و شافعی بویی نبرد و اگر شیخ عطار در تذکره «۱» مدح سفیان کرده، مدح ابو حنیفه نیز کرده است تقیتا، التقیه دینی و دین آبائی. «۲» و در سایر کتب و مثل «مظهر» لعن و طعن کرده، «۳» کما لا یخفی؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب دهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید:

حق این است که پیش از این حضرت آخوند این دعوی نمودند؛ اما بی‌دلیل؛ و طریقه عقل آن است که به دلیل، شیعیگی مرشدان خود را بیان فرمایند. و آن چه فرموده‌اند که ایشان مذمت ابو حنیفه و شافعی نموده‌اند، دلیل شیعیگی ایشان نیست؛ چرا که ظاهر است که ریاضت کشان و عاشقان اهل سنت، فقیهان خود را از عشق بی‌بهره می‌دانند؛ چنان که شما اکابر علمای شیعه را علمای ظاهر می‌خوانید؛ بلکه می‌توان گفت که این مذمت که ایشان شافعی و ابو حنیفه را نموده‌اند، دلیل تسنن ایشان است؛ چرا که شیعه راضی نمی‌شود که ابو حنیفه و شافعی را به این مذمت نماید که از عشق بی‌بهره بوده‌اند، بلکه از برای ایشان اثبات ضلالت و گمراهی می‌نماید. و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: مدح سفیان و ابو حنیفه دلیل تسنن است؛ پس باید دلیل بر تشیع ایشان گفت، تا مدح را حمل بر تقیه کنیم. و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب یازدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: دلیل دیگر بر این که طریقه این جماعت، طریقه سنیان است، آن است که ایشان ترک حیوانی را چهل روز کمال می‌دانند و آن را از عبادات می‌شمارند؛ و در کتاب کلینی از امامان ما روایت شده که هر که چهل روز گوشت نخورد، بد خلق می‌شود و اذان در گوش او باید گفت؛ «۴» و دیگر از امامان ما روایت شده که گوشت سید طعام‌هاست. «۵» پس چگونه ترک آن عبادت باشد، و چگونه ترک آن بنده را به خدا نزدیک گرداند، گویا کشفی که این

طایفه دعوی می‌نمایند، از این بابت است که چون مدتی حیوانی نخوردند و در جایی تاریک نشینند، مزاج ایشان تغییر

(۱). عطار، تذکره الاولیاء، صص ۱۹۳-۲۰۱

(۲). عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۰

(۳). در حاشیه مرعشی: قال صاحب «التوضیح»: قد مدح العطار هؤلاء الملائعین فی المظهر و غیره من کتبه، فما قال المحشی، فهو ایضا من اغلاطه؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و هو بكل شیء علیم.

(۴). کلینی، همان، ج ۱، ص ۳۰۶

(۵). همان، ج ۱، ص ۳۰۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۲۹

می‌یابد و چون به این حال متوجه شوند که سیر آسمانها یا غیر آن نمایند، مانند کسی که بنگ خورد، یا بیماری که بیهوشی بر وی غالب شده باشد و گمان می‌کنند که آن چه دیده‌اند در واقع آن چنان است.

فصل دوم از باب یازدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: عجب از مولانا که اصلا خبر از طریقه این طایفه ندارد که هیچ یک از ایشان، در هیچ کتابی نقل نکرده‌اند که چهل روز حیوانی نباید خورد، و این طریقه اهل تسخیر جن است؛ بلی اربعین را موافق احادیث بسیار است، از طریق عامه و خاصه و خوب می‌دانند؛ و در اربعین، صمت و جوع و سهر «۱» و ذکر علی الدوام به جای می‌آورند، و این افعال همگی موافق است با احادیث تا چشمه‌های حکمت از قلب ایشان بر زبان ایشان جاری می‌شود؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب یازدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: ترک حیوانی از عمل‌های شایع و متعارف این طایفه است، که از مشایخ دست به دست رسانیده‌اند، بلکه این ضروریات اهل این طریقه است، چنان که نماز و روزه از ضروریات دین اسلام است، و گفتگو در حدیث اربعین پیش‌تر واقع شده؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب دوازدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: و ظاهرا شیطان نیز این جماعت را اعانت و یاری می‌نماید؛ و در کتاب فواتح «۲» از علاء الدوله سمنانی «۳» که از پیران بزرگ این جماعت است، نقل نموده که گفت که، بعد از بیست و سه سال که سلوک طریق حق کردم، شیطان مرا وسوسه می‌کرد در بقای نفس بعد از خراب بدن؛ چون او را الزام دادم، به من گفت که من یار مخلصانم در معارف و مشوش سازنده‌ام جماعتی را که در اعتقاد تزلزل کند [متزلزلند]. پس پرسیدم که دست شبلی را چون در شط افتاد، تو گرفتی؟

(۱). بیدار ماندن و کم خوابیدن.

(۲). مقصود از این فواتح، بخش نخست شرح قاضی میر حسین میبیدی بر دیوان علی علیه السلام است که فاتحه ششم آن اختصاص به بحث نبوت و ولایت دارد و مطالبی که ملا محمد طاهر نقل کرده است، از آن جاست. قاضی کمال الدین میر حسین بن معین الدین میبیدی یزدی (م ۹۰۹) شارح دیوان منسوب به علی بن ابی طالب علیه السلام (به کوشش حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۹). باید گفت وی را باید در شمار سنیان دوازده امامی دانسته که شرح آن‌ها را در تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، صص ۷۲۵-۷۳۲ آورده‌ایم.

(۳). رکن الدین علاء الدوله بیابانکی سمنانی (م ۷۳۶) از مشاهیر صوفیه و صاحب «چهل مجلس» و چندین رساله فارسی که تحت عنوان «مصنفات فارسی» توسط استاد مایل هروی به چاپ رسیده است. و نیز بنگرید: جامی، نفحات، صص ۴۴۱-۴۴۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۰

گفت: آری، من دست مردان می‌گیرم. «۱»

ای شیعیان! تماشا کنید که این احمق، چه نامعقول‌ها گفته؛ اما یقین است که آنچه این جماعت می‌کنند، بی‌یاری شیطان نمی‌شود. بیت:

هر که شیطانش رهنما باشد بر سر کار او خطا باشد فصل دوم از باب دوازدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: اگر این واقعه حق بوده باشد، موافق قرآن است که: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ «۲» و چه استبعاد دارد که بعد از مجاهده حق سبحانه و تعالی، شیطان را تسلط از بنده مخلص خود بردارد، بلکه شیطان را مسخر بنده سازد، به حکم و لکن شیطانی اسلم؛ غرض آن که هر گاه شخصی را به واسطه اغراض نفسانی بغضی جمعی به هم رسید، محاسن او را در لباس قبایح می‌نگرد و بر عکس حَبْكُ لِلشَّيْءِ يَصْمُ وَيَعْمَى وَيَبْكُ؛ و اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ الِى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

فصل سیم از باب دوازدهم: ماتن [ملا محمد طاهر] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: حاشا که گفته این مرد جاهل مدعی، موافق قرآن بوده باشد؛ حق تعالی خطاب فرموده که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا «۳» ترجمه‌اش این است که به درستی که شیطان دشمن شما است؛ پس بگیرید او را دشمن خود، پس اگر کسی او را یار خود داند، خطا کرده و بر خلاف قرآن عمل نموده. و در این آیه که نقل فرموده‌اند، حق تعالی نگفته که ابلیس یار و دستگیر بندگان مخلص است، بلکه گفته که ابلیس را تسلطی بر بندگان نیست.

به هر حال از خدا شرم باید کرد، و این تأویلات دور نباید نمود و دین خدا را ضایع نباید ساخت؛ و از این گفتگو ظاهر می‌شود که حضرت آخوند نیز به طریق پیران خود، خاطر از ابلیس جمع نموده‌اند و او را یار خود می‌دانند و این گفتگوهای درشت ناخوش که کرده‌اند، به مدد و یاری ابلیس شده؛ أعوذ باللّٰه من همزات الشیاطین؛ و اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ الِى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

فصل اول از باب سیزدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: باز در فواتح این جاهل کذاب نقل نموده که امام محمد بن الحسن العسکری در وقت اختفا، از ابدال بوده و ترقی کرد و چون علی بن الحسین بغدادی که قطب آن زمان بود، فوت شد، محمد بن الحسن قطب شد؛ و نوزده سال قطب شد؛ پس فوت شد و او را در مدینه دفن کردند و

(۱). میدی، شرح دیوان، ص ۱۰۱

(۲). حجر، ۴۲

(۳). فاطر، ۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۱

عثمان بن یعقوب جوینی قطب شد. «۱»

یاران! نظر کنید و ببینید که این خداناشناس بی‌دین چه افتراها زده، به هر حال انصاف بدهید که با این طور طایفه، محبت می‌توان داشت و باز این مرد نقل نموده که در سال هفتصد و بیست و دو، «۲» شتربانان در مدینه جنگ سنگ می‌کردند؛ سنگی بر سر خضر پیغمبر آمد، شکست و سه ماه ورم داشت. «۳»

فصل دوم از باب سیزدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: پیش‌تر مذکور شد که متصوّفه سنی بسیارند و قول ایشان حَجَّتْ بر شیعیان نمی‌شود. مگر از مزخرفات ایشان در کتب متداوله علما نیست که مدار طلبه بر آن می‌گذرد؛ اگر جاهلی اعتقاد کند که هر کتابی که تصنیف کرده‌اند حق است، حَجَّتْ نمی‌شود، بر علمای ربانی؛ و اللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ الِى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.

فصل سیوم از باب سیزدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: این طرفه که حضرت آخوند اقرار به تسنن اکثر این

جماعت که صاحب سلسله و طریقت می‌نمایند و با این حال دعوایی می‌نمایند که اسرار این طایفه متواتر است، پس باید که بفرمایند که به اعتقاد ایشان، که مانده که بی‌دغدغه شیعه باشد، که به نقل ایشان اسرار که حضرت آخوند دعوی فرموده‌اند، متواتر شده، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب چهاردهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: و در فواتح از ملا عبد الرزاق کاشی که یکی از مخربان دین است، نقل کرده که او ردّ سخنان علاء الدوله نموده و گفته که حضرت خضر و الیاس وجود ندارد، مصراع: «الحذر زین بی‌حیایان الحذر». و از همین سنی کاشی نقل نموده که در کتاب اصطلاحات «۴» از حضرت پیغمبر نقل شده که فرمودند: من و ابوبکر چون دو اسبیم که بکر و دوانند؛ اگر او پیشی می‌گرفت، من به او ایمان می‌آوردم، و لیکن من پیشی گرفتم، پس او به من ایمان آورد! «۵»

عزیزان! ببینید حماقات این مرد را که ابوبکر را نظیر پیغمبر صلی الله علیه و اله شمرده و به این حدیث دروغ متمسک شده؛ و با این حال که این جماعت دارند، بعضی از شیعیان از

(۱). میدی، همان، ص ۱۶۵

(۲). در فواتح: سنه اثنین و عشرین و سبعمائه.

(۳). میدی، همان، ص ۱۶۶

(۴). عنوان کتاب «اصطلاحات الصوفیه» است که با عنوان «فرهنگ اصطلاحات عرفانی و تصوف» توسط استاد محمد خواجوی به فارسی در آمده است (تهران، مولی، ۱۳۷۲).

(۵). در میدی (ص ۲۰۶) آمده است: مولانا عبد الرزاق کاشی در «اصطلاحات» آورده که مصطفی، صلی الله علیه و سلم، در شأن ابوبکر فرمود: أنا و ابوبکر کفرسی رهان، فلو سبقنی لآمنت به، و لکن سبقته، فآمن بی. بنگرید: کاشی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۱۳۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۲

روی نادانی مرید ایشان شده‌اند.

فصل دوم از باب چهاردهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: آن چه این سنی، از شیخ عبد الرزاق کاشی رحمه الله نقل نموده، محض افتراست؛ و کتب شیخ همه در میان است و آثار تشیع او همه ظاهر و هویدا است و او مرید شیخ عبد الصمد نظری است و تشیع او اظهر من الشمس است و در کتیبه خانقاه او که قریب سیصد سال است که نوشته شده است، اسامی ائمه اثنی عشر مکتوب است. «۱» و این فقیر احوال شیخ عبد الرزاق را از شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله پرسیدم؛ فرمودند که در تشیع او دغدغه نیست «۲» و همچنین در فضیلت و کمالات او و تشیع نور الدین عبد الصمد؛ و فرمودند که شیعه و سنی به خوبی تصانیف او تصنیف نکرده‌اند؛ و الحق چنین است؛ و اگر منصفی نظر کند در شرحی که نوشته است بر منازل السایرین خواجه عبد الله انصاری، انصاف خواهد داد که مثل آن متن و شرح مصنف نشده؛ و لیکن تا کسی از مشرب عرفان و محبت بویی نبرده باشد، این دیدن‌ها و شنیدن‌ها نفع نمی‌دهد، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب چهاردهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید:

حضرت آخوند نسبت افترا به قاضی میر حسین داده‌اند. عجب از حضرت آخوند که تتبع ناکرده همچنین دعوایی می‌نمایند؛ هیچ می‌تواند بود که شخصی دیوانه نباشد و کتابی تصنیف نماید که سالها مردم آن را ببیند و در آن کتاب بگوید که این حدیث یا این حکایت را از کتاب عبد الرزاق نقل نمودم و در واقع محض افترا باشد؟ این به غایت دور است. پس باید که بر کتاب عبد الرزاق

بگردید که البته خواهید رسید. و گفته‌اند که شیخ نور الدین شیعه است، دلیل باید گفت. و آن چه گفته‌اند که در کتیبه خانقاه وی اسامی دوازده امام است، به گفتگو ثابت نمی‌شود؛ «۳» و بر تقدیری که راست باشد این دلیل شیعیگی وی نیست؛ چرا که سنّیان نیز دوازده امام را دوست می‌دارند؛ و جماعتی از علمای سنی، کتاب در منقبت

(۱). درباره خانقاه عبد الصمد نطنزی در نطنز بنگرید: واقفی، میراث فرهنگی نطنز (تهران، ۱۳۷۴) صص ۸۰-۱۰۵؛ جعفریان، تاریخ تشیع در ایران، ج ۲، ص ۷۳۸؛ آخوند ملا محمد تقی مجلسی در روضه المتقین (ج ۹، صص ۳۰-۳۲) نیز اشاره به خانقاه نطنزی که خود را از مادر به وی منسوب می‌کند کرده است: همین طور در معبد قطب العارفین نور الدین عبد الصمد نطنزی که من از سوی مادر به او منسوب هستم، اسامی امامان علیهم السلام موجود است.

(۲). درباره تشیع او بنگرید: خواجوی، ترجمه اصطلاحات الصوفیه عبد الرزاق کاشانی، تهران، مولی، ۱۳۷۲، مقدمه، ص بیست و سه تا بیست و هشت.

(۳). در حاشیه مرعشی: صاحب کتاب «توضیح المشریین» می‌گوید: بر فرض تسلیم، مگر حضرت آخند را گمان این است که آن عمارت را خود ساخته؛ شاید آن که ساخته، شیعه بوده باشد.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۳

دوازده امام نوشته‌اند؛ مثل اخطاب خطبای خوارزم «۱» و ابن طلحه شافعی «۲» و [سبط] ابن جوزی حنبلی در تاریخ خود «۳» منقبت دوازده امام نموده، و قاضی میر حسین سنی «۴» که شما اقرار به تسنن او کردید، در فواتح ذکر دوازده امام را نموده «۵» و حدیث الخلفاء اثنی عشر کلهم من قریش نقل کرده و این حدیث در صحیح بخاری و صحیح مسلم و در کتاب الجمع بین الصحیحین و در مسند احمد حنبل مذکور است. «۶» پس باید گفت که اینها همه شیعه باشند. مخفی نماند که حق تعالی دوازده امام را مرتبه‌ای داده است که دوست و دشمن، همگی ایشان را مدح و منقبت می‌نمایند. پوشیده نماند که در سفر حجّ به کشتی نشستیم و کشتی بانان، سنی مالکی مذهب بودند، اتفاق در شب، کشتی ما طوفانی شده و مشرف بر آن شد که غرق شود؛ کشتی بانان به فریاد در آمدند و دوازده امام را به یاری می‌طلبیدند و نام ائمه خود را مذکور نمی‌ساختند. و بر تقدیری که این مرد شیعه بوده باشد، شاید که مثل حضرت آخوند فریب خورده باشد و به این وادی افتاده باشد، یا آن که این طریقه را اختیار نموده باشد که از شرّ سنّیان ایمن باشد؛ چرا که سنّیان صاحب این طریقه را به غایت دوست می‌دارند، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: خوبی تصنیف دلیل شیعیگی نیست، سنّیان تصنیف خوب بسیار دارند؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب پانزدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: دلیل دیگر آن که پیران این طایفه، کسوت‌ها از برای خود تعیین نموده‌اند و مریدان را به تغییر لباس امر می‌نمایند و از امامان ما روایت شده که بهترین لباس، پوشش اهل زمان تست و علمای شیعه لباس غیر متعارف را مکروه شمرده‌اند. و دلیل دیگر آن که این جماعت خود را به رسوایی‌ها می‌اندازند و اداهایی قبیح می‌کنند که در نظرها خوار و ذلیل شوند و مردمان ایشان را ملامت کنند و امامان ما این طریقه را مذمت نموده‌اند و شیعیان خود را از مباشرت مردم لا-یبالی، به اجتناب امر فرموده‌اند و دوستان خود را به حیا و شرم امر کرده‌اند و لباسی را که در میان مردم از بهر تجمل پوشیده می‌شود، پوشیدن آن را در خانه از جمله اسراف شمرده‌اند و در دعا‌های ایشان این معنی بسیار است که، الهی مردمان را به من دوست گردان؛ و طلب و

(۱). نویسنده کتاب المناقب و کتاب مقتل الحسین علیه السلام که هر دو چاپ شده است.

(۲). صاحب کتاب مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول.

(۳). سبط بن جوزی کتاب تذکره الخواص را در شرح حال امامان علیهم السلام نوشته است.

(۴). مؤلف شرح دیوان علی علیه السلام که پیش از این از آن سخن گفتیم.

(۵). میدی، همان، ص ۲۰۱

(۶). طرق این حدیث را بنگرید در: صافی، لطف الله، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، قم، مؤسسه السیده المعصومه، ۱۳۷۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۴

حاجت دنیا و آخرت هر دو کرده‌اند؛ چرا که اجعلنی وجیها [بالحسین عندک] فی الدنیا و الاخره گفته‌اند «۱» و در کتاب کلینی حدیثی مذکور است که مضمونش این است که چون خدای تعالی خیری خواهد داد از برای بنده خود، او را به خوبی در میان مردم شهرت می‌دهد. «۲» و دیگر ائمه ما علیهم السلام شیعیان خود را از کارهای سهل دنی نامناسب، به اجتناب امر فرموده‌اند که مبادا قدر ایشان کم شود؛ و علمای طایفه شیعه گفته‌اند که کسی که صاحب مروّت نباشد، گواهی او را نباید شنید و بی مروّت کسی را دانسته‌اند که کارها کند که مناسب حال او نباشد و مرتبه او را پست سازد، مثل سر در بازار برهنه کردن و در بازار چیزی خوردن و هر چیزی که نشان بی‌باکی بوده باشد. و بدان که غلطهای این طایفه که ملامت را کمال می‌دانند، بسیار است و سبب این غلطها آن است که مردمان، اهل بیت پیغمبر را واگذاشتند و سفارش‌های حضرت رسالت پناه را نشنیدند و از جمله سفارشات آن حضرت یکی این بود که می‌گذارم در میان شما دو چیز بزرگ را که اگر بدان دو چیز متمسک شوید، هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو چیز کتاب الله است و عترت من که اهل بیت منند؛ و این حدیث در میان شیعه و سنی مشهور است. پس چون با اهل بیت که پیروی ایشان سبب هدایت است، طریق بیگانگی پیش گرفتند، محتاج شدند که در مسائل حلال و حرام و در معالجه نفس از مرض‌های هلاک کننده مثل حرص و طول امل و تکبر و غیر آن به عقل و رأی خود عمل نمایند. بنا بر این، ابو حنیفه دین اسلام را به فتوهای خود رسوا ساخت و عابدان ایشان از بهر علاج، نفس خود را به رسوایی‌ها انداختند؛ اما اهل بیت علیهم السلام مردمان را در معالجه امراض نفس به مداومت ذکر مرگ امر فرموده‌اند و این جلایی است کامل که نفس را از همه عیب‌ها پاک می‌سازد و حاجت به دوی دیگر نیست. و از عبد الرزاق کاشی نقل شده که طایفه ملامتیه را افضل اولیاء شمرده‌اند.

فصل دوم از باب پانزدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: عجب از بندگان مولانا که افعال عوام را حجت می‌سازند؛ و خواص که مدح ملامتیه کرده‌اند، متمسک ایشان آیه کریمه یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومه لائم «۳» است که در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت نازل شده است و ایشان مشغول جهاد اکبرند که (رجعنا من الجهاد الاصحیح الی الجهاد الاکبر) «۴» و اگر به واسطه نفس و شیطان و خوف از مکاید ایشان در ترک شهرت و حبّ جاه بکوشند، بجاست؛ چه ظاهر است که اکثر شهرت‌ها آفت است و

(۱). بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۲

(۲). بدین مضمون چیزی نیافتیم.

(۳). مائده، ۵۴

(۴). مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۱؛ سبزواری، جامع الاخبار، ص ۱۰۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۵

اگر در ترک مآکول [مآکل] خوب و ملابس زینت که زیّ ظلمه است و اعادی حق سبحانه و تعالی سعی نماید، به موقع است، چنان که از آثار رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم اجمعین ظاهر است و خطبه «۱» عثمان بن

حنیف الانصاری و سایر خطب آن حضرت مشحون است از این معانی، بلکه اکثر احادیث کلینی و آن که بعضی از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام که در زمان طاغیان و ملاعین بوده‌اند، ظاهر خود را به لباس‌های فاخر مزین می‌ساخته‌اند، به خاطر مصالح بوده است؛ و جامه زیرین ایشان خشن بوده است؛ چنان که از احادیث ظاهر است. قطع نظر از آن که کسی نمی‌گوید که لباس‌های خوب و طعام‌های خوب بد است، و لیکن جمعی که مریض بوده باشند به مرض ظاهر، بسیاری از اطعمه طیبه بر ایشان حرام می‌شود، پس اگر کسی به مرض باطن مبتلا باشد، چه بعد دارد که او را اجتناب از مستلذات مطلوب بوده باشد و لیکن جهل مرکب اعظم امراض است که شخص به همه امراض مبتلا باشد و خود را مریض نداند و به معالجه مشغول نشود، حق سبحانه و تعالی همه را به عیون ایشان مطلع سازد تا در مقام اصلاح نفس و ازاله مهلکات در آیند؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب پانزدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: چون حضرت آخوند مست محبت این طایفه شده‌اند، مدارش بر تأویلات و احوال ناپسندیده ایشان است و پر عجب است که ملامت ایشان را از بابت ملامت امیر المؤمنین علیه الصلاة و علیه السلام و اصحاب او شمرده‌اند و ندانسته‌اند که این طایفه، ظاهر خود را بد می‌سازند و بد می‌نمایند که مردمان ایشان را ملامت کنند و این معنی در پیش این طایفه متواتر است. و این طرفه که حضرت آخوند در اسرار ایشان دعوی تواتر می‌کنند و آنچه در میان ایشان ظاهر است انکار می‌فرمایند؛ و حاشا که امیر المؤمنین و اصحابش صاحب این ملامت باشند، بلکه معنی این که ایشان از ملامت گران باک ندارند، آن است که ایشان در محبت الهی ثابت قدم بوده‌اند و در امضای امر و نهی الهی و اثبات حق و ابطال باطل کمال سعی می‌نموده‌اند و از ملامت ملامت گران هیچ باک نداشته‌اند و این نهایت مرتبه کمال است، مصرع: «بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا» و امید هست که ملامتی که فقیر را در باب نوشتن رساله می‌نمایند، از این بابت بوده باشد.

و دیگر آن که ما مذمت بی‌باکی و بی‌شرمی و پوشیدن لباس شهرت که موجب صد گونه آفت است، نموده‌ایم؛ پس گفتگوهایی که حضرت آخوند در برابر نموده‌اند پرمناستبی

(۱). مقصود نامه امیر مؤمنان علیه السلام به عثمان بن حنیف حاکم بصره است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۶

ندارد؛ چرا که ما مذمت قناعت و ترک دنیا و ترک لذت‌های دنیا ننموده‌ایم و پر ظاهر است که در دار دنیا، هر چند دست از متاع دنیا تهی ترست و مشغولی به لذات کمتر است، نجات و رستگاری بیش تر است و کلام حضرت امیر المؤمنین علیه الصلاة و علیه السلام که تخففوا تحلقوا (۱) در این باب اعظم مواعظ است. و چون فقیر از لذات زهد و بی‌رغبتی از لذات فانیه غافل باشم، و حال آن که این رباعیات از خاطر این کمترین سر زده، رباعی:

دنیا طلبد کسی که ناکس باشد ما را ز جهان، یاد خدا بس باشد

هر کس که خدا گسش نباشد باشد بیکس همه عالم اگرش کس باشد رباعی:

راحت دارد هر که شکبیا باشد کم مایه ز مال و جاه دنیا باشد

کی سیر توان شدن ز مال دنیا مال دنیا چه آب دریا باشد رباعی:

دنیا پوچ و مطالب دنیا پوچ پر مغز آمد و لیک در دیده لوچ

گوش تو کر است و نه هر سو غوغاست از کوس رحیل و شورش کوچا کوچ رباعی:

ای بی‌خبر! این خنده و بازی تا کی ای خواجه به مال خویش نازی تا کی

در کوی فنا چو کودکان بر سر هم از سنگ و گل آشیانه سازی تا کی رباعی:

خواهی نشود پیش خدا قدرت پست محکم باید در طمع بر خود بست

شیطان چو کند میل که خندد بر تاول به شراب طمعت سازد مست رباعی:
 یا رب ز غم پخته و خامم برهان وز خواهش شیرینی کامم برهان
 دارد طمع دانه ز پی آفت دامرحمی کن و از دانه و دامم برهان رباعی:
 تا چشم زنی رسید وقت سفرت فرداست که در جهان نماند اثر
 بر روی زمین خرم و غفلت تا کی از زیر زمین مگر نباشد خبرت رباعی:
 از دوری راه خویشتن یادی کن آماده ز بهر سفرت زادی کن
 از بیکسی و مردن خود یاد آوردن ماتم خود نشین و فریادی کن

(۱). مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۶۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۷
 رباعی:

از دوری راه خویشتن کن یادی آماده ز بهر سفرت کن زادی
 در راه طلب چه خفته‌ای ای غافل بر خیر که از غافله دور افتادی رباعی:
 یا رب تو ز قید خورد و خوابم برهان وز مفلسی روز حسابم برهان
 در بادیه طول امل حیرانم یا رب ز فریب این سرابم برهان رباعی:
 تا چشم زدیم هفته و ماه گذشت اوقات شریف ما چه ناگاه گذشت
 هرگز نشدم ز آه خالی نفسی فریاد که عمر ما به یک آه گذشت اولی آن است که بر این رباعیات اقتصار نموده به این دو بیت آن
 را ختم نمایم، نظم:

دایم از یاد مرگ دلریشم مردن طرفه ایست در پیشم

راحتم از کجا بود که مدام عقرب مرگ می‌زند نیشم امید که حق تعالی ما را و حضرت آخوند را از شر شیطان نگاه دارد؛ و الله
 یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب شانزدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: دلیل دیگر آن که نقل است که پیران ایشان مثل ملای روم و غیر او
 در مجلس خود، نای و بعضی دیگر از سازها حاضر می‌کردند و تا این زمان در مولوی خانه بغداد، این صحبت در کار است؛ و در
 مذهب امامان ما اینها حرام است. و طرفه این است که بعضی از شیعیان کمال [نهایت] اعتقاد به ملای روم دارند، با آن که این مرد
 اوزبک است و چنان که نقل است، او قاضی سنّیان بوده، و سنّیان کمال اعتقاد به او دارند و او را مقتدای خود می‌دانند، و دیوان
 شعر او را نهایت عزّت می‌کنند و این بنا بر آن است که او را سنّی می‌دانند و در دیوان او چیزی نمی‌بینند که دلیل بر شیعیگی او
 باشد؛ و ظاهراً بعضی از شیعیان چون دیده‌اند که او در دیوان خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را مدح بسیار کرده، گمان
 کرده‌اند که شیعه است؛ و غافل شده‌اند که این دلیل شیعیگی نیست؛ چرا که سنّیان تفضیلی کتاب‌های بسیار در فضیلت علی ابن ابی
 طالب علیه السلام و باقی ائمه تصنیف کرده‌اند [و عثمان] و ایشان را به غایت دوست می‌دارند و علی بن ابی طالب را افضل می‌دانند
 و با این حال ابوبکر و عمر را دوست می‌دارند و ایشان را خلیفه می‌دانند. و بدانید که این مرد در مثنوی چیزها گفته که با مذهب
 شیعه جمع نمی‌شود و از آن جمله اعتقاد باطلش این است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با این ملجم گفت، بیت:

غم مخور فردا شفیع تو منم خواجه روحم نه مملوک تنم

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۸

بینید ای شیعیان که این شقی اعتقاد دارد که ابن ملجم ملعون به شفاعت مرتضی علی علیه السلام به بهشت خواهد رفت و نفهمیده که بنا بر این لازم می‌آید که حضرت مرتضی علی علیه السلام مردمان را به خون فرزندان خود دلیر نموده باشد.

فصل دوم از باب شانزدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: مذکور شد که شهرت‌های عوام اعتبار ندارد و اگر سنیان بنا بر اعتقاد خود، شیعه را سنی دانند، موجب تسنن آن شیعه نمی‌شود؛ چه محمد بن یعقوب کلینی که اعظم محدثان شیعه است، سنیان او را سنی می‌دانند و قبر او را که در جنب مولوی خانه بغداد است، زیارت می‌کنند، بلکه همه امامان ما را سنی می‌دانند و به ایشان اعتقاد دارند و زیارت ایشان می‌کنند؛ و اگر جمعی از سنیان چون اعتقاد ایشان این است که ملاهی مباح است یا مکروه به جای آورند و افترا بر رسول خدا بندند که او ساز شنید و عایشه را به دوش کرد تا تماشای ساز کند، اگر بر مولانا افترا بندند، بعید نخواهد بود؛ و حضرت مولانا در بسیاری از غزل‌های خود، اظهار موالات به ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نموده و تبراً از دشمنان اهل بیت کرده و اظهار مذهب حق خود نموده؛ و اگر به واسطه تقیه مدح اشقیاء کرده است، همان در عقب آن گفته است که، بیت: یک فسانه راست گویم یا دروغ تا دهد راستی‌ها را فروغ و اگر گویند، چرا این مدح‌ها را می‌کرد که موجب اضلال جمعی شود، بحث در مطلق تقیه می‌شود، و حضرات ائمه معصومین تقیه فرموده‌اند و تقیه ایشان موجب اعتقاد اهل سنت به تسنن ایشان شده است؛ مجملاً اگر مولانا از علم بهره می‌داشت، چه جای حال، با بزرگان چنین بی‌ادبی نمی‌کرد، بیت:

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد و الله که جای رحم است بر این بیچاره که به تقلید و تعصب گرفتار است و نظر نمی‌کند به حال بعضی که احوال ایشان در خوبی اظهار من الشمس است؛ و هر بی‌یتی از مثنوی مرشدی است کامل و مشتمل است بر بدایع حکمت که رَوْحُوا أَنْفُسَكُمْ بِبِدَايِعِ الْحِكْمِ فَإِنَّهَا تَكَلُّ كَمَا تَكَلُّ الْأَبْدَانُ، «۱» اگر چه مولانا گفتگوهای منکران را در بسیار جایی از مثنوی جواب داده، و لیکن حیف که شخصی دعوی علم و دانش کند و از این معانی بی‌بهره باشد و این قسم مزخرفات به کتابت آورد که مولانا اوزبک بوده است. مگر ندانسته‌اند که همیشه بلخ و سمرقند شیعه بوده‌اند و ابن بابویه من لا یحضره الفقیه را در بلخ تصنیف کرده است، «۲» و علمای بلخ نزد او تلمذ نموده‌اند، قطع نظر از آن که شهر سبب مذهب نمی‌شود؛ و الله یهدی

(۱). کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۸

(۲). صدوق این نکته را در همان صفحه آغازین کتاب من لا یحضر یاد آور شده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۳۹

من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب شانزدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید:

حضرت آخوند در این مقام نیز غلط رسوایی نموده‌اند؛ زیرا که هیچ کس از سنیان، محمد بن یعقوب را سنی نمی‌دانند، بلکه او را سنیان از مروجین دین شیعه شمرده‌اند. و دیگر این که گفته که قبر او در جنب مولوی خانه است، و سنیان او را زیارت می‌کنند، غلط است. بلکه آن قبر شیخ المشایخ است، و قبر محمد بن یعقوب چنانچه در میان خواص شیعه معروف است، در خانه‌ای است که حاکم نشین است و در زمان بکتاشی خانه [بکتاش خان]، آن خانه که شیخ در آن جا مدفون است، خزانه بود؛ و اگر چنانچه خواهید که این معنی را مشخص نمایید، اهل بغداد در اصفهان هستند و موضع قبر شیخ را در بغداد، سنیان نمی‌دانند؛ بلکه عوام شیعه نیز اکثر نمی‌دانند. ظاهراً که حضرت آخوند از این جا به غلط افتاده که در کتاب رجال دیده که گفته شده که محمد بن یعقوب در دروازه کوفه مدفون است «۱». بر حضرت آخوند مخفی نماند که دروازه‌ها بسیار تغییر یافته و اگر خواهند که بدانند، تاریخ بغداد را مطالعه فرمایند.

و دیگر فرموده‌اند که سنیان امامان ما را سنی می‌دانند. مخفی نماند که این گفتگو نیز به غایت واهی است و جواب گفتگوی ما نمی‌شود؛ چرا که مطلب ما این است که، چون می‌تواند بود که عالمی از علمای شیعه، تقیه را به جایی رساند که سنیان او را بزرگ و ولی‌داند و علمای شیعه از وی خبر نداشته باشند و وی را نشناخته و نام او را در کتاب‌های خود مذکور نسازند؟ و این که گفته‌اند که در بعضی غزل‌ها، ذکر ائمه اثنا عشر نموده، اگر واقعی باشد، پیش از این بیان شد که ذکر دوازده امام و دوستی ایشان دلیل شیعه‌گی نیست؛ چرا که سنیان در کتاب‌های خود، مدح و منقبت دوازده امام را بیان کرده‌اند و حضرت آخوند نیز اقرار فرمودند که سنیان به دوازده امام اعتقاد دارند، و ایشان را سنی می‌دانند. پس به این گفتگوها، با وجود مدح و منقبت ابوبکر و عمر و عثمان، ایشان را شیعه نتوان دانست؛ بلکه شیعه آن کسی را می‌توان گفت که در میان شیعیان به تشیع مشهور باشد، یا غاصبان حق اهل بیت را مذمت نموده باشد؛ و گفتیم که علمای شیعه هر چند در زمان تقیه باشند، حال ایشان بر

(۱). ابن عساکر می‌نویسد: کلینی، همانا ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی از فقهای شیعه و مصنفین بر آن مذهب است. وی در باب الکوفه در درب السلسله بغداد سکونت داشت و در سال ۳۲۸ در گذشت در همان باب الکوفه در مقبره‌اش دفن شد. ابن ماکولا می‌گوید: من قبر او را در نزدیکی صراط الطائی دیدم که بر آن نوشته شده بود: هذا قبر محمد بن یعقوب الرازی الکلینی الفقیه. تاریخ دمشق، (بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۷) ج ۵۶، ص ۲۹۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۰

شیعیان مخفی نمی‌ماند؛ و این درشتی‌ها که حضرت آخوند ابتدا به آن فرموده‌اند، همه بی‌ادبی و بی‌شرمی و بی‌حیایی است؛ و معلوم می‌شود که بویی از محبت الهی به مشام حضرت آخوند نرسیده؛ زیرا که محبت را حیا از این بیش ترک «۱» می‌باشد؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن در جواب محشّی [مجلسی] می‌فرماید: حضرت آخوند بسیار عامی سلیقه‌اند و در دعوای بی‌دلیل مردانه‌اند، و فرموده‌اند که هر بیتی از مثنوی مرشد کاملی است، و تأسف خورده‌اند که ما از ادراک معانی آن بی‌بهره‌ایم. مخفی نماند که حق تعالی به فضل و رحمت خود، ما را از پیروان اهل بیت علیهم السلام گردانیده و به برکت احادیث ایشان، ما را از همه کس بی‌نیاز ساخته؛ بلکه اگر مولانا زنده بود، محتاج بود که حدیث اهل بیت از کمترین بشنود و آداب دین داری و خداپرستی یاد گیرد. و اگر چنانچه شما شعرهای حکمت آمیز را مرشد خود می‌دانید، ما را از این بابت اشعار بسیار است؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب هفدهم: ماتن در اصل رساله می‌گوید: دیگر این گمراه، از مریدان شیخ محی الدین است و او سر اشقیاست و شعرها در اظهار اشتیاق این شیخ شیطان صفت بسیار گفته و وی را مدح نموده و یکی از شعرها این است که گفته؛ رباعی:

ما عاشق و سرگشته سودای دمشق‌ایم جان خسته و دل بسته سودای دمشق‌ایم

اندر جبل صالحه کانی است ز گوهر کاندلر طلبش غرقه دریای دمشق‌ایم و در بعضی از خطبه‌های مثنوی گفته که چون حقیقت حاصل شود، شریعت باطل شود؛ و شک نیست که این کفر محض است؛ چرا که معنی این کلام، این است که آدمی چون به مرتبه حقیقت رسید، دیگر بر وی تکلیف نیست، و شریعت، نظر به وی ساقط می‌گردد. و علامه حلی رحمه الله، در بعضی از کتاب‌های خود گفت آنچه مضمونش این است که روزی در حایر امام حسین علیه السلام جمعی را دیدم که نماز می‌گزارند و یکی از ایشان نماز نمی‌گزارد؛ پرسیدم که این شخص چرا نماز نمی‌گزارد، گفتند واصل شده! و بعد از آن حکایت این طایفه را و طریقه ایشان و دوستان ایشان را مذمت نموده. «۲» و دلیل دیگر آن که این جماعت مذهب جبر دارند و این نیز خلاف مذهب شیعه است و بعضی از نادانان شیعه به محمود شبستری کمال اعتقاد دارند و با آن که او در کتاب گلشن گفته؛ بیت:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی گفتا که او مانند گبر است

(۱). به معنی قدری بیش تر

(۲). علامه این مطلب را در کشف الحق و نهج الصدق بیان کرده و عین عبارت وی را شیخ حر آورده است.

بنگرید: عاملی، شیخ حر، الاثنی عشریه فی الرد علی الصوفیه، ص ۵۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۱

و مضمون این بیت آن است که شیعیان گبرند؛ چرا که مذهب ایشان غیر جبر است، بلکه جبر مذهب سنّیان است. چرا که ایشان می‌گویند که هر چه از بنده صادر می‌شود، خدا می‌کند و بنده را در آن اختیاری نیست و شیخ محی الدّین مذهب جبر را به همه عارفان نسبت داده و این در فواتح مذکور است. «۱» و این طرفه است که جماعتی با آن که لاف تشیع می‌زنند، به شیخ محی الدّین نهایت اعتقاد دارند و این مرد در فتوحات چیزها گفته که با اسلام جمع نمی‌شود و از این کتاب گفتگویی از او به عربی نقل شده که حاصل معنی بعضی از آن این است که شیطان، شیعه را خصوصاً امامی را فریب داده؛ به این روش که ایشان را تعلیم داده که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله را دوست باید داشت و بعد از آن ایشان را وا گذاشت تا آن که ایشان از حد تجاوز نمودند و بعضی از ایشان بغض صحابه بهم رسانیدند و ایشان راسب نمودند و گمان کردند که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله سزاوارترند به این منصب‌های دنیوی؛ و طایفه‌ای دیگر خدا و پیغمبر و جبرئیل را مذمت نمودند که چرا تصریح به مرتبه ایشان ننموده‌اند و بعد از آن گفته که ایشان گمراه شدند و گمراه کردند.

ای شیعیان! ببینید که این گمراه چه نامعقول‌ها گفته و چه دروغ‌ها به قالب زده و گمان کرده که امامت و خلافت رسول خدا منصب دنیوی است و اعتقاد نموده که شیعه به واسطه سب و لعن ابی‌بکر و عمر و عثمان گمراه و گمراه‌کننده‌اند؛ و دیگر این جاهل، مذهب شیعه را درست نفهمیده و ندانسته که ایشان را با خدا و پیغمبر و جبرئیل اعتراضی نیست، بلکه تقصیر را همه از جاهلان صحابه می‌دانند.

و دیگر در فواتح از این شقی نقل نموده که در باب هفتاد و سیم از فتوحات می‌فرماید که، دو کس از عدول شافعیه که هیچ کس گمان رفض به ایشان نداشت، با یکی از اولای رجبین که من او را در دیار بکر دیده بودم، صحبت داشتند. فرمود که، من شما را به صورت خوک می‌بینم؛ و این علامتی است میان من و خدا که رافضیان را به این صورت به من می‌نماید.

ایشان در باطن خود از مذهب رفض توبه کردند. فرمود که، این ساعت که توبه کردید، شما را به صورت انسان می‌بینم، ایشان معترف شدند، و از این تعجب کردند. «۲»

ای یاران! ملاحظه نمایید که این رییس اشقیاء، عنادش با دوستان اهل بیت در چه مرتبه است؟ پس چه گنجایش دارد که کسی او را مسلمان شمارد؟

دیگر در کتاب فواتح از وی نقل نموده که گفته که ختم ولایت به من شده و از شارح کتاب فصوص نقل نموده که شیخ محی الدّین نه ماه در خلوت نشست و طعام نخورد. بعد از

(۱). میدی، همان، ص ۶۵ از باب ۳۶۹ فتوحات.

(۲). میدی، همان، ص ۲۰۷ از فتوحات، ۱۱: ۲۸۷-۲۸۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۲

آن او را امر نمودند که بیرون رو و بشارتش دادند که خاتم ولایت محمدیه است و گفته که دلیل بر این که او خاتم اولیاست، آن

است که آن نشانه که در میان دو کتف پیغمبر صلی الله علیه و اله بوده که آن را خاتم نبوت گویند، در میان دو کتف شیخ محی الدین بوده؛ و از این شیخ شیطان صفت شعرها به عربی نقل نموده که مضمونش این است که ختم ولایت به من شده. «۱»

فصل دوم از باب هفدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: اولاً عبارت خطبه اظهر من الشمس است که از مولانا نیست و حضرت مولانا چون خبر از این شهرت‌ها ندارد، این مزخرفات می‌فرماید. و بر تقدیر، حقیقت [حقیقت] مراد ایشان آن است که چون عشق و محبت الهی زور آورد، آدمی بی‌شعور می‌شود و قلم تکلیف برمی‌خیزد؛ دیگر آن که از این اشعار چون فهمیدند که مراد از رفتن دمشق [و عشق] زیارت محی الدین است، شاید که چون در ارض مقدسه انبیا و اولیاء الله مدفونند، غرضش زیارت ایشان بوده باشد؛ قطع نظر از آن که مشخص نیست که این شعر از مولانا باشد و بر تقدیر حقیقت [حقیقت] بدی محی الدین نیز معلوم نیست، بلکه آثار تشیع از فتوحات او ظاهر است؛ و در رساله انشاء الدوایر تصریحات فرموده بر حقیقت مذهب شیعه؛ و حدیث ستفترق امتی را شرح کرده و مذهب حق را مذهب ائمه اثنی عشر گفته، و شرح این معنی در چند دایره کرده است؛ و شرح مکاشفات خود کرده که در عالم مکاشفه دیدم که اسامی ائمه معصومین علیهم السلام بر هر یک از حضایر قدس مکتوب بود. و اگر به واسطه تقیه مدح اشقیاء کرده باشد، دور نیست.

مجملاً اگر دانشمندی را حالت فهمیدن کلام شیخ محی الدین بوده باشد، می‌داند که فضیلت و حالت او در چه مرتبه بوده است؛ چنان که مولانا جلال دوانی در شرح رساله زوراء اطناب در مدح او کرده و همچنین مولانا شمس الدین خفزی و همچنین شیخ بهاء الدین محمد و مولانا صدر الدین محمد شیرازی، بلکه جمیع محققین و مدققین خوشه چین خرمن اویند.

از آن جمله یک جلد فتوحات در استنباط علوم است از قرآن مجید، و اشاره به زیاده از هزار نوع از علم کرده در آن که بکر است و نرسیده‌اند به آن مگر بعضی از عارفان. و مولانا جلال در شرح زوراء نقل کرده است که تا محی الدین ظاهر نشد، جمیع علوم ظاهر نشد و اکثر شبهات علم و ربط حادث به قدیم و غیر آن را از کلام محی الدین حل نموده، قطع نظر از آن که الحکمه ضالّه المؤمن و انظر ما قال و لا تنظر الی من قال مقتضی آن است که هیچ احدی از کلمات حکمت آمیز او بی‌بهره نباشد و اگر عقول ایشان به بعضی نرسد، حمل بر

(۱). همان، ص ۱۴۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۳

قصور ادراک خود باید کرد و اگر در مذهب بر سبیل نقل از جمعی، مزخرفی نقل کند، حمل بر تقیّه باید کرد تا از انوار افاضات او مستفیض گردند و نه آن است که این مقالات با عوام است؛ چه اجماع این طایفه است که عوام را جایز نیست نظر کردن در کتب این طایفه [جماعت] چنان که جایز نیست نظر کردن در کتب حکما؛ و لیکن جمعی که از علوم بهره‌ای عظیم داشته باشند، از تصانیف این طایفه بهره عظیم می‌برند و لکن المرء عدو لما جهل. و آن که مولانا فرموده‌اند که شیخ محی الدین مذهب جبر را به همه عارفان نسبت داده، از این سخن در فتوحات و غیر آن از کتب او به نظر نرسیده؛ چه در فتوحات ترجیح مذهب اختیار نموده، بعد از آن که مکرر ذکر کرده که مسأله جبر و اختیار مشکل است؛ و اگر جبر را به عارفان نسبت داده باشند، معنی اش - و الله اعلم - آن خواهد بود که در حدیث قدسی مجمع علیه بین الفریقین به اسانید صحیحه واقع شده که لا یزال العبد یتقرّب الی بالتّوافل حتی أحبّه فکنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به «۱» الی آخر.

چون بنده همگی اوقات خود را صرف بندگی حق سبحانه و تعالی نماید، مستبعد نیست که بعد از رسیدن به مرتبه محبت مانند مجبور باشد در اعمال خیر و ترک اعمال شر، چنان که عادل را ملکه حاصل می‌شود، ایشان را بالاتر حاصل شود؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب هفدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید:

«حضرت آخوند مدارش بر دعوی بی دلیل است. انکاری که کرده‌اند به غایت دور است و طبع سلیم و عقل صحیح از آن ابا دارد، و تأویلی که نموده‌اند از آن دورتر است؛ و این که فرموده‌اند که شاید که مراد ملا زیارت محی الدین نباشد، عزیزا! بفرمایید که در کوه صالحه کدام ولی شیعه مدفون است که شیعیان از آن خبر ندارند و مولانا اظهار اشتیاق زیارتش می نماید؟ به همین حال اهل شام در اصفهان بسیارند، از ایشان تفحص کنید. و اگر خواهید که بدانید که این اشعار از مولانا است، اهل تتبع در اصفهان بسیارند، از ایشان پرسید.

مجملاً حضرت آخوند، هر چه در او صرفه گفتگو ندیده، وا گذاشته و هر چه صرفه اش کرده، گفتگوها کرده، اما همه بی معنی؛ و این طرفه [است] که کتاب فتوحات که از محی الدین متواتر است وا گذاشته و بر رساله مجهولی اعتماد می نماید که نسبتش به محی الدین ثابت نیست. و اگر چه می تواند بود که بر شما از راه کشف معلوم شده باشد که این رساله تصنیف محی الدین است؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر در جواب محشی [مجلسی] می گوید: ملا جلال که فریب محی الدین خورده

(۱). بنگرید: سبزواری، جامع الاخبار، ص ۸۶؛ احسائی، ابن ابی جمهور، عوالی اللالی ج ۴، ص ۱۰۳؛ بهایی، شیخ، مفتاح الفلاح، ص ۳۶۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۴

باشد، دور نیست؛ زیرا که هر که دلش به نوری روی اهل بیت نورانی نیست، زود فریب می خورد؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می گوید: مخفی نماند که محی الدین مزخرف و پا در هوا بسیار گفته و جمعی که مست محبت این طایفه شده‌اند، و فریب‌های و هوای ایشان خورده‌اند، چون کلمات بی معنی در کلام محی الدین و امثال او ببینند، و نفهمند، حمل بر این می کنند که از دقت و لطف معانی، نمی توان فهمید. به همه حال چه می شود که این سنی، گمراه فاضل باشد؛ سنی فاضل در عالم بسیار است و مقصود ما نه ابطال فضل اوست، بلکه مقصود ما بیان ضلالت اوست. پس طول کلام شما در بیان فضل او دخلی به مبحث ندارد؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

و ایضا در جواب محشی [مجلسی] می گوید: بر حضرت آخوند مخفی نماند که کلمات کفر و ضلالت شیخ محی الدین بسیار واضح است و دقتی ندارد که نتوان فهمید؛ و حمل گفتگوهای او بر تقیه صورتی ندارد. این چه تقیه‌ای است که کسی بگوید من خاتم اولیایم، یا بگویند که در میان دو کتف من نشانه ختم ولایت است؛ چنان که در میان دو کتف پیغمبر صلی الله علیه و آله نشانه ختم نبوت بوده. و اگر چنانچه این مرد تقیه می کرد، می بایست که این نوع گفتگوها نکند؛ چرا که این نوع گفتگوها، باعث آن شده که از سنیان نیز جماعتی حکم به کفر وی نموده‌اند. و نمی دانم که حضرت آخوند چه بهره از کلمات کفر آمیز این مرد برده‌اند که بدان مباهات می کنند. گوئیا این درشتی و ناهمواری که به کار می برند، بهره‌ای است که از مطالعه کتاب این مرد برده‌اند.

و فرموده‌اند که به نظر نرسیده که جبر را به همه عارفان نسبت داده باشد، باید که بر فتوحات بگردید که به آن خواهید رسید. و این که گفته که مسأله جبر و اختیار مشکل است، حق است؛ اما تأویل که نموده‌اند که معنی اش معنی حدیث قدسی است، بی صورت و بی معنی است؛ چرا که جبر معنی مشخص و معلوم دارد که قابل تأویل نیست، و معنی اش در میان شیعه و سنی مشهور و معروف است؛ و اگر چنان چه این کلمات را تأویل توان کرد، امان از عالم برمی خیزد، و کلمات کفر هر کس را تأویل می توان کرد، و هر

گاه که حضرت آخوند همچین چیزی را تأویل توانند نمود، چرا کلمات ما را تأویل نکردند که خود را زحمت ندهند و ما را به زحمت نیندازند؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: بر حضرت آخوند مخفی نماند که مسأله جبر و اختیار بسیار مشکل است، و تحقیق معنی آن حدیث به غایت دشوار است، اگر چنان چه خواهید که حقیقتش بر شما ظاهر شود، باید که رساله‌ای را که فقیر در صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۵

امر بین الامرین نوشته، «۱» مطالعه نمایید و نسخه آن در اصفهان متعدد است، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب هیجدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: و در فواتح است که جنیدی در شرح فصوص از شیخ صدر الدین نقل نموده که از این شیخ کذاب شنیدم که می‌گفت: چون رسیدم به دریای روم از بلاد اندلس، با خود مقرر داشتم که آن زمان در کشتی نشینم، که تفصیل احوال ظاهر و باطن من تا آخر عمر بر من مکشوف شود. بعد از توجه تام و مراقبت کامله همه ظاهر شد به احوال پدر تو و احوال تو و اتباع تو از ولادت تا موت و احوال شما در برزخ. «۲»

ای شیعیان و دوستان اهل بیت! ببینید که این ملحدان بی‌دین چگونه دروغ‌ها بسته و دین پیغمبر را خراب کرده‌اند. گنجایش دارد که گریبان چاک زیند و در ماتم دین، خون از دیده روان سازید. رباعی:

خواهم که کناره زین غم آباد کنم خود را به حزم ز نفس آزاد کنم

در گوشه‌ای از بهر خدا بنشینم در ماتم دین ناله و فریاد کنم باز در فواتح نقل کرده که شیخ محی الدین گفته که قطب که او را غوث گویند، محل نظر حق تعالی است و آن، در هر زمان یک شخصی است و گفته که گاه هست که خلافت ظاهر نیز داشته باشد، و بعد از آن جماعتی را شمرده که از جمله ایشان ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و پسرش یزید و عمر بن عبد العزیز و متوکل است. «۳»

ای عزیزان! ببینید که این مرد چه کسان را قطب شمرده و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله را واگذاشته و مزخرفات این مرد بسیار است، هر که خواهد که بداند، باید که کتاب فتوحات را سیر نماید.

ای شیعیان! از امامان خود شرم نمایید و از محبت این قوم حذر کنید و انصاف بدهید که [آیا] محبت این جماعت را با محبت اهل بیت جمع می‌توان نمود؟ رباعی:

ای مانده ز کعبه محبت مهجور افتاده ز راه دوست صد منزل دور

با حب عمر دم مزن از مهر علی کی جمع توان نمود با ظلمت نور باز صاحب فواتح از این مرد عارف نقل نموده که او شافعی را از اوتاد شمرده «۴» و این طرفه

(۱). نام این کتاب «بهجة الدارین فی الامرین بین الامرین» است که در مجموعه شماره ۶۲۹۰ کتابخانه آیه الله مرعشی برگ‌های ۱-۲۴ موجود است.

(۲). میبیدی، همان، ص ۱۴۳

(۳). همان، صص ۱۵۶-۱۵۷

(۴). بنگرید: میبیدی، همان، ص ۳۰ از فتوحات باب ۳۳۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۶

[است] که جمعی از نادانان می‌خواهند که از آسمانها خبر دهند، با آن که مسائل واجبی خود را نمی‌دانند. در کتاب کلینی حدیثی روایت شده که، نشانه کذاب آن است که خبر دهد از آسمان و زمین و مشرق و مغرب و چون از وی سؤال حلال و حرام نمایی،

خبری ندارند. «۱» و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که جاهل متعبد همچو خر آسیا است، «۲» رباعی:

جاهل ز کجا راه حقیقت داند طی کردن این بادیه کی بتواند

هر چند زند چرخ به جایی نرسد مانند خری که آسیا گرداند پس ای شیعیان! باید که دست بر دامن اهل بیت زده، فریب‌های و هوی و دعوای کشف و کرامات این جاهلان پر لاف و گزاف نخورید. رباعی:

جمعی جاهل که کشف اظهار کنند دانایان را ز جهل انکار کنند

دانی ز چیست‌های و هوی این جمع جمع آمده در پس جهل تکرار کنند ای شیعیان! از برای خدا از روی انصاف بر این گفتگوها بنگرید و طریق حق اختیار نمایید و تعصب را واگذارید و دین خدا را ضایع مسازید و آنچه از مذهب امامان ما علیهم السلام ظاهر و معلوم است، آن است که با دوستان خدا و رسول و اهل بیت، دوست باید بود و با دشمنان ایشان دشمن که اگر کسی با ایشان دعوای دوستی نماید، و با این حال دم از دوستی دشمنان دین زند، او از دشمنان دین خواهد بود.

فصل دوم از باب هیجدهم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: اگر حضرت مولانا از احوال خود مطلع شود، یقین شکم خود را چاک خواهد کرد، چه جای گریبان؛ و الله که مرا تعصب محی الدین و غیر او نیست، و لیکن مولانا فرق نکرده است درد دین را از درد نفس، و اگر احوال خود را نیکو مشاهده کند، مشغول اصلاح نفس خود خواهد شد، چه استبعاد که شخصی به سبب کثرت مجاهده و ریاضت بر بعضی از احوال خود یا دیگران مطلع شود. از احوال کفار هند متواتر است که به سبب ریاضت ایشان را ضیاء [صفای] نفس حاصل می‌شود و در احادیث نیز هست؛ پس اگر مؤمن صالحی را به واسطه ریاضت نفس و مجاهده، مکاشفات علوی و سفلی روی دهد، بود و الله که این معنی حق است؛ و این فقیر را و جمعی کثیر از فقرا که با این فقیر می‌بودند، ایشان را مکاشفات عظیمه حاصل شد.

اگر مولانا درد دین داشته باشد، بایست که مدتی به ریاضت مشغول شود؛ اگر او را حاصل نشود، ده کتاب دیگر در رد این طایفه تصنیف نماید؛ و لیکن حبّ جاه و ریاست مانع است؛ خصوصاً هر گاه که این امراض مزمن شده باشد، بسیار ریاضت می‌باید کشید تا این

(۱). کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۴۰

(۲). مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۰۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۷

مهلکات زایل شود تا انوار تجلیات جمالی و جلالی جلوه گر شود. و این مزخرفات که از جمله کتاب‌های او سنی نقل کرده، بر تقدیر حقیقت [حقیقت] محمول بر تقیه است؛ چه در اکثر جاها در فتوحات حواله به رساله انشاء الدوایر کرده و در آن جا مذهب خود را بی تقیه نقل کرده، و در زمان محی الدین در مصر تقیه شدید، چون زمانی بود که خلفای بنی عباس بر اسماعیلیه غلبه نمودند و زیاده از صد هزار شیعه را به قتل رسانیدند؛ در چنین زمانی اگر شما و ما می‌بودیم، زیاده از این تقیه می‌کردیم. قطع نظر از آن که هیچ کس این جماعت را مقتدا نمی‌دانند. سخنان خوب ایشان را خوب می‌دانند، «الحکمۀ ضالۀ المؤمن» مقتدا و پیشوای خواص و عوام، ائمه هدی را می‌دانند. حتی کتب علمای موتی معتبر نیست که قول المیت کالمیت.

پس اگر جمعی کتب فقه متقدمین را خوانند یا مطالعه نمایند، به واسطه ارتباط می‌خوانند و مطالعه می‌کنند. اگر فاضلی مطالعه کتب ایشان کند، به واسطه تحصیل زیادتی کمالات یا به واسطه ارتباط به کلام ائمه هدی و استنباط حقایق و معارف از کلام ایشان بد نخواهد بود. چه بسیاری از احادیث مشکله، مثل حدیث اسما و غیر آن از کلام محی الدین حل می‌شود؛ و در رساله انشاء الدوایر بر وجه اتمّ مشروح شده، و لیکن از بدع محدثه که موجب اضلال اکثر جهله شده است، آن است که جمعی از جهله به مجرد کوره

سوادی، احادیث اهل بیت را موافق هوای نفس، هر چه به خاطر ایشان رسد، حل می‌نمایند و نفی قرآن و حدیث و تفسیر و کتب علما و استنباطات ایشان می‌کنند و هیچ کس از بدعت‌های ایشان جامه چاک نمی‌کند که نه درس خوانده‌اند و نه محدثی دیده‌اند و نه از عالمی چیزی شنیده‌اند. مع هذا سر به سر راضی نمی‌شوند، نفی جمیع علمای احیا و اموات می‌کنند و همه را نسبت به ضلال و اضلال می‌دهند و از حال خود و اضلال خود خبر ندارند. بیت:

نه اصولت محکم آمد نه فروع شرم بادت از خدا و از رسول «۱» و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب هیجدهم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: بر حضرت آخوند مخفی نماند که احوال فقیر، پیروی اهل بیت پیغمبر است و اتباع احادیث ایشان، و این حالت گویا در نظر تابعان حلاج و بایزید خوشایند نیست. عدالت پناه! این لفظهای رکیک ناخوش چیست که استعمال می‌فرمایید؟ از خدا شرمنده نمی‌شوید؟ در

(۱). در حاشیه مرعشی: باید دانست که این بیت را کاتب بی‌دیانت اصلاح نموده بود. حضرت آخوند مولانا محمد تقی مجلسی نوشته‌اند به این طریق که: نه اصولت محکم آمد نه فروع / شرم بادت از خدا و از رسول. و ظاهراً چون در این فصل قسم خورده‌اند که مکاشفه حق است، در همین فصل چندین غلط از ایشان سر زدن، از باطن شرع باشد.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۸

واقع کسی که نفس خود را این چنین اصلاح نموده باشد، گنجایش دارد که کسی را نصیحت نماید؟ و دیگر بیان کردیم که محی الدین از مخربان دین است. پس توجیه سخنان باطل او نمودن، موجب خرابی دین است. در واقع از خدا شرمنده نمی‌شوی که احتمال این مقام عالی از برای این ضال گمراه می‌دهی؟ با آن که حضرت سید المرسلین محتاج بود که جبرئیل نازل شود و او را از احوال ماضی و مستقبل خبر نماید؛ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محتاج به اخبار و تعلیم حضرت رسالت پناه بود؛ و حضرت یعقوب پیغمبر در مدّت مدید از یوسف و برادرانش بی‌خبر بود و حضرت سلیمان بن داود از شهر سبا و بلقیس خبر نداشت، تا آن که به اخبار هدهد مطلع شد؛ و حضرت موسی از صحبت سامری بی‌خبر بود و بر معلومات خضر مطلع نبود؛ پس حضرت آخوند این شقی را اکمل از پیغمبران می‌داند و از [آن] طرفه‌تر که نسبت کشف به کافران هند می‌دهد، با آن که اجماع اهل اسلام است که خبر از غیب دادن معجزه انبیا و اوصیا است و کلام مجید نیز ناطق است بر این که حق تعالی واقف بر غیب نمی‌سازد مگر رسولان را. در سوره قل اوحی فرموده است که: *عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ* «۱» و دیگر باطن شرع مدد کرده که حضرت آخوند غلط دیگر هم نموده، فرموده‌اند که متواتر شده که کافران هند را از ریاضت، صفای باطن به هم می‌رسد و ندانسته‌اند که اتفاق اصحاب اصول و ارباب عقول است که تواتر مخصوص محسوسات است و صفای باطن امری است غیر محسوس؛ پس چون می‌تواند بود که متواتر شود؟ آری! خبرهایی که کافران می‌دهند، از قسم محسوس است و می‌تواند بود که متواتر شود؛ اما دلیل بر صفای باطن نیست؛ چرا که می‌تواند بود که بعضی از اخبار ایشان از روی حدس باشد و بعضی بنا بر مکر و خدعت باشد که جاسوسان داشته باشند که از احوال مسلمانان ایشان را خبر نمایند و احتمالات دیگر نیز می‌رود.

پس با این همه احتمال، چون حضرت آخوند جزم فرموده‌اند که ایشان صاحب صفای باطن‌اند، امید که حق تعالی حضرت آخوند را به راه راست آورد و دعوائی که حضرت آخوند در مکاشفه نموده‌اند، ظاهراً بی‌خبط دماغی نمی‌شود؛ و گویا این کشف آن چنان باشد که بعد از ریاضتی که متعارف تابعان حلاج و بایزید است، دماغ ایشان پریشان می‌شود و مقدمات مالیخولیا ظاهر می‌شود و بعد از آن چشم بر هم گذاشته، عالمی دیگر در نظر می‌آورند و در عالم خیال سیرها می‌کنند و هر چه می‌بینند، گمان می‌کنند که آن چنان هست که دیده‌اند؛ و اگر چنان چه این طریقه حق می‌بود، اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله

(۱). جن، ۲۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۴۹

تعلیم اصحاب خود می نمودند.

دیگر دعوی این نموده‌اید که ما حبّ جاه و ریاست داریم. به هر حال بفرمایید که از کجا بر شما معلوم شد؟ اگر از راه کشف معلوم شده باشد، زینهار که دیگر بر کشف اعتماد مکنید که بر خلاف حق و واقع خبر می دهد؛ و در واقع اگر چنانچه حبّ ریاست بر نفس ما غالب می بود، می بایست که گفتگو از بطلان حلاج و بایزید ننماییم و عالمی را به گفتگوی خود نیندازیم؛ چرا که اکثر عوام فریب این طایفه خورده‌اند و مست محبت ایشان گردیده‌اند. «۱»

عزیزا! غلطهایی که در این رساله نموده‌اید، دلیل واضح است بر بطلان کشف شما؛ چرا که کسی که امور سماوی و ارضی بر وی منکشف شود، این مقدار نامربوط نمی گوید، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] که فرموده‌اند: در چنین زمانی، اگر ما و شما می بودیم، زیاده بر این تفتیه می کردیم، می گوید: گویا حضرت آخوند را این مطلب افتاده که حاشیه این رساله را همه جا سیاه نماید و اگر نه این همان گفتگویی است که پیش از این کردند و جواب از آن دادیم؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] می گوید: خدا گواه است که ما مردمان را به ضلالت نمی اندازیم، بلکه مردمان را به راه حق که طریق اهل بیت نبوت است، راهنمایی می کنیم و گویا که تابعان حلاج و بایزید طریق اهل بیت علیهم السلام را ضلالت می دانند و ترویجش را اضلال می شمارند و اگر چنانچه خواهی که اندکی از سواد ما را بدانی، باید که رساله‌ای را که در امر بین الأمرین نوشته‌ایم، «۲» مطالعه نمایی؛ و اگر چه فهمیدن همه مطالب آن گوئیا شما را میسر نیست، و لیکن آن قدر توانید فهمید که به بی انصافی و بی شرمی و بی حیایی و بی ادبی خود اعتراف نمایید؛ اگر چه تابعان حلاج و بایزید را انصاف و قوت انفعال کمتر می باشد؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب نوزدهم: ماتن [قمی] در اصل رساله می گوید: دلیل دیگر آن که از کتاب‌ها و گفتگوهای ایشان معلوم می شود که ایشان کسی را بد نمی دانند و صلح با کل کاینات کرده‌اند، بلکه ابلیس را که خدا و رسول مذمتش بسیار نموده‌اند، این طایفه او را به غایت دوست می دارند؛ و از ابن ابی الحدید سنّی نقل شده که در شرح نهج البلاغه گفته که احمد غزالی از طوس به بغداد آمد و در آن جا وعظ گفت و طریق منکری در واعظی پیش گرفته و تعصّب ابلیس می کشید و می گفت که او سیّد موحّدین است؛ و روزی بر منبر گفت:

(۱). این اعتراف، نشانگر دامنه نفوذ تصوف در میان عامه مردم در اوائل نیمه دوم قرن یازدهم هجری است.

(۲). درباره این رساله، پیش از این توضیح دادیم.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۰

هر که یاد نگیرد توحید را از ابلیس زندیق است. «۱»

و حکایت دیگر از او نقل نموده که از آن ظاهر می شود که این ملعون، ابلیس را کامل تر از حضرت موسی دانسته و دیگر گفتگوهای ملحدانه از وی نقل کرده؛ و از نفحات جامی نقل شده که احمد غزالی «۲» می گفته که شیخ ابو القاسم کزگانی «۳» نگفتی ابلیس چون نام او بردی، گفتی: خواجه خواجگان. «۴»

ای عزیزان! بنگرید که محبت عمر چگونه دل‌های ایشان را سیاه ساخته که ابلیس را پیشوا و راهنمای خود می دانند.

فصل دویم از باب نوزدهم: محشی [مجلسی] می فرماید: نمی دانم که حضرت مولانا در کدام کتاب دیده که این طایفه هیچ کس را

بد نمی‌دانند. خود نقل فرموده‌اید که این طایفه شیعیان را بد می‌دانند؛ بلی جمعی مشغول اصلاح نفس خود شده‌اند و از غیر حق سبحانه و تعالی پرداخته‌اند و می‌گویند که ما را شرم می‌آید که با این همه صفات مهلکه، مشغول بدی جمعی شوید که بدی ایشان را بر ما ظاهر نیست؛ چنان که در نهج البلاغه حدیث در این باب هست و همچنین در سایر کتب حدیث. و اما جمعی که بدی ایشان را دانند، لعن ایشان را از اعظم طاعات می‌دانند؛ و اقوال متصوّفه اهل سنت مثل احمد غزالی و غیر آن، بر شیعیان حجّت نمی‌شود؛ بر تقدیر صدق، آن چنان که مکرر گذشت. و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیّم از باب نوزدهم: ماتن [قمی] در اصل جواب محشی [مجلسی] رساله می‌گوید: این گفتگو از مقالات مشهوره ایشان است و نقل نمودیم که احمد غزالی و کزّگانی که استادان اهل این طریقه‌اند، در باب ابلیس چه اعتقاد داشته‌اند؛ و تأویلی که حضرت آخوند از جانب ایشان نموده‌اند، بی‌وجه است؛ چرا که بنا بر آنچه مذکور شد این جماعت اهل جبرند و فعل نیک و بد را به خدا نسبت می‌دهند؛ پس ایشان را لازم است که کسی را بد ندانند و همچنین وحدت وجود که این جماعت از رهبانان نصاری فرا گرفته‌اند، نیز تقاضا می‌کند که ایشان کسی را بد ندانند، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اوّل از باب بیستم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: این طرفه که بعضی از

(۱). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۷

(۲). برادر ابو حامد محمد غزالی، فارسی نویسنده سوانح) و عارف قرن پنجم و متوفای ۵۱۷. درباره وی بنگرید: جامی، نفحات الانس، صص ۳۷۹-۳۸۰

(۳). ابوالقاسم علی کزّگانی (۳۸۰-۴۶۹) از مشایخ صوفیه منسوب به کزّگانی، دیهی از دیه‌های طوس که هم اکنون نیز در بخش چناران شهرستان مشهد به نام کورکون موجود است. درباره وی بنگرید: تعلیقات اسرار التوحید، ج ۲، ص ۶۷۷-۶۷۸

(۴). جامی، عبد الرحمان، نفحات الانس من حضرات القدس، ص ۴۲۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۱

دوستان اهل بیت فریب ایشان از این راه خورده‌اند که ایشان طریقه خود را به معروف کرخی می‌رسانند و معروف دربان حضرت امام رضا علیه السلام بوده، ندانسته‌اند که این طریقه نور بخش [م ۸۶۹] «۱» است؛ و نقل شده که این مرد دنیا دوست، خروج کرد و مریدان، وی را امام و مهدی می‌خوانند، تا آن که در زمان شاهرخ او را با مریدان گرفتند که بکشند؛ عاقبت نکشتند و او را مقید ساختند؛ هیجده ماه در حصار اختیار الدین حبس نمودند و عاقبت او را مقید به بهبهان بردند و نگاهداری می‌نمودند؛ پس بار دیگر خروج نموده، کردان خیلی به وی گرویدند و این مرد با این حال، طریقه خود را از جماعتی نقل نموده که بعضی به شقاوت مشهورند و بعضی مجهول و در میان شیعه غیر معروفند و از جمله ایشان علاء الدوله سمنانی است؛ و پیش از این بیان کردیم که این مرد از جمله اشقیاست؛ و دیگر از جمله راویان این طریقه، احمد غزالی است و دانستی که این مرد نیز از اشقیاست و از مریدان خاص ابلیس است و پیران این طایفه، کلاه و خرّقه از وی دارند.

فصل دویم از باب بیستم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: بسیار عجب [است] از مولانا که گفته‌های عوام را حجّت می‌سازد، علمای این فن، این طریقه را از احادیث اهل بیت که مفسّر کلام مجید ربانی است، اخذ نموده‌اند؛ و قرآن و احادیث مشحون است از این طریقه.

اگر عامی گوید که مشایخ اجازه ما اینها [یند] اعتبار نخواهد داشت، و در این مدت مدید که با خواص و عوام این طایفه صحبت داشتیم، از نادری از ایشان شنیدیم؛ قطع نظر از آن که ضعف مشایخ اجازه، ضرر ندارد، هر گاه طریقه متواتر باشد. و این طایفه قطع نظر از قرآن و حدیث که مستند ایشان است، در هر طبقه زیاده از عدد تواتر طریقه خود را به اهل بیت می‌رسانند؛ و لیکن عوام چون

اینها را نمی‌دانند، معروف کرخی و کمیل بن زیاد نخعی را مستند خود می‌سازند و می‌گویند که مشایخ ما به ایشان می‌رسند. «۲» اگر مشایخ اجازه قرآن ضعیف بوده باشند، چنان که در کتب اجازه مسطور است، یا کتب اربعه، قدح در حجت قرآن و حدیث نمی‌کنند، «۳» چون متواترند، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب بیستم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: حضرت آخوند در برابر گفتگوی ما که گفته‌ایم که تابعان حلاج و بایزید، طریقه خود را به معروف کرخی می‌رسانند و راویان طریقه، یا مخالف مذهبند یا مجهول الحال، چنین فرموده‌اند که این طریقه عامیان است، بلکه علمای این فن، این طریقه را از احادیث اهل بیت فرا گرفته‌اند. ببینید که حضرت آخوند چون خود را رسوا می‌نماید. در پیش فرمودند که طریقه

(۱). درباره او بنگرید: شیرازی، طرائق الحقایق، ج ۲، ص ۳۱۹

(۲). در مرعشی و ملی: می‌رسانند.

(۳). در ملی: می‌کنند.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۲

این جماعت سرّ است و به همه کس نگفته‌اند و حکم کردند که علمای ظاهر از این سرّ بی‌بهره‌اند؛ و دیگر فرموده که بی‌پیر و مرشد به این طریق نمی‌توان رسید؛ و در این جا می‌گویند که این طریقه را از احادیث بیرون آورده‌اند. پس اگر این طریقه از احادیث معلوم شود، پس سرّ نخواهد بود، و بی‌پیر این طریقه را توان به دست آورد. به همه حال، این مرد آدمی را نه از اهل شریعت می‌توان دانست، و نه از اهل طریقت؛ چرا که اهل شریعت را اهل ظاهر می‌دانند و طریقه اهل طریقت را طریق عامیان می‌دانند. و از این طرفه‌تر که بعد از آن که قبول ضعف راویان این طریقه نموده‌اند، فرموده‌اند که طریقه ایشان متواتر است. عزیزا! بعد از آن که گفتم که طریقه را از احادیث گرفته‌اند، دعوی تواتر طریقه بی‌معنی است؛ و دیگر چون تواند بود که این طریقه متواتر باشد، با آن که دو کس را از اهل این طریقه به دلیل نرسانیدی که شیعه باشند؛ و اعتراف نمودی که اکثر اهل این طریقه سنّی‌اند و سنّیان خود محرم اسرار اهل بیت نیستند. پس گفتگوی حضرت آخوند از دو وجه بیرون نیست، یا آن است که تصور معنی تواتر نکرده‌اند، یا آن است که تعصب می‌ورزند، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب بیست و یکم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: با آن که دربانی دلیل خوبی معروف [کرخی] نیست، بلکه اگر او از صلحای شیعه می‌بود، متقدمان علمای شیعه او را در کتاب‌های خود ذکر می‌نمودند، و از خوبی‌های وی می‌گفتند و او را در میان سنّیان این شهرت عظیم نمی‌بود، بلکه ممکن است که مأمون او را به رسم جاسوسی دربان آن حضرت ساخته باشد که از خصوصیات احوال آن حضرت مطلع شود. و دیگر دربانی دلیل خوبی نیست، که اگر چنین می‌بود، انس [بن مالک] که دربان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله بود، می‌بایست که از خوبان صحابه باشد، حال آن که از ملاعین است.

فصل دوم از باب بیست و یکم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: عدم ذکر شخصی به واسطه شهرت او نزد عامه و عدم نقل احادیث، دلیل عدم خوبی نیست، چنان که مخفی نیست، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیم از باب بیست و یکم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید:

مکرر بیان نمودیم که شهرت تمام به خوبی و ولایت در میان سنّیان، و مجهول بودن در میان شیعیان، دلیل تسنّن است، چنان که بر صاحب طبع سلیم پوشیده نیست، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب بیست و دوم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: دیگر بدان که این طایفه چون به کمال رسند، نیک و بد و کفر و ایمان در نظر ایشان یکسان نماید، و بنا بر این است که ملّای روم، فرعون را موسی نام کرده، می‌گوید، بیت:

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۳ چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شده موسی ای با موسی ای در جنگ شد پس هر که اندک فکری کند، یقین خواهد کرد که این مذهب، غیر مذهب شیعه است. و دلیل دیگر آن عشقبازی مجازی به دختران و پسران نزد این جماعت کمال است، و آن را سبب وصول به حق تعالی می‌دانند. و در فواتح به پیران این طایفه، عشقبازی‌ها نسبت داده، مثل نجم کبرا و شیخ روزبهان و غیر ایشان؛ «۱» و آن چه از مذهب امامان ما معلوم است، مذمت محبت دنیاست و تعلق به غیر حق تعالی؛ و دیگر آن که این جماعت، رغبتی به مسجد و نماز جماعت و دیگر سنت‌های پیغمبر صلی الله علیه و اله ندارند و نمازها را در غالب اوقات در خانقاه ضایع می‌سازند؛ و آن چه از مذهب امامان ما ظاهر می‌شود، خلاف این است. و روایت شده که هر کسی که همسایه مسجد باشد و نماز را در خانه گزارد، نماز او نماز نیست. «۲»

فصل دوم از باب بیست و دوم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: عجب از ادراک درآک مولانا؛ از کجا مشخص فرمودند که مولانا فرعون را موسی نام کرده؛ چرا هارون و خضر نتواند بود؟ دیگر آن که [مگر] آخوند قرآن نمی‌خواند، حکایت لا تَأْخُذُ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي «۳» هارون و حکایت مجادله موسی و خضر را فراموش نموده‌اند؛ پس ممکن است که مراد مولانا این باشد که تا در این نشأه تکلیف‌اند [مکلف‌اند] محبت [بحب] فی الله و بغض فی الله؛ و چون از تکلیف به جنون یا مرگ بیرون رفتند، دیگر جنگ تکلیف نیست.

و این که فرموده‌اند که مذهب این طایفه عشقبازی است، اگر عوام را می‌گویند، عوام طلبه نیز با ایشان مشترکند، و کردارهای عوام حجت نمی‌شود؛ و اگر خواص را می‌فرمایند، خواص، محبت غیر حق تعالی را کفر می‌دانند و آن که سنی نقل افترا بی به جمعی کند، بی‌ثبوت شرعی، نقل آن مشروع نیست. و اگر شخصی مبتلا به عشق شود، معاقب نخواهد بود، هرگاه مقدمات آن اختیاری نبوده باشد. مجملاً هرگاه شخصی در مقام باطلی افتاد، ملاحظه نمی‌نماید از نقلها، هر چه بر زبانش می‌آید، موافق خواهش نفس می‌گوید، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل سیوم از باب بیست و دوم: ماتن [قمی] در جواب می‌گوید: این تأویلی که حضرت آخوند فرموده‌اند، به خاطر هیچ صاحب شعور نمی‌رسد، و طبع سلیم از قبول آن ابا دارد. اما چون حضرت آخوند مست محبت این طایفه شده، و در مقام اصلاح حال این طایفه است، هر چه به خاطرش می‌رسد، می‌گوید و بر قبح آن مطلع نمی‌شود؛ و ندانسته که

(۱). میدی، همان، صص ۱۶۰-۱۶۱

(۲). طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۹۲؛ ج ۳، ص ۶

(۳). طه، ۹۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۴

میان موسی و هارون و موسی و خضر جنگی نبوده؛ و به هر تقدیر، تسلیم، شعر بی‌معنی می‌شود؛ چرا که مناسبت [مثلیت] هارون و خضر با موسی مشروط به این نیست که بی‌رنگی اسیر رنگ شود؛ و نیافته‌اند که این گفتگوها بنا بر قول به وحدت وجود است که این طایفه قایل به آن شده‌اند. و این تأویل دیگر که به مرگ و جنون، جنگ تکلیفی بر طرف می‌شود، بسیار بی‌وجه و بی‌صورت است، چنان که بر صاحب طبع سلیم و رأی مستقیم پوشیده نیست.

و انکار این که این جماعت عاشقی مجازی به زنان و دختران و پسران را کمال می‌دانند، وجهی ندارد؛ و اگر چنان چه حضرت آخوند، تتبع کتب این طایفه بنماید، در این باب خاطر جمع خواهد شد. قاضی میر حسین «۱» در نسبت عاشقی به پیران این طایفه افترا نکرده، و پیشتر گفتیم که، چون تواند بود که شخصی دیوانه نباشد و این نوع افتراها را در کتاب خود نقل نماید! و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

فصل اول از باب بیست و سیوم: ماتن [قمی] در اصل رساله می‌گوید: به هر حال، ای دوستان علی بن ابی طالب علیه الصلاة و علیه السلام! تا کی کلام این طایفه را بسازید و تأویلات دور بنمایید. اگر چنانچه این معقول باشد، همه مذهب‌ها [مذاهب] را یکی می‌توان کرد؛ به هر حال از خدا شرم کنید و از پیغمبر و اهل بیت علیهم الصلاة و علیهم السلام خجل شوید و از پیران خانقاهی که غولان راه دینند، گریزان گشته، پیروی علمایی که نایبان ائمه‌اند، بنمایید. رباعی:

روبه صفتی چند که پیران تواند چشمی بگشا که جمله شیطان تواند

پرهیز کن از چله نشینان کین قوم پنهان شده در کمین ایمان تواند رباعی:

آن قوم که در صومعه رقصان شده انداز مسجد و مدرسه گریزان شده اند

این قوم ز امر حق گریزان گشته در گوشه خانقاه پنهان شده اند ای عزیزان! ظاهراً بعضی فریب این طایفه، از این راه خورده اند که در کتاب‌های خود دم از تقوی و ورع و زهد بسیار زده اند و طریق مجاهده با نفس بیان نموده اند و علاج‌ها از برای هر یک از مرض‌های نفس ادا کرده اند، و گمان کرده اند که تصوف همین است، و خبر از اعتقادات باطل ایشان ندارند، و غافل شده اند که در هر مذهب، ریاضت کشان و جهاد کنندگان با نفس می‌باشند، خصوصاً در میان نصرانیان، مثل فرنگی و ارمنی؛ و دلیل دیگر بر بطلان مذهب این جماعت آن که ایشان قائل به وحدت وجودند و گمان کرده اند که غیر

(۱). میر حسین میبیدی صاحب شرح دیوان منسوب به امام علی (ع) که ملا محمد طاهر از آن کتاب با نام فواتح یاد کرده و پیش از این درباره آن توضیحاتی آوردیم.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۵

خدا چیزی نیست، و هر چه هست عین خداست، و تشبیه به دریا و موج می‌کنند، یعنی حق تعالی به منزله دریاست، و خلق به منزله موج دریا؛ و می‌گویند اگر چه موج در خیال، غیر دریاست، اما در واقع عین دریاست و آن چه از مذهب ائمه علیهم السلام ما معلوم است بطلان این قول است؛ و ظاهراً که تابعان منصور این اعتقاد را از نصرانیان فرا گرفته باشند؛ و از شخصی شنیدم که از بعضی ریاضت کشان ارمنی نقل می‌کرد که می‌گفته، مذهب ما در وحدت وجود مثل گوشه نشینان شماسست. و خود از بعضی از ریاضت کشان فرنگ در بغداد شنیدم که اظهار اعتقادی می‌نمود که عین اعتقاد این جماعت است.

خاتمه در بیان طریق نور بخش که پیروان حلاج بدان می‌نازند، و شیعیان را فریب می‌دهند که این طریقه معروف کرخی است و او دربان حضرت امام رضا علیه السلام بود. ابو سعید محمد نور بخش [م ۸۶۹] مرید اسحاق ختلانی است، و اسحاق مرید محمود مزدقانی است، «۱» و محمود مرید، علاء الدوله سمنانی است، و علاء الدوله مرید عبد الرحمن اسفراینی است، و عبد الرحمن مرید نجم کبراست، «۲» و نجم الدین مرید عمّار یاسر اندلسی «۳» است، و عمّار مرید ابو نجیب سهروردی است، و ابو نجیب مرید احمد غزالی است، و احمد مرید ابوبکر جولاه [نساج] است، «۴» و او مرید [ابو] علی کاتب است، و علی مرید ابو علی رودباری است، و ابو علی مرید جنید بغدادی است، و جنید مرید سرّی سقطی است، و سرّی مرید معروف کرخی است. «۵»

ای دوستان اهل بیت! نظر کنید و ببینید که پیروان حلاج، چه پیران اختیار نموده اند و طریقه اهل بیت را که علمای دین دار روایت نموده اند، واگذاشته اند، و طریقه دشمنان اهل بیت را پیش گرفته اند. اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشياطين و أعوذ بالله ان

(۱). بر اساس طریقه‌ای که در میان مشایخ نور بخشیه هست، خواجه اسحاق ختلانی مرید سید علی همدانی و سید علی مرید شیخ محمود مزدقانی بوده است.

(۲). در سلسله مشایخ چنین آمده است که اسفراینی مرید شیخ احمد ذاکر فانی است و شیخ احمد مرید شیخ علی بن لالاست و او

مرید شیخ نجم الدین کبری.

(۳). در ملی و مرعشی: بدلی

(۴). در سلسله مشایخ آمده است که ابوبکر نساج مرید ابو القاسم کَرَگانی و ابو القاسم مرید ابو عثمانی مغربی و وی مرید ابو علی کاتب است.

(۵). بنگرید: شیرازی، طرائق الحقایق، ج ۲، صص ۳۲۰-۳۲۱ (شیرازی از مفاتیح الاعجاز شرح گلشن راز اثر شیخ محمد باسیری نوربخشی - جانشین سید محمد نوربخش - این سلسله را با تغییراتی که در پاورقی آوردیم، نقل کرده است).

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۶

یحضرون انّ الله هو السميع العليم. تمّت بعون الله تعالی.

فصل دوم از باب بیست و سیم: محشی [مجلسی] می‌فرماید: در این که جماعتی کثیر غولان راهند [و از خدا و رسول خبری ندارند] حرفی نیست، و بر همه کس لازم است که از ایشان و از اقوال و افعال ایشان دور بوده باشند؛ و همیشه غولان راه از طرفین بوده و هستند، و بر مرید حق سبحانه و تعالی لازم است که پیروی شخصی کند که ظاهرش به انوار شرع آراسته باشد و باطنش از کدورات نفسانی پیراسته باشد، و طریقه اهل بیت را شعار و دثار خود سازد [ساخته]؛ لمحّه‌ای از مکاید نفس ایمن نباشد؛ و الیوم این معنی به غایت کمیاب است که اولیایی تحت قبائی لا- یعرفهم غیری؛ بلکه مشروع نیست عوام را مطالعه اکثر کتب صوفیه؛ چون جمعی از متصوّفه سنّی بوده‌اند و شیعه و سنّی به یکدیگر مخلوط شده‌اند و شیعیان نیز اظهار تقیّه کرده‌اند، بلکه بر همه ایشان لازم است که طلب علوم دینیّه از علمای فی الله بکنند و بعد از تحصیل علوم متوجه تصفیه نفس به ریاضات و مجاهدات شوند و در خدمت پیر کامل. و محمل سخنان وحدت وجود و غیر آن را به زبان جاری سازند، زیرا که این سخنان به حسب ظاهر کفر است و زندقه، و محل‌های او بسیار دقیق است و همه کس نمی‌تواند یافت، تا آن که فضلالی علما که قائل به آن شده‌اند، مثل مولانا جلال و مولانا شمس الدین محمد خفّری، و غیر ایشان معلوم نیست که فهمیده باشند؛ زیرا که درک این معانی، فوق عقل است و تا نور کشف بعد از ریاضات بسیار و مجاهدات بی‌شمار دست ندهد، بویی از آن نمی‌توان برد. و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله مجملی از این معانی بیان کرده است در شرح چهل حدیث. و روزی این حقیر از شیخ مرحوم پرسیدم که حدیث کمیل که مستند صوفیه است در وحدت وجود، صحیح است؟ فرمودند که از آن گذشته است که شک در آن توان کرد. و از آن جمله شیخ عبد الرزاق تصحیح او نموده و او از شیخ نور الدین عبد الصّمد نظری نقل کرده است و ایشان از معظم علمای شیعه‌اند و حالات ایشان از آن گذشته که شرح توان کرد. گفتم که، شرح فرمایید، گفتند که، تا کسی ریاضات بسیار نکشد، به آن نمی‌توان رسید، و نقل کرد که روزی یکی از فضلالی این شهر که مولانا خواجه جان نام او بود، نزد من آمد که من دیشب فکر بسیار کردم تا معنی وحدت وجود را یافتم. من در جواب گفتم که، آخوند! پیر شما کیست؟ گفت: پیر یعنی چه؟ گفتم: چند سال است که شما ریاضت کشیده‌اید؟ گفت: هیچ؛ گفتم: پس این معنی که شما یافته‌اید غیر معنایی است که صوفیه می‌گویند؛ زیرا که همه متفق‌اند که اگر کسی پیر کامل داشته باشد، و چهل سال در خدمت او ریاضت کشیده باشد، ممکن است که بر وی کشف شده باشد؛ شما که پیر ندارید و ریاضت نکشیده‌اید، البته آن چه یافته‌اید، غیر آن چیزی است که صوفیان می‌گویند. نقل مکنید که مبدا کار مشکل شود [گردد].

مطلبش این بود که مبدا ما را باید

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۷

حکم به کفر و نجاست شما کردن؛ و اگر بعضی از سخنان شیخ عطار یا مولانا را شخصی مطالعه نماید که در زهد و موعظه است، البته نسبت به عوام قصور ندارد، اگر چه اجتناب اولاست که مبدا بلغزد.

اما علما، هر چند بیش‌تر مطالعه نمایند و بیش‌تر نقل کنند، از برای ایشان بهتر است؛ و اگر در این میان گفتگوها زیادتی رفته باشد،

امید که نگیرند و حمل بر تعصّب و عناد نفرمایند، بلکه محض رضای الهی داند، فیما تعلم هر چند که خود معترفم به تقصیر، و همه غم این است که چرا دور مانده‌ایم؛ امیدواریم که حق سبحانه و تعالی همه را هدایت نماید و به أحسن طرق فایز گرداند، بجاه محمد و آلّه الطاهرین.

فصل سیم از باب بیست و سیم: ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید:

این گفتگویی است که حضرت آخوند پیش‌تر نمودند و جواب از این، آن است که حق است که علما بر دو قسم می‌باشند؛ طایفه‌ای از ایشان که به زیور شرع آراسته باشند، هادیان دینند و امناء رب العالمین‌اند؛ و طایفه‌ای دیگر که به محبت دنیا مبتلا گشته، پیروی نفس اماره می‌نمایند، مخزبان و مفسدان دینند. و اما تابعان حلاج و بایزید، همگی غولان راه‌اند.

حق تعالی شیعیان اهل بیت را از شر این طایفه نگاه دارد [نگاه داری نماید]؛ و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

دیگر ماتن [قمی] در جواب محشی [مجلسی] می‌گوید: گفتگوهای حضرت آخوند همه نقیض یکدیگرند. پیش از این مذکور ساخت که طریقه این جماعت متواتر است؛ پس هر گاه متواتر باشد، چه حاجت به پیر کامل است؟ و اگر فرض کنیم که پیر کامل در طریق ریاضات و مجاهدات در کار باشد، باید که به قول هیچ پیر عمل نکنند، مگر پیری که پیران او تا به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله یا امام علیه السلام همه کامل و صالح باشند، و ما پیش‌تر بیان کردیم که پیران این طریقه، همه یا مخالف دین شیعه‌اند و یا مجهول‌اند؛ پس به قول هیچ پیری از پیران حضرت آخوند عمل نمودن جایز نباشد.

و دیگر این که فرموده‌اند که سخنان این جماعت به حسب ظاهر کفر است، همین مذمت ایشان را بس است که بر خلاف طریقه حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام عمل نموده‌اند و به ظاهر، خود را کافر ساخته‌اند؛ و حال آن که مرشدان کامل که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و ائمه معصومین علیهم السلام‌اند، می‌فرمایند که اتقوا من مواضع التهم، «۱» یعنی پرهیزید از جاهایی که محلّ تهمت است.

دیگر در باب وحدت وجود گفتگوهای عامیانه می‌نمایند و به نقل و حکایت اکتفا

(۱). مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۰۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۸

می‌فرمایند، و به قول بی‌دلیل، عامی‌وار عمل می‌کنند. به هر حال فکر خود کن که از حق، پردور شده‌ای و به راه باطل افتاده‌ای، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم.

بعد از آن ماتن [قمی] گفتگو را به این دو سه کلمه ختم نموده است: حضرت آخوند به این قصه خوانی‌ها شاید که بعضی از عوام را که قوت تمیز نداشته باشند، فریب تواند داد، و اما اهل علم و اهل شعور به این گفتگوها فریب نمی‌خورند، و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم. تمّت

اگر کسی از این بهتر خواهد که بر این مطالب وقوف حاصل کند، «۱» باید که کتاب توضیح المشربین و تنقیح المذهبین را مطالعه نماید. و السلام علی من اتبع الهدی؛ و صلی الله علی محمد المصطفی و آلّه الاثمه النجباء و سلم تسلیمات کثیرا کثیرا. تمّت. «۲»

(۱). در مرعشی: اگر کسی خواهد که بهتر از این، برین مطالب وقوف یابد.

(۲). در حاشیه نسخه مرعشی آمده است: تم کتاب اصول الفصول و الحمد لخالق النفوس و العقول، و الصلاة و السلام علی حبیبه و صفیه الرسول محمد و خلیفته سیف الله المسلول و زوج البتول امیر المؤمنین و امام المتقین و آلهما و اولادهما ائمه المعصومین الی یوم الدین.

در هیچ یک از دو نسخه تاریخ کتابت وجود ندارد؛ اما از وضع کلی نسخه می‌توان یقین کرد که نسخه‌ها از دوره صفوی است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۵۹

۱۴ رساله در ردّ جماعت صوفیان علی قلی جدید الاسلام

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على محمد و على آل الطاهرين
 اما بعد بحر پر آشوب وجود و مستغرقان دریای وحدت وجود، به غیر از متمسک شدن به طناب سفینه متابعت شرع او چاره‌ای از
 برای خلاص شدن از فرو رفتن در دهان نهنگ گمراهی ندارند، یعنی احمد محمود ابو القاسم محمد صلی الله علیه و اله.
 و تحیات بی‌پایان بر روان آن لنگرانداز سفینه دریای نجات و آن روشنی بخش قلوب شیعیان در لجه ظلمات، یعنی امیر المؤمنین
 علی بن ابی طالب و بر آل و اولاد امجاد او صلوات الله علیهم ما دامت السموات و هبت الرياح العاصفات.
 اما بعد، چنین گوید تراب اقدام متابعت ائمه هدی - علیهم السلام - علی قلی جدید الاسلام - که بعد از مشرف گردیدن به دین مبین
 محمدی - صلی الله علیه و اله - جمیع عقائد نصارا را که در باب اقانیم ثلاثه دارند، به ادله‌ای که در کتب خود مستند شده‌اند به پدر
 و پسر و روح القدس بودن خدای تعالی قائل شده‌اند، در کتاب موسوم به هدیة المضلین «۱» جمع آورده در آن کتاب، هر یک از
 دلایل آن‌ها را به قوت ایمان رد و باطل نموده و بعد از آن، هر یک از عبارات دلایل ایشان را بر احوال پیغمبر آخر الزمان از عالم
 نور تا آخر زمان ظهور منطبق و موافق گردانیده، در حین رد اصل دویم از اصول هفتگانه نصارا که تعلق به انسانیت دارد، یعنی
 اعتقاد داشتن به این که حق تعالی داخل رحم مریم شد، زبان طرد و لعن بر ایشان دراز کرده، سمندوار در میدان بیان بطلان مذهب
 ایشان به جولان در آورده بود، چرا که از این اعتقاد ایشان، متکلمین نصارا که آن‌ها را تیالوجی [theologue] می‌گویند، لازم
 آورده، عوام الناس خود را به آن فریب داده‌اند که به توسط خدای تعالی که در حضرت

(۱). گاه از این کتاب با عنوان هدیة الضالین و گاه هدیة المضلین یاد کرده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۰

عیسی متحد گردیده، داخل رحم مریم شد و از آن جا به دنیا آمده، همه انسان خدا شد و این اقرار را از اقرار لازم و اجبه
 می‌شمارند.

لیکن به شاگردان خود یاد می‌دهند که در برابر مخالف مذهب خود، این اقرار را اظهار مکنید. زیرا که چون از حقیقت این اعتقاد
 خبر ندارند، شما را لعن خواهند کرد. در آن هنگام که کمترین مشغول رد این اعتقاد فاسد ایشان بودم، جوابی از طرف ایشان به
 خاطر رسیده، در آن کتاب تحریر نمودم که یکی از نصارا در مقام معارضه در آمده می‌گوید که، هر گاه شما این اعتقاد ما را که
 همه انسان خداست باطل می‌دانید و پادریان و پیران ما را که به اقوال آن‌ها مستند می‌شویم، ملاعین می‌شمارید، چرا متوجه احوال
 صوفیه خود نمی‌شوید که اعتقاد ایشان غریب‌تر از اعتقادات ماست؟ زیرا که به وحدت موجود قائلند و وجود الهی را ساری در
 جمیع اشیا می‌دانند. چنانچه شیخ شبستری که از اکابر صوفیه است گفته است:

وجود اندر کمال خویش ساریست تعینها امور اعتباریست

امور اعتباری نیست موجود عدد بسیار و یک چیز است معدود «۱» کمترین چون دیدم که این بحث نصارا وارد و این صوفیه در فرقه
 اثنا عشریه شیاطین ماردند، بر خود لازم ساختم که شمّه‌ای از احوال این صوفیه که در همه چیز با نصارا موافقت، در این رساله به

تحریر در آورم که شیعیان خصوصاً عوام الناس که به زهد و تقوای ظاهری ریایی ایشان فریفته نگشته به شال پوشی و ریاضت کشی این جماعت به ولایت و پیری ایشان اعتقاد بهم نرسانند و خود را از داخل نصارا حساب شدن، محفوظ دارند. و الله المستعان.

*** پس بدان ای عزیز که از تتبع کتب نصارا و اقوال پیران و اوضاع و اطوار مذهب ایشان بر فقیر چنین ظاهر گشته که این مذهب تصوف از قدیم به نصارا تعلق دارد و حالا بالفعل در میان ایشان مستمر است، چرا که نصارا اتحاد پادریان خود را با روح القدس که او را تشخصی از تشخصات الهی می‌دانند، مستند به ریاضت و کسب می‌دارند و صوفیه حال نیز به این اعتقاد دارند که بعد از آن که کسی به راهنمایی پیر کامل، طریق سلوک را مسلوک گردانید، با ذات الهی متحد می‌شوند و جمیع تکلیفات از او ساقط می‌گردد و مثلی که نصارا در باب اعتقاد خود می‌گویند با امثال این نصارا (یعنی صوفیه) موافق و عذر خواهی نصارا که در برابر سؤال از کیفیت وحدت ثلاثه خود بر زبان جاری می‌سازند، با عذر صوفیه در باب وحدت موجود و واصل شدن به بحر وجود کمال تطابق دارد.

زیرا که نصارا بعد از آن که ملزم شدند و کیفیت ثلاثه بودن خدا را تقریر نمی‌توانند کرد،

(۱). گلشن راز، ص ۲۴ (چاپ شده در انتهای مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن، از شیخ محمد لاهیجی)

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۱

جواب می‌گویند که، از پیران خود یاد داریم، می‌باید داخل این دین شد و ریاضت‌ها و تعب‌ها کشید تا آن که حقیقت این دین را توان فهمید بعینه. و این همان جوابی است که نصارای این امت، یعنی صوفیه، در برابر این سؤال، از کیفیت وحدت موجود که به آن قائلند می‌گویند که این سرّی است رسیدنی نه گفتنی، به بیان در نمی‌آید و سفارشی که طوماس نصارا به ایشان کرده در باب ثلاثه، ارشاد نموده است که به مخالف مذهب خود سرّ ثلاثه را نگویند، مثل همان سفارش و ارشادی است که پیران صوفیه به مریدان خود می‌کنند که مبادا با ملأها و منکرین وحدت موجود حرف بزنید؛ زیرا که وحدت موجود به عقل در نمی‌آید.

می‌دانند که تا حرف زدند، نمی‌شود که کفر نگویند. لهذا می‌گویند که این سرّ، حکم خون دارد در بدن که تا در بدن است پاک است، اما همین که از بدن بیرون آمد، نجس می‌باشد؛ پس با وجود خویشی این صوفیه با نصارا، چنانچه دو کلمه در بیان اعتقاد و فساد رأی صوفیه گوشزد اهل توحید و ایمان گردانند، ممکن است که سبب آگاهی عوام الناس گشته، هم چنانچه امید هست که عوام الناس نصارا بعد از مطالعه آن کتاب که بر بطلان مذهب نصارا قلمی شده، به فکر افتاده هدایت یابند، نیز امیدوار است که این رساله سبب آگاهی عوام مسلمانان شده، از فریب این طایفه صوفیه غافل نباشند. زیرا که با وجود این که امروز به سبب دیوار رزین اسلام که میان ما و نصارا فاصله است، توهم مردم فریبی ایشان کمتر می‌رود، اما این طایفه صوفیه که اسم مسلمانی بر سر دارند و به ما نزدیک‌ترند، مردم فریبی ایشان زیاده از نصارا تأثیر می‌کند؛ شاید که بعد از اطلاع مردم بر این رساله، من بعد در دام صوفیه نیفتند و جماعتی که هنوز فریب ایشان را نخورده‌اند، اما هنوز در ظلمات کفر ایشان چندان فرو نرفته‌اند و پرده سیاه دل، دل‌های ایشان را نگرفته، به سبب این رساله با خبر شده، خود را از مکرهای این قوم نگاه دارند و از سرچشمه مذهب و طریقه ایشان که نصارای قدیم است آگاه گردند که من بعد عنان اعتقاد ایشان را نتوانند پیچید. و بدانند که کمترین که تازه داخل این دین شده‌ام، غرضی سوای خیر ایشان ندارم و از کتب نصارا که دشمن اهل اسلامند و می‌خواهند که همه گمراه شوند، بیان بطلان اعتقاد صوفیه را استخراج نموده‌ام و پای تعصب و عنادی با این قوم در میانه ندارم. پس متفطن شده، شیر مادر خود را که در اسلام خورده‌اند و طریقه آباء و اجداد را به خاطر آورده، از فریب این گرگان که در لباس میش در میان گله اسلام می‌گردند تا آن که گوسفندان گله حضرت محمد مصطفی - صلی الله علیه و اله - و اهل بیت آن حضرت - صلوات الله علیهم - برابند، خود را نگاه داشته بی‌شائبه تزلزل داخل امت رسول خدا و شیعیان ائمه هدی شوند و از عذاب ابدی به سبب متابعت آن حضرات که کشتی نجاتند فارغ گشته بعد از انتقال

از این سرای فانی به خوشی زندگانی ابدی بهره‌مند گردند و ان شاء الله در این صورت کمترین به لطف

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۲

الهی امیدوار هستم که بی‌مزد نخواهم بود.

پس بدان ای برادر دینی که کالوپین ۱۵۱۰-۱۴۴۰) ambrogio calepino) که صاحب کتاب لغت لاتین و یونانی و عبری است و کتاب او در نزد نصارا نهایت اعتبار دارد، در لغت «آس» که به معنی صاد است، زیرا که در حروف لاتین چون سین و صاد نیست، در جای دو حرف، آس استعمال می‌کنند، به تقریبی ذکر شمه‌ای از احوال صوفیان قدیم می‌کند و می‌گوید که: صوفی [بخوانید: صوفی] به زبان مردم آن زمان، اسم عالم و ما هر در هر فنی بوده، اما یکی از آن جمله از هفت عالم که قبل از فیثاغورث در زمان یونان به هم رسیده بودند که اسامی ایشان طالس thales و سولان sooln و قیلان chilon و بیتواس pittacus و بیاس bias و کلیابلوس cleobulw و بیاندر بوده که مذهب ایشان بعد از این معلوم خواهد شد، معنی اسم صوفی را در حکما استعمال کرد، و هر وقت که لفظ صوفی به لغت آن زمان اطلاق می‌کردند، آن هفت نفر مراد بود و بعد از آن، آن هفت عالم را به این اسم موسوم می‌ساختند تا آن که مردم بد مذهبی که در برابر بتها اشعار می‌خواندند و وجد می‌کردند، مفهوم این اسم به اصطلاح مردم آن زمان نشان خود کردند. «۱»

چنانچه حالا جماعتی از مسلمانان که اکثر ایشان کاسب و بیچاره‌اند، به محض این که پیران صوفیه خاطر نشان کرده‌اند که انسان می‌تواند که به مرتبه‌ای برسد که حلقه بندگی از گردن او افتد و بلکه دیگران بندگی او باید بکنند، در مجامع صوفیه حاضر می‌شوند، از راه آن که از کثرت مشاغل دنیای فانی به یاد گرفتن امور واجبی خود اقدام نمی‌توانند کرد، به امید وصول به مرتبه‌ای که واجبات ساقط تواند شد، آن مجمع را مکان وصول و حلول

(۱). می‌دانیم که ظاهراً کلمه صوفی در عربی با صوفی یا سوسفطائی در لاتین متفاوت است. در یونان، پس از دوره نخست رشد حکمت، قشری یافت شدند که فلسفه جدیدی که ویژگی عمده آن شکاکیت در نوع معارف انسانی بود، ایجاد کردند. آن‌ها با اعتقاد به نوعی نسبیّت، حقیقت مطلق را انکار کرده و در جدل و مناظره مهارتی خاص به دست آوردند. در واقع سوفیسم نوعی فلسفه است همراه با شکاکیت و لذا مورد انکار شخصیت‌های برجسته فیلسوف بعدی مانند سقراط و افلاطون و ارسطو که در پی کسب معرفت مطلقند، قرار دارد. در دوره اینان، سوفیست‌ها سخت مورد حمله و ملامت قرار گرفتند. اصطلاح سفسطه هم بر گرفته از همین نگرش است. کاپلستون به نقل از هگل نوشته است: «مخصوصاً به واسطه مخالفت سقراط و افلاطون است که سوسفطائیان چنان شهرت بدی یافتند که این کلمه اکنون معمولاً به این معنی است که با استدلال باطل، حقیقی مردود یا مشکوک جلوه کند، یا چیز باطلی به کرسی اثبات بنشیند و قابل قبول نمایانده شود.» کاپلستون می‌افزاید: از سوی دیگر، نظریه نسبیّت سوسفطائیان، تشویقی که آنان از جدل و مناظره می‌کردند، نداشتن معیارهای ثابت، قبول مزد، و تمایلات موشکافانه بعضی از سوفیست‌های متأخر، تا اندازه زیادی نشان می‌دهد که را کلمه «سوسفطائی» معنی ناپسندی به خود گرفته است. در نظر افلاطون آنان «دکاندارانی هستند با کالاهای معنوی». (تاریخ فلسفه یونان و روم، ص ۱۰۴، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، تهران، ۱۳۶۸). این که مؤلف خواسته است تا سوفیسم را با صوفیان متصل کند و از بدنامی آن‌ها در اینجا بهره برد، در اصل نادرست می‌نماید.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۳

پنداشته، به خواندن اشعار مردم بد کردار چون مغربی «۱» و شیخ عطار و غیره مشغول می‌گردند و گاهی به ذکر و گاهی به وجد و گاهی به سماع، سمع خود را از استماع ذکر مناقب و فضائل اهل بیت رسول خدا محروم می‌دارند. و همچنان که آن مردم بد مذهب قدیم در برابر بتها وجد می‌کردند و شعر می‌خواندند، این جماعت نیز در برابر پسر خوشرویی که در آن مجلس است، یا به

هوای مطرب خوش نوایی به طرب می‌آیند و این قسم حرکات را عبادت می‌دانند و در وقتی که فیثاغورث در میان آمد، از برای امتیاز ما بین حکما و آن مردم بد مذهب، خود را فیلسوف نام کرد، یعنی علم دوست.

پس معلوم می‌گردد که این طریقه غیر مرضیه صوفیه [که] از زمان قدیم تهمت زده، به نحوی مخالف ادیان و ملل بوده که حکمای یونان هم از سلوک طریقه ایشان عار می‌داشتند؛ حالا چه گوید کسی به این نصرانیان امت پیغمبر آخر الزمان که خود را از زمره شیعیان، به این اسم صوفی جدا کرده‌اند به غیر از آن که به قربان نصارای ازمان قدیم بروند، هر چند می‌دانم که در جهنم مرتبه عذاب این صوفیه از نصارای قدیم عظیم‌تر خواهد بود و با آن‌ها در یک طبقه نخواهند بود بلکه به سبب اعتقاد واصل شدنی که دارند، وصول ایشان به درکات جحیم غیر وصول آن نصارا خواهد بود، چرا که سبب گمراهی آن نصارا این است که از پرتو نور محمدی-صلی الله علیه و اله- و تجلی انوار محبت اهل بیت خود را محروم کرده، در ظلمت آباد کفر مخفی مانده‌اند و بدین علت رفته رفته دل‌های ایشان قساوت بهم رسانیده و سیاه گشته، حکم کسی دارند که در وقت احاطه لمعان نور آفتاب به جمیع دنیا، خود را در بیت الخلائئ پنهان کرده، در به روی خود بسته باشند و با این حال، با کسی که او را تکلیف به روشنی و مستفیض شدن از نور آفتاب می‌کند نزاع دارد و می‌گوید که، خوشی و روشنی همین است که من دارم نه آن که تو نشان می‌دهی.

اما این نصرانیان حال، یعنی صوفیه، از آن نصارا بدترند؛ چرا که چون لطف الهی شامل حال ایشان شده و در اسلام تولد نموده‌اند و همین که خود را موجود دانسته‌اند، دست در دامان اقوال حکما و پیران جاهل صوفیه زده، چشم از احادیث اهل بیت رسول خدا پوشیده داشته‌اند و راه روشنی تازه که در هیچ حدیثی اشعاری به آن نیست، پیش گرفته‌اند، از قبیل رقصیدن و چرخ زدن و غنا کردن و عشق‌بازی نمودن و سایر رموزی که در میان خود دارند، همه را عبادت می‌دانند. پس از راه حرامزادگی حکم کسی دارند که دست از پستان مادر خود برداشته و چشم دل خود را بسته، به هر دو دست مادر خود را می‌زند و فریاد می‌کند که تو مرا در ظلمت جوع نگاه داشته، از شیر سیر نمی‌کنی. بدین سبب به در خانه مادرهای

(۱). ابو عبد الله محمد بن عز الدین بن عادل بن یوسف تبریزی مشهور به محمد شیرین مغربی متوفای ۸۱۰ دیوان وی به کوشش دکتر لئونرد لوئیزان در سال ۱۳۷۲ توسط دانشگاه تهران انتشار یافته است.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۴

دیگران رفته و گدایی کرده، خود را از شیر ایشان سیر می‌کنیم و مادر استغاثه می‌کند که، ای فرزند چرا چشم خود را بسته دست از پستان من برداشته‌ای و مرا آزار می‌کنی؛ چشم خود باز کن و پستان مرا به دست گیر تا این لذت‌ها که در شیر من می‌باشد بیابی. هرگز دیده کسی دست از مرغ بریان برداشته به خوردن گوشت سگ مرده مشغول شود؟ اما هر چند مادر سعی می‌کند که شاید این فرزند را به حیات ابدی زنده دارد، او جواب می‌گوید: من زنده‌ام و احتیاج به زندگی تو ندارم.

در واقع این جماعت صوفیه همین حال دارند که دست از طریقه و شیوه دینی که از رسول خدا و ائمه هدی مانده است، برداشته‌اند و به دامن پیران جاهل چسبیده‌اند، از راه وحدت موجودی که مطمح نظر پیران کامل ایشان است، خود را در سلک نصارا مندرج گردانیده‌اند؛ زیرا که اطوار و اوضاع این طائفه مثل آن دست افشانی‌ها که در حالت وجد و سماع دارند و آن از خود رفتن را که در میان ایشان به وصول و ملاحظه انوار ذات خدا اشتها دارد، هیچ مغایرتی با اطوار عبادت‌های نصارا که در برابر بت‌ها در کلیساها می‌کنند ندارد و پیر و مریدی نصارا که منشأ پیر و مریدی در میان صوفیه شده است و الا در هیچ کتب حدیثی وارد نشده است که سوای ائمه هدی-صلوات الله علیهم- مرشد و راهنمای دیگر هست و به سوای متابعت علمای ابرار شیعه که در هیچ امری از مضامین آیات قرآن و احادیث پیغمبر و ائمه هدی تجاوز نمایند، متابعت دیگری می‌توان کرد.

پس در این زمان، اکثر مردم کاسب و عوام الناس و سایر شیعیان را چه ضرورت داعی شده است که به هزار زحمت، دو سه دیناری

از کسب خود بهم می‌رسانند و شبهایی در خانه خود مجمعی می‌سازند و جمعی از متصوفه را که هر کدام به مطلبی فاسد طالب مجامع چینی هستند، می‌طلبند و بعد از ذکر اوصاف مشایخ صوفیه که از اقوال ایشان ظاهر می‌تواند شد که دین و مذهب درستی نداشته‌اند، به خوانندگی و ذکر با غنا و های و هو و دست و پا افشانی که سوای هضم آن طعام فائده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود، مشغول می‌شوند.

در واقع مردمی که سعی در گرمی هنگامه این جماعت صوفیه می‌کنند و این قسم مجالس می‌سازند، چه خیال کرده‌اند اگر چنانچه به خاطرشان می‌رسد که پول صرف کردن در جمعیت اسباب این طائفه ثواب دارد، یعنی اگر پول خود را صرف عیال خود و صله رحم و جاهایی که ائمه ما امر نموده‌اند بکنند، بهتر از این نیست که جماعتی لا ابالی بی‌دین که هر درویش شال پوشی را که یک مسأله از واجبات خود نمی‌دانند ترجیح بر اعظم علما می‌دهند بطلبند و کاری که بدعت و باعث ضلالت مردم عوام است رواج دهد؟

و اگر چنانچه صوفیه خاطر نشان ایشان کرده‌اند که در میان این جماعت اولیا و مقربان

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۵

درگاه خدا می‌باشند و به این امید دست در دامن پیران صوفیه می‌زنند، این هم غلط است بلکه خیالی است که شیطان در دلها می‌اندازد که طریقه باطله ایشان را رونقی بدهد؛ چرا که اولیاء الله شیعه اثنا عشری، جماعتی‌اند که تحصیل معارف دینیه از طریق اهل بیت - علیهم السلام - نموده و متابعت آن حضرت را در اصول و فروع از جمله لوازم می‌دانند و به صیقل فکر و یاد خدا دل را صفا داده‌اند و با نفس اماره جهاد کرده‌اند و بر نفس غالب آمده‌اند و به دست یاری توفیق خدا شیطان را مغلوب ساخته‌اند و به نور یقین دل خود را منور گردانیده و تسلیم امر الهی نموده‌اند و به قضای الهی راضی شده‌اند. ساکت شوند سکوت ایشان فکر باشد و تکلم ایشان ذکر باشد و ناطق شوند، نطق ایشان پند و موعظه باشد و نظر کنند، نظر ایشان عبرت باشد و دل‌های ایشان از محبت خدا پر باشد. خدا را عبادت کنند از روی محبت نه از خوف جهنم و طمع جنت و با این حال از عقاب الهی بسیار ترسان باشند و به ثوابش امیدوار. چون شب در آید به خدا متوجه شوند و دل خود را به وی متوجه سازند و به خدا فرحناک باشند و از ذکرش لذت ببرند و به مناجاتش تنعم کنند. صاحب حیا و شرم و آزرماند و با سکینه و وقار باشند و از لهو و لعب اجتناب کنند و رقصیدن و چرخیدن و غنا کردن را قبیح دانند و از آن پرهیز نمایند. اولیاء الله از جمله صحابه سلمان فارسی و مقداد و ابوذر و حذیفه و جابر بن عبد الله انصاری بودند و از جمله اصحاب حضرت امیر المؤمنین - علیه السلام - مالک اشتر و میثم تمار و اویس قرنی و کمیل بن زیاد و صعصعه بن صوحان و زید بن صوحان بوده‌اند و از اصحاب سایر ائمه، جماعتی هستند که اسامی شریف ایشان در کتب رجال مذکور است و نزد علمای شیعه معروفند و جماعتی از شیعه اثنا عشری که بعد از زمان ائمه - علیهم السلام - به توفیق و تأیید باری تعالی صاحب مرتبه ولایت بوده‌اند، نزد علمای شیعه اثنا عشری مشهور و معروفند. پس اولیاء الله این جماعتند و کسانی که در اعتقاد و اقوال و افعال ایشان باشند نه پیران جاهل صوفیه که در اول مرتبه سلوک پا از دایره بندگی بیرون گذاشته‌اند و آن الله و أنا الحق می‌گویند و گمانشان این است که الله تعالی به منزله دریاست و خلق به منزله موج دریا و از جمله اشعار ایشان در این باب این بیت است:

این جهان موج‌های این دریاست موج و دریا یکیست غیر کجاست ایشان گوساله پرستی و بت پرستی و آتش پرستی را بد ندانند بلکه همه را عین حق پرستی می‌دانند. محیی الدین اعرابی که از بزرگان صوفیه است، در کتاب فصوص الحکم گفته که سامری، گوساله ساخت و بنی اسرائیل را به گوساله پرستی مشغول نمود و حق تعالی مانع او نشد؛ زیرا که خدا می‌خواست در همه صورت پرستیده شود. پس در کفر این و کفر کسی که او را کافر نداند، شکی و ربیبی نیست.

پس هرگاه این صوفیه چنین جماعتی باشند که به اعتبار متابعت پیران خود و پیروی

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۶

رای و اعتقاد ایشان خود را در زمره نصارا داخل نموده باشند، بهتر و واجب آن است که هر کسی خود را از دام و دانه ایشان نگاه داشته، گمان خوبی درباره ایشان نکند و به توقع زنده کردن دل خود، داخل مجالس وجد و حال این طایفه مرده دل نشود، زیرا که اگر در مذهب نصارا و صوفیه زندگی بهم می‌رسید، کمترین که مدتی در میان ایشان بودم و به مرتبه پادری گری امتیاز داشتم، می‌بایست که از برای تحصیل زندگی دل، ترک این طریقه ایشان نکرده داخل دین اسلام نشوم.

مطلب این است که راه نجات در آن است که شخص کمر متابعت احادیث اهل بیت را بر میان بسته، از جاده شرع شریف تجاوز نفرماید، نه این که مثل صوفیه اعتقاد فاسده از تتبع کتب و اقوال حکمای یونان پیدا کرده، خود را در نزد مردم عوام الناس کامل به قلم بدهند. اما چون این صوفیه در وحدت موجودی که اعتقاد دارند، به این حکمای یونان و اقوال ایشان مستند شده، اعتماد دارند، مجملی از احوال استادان ایشان را که از کتب نصارا اطلاع بهم رسانیده‌ام تقریر می‌نمایم تا بدانند که آن حکما و صوفیه سابق در مذهب با خودشان مغایرتی نداشته‌اند، بلکه این اعتقادات را برای صوفیه این زمان به یادگار گذاشته‌اند.

پس مخفی نماند که یونان را به زبان لاتین گروک *greece* می‌گویند، و گروک چنانچه جرانیم در فهرست اسامی عبری که در کتاب خود به جهت نصارا نوشته است به معنی فریب دهنده است و یونانی در میان بنی اسرائیل به فریب دهنده مشهور بوده‌اند. و چنین مستنبط می‌شود که این زهر قاتل، یعنی طریقه حکما که حالا در میان اهل اسلام شهرت دارد که مردم به سبب طلب آن، آخر گمراه گشته، از حسرت بهشت و دین حق در روز قیامت پشیمانی دارند، همچنان در زمانی که شریعت موسی - علی نبینا و علیه السلام - منسوخ نشده بوده است، کار حکمت و حکما همین بوده است که از ایشان به فریب دهنده تعبیر می‌کرده‌اند.

پس بدان ای عزیز که این جماعت، که خود را در آن زمان از قبیل این صوفیه به اعتبار مذهب تصوف ممتاز می‌دانستند، جماعتی بودند که همه اشیاء را خدا می‌دانستند، اما در میان خداها، مراتب شدت و ضعف قرار داده بودند، به این نحو که هر گاه کسی که به دنیا می‌آمد و کارهای عظیم از او سر می‌زد، در علمی یا صنعتی او را خدای قوی می‌گفتند و بعد از فوت او، او را خدای آن فن می‌دانستند، خواه زن بود و خواه مرد. و بعد از آن که، اهل آن فن که آن مرتبه مهارت را نداشتند، بتخانه می‌ساختند و صورت آن مرد یا زن را در بتخانه قرار می‌دادند و او را می‌پرستیدند و نذر و قربانی‌ها از برای او می‌کردند، به اعتقاد آن که آن خدا حاجت‌های ایشان را روا می‌کند و چون شیاطین در جوف آن بتها داخل می‌شدند و با ایشان سخن می‌گفتند، اعتقاد ایشان به صاحب آن صورت زیاده می‌شد و اعتقاد ایشان آن

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۷

بود که آن کسانی که خدا می‌شدند از آن زنان که در مرتبه الوهیت بهم رسانیده بودند در آن عالم به عقد خود در می‌آوردند و فرزندان از ایشان بهم می‌رسید و گاه می‌شد که خدایان در سر زنان یا فرزندان خود یا در بالای حکومت با همدیگر جنگ می‌کردند و بر یکدیگر تسلط بهم می‌رسانیدند و غالب و مغلوب را به هر صورتی که اراده می‌کرد، مصور می‌نمود و می‌گفتند این اشجار و احجار و حیوانات همه آن خدایانند که خدایان دیگر ایشان را مسخ کرده‌اند.

[اساطیر یونان]

مصادق این مقال، نقلی است که کالوپین صاحب کتاب لغت یونانی در لغت سطورنا که اسم یکی از خدایان، بلکه از همه قدیم‌تر بوده می‌کند و می‌گوید که، سطورنا از همه خدایان سابق‌تر بوده است و زن او اییس نام داشت و از او پسری بهم رسانیده، او را جاویس نام کرد و این آن کسی است که بعد از آن که بزرگ شد، پدر خود را از خدایی آسمان بیرون کرد و خداوندی آسمان را خود تصرف نمود و چون اعتقاد ایشان این بود که این جاویس از پدر خود پر زورتر و در تدبیر بهتر شد، او را چوپیت [ژئوس]

می‌گفتند. و چون نسبت به مردم و پیروان خود مهربان‌تر شد، او را پدر نامیدند و این است آن چوپیتز که رومیان قدیم او را پدر و خدای بزرگ می‌گفتند و او را دیو چوپیتز می‌نامیدند. اما تولد او این وضع بود که ایس مادر او را در جزیره‌ای که او را کرت می‌گویند او را با خواهری در یک شکم وضع کرد و اسم خواهر او را جون کرد و چون چوپیتز بزرگ شد، خواهر خود را به عقد خود در آورد و از این است که لفظ جون در نزد ایشان به معنی خواهر و زوجه هر دو می‌آید، پس چون ایس چوپیتز و جون را زایید، خواهر را برداشت و چوپیتز را در آن جزیره گذاشت، از ترس آن که سطورنا پدرش مبادا او را بخورد، چنانچه پسران دیگر را خورده بود. این قصه چنان است که سطورنا برادری داشت تیتن نام که او را در خدایی آسمان و زمین با خود شریک کرده بود و چون او را بسیار دوست می‌داشت شرط کرده بود که هر فرزند نرینه که از او بهم رسد بخورد که مبادا با او در سر خدایی دعوا کند. اما چون ایس حیل کرده بود، چوپیتز را در آن جزیره گذاشت و سطورنا از آن خبردار نبود.

جماعت کرتیس ساکنان آن جزیره چوپیتز را برداشته بزرگ کرده و چون به حد بلوغ رسید و دریافت که سطورنا پدر او می‌خواسته او را بکشد و بخورد، با دو برادر خود حصه نمود به این نحو که به تیتان برادر میانی، خداوندی دریاها را داد و به لوطان برادر کوچک خداوندی جهنم را بخشید و خودش خداوندی زمین و آسمان را اختیار کرد و خواهر خود و جون را از برای آن که در خدایی بی‌رسد نماند، زن خود کرد و از او پسری بهم رسید که

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۸

او را دو القنا نام کرد و همچنین فرزندان چوپیتز و آن برادران دیگر، خدایان گفته می‌شدند. «۱»

چنانچه گفتیم که هر کس در هر فنی ماهر می‌شد، بعد از فوت، او را داخل خدایان کامل می‌شمردند و اعتقاد داشتند که گاهی زنان دنیا، پسند ایشان می‌افتاد و با ایشان جماع می‌کردند و فرزندان بهم می‌رسانیدند و این فرزندان چون که خدایی به ایشان منتقل می‌شد، این است که عالم در فنی می‌شده‌اند، لذا هر ماهر در هر فنی را بعد از فوت، خدای کامل می‌دانستند و سیسرو که یکی از بزرگان صوفیه یونان است، نقل می‌کند که، جماعتی گمراه شده، چوپیتز خدای بزرگ را سه می‌دانسته‌اند که به یک اسم چوپیتز نامیده می‌شده‌اند و به خدایان دیگر این اعتقاد نداشته خود را تیاالجی *theologue* می‌نامیدند، یعنی سه پرست.

وسیسرو این را به عنوان شکوه و سرزنش بر آن جماعت نقل می‌کند و این همان شکوه‌ایست که صوفیان اسلام قائلین به وحدت موجود از نصارا که به سه خدا قائلند می‌کنند، یعنی که چرا در زیر اسم یک خدا، سه خدا مندرج می‌نامند؛ مثل آن جماعت که در زیر اسم چوپیتز سه خدا می‌دانسته‌اند و می‌پرستیده‌اند و چرا بخل می‌ورزند و به خدای دیگران قائل نیستند و همچنان که در آن زمان، هر کس چوپیتز را سه خدا می‌دانست و چون سه پرست بود او را تیاالج می‌گفتند، امروز نیز در میان نصارا مشهور است که هر کس به ثلاثه قائل است او را تیاالج می‌نامند.

و مخفی نماند که هر یکی از پیران صوفیه می‌گوید که، اگر نصارا در این سه خدا توقف نمی‌کردند، ما را با ایشان هیچ نزاعی نبود بلکه ایشان را خوب می‌دانستیم، اما توقف در سه خدا کردن صورت ندارد، بلکه می‌باید گفت که همه چیز خداست، اما به تفاوت خداوندی، به این نحو که در بعضی خدایی شدیدتر و در بعضی ضعیف‌تر می‌باشد و این است که آن خدایی که خداوندی در او قوی‌تر است تسلط زیادی بهم می‌رساند، مثل پادشاهان و ارباب استیلاء و امثال اینها. و اگر نه قبل از آمدن به دنیا همه یک خدا بوده‌اند و در بازگشت نیز

(۱). افسانه‌های یونانی متفاوت نقل شده است. افسانه‌ای که مؤلف در متن آورده و مربوط به ژئوس یا چوپیتز، معروف‌ترین و بزرگترین خدای یونان است، در منابع به تفصیل و البته با اختلافاتی آمده است.

اورانوس خدای آسمان به دست فرزندش کروونوس (سطورنای مؤلف بالا) خدای زمین با داس قطعه قطعه می‌شود و در همان حال

به او می‌گوید که به دست پسرانش زندانی خواهد شد. او برای رهایی از این خطر، هر فرزندی که از او متولد می‌شود، او را می‌خورد. رئا همسر کروتوس که شاهد خورده شدن فرزندان است، آخرین فرزند خود زئوس را به جزیره کرت واقع در دریای مدیترانه می‌برد. پس از بلوغ، گیاه سحر آمیزی را به خورد پدر داد و او همه فرزندان را که هنوز در شکمش زنده بودن بیرون ریخت.

پس از آن کرونوس زندانی شد. زئوس و برادران خدایی را میان خویش قسمت کردند. زئوس خدای آسمان، پوسیدون خدایی دریاها و هایدس به قلمرو مردگان و اعماق زمین دست یافت. در ادامه اشاره شده است که زئوس با مایا ازدواج کرد و فرزند هرمس بود. نگاه کنید: اساطیر یونان، (راجر لنسلین گرین، ترجمه عباس آقاجانی، تهران، سروش، ۱۳۶۶)، صص ۳۲-۳۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۶۹

همه یک خدا می‌شوند، همچنان که دریا وقتی که آرمیده است و طوفانی نیست، همه یک دریاست و همین که طوفان آمد و به تلاطم در می‌آید، موجهای بی‌شمار در او بهم می‌رسد.

بعضی بزرگ و بعضی کوچک و با هم اختلاف دارند، اما وقتی طوفان ایستاد و تلاطم بر طرف شد، همه موجهای مختلف که دیده می‌شدند به همان دریا برگشته یکی می‌شوند.

این بعینه همان مثلی است که حالا-جماعت صوفیه این امت، جاهلان را به آن فریب می‌دهند اما با مثل نصارا که در باب ثلاثه می‌آورند نیز مشابهت تمام دارد، چرا که نصارا در باب اثبات ثلاثه، مثل می‌آورند که ثلاثه مثل پارچه‌ای است که او را سه تا کرده باشی. وقتی که او را با آن تاه ملاحظه کنی سه پارچه می‌نماید، اما چون از هم واشد آن سه تاه، به یک پارچه برمی‌گردد. و از قبیل شمع روشن است که در او موم و پنبه و آتش می‌باشد که سه چیز است، اما یک شمع است. همچنین خدا سه تشخص دارد، تشخص پدری و پسری و روح القدسی. اما همه یک ذات است.

و چون مثل آن صوفیان و صوفیان این امت و نصارا هر سه یک نحو است، معلوم می‌گردد که ایشان در اعتقاد با هم موافق و از یک راه به چاه گمراهی فرو رفته‌اند. و اگر چنانچه این صوفیان یا آن صوفیان قدیم، بپرسند که موافق عقل کی می‌توان جسمانی را مثل از برای شناخت مجرّد آوردن و چون نتیجه درست حاصل می‌شود با وجود آن که خودشان اتفاق دارند که در میان مخلوقات ذات الهی مثلی و شبیهی ندارد و او را نمی‌توان دید و به کنه نمی‌توان شناخت، پس هر گاه ذات آن سبحانه و تعالی به کنه شناخته نتواند شد، این مثل پوچ و نامربوطها که صوفیه می‌گویند هیچ صورتی ندارد و از برای همین او را اختراع کرده‌اند که جاهلان بیچاره را فریب بدهند.

اما به اینجا که می‌رسد همان جوابی که نصارا در باب ثلاثه می‌گفتند، ایشان نیز چون با نصارا برادرند، همان جواب را می‌گویند که این اعتقاد سرّی است که تا او را کسی قبول نکند و ریاضت‌ها نکشد نمی‌تواند یافت. و اگر مبالغه در این باب کنی و بگویی که چون من هنوز ریاضت نکشیده‌ام اگر آن سرّ را نیابم، می‌تواند بود، اما شما که ریاضت‌ها کشیده‌اید و به آن مرتبه که ادعا می‌کنید واصل شده‌اید البته این سرّ را یافته خواهید بود، چه می‌شود که او را به من خاطر نشان کنید. در اینجا که گوی ایشان گرفته شده، جواب می‌گویند که، این سر مطلقا گفتمی نیست؛ باید به قلب قبول کرد نه در باب او سخن گفت. زیرا که، همین که در باب او سخن گفته شود، نمی‌شود که کفر گفته نشود، که هر کس بشنود لابد است که این کس را لعن کند.

و اگر ایستادگی کرده با ایشان بگویی که، خدای تعالی زبان را خلق کرده از برای این که دلیل ذهن باشد و انسان اظهار ما فی الضمیر خود را به آن تواند کرد و به غیر تواند فهمانید،

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۰

آن وقت چاره ندارند به غیر از آن که اعتراف نمایند به گنگی، و کاشکی زبان نمی‌داشتند و این قسم نامربوطها را نمی‌گفتند.

اما بعد از آن که دیگر جواب نمی‌توانند داد، چون حیوانات صامت می‌شوند و هر چند حرف بزنی و جواب طلب نمایی، هیچ نمی‌گویند و اگر آن شخص یکی از پیران ایشان است که در مراتب کفر خود را بالا-تر از دیگران می‌داند، میان خرقه صدایی خواهد کرد که من واصل شده‌ام تو نمی‌فهمی. مرا به حال خود بگذار که ذکر خفی می‌کنم. چون تو جاهلی، این سر را نمی‌فهمی؛ اما چون دید، تو به تنگ آمده‌ای لعن بر او کردی و رفتنی، همین که میدان را خالی دید، خرقه را از خود دور کرده، کوچک ابدال خود را که وجاهتی دارد و به اعتقاد خود از برای تقویت روح او را نگاه داشته است، می‌طلبد و به او می‌گوید که، برو و در اطراف بقعه نظر کن که مبادا کسی از این جاهلان باشد. و چون کوچک ابدال بر می‌گردد و پیر خود را خاطر جمع می‌کند، به او می‌گوید که، بیار نان و حلوا یا مرغ بریان یا کباب را که گفته بودم حاضر کنی تا بخوریم. کوچک ابدال در زیر زمین یا گنجینه را باز کرده، آن لقمه‌ها را برای پیر حاضر می‌کند و پیر نشسته از قرار واقع شکم را پر می‌کند و در نزدیک سیر شدن، کوچک ابدال را طلب می‌کند و می‌گوید که، بنشین و بخور.

کوچک ابدال شروع می‌کند به خوردن. و چون می‌بیند که پیر را با او سر شفقتی هست، از او پرسد که، هر گاه شما مریدان خود را می‌فرمایید که روزه بگیرند و ترک لذات نفسانی بکنند، چرا شما موافق فرموده خود بجا نمی‌آید، خود از نعمتها می‌خورید و به من نیز می‌دهی؟ در جواب می‌گوید که من واصل شده‌ام. ریاضتها از من ساقط گردیده، اما مریدان چون هنوز کامل نگشته‌اند و مرتبه وصول مرا بهم نرسانیده‌اند، بدین جهت ایشان را ریاضت باید کشید و من که در برابر ایشان چیزی نمی‌خورم از قبیل تقیه است، اما چون تو نظر کرده منی، قابلیت به تو داده‌ام و تو را صاحب سرّ خود کرده‌ام و احتیاج به ریاضت نداری. به این تراویر، پیر حیلہ گر کوچک ابدال را فدوی خود کرده آنچه مدعای اوست از او حاصل می‌کند.

و اگر گویند که این اطوار پیران صوفیه از کجا بلد شده‌ای که پنداری که صد سال صوفی بوده‌ای؟ جواب آن است که میان پادری گری و پیری تفاوتی نیست، زیرا که همه از [یک] کاسه آب خورده‌اند و من که خود مدتی پادری و پیر بوده‌ام مریدان داشتم، دقائق و رموزی که پیران با مریدان هست، همه را می‌دانم. و غرض از اظهار این معنا، از برای آن است که شاید از ترک کردن کمترین پادری گری را پیران صوفیه متبّه گشته دست از جهل پیری بردارند و به واسطه اسلام جوان گردند. و چنانچه من حالا ردّ بر دین نصارا می‌نویسم و امیدوارم که جماعتی که در آن وقت مریدان من بودند ببینند و بخوانند و چون ببینند که صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۱

من از دینی که در آن پیشوا بودم بیزار گردیده حق را اختیار کرده‌ام، ایشان نیز پیرو من گشته تابع در حق شوند. و چنانچه من دست از پادری گری برداشته‌ام، پیران صوفیه نیز نگاه کنند و دست از پیر بودن که عین جهل است برداشته رد بر آن بدعتهایی که مریدان خود را تعلیم کرده‌اند بنویسند تا آن که شاید مریدانی که در آن بدعت کرده‌اند از آن بدعتها فسخ اعتقاد نمایند. و در این صورت ممکن است که توبه پیران صورت قبولی بهم برسانند. اما بعد از آن که مریدان در بدعت مردند و بازگشتی ندارند، ظاهرش این که توبه پیران سودی نخواهد داد، بلکه با خسران عظیم به عذاب ابدی گرفتار خواهند گرید.

اما در این زمان صوفیان هستند که قطنی و دارائی می‌پوشند، چهار زرعی و شال ترمه می‌بندند، حاضرینها و طعام‌هایی با تکلف می‌خورند و خود را در طریق و لباس اهل حق به مردم می‌نمایند و می‌گویند، ما کوچک ابدال نگاه نمی‌داریم و خرقه را نمی‌پوشیم و ترک لذتها نکرده‌ایم، بلکه خوب می‌پوشیم و خوب می‌خوریم و کنیزان و زنان متعدده داریم.

چیزی که هست، همین است که اسم صوفی را خوش کرده‌ایم و قائل به وحدت موجودیم.

اما در بدی چیزهای دیگر حرفی نداریم. و منظور ایشان از این گفتگو این است که به خاطرشان می‌رسد که پیران صوفیه را به اعتبار خرقه و ترک نعمتهای الهی و نگاه داشتن کوچک ابدال مذمت می‌کنیم و نمی‌دانند که اصل همه مذمت‌ها بر این وحدت موجود که خود اقرار می‌کنند وارد می‌آید، لهذا از وحدت موجود ابا ندارند بلکه می‌گویند که این وحدت موجود که سعی در اعتقاد

نمودن آن می‌کنیم، چنین نیست که موافق عقل نباشد، بلکه از افلاطون و ارسطو که حکیم بوده‌اند و میزان عقل را قرار داده‌اند ثابت می‌کنیم و گفتار ایشان را به عقل خود می‌سنجیم، می‌یابیم که راست گفته‌اند و در صدق اقوال ایشان شکی نداریم.

اما جواب ایشان در آن جا که گفتیم که ذات الهی در میان مخلوقات مثلی و نظیری ندارد گفته شد. و اگر گویند که مثل دارد و وحدت موجود را به مثل ثابت می‌کنیم، دست از کلمه وحده لا- شریک له بردارند و به یکبارگی آنچه در زیر خرقة کفر پنهان دارند ظاهر سازند تا آن که مردم ایشان را بشناسند و من بعد فریب نخورند. و اگر گویند مثل ندارد می‌گوییم:

پس از چه چیز ذات الهی را شناخته‌اند تا آن که حکم کنند که وجود در همه مخلوقات ساری است. و اگر گویند ما وجود او را می‌شناسیم، اما ذات او را نمی‌دانیم، جواب آن که، این در صورتی می‌شود که وجود الهی عارض ذات او باشد، اما همه کس اقرار به این دارد که وجود الهی عارض ذات او نیست و زاید بر ذات نیست، پس علاج ندارند به غیر از آن که بگویند که، وجود الهی عین ذات اوست. بعد از این آنچه در ذات گفتیم در وجود نیز همان وارد می‌آید و لازم می‌آید که هر گاه ذات الهی را نتوان شناخت، وجود او که عین ذات

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۲

اوست باز نتوان شناخت. پس چون حکم می‌توان کرد که وجود او عین مخلوقات است، زیرا که از برای تفتیش این معنی، چون وجود الهی ذات اوست، لابد می‌باید که آن ذات را بشناسد یا اقلا در آن فکر کنند.

شناختن ذات الهی محال و فکر کردن در او هلاکت است. چنانچه در کتاب کلینی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که «هر کس فکر در ذات خدای تعالی کند که چگونه است، هلاک می‌شود.» (۱) و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که می‌فرمودند: «هر کس که در ذات خدا فکر کند، ملحد می‌شود و هر کس که در نعمتهای پروردگارش، نظر کنید در عظمت مخلوقاتش.» پس از تعلیم این پیشوایان دین معلوم شد آن سبحانه فکر کند، رونق می‌گردد.» (۲) و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که می‌فرمودند: «حذر کنید از فکر در ذات الهی. لیکن اگر خواهید که نظر کنید در عظمت پروردگارش، نظر کنید در عظمت مخلوقاتش.» پس از تعلیم این پیشوایان دین معلوم شد که نه تنها ادعای شناختن کنه ذات خدا کفر است، بلکه در ذات او فکر کردن هلاکت است.

پس چون می‌توانند این جماعتی که به وحدت موجود اعتقاد دارند، هر گاه وجود الهی عین ذات باشد، به عقلی که ندارند حکم کنند که وجود او عین همه مخلوقات است یا مشترک لفظی است یا معنوی بدون آن که در ذات مقدس فکر کنند.

اما می‌دانیم که چون کار ایشان انکار احادیث نبوی و ائمه هدی- صلوات الله علیهم- است، در اینجا خواهند گفت که ما کار به حدیث رسول و ائمه نداریم و همه این را می‌دانیم که حکیمان و مقتدایان ما در فن حکمت مثل سقراط و افلاطون و ارسطو و سایر حکما، در کتب خود از برای ما چیزها نوشته‌اند و وحدت موجود و سایر مسائل عقلی را ثابت کرده‌اند، لهذا ما پیروی ایشان می‌کنیم. پس اگر سخنی از افلاطون و ارسطو در این باب داری و سند می‌سازی معقول است و الا قول حضرت امیر المؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق- علیهم السلام- حدیث است و حدیث سند نمی‌شود.

در این وقت به چنین جماعتی به غیر از آن که بگوییم که، شکم ایشان از شیطان پر شده، به این سخنان خود در دریای ضلالت غرق و به هلاکت رسیده‌اند، دیگر چه چیز می‌توان گفت. چرا که دست از سفینه نجات که عبارت از ولایت و متابعت اهل بیت رسول خداست برداشته‌اند و مستند به اقایل واهیه جمعی که هیچ گونه مذهب درستی اختیار نکرده‌اند شده‌اند و سوء متابعت حکما آن قدر در ایشان اثر کرده که با وجود فرو رفتن در دریای گمراهی، چشم از دست‌گیری حاملان دریای هدایت پوشیده چنگ در رشته تار وزغی چند زده‌اند که قطع نظر از کثافت و سستی، به نحوی به دست و پای ایشان پیچیده است که به

(۱). کلینی، کافی، ج ۳، ص ۹۳

(۲). نک: کلینی، همان، ج ۸، ص ۲۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۳

دست و پای خود شنا هم نمی‌توانند کرد که از بحر گمراهی خود را به ساحل آگاهی بکشانند.

و اگر چه از نقل طریقه غیر مرضیه صوفیه و حکما که قبل از این کردیم، معلوم است که این طایفه چگونه جماعتی بوده‌اند و در ضمن نقل اقوال ایشان جواب آن‌ها داده شده است، اما در اینجا لازم است که از برای اتمام حجت صریحا فقره‌ای چند در باب این که متابعت ارسطو و افلاطون به کار کسی نمی‌آید بلکه باعث بر آن می‌شود که آدمی به گفتارهای پوچ ایشان از طریق مستقیم دین قویم منحرف شود به قلم تحریر در آوریم تا بر آن جماعت معلوم شود که صرف عمر عزیز در معرفت حکمت ایشان محض نقصان و خسران است.

پس اولاً شک در آن نیست که این سقراط و متابعان او افلاطون و ارسطو در زمان اسکندر رومی بوده‌اند و در آن وقت از ابتدای آفرینش، قریب به پنج هزار سال گذشته بود.

و در این مدت دین حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیهم السلام از جانب پروردگار بر بندگان فرستاده شده بود و در میان هر یکی از امت انبیای سابق، قطع نظر از انبیا و اوصیا کرده، علمای بسیار و مؤمنان بشمار بوده‌اند که با وجود آن که نه حکمت سقراط و نه افلاطون و نه ارسطو در میان بود، عقل داشتند و خدا را می‌شناختند و به انکار کنندگان وجود صانع غالب می‌آمدند و ایشان ملزم می‌نمودند. پس معلوم می‌شود که دینداری و خدا را چنان که باید شناختن، محتاج به تعلیم سقراط و افلاطون و ارسطو نیست که اگر محتاج باشد، لازم می‌آید که خدای تعالی در مدت پنج هزار سال دین ناتمامی فرستاده است و دین ناتمام فرستادن و موقوف علیه آن را ذکر نکردن بر خدا روا نیست.

دوم آن که در زمان حضرت رسول - صلی الله علیه و اله - و بعضی از ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - این تعلیم حکمت در میان نبود، بلکه چنانچه ارباب تواریخ ذکر کرده‌اند، در زمان یکی از خلفای عباسی این صدای دین ربا در میان مسلمانان بلند شده است. به این نحو که چون آن ملعون منظورش آن بود که شغلی در میان مردم شایع گردد که بدان مشغول شوند و دست از تتبع احادیث آل محمد - صلوات الله علیهم - بردارند تا آن که مردم رفته رفته تردد و طلب علوم را از امام آن زمان موقوف دارند که باعث رفع خوف از تزلزل بنیان حکومت باطل او گردد، لهذا کتب حکمت و تصانیف حکما را از فرنگ طلب نمود و بر ساعی در تدریس و تحصیل آن‌ها مرسوم و مقرری قرار داد تا آن که در میان اسلام شایع گردید.

و نقل شده است که در همان سال اول که مردم به تعلیم و تعلم حکمت مشغول گشتند،

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۴

هفتاد نفر ملحد در همین یک شهر بغداد بهم رسید. همچنان که حالا به نحوست حکمت در بلده اصفهان، چندین هزار ملحد بهم می‌رسند، اما به اعتبار غلبه و کثرت علمای دینی که فقیه و تابع احادیث اهل بیتند، و از بیم تند باد غضب پادشاه اسلام الحمد لله و المنه غبار وجود ایشان پیش چشم کسی نمی‌تواند گرفت بلکه خفاش‌وار روزها در زاویه‌ها، زنار کفر خود و الحاد را ظاهر ساخته، شیطان‌وار به آن زنار صید دلها می‌نمایند.

[از حیل‌های صوفیه]

و دستور صوفیه و سایر ملاحده این است که در اول مرتبه که کسی به ایشان برخورد، سخن از ترک دنیا و زهد و تقوی در میان می‌آورند و هر روز به سخن غریبی، این کس را معتقد طور خود می‌نمایند.

بعد از آن که دیدند هر دو پای او در دام مریدی مقید گردید، پرده از روی مذهب باطل و اعتقاد فاسد خود برداشته، آهسته آهسته، الحاد را به او القا می‌نمایند و آن بیچاره، بعد از مدتی که مجاور خدمت او بوده است و اقوال خوب از او شنیده و افعال شایسته از او دیده است و مرید شده است، به غیر از آن که رطب و یابس او را قبول کرده و تابع او در گمراهی شود، راهی نخواهد داشت. پس اولی و انسب بلکه واجب آن است که این کس از برای معاشرت و تفحص حال این طایفه، باز به حوالی ایشان برود و در هر جا که صوفیه مذکور شوند، قطع نظر از آن که آن مرد صوفی اعتقاد فاسدی دارد یا نه، به زبان و دل انکار او را داشته باشد، چرا که امر به انکار صوفیه در اخبار اهل بیت وارد شده است و از آن خبر مفهوم می‌گردد که همین که شخصی خود را در زمره صوفیان مندرج بسازد و از آن ابایی نداشته باشد، باید که شیعیان به دل و زبان منکر او بوده باشند، چرا که به مقتضای «من تشبه بقوم فهو منهم» (۱) همین که شخصی در چیزی خود را شبیه به صوفیه کرد، مذمتی که درباره صوفی هست، متوجه او خواهد شد.

و حدیثی که دلالت بر انکار قاطبه صوفیه می‌کند، این است که مروی است از احمد بن ابو نصر بزنطی و اسماعیل بن بزیر از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود: «من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکرهم بلسانه او قلبه، فلیس منا و من انکرهم فکأنما جاهد الکفار بین یدی رسول الله.» (۲) یعنی هر که ذکر کرده شود صوفیه نزد او و انکار نکند ایشان را به زبان، یا به دل، پس او نیست از شیعه ما و کسی که انکار کند ایشان را، پس گویا به درستی که جهاد کرده است با کفار در برابر رسول خدا صلی الله علیه و اله. پس بنا بر این هر گاه این جماعت

(۱). مجلسی، بحار، ۱۱/ ۱۷۴

(۲). عاملی، شیخ حر، الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۱۸۵

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۵

چنین مردمی باشند، چرا این کس باید که عبث خود را داخل این قوم شمرده گرداند.

و این غریب است که در این اوقات، مردم اعزّه و غیره هستند که از راه تسویلات شیطان از اطوار متصوفه شکفته خاطر می‌شوند و هر چند که در ظاهر به مردم نمی‌نمایند که ما صوفی می‌باشیم، هر وقت که می‌شنود که متاع کاسد صوفیه نزدیک است که رواج بهم رسانند، ایشان دلال می‌شوند و هر زمان که آوازه ذکر و های و هوی صوفیه برمی‌خیزد، اگر از ایشان بر آید مطرب می‌شوند. و اگر نه لا اقل طربناک می‌گردند. و به همین معنا که در میان مردم به صوفی اشتها ندارند از آن مذمتی که بر صوفی وارد می‌آید، خود را سالم می‌دانند.

اما نیافته‌اند که هر گاه جمعی به امر نامشروعی اقدام داشته باشند و بدعتی را رواج و شهرت دهند، و فسقی را خواهند که منتشر سازند، هر کس که به فعل ایشان راضی باشد، در معصیت آن جماعت شریک و بلکه زیاده بر آن‌ها گناهکار خواهد بود. چنانچه امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام فرموده است که «الراضی بفعل قوم کالدّاخل فیهم و علی کل داخل فی باطل اثمنا، اثم العمل و اثم الرضاء به» (۱) یعنی راضی به فعل طائفه‌ای، مثل آن است که داخل در آن فعل است با آن قوم. و بر هر داخل در باطلی دو گناه است. یکی گناه عمل به آن باطل و دیگری گناه رضای به آن باطل.

پس بنا بر این کلام صدق نظام آن حضرت، بعضی از شیعیان که در مجالس و محافل اظهار محبت و مودت به این طائفه صوفیه می‌کنند و کسی که ایشان را ملعون و مردود می‌داند مذمت می‌نمایند، بسیار بد می‌کنند، چرا که به مضمون «انت مع من أحببت» دوستی و ولایتی که بکار می‌آید، دوستی و ولایت اهل بیت عصمت است سلام الله علیهم. و تبرّی از دشمنان ایشان نه دوستی جماعت صوفیه قاطبه، خصوصاً حلاجیه و امثال ایشان که چه بدعتها در دین احداث کرده‌اند و می‌کنند، دشمن اهل بیتند، چرا که این طائفه قائلند به این که سالک چون که به حقیقت رسد، شریعت و طریقت از او ساقط می‌شود و به این اعتقادند که چون به آن

مرتب‌ه که در میان خود قرار داده‌اند رسیدند، جمیع محرمات بر ایشان حلال می‌شود و همه واجبات از ایشان ساقط گردد و بت پرستی و پسر پرستی و سگ پرستی را بد نمی‌دانند. ملای روم و غیر او در مثنوی و غیره، این را از حلاجیه ذکر کرده‌اند و شیخ عطار حکایت زنار بستن و بت پرستی کردن شیخ صنعان را که از اکابر صوفیه است به نظم در آورده.

و علامه حلی که از عمده علمای امامیه است، در بعضی از تصانیف خود ذکر کرده که چون به حائر کربلا حاضر شد، مردمان نماز می‌گذارند، ایشان دو نماز کردند. یکی از این

(۱). مجلسی، بحار ۹۶/۹۷ از نهج البلاغه

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۶

طائفه نشسته بود و نماز نگذارد. پرسیدم، این مرد چرا نماز نمی‌گذارد؟ گفتند: این مرد واصل شده و نماز حجاب است و بعد از آن مذمت این طایفه می‌کند. یکی آن که این جماعت ابلیس را مرشد و یار و دوست مددکار خود می‌دانند و تعظیم او را بجا می‌آورند با آن که حق تعالی فرموده است: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»، «۱» یعنی شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن خود بگیرد.

احمد غزالی از اکابر حلاجیه است. از ابن ابی الحدید نقل شده که او به بغداد آمد و تعصب ابلیس می‌کشید و او را رئیس الموحدین می‌گفت و بر سر منبر می‌گفت: من لم يتعلم التوحيد من ابليس فهو زنديق «۲» یعنی هر کس خداشناسی را از ابلیس نیاموخت، پس او زندق است.

دیگر از قبایح مذهب این طائفه صوفیه، این است که قائل به جبرند و افعال بد و نیک بنده را از خدا می‌دانند. صاحب گلشن (راز) گفته است:

هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی گفته که او مانند گیر است و ملای روم صاحب این مذهب بوده است. چنانچه از مثنوی او معلوم می‌شود که ابن ملجم را قاتل امیر المؤمنین نمی‌داند، بلکه قاتل او را خدا می‌داند. و از زبان امیر المؤمنین این دروغ گفته که، یعنی آن حضرت به ابن ملجم می‌گفت:

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو ز آن که این را می‌نمی‌دانم ز تو

آلت حقی تو، فاعل دست حق چون ز من بر فاعل حق طعن و دق «۳» پس هر گاه صوفیه از این قبیل جماعتی باشند، مشخص است که دوستی با ایشان کردن مخالف شرع مبین است. پس حالا حکمت خوانان و تابعان اقوال حکمای یونان که این مذهب تصوف از خوشه چینی خرمن ایشان حاصل شده است، خاطر نشان کنند که اگر در حکمت افلاطون و ارسطو خیری می‌بود و دانستن حکمت بکار دینداری می‌آمد، از ابتدای بعثت حضرت خاتم الانبیاء تا آن روزی که حکمت را از فرنگ آوردند، مؤمنان آن زمان، به چه چیز دین خود را تمام می‌کردند و به کدام علم کفار را ملزم می‌ساختند؟

(۱). فاطر، ۶. علامه حلی در کتاب «کشف الحق و نهج الصدق» حکم به کفر صوفیانی کرده که قائل به اتحاد خدا با مخلوقات هستند. وی می‌نویسد: البحث الخامس فی انه تعالی لا يتحد بغيره ... و خالف فی ذلك جماعة من الصوفیة من الجمهور، فحکموا بأنَّه تعالی يتحد بابدان العارفين حتی تمادی بعضهم و قال انه تعالی نفس الوجود و کل موجود فهو الله تعالی و هذا عين الکفر و الالحاد. الحمد لله الذی فضَّلنا بتَّابع اهل البيت دون الاهواء المضلَّة. نک: عاملی، شیخ حر، الاثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص

(۲). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۷. دنباله عبارت که استدلال غزالی است این است: «امر أن يسجد لغير سیده

فأبی».

(۳). مثنوی، چاپ نیکلسون، ص ۱۹۰ (تهران، امیر کبیر)

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۷

و اگر بگویند که در آن وقت چون حکمت نبود، دین هنوز کامل نشده بود و مؤمنان آن زمان، خدا را چنانچه باید نمی‌شناختند و کفار را ملزم نمی‌توانستند نمود، اعتراف به کفر خود کرده خواهند بود، چرا که هیچ یک از فرقه شیعه، چه جای اثنا عشری، به این معنا قائل نیستند. پس باید که، دست از پیروی دامهای اقاویل حکما که آلت صیادی ایشان است بردارند و قائل شوند که دینداری و خداشناسی همین است که کسی موافق حدیث عمل نموده اوقات خود را صرف تتبع احادیث و یاد گرفتن احکام دین حضرت رسول و ائمه طاهرین که در میان امت گذاشته‌اند نماید تا آن که از شیطان فریب نخورده گمراه نشود.

[دوری طالبان علم از حدیث اهل بیت علیهم السلام]

اما می‌دانم که این معنا را نیز قبول نخواهند کرد و به اعتبار اغراض فاسده و دنیوی، از طور خود که دارند، محال است که اغراض نمایند. چرا که مکرر به این فقیر روی داده است که با جماعتی از ایشان که به اعتقاد چیز فهم بودند و سالها در مدارس اوقات عمر را صرف تحصیل علم کرده بودند و خود را از اهل علم می‌شمردند، در یک مجمع بوده‌ایم، با وجود این که فقیر جدید الاسلام و هنوز اطلاع تامی بر احادیث بهم رسانیده بودم، حدیثی در باب یکی از ضروریات دین از ایشان پرسیدم، نمی‌دانستند، بلکه فقیر به ایشان تعلیم می‌نمودم. و عذر می‌آورند که بدتر از گناه بود، زیرا که می‌گفتند که ما حکمت خوانیم که چند سال است که مشغول کتب حکمت از شرح هدایه تا شفا و اشارات بوده‌ایم، دست ما خالی نشد که حدیث بخوانیم.

در اینجا ملاحظه فرمایید، آنان که مبلغ خطیری را که به هزار زحمت بهم رسانیده‌اند از برای ثواب آخرت صرف کرده مدرسه می‌سازند، و وقف از برای او قرار می‌دهند که علما پیدا شوند و شیعیان علی بن ابی طالب را به دین آن حضرت آگاه گردانند که نیت ایشان چه چیز بوده و آخر به کدام علم مشغول گشته‌اند. فقیر نمی‌گویم مدرسه بنا کردن خوب نیست، این را می‌گویم که اگر اهل علم حدیث و پیروان دین را در آن مدرسه بنشانند و بی‌دین چند که غیر از افلاطون و ارسطو کسی دیگر را نمی‌شناسند، اخراج فرموده در آن مدرسه راه ندهند، حسنه این فعل زیاده بر حسنه اصل بنای مدرسه خواهد بود. و در واقع بسیار عجیب است که کسی خواندن حکمت و تحصیل اقوال حکما را بر احادیث ائمه علیهم السلام و کتب شرایع فقهای عظام ترجیح داده مقدم بدارد.

نهایت بعضی از اینها که هنوز در حکمت چندان فرو نرفته‌اند که ملحد شوند، عذری در این باب می‌گویند، هر چند که عذر لنگی است، چرا که فقیر وقتی که با یکی از این ملأهای حکمت خوان گفتگو نمودم و خاطر نشان او کردم که حکمت افلاطون و ارسطو بکار دین

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۸

و دینداری نمی‌آید، در جواب گفت که، حالا- در این زمان به قدر دانستن فن حکمت افلاطون و ارسطو، وظیفه به هر کس داده می‌شود و امثال من که به تحصیل می‌آییم، بنا بر بی‌بضاعتی می‌خواهیم که تحصیل علم باز تحصیل مدار گذران ما بشود و چون می‌بینیم که بنای وظیفه گرفتن و دادن و ترقی در اصفهان به دانستن حکمت است، لهذا به همین حکمت افلاطون و ارسطو مشغول می‌گردیم و به فقه و احادیث نمی‌پردازیم. پس چه گویم که در این زمان که دست شیطان به وسیله این حکمت قوی و دست اسلام کوتاه است، امیدوارم که خداوند به لطف عمیم خود، همه برادران دینی را بر جاده حق ثابت بدارد و آن جماعتی را که از برای دفع عسرت و تحصیل وظیفه به حکمت خواندن مشغول می‌گردد، توسعه در رزق حلال ایشان کرامت فرماید که تحصیل حکمت در نظر ایشان و قری نداشته باشد.

[اصل حکمت از فرنگ است]

دیگر شک در آن نیست که در زمان سقراط و افلاطون تا این زمان علمایی که در این فن حکمت آراسته و پیراسته‌اند، در میان نصارا خصوصا در فرنگ بهم می‌رسند که در اسلام کسی را به مرتبه مهارت آن‌ها رسیدن مقدور نمی‌شود؛ چرا که ایشان، قطع نظر از این که اصل حکمت حکما را در دست دارند، به علت این که سبب گمراهی ایشان همین حکمت است و به آن حفظ مذهب بد خود می‌نمایند، به نحوی به جد و سعی تمام به تحصیل آن مشغول می‌گردند که دیگران را آن مرتبه سعی ممکن نیست؛ زیرا که پادریان ایشان که به این امر مشغول می‌گردند، می‌باید زن نکنند، از برای آن که حواس ایشان به سبب متوجه شدن به فرزند و سایر عیال و تحصیل معاش متفرق نگردد و ایشان فرقه‌های بسیاری هستند. هر سلسله و فرقه پیری دارند که او را پدر می‌نامند و او طریقی و دستوری از لباس برای ایشان قرار داده است و هر سلسله متلبس به لباس پیر خود می‌شوند و احکامی که آن پیر در کتاب علی حده برای ایشان ترتیب داده است به عمل می‌آورند و هر سلسله که به اعتبار لباس پیر و احکام او در سلسله دیگر ممتاز است و می‌باید که ایشان همه در یک مدرسه باشند و در آن مدرسه پیری که جانشین آن پیر بزرگست دارند که اطاعت او را واجب می‌دانند و در همه باب از سخن او بیرون نمی‌روند و از آن خانه بی‌اذن او حرکت به بیرون نمی‌کنند و اگر اذن حرکت بدهد آن هم در ماهی یک بار است با رفیقی که آن پیر مقرر کند و اگر صبح رفته‌اند پیش از ظهر باید برگردند و اگر بعد از ظهر رفته‌اند پیش از شام باید مراجعت کنند تا آن که شب در خارج آن مدرسه نمانند. و در هر یکی از مکتب خانه‌های شیطان سه چهار مدرس است که دویست سیصد نفر در هر یکی جمع می‌شوند و کار ایشان

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۷۹

همین است که هر روز از طلوع صبح به درسگاه می‌روند و مشغول درس و بحث می‌شوند تا سه ساعت به ظهر مانده و بعد از آن از درسگاه بیرون می‌آیند به قدر یک ساعت هر کدام در اطاق علی حده که دارند مشغول مطالعه می‌گردند و اگر چنین نکنند پادری که پیر ایشان است، ایشان را تنبیه می‌کند. بعد از انقضای این ساعت زنگی بزرگی که دارند می‌نوازند و همان لحظه همه یکباره موافق فوج زاغ سیاه از حجره‌های خود بیرون آمده در خانه‌ای بسیار طولانی و وسیع که در هر طرف جاها دارد داخل می‌شوند و در آن مکان به ترتیب می‌نشینند و آن کسی که در آن زمان درس حکمت می‌گوید بر بالای مسندی که در خانه طولانی قرار داده‌اند می‌رود و دستور است که در هر مدرسی استاد حکمی می‌نشیند و درس می‌گوید. بعد از آن که استاد بر مسند قرار گرفت دو نفر از شاگردان خود را هر روزه تعیین می‌کند در پای منبر می‌نشانند.

بعد از ترتیب این وضع، یک نفر از استادان فن حکمت مسأله‌ای را که می‌داند مشکل است مطرح می‌سازد و با یکی از این دو شاگرد در آن مسأله بحث می‌نماید و آن شاگرد که به قدر قوت ادراک خود جواب می‌گوید اما چون استاد بالای منبر می‌بیند که شاگرد نزدیک است که ملزم شود، خود جواب آن مسأله را می‌گوید و بعد از آن استاد دیگر از آن استادان با آن شاگرد بحث می‌کند تا آن که از استاد درمی‌ماند و بعد از آن مسأله دیگر در میان می‌اندازد و به دستور اول ابتدا به شاگرد کرده و بعد از آن با استاد در آن مسأله گفتگو می‌نماید تا نزدیک به ظهر آن زنگ دیگر باره نواخته می‌شود. همین که صدای زنگ به گوش ایشان خورد همه از آن خانه به یک دفعه بیرون آمده به خانه دیگر که برای سفره انداختن مقرر است داخل می‌شوند و در آن جا هر کدام جای معینی دارند که می‌نشینند و سه چهار نفر از پادریانی که به اصطلاح صوفیه هنوز به مرتبه کمال نرسیده‌اند در میان ایستاده می‌گذارند و به خدمت قیام می‌دارند و از مطبخ خوردنی آورده و پیش ایشان می‌گذارند. متعارف است که پنج رنگ خوردنی می‌آورند. همین که یک قسم خورده شد قسمی دیگر پیش می‌آورند تا پنج قسم تمام شود. همین که از خوردنی فارغ شدند پیر ایشان که در مسند است زنگوله‌ای که در پیش او گذاشته است می‌زند و همه برمی‌خیزند و در میان آن خانه بر پا ایستاده به طور

نحس خود که دارند فاتحه می‌خوانند و بیرون آمده هر یک به اطاق خود می‌روند و تا دو ساعت بعد از ظهر می‌خوانند. اما همین که وقت ساعتی که در هر مدرسه دارند رسید، آن زنگ نواخته می‌شود، باز به درسگاه می‌روند و در آن جا نیم ساعت مشغول مطالعه می‌گردند تا استاد دیگر آمده و بالای منبر می‌رود و شروع به درس می‌کند به درس حکمتی غیر آن که صبح گفته شده است و به درس خواندن مشغول می‌شوند تا دو ساعت به شام مانده که صدای آن زنگ دیگر باره بر صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۰

می‌آید از منازل خود بیرون آمده به همان دستور در آن خانه طولانی جمع می‌گردند و بهمان نحو این استاد نیز بالای منبر رفته و دو شاگرد خود را پای منبر واداشته با ایشان در مسأله مشکلی بحث می‌کند تا شام شود و همین که شام شود همه بیرون آمده در کلیسا جمع می‌شوند و در آن جا یک ساعت به های و هوی مشغول می‌گردند تا آن زنگ باز نواخته می‌شود به همان سفره‌خانه می‌روند و به ترتیب چاشت و ناهار، شام می‌خورند و بعد از فاتحه بیرون می‌آیند و در منزل دیگر به مشغول هستند به قدر یک ساعت که آواز زنگ بر می‌آید و این صدای آخرین علامت وقت خوابیدن است. به این وضع در نهایت سعی هفت سال علی‌الاصول در حکمت می‌خوانند، نه فکر زن دارند و نه فرزند و نه عیال و نه وجه معاش و نه لباس، چرا که همه ما محتاج ایشان را سوای زنان در آن مکان مهیا کرده‌اند بدون آن که ایشان زحمتی از آن داشته باشند و بعد از اتمام هفت سال از این مدرسه به مدرسه دیگر نقل می‌کنند از برای تحصیل علم دین خود و در آن مدرسه که خالی شد شاگردان دیگر می‌آیند که هرگز هیچ مدرسه خالی نمی‌ماند. و در آن ولایت استادانی که در فن حکمت درس می‌دهند مثل اینجها نیست که کتاب به دست بگیرند و بی کتاب نتوانند درس گفتن، بلکه دستور است که آن دو نفر استاد را که در آن مدرسه درس می‌گویند دو سال یا کمتر، پیش از تدریس او را خبر می‌کنند و او می‌آید و کتاب افلاطون و ارسطو و سایر کتاب‌های حکمت را نزد خود گذاشته و تصنیفی بکند و در هر مسأله قولی اختیار کرده او را به دلیل عقلی ثابت می‌کند و در آن هفت سال آن تصنیف خود را تعلیم شاگردان خود کند و ماه به ماه هر مسأله‌ای که در هر روز تعلیم کرده و قولی در آن مسأله اختیار نموده به دست می‌آید در یک ورق کاغذ بنویسد و در مدرسه خود بچسباند تا این که همه استادان از مدرسه‌های دیگر که این دستور را می‌دانند در یک روزی از ماه که به واسطه این کار تعیین کرده‌اند آمده آن مسأله را که او بیان کرده ببینند و در هر یک از آن مسأله‌ها که خواهند با آن استاد که بالای منبر برای همین کار نشست بحث کنند و او باید همه را جواب بگوید و ملزم نشود.

غرض از این حکایت این است که این حکما که حالا در میان اهل اسلام خود را حکیم می‌دانند و به سبب سطری چند که از شفا و غیره خوانده‌اند ایمان خود را به باد داده موجب مرض ایمان مسلمانان می‌شوند و می‌گویند که ما با حدیث کار نداریم و ما ارباب عقلیم و احادیث نقلی چنین‌اند و ما باید موافق عقل چیزها را قبول کنیم بدانند و بفهمند که اگر از حکمت افلاطون و ارسطو عقل را آن قوت بهم می‌رسید که بدون اعانت شرع مبین به تنهایی حق را می‌توانست بشناسد و ثابت کند، پس می‌بایست که دین این فرنگان که بنای آن بر حکمت حکماست و اصل حکمت نزد ایشان است بهترین و قایم‌ترین دینها باشد، اما

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۱

چون به خلاف این است، معلوم می‌گردد که بدون متابعت شریعت، به نحوی عقل در هیچ امری مستقل نخواهد بود و اقوال حکما که مجرد عقل جاهل و خیال است به کار دین و دینداری نمی‌آید اما این طائفه گمان می‌رود که مضایقه نکرده اقرار کنند که دین نصارا قوی است، چرا که چنانچه قبل از این مذکور شد، مخالفتی که با نصارا دارند در همین است که می‌گویند که نصارا در توقف بر ثلاثه بخل ورزیده‌اند، هر چند که می‌بایست این ادعا را به نصارا نداشته باشند چرا که چنانچه ایشان وحدت موجود را از حکما اخذ کرده‌اند و ایشان را در این اعتقاد پیشوار می‌دانند، نصارا نیز می‌گویند که این ثلاثه از افلاطون و سایر حکما مانده است. پس هر گاه این دو طائفه جاروب کش در خانه یک جماعتند، دیگر منازعه چه صورت دارد و می‌توان گفت که کریمه و قَالَتْ

اَلْيَهُودُ لَيْسَتْ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتْ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ «۱» شامل حال ایشان تواند گردید، چرا که در یهود بودن کسی که وجود خدا را در همه اشیاء ساری داند و قائل باشد به این که به ریاضت به مرتبه‌ای توان رسید که لباس بندگی را از خود سلب و مرتبه ربوبیت حاصل توان کرد، شکی نیست، بلکه بدتر از یهودی است و منظور از تطویل خیر خواهی این جماعت است که نظر به احوال فقیر نموده و عبرت بگیرند که متوسل به نور ائمه معصومین علیهم السلام گردیده از اعتقادی که به دین نصارا داشتم با وجود آن که در آن دین متولد شده بودم و حکمت حکما به نحوی که مذکور شد خوانده بودم، بیزاری جسته و حق را پیدا کرده، اختیار نمودم، ایشان نیز چنین کنند و الا اگر دست از اقول حکما و وحدت موجود بر نمی‌دارند و احادیث اهل بیت در نظر ایشان قدری ندارد، از برای ایشان بهتر است که به مضمون کُلِّ شَيْءٍ يَرْجِعُ اِلَى اَصْلِهِ به فرنگ بروند، «۲» زیرا که در آن جا هر چند که به جهنم می‌روند، اما چند روزی به سبب شرب خمور و ارتکاب و استماع نغمات، بی‌تقیه تعیشی می‌کنند. و فائده دیگر دارد که ضرر ایشان به اسلام کمتر می‌رسد، زیرا که اگر در میان اهل اسلام باشند، خود در دنیا به زحمتند و آخر به جهنم می‌روند و هم اهل اسلام از ایشان زحمتها می‌کشند، چرا که گوسفندان گله اسلام را ربوده همراه خود به جهنم می‌برند.

اما چون ممکن است که این جماعت از راه (رسیده) بگویند که اگر تو عقل می‌داشتی و حکمت می‌دانستی، دست از این دین بر نمی‌داشتی و مردم را از پیروی عقل و حکمت منع نمی‌کردی، جواب گوئیم: لعنت به کسی که راه عقل یا حکمت را مذمت کند، اما کدام عقل و

(۱). بقره، ۱۱۳

(۲). عین عبارات این چند صفحه در گزارش حکمت خوانی در اروپا در کتاب دیگر مؤلف با عنوان «هدایه الضالین، نسخه ۱۲۱۱۶ آستان قدس رضوی، برگ ۷۸ به بعد» آمده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۲

کدام حکمت، نه آن عقل و حکمتی که این جماعت می‌گویند بلکه حکمت و عقل آن است که توفیق یافته و حکمتی را که خدا و رسول قرار داده‌اند بشناسد و چون الحمد لله و المنه فقیر راه عقل و حکمت را یافته است، به این دو طایفه لازم است که خاطر نشان کنم تا بدانند که راه عقل آن است که کسی توفیق یافته، پیروی حکمتی که عبارت از احکام شرایع است نموده، فرق کند میان حق که تعلیم انبیاء و اوصیاء است، خصوصا حضرت رسول - صلی الله علیه و اله - و اوصیاء آن جناب که خدای تعالی ایشان را برای هدایت مردم به دنیا فرستاده است و میان باطل که تعلیم حکمای یونان است؛ و اگر به تعلیم حکمت اشتغال نماید، منظورش از یاد گرفتن رد اقوال ایشان باشد، زیرا که طریقه ایشان، راهی است که هر که گمراه شده است در او گمراه شده است و بداند که فائده این عمر همین است که کسی مشغول درس و بحث حدیث و شرع پیغمبر خود گردیده توشه از برای راه آخرت خود تحصیل کند، چرا که حکمت واقعی احادیث است و متابعت احادیث راهی است که به بهشت می‌رود و به آن فرق می‌شود میان شیعه و کافر.

و اگر این جماعت که پیروان حکماء اند بگویند که ما از برای رد کردن اقوال این جماعت، کتب ایشان را می‌خوانیم تا از طریقه ایشان با خبر باشیم، جواب می‌دهیم که، بر تقدیری که مقصود این باشد، باز لازم نکرده است که کسی اوقات خود را منحصر در تتبع کتب حکما کند و چنین نیست که خواندن کتب ایشان وجوبی یا استحبابی بهم برساند، چرا که اگر منظور رد کردن است، همچنین که رد مذاهب حکما باید کرد، رد مذاهب باطله دیگر که در عالم است نیز خوب است، پس اگر مرض ندارند، چرا همین اطلاع بر این طریقه را به دست گرفته می‌خواهند که رد آن نمایند، چرا مذاهب باطله دیگر را ابتدا به شروع در آن‌ها نمی‌کنند و مطلع نمی‌شوند و از برای رد مذهب حکما صرفه نکرده است که این کس، آن قدر در گفتگوهای باطل ایشان بیچد که سر رشته طریق حق از دستش رود، بلکه از برای آن‌ها همین کافی است که بدانند که ایشان در چه دین بوده‌اند و به کدام کتاب از پنج کتاب

عمل کرده‌اند و به کدام پیغمبر از پیغمبران اولوالعزم ایمان آورده‌اند. و چون ثابت کنند که به هیچ یک از پیغمبران ایمان نیاورده‌اند و هیچ یک از پنج کتاب را قبول نکرده‌اند ثابت می‌شود که پیشوایان اهل جهنم‌اند. و هر کس که به پیشوایان اهل جهنم بچسبد جزم است که به بهشت نمی‌رود.

و اگر این معنی را انکار نمایند که ایشان پیشوایان اهل جهنم بوده‌اند، بسم الله، نشان بدهند که در کدام کتاب یا حدیث وارد شده است که در روز قیامت، سوای علمهای انبیای اولوالعزم، علم سقراط و افلاطون بلند می‌گردد تا بگوییم که ایشان در زیر علم آنها قرار می‌گیرند و در سایه آن به بهشت می‌روند.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۳

اما می‌دانم که حکیم مذهبان بی‌شرم و حیا، در جواب خواهند گفت که این که شما می‌گویید، وقتی است که سقراط و افلاطون یا ما که متابعت ایشان می‌کنیم، به این قیامت که در کتاب انبیا وارد شده قائل باشیم. جواب آن است که این اول کفری است که از همت پیروی کتب حکمای این جماعت اظهار می‌کنید که هیچ کافر از اهل کتاب آن را نگفته است و به عقل ناقص خود، به گفتار پنج شش نفر چند که به تعلیم شیطان سخن گفته‌اند از برای آن که بنی آدم را گمراه کنند، متمسک گردیده انکار می‌کنند چیزی را که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که خدای تعالی فرستاده است و از آن خبر داده‌اند و رد می‌نماید کلام الهی را که در همه کتب اشعار به وقوع قیامت کرده است. و اگر باور ندارند و به سخن ما اعتماد نکنند که قیامت هست، پرسند از کسانی که کتب آسمانی را هر چند که محرف باشد خوانده‌اند تا بر ایشان روشن گردد که آنچه در باب روز قیامت پیغمبر آخر الزمان و اوصیای آن جناب خبر داده‌اند، همان است که در کتب ایشان، خدای تعالی خبر داده است و بر ایشان معلوم شود که آنچه ما گفتیم که حکما به تعلیم شیطان سخن گفته‌اند تا آن که بنی آدم را گمراه کنند، محض ادعا نیست و اگر آن که کتاب کالوپین را مطالعه می‌کردند می‌دانستند که این حکما چه نحو بوده‌اند، زیرا که کالوپین که کتاب لغت یونانی معتبر است و صاحب آن حکیم و نصرانی بود، در لغت اس، درباره سقراط که استاد افلاطون و ارسطو بود، می‌گوید که، سقراط آن کسی است پیش فیثاغورس حکیم، نزد شیطان تعلیم گرفته است و بعد از آن به خود افتاده، چون دانست به عقل خود اعتماد کردن پوچ است، کتاب حکمت نقلی را پیدا کرده و چون به درس آن مشغول شد، به شاگردان خود فرمود که، هرچه از من بالاتر است هیچ کار به او نمی‌باید داشته باشید و شتافان حکیم (!) درباره سقراط نقل می‌کند که، هرگز در باب ذوات اشیاء چه جای خالق بی‌همتا مباحثه نکرد از برای آن که می‌گفت که ادراک ذوات اشیاء از عقل انسان بلندتر است، یعنی آنها را نمی‌توان یافت.

و بعد از آن به چند فقره، کالوپین نقل می‌کند که سقراط دو زن داشت که یکی از آن دو زن به سبب آن که سقراط کریه المنظر بود، موافق طبع او نیفتاده بود. او را آزار می‌کرد.

روزی سقراط را کتک زده و از خانه بیرون کرده بود. باز صدای آن زن بلند بود. یکی از دوستان سقراط به او می‌گفت که، زن چینی را چرا از خانه بیرون نمی‌کنی؟ در جواب گفت که، می‌خواهم در میانه خانه به بدخویی او عادت فرمایم که چون بیرون می‌روم خفتها که به من می‌رسد گوارا باشد و در حوصله‌ام بگنجد. آن دوست گفت که این بر جا، اما تا کی تاب تحمل شنیدن صدای او را داری؟ سقراط گفت که، شنیده‌ام که تو در خانه اردک نگاه می‌داری، با وجود آن که همیشه فریاد می‌کنند. آن مرد گفت من اردک را برای تخم کردن نگاه داشته‌ام تا آن که تخم بگذارند و اردک بچه‌ها بهم برسانند. سقراط گفت که، من این زنها

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۴

را نیز از برای فرزند آوردن نگاه داشته‌ام. اتفاقاً روزی آن زن از بالای بام با او خشونت کرده فریاد می‌زد و چون دید که سقراط چیزی نمی‌گوید، کوزه آبی برداشته بر سر او ریخت.

سقراط گفت: از آن غزش‌های تو دانستم که بارش عظیمی در عقب او خواهد بود.

و بعد از این نقلها، کالوپین می‌گوید که، سقراط خود اقرار می‌کرد که من شیطانی دارم که مرا از آینده‌ها خبر می‌دهد. پس این است آن کسی که پیر و معلم افلاطون و ارسطو بود و جمعی که خود را مسلمان و شیعه می‌دانند، اعتماد بر اقوال او زیاده بر گفته رسول خدا و ائمه هدی می‌نمایند. اما فردا که پرده از کار بر خیزد، معلوم می‌گردد که مذاهب این جماعت چه بوده است و کار ایشان به کجا خواهد کشید و تعجب از این است که این جماعت چیزهایی را که شیطان به سقراط تعلیم کرده است رد نمی‌کنند و شیطنتهای او را قبول دارند، اما سخن حقی که سقراط گفته است هیچ ذکر نمی‌کنند و به خاطر نمی‌آورند، چرا که سقراط بعد از آن که به خود افتاده به شاگردان خود تعلیم کرده است که به عقل خود به تنهایی خیال کردن پوچ است، پس اگر هم چنانچه سقراط از کتاب نقلی که می‌باید یکی از کتب انبیای سلف باشد، به ضعف عقل خود اقرار کرد و بنا بر آنچه در آن یافته بود، دست از خیال کردن در ذوات اشیاء، خصوصاً ذات الهی باز داشته بود و می‌گفت که، هر چه از من بالاتر است کار به او نباید داشت، این جماعت نیز اگر چنگ به قرآن مجید می‌زد که کتاب حکمت نقلی خدای تعالی است و او را از آنان که در علم راسخند، تعلیم می‌گرفتند، حکیم واقعی می‌بودند و دست از خیال کردن در وجود خدا که عین ذات آن سبحانه است برمی‌داشتند و مثل سقراط اقرار می‌کردند که هر چه از او بالاتر است، می‌باید که کار به او نداشته باشیم، از برای ایشان بهتر بود. در واقع هرگاه سقراط در جاهای دیگر پیر است، اگر مرضی ندارند، چرا در اینجا پیروی او نمی‌کنند؟ پس معلوم است که این حکمای اسلام، مرضی دارند که موعظه علاج ایشان نمی‌کند و راه عقل ایشان، راهی است که آن شاء الله که هیچ جاهل قدم در آن نگذارد.

الحمد لله و المنه که راه عقل این کمینه امروز، آن راه نیست و حکمتی که امروز می‌دانم نه آن حکمتی است که افلاطون و ارسطو تعلیم داده‌اند. و اگر چه در آن حکمت گمراه کننده، عالم و استاد بودم، امروز به توفیق خدای تعالی از شاگردی علمای اخبار و احادیث ائمه اطهار علیهم السلام کلاه افتخار به آسمان می‌رسانم و حالا قریب دوازده سال است که چون دانستم که آن راهی که از متابعت حکما به دست می‌آید، راه جهنم است و حکمت ایشان پلی است که بر روی جهنم کشیده است که هر که قدم در آن می‌گذارد، نمی‌شود که نلغزد و به جهنم فرو نرود، لهذا دست از آن راه برداشته حرف در او نزده‌ام و خوشم نمی‌آید که لب را به گفتگوی اقوال ایشان بجنبانم. اما لا علاج می‌بینم که این

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۵

حکمت، در این زمان خاری شده و در پای اسلام می‌خلد؛ لهذا به این چند کلمه اوقات مصروف گردید، زیرا که از دولت این حکمت است که هر روز گوسفند چند از گله اسلام به دام گرگ فریب شیطان می‌افتد و گاه یکی از این میان برمی‌خیزد و صوفی می‌شود و جمعی از جهال را از دایره متابعت شرع بیرون می‌کند و گاهی یکی دیگر می‌بینی که به قدم عالم قائل می‌شود و یکی دیگر طبایع را قدیم می‌داند و افراد را حادث.

غرض که هر روز از برکت این حکمت، حادثه‌ای به قواعد دین و شرع مبین می‌رسد و از همه حادثه‌ها، عظیم‌تر وجود نامسعود این صوفیه است که در میان مسلمانان افتاده‌اند و خود را [مانند] رهبانان و پیران نصارا آراسته از برای آن که جمعی از عوام الناس یا آن‌هایی که [در] دلهاشان مرضی هست، در دایره مریدی خود در آورند، مدتی ریاضت را بر خود می‌بندند و بعد از آن که جماعت بی‌بصیرت ظاهربین چند را به ظاهر خود معتقد نمودند، گاهی دم از ولایت و گاهی دم از نبوت می‌زنند و مرتبه الوهیت را چون صریحاً نمی‌توانند خاطر نشان مردم کرد، یعنی که انسان را رسیدن به آن مرتبه ممکن است، لهذا بعد از آن که از خواص اصحاب خود شخصی را معتمد و قابل آن سرّ می‌دانند، ظاهر می‌کنند.

مشهور است که جمعی از ایشان را منصب می‌دهند و بیماران را شفا کرامت می‌کنند و آخر الامر خود را از طوق بندگی بیرون کرده مردم جاهل به کلمات دلفریبانه و اقوایل ملحدانه از راه می‌برند. چنانچه (از) یکی از ایشان مسموع گردید که در محفلی

اظهار می‌کرد که ما از اولیائیم که خدا فرموده است: «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱) و مراد اظهار این معنا بوده که دیگر خوفی و حزنی بر من نیست، یعنی از بندگی بیرون آمده‌ام و تکلیفی بر من باقی نمانده که به سبب عدم اطاعت، خوف از عقاب داشته باشم؛ نهایت مردم به تأویلات پوچ این طایفه که از راه تقیه عبارات پیران و مشایخان خود را [تأویل] می‌کنند، قناعت کرده خود را از دام و دانه ایشان محفوظ نمی‌دارند.

اما فقیر که مدتی پادری بودم و بر مذاهب و طریقه نصارا کمال اطلاع دارم و تتبع زیادی کرده‌ام می‌دانم که اقوال این طایفه صوفیه با اقوال نصارا موافق و اعتقادات ایشان با عقائد نصارا مطابق است. و هرگاه صوفیه حال، در مجالس و محافل پیوسته از ذکر اوصاف مشایخ خود دم می‌زده باشند، گاهی از منصور و گاهی از عطار و گاهی از ملای روم و غیره، اشعار و عبارات در باب این که همه چیز خداست و غیرگی در میان نیست، بلکه همه کثرت‌ها امر اعتباری و در واقع یکی است که هر روزه تنزلی کرده جلوه به ظهور می‌رساند، پس اگر کسی ایشان را لعن نکند و از ملاقات بر رطوبت با ایشان اجتناب ننماید، فرقی میان

(۱). بقره، ۶۲

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۶

اهل آن مجلس که این جماعت در آن جا مذاکره اقوال پیران خود را می‌کنند و میان نصارا نخواهد بود. به اعتبار آن که هم چنانچه صوفیه این مذهب باطل خود را از امثال این اقوال که یکی از پیران ایشان گفته:

نیست غیرگی به میان، این چه حدوث و قدم است یک سر رشته وجود و سر دیگر عدم است و از قبیل گفته ملای روم که:

چون که بی رنگی اسیر رنگ شدموسی با موسی اسیر جنگ شد «۱» و قول صاحب گلشن راز که گفته است:

اگر مسلم بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است در نظر مردم جلوه می‌دهند، نصارا نیز این اعتقاد باطل خود را که می‌گویند که به توسط اتحاد ذات انسانی که حضرت عیسی باشد، با ذوات خدای تعالی همه انسان خدا شد از قول پیران جاهل خود که یکی از آن جمله بیلوس [پولس] ملعون است که به ثبوت می‌رسانند.

[پولس و نظریه حلول خدا در وجود عیسی و ذات انسانی]

زیرا که بیلوس بنا بر این اعتقادات که در فصل سیم کتابتی که برای طائفه‌ای از پیروان خود که آن طائفه را تیماتاوم [تیموتاؤس] می‌گویند نوشته است، می‌گوید که، همه شما فرزندان خدا هستید به ایمانی که آورده‌اید به این که عیسی خداست، زیرا که هر که از شما که به این معنا ایمان آورده است و غسل بدل ختنه کرده است، عیسی خدا را در خود پوشانیده است و بدین سبب دیگر در میان خود فرق نمی‌توانید کرد که بگویید که ما یهودی و او یونانی یا من غلام و او آقا و یا من مرد و آن زن است، چرا که همه شما یکی هستید در عیسی که خداست و شما او را در خود پوشانیده‌اید.

و همچنین در فصل هشتم کتابتی که به طائفه کورمنیتوس، نوشته است می‌گویند که می‌رسید از من که، آیا آن چیزی را که به بتها نذر کرده می‌شود بخورید یا نه، چرا که آنچه من می‌دانم آن است که در دنیا هیچ بت نیست و هیچ خدا نمی‌باشد مگر یک خدا و هر چند در زمین و آسمان کسانی هستند که خدایان گفته می‌شوند، شک نیست که خدایان و ارباب بسیارند، اما از برای من یک خدا پدر هست که از او همه چیز است و ماها در اویم و یک رب است که عیسی است و خداست و ما به واسطه اویم، اما این علم را همه کس ندارد و به جهت علم نداشتن است که تا حال بعضی که دل ایشان به وسواس بیمار است به آن نجس

(۱). در اصل: موسی با موسی در جنگ شد.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۷

می‌شود. اما می‌باید بدانید که خوردن سفارش ما را به خدا نمی‌کند و اگر بخوریم زیاد نخواهیم شد و اگر نخوریم، کم نخواهیم گشت.

پس تأمل کنند حالا صوفیان ناصاف اعتقاد در این عبارات ببلوس که چه قدر فریبنده‌گی دارد، و غلط اندازی او را ملاحظه کنند که مذهب باطل او و صوفیوه از او بیرون می‌آید. پس چرا شب و روز اوقات خود را به ذکر کمالات و فضائل ملای روم و سایر مشایخ صوفیوه صرف می‌کنند و ایشان را به سبب نوشتن مثنوی‌ها و شعرها که کفر را در لباس رنگین جلوه داده‌اند تعریف می‌کنند؟ حالا ملاحظه فرمایند این عبارت ببلوس را و کمال او را ببینند، زیرا که هر چند کار مشایخ صوفیوه این است که کفر را در لباس ایمان به مردم بفروشند، اما به رنگینی ببلوس گمان ندارم کفرهای خود را جلوه داده باشند. پس خوب است که من بعد، شاگردی پیر خود ببلوس را اختیار کنند و کشف و کرامات را به او نسبت دهند، چرا که عبارت او که با مذهب صوفیوه موافق آمده است، گویا از جمله کرامات اوست که از او به ظهور رسیده است. نمی‌بینند این که در این عبارت بتها را نیز خدا دانسته است، چنانچه یکی از مشایخ صوفیوه در شعر خود بتها را خدا دانسته، گفته است که:

اگر مسلم بدانستی که بت چیست بدانستی که دین در بت پرستی است پس هر گاه معلوم شد که ببلوس از رحمت مایوس و صوفیوه در اعتقاد و مذهب موافقت و بلکه صوفیوه، مقلدان ببلوس و نصارا اند، اولاً بر نصارا لشکر ردّ و لعن روانه می‌کنیم، زیرا که بعد از آن که نصارا هدف تیر لعن شدند، از سکوت و الزام ایشان که پیشوایان دین صوفیوه‌اند، سکوت و الزام صوفیوه نیز به عمل خواهد آمد و از خوف سنان لعن شیعیان، در تکیه‌ها، به بهانه ریاضت کشیدن مخفی گشته مهر سکوت بر دهان هرزه گوی خود خواهند نهاد. پس مخفی نماند که آنچه ذکر کردم که نصارا اعتقاد دارند به این که به توسط یکی شدن ذات انسان با ذات خدا، خدا انسان شد و از رحم مریم متولد گردید، از این عبارت ببلوس ثابت و معلوم می‌گردد و می‌گویند که ذات الهی و ذات انسانی هر دو در یک عیسی به وجود خدا موجود شده است؛ لهذا می‌گویند که به توسط عیسی همه کس خدا شد، چرا که به توسط او ذات خدا و ذات انسان به یک وجود خدا از رحم مریم موجود شده‌اند و به دنیا آمده‌اند؛ پس همه ذوات انسانی که با ذات انسان در مفهوم متحدند نیز خدا خواهند بود.

اما چون در رد اصل اول از اصول سبعة ایشان که به انسانیت تعلق دارد، در کتاب هدایة الضالین مذکور گردیده است که این اعتقادات ایشان باطل است و بر وجهی بیان بطلان مذاهب ایشان تحریر یافته که دیگر شبهه بر کسی نمی‌ماند، در این رساله همین را لازم دانستیم که رعایت ببلوس را که اصل دین همه نصارا و صوفیوه به او می‌رسد منظور داشته

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۸

عبارت او را بی‌حل و رد نگذاریم.

پس بدان ای عزیز که ببلوس در این عبارت مراتبی چند ذکر کرده است که نصارا و صوفیوه به اعتبار همین که قول ببلوس است، این عبارت او را از قبیل اوراد پیوسته می‌خوانند، چنانچه صوفیوه این زمان دست از ادعیه و اورادی که از طریق اهل بیت رسالت مأثور است برمی‌دارند، با وجود آن که انشاء و املاء و کلام معصومند، آن قدر تأثیر در آن‌ها گمان ندارند، و اوراد و اذکاری که جمعی از مشایخ ایشان احداث و انشاء کرده‌اند؛ مثل اوراد فتحیه و مانند آن، آن را اوراد خود می‌سازند و مؤثر می‌دانند.

اما نصارا که این عبارت ببلوس را اوراد کرده‌اند، متوجه نمی‌شوند که چه می‌خوانند و چه چیز از آن لازم می‌آید. پس آن جماعت که ایشان نیز مثل نصارا اشعار مشایخ خود را ذکر جلی و خفی کرده‌اند، چون ببلوس رئیس ایشان است، التماس دارم که گوش داده بشنوند که آنچه ببلوس می‌گوید و آنچه به نصارا خاطر نشان می‌کنم حق است یا نه، تا آن که معلوم ایشان شود که بنده هر چه قدر می‌گویم، غرضی به غیر از اظهار حق نیست و بعد از آن اگر نصارا از دار تعصب بیرون نیایند، من بعد اگر ایشان را بدتر از

نصارا بگویم، حاشائی در باب نصرانی بودن خود نکنند.

پس آن ببلوس پیر صوفیه می‌گوید که، در دنیا هیچ بت نیست و می‌دانم که هیچ خدا نیست مگر یک خدا. حالا پیچیدگی‌های این فقره عبارت او را به ناخن حل و بیان از هم بشکافیم تا نصارا و صوفیه مریدان او به کمال او نازش نکنند و بعد از آن به تتمه پردازیم.

در اینجا ببلوس ناپاک از راه پرده پوشی بر کفر خود، دو چیز را با هم مخلوط کرده است که هر که اندک هوشی دارد، خواهد یافت که هر دو به یک چیز باز خواهند گشت. یکی آن که می‌گوید که، در دنیا هیچ بت نیست. ببینیم از این قول چه چیز خواسته است. اگر به معنی ظاهر خود حمل شود، هر طفلی - چه جای ببلوس که شیطان زمان خود بود، می‌داند که دروغ است، زیرا که بت پرستی در دنیا از اول زمان حضرت ادریس تا زمان ببلوس که قریب به پنج هزار سال می‌شد بسیار بود و مرضی بود که عارض اکثر مردم آن زمان شده بود. چنانچه در فصل چهل و چهارم کتاب شعیای پیغمبر، بنی اسرائیل را خدای تعالی نصیحت فرموده، اولاً توصیف خود و بعد از آن از بت پرستی که همه ساکنان دنیا در آن زمان به او مشغول بودند وصف فرموده گفت: منم که اولم و منم که آخرم و منم آن کسی که نه ابتدا دارم و نه انتها. و به غیر از من خدایی نیست. اگر کسی هست که به من شبیه باشد، صدا بزند و خود را ظاهر سازد. و نقل کند که چه واقع شد از آن روز که من مخلوقات پیش آفریدم. و آنچه از حالا تا آخر خواهد شد، پیش از وقوع به مردم نقل نماید و خدای تعالی بعد از این خطاب می‌کند شخصی را و می‌فرماید.

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۸۹

نصارا می‌گویند که آن شخص حضرت یعقوب بود و قبل از زمان شعیای قریب به سه هزار سال از دنیا رحلت فرموده بود. من به ایشان ثابت کرده‌ام که این خطاب را خدای تعالی به نور حضرت رسول - صلی الله علیه و اله - داشته است و جرانیم ناپاک که در کتاب هدایة الضالین احوال او را بیان نموده‌ام، اسم آن حضرت را محو و نام یعقوب را نوشته و دلیل بر این مدعا مطابق گردیدن عبارت است بر بعثت آن جناب و اهل بیت او - علیهم السلام - چنانچه هر صاحب عقلی که این عبارت را به نظر تأمل نگاه کند، معلوم او خواهد شد.

پس حق تعالی بعد از آنچه مذکور گردید، می‌فرماید که، از حالا بشنو ای بنده من؛ یعنی محمد، و ای عبد الله که من تو را انتخاب نموده‌ام، هر چه می‌فرماید پروردگار و آفریدگار تو و آن کسی که از رحم مادر کمک خواهد نمود تو را، ای محمد! تو عادلترین بندگان منی که تو را انتخاب نمودم. مترس، زیرا که من آنها در بالای آن کسی که تشنه لب لقب دارد، خواهم ریزانید و از برای خشک شده از تشنگی نهرها جاری خواهم ساخت و روح خود را بالای تو و اولاد تو فرو خواهم آورد و به ذریه تو رحمت خواهم نمود و در میان سبزه و چمن از قبیل درختان بید در کنار آب روان، شاخه‌ها به هر طرف خواهد کشید. و یکی خواهد گفت که، من از صاحبم و دیگری به اسم محمد آواز خواهد داد و این به دست خود خواهد نوشت که به آن صاحب و به نام عبد الله خود را موسوم خواهد ساخت و می‌فرماید این چیزها را پادشاه عبد الله و خلاص کننده آن صاحب جنود، به درستی که من اولم و من آخرم و به غیر من نیست خداوندی. اگر کسی هست که مثل من باشد، صدا زند و خود را بنماید و به ترتیب نقل کند آنچه شد از ابتدای آن زمان که من مخلوقات اول خلق کرده‌ام و این‌ها که بعد از این خواهد شد تا به آخر، پیش از وقوع بگوید. اما شما ای بندگان من! مترسید و مضطرب مشوید، زیرا که من آن زمان تو را شنونده ساختم و این وقایع را بی‌شکی به تو اعلام نموده‌ام، شما گواهان منید.

حالا - قبل از اتمام عبارت، ایرادی که بر این عبارت وارد می‌آید مناسب است که نقل کرده جواب گفته شود. اگر کسی به تعجب افتاده از تغییر اسلوب این عبارت، به خاطر برساند که نامربوط است و بگوید که چه معنا دارد که هر لحظه خدای تعالی خطاب را تغییر دهد. گاهی شما خطاب کند، و گاهی تو می‌گوید و بعد از آن شما گواهان من هستید می‌گویند، بدانند که بنده مدتی در این

عبارت فکر کرده‌ام و هر چند اول نامربوط به نظر می‌آمد، اما بعد از آن که درست تأمل نموده‌ام یافته‌ام که هیچ نامربوطی در آن راه ندارد، بلکه عین مصلحت بود که به این وضع بفرماید. پس برای اتمام حجت بر انکار کنندگان آن نور که حق تعالی او را مخاطب ساخته است و آن کسانی که اسم حضرت رسول - صلی الله علیه و اله - را محو و به جای او یعقوب نوشته است، چنین فرموده است، زیرا که حضرت

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۹۰

یعقوب قطع نظر از آن که گفتیم سه هزار سال قبل از [آن که] شعیا این کتاب را بنویسد، به رحمت حق تعالی رفته بود، همین یک نفر بود، چون می‌شد که گاهی به مفرد و گاهی به لفظ جمع خدای تعالی به او خطاب کند که به غیر از این که این عبارت هیچ گونه تعلقی به احوال حضرت یعقوب ندارد و اگر چنانچه صاحبان ادراک در آن تأمل کنند، می‌دانند که تأویل نمودن نصارا آن شخص مخاطب را به حضرت یعقوب، محض عناد و حق را پنهان کردن است و اگر نه به احوال حضرت خاتم الانبیاء مناسبت دارد. چنانچه فقیر مطابق کرده‌ام در آن زمان که حق تعالی این عبارت را می‌فرمود، نور حضرت رسول و نور حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و یازده فرزند او همه یک نور بوده‌اند. بدین سبب از برای اتمام حجت بر انکار کنندگان به این وضع، به انوار آن حضرت مخاطبه می‌نماید که گاه به اصل خطاب می‌کند و گاهی به همه و در آخر می‌فرماید که، شما گواهان من هستید، می‌خواسته است که اعلام کند که خلقت نور حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و یازده فرزند ایشان - صلوات الله علیهم - مقدمند بر خلقت همه مخلوقات، و با او در آن زمان یک نور بوده‌اند، چنانچه در جای خود ثابت کرده‌ایم و در این عبارت خدای تعالی حجت را در این باب با نصارا تمام می‌کند.

و بعد از آن می‌فرماید که، به غیر از من خدای صانعی هست که من او را نشناخته باشم، به درستی که همه سازنده بتها چیزی نیستند و بتهای ایشان و خوش آیندگیها که در آنها می‌باشد، هیچ کار ایشان نخواهد بود و بتها خودشان گواهان بر ایشان هستند به این که چیزی نیستند، چرا نمی‌بینند و نطق ندارند تا آن که شرمند شوند آنها که ایشان را خدا دانسته می‌پرستند؛ کسی دیده که قبول کند که خدا را می‌توان ساخت که ایشان شبیه خدا می‌سازند که به هیچ کار نمی‌آید، اما بدانید که همه پادشاهان ایشان شرمند خواهند شد و درودگر و خود بتها در آن وقت، یعنی در روز قیامت، همه یکجا در یک وقت جمع خواهند شد و روزی که همه جمع شوند شرمند و خوفناک خواهند بود، زیرا که آهنگر به معونت آتش و سوهان و مطرقة و زور و قوت دست خود بت را به شکل در می‌آرد، کسی که گرسنه و تشنه می‌شود و از کار کردن مانده می‌گردد، چگونه خدا می‌تواند ساخت و همچنین درودگر و خرّاط درخت سدر یا چنار بریده و ریسمان انداخته از پا در می‌آورند و او را پاره پاره کرده آنچه بعد از تراشیدن می‌ماند، در چرخ انداخته مدور می‌سازد. بعد از آن به صورت مرد مثل انسان مقبول می‌سازد و در خانه خود نگاه می‌دارد و به این وضع از درختی که خود نشانده و به آب باران بزرگ گردیده است، خدا برای خود می‌سازد و تتمه آن درخت را در آتشدان گذاشته نان و گوشت می‌پزد و قدری دیگر را آتش روشن کرده

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۹۱

خود را بدان گرم می‌کند و آن قدری از آن درخت را که خدا گفته است در برابر او سجده می‌کند و استغاثه بدو نموده می‌گوید که مرا نجات ده، زیرا که تو خدای من هستی، پس چنین جماعتی ندانسته‌اند و نیافته‌اند، زیرا که چشم ایشان دیدن را فراموش کرده است و دل‌های ایشان دانستن را از خاطر بیرون نموده است، هیچ فکر نمی‌کنند به گفته‌های خود و نمی‌یابند و نمی‌شناسند و با خود نمی‌گویند که ما نصف این درخت را به آتش سوزانیده‌ایم و در بالای زغال نصف دیگر او نان و گوشت برای خود پخته کرده‌ایم از تتمه آن، چرا باید که بت بسازیم و در برابر پاره درخت که آخر او خاکستر است، چرا به سجده بیفتیم، به درستی که در دل چنین کسی که چنین چیزی را سجده می‌کند علم نیست و خلاص نخواهد کرد روح خود را و نخواهد گفت که آنچه من می‌کنم

عبث و پوچ است.

پس به مضمون این عبارات از فرموده خدای تعالی نه تنها ثابت می‌شود که بت پرستی بوده است و سبب است برای هلاکت هر که به آن مشغول می‌شود، بلکه ثابت می‌شود که بت هست و تفسیر می‌فرماید که بت را چگونه می‌سازند و به چه وضع پرستیده می‌شود.

پس الحال به گفته کدام یک اعتماد کنیم؟ به شهادت خدا که می‌فرماید که بت هست و چگونه چیزی است و پرستش او باعث هلاکت است، یا به گفته ببلوس زندیق که به عکس فرموده خدا گفته است که بت در دنیا نمی‌باشد و چون خدا جلّ جلاله از آن بزرگتر است که قول او را کسی اعتماد نکند، پس کلام او صدق و درست خواهد بود. و ببلوس ملعون که گفته است که بت در دنیا نمی‌باشد، اگر به ظاهر خود حمل شود دروغ گفته است، زیرا که همچنان که صوفیه ملاحظه همه چیز را از بت و غیره خدا می‌دانند، ببلوس در این که گفته است که بت در دنیا نمی‌باشد، بنا بر این مذهب است که، چون آن ملعون در این اعتقاد سر کرده نصارا و صوفیه است، اشاره به این کرده است که چون همه چیز خداست، پس بت در دنیا نمی‌باشد بلکه بت هم خداست.

اما می‌دانیم که نصارا در اینجا در مقام پرده پوشی در آمده، چنانچه صوفیه کفرهای مشایخ خود را تأویل می‌کنند، ایشان نیز عبارت ببلوس را به این نحو می‌سازند و می‌گویند که، اگر چه او این را گفته است که بت در دنیا نمی‌باشد، اما بعد از آن گفته که هیچ خدا نیست مگر یک خدا. پس از گفتار او معلوم می‌شود که از این عبارت چنین اراده کرده است، یعنی بتها که در دنیا می‌باشند، چیزی نیستند و خدایی را نمی‌شایند، زیرا که خدا یکی است و نیست خدا مگر یکی. می‌گوییم که از گفتار ببلوس معلوم است که این معنا را نخواستند و این عذر خواهی نصارا بهانه‌ای است برای فریب دادن بی‌عقلان به چند جهت:

اول آن که ببلوس انکار می‌کند بودن بت را در دنیا و این انکار چنانچه از کتب ایشان ثابت کردیم که خدا شهادت می‌دهد به این که در دنیا بت هست دروغ است. پس هر گاه

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۹۲

شهادت به بودن بت داده باشد و ببلوس انکار بودن بت کرده باشد، انکار قول خدا کرده خواهد بود، پس از انکار او معلوم است که آنچه بعد از آن می‌گوید، اقرارست به آن خدایی که می‌گوید که بت در دنیا هست، زیرا که چون همه چیز را از بت و غیره خدا می‌دانست، این است که می‌گوید که در دنیا بت نمی‌باشد، بلکه همه چیز و بتها همه خداست و این معنا از آنچه می‌گوید که در آسمان و زمین کسانی هستند که خدا و ارباب گفته می‌شوند، بی‌شک خدایان و ارباب بسیارند و از این گفتار معلوم است که به آن معنی که نصارا می‌گویند، یعنی نیست مگر یک خدا، رد حرف خود کرده است. پس هر گاه ببلوس شک نداشته در این که در آسمان و زمین بت و غیره که به دروغ خدا گفته می‌شوند، مثل آن که در آسمانها آفتاب و ماه و ستاره‌ها بسیار بوده‌اند و هستند که آن‌ها را خدا می‌گفتند و در زمین صورتهای مختلفه و درختها و چیزهایی دیگر بودند که طائفه بت پرستان یکی یا چند از آن‌ها را خدا می‌دانستند، زیرا که خودش می‌گوید که در آسمان و زمین خدایان بسیار می‌باشند و با وجود این بگوید که نیست خدا مگر یکی، معلوم است که آن معنای اعتقادی خود را می‌خواستند که بیان کنند، یعنی اینها که خدایان گفته می‌شوند، یک خدا، نه هر کدام یک خدا، چنانچه می‌گوید که خدا نیست مگر یک خدا و شک نیست که در این که خداها بسیارند. و قول او بعد از آن شاهد است بر آنچه گفتیم، زیرا که بعد از آن می‌گوید که برای من یک خدای پدر هست که او از همه چیز بهم رسیده است و ماها همه در اویم. پس بنا بر این، معلوم گردید که ببلوس همان که گفتیم اعتقادی اوست، اراده کرده است نه آنچه نصارا برای مردم فریبی تأویل می‌کنند.

و در این فقره مثل دریا و موج‌های او که صوفیه می‌آورند و می‌گویند همه موجها از آن دریا و همه در دریا و آخر همه یک دریا می‌باشند بکار برده است و چون مذهب او این بود که، همه چیز یک خداست، از یکی شدن ذات انسان با ذات خدا و از او مریم

متولد شدن، خاطر نشان نصارا کرده بود که همه انسان خداست، زیرا که در مفهوم با آن انسان که با ذات یک شد، شریکند. بعد از آن می‌خواست که خاطر نشان کند، چگونه همه چیز خداست. این است که بعد از آن می‌گوید که، برای من نه تنها پدر خداست، اما یک عیسی خدا که به واسطه او همه چیز و ماها همه اویم، یعنی به واسطه عیسی که انسان خداست و هم خدایی است که انسان است، همه چیز خداست، یعنی چون عیسی که با خدا یکی است، انسان است و همه انسان به واسطه اتحاد در مفهوم با انسانی که در عیسی است خدایند و چون انسان از عناصر اربعه مرکب است، پس هر چیز که از عناصر اربعه باشد، خدا خواهد بود.

این است اعتقاد پیشوای دین نصارا و صوفیه. این قدر هست که صوفیه می‌توانند گفت که بیلوس و نصارا بخیلی کردند و ما از ایشان در این اعتقاد بیش تر رفته‌ایم، چرا که ایشان به

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۹۳

خدایی آن کسانی که بعد از حضرت عیسی بوده‌اند و به هر چه از عناصر اربعه مرکب است قائل بوده‌اند، اما ما از ازل تا ابد، هر چه هست، خواه از عناصر اربعه و غیره باشد، او را خدا می‌دانیم. مطلب آن که، هر چند جستجوی کتب و مذاهب نصارا می‌کنم، معلوم نمی‌شود که در جایی صوفیه از نصارا پای کم آورد باشند. «۱» پس نصارا را هرگاه مذهب و پیشوا و مقتدا چنین کسی باشد، دیگر چرا می‌گویند که ما امت حضرت عیسی و اهل کتابی که آن حضرت از جانب خدا آورده است هستیم. و همچنین صوفیه را، هرگاه اعتقاد بدتر از نصارا باشد، چرا دعوی می‌کنند که ما امت پیغمبر آخر الزمان و شیعه علی بن ابی طالب و یازده فرزند اویم.

اما چه چیز باعث است که صوفیه نصارا را لعن می‌کنند و دوری از ایشان می‌جویند و نصارا صوفیه را کافر دانسته به ایشان لعن می‌کنند؟ پس با وجود آن که، سر کرده این هر دو طایفه بیلوس باشد و صلح و برادری در میان ایشان قرار داده، پیشوای هر دو باشد، دیگر این دوری از یکدیگر و نزاع ایشان غرابت دارد. صوفیه هرگاه از نصارا دوری اختیار می‌کنند و می‌گویند ما مسلمانی، انصاف بدهند که آیا در قرآن مجید خدای تعالی در جایی فرموده است که من با همه مخلوق خود یکی‌ام، یا مخلوقات من یکی‌اند، یا پیغمبر یا یکی از دوازده امام در حدیثی فرموده‌اند که ماها و همه اشیاء با خدا یکی می‌باشیم، یا خدا با ما و همه اشیاء یکی است. و اگر رجماً بالغیب، این دعوا را می‌کنند، پس بگویند که کلمه لا-اله الا الله که خدا و پیغمبر و امامان ما ایمان را به گفتن آن قرار داده‌اند، چه معنی دارد و از سوره توحید که خدا در قرآن مجید فرموده است که قل هو الله احد چه فهمیده می‌شود؟ اما چون می‌دانم که مشایخ صوفیه آن کلمه شهادت و هم این سوره را موافق مذهب خود تأویل نموده‌اند و می‌نمایند، کمترین این معنا را از ایشان می‌خواهم که تحقیق کنم که خدای تعالی فرموده است که وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ «۲» یعنی تأویل قرآن را نمی‌داند مگر خدا و آن‌هایی که به علم آراسته‌اند و راسخند در آن، چه معنا دارد و آن کسانی که آراسته‌اند به علم، چه کسانی؟ اگر می‌گویند ملای روم و حسن بصری و غیره مشایخ‌اند، پس چرا در میان شیعیان اهل بیت آخر الزمان در لباس تشیع راه می‌روند و مردم را فریب می‌دهند و می‌گویند که ما شیعه اثنا عشری هستیم و هرگاه پیشوای ایشان مولانا و سایر ملاحظه باشند که از دوازده بیش ترند و می‌دانند که اینها در ایران نبوده‌اند و در سایر دیارها توقف داشته‌اند و سنی بوده‌اند، پس به هند یا به روم یا به اوزبک رفته در آن جا از قرب مزارهای مشایخ فیض‌ها ببرند.

(۱). در اصل، بعد از این جمله این عبارت آمده است: شاگردان از استاد زیاد انسان را می‌توان گفت (!)

(۲). آل عمران، ۷

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۹۴

و اگر چنانچه بیلوس سر کرده ایشان است، توجه کرده جسدهای خود را در کفر آباد فرنگ بیندازند که بعد از مردن به اتفاق یاران خود به جهنم بروند. و اگر گویند که، چنانچه در ایران فرنگی و سنی می‌باشد، چه می‌شود که ما هم در ایران از جمله اینها حساب

شده، سکنا داشته باشیم، می‌گوییم که، از بودن فرنگی و سنی در ایران ضروری به دین پیغمبر و ایمان شیعیان عاید نمی‌گردد، زیرا که همه کس دین را می‌شناسند، هیچ شیعه فریب ایشان را نمی‌خورد. اما شما که اسم تشیع به ناحق بر خود بسته‌اید، گر گه‌اید در لباس میش که همیشه در فکر آن هستید که گوسفندی از گله اسلام برباید؛ لهذا چون شما در این لباس اذیت و ضرر می‌رسانید، این است که کمترین سعی می‌کنم تا زنده‌ام، جهد خواهم کرد که شما را به شیعیان اهل بیت بشناسانم تا آن که آگاه باشند و از شما فریب نخورند.

اما چون با وجود بد مذهبی نصارا صوفیه را مردود می‌دانند، کمترین از راه غیرت دین این چند کلمه را به عنوان موعظه در این رساله به تحریر در آوردم که برادران دینی نظر به احوال فقیر نموده، من بعد خود را از چاه فریب این حکما و صوفیان نگاه داشته به عبث خود را در دام ایشان نیندازند، چرا که فقیر مدتی در دریای فکر و تتبع اقوال حکما غوطه خورده‌ام، دانستم که شیطان به سبب این دام در دنیا چه کارها می‌کند و چه قدر کسانی را بدان مقید کرده به جهنم می‌فرستد. چنانچه در آن زمان کفر بنده به رشته‌های اقوال حکما به دام کشیده بود. حالا بحمد الله و المنة که از آن دام جسته‌ام، خود را به حصار دین قویم محمدی - صلی الله علیه و اله - انداخته سعی می‌کنم که شاید این دام را از پیش بندگان خدا بردارم. پس:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و اگر چون نصارا در تعصب مانده، خواسته باشند که به جهنم بروند، من کار خود را تمام کرده، عذر به درگاه الهی دارم و ثواب از حق تعالی طلب می‌نمایم و این خود معلوم است که ما را بر دو طعن مذهب حکما و صوفیه حرجی لازم نمی‌آید و نقصانی نخواهیم کرد، چرا که بر تقدیر صدق قول ایشان که همه چیز خداست، اگر این اعتقاد را نداشته از دنیا برویم، بنا به رأی ایشان ما نیز قطره‌ای از آن دریا و خدایی برای خود خواهیم بود. و بنا بر آن که خدا باشیم، کسی نمی‌تواند بر ما بگیرد که چرا همه چیز را خدا ندانستی.

اما این احتمال هم می‌رود که حرف ایشان بی‌صورت و طریقه و مذهب ما حق باشد. بنا بر این حشو خواهد بود و پای حساب و میزان در میان خواهد آمد. پس این جماعت یا خود فکر بکنند که در آن روز چون از عهده برمی‌آیند و کدام پیغمبر ایشان را شفاعت خواهد کرد.

دیگر آن که به تواتر به ما رسیده است و معلوم است که هیچ زمین سوای یونان و زمین صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۹۵

قوم لوط به غضب چینی که همه کس بداند و تا قیامت از آن باز گویند گرفتار نشده است.

پس در واقع، اگر این حکما مردم خوبی بودند یا بر اعتقاد صوفیه و حکما خدایان بودند، چرا زمین یونان خود را از سخط الهی به دعا و التماس یا به منع و تعدی نگاه نمی‌داشتند؟

پس معلوم است که این قوم چون متکبران و گمراه کنندگان و به عقل خود مغرور بودند، به نحوی که می‌گفتند پیغمبران بر ما مبعوث نشده‌اند، زیرا که ما کاملیم و احتیاج به راهنمایی کسی نداریم. این است که خدای تعالی ایشان را مستأصل و بر طرف نمود تا عبره للناظرین گردد.

گویند در این طایفه خوبان هستند خوبش به بالای بد گرفتار شود امیدوارم که خدای تعالی ظهور قائم آل محمد را - صلی الله علیه و اله - نزدیک گرداند که هر کس به آنچه اختیار کرده است شادمان یا محزون شود. «۱»

(۱). کاتب نوشته است: به امر و فرمان حضرت بندگان عالم کامل، حکیم ربانی و فقیه سبحانی، عمده العلماء الاعلام و زبدة الفقهاء العظام، آقائی آقا شیخ مهدی رشتی تحریر شد. و انا العبد شیخ علی محمد شاهرودی.

۱۵ تاریخ مسأله غنا در دوره صفوی

در آمد بحث

اجتهاد فقهی، تلاشی عالمانه جهت به دست آوردن احکام شرعی با اتکای بر کتاب، سنت، عقل و اجماع، در چهار چوب قواعد اصولی است. با این حال، شناخت بستر تاریخی یک مسأله فقهی یا کلامی، می‌تواند در فهم درست آن کمک شایسته‌ای بنماید. طبیعی است که هر مسأله فقهی، در زمانی خاص پدید آمده و طی زمانی دراز، با توجه به تحولات مختلف تاریخی و موضوعی، دامنه فروع آن وسعت یافته و همین شرایط تاریخی، سبب شده است تا گاه و بیگاه حکم آن مسأله تغییر کند. برای نمونه، حکم نماز جمعه، بر اساس آیه قرآنی مربوطه و احادیث و سیره عملی رسول خدا صلی الله علیه و آله کاملاً مشخص بوده است؛ اما تغییراتی که بعدها در شرایط سیاسی جامعه در ارتباط با امامت پدید آمده، سبب شده است تا حکم آن در معرض تغییر قرار گرفته و اسباب اختلاف نظر میان فقها شود.

شناخت ابعاد این تغییر، منوط به شناخت درست شرایط سیاسی و اجتماعی خاصی است که با عنایت به آن‌ها، احادیث امامان علیهم السلام درباره حکم نماز جمعه صادر شده است.

همین رویه، درباره مسأله غنا نیز صادق است؛ زیرا صدور احادیث مربوطه، اعم از تحریم یا تحلیل، در شرایط خاصی بوده است که برای شناخت تعریف دقیق لغوی و اصطلاحی غنا و تعیین مصادیق آن، لازم است به آن شرایط توجه شود. نتیجه آن که، به هر روی، دانش تاریخ، می‌تواند در این زمینه، کمک شایسته‌ای بنماید، بدون آن که ادعای آن را داشته باشد که تغییری در مبانی صدور احکام بدهد.

طبعاً برای شناخت تاریخ مسأله، یکی از کارهای لازم آن است که آنچه طی زمان، در باره آن مسأله گفته شده، گرد آوری شده و مورد بررسی قرار گیرد. بر این اساس، دوست ارجمند و دانشمند ما جناب استاد رضا مختاری، به همراه تنی چند از محققان و فضلا، مصمم شد تا رسائل و اقوال مربوط به غنا را در منابع شیعه و سنی، و بر اساس یک ترتیب تاریخی، مدون کند. حاصل این کار انتشار سه جلد کتاب با عنوان میراث فقهی (۱) غنا

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۹۸

و موسیقی بود که دو مجلد آن به همت مدرسه ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - و یک مجلد آن توسط انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، در اختیار عموم گذاشته شده و دائرة المعارف جامعی از مباحثی است که در این باره صورت گرفته است. وجود این منبع بسیار باارزش، سبب شد تا نویسندگان این سطور، در این اندیشه افتد تا بر اساس آنچه در آن جا آمده، و آگاهی‌های پراکنده دیگر نوشتار زیر را درباره تاریخ بحث و گفتگوی فقها از غنا در دوره صفوی فراهم کند.

بحث از غنا در دوره صفوی

در کنار بحث‌های گسترده‌ای که در دوره صفوی در باب نماز جمعه صورت گرفت، و در دایره‌ای محدودتر، درباره مصرف توتون و تنباکو، یکی دیگر از مباحث جنجالی دوره صفوی در میان علما، بحث از حکم غنا در فقه اسلامی بوده است. برخی چنین گفته‌اند که نخستین بار این مسأله را ملا محمد باقر خراسانی معروف به محقق سبزواری (م ۱۰۹۰) در یک رساله مستقل مطرح کرده است. «۱» احمد تونی (م ۱۰۸۳) - که چند سالی پیش از محقق در گذشته - برادر فاضل تونی (م ۱۰۷۱) معاصر دیگر محقق سبزواری، رساله‌ای مستقل در باب مسأله غنا داشته که متن آن بر جای نمانده است. در این که کدام یک از این دو رساله مقدم بر دیگری بوده است، نمی‌توان سخن گفت؛ تنها می‌توان گفت، با توجه به درگیری برادرش فاضل تونی - و نیز امین فرزند احمد با

محقق سبزواری بر سر نماز جمعه - احتمال آن می‌رود که تونی پس از آن که محقق سبزواری مطالبی در این باره، در کفایه الاحکام یا رساله‌ای دیگر داشته، آن رساله را نوشته باشد.

آنچه را که سبزواری در کتاب کفایه در این باره مطرح کرده و شبیه آن را فیض کاشانی در برخی از آثارش آورده و پیش و پس از آن، شماری از عالمان عارف مسلک مطرح کرده‌اند، - و البته پیش از آن در فقه شیعه سابقه نداشته - آن است که حکم حرمت را روی مطلق غنا نبرده و به همین دلیل با مباح یا مستحب دانستن خواندن قرآن با آواز - بر اساس حدیث من لم یتغنّ بالقرآن فلیس منّا - غنای حرام را روی آوازی می‌برد که در زمان صدور احادیث حرمت، اختصاص به مجالس لهو و لعب داشته و کنیزکان در آن مجالس به آوازه خوانی همراه با آلات موسیقی می‌پرداخته‌اند.

البته آگاهیم که پیش از آن، اختلاف نظر اجمالی درباره خواندن اشعار مرثیه امام حسین علیه السلام به غنا و آواز، «۲» سر دادن آواز برای حرکت شتران یا به اصطلاح حداء؛ و همچنین

(۱). مختاری، رضا و ... میراث فقهی، غنا و موسیقی، ج ۱، مقدمه، صص چهل و چهار.

(۲). بنگرید: کرکی، محقق، جامع المقاصد، ج ۴، ص ۲۳. گویا این نخستین باری است که بحث از مرثیه

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۶۹۹

خوانندگی زنان در مجالس عروسی به شرطی که مردان نشنوند، وجود داشته و آنان که به حلیت این موارد اعتقاد داشته‌اند، طبعاً آن‌ها را از حکم حرمت غنا، استثناء می‌کرده‌اند. آنچه محل بحث است، مواردی جز اینها و در درجه نخست، به آواز خواندن آیات قرآن و اشعار عارفانه و اذکار و ادعیه است.

در اینجا باید گفت، جستجوی ما نشان می‌دهد، این دیدگاه، ویژه محقق سبزواری و فیض کاشانی نبوده است؛ اما از آن‌جا که حملات اصلی از سوی مخالفان به این دو نفر صورت گرفته، و نباید غفلت کرد که رسیدن آنان به ریاست و منصب امامت جمعه، به مقدار زیادی سبب این بر آشفتن‌ها بوده، چنین تصور شده است که مبدع این نظر، محقق سبزواری بوده است. آنچه که درباره سابقه این نظریه می‌توان گفت این است که عالمان شیعه عارف یا صوفی مسلک «۱» این زمان - یعنی دوره میانی صفوی و حتی زودتر از آن - به دلیل وجود مسأله سماع که در میان صوفیان اهل سنت بنیادی مستحکم داشت، و این که به اجبار می‌بایست راهی شرعی برای توجیه آن میان شیعیان متمایل به تصوف مطرح می‌شد، روی این نظر حساسیت داشته، آن را نشر می‌دادند. حتی اگر بحث سماع هم مطرح نبود، که البته میان این قبیل عالمان مطرح نشده و مورد حمایت صریح واقع نشد، بحث خواندن اشعار عرفانی، در کنار اشعار مرثیه خوانی و غیره، چنین بحث فقهی را می‌طلبد. بنا بر این، طرح مسأله غنا، حتی اگر در ظاهر از اظهار نظر محقق سبزواری و فیض آغاز شد، میان عالمان شیعه معاصر آنان که تمایلات عرفانی داشتند، مطرح بود. ریشه آن - دست کم به اعتقاد مخالفان آن‌ها - به عقاید سنّیان صوفی مسلک برجسته‌ای چون غزالی برمی‌گشت که البته آن نظر، موافقت ماندی با چندین حدیث موجود در کتاب کافی در باب تلاوت قرآن با صوت حسن داشت؛ روایاتی که شبیه آن‌ها در منابع سنی هم آمده است. دارابی از صوفیان ذهبی مذهب دوره اخیر صفوی، عقیده به این را که صوت حسن غنا نیست - درست یا غلط - به شیخ طوسی، سید حیدر آملی، ابن ابی جمهور احسایی، ابن فهد حلّی، شیخ رجب برسی، شیخ علی بن هلال جزائری، ملا عبد الرزاق کاشی، شیخ بهایی، ملا صدرای شیرازی، و ملا محمد صالح مازندرانی نسبت داده است. «۲» گرایش غالب بر غالب این افراد، از همان

خوانی و ارتباط آن با بحث غنا در یک کتاب فقهی شده است. پس از آن در شرح لمعه و سپس در آثار بعدی که درباره غنا نوشته شده، این مسأله مورد توجه قرار گرفته است.

(۱). این دو اصطلاح تفاوت چندانی با هم نداشته و بیش تر در دو سه قرن اخیر است که میان صوفی و عارف تفاوتی گذاشته می‌شود. به نظر می‌رسد تفاوت آنان تنها در آن است که صوفی عنصری تشکیلاتی و عارف دارای شخصیت فردی است.

(۲). دارابی، مقامات السالکین، صص ۳۲۳-۳۲۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۰

نوعی است که در مجلسی اول، فیض کاشانی و محقق سبزواری می‌توان یافت.

در میان عبارات این قبیل افراد، نخستین فردی که متن صریحی از او در دسترس است، میر صدر الدین محمد دشتکی (زنده در ۹۷۳) است که پس از اشاره به این که «امامیه و شیعه، غنا و آلات آن را به طور مطلق حرام کرده‌اند»، می‌نویسد: اما من می‌گویم: خواندن قرآن و احادیث و اشعاری که مشتمل بر حکمت و موعظه و نصایح و تحمید و تمجید خداوند و وصف رسول و مناقب اهل بیت علیهم الصلاه و السلام است، اگر راست باشد و به خاطر خدا و کسب ثواب و نصیحت مؤمنان با صدای نیکو خوانده شود، و از زن اجنبی یا پسر بچه که شائبه فسق و شهوت در آن است صادر نشود، فلا آری به بأسا بل آراه مستحبه مندوبه الیها لزیاده تأثیرها حینذ فی القلوب. به نظر من اشکالی ندارد، بلکه مستحب است؛ چرا که به این صورت، تأثیر بیش تری در دلها می‌گذارد. «۱»
نمونه دیگر آخوند ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) است که همین تمایلات را داشت.

او نیز روی صوت نیکو در قرائت قرآن تأکید زیادی داشت و در پاسخ پرسشی که از او شد، کوشید تا خواندن قرآن را به صورت زیبا از مصداق غنای حرام خارج کند. وی می‌نویسد:

بعضی توهم کرده‌اند که هر چه موافق مقامی از مقامات دوازده گانه یا بیست و چهار شعبه باشد، آن غناست؛ و غلط [به معنای اشتباه] کرده‌اند؛ [چرا] که هر صدایی که از حیوان [نیز] بر می‌آید، موافق مقامی از مقامات است و تحقیقش آن است که بسیار است که آدمی مفتون آواز خوش می‌شود و او را از حق تعالی باز می‌دارد و اگر در مقام محبت است، سبب ازدیاد محبت می‌شود و اگر کسی در این مقام نباشد، نشیندنش اولی است. «۲»

شیه همین فتوا را از عالم عارف دیگری در این دوره، با نام محمد علی سبزواری (م ۱۰۷۸) داریم. وی باب دهم کتاب تحفه العباسیه خود را که به شاه عباس دوم (سلطنت ۱۰۵۲-۱۰۷۷) تقدیم کرده، به این صورت عنوان گذاری کرده است: «در بیان آواز خوش و در بیان آن که هر آواز خوشی غنای مذموم در شرع نیست». وی در این فصل ابراز می‌دارد که «پس، آواز خوش، از حیثیت خوشی حرام نیست». وی با استناد به روایاتی که شیخ کلینی در کتاب کافی در باب تلاوت قرآن یا باب ترتیل القرآن با لَصَوْتِ الْحَسَنِ «۳» آورده است، می‌نویسد:

«پس، حرام شدن آواز خوش را سببی باشد که او چون موجود شود، استماع آواز خوش حرام بود؛ مثل آواز زن نامحرم یا پسری که شنیدن او موجب انبعاث شهوت شود، یا آواز

(۱). دشتکی، الذکری، به نقل از: مختاری، رضا، همان، دفتر سوم، ص ۱۵۹۵

(۲). مجلسی، محمد تقی، رساله مسؤولات، ص ۷۰۴

(۳). کلینی، کافی، ج ۲، صص ۶۱۵-۶۱۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۱

کسی که با چیزی خواندن رباب و چنگ و بربط و امثال آن زند؛ زیرا که اکثر احادیثی که در مذمت غنا واقع شده، دالّ است بر مذموم بودن آواز جهت مقارن بودن با ساز. وی در ادامه به رد این نظر که مطلق غنا با تعریف «کشیدن آواز مشتمل بر وصفین ترجیع و اطراب» حرام باشد، می‌نویسد: «حکم کردن به حرام بودن معانی [ظ: اغانی] مطلقا، منافی است با احادیثی که قبل از این

مذکور شد؛ به واسطه آن که احادیث مذکور دالند بر فضیلت آواز خوش. و سرود، آواز خوش است.» پس از آن چنین نتیجه می‌گیرد که: پس آنچه به خاطر فقیر می‌رسد، آن است که غنای مذموم آوازی است که مشتمل بر لهو و باطل و دروغ [باشد] و بهشت و آخرت را به خاطر نرساند. «۱» این هم نمونه‌ای دیگر از دیدگاه یک عالم عارف مسلک معاصر مجلسی اول، فیض و محقق سبزواری است که نشان می‌دهد زمینه طرح این بحث را به خاطر همان گرایش خود طرح کرده‌اند.

محمد باقر سبزواری و مسأله غنا

به هر روی، داستان غنا با ملا محمد باقر معروف به محقق سبزواری «۲» (م ۱۰۹۰) که موقعیت سیاسی- مذهبی بالایی در اصفهان داشت، مطرح گردید، زمانی که وی این بحث را مطرح کرد، مخالفت زیادی از فقیهان، به ویژه نسلی از فقهای عرب مقیم اصفهان را که موضع ضد صوفی داشته و این موضع را نسل اندر نسل از زمان محقق کرکی (م ۹۴۰) به این سوی داشتند، برانگیخت؛ به طوری که رساله‌های متعددی در این باره نوشته شد. وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶) نوشته است: صاحب کفایه- یعنی محقق سبزواری صاحب کفایه الاحکام- غنای در قرآن را استثناء کرده است. شنیدم که شماری از فضلا، بیش از بیست رساله در رد بر او نوشتند که همه آنان از شاگردان آقا حسین خوانساری و از برجستگان روزگار بودند. «۳»

مشکلی که وجود دارد این است که آیا محقق سبزواری رساله‌ای در رد تحریم مطلق غنا یا به اصطلاح تحلیل غنا داشته است یا نه؟ در این باره باید گفت، در حال حاضر، دو متن از محقق درباره غنا در دست است: نخست متنی کوتاه در کتاب کفایه الاحکام [تألیف به سال ۱۰۵۵] «۴» که ضمن آن غنای در قرآن را از اصل غنا، استثنا کرده است. دوم رساله مستقلی که عنوان آن رساله فی تحریم الغناء می‌باشد. با همه جستجویی که صورت گرفته، «۵» تاکنون رساله‌ای در حلیت قسمی از غنا از محقق به دست نیامده است. تنها شاهی که درباره

(۱). سبزواری، محمد علی، تحفه العباسیه، صص ۱۶۰۶-۱۶۱۱

(۲). درباره شرح حال او و اولاد و اعقابش بنگرید: مهدوی، مصلح الدین، خاندان شیخ الاسلام.

(۳). نجومی، مرتضی، رساله الغناء، ص ۳۷

(۴). مهدوی، مصلح الدین، همان، ص ۹۸

(۵). این جستجو را استاد مختاری و دوستانشان برای تدوین میراث فقهی غنا و موسیقی انجام داده‌اند.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۲

وجود چنین رساله‌ای در دست است، عبارت محقق سبزواری در کفایه است:

نزد ما اختلافی در تحریم غنا فی الجمله نیست و اخبار و احادیث مربوط به آن فراوان است ... اما شماری از اخبار، دلالت بر جواز آن، بلکه استحباب آن در باب خواندن قرآن دارد ... و ما تفصیل این مطلب را در برخی از رسائل خود آورده‌ایم. (و فضیلتنا فی بعض رسائلنا). «۱»

این جمله اشاره به رساله‌ای از مؤلف دارد که این نظر در آن جا مورد بحث قرار گرفته است؛ در حالی که رساله تحریمیه ایشان، چیزی بر خلاف دیدگاه موجود در کفایه است.

از رساله تحریمیه او در غنا، دانشمندانی چون میرلوحی «۲» (م بعد از ۱۰۸۵) شیخ حرّ عاملی «۳» (م ۱۱۰۴)، میرزا عبد الله اصفهانی افندی «۴» (م ح ۱۱۲۹) و ملا اسماعیل خواجویی «۵» (م ۱۱۷۳) یاد کرده‌اند. شیخ علی عاملی (۱۰۱۳-۱۱۰۴) نخستین ردیه نویس محقق سبزواری، پس از پایان رساله خود می‌نویسد که پس از تألیف رساله خود، رساله‌ای از محقق سبزواری در تحریم غنا دیده

است. وی به طعنه می‌افزاید: البته تألیف این کتاب، نه از آن بابت است که مجتهد گاه عقیده‌اش تغییر می‌کند، بلکه چیزی جز آن است! «۶» عاملی گاه در رساله‌اش، اشاراتی به این نکته دارد که افزون بر شنیدنی‌ها، مطالبی را در نوشته‌های محقق سبزواری دیده است. این هم می‌تواند اشاره- فقط اشاره- به همان رساله مفقوده باشد. «۷»

رساله تحریمیه سبزواری با تصحیح آقای علی مختاری در مجموعه میراث فقهی «غنا و موسیقی» دفتر اول (صص ۵-۵۹) به چاپ رسیده است. محتوای این رساله با آنچه که محقق در کفایه آورده و گفته است که مطلب را در برخی از رسائل خود تفصیل داده، سازگار نیست؛ بنا بر این دلالت دارد- البته در حد احتمال و هیچ شاهد مستقلی غیر از این عبارت بر آن نیست- که وی رساله مستقلی در باب غنا داشته و در آن مفاد مطلب موجود در کفایه را که گرایش به حلیت غنای قرآنی دارد، شرح کرده بوده است. ملا اسماعیل خواجویی به عکس، باورش این است که محقق ابتدا رساله تحریم غنا را نگاشته و بعد از آن دید گاهش

(۱). مختاری، رضا، همان، دفتر سوم، ص ۱۶۳۴

(۲). میرلوحی، سلوة الشیعه، میراث دفتر دوم، ص ۳۵۳ در آن جا ضمن اشاره به رساله‌هایی که درباره تحریم نوشته شده می‌نویسد: یکی از آن رساله‌ها، رساله‌ای است که مولانا محمد باقر خراسانی تألیف کرده.

(۳). عاملی، شیخ حر، امل الامل، ج ۲، ص ۲۵۰

(۴). افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۴۵

(۵). خواجویی، رساله فی الغناء، ص ۶۱۱

(۶). مختاری، رضا، همان، دفتر اول، ص ۱۰۰

(۷). مختاری، رضا، همان، دفتر اول، ص ۸۴ و حیث نقل عن محلل الغناء- و رأیته بعد النقل فی کلامه- ان السید المرتضی رضوان الله علیه موافق له علی ذلك ...

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۳

به حلیت قسمی از غنا تغییر کرده است. خواجویی که رساله تحریمیه خود را ناظر به سخنان محقق سبزواری- و سید ماجد بحرانی- نوشته، تنها مطالبی که نقل و نقد کرده، از کفایه «۱» و احیاناً ذخیره المعاد سبزواری است. وی در میانه رساله خود، می‌نویسد: اکنون که این مطالب را نگاشتم، آگاه شدم که محقق سبزواری رساله‌ای در تحریم غنا نوشته است.

وقتی آن را به دست آوردم، دیدم که او در قدیم قائل به تحریم غنا- ی قرآنی- بوده و پس از آن قائل به اباحه آن، بلکه استحباب شده است. شاهد آن، سخن وی در کفایه است که می‌گوید: و فضیلتنا فی بعض رسائلنا. این سخن او اشاره به همین رساله [یعنی رساله تحریم] است. «۲» در حالی که ما پیش از این گمان می‌کردیم که مقصودش رساله مستقلی بوده که در اباحه نوشته بوده است. «۳» سپس بخش‌هایی از متن رساله تحریمیه سبزواری را که معتقد است مؤلف دارای «ذهن ثاقب و فکر صائب» است، همراه با شرح و توضیح آورده است.

به نظر می‌رسد، دلیل اصلی آوردن این متن آن است تا نشان دهد، نظر قدیم محقق سبزواری که به اعتقاد خواجویی تحریم بوده، درست‌تر از نظر بعدی او در کفایه است که به تحلیل گرایش دارد. خواجویی درست مانند شیخ علی عاملی که به طعنه گفته است، تغییر عقیده محقق از تحلیل به تحریم «۴» نه از بابت عوض شدن رأی اجتهادی مجتهد است، می‌نویسد: این که شاهد هستید که وی بعد از رساله تحریم، مطالب دیگری را در کفایه آورده که دارای «اختلاطات عجیبه و اختلافات غریبه» است، لیست مِمّا یوجبہ تجدد رأی المجتهد، ناشی از تغییر رأی اجتهادی مجتهد نیست، بلکه ناشی از هواپرستی و مخالفت با ادله است. «۵»

آنچه مهم است این که ما از تاریخ تألیف کفایه که سال ۱۰۵۵ است آگاه هستیم؛ اما از تاریخ تألیف رساله تحریم غنای او آگاهی

نداریم تا بدانیم کدام یک زودتر تألیف شده است. از آن جا که شیخ علی رساله تحریم غنای خود را در رد بر محقق در ربیع الآخر سال ۱۰۸۷ نگاشته، و در پایان آن اظهار داشته که رساله تحریم غنای محقق را پس از تدوین رساله‌اش دیده، به نظر می‌رسد، فعلاً می‌توان پذیرفت که، محقق ابتدا بر عقیده تحلیل بوده

(۱). خواجه‌ی، همان، صص ۶۲۹-۶۳۰، ۶۳۳

(۲). مصحح نوشته است که بدون تردید مقصود محقق در این عبارت، رساله تحلیلیه است نه تحریمیه.

(۳). خواجه‌ی، همان، ص ۶۱۱

(۴). شگفت آن که شیخ علی، در ردیه خود بر محقق، می‌نویسد که او سالها قائل به تحریم بوده و پس از آن به خاطر انگیزه‌هایی از جمله تکثیر سواد، به تحلیل غنا روی آورده است. (به مباحث بعدی توجه فرماید).

(۵). خواجه‌ی، همان، ص ۶۱۹ صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست ج ۲ ۷۰۴ محمد باقر سبزواری و مسأله غنا ص : ۷۰۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۴

و پس از آن رساله تحریم را نگاشته است. مسأله دیگری که زمان این دو نظر را تا اندازه‌ای به هم نزدیک می‌کند آن است که استفتایی که از محقق در باب خوانندگی و غنای رایج میان صوفیان شده، و وی در آن قائل به حرمت شده و نوشته است: «فرقی نیست که غنا در قرآن باشد یا شعر یا غیر» مربوط به پیش از سال ۱۰۶۰ هجری بوده است؛ زیرا این پاسخ را سید محمد میرلوحی در اواسط همین سال در کتاب سلوة الشیعة درج کرده است. (۱)

مهم آن است که محقق در مقام یک عالم برجسته و یک صاحب منصب دینی در شهر اصفهان، در کفایه خود که متن مهمی در فقه بوده، عقیده خاصی را مطرح کرده که با عقیده محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) و فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) همسانی دارد. وی حرمت را روی مفهوم غنای بدون قید و شرط نبرده، بلکه غنای حرام را غنایی می‌داند که در زمان صدور روایات، در قالب مجالس لهو، توسط کنیزکان و آوازه خوانان زن در مجالس فسق و فجور عرضه می‌شده و مردان در آن حاضر می‌شده‌اند. «۲» آشکار است که این استدلال، زمینه را برای توسعه مصادیق غنای حلال فراهم کرده و البته دامنه آن به قرآن محدود نگشته، بلکه شامل موارد دیگری نیز می‌شود. فیض کاشانی این توسعه را با صراحت بیش‌تری بیان کرده است:

و علی هذا فلا بأس بسماع التغنی بالاشعار المتضمنة ذکر الجنّة و النار و التشویق الی دار القرار، و وصف نعم الله الملك الجبار، و ذکر العبادات، و الترغیب فی الخیرات، و الزهد فی الفانیات و نحو ذلك. بدین ترتیب شنیدن آوازی که در آن اشعاری در باب یاد آوری بهشت «۳» و جهنم و تشویق به بهشت و وصف نعمت‌های الهی و یاد آوری عبادات و ترغیب در کارهای نیک و زهد ورزی در دنیا و امثال آن، ایرادی ندارد. «۴»

عبد الحی رضوی (م بعد از ۱۱۴۱) نیز عین عبارت فیض کاشانی را در رساله خود آورده است. «۵»

(۱). میرلوحی، سلوة الشیعة، ص ۳۵۷

(۲). مختاری، همان، دفتر سوم، صص ۱۶۳۳-۱۶۴۲ (این صفحات بخشی از کتاب کفایة الاحکام در باب مسأله غناست).

(۳). یاد آوری بهشت، می‌تواند اشاره به حدیثی باشد که اشاره به جواز خریدن کنیز صاحب صدایی است که انسان را به یاد بهشت می‌اندازد: ما علیک لو اشتریتها فذکر تک الجنة. بنگرید: صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۶۰، ح ۵۰۹۷

(۴). فیض کاشانی، الوافی ج ۱۷، ص ۲۲۳؛ این عبارت، مورد تمسخر ملا اسماعیل خواجه‌ی قرار گرفته و پس از نقل آن نوشته است: فانظروا یا اولی الابصار الی تلونات هؤلاء الاخیار الابرار. خواجه‌ی، رساله فی الغناء، ص ۶۱۸

(۵). رضوی، عبدالحی، حدیقه الشیعه، برگ ۶۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۵

ابراز این عقیده توسط محقق - و احياناً پیش از او توسط مجلسی اول و فیض - سبب بر آشفتن مخالفان شده است. اگر محقق رساله تحریم را پس از کفایه نوشته باشد، می‌توان گفت، وی به دلیل تغییر رأی اجتهادیش و یا به قصد آرام کردن گرد و خاکی که توسط مخالفان بر پا شده بوده، رساله تحریمیه را نگاشته و از آنچه که در کفایه یا رساله‌ای مستقل - که به دست نیامده - تألیف کرده، برگشته است.

محقق سبزواری در رساله تحریم غنا، پس از ارائه ادله حرمت غنا، از خواندن قرآن یاد کرده و روال بحث را در تحریم ادامه داده است. شگفت‌ترین بخش آن، بخش پنجم است که ضمن آن به وضعیت زمان خود و آوازه خوانی رایج میان صوفیه اشاره و از آن انتقاد کرده است. وی می‌نویسد:

در میان جماعتی از مردم روزگار ما، خواندن قرآن با آوازه و نغمه رایج گشته است؛ همین طور خواندن و شنیدن دعاها و اذکار؛ گاه این وضعیت به خواندن اشعار متصوّفه و مانند آن با آواز، سرایت کرده و از دایره عوام فراتر رفته، به خواص از اهل علم و دیانت و افرادی که منسوب به تقوا و عدالت هستند، رسیده است. این افراد این گونه استدلال می‌کنند که خواندن آنچه در قرآن، دعاها و اشعار متشمل بر حکمت و موعظه آمده است، غنا نیست؛ بلکه غنا، چیزی است که مردمان اهل لهو و فجور در مجالس گناه و شراب و غیره به آن می‌پردازند ... گاه نیز به این مطلب استدلال می‌کنند که عرف این قبیل موارد را غنا نمی‌داند و بنا بر این حرام نیست. گاه نیز گفته می‌شود که حقیقت غنا مجهول بوده و ثابت نیست که این قبیل موارد غنا باشد و از آن جا که اصل اباحه است، تا دلیل کافی نباشد، نمی‌توان این موارد را حرام دانست. «۱»

محقق سبزواری، سپس به بیان جواب این اشکالات پرداخته و با توجه به این که غنا یک لغت عربی است، دخالت دادن عرف عجمی را در آن ناصواب می‌شمرد. وی می‌گوید که در لغت، به همه این موارد غنا گفته می‌شود؛ کما این که اهل موسیقی نیز لفظ غنا را شامل همه این موارد می‌دانند. وی تأکید دارد که حتی عرب امروز نیز غنا را شامل همه این موارد می‌دانند. در نهایت می‌نویسد: آنچه شایسته افراد متقی و متدین، به ویژه اهل علم و فقه است، آن است که از این قبیل موارد پرهیز کرده، در کار دین، رعایت احتیاط داشته، به اصحاب اهواء نگروده، از تمایلات نفسانی و لذت‌های طبیعی، پرهیز کنند. در این زمان، بهتر آن است تا در کار دین احتیاط نموده، تنها بر امور یقینی تکیه کرده، درست همان طور

(۱). سبزواری، رساله فی تحریم الغناء، ج ۱، ص ۴۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۶

که ائمه اطهار علیهم السلام دستور داده‌اند، [رفتار کنند؛] چرا که اشتباه و اشکال در مسائل و ادله فراوان بوده و شبهات و اختلافات و رسوخ هوای نفس در اظهار نظرها فراوان است. «۱»

وی در پاسخ استفتای دیگری که از وی درباره به آواز خواندن آیات قرآنی شده، بار دیگر نظر خود را دایر بر تحریم تأکید کرده است. وی می‌نویسد:

خلاصی میان علمای امامیه - رضوان الله علیهم اجمعین - نیست در این که غنا و سرود حرام است و از احادیث متعدده ظاهر می‌شود که کبیره است؛ فرقی نیست که غنا در قرآن باشد یا شعر یا غیر. و فتوای بعضی از علمای سابق به تحریم رقص و تصفیق به نظر رسیده و فتوای کسی به اباحت آن به نظر نرسیده است. کتبه الفقیر محمد باقر السبزواری. «۲»

این پاسخ، ما را با مشکل بیش‌تری درباره دیدگاه محقق سبزواری روبرو می‌کند. دشواری این است که چگونه است که محقق با

داشتن رساله تحریمیه و این پاسخ صریح، آن چنان از ناحیه دانشمندان ضد صوفی این دوره، مورد حمله واقع شده است. به نظر می‌رسد برای مخالفت، انگیزه‌های دیگری هم در کار بوده است.

فیض کاشانی و مسأله غنا

فقیه دیگری که تمایلاتی از هر جهت مشابه محقق سبزواری داشت، بلکه به مراتب در این مسأله از او صریح‌تر بود، ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱) است. وی نه تنها در گرایش فقهی خود همانند وی می‌اندیشید- و این خط تا صاحب مدارک (محمد بن علی موسوی عاملی- م ۱۰۰۹- و از آن جا تا مکتب فقهی مقدس اردبیلی می‌رفت) «۳»- بلکه در مبحث نماز جمعه و از جمله همین بحث غنا نیز همان عقیده سبزواری را داشت. به علاوه، وی نیز همانند محقق، شخصیت سیاسی داشت و مدتی منصب امامت جمعه اصفهان را عهده‌دار بوده با شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷) و سپس شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵) ارتباط داشت. در برابر این خط، مخالفان متعددی قرار داشتند که بسا در مسأله نماز جمعه و غنا و گاه صرفاً در مسأله غنا، با محقق سبزواری و فیض کاشانی سخت درگیر شدند. دیدگاه فیض کاشانی آن چنان که در برخی از آثار او آمده، حرمت غنایی است که در

(۱). همان، ص ۵۱

(۲). میرلوحی، سید محمد، سلوة الشیعة و قوه الشریعة، ص ۳۷۵

(۳). مدرسی طباطبائی، مقدمه‌ای بر فقه شیعه، صص ۵۶-۵۷. مکتب فقهی مقدس اردبیلی، یکی از مکتب‌های فقهی نیرومند این دوره است؛ البته این به معنای آن نیست که هر فتوایی متأخرین این مکتب دارند، متأخرین آن‌ها نیز داشته‌اند. مهم روش‌هاست که تا اندازه‌ای یکسان بوده و نوعی سنت شکنی نسبت به اقوال گذشته است که در این مکتب وجود دارد.

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۷

زمان امویان و عباسیان معهود بوده؛ و جز آن، حرمتی ندارد. گذشت که محقق سبزواری تنها در مورد تحلیل غنا در خواندن قرآن بحث کرده بود؛ هر چند آن استثنا، در اصل، به نفی حرمت مطلق غنا برگشته و این راه را برای دیگر استثناءها نیز فراهم کرده بود. در اینجا فیض، شاید حتی مقدم بر او در این باره سخن گفته است. این تقدم از آن روست که وی بحث غنا را در کتاب مفاتیح الشرایع خود که آن را به سال ۱۰۴۲ هجری تمام کرده، مطرح کرده و این نظر خود را در آن جا بیان نموده است. وی پس از اشاره کوتاهی به اقوالی که در باب حرمت غنا آمده است، می‌نویسد:

آنچه که از مجموع اخبار وارده به دست می‌آید، آن است که حرمت غنا و آنچه که متعلق به اجرت و تعلیم و شنیدن و خرید و فروش و همه اینها می‌شود، اختصاص به صورتی از غنا دارد که معهود و متعارف در زمان امویان و عباسیان بوده و در مجالس آمیخته از زن و مرد که سخنان باطل و لهو و لعب به وسیله آلات موسیقی، در آن وجود داشته، بوده است؛ یعنی آن چیزی که مشتمل بر فعل حرام باشد. «۱»

فیض در ادامه، با احتیاط می‌نویسد: البته گفتنی است که انجام برخی از کارها، حتی اگر مباح باشد، نسبت به اصحاب مروّت سزاوار نبوده و جز در مواردی که هدف حقی در کار باشد، نباید آن‌ها انجام داد. «۲» وی همین عبارت را در کتاب محجّة البیضاء «۳» نیز که تهذیب و تلخیص کتاب احیاء علوم الدین غزالی است، آورده است. این، مطلب احتمال آن را که رأی وی در باب غنا- آن گونه که برخی از مخالفان گفته‌اند- متأثر از غزالی باشد، تقویت می‌کند.

فیض، بیست و شش سال بعد از تألیف مفاتیح، در کتاب وافی که آن را در سال ۱۰۶۸ هجری به پایان برده، در ادامه چند حدیث،

همان مطالبی را که در مفاتیح الشرایع آورده، تکرار می‌کند؛ «۴» و این نشان می‌دهد که عقیده‌اش تغییر نکرده است. در آن جا می‌افزاید: شنیدن تغنی به اشعاری که متضمن یاد از بهشت و جهنم و تشویق به بهشت و وصف نعمت‌های الهی و یاد از عبادات و ترغیب در کارهای خیر و زهد ورزی در دنیاست، اشکالی ندارد. «۵» بنا بر این باید گفت، فیض کاشانی در این مسأله، موضعی صریح‌تر

(۱). فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، ج ۲، صص ۲۰-۲۱؛ مختاری، همان، دفتر سوم، ص ۱۶۵۵

(۲). مختاری، همان، ص ۲۲

(۳). فیض کاشانی، المحجۀ البیضاء، ج ۵، صص ۲۲۶-۲۲۷؛ مختاری، میراث فقهی، غنا و موسیقی، ج ۳، ص ۱۶۵۶

(۴). فیض کاشانی، الوافی، ج ۱۷، صص ۲۲۱-۲۲۲؛ مختاری همان، دفتر سوم، ص ۱۶۵۳

(۵). فیض کاشانی، الوافی، ج ۱۷، ص ۱۶۵۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۸

از محقق سبزواری داشته است.

این فتاوی، همراه با شایعاتی که انتشار می‌یافت، سخت موقعیت فیض را به مخاطره انداخته و سبب شد تا اشخاصی مانند ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸) که شدیداً ضد صوفیه بود، وی را مورد حمله قرار دهند. صوفیانی هم که پی فرصت می‌گشتند، بر دامنه این شایعات می‌افزودند. از جمله یکی از این صوفیان، با نام ملا-محمد علی صوفی مقری از مشهد به اصفهان نزد فیض رفت و در بازگشت به مشهد، به دیگران گفت: اعمال و اموری را که صوفیان انجام می‌دهد، فیض تجویز کرده و حتی در مجلس و محضر خود او انجام می‌شود. مقصود از این قبیل اعمال، سماع و مانند آن بود. متن کامل این سؤال و جواب در کتاب هدایة العوام- که وصف آن را در مقالی دیگر آورده‌ایم «۱»- آمده، از جمله، درباره خواندن «اشعار عاشقانه و وجد نمودن و رقصیدن و حیوانی نخوردن و چله داشتن» سؤال شده و فیض نوشته است، به چیزی که از ائمه معصومین علیهم السلام روایت نشده باشد، هیچ گونه تعبدی ندارد.

موضع گیری بر ضد دیدگاه تقسیم غنا به حرام و حلال

اشاره

ردیه نویسی بر کسانی که فتوای به غنای حرام و حلال می‌داده‌اند، صرفاً ردیه نویسی بر ضد یک رأی فقهی نبوده است. از آنچه گذشت، دریافتیم که این نظر بیش‌تر از آن کسانی بود که تمایلات عارفانه و صوفیانه داشتند؛ از این روست که مبارزه بر ضد این رأی، در واقع نوعی مبارزه بر تصوف بود. خواهیم دید که شیخ علی عاملی (م ۱۱۰۳) نه تنها جدا رساله‌ای در باب غنا نوشت و در آن جا صوفیه را عامل رواج آن نظر معرفی کرد، بلکه دو فصل از کتاب السهام المارقة خود را که در ردّ بر صوفیه بود، به بحث غنا اختصاص داد. شیخ حرّ عاملی نیز در رساله مستقل خود، ریشه اصل این فتوا را غزالی دانسته و در کتاب رد صوفیه خود نیز مبحث غنا را آورده است. همچنین با مطالعه رساله بسیار مهم سلوة الشیعة و قوه الشریعة از سید محمد میرلوحی، عالم معارض با مجلسی اول، در می‌یابیم که اصل بحث غنا، با بحث صوفیه دقیقاً پیوند خورده و مبارزه با غنا و آوازه خوانی و رقص [صوفیانه] دقیقاً در جهت مبارزه با تصوف بوده است. در برابر، شاه محمد دارابی هم در رساله مقامات السالکین خود نشان داد که گرایشش به حلیت غنا، بدون تردید به علایق صوفیانه‌اش برمی‌گردد.

آنچه شگفت است این که اوج این مبارزات، حرکتی است که برخی از علمای عرب مقیم اصفهان بر ضد محقق سبزواری که تمایلات عارفانه و فیلسوفانه داشت، آغاز شد؛ گرچه پیش از آن، میرلوحی، زمینه را فراهم کرده و در آثار خود که شرحی از آن‌ها را در

(۱). بنگرید به بحث رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی، بخش مربوط به فیض.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۰۹

جای دیگری آورده‌ایم، به جنبه‌های مختلف این مبارزه، پرداخته بود. در اینجا بر چندین رساله‌ای که در این باره، از سوی موافقان و مخالفان تحریم غنا نوشته شده، خواهیم داشت.

رساله شیخ علی عاملی در ردّ محقق سبزواری

علی بن محمد بن حسن بن زین الدین، نیره شهید ثانی و نواده صاحب معالم الدین، از علمای عرب مقیم اصفهان است که در سال ۱۰۱۳ متولد و به سال ۱۱۰۴ در گذشت و در مدرسه میرزا جعفر مشهد مقدس به خاک سپرده شد. «۱» وی چند کتاب با عناوین الدر المنثور، الدر المنظوم شرح کافی، حاشیه شرح لمعه و نیز رساله‌ای با عنوان تنبیه الغافلین و تذکیر العاقلین در تحریم غنا تألیف کرده است. «۲» متن این رساله به کوشش آقای حسین شفیعی به چاپ رسیده است؛ «۳» گرچه بنا به مصالحی، برخی از مطالب آن که چندان به موضوع مربوط نبوده و در اصل، حاوی توهین‌های آشکاری به محقق سبزواری بوده، از آن حذف شده است. صاحب روضات، گزیده این مطالب را در کتاب خود، در ذیل شرح حال محقق سبزواری آورده است. «۴»

شیخ علی که معاصر محقق سبزواری بوده، این رساله را در رد بر نظر محقق سبزواری، یعنی همان که در کفایه الاحکام آمده است، نگاشته و افزون بر ردّ علمی، مطالب زیادی در باب بیسوادی محقق سبزواری آورده که بسیاری از آن‌ها را نمی‌توان درست دانست. «۵»

شیخ علی، موضوع رساله خود را بر پایه تحریم مطلق غنا قرار داده و استثناء کردن خواندن قرآن را به شدت انکار کرده است. آنچه مهم است این که، این رساله پس از رساله تحریمیه محقق سبزواری نوشته شده و برخی از استدلال‌های شیخ علی درباره حرمت مطلق غنا، عینا در رساله محقق سبزواری آمده است.

شیخ علی می‌نویسد: فهم درست کلمات عربی، متوقف بر آگاهی از اصطلاح از کلام عرب و معرفت جای جای استعمال دقیق کلمات همراه با آگاهی از دانش معانی و بیان، حقیقت و مجاز، مطلق و مقید، عام و خاص و شناخت راه جمع میان جنبه‌های متنافی

(۱). در ذیل وقایع الاعوام و السنین، (ص ۵۳۹) در وقایع سال ۱۰۹۸ از شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ الفقهاء و المجتهدین شیخ زین الدین شهید ثانی، یاد کرده و می‌نویسد: و شیخ مزبور- متع الله المسلمین بطول حیاته و دوام برکاته- هشتاد و سه سال دارد.

(۲). وی شرح حالش را در کتابش: الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۳۸ آورده است.

(۳). مختاری، همان، دفتر اول، صص ۶۳-۱۰۰

(۴). خوانساری، روضات الجنات، ج ۲، صص ۷۱-۷۷

(۵). نکته‌ای که صاحب روضات (ج ۲، ص ۷۷) نیز به آن تصریح کرده و برخورد شیخ علی را از روی بی‌انصافی دانسته است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۰

کلمات و چیزهای دیگر است. کسی که مجازات قرآن و سخنان افراد بلیغ را بداند، این مطلب را بخوبی می‌فهمد. اما اگر انسان عاری از کمترین آگاهی‌ها در این زمینه باشد، همانند آن که از تلاوت یک آیه قرآن با رعایت اقل وجوه درست خوانی آن عاجز باشد یا نتواند یک عبارت عربی را بخواند یا به صورت صحیح بنویسد، چگونه می‌تواند متصدی معرفت احکام خدا از قرآن و حدیث باشد؟ کسی که عمری را در نماز جمعه و جماعت و نماز خود صرف کرده، اما نمی‌تواند سوره فاتحه و اذکار نماز را درست بخواند، مردم را به تقلید از خود فرا می‌خواند، خود را برترین مردم می‌داند و کسی را که به او باور ندارد، فاسق می‌خواند. شیخ علی در ادامه، روا دانستن غنای در تلاوت قرآن را سبب تجزی مردم دانسته و ابراز چنین فتوایی را ناشی از حب ریاست و فزون کردن طرفدار دانسته است. وی محقق را متهم می‌کند که، با این که سالها قائل به تحریم غنا بوده، و شنیدن سماع صوفیان را فسق می‌دانسته، اکنون به خاطر مصالح خود و از آن جا که می‌بیند غنا میان صوفیان شایع شده و رواج یافته، حلیت آن را مطرح کرده و آنان نیز متقابلاً در جمعه و جماعت وی حاضر می‌شوند. شیخ علی می‌افزاید: من در این شهر فردی غریب هستم؛ و از جایی می‌آیم که این مسائلی را که در اینجا شاهد آنم، در آن جا وجود نداشت. در اینجا مسائل خلاف دین واقعی را می‌بینم که مردم به آن روی آورده‌اند و سبب آن، چیزی جز حب ریاست نیست.

زمان اقامت من در این بلاد، بالغ بر چهل سال است؛ در تمام این مدت، کوشش کردم تا در حاشیه باشم، اما اکنون که می‌بینم، دین رنگ عوض کرده و ایمان عاریتی گشته، تصمیم گرفتم تا برای کسانی که نصیحت پذیرند، نصیحت کنم؛ زیرا امر به معروف و نهی از منکر واجب است. این مصادف با زمانی شد که کسانی در تضعیف ایمان مردم و رواج عقاید فاسد تلاش می‌کنند. بنا بر این رساله‌ای نوشتم که گمان می‌کنم برخی از افراد عاقل و اهل تدبیر، از آن بهره برند. در این زمان که ناقدی وجود ندارد، و تمییز و تشخیص از میان رفته، برخی بر ادعاهای خود افزوده‌اند. (۱)

وی این مطالب را در رد بر محقق سبزواری می‌گوید که این زمان امام جمعه اصفهان بوده و موقعیت بالایی داشته است. شیخ علی درباره محقق چنین ادامه می‌دهد: او ادعای آن دارد که افضل متقدمین و متأخرین می‌باشد؛ با این که مایه علمی این ادعا را ندارد. وی مردم را به معتقدات خود دعوت کرده و می‌گوید اگر کسی مرا پیروی نکند، فاسق است. از جمله اعتقاد به وجوب

(۱). خوانساری، همان، ج ۲، ص ۷۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۱

عینی نماز جمعه دارد و این که اگر کسی با او این نماز را اقامه نکند، فاسق است. در حالی که من در حال وی کنکاش کرده دریافتم که عاری از کمترین علمی است که اجتهاد متوقف بر آن است... وضع وی به گونه‌ای است که او حتی یک سوره قرآن را نیز به درستی نمی‌تواند بخواند؛ حتی سوره فاتحه و جمعه را خوب نمی‌خواند. آن گونه که تکبیرة الاحرام را به نصب «الله» می‌خواند؛ یعنی این نماز، از همان اول باطل است تا برسد به آخر. شیخ علی که احساس می‌کند این غیبت است، پاسخ این اشکال را پیشاپیش داده می‌گوید، این برای تنبیه افراد غافل است و از باب جرح و تعدیل لازم. شیخ علی با بیان نمونه‌های دیگر، می‌افزاید: افزون بر آنچه گذشت، به قدم عالم هم باور دارد و از فردی معتمد شنیدم که می‌گفت: او می‌گوید آنچه میان دو جلد کتاب شفاى بو علی آمده، حق است که از آن جمله همین بحث قدم عالم است. این سخن او هم برای این ادعای اوست تا خود را نظیر فارابی و بو علی معرفی کند. وقتی شایع شد که او قائل به قدم عالم است، از رأی خود برگشته قائل به حدود عالم شد؛ اما قائل به قدم عالم را تکفیر نمی‌کرد. وی به نزاعی نیز که میان وی و محقق در مجلس عقدی صورت گرفته و هر کدام وکیل یکی از دو طرف عروس و داماد بوده‌اند، اشاره کرده و این که محقق در بکار بردن درست کلماتی که در صیغه عقد باید جاری بشود، حاضر به پذیرفتن سخن حق او نشده است. نیز از مجلسی میهمانی یاد می‌کند که طبق معمول، بنا به اعتبار اشخاص، اول غذا را نزد فردی که از همه

محترم‌تر است، می‌گذارند. وقتی در این مجلس، طعام را نزد شیخ علی گذاشته‌اند، به نظر وی، محقق ناراحت شده، اما نتوانسته چیزی ابراز کند و...!

پس از آن شیخ علی به بیان برخی از فتاوی محقق که به نظر وی نادرست است پرداخته و درست یا غلط، آن‌ها را به صورت استهزاء آمیزی بیان کرده است. «۱» صاحب روضات، پس از اتمام این نقلها، با اشاره به مراتب علمی محقق، بر خورد شیخ علی را غیر منصفانه دانسته است. در واقع، باید توجه داشت که رقابت میان این دو عالم سبب شده است تا شیخ علی که خود نیز در شمار عالمان برجسته بوده، این چنین درباره عالمی دیگر تند روی کند. تنها نقل یک جمله از ولی قلی شاملو درباره محقق سبزواری می‌تواند روشن‌گر باشد که می‌نویسد:

«در این ولا، اکثر فضلاء اصفهان بل تمام ایران و سایر بلاد جهان، مقابله کتب احادیث خصوصاً کلینی بر وجه تہذیب و استبصار در خدمت آن جناب می‌نمایند.» «۲»

از این بخش رساله تنبیه الغافلین شیخ علی که بگذریم، بخش اصلی رساله، به بحث فقهی-روایی درباره غنا پرداخته شده و ضمن آن کوشیده است تا حرمت مطلق غنا را،

(۱). خوانساری، همان ج ۲، صص ۷۵-۷۷

(۲). ولی قلی شاملو، قصص الخاقانی، ج ۲، ص ۵۸

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۲

بدون هر گونه شرط و قیدی، ثابت کند. ابتدا روایات حرمت را آورده و سپس به بررسی روایاتی که بوی جواز آن به مشام می‌رسد، پرداخته است. وی این رساله را در ربیع الآخر سال ۱۰۸۷ نگاشته است.

شیخ علی نه تنها به محقق سبزواری حمله کرده، با فیض کاشانی نیز درگیر شده است.

صاحب روضات می‌نویسد که وی مانند همان برخورداری که با سبزواری داشته، بلکه به مراتب بدتر و تندتر، بر ضد فیض داشته و متقابلاً فیض با او داشته است؛ به طوری که نقل شده است که فیض او را به خاطر این که نسل چهارم از شهید ثانی بوده، به طعنه، هضم رابع لقب می‌داده است. «۱»

شیخ علی در رساله السهام المارقه نیز دو فصل را به بحث غنا اختصاص داده و در آن جا ضمن انکار غنای در قرائت قرآن، آن را با کار اهل فسوق و کبائر مقایسه می‌کند. وی می‌نویسد که نظریه تحلیل قسمی از غنا، از ملاحظه و صوفیہ‌ای مانند غزالی به این سوی سرایت کرده است. «۲»

رساله شیخ حر عاملی

شیخ محمد بن حسن معروف به حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴) پس از گذراندن دوره‌های تحصیلی خود در جبل عامل، به سال ۱۰۷۳ عازم ایران شده در مشهد اقامت گزید و همانجا درگذشت. وی صاحب آثار ارجمنندی است که مشهورترین آن‌ها کتاب وسائل الشیعہ الی تحصیل مسائل الشریعہ و امل الامل در شرح حال علمای جبل عامل و دیگر دانشمندان شیعه است. «۳» وی با دربار صفوی نیز رفت و شد داشت، «۴» و گفته شده است که در مشهد منصب شیخ الاسلامی هم داشته است! «۵»

شیخ حر در سال ۱۰۷۳ هجری رساله‌ای درباره غنا نگاشت و پس از آن، در کتابی که با عنوان الاثنا عشریہ در رد بر صوفیہ تألیف کرد، بابتی را به این مسأله اختصاص داد. همین طور در کتاب الفوائد الطوسیہ نیز فصلی را به مسأله غنا پرداخت که خلاصه‌ای از

- (۱). خوانساری، همان، ج ۴، ص ۳۹۱
- (۲). مختاری، همان، دفتر ۳، ص ۱۶۶۵
- (۳). درباره او بنگرید: مقدمه وسائل الشیعه، چاپ مؤسسه آل البيت عليهم السلام؛ زراقت، عبد المجید، الحر العاملی مؤرخ ثقافه و شاعر، صص ۱۳۸-۱۸۰
- (۴). وی در رساله‌ای که درباره استعمال توتون نگاشته، از مذاکره شاه سلیمان با خود درباره حکم توتون یاد کرده است. این رساله، ضمن مقاله «آراء فقها درباره توتون و تنباکو در دوره صفوی» به چاپ رسیده است.
- (۵). فاضل، محمود، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه جامع گوهر شاد مشهد، ج ۴، ص ۱۸۸۵
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۳
- رساله غنائیه اوست. «۱»
- رساله شیخ، در حدود چهارده سال پیش از تألیف رساله شیخ علی نگارش یافته؛ اما به هر روی نظرش، ناظر به نظری است که به نام محقق سبزواری و فیض شهرت یافته است.
- البته در این رساله، نامی از محقق برده نشده و تنها مطالبی از وی بدون ذکر نام آمده است.
- رساله حاضر که تنها از آن یک نسخه بر جای مانده، به وسیله استاد رضا مختاری تصحیح و به چاپ رسیده است. «۲» به رغم آن که شیخ حر این رساله را پیش از رساله شیخ علی نوشته، اما در رساله خود تصریح می‌کند که در شرح حدیث معروف در باب خواندن نیکوی قرآن از مطالب «بعض المحققین من مشایخنا المعاصرین» استفاده کرده است. محقق محترم نوشته‌اند که مقصود رساله السهام المارقه من اغراض الزنادقه است که اصل همان مطلب هم ابتدا در کتاب الدر المنثور او بوده و پس از آن به صورت مستقل در این رساله آمده است. «۳»
- شیخ حر در آغاز این رساله، از شبهه‌ای یاد می‌کند که در این زمان، بر برخی از مردم غالب آمده است (شبهه غلبت علی بعض اهل الزمان). گروهی از آنان، از این شبهه نجات یافته، اهل تقوا و ایمان گشته‌اند؛ گروهی هم به سوی دیگر در غلطیده، وضعیت بدی پیدا کرده‌اند. اصل شبهه، ناشی از روایتی است که در کتاب کلینی آمده و در آن بر صوت زیبا در خواندن قرآن تکیه شده است. شیخ حر، دوازده دلیل «۴» برای عدم صحت استناد به این حدیث برای غنای قرآنی اقامه کرده است. از برخی اشارات موجود در کتاب، چنین به دست می‌آید که به هر حال، وی در رد کسی یا نوشته‌ای سخن می‌گوید؛ اما این که این شخص به درستی چه کسی است، دست کم از نقلهای موجود روشن نمی‌شود. سهل است که وی عبارتی هم از رساله محقق سبزواری در تحریم غنا نقل کرده است! «۵» که به احتمال این تردید را بیش تر می‌کند که وی رساله‌اش را در رد بر او نوشته باشد.
- شیخ حر، که از عالمان معروف ضد تصوف است، در ضمن دلیل پنجم خود در رد دیدگاهی که غنای قرآنی را پذیرفته، با اشاره به حرمت مطلق غنا بدون تخصیص حرمت آن

- (۱). مختاری، رضا، همان، دفتر اول، ص ۱۰۵
- (۲). همان. حق آن بود که به دلیل تقدم این کتاب از نظر زمانی بر کتاب شیخ علی، در مجموعه میراث فقهی، ابتدا رساله شیخ حر و سپس رساله شیخ علی عاملی به چاپ می‌رسید. گویا تقدیم و تأخر رساله‌ها بر پایه سال درگذشت مؤلفان بوده است!
- (۳). عاملی، شیخ حسن، رساله فی الغناء، ص ۱۳۱
- (۴). شیخ حر از مؤلفانی است که می‌کوشد تا آن جا که ممکن است بر اساس عدد دوازده فصول و ادله خود را ارائه دهد. نمونه‌ای

دیگر از آن در همین رساله فی الغناء در فصل ششم آمده است. همچنین کتاب الاثنا عشریه و ابواب داخلی آن نیز شاهد بر همین تمایل است.

(۵). عاملی، شیخ حر، رساله فی الغناء، ص ۱۵۱

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۴

به مجالس لہو و لعب می نویسد:

و هذا التخصیص مذهب بعض الملاحده و الصوفیة من المخالفین كالغزالی و أضرابه، فإنه خصّه بما يعمل فی مجالس الشرب؛ این تخصیص اختصاص به مذهب ملاحده و صوفیه از سنّیان دارد؛ مانند غزالی و امثال او. آنان تحریم را مختص غنایی می دانند که اختصاص به مجالس شرب خمر دارد. «۱» [و در جای دیگر می نویسد:] و العجب من استدلال بعض الصوفیة به علی اختصاص تحریم الغناء بما يقع فی مجالس الشرب تقلیداً لبعض العامة. شگفت از برخی از صوفیان [شیعه مذهب] است که به پیروی از سنّیان به این قبیل روایات [که اشاره به مجالس لہو و لعب و غنای آنها دارد] استناد کرده اند که غنایی حرام است که مختص مجالس شراب خواری باشد. «۲»

وی بر این باور است که این نظر آنان به میان برخی از شیعیان که شیطان آنان را فریب داده، وارد شده است. «۳» وی در فصل پنجم، به تبیین منشأ اصلی این شبهه پرداخته و ریشه قضیه را خواندن غنایی اذکار و اشعار توسط برخی از منسوبان به زهد و تدبیر که متمایل به تصوف هستند، می داند. اینان با تمسک به عرف، چنین ابراز می کنند که به جز آنچه که در مجالس لہو و لعب است، عرف، غنایی را نمی شناسد و تنها همان را مصداق غنا می داند. به علاوه، بر این باورند که دست کم حکم غنا مشکوک بوده و اصل بر اباحه است. شیخ حرّ ضمن پاسخگویی به این مطالب، اصل این ادعاها را برگرفته از آثار غزالی «۴» می داند که در بحث غنای کتاب احیاء علوم الدین [۲/ ۳۰۰-۳۰۶] نوعی از غناء را غناء المحیّین العارفین لأجل تهیج الشوق و الوجد می داند. شیخ حرّ از تأثیر پذیری علمای شیعه از آثار سنّیان سخن گفته و با این که انگیزه آنان را در مرتبه اول استفاده علمی از آثار آنان می داند، بر این باور است که به مرور، این آثار روی آنان تأثیر گذاشته است. وی در این باره، به تفصیل سخن گفته و به روایات چندی استناد کرده است. همو در فصل دهم تصریح کرده است که وی مخالف استفاده علمی از آثار مخالفان نیست؛ بلکه تأثیر پذیری از دیدگاه‌ها مورد نظر اوست. «۵» به اعتقاد وی، این تأثیر پذیری، به ویژه در جهت تحلیل نوع خاصی از غنا، توسط

(۱). همان، ص ۱۲۹

(۲). همان، ص ۱۵۷

(۳). همان، ص ۱۲۹

(۴). شیخ حرّ پس از این سخت به غزالی و مطالبی که بر ضد شیعه دارد، حمله کرده است: همان، صص ۱۷۴-۱۷۷

(۵). همان، صص ۱۶۰-۱۷۳

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۵

شیعیان صوفی مسلک صورت گرفته و همین امر سبب شده است تا شیخ حر، به اجمال، ردّی بر صوفیان نیز داشته باشد و احادیثی را در مذمت آنان در فصل دوازدهم رساله تحریم غنا بیاورد. وی به ویژه به تمسخر صوفیان در رسیدن به مقام کشف و شهود اشاره کرده و از این درشگفت است که چگونه است که برخی از اینان، در وقت مکاشفه، بطلان مذهب شیعه و روافض را کشف می کنند. «۱»

همان گونه که گذشت، شیخ حرّ، دو فصل از کتاب الاثنا عشریة فی الرد علی الصوفیة را نیز به مسأله غنا اختصاص داده است. وی

در آن جا نیز به ادله حرمت غنا و این که نظریه تحلیل از آن مخالفان بوده که به سنیان سرایت کرده، سخن گفته و در آن جا هم از رساله السهام المارقه استفاده کرده است. «۲»

رساله محمد هادی میرلوحی

جز آنچه گذشت، دست کم سه رساله دیگر در دوره صفوی درباره غنا نوشته شد که یکی به موازات رساله شیخ علی و شیخ حر و دو نمونه دیگر، در تأیید دیدگاهی است که به فیض و محقق سبزواری-البته در کتاب کفایه-مربوط است.

نخستین رساله از سید محمد هادی فرزند سید محمد میرلوحی است که پدرش در چندین مسأله با مجلسی اول درگیر شد و در پیرامون مسأله ابو مسلم نامه خوانی، غنا و تصوف، جدال‌هایی با مخالفانش داشت؛ شرح حال وی را در نوشتار دیگری آورده‌ایم. «۳»

سید محمد هادی (م ۱۱۱۳) رساله‌های چندی دارد که یکی از آن‌ها همین رساله اعلام الأحناء فی حرمة الغناء فی القرآن و الدعاء است که آن را به فارسی نگاشته و در مجموعه میراث فقهی غنا و موسیقی به کوشش آقای محسن صادقی به چاپ رسیده است. «۴» وی رساله خود را در سال ۱۰۸۷ یعنی درست سالی که شیخ علی عاملی رساله‌اش را رد بر محقق سبزواری نگاشته، تألیف کرده است. «۵» وی-آن چنان که مصحح رساله بیان کرده، باید رساله‌اش را در برابر سبزواری-یا فیض یا مجلسی اول-نوشته باشد؛ زیرا در مقدمه

(۱). همان، صص ۱۸۲-۱۸۳

(۲). مختاری، رضا، همان، دفتر سوم، صص ۱۶۸۳-۱۶۸۸

(۳). نوشتار «قصه خوانی در ایران دوره صفوی» و نیز «رویاری فقیهان و صوفیان در دوره صفوی» در همین مجموعه.

(۴). مختاری، همان، دفتر اول، صص ۱۹۵-۲۸۲. رساله دیگری از او با عنوان «رساله در نماز» که آن را در سال ۱۰۹۶ در قندهار تألیف و یا از آثار شهید ثانی ترجمه کرده در فهرست دانشگاه ج ۱۶، ص ۱۵۰ معرفی شده است.

(۵). میرلوحی، محمد هادی، اعلام الاحباء، مقدمه، ص ۱۹۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۶

می‌نویسد: در این اوقات از برخی از دوستان ... چنین استماع افتاد که بعضی از افاضل تألیفی کرده و در آن بیان کرده که غنا کردن و خوانندگی نمودن در قرآن جایز، بلکه سنت است. «۱» آنچه جالب است، متن ادبی و زیبای این کتاب است که نشان از مهارت ادبی نویسنده دارد. نکته دیگری که وی بیان کرده آن است که پدر او، یعنی سید محمد میرلوحی نیز رساله‌ای در غنا داشته، که بسیار مختصر بوده است. «۲» از این رساله، جز اشاره فرزندش «۳» خبری به دست نیامده، اما در سلوة الشیعه او، مطالبی درباره غنای صوفیان آمده است.

میرلوحی به دو بحث نماز جمعه و غنا که هر دو از مباحث جنجالی دوره صفوی است، توجه کرده، آن‌ها را مصداق دو نوع از احکامی می‌داند که قسم اول-مانند نماز جمعه-در شمار مسائل خلافی است و قسم دوم یعنی حرمت غنا، از مسائل متفق علیه مذهب اهل بیت علیهم السلام که هر کسی بر خلاف آن فتوا دهد، اهل بدعت است و بر «ارباب علم» است که «در ازاله آن سعی نمایند». «۴» بنا بر این، برخورد او با نظریه تحلیل قسمی از غنا، برخورد با یک نظریه اجتهادی نیست، بلکه برخورد با بدعت است؛ چرا که به نظر وی، حکم حرمت غنا اجماعی و مسلم بوده و اساساً «حرمت غنا احتیاج به دلیل ندارد»؛ «۵» بنا بر این هر گونه نظری جز آن بدعت است.

میرلوحی از ادله قرآنی آغاز کرده و در ادامه، احادیث حرمت غنا را که به نظر وی دلالت بر آن دارد که «خوانندگی کردن حرام است مطلقاً» یک به یک، متن عربی و ترجمه فارسی آن‌ها را آورده است. به همین دلیل است که حرمت غنا، به غیر قرآن اختصاص ندارد، بلکه «در قرآن حرمتش بیش‌تر» است. «۶»

رساله شاه محمد دارابی

یکی از رساله‌های بسیار مفصل و پر مطلب غنائیه که از موضع صوفیانه و طبعاً مخالفت با

(۱). همان، ص ۱۹۸

(۲). همان، ص ۲۰۴

(۳). وی در معنای لغوی غنا، مطالبی از کتابهای لغت آورده و فهرستی از کتاب‌های لغت مورد استفاده پدرش به دست داده است که فهرست جالب و بلند بالا و قابل تأملی است.

(۴). به عکس، شاه محمد دارابی در «مقامات السالکین» که معتقد است بحث غنا نیز مانند نماز جمعه اختلافی است و «چنان که شخصی که نماز جمعه را حرام می‌داند، تفسیق آن که واجب می‌داند، نمی‌کند؛ سزاوار است که کسی که تمام افراد غنا را حرام می‌داند، تفسیق آن که بعضی افراد، مثل غنا در قرآن خواند و ذکر خدا، مباح می‌داند، به طریق اولی نکند. دارابی، مقامات السالکین، ص ۴۱۷

(۵). میرلوحی، محمد هادی، همان، ص ۲۰۰

(۶). میرلوحی، محمد هادی، همان، ص ۲۱۴

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۷

حرمت مطلق غنا نوشته شده است، رساله مقامات السالکین «۱» از محمد بن محمد دارابی (زنده در ۱۱۳۰) از اقطاب سلسله ذهبیه و از اساتید قطب الدین نیریزی (م ۱۱۷۳) صاحب فصل الخطاب و رساله طب الممالک است. وی که مذاق صوفیانه دارد، ضمن این رساله فارسی، با احتیاط و ظرافت تمام کوشیده است تا ضمن اثبات حرمت غنا، صوت حسن یا صدای نیکو را از دایره غنا خارج کند. تاریخ تألیف رساله، بر اساس آنچه که در خاتمه آن آمده، سال ۱۱۰۵ هجری است؛ روزگاری که فشار بر صوفیان رو به فزونی بوده و بازار تکفیر و تفسیق صوفیان، رواج داشته است.

وی بحث را با تحریر محل نزاع آغاز می‌کند که اصولاً «غناى حرام مذموم، کدام است و صوت حسن ممدوح به احادیث در چه مقام؟» مقدمه در تعریف غناست؛ فصل اول در نقل و تحلیل احادیثی است که در حرمت غنا وارد شده؛ و فصل دوم درباره احادیثی است که «دلالت دارد بر این که صوت حسن، غیر غناست». تعریفی که وی انتخاب می‌کند، مناسب با نظر اوست: «هر صوت حسنی که با آلات لهو و یا صوت زنی که مرد بشنود یا شهوت انگیز باشد و نفس بهیمی را به حرکت در آورد، یا کلام کذب و لا طائلی باشد، مسمی به غناست و حرام است و هر صوت حسنی که مقابل این باشد ... مسمی به صوت حسن است نه غنا». «۲» بنا بر این وی، در تعریف غنا با برخی دیگر، اختلاف نظر داشته و بر این باور است که اگر غنا بودن چیزی ثابت شود، بی‌تردید حرام است: «و مؤلف را اعتقاد این است که غنا حرام است، اگر چه در قرآن و ذکر و مرثیه باشد؛ اما بالفعل، آنچه قاریان و ذاکران می‌خوانند، غنا نیست؛ چه در عرف آن را غنا نمی‌خوانند». «۳» طبعاً خود وی گاه از زبان «فرقه ثانیه» صوت حسن را از روی تسامح غنا می‌نامد و در اختلاف نظر موجود، می‌گوید که دو عقیده وجود دارد: نخست اعتقاد به «حرمت جمیع افراد غنا» و دیگر قول مقابل آن که غناى در «قرآن را مستحب می‌دانند». تا آن جا که به اعتقاد خود او مربوط می‌شود، و تا اندازه‌ای از عقیده فرقه ثانیه متفاوت است،

جمع افراد غنا را حرام می‌داند، اما صوت حسن را غنا نمی‌داند. «۴»
 نخستین فصل، ارائه روایات حرمت غناست که هر چند حرمت آن «احتیاج به

(۱). این رساله ابتدا به کوشش آقای اکبر ایرانی در کتاب موسیقی در سیر تلاقی اندیشه‌ها (تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴) و سپس به صورت کامل‌تری توسط آقای سید جعفر نبوی در میراث فقهی غنا و موسیقی، دفتر اول صص ۲۹۹-۴۹۶ چاپ شده که ارجاعات ما به متن اخیر است.

(۲). دارابی، مقامات السالکین، ص ۳۲۳

(۳). همان، ص ۳۳۷

(۴). همان، ص ۴۲۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۸

دلیل ندارد» و اجماعی است؛ اما مؤلف از روی تیمن و تبرک چند آیه و بیست و پنج حدیث می‌آورد. وی اشکالی به این اجماع وارد کرده و ضمن پاسخگویی به آن، تصریح دارد که قائلین به قول دوم؛ یعنی غنایی نبودن صوت حسن که ممکن است از روی تسامح غنا هم خوانده شود، معتقدند که «اجماع بر حرمت غنا فی الجمله واقع است، نه بر حرمت جمع افراد غنا». «۱»
 دارابی در آغاز فصل دوم، با اشاره به اختلاف نظری که درباره تفسیر غنا وجود دارد، معیار را فهم عرف گرفته و می‌نویسد: «اگر کسی به غلام خود بگوید که معنی برای من بطلب؛ قاری و ذاکر و مرثیه خوان را نمی‌طلب!» به نظر وی «حلیت صوت حسن شهر و اقوی از آن است که محتاج بیان باشد، مثل حرمت غنا فی الجمله». در ادامه، دارابی بیست و هفت حدیث را که از زوایای مختلف در تأیید صوت حسن است، آورده است. «۲» بحث‌های وی در اطراف روایاتی که آورده، قابل استفاده و همراه با نقد و بررسی است؛ در عین حال، جهت‌گیری او روشن است؛ چرا که می‌کوشد تا دیدگاه فرقه ثانیه را ثابت کند.

پس از بحث از احادیث صوت حسن، مبحثی را با عنوان تنبیه باز کرده و در آن مناظره‌ای میان فرقه اول و دوم که یکی قائل به حرمت تمام مصادیق غنا و دیگری قائل به حرمت فی الجمله آن بوده و «بعض افراد غنا مثل غنای در قرآن و آنچه به خدا نزدیک کند» را جایز می‌دانند، آورده است. ضمن این مناظره، بحث‌های حاشیه‌ای، سندی و اصولی و اخباری و غیره نیز آمده است. از جمله در بخشی از بحث، به مناسبت، این مطلب را می‌آورد که «از بعضی از اکابر دین، که شک و شبهه‌ای در عدالت او نیست، انکار بعض ضروریات دین نقل کرده‌اند». پس از آن برای نمونه، به انکار معاد نفس ناطقه توسط شیخ مفید، اعتقاد به سهو انبیاء توسط شیخ صدوق، پذیرفتن قیاس نادرست توسط ابن جنید، انکار بداء توسط خواجه نصیر و میر داماد، اشاره کرده است. «۳» وی همچنین بحثی درباره روش قدما که مسلک اخباری داشتند، و عموم احادیث را جز در صورت مخالفت صریح با اصول مذهب می‌پذیرفتند، با روش متأخرین که معتقدند «تا تصحیح سند نکنیم نزد ما حجیت ندارد» را مطرح کرده و روش قدما را می‌پذیرد تا بتواند به بیست و هفت روایت وارده در باب صوت حسن، استناد کند. به علاوه که به نظر وی، رد کردن بیست و هفت روایت «به عنوان حکم به ضعف یا به تکلف در تأویل، تا آن که حرمت غنای مطلق» ثابت

(۱). همان، ص ۳۵۹

(۲). همان، ص ۳۶۲

(۳). همان، ص ۴۰۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۱۹

شود «نهایت تعسف است».

دارابی با تأکید بر این که غنای ارائه شده در مجالس حرام، حرام است، می‌نویسد:

«مولانا محمد باقر خراسانی «۱» - سبزواری - و فاضل کاشی و قمی [؟] و غیر ایشان از فضلا ...

جمع کرده‌اند به این وجه که غنا دو قسم است، حرام، آن که مقارن معصیتی باشد، و حلال، آن که از اسباب معصیت خالی باشد، بلکه مذکر خدا و جنّت باشد». «۲»

دارابی از افراط فرقه اولی در اثبات مطلق غنا، از این که اینان «قاریان قرآن به صوت حسن و ذاکران و مرثیه خوانان را جلا، بل کلا فاسق دانند» اظهار شگفتی کرده و آن را خلاف احتیاط دانسته است. حال که سخن از احتیاط شد، باید این نکته جالب را هم از زبان دارابی گفت که وی قائلان به احتیاط را مورد انتقاد قرار داده و بر آن است که فقیه باید تابع دلیل شرعی بوده، تکلیف را مشخص کند، نه آن که با احتیاط «عوام را اجتناب از حلال فرمودن [کند] که مبادا به حرام افتند». «۳»

به هر روی، به اعتقاد این مجتهد صوفی مسلک «هر گاه آن خواندن خوش، دل را صفا دهد و شخص را به طاعت خدا نزدیک کند، و دل را از معصیت دور کند و بهشت و حور و قصوری که برای پرهیزکاران مهیاست، به یاد دهد و همچنین نعیم مقیم و جنّات نعیم که برای اولیاء الله، حق تعالی آماده کرده و آن درجات رفیع و مقامات شریفه به یاد دهد و سامع به سبب شوق آن به افعالی پردازد که موجب وصول به سعادت اخروی باشد، شنیدن همچو آوازی، حرام نخواهد بود، بلکه مستحب خواهد بود». «۴» در ادامه به بحث شعر و شاعری و حسن و قبح اشعار و قرائت آنان پرداخته و در نهایت به عشق و عاشقی هم رسیده و از آن نیز گفتگو کرده و به تدریج به دفاع از تصوف رسیده و به صراحت انتساب حدیقه الشیعۀ را به مقدس اردبیلی انکار کرده، آن را از ملا معزای اردستانی دانسته است. «۵» در خاتمه، نمونه‌هایی از سماع شیخ صفی الدین اردبیلی نیز آورده و آداب سماع و سماع حلال و حرام را در انتها بحث کرده و رساله را از صورت فقهی آن خارج کرده است. حاصل کلام، باز در انتها به صورتی مختصر اما مفید آمده است. «۶»

(۱). طبعا مقصود دارابی، نظر محقق در کفایه است، کما این که در جایی دیگری از رساله خود (ص ۴۵۳) باز به کفایه الاحکام استناد می‌کند.

(۲). دارابی، همان، ص ۴۰۷

(۳). همان، ص ۴۴۱

(۴). همان، ص ۴۵۱

(۵). همان، ص ۴۶۳

(۶). همان، ص ۴۹۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۰

رساله سید ماجد بحرانی

این رساله، آخرین رساله‌ای است که توان گفت در دوره صفوی نگاشته شده است. وی به خلاف دو همنام خود که یکی در ۱۰۲۸ و دیگری پیش از ۱۱۰۴ در گذشته‌اند، «۱» در سال ۱۱۵۲ زنده بوده و به نام سید ماجد بحرانی کاشانی شناخته می‌شود. رساله وی در مسأله غنا ایقاز النائمین و ایعاز الجاهلین نامبردار شده و پس از وی، مورد نقد و ایراد چندین رساله دیگر قرار گرفته است. وی جانبدار نظریه حرمت مطلق نیست و می‌کوشد تا نشان دهد که هر صوت نیکو و غنایی که البته در تعریف وی به هیچ روی خالی از

ترجیح نیست، حرام نیست.

روش وی در بحث، با رساله‌های دیگر که نوعاً به سبک اخباری است، متفاوت است.

وی بحث را با دو اصل اصولی، یک اصل فلسفی و پس از آن شرحی کوتاه درباره دانش موسیقی آغاز می‌کند و نشان می‌دهد که به موازات فقه، در حکمت و اصول نیرومند بوده و با آثاری که در علم موسیقی نوشته شده، آشنایی داشته است. وی پس از اشاره به تعریف علم موسیقی که شناخت مناسبات عددی موجود در ماده صوت است، یک برداشت اجتماعی نیز از تعریفی که بر اساس داده‌های علم موسیقی و غنا و ارتباط آن با مراتب مختلف اصوات دارد، می‌کند و آن این که وقتی این مناسبات عددی میان اصوات، این چنین صداهای نیکویی می‌سازد، می‌توان ارزش مؤلفت و وحدت میان اعضای جامعه را هم دریافت. به همین دلیل است که شارع مقدس بر اقامه جمعه و جماعات تأکید دارد تا ائتلاف میان امت برقرار بماند. یا وقتی غیبت کردن را از زنا بدتر می‌داند، از آن روست که الفت میان جامعه را از میان می‌برد. «۲»

وی در ابتدا از دشواری موجود در این بحث برای «الظاهرین المتفقهة» که تنها اکتفای بر تعلیم فروع دارند و طبعاً از دانش‌های دیگر بی‌بهره‌اند، یاد کرده و در ادامه تعریف لغوی غنا را بر اساس کتاب‌های لغت ارائه می‌دهد که البته معنای وسیعی دارد. پس از آن، تحت عنوان تبصره تاریخی از آوازه خوانی در جاهلیت و عصر نخست اسلامی ارائه کرده، از آموزش کنیزکان برای خواندن و نواختن سخن گفته و این که اینان به صورت حرفه‌ای برای این کار آماده شده، از پگاه تا شامگاه به این کار می‌پرداختند. این وضعیت در دوره اموی و عباسی فزونی گرفته و مردم به پیروی از خلفا به این کار روی

(۱). این مطلبی است که مصحح رساله نوشته‌اند. خاتون آبادی (وقایع السنین، ص ۵۳۵) در ذیل حوادث سال ۱۰۹۰ نوشته است: فوت سید ماجد ولد سید محمد بحرانی قاضی اصفهان در کمال اعتبار در سال یک هزار و نود هجری. و له من العمر چهل و سه سال تاریخ در یک هزار و نود و یک.

(۲). بحرانی، سید ماجد، ایقاظ النائین، صص ۵۱۱-۵۱۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۱

آوردند، به طوری که قیمت برخی از این کنیزکان تا سه هزار دینار و بالاتر رسید. وی داستان‌هایی از این افراد- گویا به نقل از آغانی- آورده است. این وضعیت سبب شد تا مفهوم لغوی غنا، به طور خاص بر این وضعیت اطلاق شود. بنا بر این، کاربرد غنا در روایات، به معنای غنای لغوی نیست، بلکه غنای عرفی آن زمان است که شامل صداهای خوشی است که همراه با آلات موسیقی نواخته می‌شده و در مجالس عیش و عشرت اجرا می‌گشته است. اما آنچه در احادیث مباح دانسته شده، غنای لغوی است. این چیزی است که مؤلف در این رساله، در صدد اثبات آن است. «۱»

تا اینجا مقدمه کتاب بود. اکنون در مقصد اول، مؤلف به بررسی احادیثی که درباره غنا وارد شده، پرداخته است. نخستین روایاتی که آورده، آن‌هاست که به تعبیر او، اشاره به تحلیل غنای لغوی دارد: امام باقر علیه السلام به ابو بصیر می‌فرماید: رَجَّعَ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَحِبُّ الصَّوْتِ الْحَسَنَ. و بنا به آنچه در قرب الاسناد آمده، از امام درباره استفاده از غنا در روز عید فطر و قربان و ایام شادی سؤال می‌شود، می‌فرماید: لا بأس به ما لم يعص به.

و روایاتی دیگر. به نظر وی صوت حسن بدون ترجیح نیست و هر کجا که باشد، نامش به لحاظ لغوی غناست و بر اساس این احادیث حلال است. آنچه حرام است مصداق غنای عرفی- زمان صدور احادیث است- که اسباب لهو و لعب و تهییج شهوات و غیره می‌باشد.

وی بسیاری از روایاتی را که اشاره به خرید و فروش کنیزکان آوازه خوان دارد، مؤید همان مطلبی می‌داند که ضمن تبصره بیان

کرده، و مربوط به حرمت غنای عرفی دارد.

بحرانی مقصد دوم رساله خود را بر این فرض بنا کرده است که اگر غنای وارده در تمامی روایات، غنای لغوی باشد؛ در این صورت چه می‌توان گفت.

به نظر وی، هر معنایی که برای غنا در نظر گرفته شود، می‌بایست در تمامی احادیث، اعم از روایات تحریم و تحلیل، در یک مورد و معنا و در چهار چوبه مبدأ اشتقاق اسمی و فعلی آن باشد. طبعاً غنای حرام بر صوت ترجیح دار فرح انگیز اطلاق می‌شود و غنای حرام بر صوت ترجیح دار حزن انگیز. در این صورت، چگونه می‌توان از روایات موجود، تحریم مطلق غنا را ثابت کرد؟ در ادامه، به طرح چند پرسش و پاسخ درباره این موضوع پرداخته است. در خاتمه با اشاره به نامه امام کاظم علیه السلام در این باره که در هر مسأله غیر قطعی دینی لازم است تا قائل به آن، از کتاب و سنت و عقل دلیلی بیاورد و تا وقتی نیاورد، خواص و عوام می‌توانند در آن تردید داشته باشند، می‌نویسد: تردیدی نیست که حرمت غنا [به صورت مطلق] از مسائل ضروری دین نیست و الا اختلافی در آن صورت نمی‌گرفت؛ آن

(۱). بحرانی، سید ماجد، همان، ص ۵۱۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۲

هم در میان مجتهدان برجسته. «۱»

این رساله دارای سبکی جدید و دیدگاه تازه بوده و چندان رنگ صوفیانه ندارد. به همین دلیل، قائلان به حرمت باید برای رد آن جدیت می‌کردند. به همین دلیل است که چهار رساله در رد بر رساله سید ماجد بحرانی نوشته شد. «۲» نخست رساله تحریم الغناء میرزا ابراهیم اصفهانی خوزانی (مقتول به سال ۱۱۶۰) که مع الاسف، تا کنون نسخه‌ای از آن یافت نشده است. دوم رساله فی الغناء از محمد رسول کاشانی، سوم رساله فی الغناء و عظم ائمه از ملا-اسماعیل خواجویی، و چهارم ذریعه الاستغناء از ملا حبیب الله شریف کاشانی. سه رساله اخیر در میراث فقهی غنا و موسیقی دفتر اول چاپ شده است.

(۱). همان، ص ۵۳۱

(۲). همان، مقدمه، ص ۵۰۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۳

۱۶ حیات فرهنگی و سیاسی ایران در قرن دوازدهم هجری

در آمد

امل الآمل یکی از کتاب‌های استواری است که درباره شرح حال عالمان شیعه نوشته شده است. مؤلف آن، فاضل و محدث و فقیه بزرگ شیعه، محمد بن حسن، معروف به شیخ حر عاملی (رمضان ۱۱۰۴) مدوّن اثر پر ارج وسائل الشیعه و آثار دیگر است. «۱» کار شرح حالنگاری علمای شیعه از پس از معالم العلماء ابن شهر آشوب و فهرست منتجب الدین، جز در حد علم رجال، گرفتار رکود شده بود، تا آن که شیخ حر با حوصله و تلاش خود طی چندین سال این اثر استوار را پدید آورد. او در مقدمه کتاب خود، به تصمیمش برای نوشتن شرح حال علمای جبل عامل و دیگر عالمان دوره اخیر اشاره کرده است. وی نام اثر خود را امل الآمل فی علماء جبل عامل، یا تذکره المتأخرین فی علماء المتأخرین گذاشته و گفته که نام اول می‌تواند برای پاره نخست کتاب، و نام دوم

برای پاره دوم آن باشد؛ چنان که هر دو نام می‌تواند برای تمامی کتاب نیز باشد. (ص ۳). وی در مقدمه هفتم کتاب، انگیزه تقدم شرح حال علمای جبل عامل را حبّ وطن دانسته و از اهمیت نقش این منطقه در تاریخ تشیع سخن گفته است (۱۲، ۱۳). عالمان شیعه این دیار به اندازه‌ای فراوان بوده‌اند که تنها در یک تشیع جنازه، در یکی از روستاهای جبل عامل، در عصر شهید، هفتاد مجتهد حضور داشته‌اند (۱۵). او علاوه بر شرح حال عالمان، از مؤلفات آنان هم سخن گفته، که با توجه به تخصص شیخ حر، از دقت برخوردار است. «۲»

با توجه به اهمیت کتاب امل الآمل در گشودن باب جدیدی در شرح حال نویسی عالمان شیعه، نوشته‌های دیگری به عنوان منتخب، تعلیقه، تتمیم، تکمله، ذیل و جز آن بر آن کتاب نوشته شده است. فهرستی از این آثار در مصفی المقال آمده است:

(۱). درباره او نک: مقدمه کتاب وسائل الشیعه، تحقیق مؤسسه اهل البیت، صص ۷۳-۹۰

(۲). امل الامل به کوشش استاد سید احمد اشکوری حسینی در سال ۱۳۸۵ قمری در نجف به چاپ رسیده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۴

تتمیم امل الآمل از قزوینی

حواشی امل الآمل از شیخ محمد ابراهیم تبریزی شیرازی

التعلیقه علی امل الآمل از علامه مجلسی

منتخب امل الآمل از ملا محمد تقی گلپایگانی نجفی

تکمله امل الآمل از سید حسن صدر «۱»

حواشی امل الآمل از همو

تتمیم امل الآمل از سید عبد العلی طباطبایی

حاشیه امل الآمل از همو

اشتباهات الامل از میرزا عبد الله افندی «۲»

تتمیم امل الآمل از سید محمد بحرانی

تعلیقات علی امل الآمل از سید نعمت الله جزائری «۳»

ملحق امل الآمل از شیخ جواد محیی الدین «۴»

الحالی و العاطل ملحق امل الآمل از دکتر عبد الرزاق محیی الدین

مهدب الاقوال (که تتمه امل الآمل است) از شیخ علی بن سعید الحر «۵»

حاشیه امل الآمل از سید مرتضی نجفی رضوی قمی «۶»

حاشیه امل الآمل از سید مهدی بن هادی ساروی مازندرانی «۷»

الاجازة الکبیره از سید عبد الله جزائری هم حکم تکمله امل را دارد. «۸»

اقبال عالمان دوره اخیر بر کتاب امل الآمل نشانگر ارزش و اعتباری است که در دانش شرح حال نویسی برای این کتاب مطرح بوده است. «۹»

(۱). بخش عاملی‌های این کتاب با عنوان «تکمله امل الآمل» به کوشش سید احمد حسینی اشکوری، توسط کتابخانه آیه الله مرعشی چاپ شده است.

- (۲). این کتاب با عنوان «تعلیقۀ علی امل الآمل» به کوشش سید احمد حسینی اشکوری چاپ شده است، پیش از آن در متن ریاض العلماء نیز به چاپ رسیده بود.
- (۳). آقا بزرگ، آقا بزرگ، مصفی المقال، ص ۷، ۱۱، ۹۳، ۹۸، ۱۳۱، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۵۳، ۴۳۲، ۴۸۳، به نقل از: مقدمه امل الآمل، صص ۵۹-۶۱
- (۴). امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۱
- (۵). آقابزرگ، ذریعه، ج ۲۳، ص ۲۹۲
- (۶). تکملۀ نجوم السماء، ص ۲۴۶
- (۷). حسینی، سید احمد اشکوری، تراجم الرجال، ج ۲، ص ۸۳۸
- (۸). این کتاب به کوشش آقای سید محمد سمایی توسط کتابخانه آیۀ الله مرعشی در سال ۱۴۰۹ قمری به چاپ رسیده است.
- (۹). در این باره بنگرید: دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه ج ۲، ص ۵۷۰
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۵

تتمیم امل الآمل

اثری که اکنون بدان می‌پردازیم، تتمیم امل الآمل از شیخ عبد النبی قزوینی است. کتاب مزبور شامل ۱۳۷ شرح حال است که تنها تا حرف شین پیش رفته. شرح حال کوتاه خود مؤلف در مقدمه کتاب آمده است: او در حدود سال ۱۱۲۵ متولد شده، در اصل قزوینی بوده و مدتی در یزد، مشهد، تبریز و عتبات به تعلیم و تعلم اشتغال داشته است. وی ضمن همین کتاب از دیدارها و استفاده‌های علمی خود از اشخاص مختلف و نیز حضورش در شهرهای متعدد یاد کرده است. نویسنده، بجز این کتاب، از حواشی خود بر رساله‌ای از شیخ محمد بحرانی با عنوان حکم مفقود الخبر یاد کرده، اما اثر دیگری از وی شناخته شده نیست. (بنگرید: مقدمه، ص ۱۹). آخرین تاریخی که از وی در دست است سال ۱۱۹۷ است که تاریخ تقریبی است بر کتاب مشکاه المصابیح از سید محمد مهدی بحر العلوم.

مؤلف در مقدمه کتاب، گزارشی از پیشینه شرح حال نویسی در میان عالمان شیعه آورده تا آن که به کار سترگ امل الآمل به عنوان تألیفی بدیع و قوی رسیده و پس از تعریف از آن، به دو نقص آن اشاره کرده است: یکی آن که در کار شرح حال نویسی به تفصیل سخن نگفته؛ دوم آن که از برخی از معاصران خود یاد نکرده است. و پس از مطالعه کتاب، علاقه‌مند شده است تا ذیلی بر آن بنویسد و علاوه بر رفع آن نواقص مختصر، شرح حال عالمانی که در طول یکصد سال پس از تألیف امل الآمل (تألیف شده به سال ۱۰۹۷- تتمیم در سال ۱۱۹۱ تألیف شده) زندگی کرده‌اند، بنگارد. مشوق او در این کار سید محمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲) بوده است (مقدمه، ص ۳۵۴۷). بنا بر این اغلب افراد یاد شده در کتاب مربوط به قرن دوازدهم هستند. از میان این افراد، معاصران مؤلف از نیمه دوم قرن دوازدهم می‌باشند.

مؤلف با عباراتی مسجع- طبق سنت مرسوم شرح حال نویسی- از عالمان مورد نظر ستایش کرده و به تخصص علمی و یا ویژگی‌های آن‌ها اشاره کرده است. این ستایشها بیش‌تر با این عبارات است که مثلاً اگر شخص مورد نظر ادیب است، قزوینی چنین ستایش می‌کند که ابن العمید می‌بایست نزد او زانو بزند و اگر فیلسوف است، باید ابن سینا و خواجه نصیر زیارتش کنند و اگر مفسر است، باید زمخشری و بیضاوی آثارش را مطالعه کنند!

ما بر پایه این کتاب، که جمعا شامل ۱۳۷ شرح حال است، کوشش کرده‌ایم تا گوشه‌ای از حیات فرهنگی- اجتماعی ایران را در قرن دوازدهم به تصویر بکشیم. روشن است که در این باره پیش فرض‌هایی داشته‌ایم، اما کوشیده‌ایم تا تنها بر پایه آگاهی‌های داده

شده در این کتاب نتایجی را مطرح کنیم. این نتایج محدودیت خاص خود را، که مهمترین آن‌ها علایق

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۶

شخصی مؤلف در گزینش اطلاعات و ارائه آن‌هاست، دارد. بنا بر این باید تنها در چهار چوب این محدودیت به نتایج داده شده نگریست، نه بیش تر.

دانش‌های اسلامی رایج در قرن دوازدهم

قوت برخی از دانش‌های اسلامی در هر دوره تاریخی، نشانه علاقه‌مندی دانشمندان آن عهد به آن دانش‌های خاص است. پرداختن به فقه، حدیث، فلسفه و عرفان در هر دوره با شدت و ضعف مواجه بوده، گر چه در میان این چهار رشته فقه همیشه از قوت خاص خود برخوردار بوده جز آن که همان هم گاه در برابر رشد تصوف با مشکلاتی روبرو بوده است.

در کتاب مورد بحث، در ضمن شرح حالها و یاد از تعلیم و تعلم افراد و نیز آثار آن‌ها می‌توان اهمیت هر یک از رشته‌های مذکور را دریافت؛ با این تذکر که علاقه مؤلف به فلسفه، تأثیر خاصی در نتیجه‌گیری ما دارد.

از میان ۱۷۵ عنوان کتابی که در متن و یا در حواشی از مؤلفان یاد شده، نزدیک به پنجاه عنوان در فلسفه است که چند مورد آن مباحث کلامی است. اندکی بیش از همین مقدار، عناوین کتاب‌های فقهی است. بقیه عناوین در تفسیر، اخلاق، حدیث و رجال می‌باشد.

برابری کتاب‌های فلسفی و فقهی در این جا، نشانگر اهمیت فراوانی است که در حوزه‌های علمی شیراز، اصفهان، و قزوین و جاهای دیگر به فلسفه داده شده است. مؤلف در شرح حال بسیاری از افراد، آنان را به عنوان متخصص فلسفه و حکمت می‌ستاید و در مواردی هم به عنوان فقیه و حکیم.

آقا ابراهیم مشهدی «معروفا بالحکمه و الکلام و الفقه» (۵۵) و سید ابراهیم قمی «حاذقا فی الحکمه و الکلام و الحدیث و الاصول و التفسیر و الفقه» (۵۶). میرزا ابراهیم اصفهانی «متبحرا فی الفقه و اصوله و حاذقا فی الحکمه و فصوله» (۵۷). ملا اسماعیل خواجه‌بوسی بار شفای بو علی را مرور کرده و در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت و کلام تبحر داشته است (۶۸). امیر اسماعیل خاتون آبادی رساله‌های متعددی در حکمت داشته است، همین طور حواشی بر الهیات اشارات و شرحی بر اصول کافی (۶۹). سید بشیر گیلانی نیز در حکمت و فقه و اصول فقه تبحر داشته است (۸۱). محمد باقر همدانی نیز ذهن وقادی در علوم حقیقیه و معارف ذوقیه داشته است (۸۶). آقا محمد تقی همدانی نیز استاد کتاب‌های حکمت بویژه آثار ملا صدرا بوده است (۸۸). مؤلف درباره میرزا محمد جعفر خفاف می‌گوید که باید محقق دوانی و بوعلی و دیگران بودند و می‌دیدند که تا چه اندازه در حواشی قدیمه تخصص دارد (۹۳). ملا جلال الدین استرآبادی نیز حاشیه‌ای بر حاشیه قدیمه دوانی نگاشته است (۹۹). مؤلف از یکی از شاگردان دوانی با نام ملا جمال الدین

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۷

محمد شیرازی یاد می‌کند که چهل سال در اصفهان فلسفه تدریس کرده است (۱۰۰)؛ این مربوط به قرن دهم است. ملا-حمزه گیلانی از حکمای قرن دوازدهم است که از قوی‌ترین استادان حکمت به شمار می‌رفته است. او کتابی با عنوان تحقیق النفس و مسائلها نگاشته است (۱۳۶). حاج خلیل حریمی نیز از «ارباب الذوق و الحکمه الاشرافیه» بوده و مؤلف مقداری از شرح حکمه الاشراف با حاشیه ملا صدرا را نزد وی خوانده است (۱۴۶ ۱۴۷).

از نوشته‌های فلسفی این دوره چنین به دست می‌آید که شیوه حاشیه نویسی همچنان رواج داشته و تألیف مستقل کمتر بوده است: حاشیه شرح تجرید (۱۰۰، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۷۶)؛ حاشیه الحاشیه القدیمه (۹۹، ۱۰۰)؛ حاشیه شرح الهیات (۶۹)؛ حاشیه شرح حکمه العین

(۶۵، ۱۵۷)؛ حاشیه شرح المطالع (۱۰۰)؛ حاشیه الشافی (۱۶۱، ۱۸۰).

نکته‌ای که بر اساس این مطالب می‌توان دریافت، آن است که به رغم مبارزاتی که شماری از علمای دوره اخیر صفوی، بر ضد فلسفه داشته‌اند، این دانش، همچنان نیروی خود را حفظ کرده است. این قبیل مبارزه را حتی در وقف نامه‌های برخی از مدارس دوره اخیر صفوی می‌توان ملاحظه کرد. از جمله در وقف نامه مدرسه مریم بیگم که در نزدیکی چهار راه نقاشی، در نزدیکی محله خواجهی اصفهان قرار داشته، آمده است:

و باید که کتاب‌های علوم و همیه، یعنی علوم مشکوک و شبهات که به علوم عقلیه و حکمت مشهور و معروف است، مثل شفا، اشارات، حکمة العین، و امثال ذلک به شبهه دخول در مقدمات علوم دینی نخوانند. «۱»

با این حال، فلسفه خوانی در آخرین دهه‌های دوره صفوی در اصفهان، هنوز نیرومند بوده و بسیاری از مدارس، شهریه طلبه را متوقف بر خواندن حکمت می‌کردند. شرحی که علی قلی جدید الاسلام در گفتگو با یک طلبه ارائه داده جالب است: فقیر وقتی که با یکی از این ملاهای حکمت خوان گفتگو نمودم و خاطر نشان او کردم که حکمت افلاطون و ارسطو بکار دین و دینداری نمی‌آید، در جواب گفت که، حالا- در این زمان به قدر دانستن فن حکمت افلاطون و ارسطو، وظیفه به هر کس داده می‌شود و امثال من که به تحصیل می‌آییم، بنا بر بی‌بضاعتی می‌خواهیم که تحصیل علم باز تحصیل مدار گذران ما بشود و چون می‌بینیم که بنای وظیفه گرفتن و دادن و ترقی در اصفهان به دانستن حکمت است، لهذا به

(۱). همایون فرخ، تاریخچه کتاب و کتابخانه، مجله هنر و مردم، ش ۶۵، ص ۶۷. در کتابی نیز که علی بن شیخ حسین کربلایی از شاگردان علامه مجلسی با عنوان «سراج السالکین» به نام مریم بیگم نگاشته، خواسته است تا «اعتقادات فرقه ناجیه امامیه را با اعتقادات مشهوره مخالفان ایشان یعنی حکما و صوفیه و معتزله و اشاعره از یکدیگر جدا» سازد. نسخه‌ای از آن در کتابخانه مرعشی با شماره ۲۰۲۳ موجود است. در برگ ۲۶ آن اشاره به شاگردی خود نزد مرحوم مجلسی کرده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۸

همین حکمت افلاطون و ارسطو مشغول می‌گردیم و به فقه و احادیث نمی‌پردازیم. «۱»

شیوه حاشیه و شرح نویسی، در مورد آثار فقهی نیز وجود دارد. حاشیه و شرح نویسی در قرن دوازدهم تا چهاردهم بسیار گسترده بوده است. در نیمه دوم قرن یازدهم هجری، فیض کاشانی، کتاب فقهی مفاتیح الشرایع را با نگرش جدیدی نوشت که پس از وی، سخت مقبول شیفتگان مکتب فقهی فیض واقع شده و شروح و حواشی متعددی در اطراف آن نگاشته شد. (برای نمونه ص ۱۳۹) در واقع این اثر، یکی از کتاب‌های محوری فقه در این دوره بوده و دهها شرح و حاشیه بر آن در اواخر قرن دوازدهم و قرن سیزدهم نوشته شده است. «۲» گفتنی است که از پس از بر آمدن وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶) که خود دو حاشیه بر این کتاب داشت- و پسرش آقا محمد علی نیز- این مکتب به مقدار زیادی به دست فراموشی سپرده شد. برای شرح لمعه نیز که از کتاب‌های درسی این دوره بوده، چندین حاشیه نوشته شده است (۵۰، ۹۲، ۱۵۷، ۱۶۱). یک حاشیه و یک شرح هم بر مسالک نوشته شده است (۱۳۷، ۱۳۱). در اصل پس از تألیف کشف اللثام فاضل هندی تا نیمه دوم قرن سیزدهم که آثاری چون جواهر نگاشته شد، نوشته‌های مفصل فقهی، کمتر دیده می‌شود.

در زمینه تفسیر، و البته اغلب در تفسیر آیات خاصی از قرآن، و در یک مورد آیات الاحکام، چند کتاب وجود دارد. ضعف توجه به قرآن در این دوره به دلیل شدت اخباری‌گری و اندکی بعد به خاطر اصول‌گرایی کاملاً مشهود است.

در زمینه ریاضی و هیئت نیز دو- سه کتاب وجود دارد (۷۸، ۱۳۷). در آغاز بحث اشاره شد که این نتایج تنها بر پایه همین کتاب است.

مسائل علمی بحث انگیز

مسائل علمی بحث انگیز در دوره صفوی فراوانند و البته همه آنها در این کتاب منعکس نشده است. یکی از مسائلی که به آن اشاره شده، مسأله نماز جمعه است. می‌دانیم که این مسأله از مباحث جنجالی این دوره بوده است. آگاهی مهمی که در این باره آمده، مربوط به تشکیل محفلی برای بحث درباره نماز جمعه است. مؤلف می‌گوید که مجلس مزبور را شیخ علی خان زنگنه، وزیر اعظم شاه سلیمان صفوی، تشکیل داد. در این محفل چند تن از علما، از جمله محقق سبزواری، مولی محمد سراب و مولی محمد سعید رودسری شرکت

- (۱). متن رساله «رد صوفیان» او در ادامه نوشتار برخورد فقیهان و صوفیان در دوره صفوی در همین مجموعه چاپ کرده‌ایم.
 - (۲). آقا بزرگ، ذریعه، ج ۲، ص ۴۴۱؛ ۶، ص ۲۱۲-۲۱۳؛ ۴، ص ۱۴۰؛ فهرست کامل شروح و حواشی این اثر در: ناجی نصر آبادی، محسن، فهرست خود نوشت فیض کاشانی، (مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۷) صص ۲۵۹-۲۶۵
- صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۲۹
- داشتند (۱۷۲). حاصل این جلسات و مباحثات اطراف آن و استفسارها و استفتائات انجام شده، بحث را تا حد مطلوبی رشد داد. مؤلف از مباحثات ورد و ایرادهایی در این باره یاد کرده که میان محمد تقی مشهدی معروف به پاچناری، با ملا محمد رفیع گیلانی، مقیم مشهد، درباره نماز جمعه صورت گرفته و رسائل متعددی درباره آن نوشته شده است (۸۳، ۱۶۱).
- از محمد رضا قزوینی هم رساله‌ای در حرمت اقامه جمعه در عصر غیبت یاد شده (۱۵۸)، همچنین از سید حسین عاملی (۱۲۴).
- یکی از بحث‌های دیگر مسأله غنا بوده است. در این کتاب تنها از رساله‌ای از میرزا ابراهیم اصفهانی یاد شده که رد بر رساله سید ماجد کاشانی بوده است (۵۷). نام رساله سید ماجد، ایقاظ النائمین بوده است. نکته دیگر در این باره مطلبی است که درباره سید اسماعیل خاتون آبادی از عالمان بلند پایه آن عهد آمده است. مؤلف می‌گوید: چنین شنیده شده که وی در علم موسیقی، که دشوارترین علوم و فنون است، بسیار تبخر داشته و کتاب موسیقی شفای بوعلی را در جامع سلطانی [مسجد امام فعلی] تدریس می‌کرده است (۶۶).
- بحث مربوط به حکم ناصبی، کفر و تنجیس وی هم مطرح بوده است. اختلاف در این بوده است که آیا عنوان ناصبی با اهل سنت و یا حتی غیر امامی مساوق است یا نه. یک گرایش افراطی فقهی، به تنجیس مطلق غیر امامی حکم داده است. رساله‌ای با عنوان الرد علی مولانا حیدر علی فی تنجیس غیر الامامی و اخراجهم عن الاسلام از حاج محمد زکی قرمیسینی - که از قضا خود سنی بوده و سپس شیعه شده - یاد شده است (۱۶۸). درباره حیدر علی که قائل به تنجیس بوده و محمد زکی که رد بر وی نگاشته، در جای دیگری از همین کتاب سخن گفته شده است. (۱۳۸)

گرایش‌های فکری انحرافی

در هر دوره تاریخی در میان عالمان، آموزه‌های خاصی رواج یافته و آنچه که بر خلاف آن مطرح گردد، غالباً به عنوان گرایش‌های انحرافی شناخته می‌شود. مواردی از همین گرایش‌های انحرافی، در دوره‌های قبل یا بعد از آن، ممکن است به عنوان یک آموزه رسمی مورد قبول اکثریت قرار گیرد. در قرن دوازدهم، در ادامه آنچه از پیش مطرح شده بود، چند گرایش انحرافی از دیدگاه مؤلف وجود دارد. یکی از آن گرایش‌ها، گرایش به تصوّف است که مؤلف در چند شرح حال به آن اشاره کرده است. از جمله می‌گوید: مولانا اسماعیل بروجردی که از علمای این عهد بوده، به دست یکی از صوفیه گمراه شده و به صورت یک شخصیت

صوفی مفرط در آمده است (۷۱). میر محمد رضوی شاهی از اعظم زهاد و عباد بوده و به نوشته مؤلف، دیده نشده است که در تمام دوره عمر خویش آنچه را که صوفیه از

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۰

خرافات و مصطلحات و ساخته‌ها و عقاید دارند، ابراز کند (۸۶). آقا حسن لبنانی از فضلالی مشهور و صوفی بوده است. مؤلف می‌گوید: زمانی در کوچه‌ای می‌رفت که کودکان بازی می‌کردند. در حال، یکی از کودکان گفت: ربک! در این هنگام وجدی عظیم به او دست داد که مدهوش شد (۱۰۶). حاج محمد رضا قزوینی از علمای قزوین بود که از شهر، در برابر حمله افغانه دفاع کرد. مؤلف می‌گوید: او از شیوه صوفیان متنفر بود (۱۵۸).

از بحث‌های علمی مربوط به صوفیه، آموزه وحدت وجود بود که صوفیان در اعتقاد به آن متهم بودند. مولانا رجب علی تبریزی از فلاسفه بزرگ بود، اما معتقد بود که لفظ وجود مشترک لفظی میان واجب و ممکن است. او در این باره رساله‌ای نوشت که مورد قبول سلف و خلف وی نبوده، عقیده او به تعطیل محض می‌انجامیده و بر اساس آن اثبات وجود ممکن نبوده است (۱۵۰). مولانا سلطان محمد قائمی هم رساله‌ای در همین زمینه داشته است. مؤلف از رساله مذکور با عبارت «المسائل المتداوله بین الافاضل فی الوجود» یاد می‌کند (۱۷۶). محمد سعید رودسری نیز رساله‌ای درباره وحدت وجود نگاشته است (۱۷۳).

انحراف فکری دیگر از نظر علمای این دوره، گرایش افراطی اخباری‌گری است که البته شمار طرفداران آن بویژه در برخی حوزه‌های علمی فراوان بوده است. حاج محمد ترشیزی از محدثان صالح است، جز آن که اخباری است (۸۰). مولانا محمد جعفر کرمانی که نوشته‌های کفر آمیزی نیز داشت، از اخباری‌ها بود (۹۷). حاج محمد حسن مهتدی نیز در آغاز اخباری بود، اما خداوند او را به «طریقه مستقیمه» هدایت کرد. او نوشته‌های آقا محمد باقر بهبهانی را خواند (۱۰۹). شیخ محمد حسن بحرانی هم از فقیهان بلند مرتبه بوده و گرچه اخباری بوده، اما از «اهل التحقيق و اولی التذقیق» بوده است. حاج محمد رضا قزوینی نیز با تمام تبعی که در کتب فقهی داشته، تمایل اخباری داشته است (۱۵۷). باید توجه داشت که در قرن دوازدهم، گرایش اخباری معتدل، قوی بوده است، گرچه در اواخر این قرن با مقاومت سخت آقا محمد باقر مشهور به وحید بهبهانی (م ۱۲۰۶)، به شدت تضعیف شده است.

گرایش‌های انحرافی دیگری هم مورد توجه مؤلف قرار گرفته که البته دامنه آن محدود است. مولانا محمد جعفر کرمانی که گفته شده عقیده اخباری داشته، مطالبی در برخی آثارش آورده که ظاهر آن‌ها کفر بوده است. مؤلف مجموعه‌ای از او دیده که در آن گفته است: آوردن معجزه قرآن چیزی نیست که خاتمیت پیغمبر ما با آن محقق شود، بلکه ممکن بود که یکی از کمترین رعایای او چنین چیزی بیاورد! مؤلف می‌گوید: او در کتاب تباشیر خود مطالبی دارد که ظاهر آن‌ها کفر است. به همین دلیل مؤلف نه قبر او را زیارت کرده و نه

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۱

برایش دعا کرده است (۹۶). گویا محمد جعفر به مطالبی از متون دینی که عجیب و غریب بوده تمایل داشته و در آثار خود نیز به شرح احادیث غریب می‌پرداخته است (۹۷).

گرایش به معاد روحانی نیز در شمار گرایش‌های انحرافی بوده است. مولانا ذوالفقار که از شاگردان مجلسی بوده، به مولی رفیع گیلانی، عبارتی از کتاب الطهاره کتاب وافی فیض کاشانی را نشان داده که معاد را به معاد روحانی تأویل کرده و ظاهر آن را کفر شمرده است (۱۴۹). مولانا رجب تبریزی هم رساله‌ای داشته که مؤلف آن را دیده و می‌گوید: او هر چه در شرع درباره معاد آمده، بر صفات نفسانی و ملکات و علوم آن تأویل کرده است. مؤلف می‌افزاید: اگر معنای این تأویل چنان باشد که حشر اجساد اثبات نشود، کفر محض است.

البته اگر به گونه‌ای جمع کند که به معاد روحانی و جسمانی هر دو معتقد باشد، اشکالی ندارد (۱۵۱).

مولانا حیدر علی شیروانی نیز به رغم آن که در شمار عالمان ژرفنگر بوده، آرای مختص به خود داشته است. از جمله آن که تمامی علما، به جز سید مرتضی و پدرش را لعن می کرده است. وی به شدت روحیه ضد سنی داشته و گفته شده است که گروه حیدریه به او منسوبند. کسانی که روزه می گرفتند، برای آن که با طعام حلال افطار کنند، اجناسی از مغازه‌داران سرقت کرده، با آن افطار می کردند (۱۳۸). این گرایش‌ها، از تبعات منفی نزاعهای گسترده صفوی-عثمانی بوده است؛ به طوری که در آن سوی نیز فتوهای شدیدتری مطرح می شده است. مؤلف یادآور شده که شخص مزبور سنیان را کافر می شمرد و حتی کسی را که در این عقیده شک کند، کافر می دانسته است. در برابر، کسانی نیز متهم به داشتن گرایش‌های سنی شده‌اند. از جمله سید حیدر عاملی، از علمای ساکن مشهد مقدس بوده که در فقه و حدیث و تفسیر دانشی وافر داشته است. او در نزد عامه مردم متهم به تسنن بوده است.

مؤلف می گوید: وی همراه او در سفر بوده و چیزی که نشانگر چنین گرایشی در او باشد، ندیده است. یک بار در سفری به ساری، صحبت شد که فلاخن عالم، به دلیل روایت «قلم و دوات» در ماجرای رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حکم کفر نسبت به کسی داده که با دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می کرده است؛ اما سید حیدر عاملی گفته است که آن ماجرا دلیل کفر آن شخص نیست. یک بار نیز در استرآباد شخصی از او مسأله‌ای پرسید که موافق مذهب ابو حنیفه فتوا داد. مؤلف می گوید: صرف موافقت دلیل بر تسنن او نیست (۱۴۰). مؤلف از مولانا محمد حسین کاشفی یاد کرده که او از فضیلتی ماست، گرچه معاشرت با اهل سنت دارد (۱۲۹).

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۲

عالمان و پادشاهان

از زمانی که دولت صفوی بر پا شد و علمای شیعه در قدرت سیاسی-دینی جدید سهیم شدند، همواره برخورد میان عالمان و پادشاهان از اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

نخست از آن روی که در فکر سیاسی شیعه، زمینه شرکت علما در سیاست فراهم بوده و حکومت جدید می بایست و لو به صورت محدود، آن را می پذیرفت و طبعاً پس از پذیرش تعارضاتی پدید می آمد. دوم آن که تمایل شاهان به طور طبیعی به دنیا داری و تمایل علما متمایل به سمت آخرت گرایی بود که این تفاوت دشواری‌هایی را در مواضع کلی آنان پدید می آورد. برخی از عالمان زاهد، به طور اصولی از سیاست نزدیک شدن با شاهان پرهیز می کردند. افزون بر آنچه گذشت، عمل کردن یا نکردن به احکام شرع از سوی شاهان، همواره مطمح نظر علما بوده است. این نیز عاملی در برخوردها و مناسبات علما با شاهان بود. این سه نکته سبب شد تا این برخوردها اهمیت یابد. پیش از این، در دوره حکومت خلفا و شاهان دنیای اسلام هم، این مسأله اهمیت خاص خود را داشته است. ابو حامد محمد بن محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵) کتابی با عنوان مقامات العلماء بین یدی الخلفاء و الامراء نگاشته که شامل داستان‌هایی در این باره می باشد. در کتاب مورد نظر ما نیز مطالبی در این باره آمده است.

قزوینی در تتمیم از یک سو برخوردهای زهد گونه و غیر دوستانه و از طرف دیگر روابط دوستانه علما با شاهان را منعکس کرده است. درباره زندگی میرزا ابراهیم، فرزند ملا صدرا که رساله‌ای در تفسیر آیه الكرسي نگاشته، می گوید، بر من روشن شد که شیوه او با شیوه پدرش متفاوت بود؛ زیرا پدرش اعتقادی به شاهان نداشت و رفتن نزد آنان را بر خویش روا نمی شمرد، اما او بر خلاف پدر، رساله‌ای تألیف کرد و آن را تحفه شاه زمان خویش کرد (۵۲).

درباره اسماعیل خاتون آبادی و زهد او مطالبی آمده و از جمله گفته شده است که اشرف افغان نزد او آمد؛ اما خاتون آبادی در برابر وی از جای بر نخاست. سلطان، پایین تر از او نشست و پس از یک ساعت رفت (۶۶). محمد باقر خاتون آبادی نزد شاه سلطان حسین صفوی موفقیتی والا داشت. شاه او را معلم فرزندانش کرد. عظمت او به حدی بود که وزیر اعظم در حضور او جز با اجازه او

دخانیات مصرف نمی‌کرد. مؤلف از یکی از استادانش نقل می‌کند که زمانی به خاطر «قرب او نزد سلطان» خواسته بود تا نزد وی شرح اشارات بخواند! (۷۷-۷۸). معلوم می‌شود که رفتن به درس کسانی، به دلیل موقعیت آنان هم می‌توانسته باشد. میرزا محمد جعفر خفاف از فیلسوفان این عهد، مصاحب وزیر اعظم بوده است. وقتی آن‌ها با یکدیگر سواره، حرکت می‌کردند، وزیر همراه او تا در خانه‌اش می‌رفت

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۳

و همه امیران، با هر موقعیتی، همراه وزیر به خانه او می‌رفتند و تا هر کجا پیاده می‌رفت، آنان نیز چنین می‌کردند. (۹۴). محمد حسین، نوه دختری علامه مجلسی، وزیر مریم بیگم، عمه شاه بود و بعد از تسلط افغانه مورد آزار آنان قرار گرفت. نادر، که به گفته مؤلف در آغاز، ضدیت شدیدی با تسنن داشت، از او خواست تا درباره جنگ با عثمانی فتوایی بنویسد، اما او حاضر به این کار نشد؛ او را تهدید به تبعید کردند؛ باز هم نپذیرفت. البته نادر او را تحمّل کرد (۱۲۶-۱۲۷).

آقا حسین تاج در شمار عالمان زاهد بود. فراوان از او خواسته شد تا مناصبی همچون صدارت و امثال آن را بپذیرد، اما نپذیرفت (۱۲۷). شاه سلیمان صفوی مایل به دیدن او شد، اما او نپذیرفت. شیخ علی خان وزیر به شاه گفت: آقا حسین هر پنجشنبه به باغ هزار جریب می‌رود. یک روز پنجشنبه شاه را خبر کردند و او نزد وی رفت. در آن جا ملاقات کرده و تا ظهر قدم زنان با یکدیگر سخن می‌گفتند. وقتی حرارت آفتاب زیاد شد، شاه لباده او را گرفته تا دم در بر سر خود انداخت. در آن جا آقا حسین لباده خویش را گرفت و وقتی شاه گفت: شاهان عالم افتخار می‌کنند که چیزی که من خود را در آن پیچیده‌ام بگیرند و من اکنون می‌خواهم این را از تو بگیرم، آقا حسین گفت که این فایده دینی و دنیایی برای او ندارد. چون بقال سر محل با پول جنس به او می‌دهد نه با این که شاه لباده تو را (برای تبرک) گرفته است (۱۲۸). مؤلف نظیر این حکایت را برای مولی رجب علی تبریزی با شاه سلیمان نقل کرده است (۱۵۱-۱۵۰).

آقا حسین مشهدی در کنار نادر بود؛ وقتی مشاهده کرد که او در ظروف طلا غذا می‌خورد، غذا را بر روی نان ریخت و خورد. وقتی نادر فهمید، بر او خشم کرده قصد کشتنش را کرد. در نوبت بعد کسی آقا حسین را خبر کرد و او دیگر چنین نکرد و نادر نیز از این که تصمیم به قتلش گرفته، پشیمان شد (۱۲۹). سید حیدر عاملی در مشهد بود که نادر به آن شهر آمد. همه مردم به استقبال رفتند، اما او که قاضی نادر هم بود، به استقبال نرفت. نادر حکم تبعید او را داد. او پیاده از شهر رفت تا بعدا خانواده‌اش به او ملحق شوند. نادر از حکم خویش پشیمان شد و گفت تا او را باز گردانند (۱۴۱).

محمد رفیع گیلانی چهل سال در مشهد می‌زیست. به گفته مؤلف همه فراغنه و جبارهای که در مشهد بودند به او احترام می‌گذاشتند، حتی نادر با کمال خباثت و فرزندش رضا قلی نیز چنین می‌کردند (۱۶۰).

موقعیت اداری علما

عالمان شیعه در تمام دوره صفوی جدای از کارهای علمی خویش، سمتهای اداری فراوانی

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۴

در امور قضایی و صدارت داشته و زیر عناوین مختلفی چون شیخ الاسلام، صدر، ملا باشی، قاضی و جز آن‌ها وظایفی را عهده‌دار بوده‌اند. مؤلف در این ارتباط مقید است تا اگر عالمی سمتی در حکومت صفوی یا دوره نادری داشته، بیان کند. میرزا ابراهیم بن میرزا غیاث الدین اصفهانی، قاضی اصفهان بوده و بعد از آن قاضی عسکر دولت نادری (۵۷).

مولانا اسماعیل تبریزی از علمای تبریز و شیخ الاسلام آن جا بوده است (۶۹). درباره او آمده است که در اجرای احکام شرعی و امر به معروف و نهی از منکر نهایت کوشش را داشته است. گفته شده است که وی مرد ثروتمندی را به ادای زکات و حج فرمان داد،

اما او زیر بار نرفت؛ آن وقت بود که شیخ به غلامانش گفت تا او را کتک زدند. وی در کار رسیدگی به فقرا نیز بسیار کوشا بوده است (۷۰).

مولانا افضل الدین ترکه نیز قاضی عسکر شاه طهماسب اول بوده است (۷۱). میرزا محمد باقر خلیفه سلطانی از صدور زمان شاه سلطان حسین صفوی بوده است (۷۹). آقا محمد باقر همدانی شیخ الاسلام [همدان] (۸۰) و شیخ محمد جعفر کمره‌ای قاضی و شیخ الاسلام اصفهان بوده است. او در آغاز از گرفتن مناصب حکومتی پرهیز می‌کرده، اما تقدیر آن بوده که قاضی شود. مؤلف او را به دلیل رعایت حق ستایش می‌کند (۹۰-۹۱).

ملا حسن گیلانی «حکومت شرع» گیلان را تا پایان عمر عهده‌دار بوده است. درباره وی گفته شده است که همه قضات آن ناحیه از او پیروی می‌کرده‌اند. وی حکایتی نیز درباره شدت او در کار قضاوت به حق آورده است (۱۰۳-۱۰۵).

سید حسین عاملی، مفتی شاه طهماسب صفوی، و شیخ الاسلام اردبیل بوده است (۱۲۳). محمد حسین اصفهانی، نواده دختری مرحوم مجلسی امام جمعه اصفهان بوده و به اصرار، شیخ الاسلامی اصفهان را پذیرفته است (۱۲۵-۱۲۶). آقا حسین بن آقا ابراهیم مشهدی، شیخ الاسلام نادر شاه بوده است. نادر او را به شهرهای مختلف می‌فرستاد تا شیخ الاسلام‌ها و قضات آن‌ها را معین کند (۱۲۹). میرزا محمد حسین، مشهور به پیر، قاضی عسکر نادر شاه بوده و سپس به دستور نادر شاه کشته شده است (۱۲۹-۱۳۰). مولانا حسین علی گیلانی، شیخ الاسلام رشت بوده است (۱۳۵). آقا حسین نواده محقق سبزواری، چهل سال شیخ الاسلام اصفهان بوده و حکومت شرع داشته است. در تمام این مدت از وی فتوای مغشوش دیده نشده است (۱۵۳).

مولانا رفیع اصفهانی بید آبادی امام جمعه اصفهان بوده است (۱۶۲). محمد رفیع یزدی شیخ الاسلام یزد بوده است (۱۶۳). حاج محمد کرمانشاهی از پدر و مادری سنی به دنیا آمد، اما بعدها شیعه و شیخ الاسلام کرمانشاه شد. نادر شاه او را قاضی عسکر کرد و بعدها با سعایت شخصی به دست نادر شاه کشته شد (۱۶۶-۱۶۷). مولانا محمد سعید رودسری

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۵

حاکم شرع کرمانشاه بوده و در امر به معروف و نهی از منکر اصرار داشته است. یک بار، یکی از نزدیکان سیف الدین خان، حاکم شهر را که آلات ملامی می‌فروخت، مورد توییح قرار داد و وسایل او را گرفته و شکست؛ وقتی حاکم به او اعتراض کرد، شیخ گفت: شاه حکومت عرف را به تو داده و حکومت شرع را به من، همین طور که حکم تو باید اجرا شود، حکم من هم باید اجرا شود. مقتضای نهی از منکر من شکستن آلات ملامی است، در دست هر کسی که می‌خواهد باشد؛ اگر مایل هستی نزد شاه برویم و ببینیم که چه باید کرد.

سیف الدین جرأت مخالفت با وی را نکرد (۱۷۴).

مولانا محمد زکی اصفهانی، شیخ الاسلام اصفهان بوده است (۱۷۸). مولانا محمد شفیق گیلانی، حاکم شرع و شیخ الاسلام رشت و شیراز بوده است (۱۸۴).

یکی از عناوینی که مؤلف چند بار از آن یاد کرده، عنوان رئیس العلما است که در مصادر دیگر کمتر به چشم می‌خورد. درباره مولی حسن بن ملا عبد الله تستری آمده که در زمان خود رئیس العلما بوده است (۱۰۶). آقا حسن علی بن آقا جمال خوانساری که همراه شاه طهماسب دوم از محاصره اصفهان گریخت، رئیس العلما بوده است (۱۰۷). درباره ملا محمد حسین تبریزی، آخرین ملا باشی شاه سلطان حسین صفوی، هم آمده است که در دولت او رئیس العلما بوده است (۱۱۹). آقا محمد شریف مشهدی اول حاکم شرع و شیخ الاسلام نصب شده و سپس در زمان محمد ابدالی، حاکم عرف شده و در هر حال، آمر به معروف و ناهی از منکر بوده است (۱۷۸).

سنت قدیمی در شناسایی عالمان چنین بود که عنوان شهر آنان را به نام آنها می‌افزودند و از این رهگذر بیش‌تر عالمان لقب شهری داشتند. این امر نه تنها در زمان حیات آنان برای شناخت افراد، یک مشخصه بوده، بلکه پس از درگذشت آنها هم کمک زیادی به شناخت محل زیست آنها و طبعا یافتن آگاهی‌های دیگر مربوط به آنها در حوزه زیستی و تربیتی آنها می‌شده است. متأسفانه از زمانی که مسأله نام و نام خانوادگی به شکل کنونی در آمد، به تدریج آن سنت فراموش شد. در حال حاضر، اگر نام فردی بر روی کتابی دیده شود، هیچ پسوند شهری ندارد تا بتوان از آن طریق برای دریافت زندگی او جستجویی کرد. مؤلف کتاب مورد بحث جز در مورد حدود ده نفر، لقب شهری افراد را یاد کرده و از این طریق به ما کمک کرده است تا بتوانیم نسبت عالمانی را که در این کتاب آمده‌اند به شهرهای مختلف، دریابیم.

البته باید دانست که بسیاری به نام محل تولد خویش شهرت دارند، اما در شهری دیگر

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۶

درس خوانده یا حتی تا پایان عمر در آن جا باقی مانده‌اند. در اینجا فهرست اجمالی شهرها را با شماره شرح حال می‌آوریم.

اصفهانی: ۷ (خوزانی) «۱»، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۰، ۲۹، ۷۸ (خاتون آبادی)، ۲۷، ۳۷

(شمس آبادی)، ۴۸، ۵۵، ۷۳، (لبنانی) ۸۵، ۱۲۲ (بیدآبادی)، ۱۲۵.

قزوینی: ۱، ۱۰، ۱۷، ۲۵، ۵۹، ۷۶، ۷۷، (درباغی) ۸۳.

شیرازی: ۳، ۱۶، (خفزی)، ۳۴، ۵۳، ۸۱، (شیرازی اصفهانی) ۱۰۵، ۱۲۳.

مشهدی: ۵، ۲۶، ۳۸ (پاچناری)، ۴۱، ۷۱، ۸۰، ۱۲۷، ۱۳۲.

تبریزی: ۲۱، ۷۲، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۴.

گیلانی رشتی: ۳۶، ۵۴، ۸۹، ۹۰، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۲۸، (ساکن اصفهان) ۱۸۴.

یزدی: ۳۰، ۳۵، ۸۷ (جفروئی) ۹۵، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱.

عاملی: ۱۴، ۶۵، ۷۱، ۷۵، ۹۳، ۹۵.

خوانساری: ۵۷، ۸۴، ۸۶، ۱۰۷، ۱۲۸.

قائنی: ۸، ۲۳، ۹۶ (قائنی اصفهانی) ۱۲۹.

بحرانی: ۶۳، ۶۶، ۷۰.

مازندرانی: ۱۹، ۲۸، ۱۰۴.

از پسوند‌های شهری شماری دیگر از شهرها نیز یکی دو بار یاد شده که یاد از آنها چندان ضرورتی ندارد. باید توجه داشت که مؤلف چندی در تبریز و یزد بوده و همین طور در مشهد. این مسأله در یاد کرد از علمای این شهرها تأثیر خاصی داشته است. او از عراق عرب یاد کرده؛ از جمله از دو عالم با عنوان «الکاظماوی» (۱۹، ۱۳۳). همچنین از سکونت موقت یا دائمی علما در نجف یاد کرده که نشانه اهمیت نجف در آن دوره است (۸۸، ۹۸، ۱۱۱). با این حال مؤلف تصریح می‌کند که اصفهان بزرگ‌ترین شهر عجم در قرن دوازدهم بوده است (۷۸).

برخی از رخدادهای نکته‌ها

به تناسب درگیر شدن برخی از علما در برخی رخدادهای اشاراتی به این حوادث صورت گرفته است. می‌دانیم که منبع منحصر برخی از رخدادهای کتاب‌های شرح حال است. در این کتاب مختصر نیز چند مورد از این حوادث یا گوشه‌هایی از آنها آمده که

قابل توجه است.

از آن جمله به محاصره اصفهان در جریان فتنه افغان در سال ۱۱۳۴-۱۱۳۵ اشاره شده است؛ حوادثی که منجر به سقوط صفویه و از بین رفتن سلسله‌ای شد که حدود ۲۳۰ سال

(۱). مواردی که در پراگماتر آمده مربوط به لقبهای محلی است بر گرفته از محلات داخلی شهر یاد شده.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۷

قدرتمندانه بر ایران حکومت می‌کرد.

در شرح حال میر آصف قزوینی آمده که همراه با جمعی دوستانش در جریان محاصره اصفهان، قدری گوشت خر با قیمت گزافی به دست آوردند، سپس آن را پختند و سهم افراد را به طور مساوی دادند. میر آصف سهم خود را پس از دادن سهم همه افراد برداشت و این چنین ایثار کرد! (۴۹). محمد حسین بن محمد صالح اصفهانی، که شیخ الاسلام اصفهان بوده، به دست افغانها به اسارت در آمد. آنان وی را آزار و اذیت کردند تا اموالش را از چنگش بدر آورند. این حادثه در پیدایش روحیه آخرت گرایی در او مؤثر بوده، چنان که خود محمد حسین نیز به این تأثیر در خود اعتراف داشته است (۱۲۶). آقا خلیل قائنی اصفهانی نیز پس از در گذشت آقا جمال خوانساری (۱۱۲۲) از علمای مورد مراجعه بوده تا آن که به گفته مؤلف آن مصیبت وحشتناک، یعنی حمله افغانها، صورت گرفت؛ به طوری که نه تنها اصفهان، بلکه تمامی ایران تخریب شد؛ آن چنان که می‌توان گفت:

صبا دامن کشان بر وی گذر کرد اساسکلبه‌اش زیر و زبر کرد

چنان زد بر بساطش پشت پایی که هر خاشاک آن افکند جایی پس از پایان محاصره، او از اصفهان رهایی یافت و به قزوین رفت و در آن جا به کار امر به معروف و نهی از منکر پرداخت. قبل از ورود وی به قزوین، خوردن مشروب، چون خوردن آب آسان بود، همین طور قبیح دیگر. اما پس از ورود وی، همه این زشتی‌ها از بین میان رفت. (۱۴۴)

حاج محمد رضا قزوینی هم از علمایی است که فتوای به وجوب دفاع در برابر حمله افغانه داد و این زمانی بود که برای بار دوم به قزوین حمله کردند. او عده زیادی از مؤمنین را گرد آورد و در ناحیه دیال آباد به سراغ افغانه رفت. در این درگیری او و شماری از همراهانش به شهادت رسیدند (۱۵۷) درباره مقاومت علما در برابر افغانه، این آگاهی بسیار دقیق و منحصر به فرد است. یکی از عالمان در گیر در فتنه افغان، محمد حسین تبریزی، ملا باشی دوره آخر سلطنت شاه سلطان حسین صفوی است. مؤلف به رغم ستایش از علم وی و این که کتاب شافی سید مرتضی را سه بار تدریس کرده، او را متهم به دنیا داری می‌کند (۱۲۰).

یک تفاوت عمده میان مراکز علمی عراق و ایران آن بود که عراق نوعاً محل تحصیل و درس بود، اما عالمانی که در دیار عجم زندگی می‌کردند از موقعیت بالایی برخوردار بودند.

مؤلف در مورد آقا محمد باقر بهبهانی و اقامت او در بلاد عرب می‌گوید: اگر او را به عراق عجم و خراسان و شیراز و اصفهان می‌آمد، مردم وی را بر تخم چشم خویش گذاشته، امامتش را پذیرفته و نقود و جواهر و درهم و دینار خود را بر پای او می‌ریختند. مؤلف او را

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۸

در سال ۱۱۷۵ در حالی که به سفر حج مشرف می‌شده دیده است (۷۴-۴۵). مؤلف اشاره به آمدن تاجران از یکی به کرمانشاه کرده و این که یکی از آنان درباره مباحث شیعه و سنی با مردم بحث می‌کرده و یک بار هم با یکی از عالمان (۱۶۸-۱۶۹).

درباره زندگی اشخاص نیز گاهی نکات جالبی دارد. از سید حسن بن محمد ابراهیم حسینی یاد شده که از سر زهد تا پایان عمر پولی در دست نگرفت و خرج و دخلش در دست برادرش بود. در شب زفاف از همسرش اصول دین پرسید. همسرش به او گفت

که وی خود را برای شب زفاف آماده کرده، نه شب اول قبر (۱۰۹). از فتنه‌ای در شیراز در اواخر عهد نادر شاه یاد شده که در آن تقی خان شیرازی سر به شورش گذاشته و حاکمی که نادر تعیین کرده بود بر او غلبه یافت (۱۵۴).

از مجلس درس آقا محمد رضا فرزند آقا حسین خوانساری، یاد شده که دویست تا سیصد طلبه، هر روز در درس او حاضر می‌شدند (۱۵۶). از کتابخانه میرزا ابراهیم پسر ملا صدرا یاد شده که ۱۵۰۰ کتاب داشته که بر بیش‌تر آن‌ها حاشیه نوشته بوده است. وی بیش از هفتاد کتاب برای خود استنساخ کرده بوده است (۵۳). از آقا محمد حسین لبنانی یاد شده که سید علی خان گفته است که وی صحیفه او را سرقت علمی کرده است، اما مؤلف مقام او را برتر از اینگونه نسبتها می‌داند (۱۲۱-۱۲۲). از سید احمد خاتون آبادی یاد می‌کند که در دادن فتوا بسیار محتاط بوده است (۶۰).

محمد تقی مشهدی، شاگرد رفیع همدانی آن چنان اعتباری نزد استاد خود داشت که استفتائاتی را که نزد استاد می‌فرستادند تا جوابش را بنویسد، شاگرد جواب را می‌نوشت و استاد صرفاً آن را مهر می‌کرد (۸۷). زمانی نیز که شیخ محمد حسین بحرانی به نجف رفت، سید صدر الدین محمد، که عالم آن دیار بود، با حضور او از دادن فتوا خودداری می‌کرد و مسائل را به او ارجاع می‌داد (۱۱۸). شیخ زین الدین کاظم‌اوی هم مفتی عراق بود، اما نه چون دیگر مشایخ عرب که وقتی فهمشان به چیزی نمی‌رسید، آن را انکار کرده و کفر می‌شمردند!

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۳۹

۱۷ اشاراتی در باب کتاب و کتابخانه در دوره صفوی با گزارشی از کتابخانه شخصی فاضل هندی

وضع کتاب و کتابخانه در دوره صفوی

داستان کتاب در دوره صفوی، داستانی است از یک سو قابل ستایش و از سوی دیگر همراه با تأسف و تأثر. در این دوره با شکوه، در شهرهای اصفهان، مشهد، تبریز، قزوین و بسیاری از نقاط دیگر، هزاران کاتب به استنساخ کتاب مشغول بوده و آثار مکتوب را برای استفاده خود یا به درخواست دیگران کتابت می‌کردند. کاتب، کتاب را استنساخ می‌کرد؛ پس از آن کتاب استنساخ شده به کتابخانه شخصی یک عالم یا وزیر یا شاه یا کتابخانه مدرسه‌ای منتقل می‌شد. ممکن بود عالمی کتابی را خود استنساخ کند، چنان که ممکن بود با دادن پول به دیگری، کار استنساخ را به او واگذارد. نسخه‌های تهیه شده، به دلیل آن که محدود بود، هر لحظه در معرض اتلاف قرار داشت و اصولاً تولید کتاب در دوره صفوی به گونه‌ای بود که کتاب به راحتی نمی‌توانست در اختیار همه قرار گیرد، درست همان طور که پس از تولید به راحتی در معرض تلف قرار داشت. این وضعیت، مانعی بر سر راه ترقی و رشد فرهنگ در این دوره محسوب می‌شد.

افزون بر این، دوره صفوی از این زاویه، میراث نابسامان دوره تیموری به بعد تاریخ ایران را در اختیار دارد. دورانی که اولاً: تنها و تنها به کتاب‌های ادبی اعتنا می‌شد، ثانیاً:

تصوف مانع مهمی بر سر راه رشد کتاب نویسی و کتابخوانی بود و کمتر مدرسه قابل اعتنایی در ایران وجود داشت. در حال حاضر، هر محقق می‌تواند نوع آثار کتابت شده در فاصله قرن هشتم تا نهم ایران را ببیند و بفهمد که دامنه کار تا چه اندازه محدود بوده و تا کجا نوع رشته‌های علمی دچار انحطاط و ضعف بوده است. آثار مخطوط بر جای مانده در برخی از کتابخانه‌های کشورهای آسیای میانه، و نیز نسخه‌های قرن هشتم و نهم موجود در کتابخانه‌های ایران که در این حوزه کتابت شده، گواه چنین نگرشی در کتاب نویسی و طبعاً دانش اندوزی آن دوران است.

پیدایش دولت صفوی و نفوذ علما در این دوره، رویکرد تازه‌ای را نسبت به

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۰

دانش اندوزی و کتاب در جامعه ایجاد کرد. در این دوره بسیاری از آثار شیعی از عراق، جبل عامل، بحرین و حتی هند «۱» به ایران انتقال یافت و تحول جدیدی در برخی از دانش‌ها بوجود آمد. با این حال، کار از حد استنساخ کتاب فراتر نرفت. استنساخ کتاب‌ها در این عهد، به ویژه در اصفهان، در حد شگفت‌آوری گسترده بود؛ چنان که آثار بر جای مانده نشان می‌دهد که چه مقدار انرژی در این راه صرف شده است. با این حال، علی‌رغم آن که در آن دوران، در اروپا نوع کتاب‌ها به چاپ می‌رسید- یا به اصطلاح دوره صفوی به قالب زده می‌شد- و حتی برخی از متون چاپی کتاب مقدس از زمان شاه عباس به ایران رسیده بود، به دلایلی که بر ما روشن نیست، کمترین تلاشی برای انتقال چاپ به ایران صورت نگرفت. «۲»

شاردن درباره چاپخانه می‌نویسد:

ایرانیان همانند دیگر کشورهای مشرق زمین چاپخانه ندارند و بدین صنعت سودمند توجه نمی‌کنند. می‌گویند چون هوای ایران خشک می‌باشد، نه تنها کاغذ شکننده و کم دوام می‌گردد، بلکه استفاده از چاپخانه را سخت دشوار می‌سازد. از این رو، به نوشتن و داشتن نسخه‌های خطی خرسندند، و چون بالطبع دوستدار دانش می‌باشند، هنر کتابت و نسخه نویسی ترقی بسیار یافته و در شمار هنرهای زیبا در آمده است. «۳»

در چنین شرایطی، محدودیت کار استنساخ کتاب برای رشد دانش، و حتی لطماتی که از بابت کاتبان فاقد علم و دانش بر کتاب‌ها روا می‌رفت، از مشکلاتی است که سبب بی‌رونقی بازار کتاب می‌شده است. آشکار است که هر اندازه نیز که استنساخ کتاب فراوان می‌بود، برای بسیاری از اقشار جامعه، فراهم کردن چنین کتاب‌هایی آسان نبود؛ از این رو، کتابخانه‌های شخصی هم نمی‌توانست از حد محدودی فراتر رود. وقتی کتاب در دسترس عالم یا محقق و نویسنده نباشد، تحقیقات وی نیز نمی‌تواند بر اساس یافته‌های علمی پیشین استوار باشد. به علاوه که بسیاری از آثار، به دلیل آن که از آن‌ها تعداد کافی وجود نداشت، دستخوش حوادث شده و از اساس، از میان می‌رفت. شاردن نوشته است:

(۱). نمونه آن کتاب‌های زیادی بود که شیخ علی منشار، پدر زن شیخ بهائی از هند به ایران آورد و بعدها به کتابخانه شخصی شیخ بهائی پیوست. افندی می‌گوید که شنیدم که آن‌ها چهار هزار مجلد کتاب بود. این کتاب‌ها به ارث به تنها فرزند دختر شیخ علی رسید که همسر شیخ بهایی شد. شیخ نیز آن‌ها را وقف کرد که و بسیاری از آن‌ها به دلایلی از جمله بی‌توجهی متولی از بین رفت. افندی، ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۶۶

(۲). کلیسای وانک اصفهان را که گویا از اوایل قرن هیجدهم دستگاه چاپ داشته باید مستثنی کرد، گرچه این دستگاه تنها در خدمت چاپ کتاب مقدس بوده و به آثار عمومی نوشته شده در اصفهان ارتباطی نداشته است.

(۳). شاردن، سفرنامه، ج ۴، ص ۹۶۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۱

در ایران، با این که بهای کتاب‌های خطی نسبت به کتب چاپی ما زیاد است، هم به قدر کفایت وجود دارد و هم قیمتش گران نیست، اما آثار مصنفان به ندرت به دست می‌آید، از این رو خواستار، باید نوشتن آن را به نسخه برداران سفارش بدهد. برای وصول به مقصود نخست باید به قدر لازم کاغذ به دست بیاورند، سپس درباره حق کتابت با کاتب به گفتگو بپردازند. مزد نوشتن را بر مبنای هزار بیت حساب می‌کنند... این مبلغ بسیار سنگین است و کمتر کسی به ادای آن تن در می‌دهد و مزد عادی کتابت هزار بیت فقط بیست و هفت سوست (واحد پول فرانسه) و موضوع کتاب، سال تألیف، شهرت یا گمنامی مؤلف مورد توجه کاتب قرار نمی‌گیرد... به هر روی آسان می‌توان دریافت که گرانی و کمیابی کتاب تا چه اندازه مانع نشر دانش و فرهنگ می‌باشد و چه

مایه پژوهشگران و اهل تحقیق را از ادامه مطالعه و اکتشافات علمی و فکری باز می‌دارد. این نیز گفتنی است که نقائص کتب خطی بسی بیشتر از آن است که به آن‌ها اشاره شد؛ چه بسیاری از آن‌ها چندان مغلوط است که آنچه در آن‌ها نوشته شده پربشان و آشفته و مبهم در نظر می‌نماید... بارها در دربار اصفهان به من پیشنهاد کردند که چند چاپخانه به ایران بیاورم و یکی را در اصفهان نصب کنم و به راه بیندازم. اگر شاه عباس ثانی زنده و پادشاه بود؛ این کار به آسانی جنبه تحقق می‌یافت و به سرعت عملی می‌شد، اما پسر و جانشین، در بند این امور مهم نیست و چندان که دانشمندان و خیر اندیشان او را بدین کار دلالت و تشویق کردند سود نبخشید. (۱)

بی‌مناسبت نیست پاره‌ای از یادداشت‌های پدر رافائل دومان را، که از سال ۱۰۵۷ تا ۱۱۰۸ هجری در ایران بوده، درباره وضع کتاب در دوره صفوی بخوانیم. وی درباره کتابخانه سلطنتی می‌نویسد:

در تشکیلات دربار، هیچ نظمی نیست و به همین ترتیب کتاب‌های شاه در جایی که کتابخانه نام دارد، بدون نظم و ترتیب درون صندوقها (یخدانها) ریخته شده‌اند و در هیچ قفسه‌ای بر حسب هیچ نظمی جای ندارند، بر خلاف آنچه در دیار ما مرسوم است؛ و در نتیجه اشخاص علاقه‌مند یا کنجکاو نمی‌توانند به آسانی کتاب مورد نظر خود را پیدا کنند.

وی درباره صنعت چاپ می‌نویسد:

اینان از صنعت چاپ که علوم در پرتو آن می‌درخشند و شهرت یک مؤلف مرهون آن است، محروم هستند. اینان جز از نسخه خطی استفاده نمی‌کنند و لذا در کتابت ایشان اشتباهات بسیار روی می‌دهد که ناشی از نا آگاهی و یا هوا و هوس کاتبان است... کتاب‌های این مردم دچار تغییر شکل و استحاله عجیبی می‌شود. در واقع، در حالی که مؤلف هنوز زنده است و

(۱). شاردن، سفرنامه، ج ۴، ص ۹۶۳-۹۶۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۲

نفس می‌کشد، اگر کتابش مورد اقبال مردم واقع شود، از آن استقبال می‌کنند و بارها از روی آن می‌نویسند، اما به میل و سلیقه خودشان. و لذا اگر مؤلف کتاب خود را بعد از چند سال در جایی ببیند چندان استحاله شده است که به زحمت آن را باز خواهد شناخت و آن را «تخم حرام» توصیف خواهد کرد و حال آن که در دیار ما، چاپ اثر مؤلف و نام او را خدشه ناخورده، جاودانه می‌کند... باید اعتراف کرد و به قول خود ایرانیها، «از حق نمی‌توان گذشت» که اگر این ملت همچون ما به چاپ که یکی از مواهب آسمانی است، ایمان واقعی داشتند و آن را برای انتقال پیام به عامه مردم و تنظیم قرائات و تدریس و مطالعه به کار می‌بردند، یعنی همان کارهایی که معمولاً تحصیل کردگان ما انجام می‌دهند، می‌توانستند- اگر نگوییم از ما پیش بیفتند- حداقل با ما برابری کنند؛ زیرا که از اوان کودکی تا سن پیری و از کار افتادگی تحصیل می‌کنند، در حالی که ما، مثلاً در فرانسه، همین که تا سن ۱۸ تا ۲۰ سالگی، کمی در کلاهای درس و ول خوردیم، آن هم به زور و اجبار، دیگر برای تعمیق سواد خود به تحصیل ادامه نمی‌دهیم و علوم را تعمیق نمی‌دهیم و غالب مؤلفان روزگار ما، مردمی چهره عوض کرده هستند تا به خواننده القای نو آوری کنند. (۱)

اشاره کردیم که به رغم عدم وجود صنعت چاپ در اصفهان، حداقل به اندازه یک چاپخانه امروزی بلکه بیش تر، کتاب استنساخ می‌شده است. بحث از وضعیت کتاب و نقش آن در این دوره، که از جهاتی شبیه دوران دیگری است که صرفاً نسخ خطی مورد استفاده بوده، باید موضوع یک پژوهش جدی قرار گیرد. بخشی از این داستان مربوط به کتابخانه‌های عمومی، شامل کتابخانه‌های مدارس، کتابخانه بقعه شیخ صفی، «۲» کتابخانه‌های آستان مقدس امام رضا و حضرت عبد العظیم در ری «۳» و نیز کتابخانه سلطنتی می‌شد. محمد هاشم (رستم الحکماء) درباره کتابخانه سلطنتی نوشته:

آن سلطان جمشید نشان را کتابخانه‌ای بود که از خطوط جمیع مشاهیر کتاب، یعنی مجموعه آداب در خطاطی استاد کل، جناب ابن مقله رحمه الله، مخترع خطوط هشتگانه ... استاد یاقوت مستعصمی و آقا ابراهیم و میرزا احمد نیریزی و میر علی و میر عماد و شاه مسکین و رشید و شفیعا و خواجه اختیار و امثال اینان غفر الله لهم. قرآن‌هایی به خط جلی و خفی و با ترجمه و بی ترجمه و ادعیه و احادیث و نسخه‌های بسیار با اعتبار از جمیع علوم و

(۱). مجله کلک، ش ۸۰-۸۳، صص ۴۰۱-۴۰۳

(۲). کتاب‌های این کتابخانه در سالهای ۱۲۴۱-۱۲۴۶ توسط روسها غارت شد و به کتابخانه آکادمی علوم در سن پترزبورگ منتقل شد. نک: نشر دانش، سال ۱۴ (۱۳۷۲)، ش ۶، صص ۲۴-۲۸

(۳). افندی در چند مورد از این کتابخانه یاد کرده است: و قد رأيتها في الخزانة الموقوفة من الكتب في مشهد عبد العظيم. افندی، همان، ج ۳، ص ۱۶۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۳

لموم و فنون و رسم الحسابهای مختلفه و قصص و تواریخ و دیوانهای شعرا، همه با کاغذهای ختایی و خانباتق و کشمیری، همه با تذهیبات و نقش و نگار دلپسند ذکر شده، فراهم آمده بیش تر از حساب و شمار. «۱»

شاردن هم درباره کتابخانه سلطنتی نوشته است:

میرزا مقیم نامی در آن موقع کتابدار (کتابخانه شاهی) بود. «۲» تالار کتابخانه برای این منظور بسیار کوچک است؛ زیرا فقط بیست و دو گام درازا و دوازده گام پهناش می‌باشد. دیوارها از پایین به بالا دارای طاقچه‌هایی است به ژرفای پانزده شست که به جای قفسه بکار می‌رود.

کتاب‌ها در این طاقچه‌ها بر حسب قطر یا قطع روی هم چیده و توده شده است، بدون هیچگونه توجه به موضوع و مندرجات، چنانکه در کتابخانه‌های اروپا کاملا-مراعات می‌گردد. اسامی مؤلفین در غالب کتاب‌ها روی عطف آن‌ها نوشته شده است ... کتاب‌های این کتابخانه شاهی پارسی، تازی، ترکی و قبطی (کوفی!) است. من از کتابدار خواهش کردم که کتب زبان‌های باختری را به من بنمایاند؛ او در پاسخ اظهار داشت که از این کتاب‌ها دو صندوق موجود است که هر صندوقی دارای پنجاه تا شصت مجلد می‌باشد و مجلدات بزرگی از آن‌ها را به من نشان داد. اینها کتب مذهبی کلیسای روم و کتاب‌های تاریخی و ریاضی بود. کتاب‌های نخستین ظاهرا در هر مز به دست آمده است و سایر کتب از یغمای خانه هولشتاین در هفتاد تا هشتاد سال قبل گرد آمده است. اولناریوس دبیر سفارتخانه، کتابخانه نفیسی در آن جا داشته است. «۳»

کتابخانه سلطنتی هم هر چه بوده، توسط افغان‌ها غارت شد. «۴» گفتنی است که ایران عصر صفوی، کتابخانه‌های فراوانی داشته که امروزه می‌توان یاد آن‌ها را در برخی از متون تاریخی و نیز یادداشت‌هایی که بر برخی از نسخه‌های خطی است، به دست آورد. فهرستی از این کتابخانه‌ها را همایون فرخ بر اساس همین یادداشت‌ها فراهم آورده است. «۵»

(۱). آصف محمدهاشم، رستم التواریخ، ص ۸۵

(۲). درباره میرزا مقیم نک: تذکره نصر آبادی، ص ۷۵. و نیز نک: کتاب تذکرات او که یادداشت‌های مهمی از علمای معاصر دارد. آقابزرگ، ذریعه، ج ۴، صص ۲۰-۲۱

(۳). شاردن، سفرنامه، ج ۷، صص ۱۴۷-۱۴۹

(۴). این مطلب را کتابدار کتابخانه مزبور که از خود با عنوان «عمله خزانه» یاد شده در مجموعه‌ای که در فهرست مجلس ج ۱۰،

ص ۱۳۸۵ آمده یاد کرده و گفته است که پس از حمله آن‌ها، برخی کتاب‌ها را برداشته تا حفظ کند. مجموعه مزبور از یادداشتهای وی که در فاصله سالهای ۱۱۱۳ تا ۱۱۴۰ نوشته شده، فراهم آمده است.

(۵). همایون فرخ، تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران، مجله هنر و مردم، ش ۶۴، صص ۳۸-۴۵؛ ش ۶۵، صص ۶۴-۷۰؛ ش ۶۶، صص ۲۸-۳۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۴

مدرسه چهارباغ اصفهان و کتابخانه آن

یکی از مدارس مهم اصفهان که در دوره میانی سلطنت شاه سلطان حسین صفوی، در فاصله سالهای ۱۱۱۶ تا ۱۱۲۶ ساخته شد- و البته از سال ۱۱۲۱ درس و بحث در آن آغاز گردید «۱»- مدرسه چهارباغ، یا مدرسه سلطانی اصفهان است. مدرسه‌ای که خود شاه نیز حجره‌ای از آن را به خود اختصاص داده بود. شرح تاریخچه و عظمت مدرسه مزبور از لحاظ معماری، مسأله‌ای است که در جاهای دیگر مورد بحث قرار گرفته است. «۲»

شاه صفوی پس از بنای مدرسه، کتابخانه‌ای نیز برای آن بنا کرد و خود به وقف شماری کتاب جهت آن همت گماشت. قاعدتا باید کسان دیگری نیز دست به این اقدام زده باشند.

از آن جا که بنای این مدرسه در اواخر عصر صفوی بود، نباید در آن دوره، کتابخانه توسعه فراوانی یافته باشد. با این حال شاه جهت کتابخانه، وقفنامه ویژه‌ای تنظیم کرده که قواعد استفاده از کتاب‌ها نیز در آن آمده است.

در وقفنامه بلند مدرسه چهارباغ و در ضمن اشاره به مخارج مدرسه از هر جهت، ضمناً از مخارج کتابدار مدرسه نیز یاد شده است. «۳» از جمله هفت تومان- سالانه- برای کتابدار معین شده است؛ با این عبارت: به دستور تسلیم کتابداری که متولی شرعی به جهت کتب وقفی مدرسه مبارکه که مزبوره تعیین نموده باشد نمایند، مقرر آن که کتابدار مزبور در اکثر اوقاتی که طلبه را رجوع به کتاب‌های وقفی بوده باشد در مدرسه حاضر بوده، ضبط کتب وقفی حسب الواقع نموده، صیانت آن‌ها از تلف و ضیاع نمایند و داد و ستد آن‌ها را به شروعی که در ظهر کتب مزبوره مرقوم است نماید. «۴»

از این سخن اخیر، چنان به دست می‌آید که شروطی را که مربوط به استفاده از کتاب‌های وقفی بوده در پشت کتاب‌ها- به اجمال یا تفصیل- می‌آورده‌اند. این شروط همانهاست که در وقفنامه کتاب‌های مدرسه آمده و ما در ادامه، متن کامل آن را چاپ می‌کنیم. از سرنوشت این کتابخانه در گذر تاریخ آگاهی نداریم. تنها گفته شده است که وقتی در دوره سلطه افغانه در معرض تهدید بوده، کتاب‌ها از طرف متولی در سردابه‌ای ریخته شده و متأسفانه پس از چندی، بسیاری از آن‌ها ضایع شده است. تحویلدار درباره

(۱). تبریزی، محمد زمان، فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد، ص ۲۹۰

(۲). نک: ریاحی، مدرسه چهارباغ، مجله حوزه اصفهان، ش ۲، ص ۱۳۳

(۳). درباره ارتباط وقف با کتاب و کتابخانه، بنگرید مقاله پراج: نوش آفرین انصاری، وقف نامه‌ها و تاریخ کتابخانه و کتابداری،

(یادنامه ادیب) صص ۹۷-۱۲۰

(۴). سپنتا، عبدالحسین، تاریخچه اوقاف اصفهان، ص ۱۶۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۵

کتابخانه این مدرسه می‌نویسد:

سلاطین صفوی- انار الله برهانهم- کتب هر علمی را تصحیح و تنقیح کرده، سه دسته از کل آن‌ها را به خط خوش نویسانده، وقف

فرموده، یک دسته را در کتابخانه مبارکه امام ثامن حضرت رضا- علیه آلاف التحية و الثنا- و یک دسته در کتابخانه شاه صفی- قدس الله روحه- فرستاده بودند. دسته دیگرش را در کتابخانه دولتی مدرسه چهارباغ اصفهان ضبط و محفوظ می‌داشتند و از نسخ آن‌ها، بعضی دون بعضی در کتابخانه‌های مدارس و ولایات و مملکت بود. کتاب‌های مدرسه چهارباغ اصفهان را هم مدرسش در زمان غلبه افغان احتیاط کرد و در خانه خود به سردابی ریخت و در آن را مسدود نمود و هشت نه سال اغتشاش این طایفه و غیره سرکشی نشد. بسیاری از این کتب، به گرد و بید و موریانه ضایع شد و پس از آن هم الی الان در همان سردابه‌ها مانده و به مرور دهور، موریانه آن‌ها را از حیز انتفاع انداخته است. (۱)

وجود یکی از کتاب‌های کتابخانه مدرسه چهارباغ، در کتابخانه مسجد گوهر شاد مشهد، ممکن است نشان دهد که آثار این کتابخانه، به مرور پراکنده شده است. کتاب شرح هدایه الحکمه از ملا صدرا به شماره ۱۳۶۳ در کتابخانه گوهر شاد نگهداری شده و در پشت آن وقفنامه این کتاب جهت مدرسه چهارباغ موجود است:

غرض از تحریر این سطور آن است که وقف صحیح شرعی و حبس مؤبد ملی نمود، قربه الی الله تعالی و طلبنا لمرضاته، اقل عباد الله الغنی، این مجلد را بر کافه شیعیان اثنا عشریه که طالب علوم دینی باشند و تولیت آن را تفویض نمود، مادام الحیوه به خود و بعد از وفات به متولی موقوفات مدرسه جدید سلطانی واقعه در چهارباغ دار السلطنه اصفهان؛ و شرط شرعی نمود که هر کس را که احتیاج به این مجلد بهم رسد، از عالی حضرت علمای فهّامی مدرّس مدرسه مزبور اخذ و زیاده از مدت ششماه نزد خود نگاه نداشته، به مدرسه مشار الیه رد نماید؛ و هر گاه زیاده از مدت مزبور احتیاج پیدا نماید، از عالی حضرت مدرّس اذن مجدّد طلب نماید و از دار السلطنه اصفهان بیرون نبرد و صیغه شرعیه جاری شد. تغییر دهنده به لعنت و نفرین حضرت رسالت پناهی گرفتار گردد. (۲)

قاعدتا باید به دلیل دایر بودن مدرسه در دوره قاجار، کتابخانه مدرسه تا حدی آباد شده باشد. بررسی وضعیت کتابخانه در این دوره تا انقلاب اسلامی نیاز به تحقیق و تتبع جدی دارد و لازم است برای روشن شدن میراث بر جای مانده آن، از ساکنان قدیمی مدرسه و متولیان سابق و لاحق آن آگاهی‌های ضروری به دست آید.

(۱). تحویلدار، میرزا حسین، جغرافیای اصفهان، ص ۴۸

(۲). فاضل، محمود، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه جامع گوهر شاد، ج ۴، صص ۱۹۵۳-۱۹۵۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۶

متن وقفنامه کتابخانه مدرسه چهارباغ

اینک متن وقفنامه کتابخانه مدرسه چهارباغ که شاه سلطان حسین صفوی آن را تنظیم کرده و از جهت شناخت پاره‌ای مسائل درباره تاریخ کتابداری، دارای ارزش قابل ملاحظه‌ای است، در اینجا ارائه می‌کنیم. نسخه این وقفنامه به شماره ۹۶۰۷ در کتابخانه آیت الله مرعشی نگاهداری می‌شود. متن حاضر بر اساس همین نسخه آماده شده است.

الله اله الهی محمد مصطفی چهارده معصوم صاحب الزمان حمدی که واقفان اسرار ملک و ملکوت و ثنائی که عارفان معالم قدس و جبروت گزارش آن را در دیباچه صحایف معرفت و دانایی دانند و ادای آن را مقدمه کتاب فهم و شناسایی خوانند، خداوند علام الغیوب را رواست که آیات وحدت ذات بیچون و آثار قدرت کامله از قیاس بیرون را به بنیان قلم «کن فیکون» بر اوراق لیل و نهار و صفحات اجزای روزگار، تحریر و بیان فرمود، تا طالبان علوم ربانی و جویندگان معارف ایمانی، به کنوز حقایق دانشوری و رموز دقایق هنر پروری راه برده، عالم احکام کتاب‌های آسمانی و کاشف استار از وجوه الفاظ و معانی گردند، و رسایل صلوات تاّمات و

مجموعه‌های تسلیمات نامیات وقف مسکن رسول مبین و صاحب مقام امین و اوصیای گزین و اولاد معصومین او- صلوات الله علیهم اجمعین- را شاید که به تعلیم اصول و فروع دین و ارشاد به حق یقین صاحبان مدارک و افهام و سالکان مسالک پیروی ائمه انام را به منتهی المطلب فوز ابدی و حیات القلوب سعادت سرمدی رسانیدند و به هدایت کافیه و دلالت وافیه سبق خوانان مدرسه ایجاد و وظیفه خواران زاد معاد را قابل مراتب عالیه ایمان و ساکن بهشت جاویدان گردانیدند.

اما بعد، کشاف مضامین صدق مفاد شرح این مقاصد خیر بنیاد است که چون نواب کامیاب خلائق مآب، شاهنشاه دین پناه، ظل الله المنصور، المؤید من عند الله، بانی مبانی شریعت پروری، مشید ارکان معدلت گستری، باسط بساط عدل و داد، و ماحی آیات جور و بیداد، بنده خاکسار آستان سید انبیاء، چاکر دربار سرور اولیاء و اصفیا، خادم عتبات ائمه اثنا عشر، مروّج سنن سینه حضرت خیر البشر- علیه صلوات الملك الاکبر- واسطه نظام لیالی و ایام، شیرازه اوراق شهور و اعوام؛ گردون رفعتی که عنوان منشور باهر النور شهریاریش به طغرای غزای «قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِکَ الْمَلْکِ تُؤْتِی الْمَلْکَ مَنْ تَشَاءُ [آل عمران/ ۲۶] مطرّز و موشّح است؛ آسمان شوکتی که دیباچه

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۷

فرمان فرمانروایی و جهان داریش به سرلوحه زیبای «و آتیناهم مُلْکاً عَظِیماً» [نساء، ۵۴] مزین و منقّش است، صاحب نسب بزرگوار نبوی فایز حسب با اعتبار علوی، پشت و پناه اهل ایمان، مظهر آثار لطف و احسان، سلطان سلاطین زمان، پادشاه پادشاه نشان، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابو المظفر ابو المنصور السلطان حسین الصفوی الموسوی الحسین بهادر خان- مدّ الله تعالی ظلال معدلته علی مفارق الأنام و جعل دولته متّصله بدوله المهدی علیه الصلاه و السلام- پیوسته انتشار قواعد علوم دین مبین و اشتهار شعایر شرایع ملت مستیین حضرت سید المرسلین- علیه أفضل صلوات الله المصلّین- و تکثیر علمای دین دار و ترفیه طالبان علوم سعادت مدار و تهیه اسباب تحصیل و تمهید مایحتاج تکمیل آن قوم نبیل را منظور نظر انور کیمیا اثر و مرکز ضمیر منیر حق پرور عدالت گستر نموده، و از خالص مال حلال، مدرسه عدیم المثال، در جنب چهار باغ دار السلطنه اصفهان- صانها الله تعالی عن طوارق الحدّثان- به جهت سکنا و مأوی ایشان احداث و بنا فرموده‌اند؛ و به فضل خالق انام، آن نیکو مقام، رتبه اتمام یافته. لهذا از جمله تهیئه اسباب تحصیل آن فریق توفیق نشان که تیسیر آن‌ها منظور آن خسرو اهل زمان (بود) این کتاب را با سایر کتبی که در ظهر هر یک وقفیه به همین شرح مرقوم گردیده است، قربه الی الله تعالی و طلبا لمرضاته، وقف صحیح لازم مؤید شرعی و حبس صریح جازم مخلّد ملی نمودند بر شیعیان اثنا عشریه- کترهم الله تعالی بین البریئه- به این نهج که:

همیشه در ضبط و تحویل کتابداری که به جهت مدرسه مبارک مزبوره تحویل می‌شود، بوده هر یک از طلبه عظام سکنه مدرسه مذکوره که محتاج به آن‌ها باشند به تجویز مدرّس مدرسه مزبوره بگیرند و به قدر احتیاج نگاه داشته از آن منتفع شوند و زیاده از قدر احتیاج نگاه ندارند.

و اگر کسی از شیعیان غیر ساکنین آن مدرسه محتاج به آن‌ها باشد و خواهد، بعد از تجویز مدرّس، قبض به مهر مدرّس به کتابدار مذکور سپارد و کتاب را گرفته به قدر احتیاج نزد خود نگاه داشته از دار السلطنه اصفهان نبرد و اگر مدرسه خاطر به او جمع نماید و مناسب داند، رهن از او گرفته کتاب را به او دهد.

و هر یکی از کتب مزبوره که بردن آن به مشاهد مشرفه به جهت زیارت و سایر اعمال مرغوبه و عبادات مناسب باشد، اگر کسی خواهد و محل اعتماد مدرّس باشد یا رهن دهد، بعد از تجویز مدرّس و قبض به مهر او جایز است که آن کتاب را به موعد معین به نحو مزبور از اصفهان بیرون برد و بعد از انتفاع و رفع رجوع باز آورده به کتابدار سپارد و به هر تقدیر در محافظت آن از تضييع و تلف کمال اهتمام و سعی نمایند.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۸

و مادام که در اصفهان باشد، هر شش ماه یک مرتبه به نظر مدرس رسانند تا خاطر خود را از وجود و ضایع نشدن آن جمع نماید و هرگاه باز خواهند و مدرس اذن جدید دهد، باز برده به نحو مسطور از آن بهره یاب گردند.

و مدرس مدرسه مبارکه مزبوره در باب منتفع شدن ارباب احتیاج بل کافه طلبه علوم و شیعیان از آن‌ها و ضبط از تلف و ضایع شدن نهایت سعی و اهتمام و در هر یک از مراتب مزبوره فوق به لوازم آن قیام نماید.

و اعلی حضرت واقف - حرسه الله تعالی من جمیع المخاوف - شرط شرعی فرموده‌اند که کتب مزبور را نخرند و نفروشد و نبخشند و رهن نمایند و در عرصه زوال و انتقال در دنیا نیاورند. و جمعی که به جهت انتفاع آن‌ها را نگاه می‌دارند معطل نگذارند و هرگاه اهل علم از آن‌ها منتفع شوند در اوقات شریفه، آن ولی نعمت عالمیان و قبله گاه جهانیان را به دعای خیر یاد نمایند.

تغییر دهنده وقف مزبور به لعنت الله و نفرین حضرت رسالت پناهی و ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - گرفتار گردد: **فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** «۱»

و اعلی حضرت واقف - جعله الله تعالی امنا من جمیع المخاوف و واقفا علی سبیل الهدی فی کل المواقف - ثواب این وقف را، قربۀ الی الله تعالی، هدیه نمودند به ارواح مطهره حضرات مقدسات سدره مراتب عرش درجات - علیهم السلام - که اول ایشان حضرت رسول امین مختار جناب رب العالمین، مقصود از ایجاد افلاک، مخصوص بخطاب «لولاک» خاتم الانبیاء - صلی الله علیه و اله و سلم - و آخر ایشان خاتم اوصیاء، هادی راه پیشوای مطلق، حجۀ الرحمن - صلوات الله و سلام علیه - است.

و کان تحریر ذلک فی شهر ربیع الثانی من شهر سنه عشرين و مائه بعد الالف (۱۱۲۰) من الهجرة المقدسه النبویه علی مهاجرها آلف صلواة و سلام و تحیة.

مهر شاه

کتابخانه‌های شخصی

بخش مهمی از کتابخانه‌های دوره صفوی، کتابخانه‌های شخصی بوده که افراد علاقه‌مند، عمری را در گردآوری آن صرف می‌کرده‌اند. اندیشه داشتن کتابخانه شخصی از همان زمان در ایران قوی بوده و شاید به دلیل بی‌اعتمادی به کتابخانه‌های عمومی و نبودن یک شیوه

(۱). بقره، ۱۸۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۴۹

منظم برای ارائه کتاب به مردم، این اندیشه تقویت شده است. طبیعی بود که بسیاری از این کتابخانه‌های شخصی، به رغم اهمیتشان، پس از مرگ صاحبانش، با تقسیم میان وارثان که بسیاری نسخه‌های سهم خود را می‌فروخته‌اند، پراکنده می‌شده و عملاً کتابخانه آنان از میان می‌رفته است. عجیب آن که گاه مؤلفات پدر که با یک عنوان شامل چند مجلد بوده، در میان وارثان تقسیم شده که در نتیجه سهم یک وارث باقی مانده و سهم وارث دیگر از بین رفته است. نمونه آن، کتاب پراج ریاض العلماء و حیاض الفضلاء افندی، برجسته‌ترین کتابشناس دوره صفوی است که نیمی از آن، به همین دلیل از بین رفته است. «۱» خود افندی اشاره

(۱). استاد حاج سید محمد علی روضاتی - دام ظلّه - درباره داستان کتاب ریاض فرمودند: با توجه به برخی شواهد، میرزا عبد الله در سال ۱۱۲۷ کتاب‌های خود را میان دو فرزندش میرزا احمد و میرزا زین العابدین تقسیم کرده است. کتاب ریاض خود را هم دو قسمت کرده؛ دو سه مجلد از تراجم علمای شیعه و سنی را به یکی و دو سه جلد را هم به دیگری داده است. تا آن جا که می‌دانیم

بخش دوم ریاض، یعنی سهم میرزا احمد باقی مانده است. درباره قسمت دیگر می‌دانیم که میرزا نصر الله شهید، آن‌ها را همراه با کتاب‌های دیگری در اصفهان خریده است. این همان خریدی است که سید عبد الله جزائری در کتاب الاجازة الکبیره به آن اشاره کرده که سید نصر الله کتاب‌های زیادی را به ثمن بخش در اصفهان خرید؛ اما اشاره به ریاض ندارد. شیخ یوسف بحرانی در کشکول خود می‌نویسد: یکی از شاگردان علامه مجلسی شرح حال برخی از علما را نوشته که من قسمتی از آن‌ها را نقل می‌کنم. وی باید از همان سهمی که دست سید نصر الله بوده، استفاده کرده باشد. تراجمی که وی از چند حرف اول الفبا در کشکول آورده در چاپ فعلی ریاض از همانجا نقل شده است. احتمال دارد که چاپ بمبئی از کشکول ناقص باشد و باید از آن کتاب که نام اصلیش انیس المسافر است، از نسخه فرهاد معتمد استفاده شود؛ چه احتمال آن هست که تراجم بیش‌تر یا کامل‌تری در آن از ریاض نقل شده باشد. تاکنون از اصل ریاض که در کتابخانه سید نصر الله بوده، خبری در دست نیست. اما سهم میرزا احمد در اختیار حاجی کلباسی بوده است. شاید هم دست پدرش حاجی محمد حسن بوده که در دوره نادر، تعیین تکلیف زنهایی که شوهرانشان در فتنه افغان گم شده بوده‌اند، به دست او بوده است. این که دست حاجی محمد حسن بوده یا نه مطمئن نیستم.

پس از حاجی، این کتاب دست آقا میرزا ابو المعالی فرزندش بوده و در کتابی که در شرح حال شیخ بهائی نوشته، از آن مطالبی نقل کرده است. این نسخه، احتمالاً به طور عاریه دست مرحوم صاحب روضات هم بوده که از آن استفاده برده است. ممکن است از خود حاجی گرفته و شاید هم از فرزندش آقا میرزا ابو المعالی. پس از آن کتاب به دست میرزا ابو الهدی پسر میرزا ابو المعالی رسیده است. وی صاحب سماء المقال و پدر آقای آقا محمد است که در قید حیاتند. حاجی میرزا ابو الهدی داماد برادر مرحوم حاج آقا حسین خادمی بودند. وقتی حاجی میرزا ابو الهدی در سال ۱۳۱۶ شمسی در گذشت، آقای خادمی وصی و قیم ایشان بودند که یک پسر و یک دختر داشتند. آقای خادمی گفتند که، چون من قیم بودم نخواستم خودم کتاب‌ها را بخرم. پس از آن کتاب‌ها را به حاج ملا احمد بیان الواعظین فروختیم. مرحوم حاج ملا احمد مرد بافضلی بود. ایشان آن قسمتی از ریاض را که در کشکول بحرانی آمده بود از آنجا استنساخ و ملحق به اصل کرد. در آن سالها عباس اقبال ایام عید به اصفهان و شیراز می‌رفت. در یک سفر کتاب ریاض را از مرحوم حاج ملا احمد (صاحب کتاب خلد برین یا تاریخ گویندگان اسلام) خریداری کرد که بعد به کتابخانه دانشکده ادبیات منتقل شد. در همان زمان که روضات - پیش از چاپ - به دست مرحوم حاجی میرزا حسین نوری می‌رسد، وی توسط شخصی به نام حاج آقا میرزا اصفهانی نسخه اصل

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۰

می‌کند که وی بر بسیاری از کتاب‌ها حواشی و تعلیقات نوشته که بسیاری از آن‌ها به دلایل مختلف از قبیل «لبیع او نهب او اصابه سانحه» از بین رفته است. «۱» درباره پدرش هم نوشته است که وی بیش از هزار کتاب داشته که بر روی بسیاری از آن‌ها تعلیقه و تحشیه داشته است، اما بسیاری از آن‌ها «بجهاث عدیده یطول شرحها» از بین رفته است. «۲»

تا آن جا که می‌دانیم کتابخانه‌های شخصی در این دوره، اهمیتش از کتابخانه‌های عمومی بیش‌تر بوده است. با این حال حفظ و بقای این کتابخانه‌ها، مشروط به آن بود که اولاً آن‌ها وقف بر اولاد شود؛ ثانیاً نزاعی میان اولاد درنگیرد و ثالثاً از آن عالم، فرزندان و نوادگان عالمی بر جای بماند که ارزش آن کتاب‌ها را بشناسند و آن‌ها را حفظ کنند. جزائری از کتابخانه سید نصر الله شهید یاد کرده که تا چه حد بر جمع آوری کتاب حریص بود: «کان حریصاً علی جمع الکتب، موقفاً فی تحصیلتها». بعد می‌افزاید که شنیدم که او تنها در یک معامله، هزار کتاب را به قیمت بسیار نازلی در اصفهان خرید. آنگاه می‌افزاید: این کتاب‌ها در اختیار ورثه او قرار گرفته که فکر می‌کنم تا کنون از بین رفته باشد. «۳»

کتابخانه‌های شخصی، به جز علاقه صاحب آن، نیازمند پول مکفی بود؛ امری که به

ریاض را از میرزا ابوالمعالی به امانت می‌گیرد- گویا در سال ۱۳۱۵ قمری- پس از آن حاجی با امکاناتی که داشته دو دوره از روی آن استنساخ می‌کند. یک دوره در اختیار دامادش شیخ شهید مرحوم فضل الله نوری رحمه الله علیه بوده که از دو مجلد بزرگ، یک جلد آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است. یک نسخه هم دست خودش که مرحوم سید حسن صدر و دیگران از آن استفاده کرده‌اند. در حوالی سال ۱۳۲۰-۱۳۲۱ که مرحوم الفت- پسر مرحوم آقا نجفی اصفهانی- به نجف رفته بوده، آن نسخه را از ورثه مرحوم حاجی میرزا حسین نوری خریداری می‌کند. نسخه آقای مرعشی گویا از روی همان نسخه در نجف استنساخ شده است. البته سال تولد آقا نجفی را نمی‌دانم، چون مختلف نوشته‌اند: ۱۳۱۹، ۱۳۱۸ و بعد از آن. شیخ آقا بزرگ و حاج سید محسن امین از روی همان نسخه حاجی میرزا حسین استنساخ کرده‌اند. به هر حال نسخه میرزا در اختیار مرحوم الفت قرار می‌گیرد که مرحوم حاجی سید حسن صدر هم حواشی بر آن دارد. مرحوم الفت برای آن فهرست تهیه کرد. این حرف شیخ آقا بزرگ که جایی نوشته:

در آن سفر بخشی از ریاض- گویا توسط آقا میرزا اصفهانی که نسخه را از آقا میرزا ابوالمعالی به امانت برای حاجی نوری آورده- در رودخانه افتاد، نادرست است. شاید چیز دیگری بوده که در دریا یا در فرات افتاده است. هر چه بوده همان بوده که دست مرحوم الفت آمد، چون در روضات هم از بیش از موجود چیزی نقل نشده است. نسخه مرحوم الفت را هم حاج سید سعید نائینی که ابواب الروضات الفت را چاپ کرد، از ایشان گرفت که چاپ کند. اما بعد خبر آورد که حاجی حسین آقا ملک آن نسخه را از ایشان گرفته و سیصد تومان برای آقای الفت فرستاده بود. بنا بر این آن نسخه هم در کتابخانه ملک است. تا اینجا مسموعات بنده بود از استاد ارجمند جناب آقای روضاتی. خود ایشان بعدها شرحی مختصر از این مسأله را در دو گفتار، صص ۹۳-۹۶ آورده‌اند.

(۱). افندی، همان، ج ۳، صص ۲۳۳-۲۳۴

(۲). افندی، همان، ج ۴، ص ۳۰۸

(۳). جزایری، الاجازة الکبیره، صص ۸۳-۸۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۱

سادگی برای علمایی که از طبقه متوسط و یا پایین جامعه بودند، میسر نبود. آن‌ها مجبور بودند با استنساخ کتاب، بسیاری از آثار را برای کتابخانه شخصی خود حفظ کنند و البته اگر پولی هم در بساط داشتند، نسخه‌ها را خریداری می‌کردند.

در اواخر دوره صفوی، مرحوم مجلسی برای تدوین کتاب بحار الانوار به خرید وسیع کتاب برای کتابخانه‌اش پرداخت و کسانی را مأمور می‌کرد تا از نقاط مختلف برای وی کتاب تهیه و خریداری کنند. او خود به استنساخ برخی از کتاب‌ها پرداخت و دیگران نیز بر آن می‌داشت تا از برخی از نسخ کمیاب، نسخه‌هایی را تهیه کنند. «۱» نیز با تشویق وی کسانی با حمایت مالی دربار به یمن رفتند تا نسخه‌ای از مدینه العلم شیخ صدوق را بیابند که در این کار توفیقی حاصل نکردند. «۲»

به هر روی از یادداشت‌های چندی، چنین به دست می‌آید که در آخرین سال‌های حکومت صفوی، کتابخانه علامه مجلسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است. بسیاری از عالمان بنام، کتاب‌هایشان در اختیار مرحوم مجلسی قرار گرفته است. از جمله خود وی در وصیت نامه‌اش به چند کتابخانه شخصی اشاره می‌کند که در اختیار وی بوده است:

«کتاب‌های حافظ کاظم، کتاب‌های سید محمد علی! کتاب‌های شاه ابو تراب، کتاب‌های سعید حسن از آل براق، کتاب‌های میرزا غیاث و دیگران و نیز کتاب‌های پدرم». افزون بر این‌ها، طی سالها، کتاب‌های زیادی از در آمد حمام وقف شده توسط شاه سلیمان کتابت شده بود که تولیت آن در اختیار علامه مجلسی قرار داشت. آثار دیگری را نیز که خودش به اسامی آنها در وصیت نامه‌اش تصریح کرده، باید به آن افزود. «۳» اینها همه محتوای کتابخانه بزرگ وی را تشکیل می‌داده است؛ کتابخانه‌ای که تا قریب هفتاد سال پیش نیز تقریباً دست نخورده باقی بود و پس از آن متلاشی شد. «۴» از جمله نسخه‌های اصل بحار الانوار که در این کتابخانه

بوده، اکنون در چند کتابخانه مهم کشور، من جمله کتابخانه آیه الله مرعشی نگهداری می‌شود. «۵» عامل عمده نابودی بسیاری از کتابخانه‌های شخصی، حمله افغان‌ها و رکود شدید ناشی از ویرانی‌های ناشی از این حملات تا استقرار دولت قاجاری بوده است. «۶» برای نمونه،

- (۱). مهدوی، مصلح الدین، زندگی نامه علامه مجلسی، ج ۱، صص ۱۷۷-۱۷۸
- (۲). جزائری، همان صص ۱۹۷-۱۹۸. در آن جا آمده است که سلطان برخی از املاک خاصه خود را وقف کرد تا از در آمد آن نسخه‌هایی از بحار استنساخ شده وقف طلاب شود.
- (۳). مجلسی، وصیت نامه، میراث اسلامی ایران، دفتر چهارم، ص ۷۴۶
- (۴). مهدوی، زندگی نامه علامه مجلسی، ج ۱، ص ۱۸۰
- (۵). درباره نقش افندی در بحار نیز نک: جزائری، همان، ص ۸۴
- (۶). در نشریه فرهنگ استان دهم (س ۵، ش ۲۸، ص ۱۹) آمده است که در دوره افغانها: هفته‌ها بلکه ماه‌ها صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۲

حزین، در شرح حال خود با اشاره به حمله افغان‌ها می‌نویسد: «در آن سال [۱۱۳۵] سانحه اصفهان روی داد و کتابخانه فقیر و آنچه بود، به غارت رفت و مرا بر تلف شدن آن نسخه‌ها تأسف است.» وی با اشاره به فقر و فلاکتی که در اثر محاصره اصفهان پدید آمده، می‌نویسد:

«این دوران و احوال روزگاری گذشت که عالم الاسرار بدان آگاه است. هر آنچه دست قدرتم می‌رسید، صرف می‌کردم و به غیر از کتابخانه چندان چیزی باقی نمانده بود و با وجود بی‌مصرف بودن، دو هزار جلد کتاب نیز متفرق ساخته بودم و تتمه در آن خانه به غارت رفت.» «۱»

در این زمان، در بسیاری از شهرهای ایران، کتابخانه‌های شخصی مهمی بوده است که نام بسیاری از آن‌ها را می‌توان از ریاض به دست آورد. فهرستی از برخی از این کتابخانه‌های را جواهر کلام در رساله کتابخانه‌های ایران «۲» و همایون فرخ در مقاله خود تحت عنوان تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران «۳» آورده‌اند. در مقالات یاد شده، یادی از کتابخانه شخصی مهم فاضل هندی که پس از این، از آن سخن خواهیم گفت، نشده است.

وقف برای استنساخ

یکی از راههای توسعه کتابخانه‌ها، به ویژه کتابخانه‌های مدارس، وقف کتاب بوده است. البته گاه ممکن بود کتاب خاصی وقف اولاد یا به تعبیری وقف خاص هم باشد و ربطی به کتابخانه خاصی نداشته باشد. آنچه مهم بود این که در کنار وقف کتاب، گاه رقباتی برای استنساخ کتاب اختصاص می‌یافته است. از جمله این موارد به عهد صفوی، حمام خسرو آقا و نقش جهان در اصفهان است که در آمد حاصل از آن، وقف استنساخ کتاب‌ها بوده است. از نمای این حمام که در عصر اخیر صفوی تولید آن با علامه مجلسی بوده، آثاری پدید آمده که اکنون در برخی از کتابخانه‌ها می‌توان آن‌ها را ملاحظه کرد. در پشت این آثار، معمولاً وقف نامه‌ای است که ضمن آن تصریح شده که کتاب مزبور از در آمد حمام مزبور کتابت شده است. «۴» یک نمونه آن- که وقفنامه آن را میر عبد الباقی خاتون آبادی نوشته-

(۱). حزین، محمد علی، کلیات، صص ۴۲، ۴۹، به نقل از همایون فرخ، همان، ش ۶۶، ص ۳۰
 (۲). نک: مهدوی، زندگی نامه علامه مجلسی، ج ۱، صص ۱۷۳-۱۷۴. در آن جا نام برخی از کتابخانه‌ها را به نقل از جواهر کلام یاد کرده است.

(۳). همایون فرخ، همان، ش ۶۴-۶۶

(۴). میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، ۱۳۷۵، ص ۱۰۷-۱۰۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۳

کتاب ملاذ الاخیار فی فهم تهذیب الاخبار علامه مجلسی است. «۱» متن یکی از یادداشت‌های پشت این قبیل کتاب‌ها که وقفنامه آن کتاب می‌باشد چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى اما بعد: فهذا الكتاب المستطاب مما عمل و صنع و استنسخ من نماء الحمام الواقع في اراضى نقش جهان ببلده اصفهان من اوقاف السلطان الاعظم و الخاقان الأعدل الاكرم، ملجأ الاكاسرة و ملاذ القياصرة، كهف طوائف الامم، مولى ملوك العرب و العجم، ناصب رايات العدل و الانصاف، ماحى آثار الجور و الاعتساف، محيى مراسم الشريعة الغراء، مشيد قواعد الملة البيضاء، فرع الشجرة الطيبة النبوية، غصن الدوحة العلية العلوية، ممهّد أساس الدين المبين و مروّج آثار آبائه الطاهرين، اعنى السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، ابو المظفر سلطان سليمان الموسوى الصفوى بهادر خان شيد الله اطناب دولته بزياد الخلود و زين سرير سلطنته بدرر العزّ و السعود؛ فوقفته بأمره الأعلى على الشيعة الامامية الاثنى عشرية وقفا ثابتا لا يباع و لا يشتري و لا يوهب و لا يحبس عن مستحقه و جعلت توليته و النظر فيه للسيد الأيد الفاضل الكامل التقى الذكى الامير عين العارفين القمى وفقه الله تعالى لمراضيه ثم لمن عينه السيد لذلك و هكذا ثم الى العالم المحدث الصالح المتوطن فى بلدة قم او بلدة اصفهان صانها الله عن الحدّثان و مع التشاح الى من اخرجته القرعه منهم فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ.

«۲»

قد كتب الداعى لخلود الدولة القاهرة محمد باقر بن محمد تقى المجلسى عفى عنهما فى شهر رجب الاصب سنة خمس و تسعين بعد الالف الهجرية (۱۰۹۵) و الحمد لله اولاً و اخرا و صلى الله على سيد المرسلين محمد و عترته الاكرمين.

مهر علامه مجلسی در حاشیه افزوده شده: و على من أخذه أن لا يحبسه مع عدم حاجته اليه و أن يرده الى المتولى او من يقوم مقامه فى كل سنة اشهر مرة و مع عدم قضاء و طره يأخذه بإذن جديد.

نمونه دیگری از این وقفنامه‌ها که با مهر مرحوم مجلسی و قید این نکته است که از درآمد حمام واقع در نقش جهان استنساخ شده کتاب معروف نسب با عنوان الاصيلی

(۱). نسخه ش ۴۸۳۵ کتابخانه آیت الله مرعشى.

(۲). بقره، ۱۸۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۴

است. «۱»

باید دانست که وقف کتاب، در شرایط خاصی صورت می‌گرفت. این امر بسته به دیدگاه‌های واقف بود. اگر واقف مخالف فلسفه و عرفان بود، از وقف کتاب‌های فلسفی و عرفانی پرهیز می‌کرد و حتی شرط می‌کرد تا دانش پژوهان مدرسه از مطالعه این کتاب‌ها نیز خودداری کنند. به عنوان نمونه در وقفنامه مدرسه مریم بیگم که در حوالی چهار راه نقاشی، واقع در خیابان نشاط در اصفهان بوده و اکنون به جای آن دبستانی ساخته شده- آمده است: (او باید که کتاب‌های علوم وهیمة، یعنی علوم مشکوک و شبهات، که به

علوم عقلیه و حکمت مشهور و معروف است، مثل شفا و اشارات و حکمة العین و شرح هدایه و امثال ذلک، به شبهه دخول در مقدمات علوم دینی نخوانند.» (۲) این نگرش محصول جنبش ضد فلسفه و عرفان است که در سالهای اخیر عصر صفوی فراگیر شده بود. از جمله در وقف‌نامه مدرسه چهارباغ نیز آمده است که طلاب باید «از مباحثه کتب حکمت صرف و تصوف در مدرسه مبارکه احتراز» کنند. (۳)

کتابخانه شخصی فاضل هندی

ابو الفضل بهاء الدین محمد بن حسن اصفهانی، مشهور به «فاضل هندی»، «بهاء الدین» (۴) و «کاشف اللثام» (۵) (۱۰۶۲-۱۱۳۷) از چهره‌های برجسته علمی عهد اخیر صفوی، و در شمار فقیهان بلند پایه مکتب امامیه در این دوره است. وی با تألیف کتاب ارجمند کشف اللثام و آثار دیگر، موقعیت خویش را به عنوان فقیهی مبرز در تاریخ اجتهاد شیعه پایدار ساخت. اخیراً چندین مجلد از کتاب کشف اللثام را مرکز انتشارات اسلامی به چاپ رسانیده که مقدمه مفصلی در شرح حال وی توسط راقم همین سطور در آغاز آن آمده است. آنچه در اینجا بدان پرداخته‌ایم، اشارتی است در باب کتابخانه شخصی فاضل. این کتابخانه گرچه چندان گسترده نبوده اما به دو دلیل نام شماری از کتاب‌های وی باقی مانده است. نخست توسط میرزا عبد الله افندی که هر کجا کتاب مهمی را دیده نامش را ثبت کرده و دیگر در

(۱). فهرست کتابخانه مجلس، ج ۱۲، ص ۱۳۷

(۲). سپنتا، عبد الحسین، همان، ص ۲۹۹

(۳). همان، ص ۱۶۹

(۴). صاحب ریاض ذیل عنوان کسانی که به «بهای» شهرت دارند می‌نویسد: و قد یراد فی عصرنا هذا به المولی بهاء الدین محمد بن المولی تاج الدین الحسن بن محمد المعروف بالفاضل الهندی. افندی، همان، ج ۷، ص ۳۶. خود فاضل هندی نیز معمولاً از خود با عنوان «محمد بن الحسن الاصفهانی المشهور بالبهاء» یاد کرده است.

(۵). این عنوانی است که خود فاضل هندی در مواردی برای خود یاد کرده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۵

نامه‌ای که ملا ذوالفقار از شاگردان علامه مجلسی به ایشان نوشته و اسامی برخی از کتاب‌هایی که در خانه فاضل بوده، به وی یاد آور شده است. چند کتاب دیگر هم در برخی از کتابخانه‌ها باقی مانده است. به طور قطع کتابخانه‌های شخصی فراوانی در این دوره بود که اسامی کتاب‌های آن بر جای نمانده است. طبعاً این مورد، نمونه خوبی از آن کتابخانه‌هاست.

تنکابنی نوشته است: و او بسیار فقر داشت و به کتابت، امر معیشت خود را می‌گذراند و اگر در نزد او به مرافعه می‌آمدند، می‌گفت که، من عیال دارم، باید به کسب امر معاش بگذرانم؛ اگر مرافعه می‌خواهید باید طرفین اجرت کسب مرا بدهید تا من برای شما رفع مرافعه کنم. (۱)

شاید به دلیلی که تنکابنی یاد کرده و یا اصولاً تمایل درونی، فاضل هندی از چهره‌های کتابدوست این عهد در آمده است. باید گفت تأثیر مستقیم وجود این کتابخانه در منزل یک فقیه و متکلم آن بوده است که وی توانسته در کتاب با ارزش کشف اللثام خود، به طور مستقیم از منابع زیادی بهره برد. این در حالی است که فقهای که از داشتن کتابخانه محروم بوده‌اند، معمولاً اقوال دیگران را به نقل از منابع دیگر یاد کرده‌اند.

در اینجا فهرست کتاب‌هایی که از کتابخانه ایشان به دست آمده ارائه می‌کنیم. طبعاً برخی از این آثار نیاز به کتابشناسی دارد که در

اینجا انجام نشده است.

- ۱- التحصیل از بهمنیار؛ نسخه‌ای از این کتاب که به دستور فاضل هندی کتابت شده و یادداشتی از وی بر روی آن دیده می‌شود، در کتابخانه مجلس موجود است. (۲)
- ۲- شرح تفتازانی بر شرح عضدی، از این کتاب نیز نسخه‌ای در مالکیت فاضل هندی بوده که اکنون در کتابخانه مدرسه شهید مطهری نگاهداری می‌شود. (۳)
- ۳- مجموعه رسائل ابن فهد؛ مجموعه‌ای از رساله‌های ابن فهد حلی در کتابخانه مجلس موجود است که یادداشت فاضل هندی بر روی آن بوده و مهر لک البهاء کله ۱۰۸۸ بر روی آن است. یادداشت کوتاه فاضل، شرح تألیفات ابن فهد حلی است. (۴)
- ۴- مسألة أداء الفريضة لمن عليه قضاء الصلاة؛ نسخه‌ای از این رساله را که از آن منتجب الدین است، افندی نزد فاضل هندی دیده است. (۵)

(۱). تنکابنی، قصص العلماء، ص ۳۱۲

(۲). حائری، عبد الحسین، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۲، ص ۵۶؛ ج ۵، ص ۶۲

(۳). دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مدرسه سپهسالار (شهید مطهری)، ج ۱، ص ۵۸۱

(۴). حائری، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۹، ص ۱۲۳

(۵). افندی، همان، ج ۴، ص ۱۴۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۶

- ۵- الابانه عن سرقات المتنبي؛ به نقل صاحب روضات، ایشان صاحب نسخه‌ای از این کتاب است که فاضل هندی آن را مطالعه کرده و حواشی چندی به خط شریف وی بر آن موجود است. (۱)
- ۶- شواهد التنزیل حسکانی؛ صاحب ریاض می‌نویسد که نسخه‌ای از این کتاب را نزد فاضل هندی دیده است. (۲)
- ۷- حاشیه قواعد الاسلام از الهی اردبیلی؛ به نوشته افندی نسخه‌ای از این رساله نزد فاضل هندی بوده است. (۳)
- ۸- شرح الفیه شهید از حسین بن عبد الصمد؛ به نقل افندی، نسخه‌ای از آن نزد فاضل هندی بوده است. (۴)
- ۹- مناسک الحج از شهید ثانی؛ افندی، نسخه‌ای از این رساله را در مجموعه‌ای نزد فاضل هندی دیده است. (۵)
- ۱۰- شرح ارشاد الاذهان، از مقدس اردبیلی؛ افندی از پشت این کتاب، یادداشتی از فاضل هندی نقل کرده که شهید رساله‌ای با عنوان رساله فی من سافر الی ما دون المسافة من مکان نوی فیه اقامه عشره ایام داشته و مقدس اردبیلی حاشیه‌ای بر آن داشته است. (۶)

۱۱- تلخیص کتاب المراسم العلویة از محقق حلی که آن را به درخواست برخی شاگردانش نوشته است. نسخه آن را افندی در کتابخانه فاضل هندی دیده است. (۷)

۱۲- جواهر الفقه از ابن براج؛ افندی نسخه‌ای از آن را نزد فاضل هندی دیده است. (۸)

۱۳- رساله در امامت از علی بن منصور حسینی شیرازی؛ افندی نسخه آن را در کتابخانه فاضل هندی دیده است. (۹)

۱۴- التحصین ابن طاووس. (۱۰)

۱۵- حاشیه ارشاد الاذهان از عبد العالی فرزند شیخ علی کرکی؛ نسخه آن را افندی نزد

(۲). افندی، همان، ج ۳، ص ۲۵۷، ۲۹۷؛ ج ۴، ص ۲۹۷

(۳). همان، ج ۲، ص ۱۰۳

(۴). همان، ج ۲، ص ۱۱۵

(۵). همان، ج ۲، ص ۳۷۶

(۶). همان، ج ۲، ص ۳۸۴

(۷). همان، ج ۲، ص ۴۴۳

(۸). همان، ج ۳، ص ۱۴۳

(۹). همان، ج ۴، ص ۲۶۹

(۱۰). همان، ج ۴، ص ۲۶۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۷

فاضل هندی دیده است. «۱»

۱۶- حاشیه علی الفیه شهید، از عبد العالی بن علی کرکی؛ نسخه آن را افندی نزد فاضل هندی دیده است. «۲»

۱۷- معارج السؤل و مدارج المأمول از کمال الدین حسن نجفی؛ افندی دو نسخه از این کتاب را نزد فاضل هندی دیده و تعجب کرده است که فاضل مؤلف را نمی‌شناخته است. «۳»

۱۸- نهایت الفقه از علامه حلی؛ افندی نسخه‌ای از این کتاب را که تا بحث زکاة الفطره بوده، نزد فاضل هندی دیده است. «۴»

۱۹- الهادی الی الرشاد فی شرح الارشاد؛ افندی نسخه‌ای از این کتاب را که در شرح ارشاد الاذهان علامه بوده، در کتابخانه فاضل هندی دیده و گفته است که مؤلفش را نمی‌شناسد. «۵» آقا بزرگ احتمال داده که شارح شیخ ابراهیم قطیفی بوده باشد. «۶»

۲۰- شرح ارشاد الاذهان از فخر المحققین؛ نسخه‌ای از این شرح هم در کتابخانه فاضل هندی بوده است. «۷»

۲۱- کحل الابصار نسخه‌ای از این کتاب که در مالکیت رفیع الدین محمد حسینی بوده، پس از مرگش توسط دو خواهرش خدیجه سلطان بیگم و صفیه سلطان بیگم وقف شده و تولیت آن به فاضل هندی سپرده شده «۸» و طبعا در کتابخانه ایشان قرار گرفته است.

۲۲- قواعد الاحکام از علامه حلی؛ نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه فاضل هندی بوده است. گفته شده که کاتب آن شیخ حسن بن راشد حلی بوده است. «۹»

۲۳- معالم الاصول از حسن بن شهید ثانی؛ نسخه‌ای از این کتاب در کتابخانه فاضل بوده که فاضل در پشت آن اشاره به شرح الفیه شهید توسط حسن فرزند شهید کرده و افندی آن یادداشت را در ریاض آورده است. «۱۰»

افندی در ذیل شرح حال شمس الدین حسین بن محمد شیرازی می‌گوید که برخی از

(۱). همان، ج ۳، ص ۱۳۲

(۲). افندی، همان، ج ۳، ص ۱۳۲

(۳). همان، ج ۱، ص ۳۴۱، و نک: ص ۱۴۳

(۴). همان، ج ۱، ص ۳۶۵

(۵). همان، ج ۱، ص ۳۸۶

(۶). آقا بزرگ، ذریعه، ج ۲۵، ص ۱۵۰

(۷). افندی، همان، ج ۱، ص ۳۸۶

(۸). آقا بزرگ، الکواکب المنتشرة، ص ۲۸۱

(۹). افندی، همان، ج ۱، ص ۱۸۷

(۱۰). همان، ج ۱، ص ۲۳۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۸

کتب وی را در اصفهان نزد فاضل هندی دیده است. «۱»

کتاب‌های دیگر

فهرست کتاب‌های ذیل در نامه ملا ذو الفقار «۲» به علامه مجلسی آمده است. وی این فهرست را به قصد استفاده در بحار به ایشان معرفی کرده. ملا- ذو الفقار برخی از این کتاب‌ها را در کتابخانه فاضل هندی دیده و در نامه خود به آن مطلب توجه داده است. عبارت نویسنده در باره فاضل هندی نشان می‌دهد که کتابخانه فاضل هندی بسیار غنی بوده است. طبعاً او آثاری را نوشته است که مرحوم مجلسی در بحار از آن‌ها استفاده نکرده است. در این مورد نیز اشاره به کتاب‌هایی می‌کند، اما نام آن‌ها را نمی‌آورد؛ مثل این عبارت: و لا یعزب عن علمکم أن للمفید فوائد اخر یوجد عند البهاء.

به هر روی کسی که نامه را نوشته است، بر محتوای کتابخانه مرحوم مجلسی آگاهی داشته و مرتب یاد کرده است که فلان کتاب، نزد شما موجود است. ثانیاً مأمور به خرید کتاب هم بوده، چون مرتب اشاره می‌کند که فلان کتاب را برای شما خریدم. اینک فهرست کتاب‌هایی که کاتب آن یادداشت از آن‌ها یاد کرده و نوشته است که در کتابخانه فاضل هندی موجود است:

۲۴- الجمل از سید مرتضی

۲۵- الانتصار، از سید مرتضی

۲۶- رساله التفصیل از سید مرتضی

۲۷- کتاب المزار از شهید اول

۲۸- حاشیه شهید اول بر قواعد علامه

۲۹- رساله فی جواز السفر فی شهر رمضان اختیار الالافطار

۳۰- رساله فی من سافر الی مادون المسافه من مکان نوى فيه اقامه عشره أيام

۳۱- اللوامع

۳۲- المقادیات

۳۳- الغنیة فی العلوم

(۱). همان، ج ۲، ص ۸۳

(۲). تصور بر این بوده که نویسنده نامه میرزا عبد الله افندی بوده است. اما استاد علامه حاج سید محمد علی روضاتی دامت افاضاته فرمودند که بنده به قرائنی به دست آوردم که نویسنده نامه مزبور، کسی جز ملا ذو الفقار اصفهانی نبوده است. افندی در ریاض ۳/ ۱۱۱ و قزوینی در تتمیم امل الامل ص ۱۴۹ از وی یاد کرده است. ملا ذو الفقار بن حاج علی سلطان ملقب به کمال الدین، نویسنده کتابی با عنوان الاربعین فی مطاعن المتصوفین است که در بخش رویاروییهای فقیهان و صوفیان، آن را معرفی کرده‌ایم.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۵۹

۳۴- الشامیات، ابن فهد ۳۵- البحریات لابن فهد ۳۶- المسائل العزیه ۳۷- شرح نهج المسترشدین فی اصول الدین ۳۸- شرح النهج

للشیخ مقداد ۳۹- المدنیات، از فخر المحققین ۴۰- قاطعة اللجاج فی تحقیق حل الخراج از محقق کرکی ۴۱- اجوبه المسائل المختلفه للشیخ علی ۴۲- الباب المفتوح الی ما قیل فی النفس و الروح از زین الدین بیاضی ۴۳- حاشیه صاحب المدارک علی الفیه الشهدی ۴۴- ایضاح الاشتباه فی أسماء الرواة ۴۵- رجال علامه الحلی ۴۶- اجازة العلامة لبني زهرة، به خط علامه نزد فاضل هندی بوده است.

۴۷- مناهج الیقین فی اصول الدین ۴۸- مجلی مرآة المنجلی فی علم الکلام ۴۹- رساله المناظره مع ناصبی هروی از ابن ابی جمهور احساوی ۵۰- شرح تجرید الاعتقاد از فاضل اسفرائینی شفیعی.

۵۱- القواعد لابن میثم بهائی او شفیعی. «۱» ۵۲- وصول الاخیار الی اصول الاخبار از حسین بن عبد الصمد ۵۳- کتاب الاربعین، از حسین بن عبد الصمد ۵۴- کتاب العقود از حسین بن عبد الصمد ۵۵- مناظره مع الرجل الحلبي از حسین بن عبد الصمد ۵۶- شرح الالفیه، از حسین بن عبد الصمد پس از چهار عنوان فوق افزوده شده: برخی از این رسائل نزد شما و برخی نزد بهاء الدین فاضل هندی است.

۵۷- الفرج بعد الشدة للتوخی. در ادامه آمده که این نسخه «بهائی او هبائی» چرا که من از وی نسخه را خواستم؛ او هم جستجوی فراوان کرد؛ اما نیافت؛ گویا گم شده است.

۵۸- ترجمه التوراه

(۱). مقصود از شفیعی، مولی محمد شفیع استرآبادی است؛ مؤلف نامه تردید داشته که این کتاب را در کتابخانه وی دیده یا فاضل هندی.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۰

۵۹- ترجمه الانجیل ۶۰- حاشیه قطب الدین رازی (شاید نزد بهاء باشد). ۶۱- اجوبه المسائل المختلفه، از شیخ حسن فرزند شهید ثانی ۶۲- الانوار البدریه فی رد شبه القدریه از کامل مهلبی.

۶۳- نثر اللالی ۶۴- شرح الشیخ فخر الدین علی نهج المسترشدين (ربما يكون عند البهاء) ۶۵- مجمع البحرين ۶۶- مجمع البحار ۶۷- کتاب العین از خلیل بن احمد ۶۸- مجمل اللغه و المقاییس ۶۹- مسالك الحنفاء فی ابوی المصطفی از سیوطی ۷۰- الفوائد الکافیة فی ایمان السیده آمنه از سیوطی ۷۱- قسم الکلام من التهذیب از تفتازانی ۷۲- ارتشاف الضرب من لسان العرب از ابو حیان (استاد ابن هشام نحوی) ۷۳- همع الهوامع فی شرح جمع الجوامع از سیوطی ۷۴- بلابل القلاقل «۱» این یادداشت با ارزش، نشانگر ارزش و اعتباری است که فاضل هندی برای کتاب قائل بوده و با نداشتن مکتب مالی کافی، آن کتابخانه را فراهم آورده است. اهمیت این کتابخانه برای وی در آن جا روشن می شود که در تألیف کتاب پر ارج کشف اللثام به نقلهای دیگران از کتابهای کهن اعتماد نکرده و خود با در اختیار داشتن مصادر نخستین، مستقیماً از آنها استفاده می کرد.

(۱). مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱۰، ص ۱۷۷. کتاب بلابل به تازگی به چاپ رسیده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۱

۱۸ تذکره نصر آبادی و اصفهان عصر صفوی

تذکره نصر آبادی از تذکره‌های سودمندی است که در سال ۱۰۸۳ هجری توسط میرزا محمد طاهر نصرآبادی تألیف شده (تذکره ص ۱۶۲) و احوال شمار فراوانی از شاعران یا کسانی که به هر روی شعری در عمر خویش گفته‌اند، فراهم آورده است. وی شرح

حال خود را نیز به تفصیل آورده و شرحی از چگونگی دو دوره عمر خویش را بیان کرده است.

(ص ۴۵۷) دورانی که در پی لهو و لعب بوده و دورانی که به درویشی روی آورده و به تحصیل در خدمت آقا حسین خوانساری پرداخته است. وی سالهای متمادی هم در مسجد لبنان اصفهان حجره‌ای داشته و در آن جا پذیرای شعرا و ادبا و درویش بوده است. (نک: صص ۳۱۷، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۹۶، ۴۲۷، ۴۴۳).

ویژگی عمده کتاب آن است که شاعر، آگاهی‌های فراوانی را درباره افرادی که با آن‌ها سر و کاری داشته، به دست داده و افزون بر نقل برخی از اشعار آن‌ها، اطلاعات حاشیه‌ای هم درباره مشاغل و مناصب افراد، نوع دانش و تخصص آن‌ها و بسیاری از مسائل دیگر در اختیار گذاشته است. به عنوان مثال، شمار زیادی از شیخ الاسلامان شهرهای مختلف را بر شمرده است. بهره‌گیری از آگاهی‌های این کتاب برای تدوین یک تاریخ علمی- اجتماعی از قرن یازدهم اصفهان از هر جهت ممکن، سودمند و لازم است. طبعاً برای این کار باید کتاب به دقت مطالعه و اطلاعات آن تجزیه و تحلیل شود. آنچه در ادامه آمده، بر گرفته از یک مرور نسبتاً عمومی و سطحی بوده و در عین حال کوشش شده تا در چند زمینه، نمونه‌هایی از کاری که ممکن است روی این کتاب صورت گیرد، ارائه شود. از برخی از دوستان شنیدیم که مشابه این مرور را یکی از نویسندگان در جایی داشته که متأسفانه به آن دسترسی پیدا نکردم. گفتنی است که تذکره نصر آبادی چندین سال پیش، توسط وحید دستگردی تصحیح شده و توسط انتشارات فروغی انتشار یافته است. اخیراً چاپ جدیدی از آن همراه با فهرس گوناگون به چاپ رسیده؛ «۱» اما ارجاعات ما به همان چاپ دستگردی می‌باشد.

(۱). به کوشش محسن ناجی نصر آبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۲

۱ یکی از شغل‌های فرهنگی، قصه خوانی «۱» بوده که از دیر باز در ایران رایج بوده است.

میرآشوب از «قصه خوانان» بوده و حاتم بیک به شوخی به او می‌گفت: تو هرگز گوش به حرفی نداده‌ای، قصه را چون فرا گرفته‌ای؟ (۳۲۴). میر ظهیر هم که «در مدرسه تحصیل می‌کرد ... و در کمال عسرت بود، در کوکنارخانه‌ها قصه خوانی می‌کرد.» (۴۱۴).

کوکنارخانه، جایی بود شبیه قهوه‌خانه که پوست خشخاش را مانند برگ چایی دم می‌کردند و می‌خوردند. زمانی شاه عباس خوردن آن را ممنوع کرد؛ اما پس از آن باز رواج یافت. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست ج ۲ ۱۸۷۶۲ تذکره نصر آبادی و اصفهان عصر صفوی ص: ۷۶۱

کنار قصه خوانی، شاهنامه خوانی هم رواجی داشته است. ملا بیخودی جنابدی یا گنابادی «شاهنامه خوان بالا دستی بود، چنانچه در مجلس شاه عباس ماضی خواند؛ شاه را خوش آمده چهل تومان موجب او تعیین شد.» (۳۰۷).

خواندن روضه الشهداء ملا حسین کاشفی هم، تا اندازه‌ای در ردیف همین شغلها بوده است. یعنی مداحانی بوده‌اند که متن را می‌خوانده‌اند نه آن که علما در وقت مصیبت آن را بخوانند. کاظمی که اصلش تبریزی بوده است در آن وقت «در کاشان معلمی می‌کند و در ایام عاشورا روضه الشهداء می‌خواند» (۳۷۱). حافظ محمد حسین هم «اصلش از تبریز است.

مدتی در اصفهان گمنام بود. در عاشورا روضه الشهداء می‌خواند. آواز خوشی داشت. نواب میرزا حبیب الله صدر او را به علت آواز، ملازم ساخته، کمال اعتبار بهم رسانیده (۳۸۹). به هر روی رسم بر آن بوده است که روز عاشورا حتی در عالی قاپو هم روضه الشهداء خوانده می‌شده است. «۲»

درویشان نیز در کوچه و بازار شعر می‌خواندند که بقایای آن را هنوز هم مشاهده می‌کنیم. نصر آبادی با یاد از ملا لوحی که از مداحان درویشان بوده می‌گوید «اکثر درویشان مداح اشعار او را می‌خوانند.» (۴۳۰).

۲ مزار بابا رکن الدین، نامی است که در گذشته برای منطقه تخت فولاد یا قبرستان عمومی اصفهان بکار می‌رفته است. در حال حاضر، خود مقبره بابا رکن الدین موجود است. عنوان بابا، عنوانی است مختص به مشایخ صوفیه که احتمالاً از قرن چهارم پنجم به بعد رایج شده است. البته از خود تذکره نصر آبادی استفاده می‌شود که در زمان صوفیه هم هنوز منصب بابائی وجود داشته است. در شرح حال بابا سلطان قلندر آمده که «... سیاحی مثل او طریق قلندری را نیموده، در قواعد درویشی و اصطلاحات آن فرقه بابای عالم بوده.» پس از آن

(۱). درباره قصه خوانی در دوره صفوی بنگرید، نوشتاری با همین عنوان در همین مجموعه.

(۲). نصیری، دستور شهریاران، ص ۳۳

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۳

می‌نویسد: «شاه عباس ماضی بابائی تکیه حیدر واقع در چهارباغ اصفهان را به مشار الیه مفوظ داشته، مقرری جهت او تعیین نموده، چند سال قبل فوت شد. جای او را به بابا حیدر دادند. بابا حیدر نیز فوت شد؛ تکیه به پسرش باباصفی قرار گرفت. در اوایل، او هم رخت به سرای جاودانی کشید. الحال تکیه را برادرش بابا رضی دارد.» (۲۸۴).

از این تکیه حیدر، در جای دیگری هم یاد کرده است. در شرح حال «سایرا» آمده که «حجره‌ای در تکیه بابا حیدر واقع در چهار باغ اصفهان دارد و به درویشی و قناعت ساخته و خاطر را از قید تعلقات پرداخته.» (۳۴۴).

اما درباره تخت فولاد یا مزار بابا رکن الدین که خود مقبره‌ای مستقل بوده، نصر آبادی گفته است که «تولیت محال موقوفات مزار قطب العارفین بابا رکن الدین و بابا بیات با مشار الیه است» (۲۱۰). درباره درویش صادق هم می‌نویسد: وقتی «عالی حضرت مرتضی قلی خان حاکم بندر عباسی» «به اصفهان بود و مردم درویش را دوست می‌داشت، تکیه‌ای از برای او در مزار بابا رکن الدین ساخته در آن جا ساکن شد.» (۲۱۱). در جای دیگر هم از متولی مزار مزبور که ملا کرامی بوده سخن گفته است. (۴۰۴) مزار بابا رکن الدین، متولی خاص داشته و نوعاً این منصب توسط حکومت و به احتمال توسط مقام خلیفه الخلفائی، به اشخاص داده می‌شده است. عنوان «بابا» برای شماری از شعرا و شعرا و شعرا و شعرا که نصر آبادی از آن‌ها یاد کرده، به عنوان پیشوند اسم آن‌ها بکار رفته است.

۳ آگاهی‌های فراوانی در تذکره نصر آبادی درباره شخصیت آقا حسین خوانساری، به ویژه درباره شاگردان او موجود است. دلیلش هم باید تعلق خاطر باشد که درویشان به دلیل آشنایی آقا حسین با حکمت به وی داشته و در درس او حاضر می‌شده‌اند. در ذیل شرح حال خود آقا حسین، پس از عبارت پردازی‌های مفصل می‌نویسد: «جناب ایشان در اوان شباب، جهت تحصیل به اصفهان، که صدف گوهر فضلاست، تشریف آورده، در اندک زمانی به موجب فطرت عالی، گوی سبقت از اقران بل از فحول علمای سلف ربوده، الحال در اصفهان تشریف دارند و تولیت مدرسه جدّه صاحبقرانی؛ شاه عباس ثانی با ایشان است و عمده فضلا در حاشیه درس آن قبله عرفا حاضر شده استفاده می‌نمایند .. ولد امجدش آقا جمال ... به مدرسه مذکور هر روز می‌آیند و طالب علمان آن مدرسه و سایر مدارس مستفید می‌شوند.» (۱۵۲).

شاگردان وی که در تذکره از ایشان یاد شده عبارتند از: ملا علی رضای تجلی شیرازی (۱۶۸)، مسیحای معنا (۱۷۴)، میرزا باقر نواده زین العابدین تبریزی (۱۷۵)، مسیحای صاحب کاشانی (۱۷۵)، میرزا معز فطرت فرزند میرزا فخر (۱۷۶)، محمد علی شوشتری

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۴

(۱۸۵)، ملا شعبیا خوانساری (۱۹۴)، نصیرا تویسرکانی (۱۹۶)، قوسی تبریزی (۲۸۰)، ملا صبحی یا میرم بیک (۳۲۲)، ملا محمد علی

طایفا (۳۵۱)، نصر آبادی! (۴۶۱) آخوند درویش نصیرا قزوینی (۵۳۰)، میرزا اسماعیل فرزند سید عبد‌الکریم (۵۳۱). یکی از شاگردان او نیز شاعر برجسته این دوران محسن تأثیر تبریزی است که در دیوانش، قصیده‌ای در تاریخ وفات آقا حسین خوانساری سروده است. (۱)

۴ اخبار این کتاب درباره شاه عباس اول فراوان است. از اعتنای او به علما و درویش گرفته تا برخوردش با شعرا و بذله گوییهای که با وی شده و او جواب داده و جز اینها. از تذکره حاضر برمی‌آید که مجلس شراب، از لوازم سلطنت شاه بوده و از نظر خودش به هیچ روی منافاتی با دینداریش نداشته است! وی از میر عقیل، از سادات کوثری همدان یاد می‌کند که «در مجلس شاه عباس ماضی وارد می‌شود. شاه به ساقی اشاره می‌کند که شرابش بده. او می‌گوید: به سر علی بن ابی طالب علیه السلام که نمی‌خورم. شاه می‌گوید که به سر عزیز من بخور. او آشفته شده از سر اعراض می‌گوید که من می‌گویم که به سر علی نمی‌خورم؛ می‌گوید به سر من بخور. من تو را از مرتضی علی دوست‌تر خواهم داشت؟»

شاه را بسیار خوش آمده، مبلغی نقد و جنس به سیور غال او مقرر داشته» (۲۷۹).

درباره شمس تیشی گوید: «چون در علم موسیقی و صوت و عمل مربوط بود، به خدمت شاه عباس ماضی مربوط شده، قهوه‌خانه‌ای چهارباغ جهت او بنا کرده و شرابخانه هم در پهلوی آن دایر نموده، مقرر فرمودند که هر کس در میخانه او شراب بخورد او را مهری در کف دست بزند و به علامت ملازمان داروغه او را آزار نرسانند.» (۱۴۷-۱۴۸).

۵ نصرآبادی به تناسب، از برخی از مدارس اصفهان هم یاد کرده است. مهم‌ترین آن‌ها که وی در چند مورد از آن سخن گفته، مدرسه جده شاه عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷) است که متولی آن آقا حسین خوانساری بوده و درس وی و فرزندش آقا جمال در همان جا برگزار می‌شده است. (۱۵۲) وی از این مدرسه با عنوان «مدرسه نواب علیه والده اشرف» یاد کرده است (۱۹۵، ۵۳۷). این باید مدرسه جده بزرگ باشد. یعنی مدرسه‌ای که بزرگ است. از آن با عنوان مدرسه والده شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲) هم یاد شده است. (۵۳۷-۵۳۸)

از چندین مدرسه دیگر هم یاد شده است. مدرسه قطیبه (۱۷۵) که تدریس در آن به عهده میرزا باقر فرزند زین العابدین تبریزی بوده است. مدرسه خواجه محبت که محمد داود تویسرکانی در آن حجره داشته است (۲۰۱). مدرسه نقاشان (۲۰۴) که در تخته‌گاه

(۱). محسن تأثیر تبریزی، دیوان، صص ۱۰۲-۱۰۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۵

هارون ولایت بوده و درویش یوسف کشمیری در آن مقیم بوده، بعدا که خانه‌ای به دست آورده از مدرسه رفته است. از مشهورترین مدارس دوره صفوی، مدرسه شیخ لطف الله در کنار مسجد شیخ لطف الله بوده که اکنون اثری از آن نیست. نصرآبادی نوشته است که «ملا عشرتی گیلانی در فن حکمت سعی بسیار نموده، مدتی در مدرسه شیخ لطف الله به تحصیل مشغول بود.» (۲۰۴) مولانا رجب علی تبریزی هم «مدتی قبل از این در مدرسه ملا شیخ لطف الله به درس و افاده مشغول بود و باب آگاهی بر روی خاص و عام می‌گشود.» (۱۵۴).

مدرسه دیگر، مدرسه ساروتقی، اعتماد الدوله بزرگ دوره صفوی است. نصرآبادی نوشته است: بهزاد بیک «در مدرسه ساروتقی واقع در محله باغات اصفهان است.» (۱۴۷).

مدرسه دیگر مدرسه حاج محمد باقر مهابادی است که ملا محمد امین واصل در آن جا ساکن و به تحصیل مشغول بوده است. (۳۵۲).

به مناسبت، از برخی از مدارس دیگر اصفهان که در برخی از نسخ خطی کتابخانه مرعشی از آن‌ها یاد شده، و در حال حاضر بنده

از وجود آن‌ها بی‌خبرم، یاد می‌کنم:

مدرسه حکیم الملک (مرعشی، ش ۸۲۷۱)؛ مدرسه شفیعیه (مرعشی، ش ۸۳۱۳)؛ مدرسه باب القصر (مرعشی، ش ۸۸۹۱)؛ مدرسه مرتضویه (مرعشی، ش ۸۹۹۹)؛ (مرعشی، ش ۴۹۳۶)؛ مدرسه باقریه (مرعشی، ش ۶۵۹۷)؛ مدرسه جلالیه (در احمد آباد) (مرعشی، ش ۱۳۳۱)؛ مدرسه سلطانیه (چهارباغ) (مرعشی، ش ۵۸۴۶)؛ مدرسه شیخ لطف الله (مرعشی، ش ۵۲۱۴، ۱۹۶۹)؛ مدرسه صفویه (مدرسه باباقاسم؛ نک: فهرست نسخ خطی کتابخانه گلپایگانی، ج ۱)، (مرعشی، ش ۴۲۷۲)؛ مدرسه علی قلی آقا (مرعشی، ش ۴۱۶۲)؛ مدرسه کافوریه اصفهان (مرعشی، ش ۴۶۳۶. درباره آن نک:

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آستانه حضرت معصومه، ص ۱۵ و گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۶۰۵)؛ مدرسه مبارکیه (مرعشی، ش ۲۵۴۸، ۶۶۴۰)؛ مدرسه نواب (مرعشی، ش ۲۷۲۵)؛ مدرسه عییدیه (مرعشی، ش ۷۸۳۸)؛ مدرسه قرچقای بیگ (مرعشی، ش ۷۳۱۶)؛ مدرسه سلیمانیه (مرعشی، ش ۵۸۴۶)؛ مدرسه اصفهان (فهرست گوهرشاد، ۱/ ۲۹۶)؛ مدرسه الماسیه (گوهرشاد ۱۸۵۱/۴)؛ مدرسه فیضیه جنب میدان نقش جهان اصفهان (گوهرشاد ۴/ ۱۹۱۰)؛ مدرسه مریم بیگم (گوهرشاد ۴/ ۲۱۲۹)؛ مدرسه امامزاده (گوهرشاد ۴/ ۲۰۶۲)؛ مدرسه جعفریه (گوهرشاد ۳/ ۱۶۰۱)

۶ جامعه آن دوران، جامعه‌ای شیعی است و حساسیت‌های خاص مذهبی خود را دارد و این مسأله، در زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم آن دوره، آثاری بر جای گذاشته است. میرزا

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۶

شهنشاه که از سادات بوده زمانی که به حج رفته «در صفه‌ای از صفه‌های دور خانه کعبه، نام خلفای ثلاث را نوشته و بعد از آن نام امیر المؤمنین علیه السلام را و یای معکوس علی را بر روی اسامی خلفا کشیده». بعد هم یک رباعی درباره این کار خود گفته: (۱۲۲)

در کعبه نوشته‌اند با خط جلی پهلوی سه کس نام علی از دغلی

اما به سر هر سه کشید است قضاخط باطل از یای معکوس علی شعری هم از میر همام درباره چهار خلیفه نقل شده که جالب است. (۱۴۶) از ملا میرک خان بلخی یاد کرده که «توفیق یافته مذهب اثنا عشری اختیار کرده ... چهل سال در اصفهان ساکن بود. پادشاه قدردان، شاه عباس ماضی توجه بسیار به او داشت.» (۱۶۵). میر عماد خطاط هم که «خط تعلیق را به مرتبه‌ای رسانده بود که حمل بر اعجاز می‌توان کرد ... شهرت کاذبی به تسنن کرده؛ از غلوی که شاه عباس ماضی در محبت امیر المؤمنین علیه السلام داشت، با او عداوت بهم رسانیده، مقصود بیک را گفت: هیچ کس نیست این سنی را بکشد. مقصود بیک به همین گفته در همان شب که میر به حمام می‌رفت، او را کشت.» (۲۰۷-۲۰۸). شاه عباس، همین که ملا شرقی قزوینی شعری درباره خرد حمامی که به سنی مخاطب است، گفت «او را موظف ساخت.» (۲۶۱)؛ یعنی که مواجب برای او تعیین کرد. متن شعر هم آمده است. حال که از تغییر مذهب و دین سخن به میان آمد، اشاره کنیم که گه گاه در کاشان، کسانی از یهودیان، مسلمان می‌شدند. عجالتا یک مورد آن را نصر آبادی آورده است. (۳۱۰) و حکایت این ماجرا طولانی است.

۷ بسیاری از مشاغل آن روزگار را می‌توان در تذکره نصر آبادی دید. تنها به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم. شال فروشی (۴۲۶)، سنگ تراشی (۴۱۵)، گیوه کش (۴۱۲)، صحافی (۴۲۳)، کتابفروشی (۴۰۹)، نقاشی (۴۱۴)، چوب تراشی (۳۷۳)، کاسه گری (۳۸۲)، زرکشی (۳۹۱، ۴۲۴)، طلاکوبی (۳۱۳)، اسطرلاب سازی (۳۵۲)، دلال ذغال و هیمه در میدان کهنه (۳۳۵، ۴۲۵)، نقش بندی (۳۲۴)، پنبه کنی (۲۰۵)، ساعت سازی (۳۰۸)، قمچی بافی (تازیانه و شلاق بافی)، (۲۵۸)، پوستین دوزی (۳۹۰)، جدول کشی (۲۹۰)، رنگرزی (۴۲۳)، آجر تراش (۴۳۱)، شعر بافی (۱۳۸)، خیاطی (۲۹۴): در کارخانه امام قلی خان خیاطی می‌کرده).

شغل‌های فرهنگی هم جدای از قصه‌خوانی و شاهنامه خوانی که گذشت، یکی معلمی است. درباره شاعری بابا نام ملازمان

می‌نویسد: مدتها در محله جماله کله اصفهان معلمی می‌کرد و قریب دویست کس به مکتب او می‌آمدند.» (۴۰۴). شغل کتابت کتاب‌ها که همان استنساخ آثار بود، شغلی پررونقی بوده گرچه درباره بهرام بیگ آمده که «در بهار کتابت می‌کند و در زمستان به کسب پوستین دوزی مشغول است!» (۳۹۰) معلوم می‌شود حداقل صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۷

در زمستان شغل پوستین دوزی در آمد بیش‌تری داشته است! نصرآبادی کسانی را یاد می‌کند که به کتابت، روزگار می‌گذرانیده‌اند (۳۴۴، ۳۶۸، ۳۹۸). کسانی هم به کار کتابت قرآن اشتغال داشته‌اند. (۳۲۰). نامی از عینک در این کتاب برده شده که مشابه آن در منابع دیگر مانند دستور شهریاران و نوادر ملا- صالح قزوینی هم دیده می‌شود. درباره حکیم رکنای کاشانی می‌نویسد: «گاه در مطالعه رخسار عینک می‌گذاشت.» (۲۱۵)

۸ آگاهی‌هایی نیز درباره برخی از محلات و روستاهای اصفهان وجود دارد. یکی از محلاتی که شاه عباس پس از آمدن به اصفهان احداث کرد، محله عباس آباد یا کوی تبریزان «۱» در آن‌جا، مهاجرانی را از تبریز اسکان داد که نصرآبادی مکرر از آن‌ها با عنوان تبارزه عباس آباد یاد می‌کند. درباره ملا عصری تبریزی می‌نویسد: «در وقتی که تبارزه به اصفهان آمدند، او هم از یزد به اصفهان آمد، در عباس آباد ساکن شد.» (۳۰۶). این تعبیر که «از تبارزه عباس آباد است» درباره بسیاری از افراد آمده است. (۳۱۰، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۰۱، ۱۲۵). جالب آن که بسیاری از این افراد زرگر بوده و شغلشان زرکشی است. درباره میرزا باقر تبریزی هم نوشته است: «تقسیم گندم و گوسفند تبارزه به طریقی که با جد مرحومش بوده، الحال با اوست.» (۱۷۵) عباس آباد قاضی مخصوص به خود داشته است. (۴۳۰). در باره حسین چلبی هم نوشته است: «از اکابر تبریز بوده، عباس آباد اصفهان که نمونه بهشت است، از وجود او صفا پذیر بود.» (۱۱۸). ملا- رجب علی عالم معروف هم در عباس آباد سکنا داشته جز آن که شاه عباس ثانی از ارادت می‌کند که به او داشت در شمس آباد که بیرون حصار اصفهان است، خانه‌ای برای او خریده است (۱۵۴).

درباره ورنوسفاداران که از قرای اصفهان بوده، اشارات چندی دارد. از جمله درباره مولانا عبدالحق نوشته است: «از قریه ورنوسفاداران من اعمال اصفهان است که وسعت آن قریه به مرتبه‌ای است که دویست دکان پنبه کنی دارد.» (۲۰۵). ملا محمد شریف هم ورنوسفادارانی و از شاگردان هان مولانا عبدالحق است (۴۱۵). و همچنین مولانا محمد باقر (۴۱۷). درباره شاعری دیگر نوشته است: «قبل از حالت تحریر، کوفتی بهم رسانیده، یاران که به او مربوط بودند او را برای معالجه به بیمارستان ورنوسفاداران بردند. معالجه مفید نیفتاد، فوت شد، در آن جا مدفون است.» (۳۲۳). فروشان از محلات ورنوسفاداران است (۳۳۸).

درباره نجف آباد هم سخنی شنیدنی دارد. در شرح حال آقا علی از کدخدازادگان اصفهان نوشته است: «از مصاحبان و مخصوصان میرزا جلال شهرستانی بود. بعد از فوت مشارالیه به نجف آباد بهشت بنیاد که احداث کرده پادشاه آگاه شاه عباس ماضی و وقف

(۱). بنگرید: شاردن، سفرنامه، ج ۴، ص ۱۵۴۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۸

نجف اشرف است، سکنا کرد.» (۱۳۵).

۹ آگاهی‌های چندی هم درباره مساجد و مقابر امامزادگان دارد. از جمله درباره خطاطان مسجد جامع عباسی و مسجد شیخ لطف الله نوشته است: «ملا عبدالباقی اصلش از تبریز است ... خط ثلث او خط نسخ بر خطوط استادان کشیده؛ شاه عباس ماضی ... او را به اصفهان آورده کتابه کمر بزرگ و صفه رو به قبله و طاق در مسجد به خط اوست.» (۲۰۷).

نفر دیگر «مولانا علی رضا» است. درباره او نوشته است: «آن هم تبریزی است اگر چه فضیلت او به مولانا عبدالباقی نمی‌رسید ... کتابه در مسجد مشهور به مسجد شیخ لطف الله و کمر صفا در مسجد جامع عباسی خط اوست و به طاقهای روی بازار خفافان و

حلاجان واقع به در مسجد شیخ لطف الله، دو رباعی به خط نسخ تعلیق نوشته و خوب نوشته: (۲۰۷)

تا خانه نشین شدی تو ای در خوشاب پیوسته مراست از غمت دیده پر آب

من خانه دل خراب کردم ز غمت تو خانه نشین شدی و من خانه خراب نصرآبادی درباره «استاد علی اکبر معمارباشی اصفهانی» نوشته است: «مسجد جامع کبیر واقع در میدان نقش جهان، به معماری او به اتمام رسید». (۱۳۸). حاج شاه باقر کاشانی هم «آب انباری در محله پشت مشهد کاشان ساخت که حوض کوثر و برکه تسنیم از آن در عرق خجالت نشسته و اکثر مردم کاشان از آن برکه با برکت فیص می‌برند.» (۱۳۸)

نصرآبادی از مزار برخی از امامزادگان و متولیان آن‌ها هم سخن گفته است. از جمله مزار شاه رضا در قمشه (۲۷۷)، مزار امامزاده قیس علی در گندمان اصفهان (۳۴۲)، امامزاده سهل علی (۹۷)، امامزاده زین العابدین (۱۰۲، ۱۲۲)، خاک فرج قم (۳۶۵)، مزار بابا رکن الدین (۴۰۴)،

۱۰ قهوه‌خانه از پدیده‌های جالب دوره صفوی است. اولاً از آن روی که محلی است برای خوردن قهوه و سایر نوشیدنی‌ها! ثانیاً از آن روی که محفلی است برای حضور ادبا و شعرا و درویش و احیاناً قصه خوانان و شاهنامه خوانان. بنا بر این مرکزی ادبی هم باید تلقی شود. در سراسر تذکره، از قهوه‌خانه و حضور شعرا و درویش در آن یاد شده حتی از آمدن شاه عباس به قهوه‌خانه؛ ملا شکوهی «روزی به اتفاق میر آگهی در قهوه‌خانه عرب که پسران زلف دار در آن جا می‌بودند، نشسته بود که شاه عباس ماضی به قهوه‌خانه می‌آید.» (۲۳۹).

میر همام «مرد درویش فقیری است. تاجی به سر می‌گذارد و گاهی به قهوه‌خانه می‌آید» (۱۴۶).

قهوه‌خانه، می‌توانسته محلی هم برای فاسقان باشد، چرا که گاه امردان نوباوه به خدمت در آن مشغول می‌شدند. هر چند در دوره‌هایی، سخت با این اقدام مخالفت شده است. ترابا نقل می‌کرد که «مدتی به مقتضای سن به هرزه‌گری میل نموده. روزی در قهوه‌خانه نشسته

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۶۹

بودم که مرحوم میر عماد ... از در قهوه‌خانه گذشت. به خاطر فقیر رسید که اگر میر صفای باطن دارد به قهوه‌خانه می‌آید. با این که چند قدم رفته بود، برگشته به قهوه‌خانه آمده قهوه‌ای خورد و برخاسته گفت که در خانه ما هم اینها می‌باشد. فقیر متنبه شده، روز دیگر به منزل ایشان رفته ...» (۲۰۸). ملا غروری «عمرش به هشتاد رسید، کمال زنده دلی داشت ...

در اواخر به اصفهان فروکش کرده، در قهوه‌خانه ساکن بود. یاران اهل معنا جهت ادارک صحبت او به قهوه‌خانه می‌آمدند.» (۲۹۰). ملا-قسمت مشهدی «بی‌تحمل و تندخو بود، چنانچه ملک حیدر برادر ملک حمزه سیستانی که به زاغی قهوه‌چی عاشق بود، در قهوه‌خانه غزلی با ملا قسمت طرح می‌کند و بر سر معنای شعری که ملا قسمت غلط فهمیده بود فساد عظیمی در قهوه‌خانه شد، نزدیک بود که خونی واقع شود. آن روز کمینه سعی بسیار در اطفاء آتش فساد کرد و ملا قسمت عصر آن روز بیمار شد. روز دیگر فوت شد.» (۳۱۳). نصر آبادی «الفتی» را در «قهوه‌خانه جنب دار الشفاء قیصریه اصفهان» ملاقات کرده است (۳۲۶). رشیدا «در بدو حال پیاله کش بود و عشقی پیش پسر قهوه‌چی طوفان نام داشت، از بابا فراش قهوه‌چی رنجیده قطعه‌ای در هجو او گفته» (۳۸۸). محمد صالح اصفهانی در اوایل رنگریزی می‌کرده، میل به محمدرضای پسر حاجی یوسف قهوه‌چی بهم رسانیده، ترک رنگریزی کرده، به علت محبت، شاگردی بابای قهوه‌چی را اختیار کرده در کمال آزار می‌گذرانید. (۴۲۳)

علیخان آجر تراش «از کسب خود مدارا می‌کرد و منت از کسی نمی‌کشید. در قهوه‌خانه به سبب صحبت یاران، موزون (یعنی شاعر) شده.» (۴۳۱). نصر آبادی درباره خودش هم گوید که «چند سال دیگر به قهوه‌خانه به خدمت دوستان سابق و لا حق عشرت‌گزین بود» (۴۶۳). وی درباره بابا حسینی قزوینی هم نوشته است که «اکثر اوقات در قهوه‌خانه درویش دلاک می‌نشت و با یاران به علت

خوش حرفی و مجلس آرائی ربط داشته». (۱۴۰)

۱۱ لطیفه‌های زیبایی هم در کتاب آمده که مرور بر چند تایی از آن‌ها بی‌تناسب نیست.

* میر شرب فرزند میر حسین مشهور به شیشه‌گر از سادات قمی است ... وقتی میر حسین - پدر میر شرف - به خدمت شاه عباس ماضی وارد شده و تعریف میر شرف می‌کرده که: طالب علم صالحی است و از مغیرات حلال هم نچشیده و بند زیر جامه‌اش به حلال هم وانشده، شاه می‌فرماید که مگو پسری دارم، بگو کره خری دارم. (۳۱۰)

* یوسفا خوانساری بود ... حرف اوست: تا پول را سکه زده‌اند من روی پول را ندیده‌ام. دیگر می‌گفت که: آرزوی من این است که یکبار به حمام روم و بعد از بیرون آمدن به استاد به گویم: استاد امانتی مرا بیاور! ... نقل می‌کرد که، روزی در کمال کثافت لباس، به

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷۰

خاتونی مقطع برخوردارم. این مصرع را خواندم: «یار با ما بی‌وفایی می‌کند». خاتون به وضع من نگاه کرد و گفت: خوب می‌کند که تو پلشت قحبه خواهری بوده‌ای. (۳۲۱)

* سگ لوند ... خوش حرف و شوخ بود، چنانچه در خدمت شاه عباس ماضی اعتبار داشت ... روزی عیسی خان قورچی باشی از در خانه او می‌گذشته، سگ لوند تکلیف می‌کند؛ پایین آمده، ساعتی به در خانه می‌نشیند. سگی به در خانه لو خوابیده بود. عیسی خان می‌گوید که ایشان به در خانه شما چه منصب دارد؟ سگ لو می‌گوید که: قورچی باشی ماست. (۴۳۱)

* بابا حسینی، قزوینی است؛ مدتی بابای حیدری خانه بوده ... مشهور است که: خاتون صاحب حسنی را به علت حرکت ناشایست، حاکم فرموده بود که از مناره بلندی بیندازند.

مشار الیه به پیش داروغه رفته التماس می‌کرد که، زن مرا به جای او سیاست کنید و او را به من بدهید. بعد از این واقع زنش می‌گفته که، مرا رسوا کردی؛ هر کس مرا می‌بیند این را نقل می‌کند. در جواب می‌گفته که، بد کردم که سرشناست کردم. گاهی شعری می‌گفته. شعرش این است: (۱۴۰)

گریه در چشم هر که بیدار است عرق انفعال دیدار است * میر حسن در محل امامزاده اسماعیل عطار است ... از لطیفه‌های اوست: مثنوی گفته موسوم به خروسیه. در آن مثنوی این بیت گفته: «یکی کره خر بود خرزاده‌ای». شخصی اعتراض کرده که، با وجود «کره خر» خرزاده چیست؟ در جواب گفته که، تا خر کره‌های آدمی زاده بیرون روند. (۱۴۲)

* هنگامی که جرفادقان (گلپایگان) را به تیول حسین قلی خان دادند، ملازمی داشته به «آدم خوار» مشهور، او را حاکم آن جا کرد. کسی در مجلس بندگان علامی آقا حسین (خوانساری) نقل می‌کرد که، شخصی آدمی خوار نام داروغه جرفادقان شده. ایشان فرمودند: از گرسنگی خواهد مرد!

* یوسفی جرفادقانی کمال قدرت را داشته ... مشهور است که ملا شانی را آن پادشاه (شاه عباس ماضی) دیندار به زر کشید. ملا یوسفی به این طمع قصیده‌ای گفته در روزی فرصت خواندن یافت که شاه در طویله خاصه بود. پادشاه فرمود: روزی که ملا شانی شعر خواند، ما در خزانه بودیم، او را به زر کشیدیم. تو به طویله آمده‌ای، با تو باید چه کرد؟

این بود نگاهی کوتاه به تذکره نصر آبادی. مطلب را با شعری از صائب که از دوستان نزدیک نصر آبادی بوده و اخبار زیادی از وی در این کتاب نقل کرده، خاتمه می‌دهیم: (۱۴۵)

کسی که می‌نهد از حدّ خود قدم بیرون کبوتری است که می‌آید از حرم بیرون

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷۱

درآمد بحث

گردآوری اطلاعات اجتماعی و تاریخی از کتاب‌های غیر تاریخی، می‌تواند در روشن کردن ابعاد ناشناخته تاریخ کشور ما بسیار سودمند باشد. بیش‌تر کتاب‌های تاریخی عهد صفوی که توسط مؤلفان ایرانی به نگارش در آمده، موضوع بحث خود را جنگها و درگیریها و در نهایت عزل و نصب برخی از امیران و فرمانداران قرار داد و بدین ترتیب اطلاعات اجتماعی قابل ملاحظه‌ای را ثبت نکرده‌اند. این در حالی است که نویسندگان سفرنامه‌های خارجی، به عکس عمل کرده و این گونه اطلاعات اجتماعی را که در شناخت وضعیت آن دوره بسیار مؤثر و کارساز است (البته از دیدگاه خود) ثبت کرده‌اند.

ضرورت فراهم کردن این اطلاعات از منابع خودی، کاملاً روشن بوده و باید تا جستجو و کاوش بسیار در آثار اعتقادی، فقهی، اخلاقی و حکایات و غیره گردآوری گردد. روشن است که همه مؤلفان این گروه از کتاب‌ها، روحیه ثبت این گونه مطالب را نداشته و در کتاب خود به دنبال موضوع خاصی بوده‌اند، در برابر، کسانی از آن‌ها به مناسبت، در ارائه این گونه اخبار همت کرده و نکاتی از زندگی خود یا دیگران، و یا محیط اجتماعی و فرهنگی خود را ارائه داده‌اند. سید نعمت‌الله جزایری «۱» (۱۰۵۰-۱۱۱۲ ق) یکی از این افراد است که در بیش‌تر آثار خود، این منش و روش را رعایت کرده است. «۲» مهم‌ترین اثر وی الانوار النعمانیة اوست که در بخش‌های مختلف آن، این قبیل اطلاعات فراوان آمده است. نوشته حاضر بیش‌تر بر پایه کتاب مسکن الشجون فی حکم الفرار من الطاعون او است که به زبان عربی نگاشته شده و تاکنون به چاپ نرسیده است. این اثر همانگونه که از نامش آشکار است، درباره بیماری طاعون و حکم فرار از آن بحث کرده؛ موضوعی که از همان دهه دوم قرن

(۱). درباره او بنگرید به: جزایری، سید محمد، نابغه فقه و حدیث، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.

(۲). این نوشتار در اصل بر پایه کتاب «مسکن الشجون» سید نعمه‌الله جزایری نوشته شده و اطلاعات دیگری از «المقامات» «الانوار النعمانیة» و «زهر الربیع» به آن ضمیمه شده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷۲

نخست هجرت، یا به عبارتی سال ۱۸ هجری، همواره مطرح بوده است. علت نگارش این اثر، طاعونی بوده است که اندکی پیش از تألیف کتاب، بخش عمده‌ای از آسیای صغیر، عراق عرب و جنوب ایران را فراگرفته بوده است. کتاب مزبور در پنج باب تنظیم شده: باب اول درباره مرگ و عجایب آن؛ باب دوم درباره اسباب طاعون؛ باب سوم درباره حکم فقهی فرار از آن؛ باب چهارم درباره اجل؛ و باب پنجم درباره وظیفه علما و حکام در قبال این گونه بلاها.

نسخه‌ای که ما از آن بهره گرفتیم به شماره ۳۴۴۲ و در ۱۳۹ برگ در کتابخانه آیه‌الله مرعشی موجود است. پنج باب یاد شده تا برگ ۴۷، خاتمه یافته و پس از آن، ذیل هر فصلی، مطالب متفرقه‌ای که گاه با مرگ و مرض نیز ارتباط دارد، عرضه شده است. آنچه ما در جستجوی آن هستیم، مطالب کتاب از زاویه موضوع اصلی آن نیست؛ بلکه آگاهیهای اجتماعی و تاریخی آن است که برخی از آن‌ها، به یقین، در هیچ مصدر و مأخذ دیگری یافت نمی‌شود؛ ما علاوه بر نقل مطالب این کتاب، آنچه را که مؤلف در برخی از آثار دیگر خود در این زمینه آورده، به اجمال گزارش خواهیم کرد.

وی درباره هر موضوع، روایات چندی را ارائه کرده؛ گاه از دید علمی نیز مطالبی را آورده؛ و در نهایت برخی از شواهد تاریخی که متناسب با موضوع است عرضه می‌کند.

سید جزایری به نقل تحلیل فلسفی از اجتماع، به نقل از میر فندرسکی پرداخته است.

میر فندرسکی، جامعه را به انسان تشبیه کرده و گفته است که موقعیت حکام در آن، به منزله سر می‌باشد. علما، به منزله قلب و سایر مردم از اهل حرفه‌ها و صنایع، هر یک حکم عضوی از اعضای این انسان را دارند. در این میان، جایگاه «قلندران» بسان موهای است که در زیر بغل و شرمگاه می‌روید و جز ضرر و زیان برای انسان حاصلی ندارند؛ طبعاً اگر در ازاله آن‌ها دیر اقدام شود، آزار و اذیت آن‌ها بیش‌تر می‌شود. «۱» نماز قلندران نیز ضرب المثل

(۱). این عبارت در رساله «صناعیه» میر فندرسکی آمده است: قلندران و عالم گردان و تن آسایان که هیچ کار نکنند و به منزله موی بغل و زهار باشند و بی‌قدر و عزت، و گاه باشد که در بعضی شرایع و ازمان، قتل و قطع ایشان واجب شود به منزله ستردن موی (به نقل از نسخه ۱۴۹۸ رساله صناعیه در کتابخانه آیه الله مرعشی برگ ۲۳ ر). جزایری نظیر همین را از میر فندرسکی (بدون اشاره به اسم او یا نام رساله او) در الانوار النعمانیه (ج ۲، ص ۳۰۹) ضمن بحثی از «قلندریه» آورده است. در آن جا آمده است: این قلندران مدحی از علی علیه السلام یا یکی دیگر از ائمه علیهم السلام را حفظ کرده، آن را می‌خوانند و بدین وسیله تکدی می‌کنند. و با اشاره به این که آن‌ها نماز نمی‌خوانند فصلی از روایات مربوط به تارک الصلاة را آورده است. در زهر الربیع (ص ۱۸۱) نیز می‌گوید: قلندری (در مقام تکدی) از ثروتمندی خواست تا به عدد پیغمبران به او درهم دهد. او گفت: تنها به عدد پیغمبرانی که آن قلندر نام او را بدانند، چنین خواهد کرد. قلندر شروع به شمارش کرد و گفت: آدم، فرعون، نمرود، عاد، شداد. فرد ثروتمند اعتراض کرد که

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷۳

است؛ بدین عبارت که تاکنون «نماز یک قلندر به آسمان نرفته است». در خوردن، تا حد «مرگ» می‌خورند و در گذرگاه‌ها تکدی می‌کنند، در فسق و شرب خمر و لواط از حد می‌گذرند و حشیش هم از لوازم وجودی آن‌هاست. آنان از فرق صوفیه به شمار می‌آیند و تازه بهترین این فرقه آن‌هایند! چرا که در عبادات تصنعی به خرج نداده و با «طاعات» خود کسی را به دام نمی‌اندازند؛ در حالی که اهل عبادات و اذکار و رقص از صوفیان، ضررشان بر مسلمانان بیش‌تر است؛ چرا که عوام مردم در کار مذهب، فریب آنان را می‌خوردند، زیرا غنا و رقص در میان آن‌ها، و نیز حضور نوجوانان نیکو صورت، مردم را به سوی آنان می‌کشد. مصنف گوید که ما گزارشی از احوال آن‌ها در شرح بر تهذیب «۱» آورده‌ایم (برگ ۲۰).

با این که جزایری تمایل عرفانی خود را در چند اثر خویش ظاهر ساخته؛ اما در ردّ بر صوفیه مطالب فراوانی دارد. وی در یک مورد اظهار می‌دارد که آنچه ما از اعمال و مراقبت‌های صوفیان در اذکار و نماز مشاهده کردیم، حکایت از آن داشت که آنان، صرفاً به هدف جلب توجه مردم و از روی انگیزه‌های دنیا گرایانه دست به چنین اعمالی می‌زنند. «۲»

وی همچنین در الانوار النعمانیه فصلی را تحت عنوان «ظلمة فی احوال الصوفیة» اختصاص داده است. او با اشاره به سابقه آنان، به صوفیه زمان خود اشاره دارد؛ و از تمایل برخی از علمای شیعه به صوفیه یاد کرده و این که چگونه تحت تأثیر برخی از صوفیه که غنای محرم را تنها غنای مربوط به مجالس فسق و فجور دانسته‌اند، به حلیت برخی از انواع غنا فتوا داده‌اند. طبعاً این امور، اسباب جذب مردمی می‌شود که اهل تساهل هستند. او با اشاره به نقلی از علامه حلی (در کتاب کشف الحق و نهج الصدق) که خود صوفیانی را در مشهد امام حسین علیه السلام دیده که نماز نخواندند، می‌گوید: یکی از مشکلات آن‌ها اختراع عبادات و اذکاری است که در شرع وارد نشده است. وی از عالمی شیعی اما صوفی زمان خود یاد می‌کند که بر روی منبر گفته است که وی کتب اربعه (تهذیب، کافی، استبصار، کتاب من لا یحضره الفقیه) را می‌نوشته و بر استاد قرائت می‌کرده؛ اما وقتی فایده‌ای در آن‌ها ندیده، آن‌ها را به یک درهم فروخته و یک درهم را نیز به آب انداخته است. جزایری می‌گوید که وی با یارانش در مشهد الرضا علیه

السلام شاهد ذکر جلی همراه با غنا و رقص و جز آن بود که ناگهان سر یکی از آن‌ها به سنگ قبر خورده و خون جاری شده؛ وقتی در صدد پاک کردن

اینها پیغمبر نیستند. قلندر گفت: یا للعجب! اینها ادعای ربوبیت کردند و مردم آن‌ها را تصدیق کردند؛ تو آن‌ها را به پیغمبری هم قبول نداری! ایضا در زهر الربیع (ص ۲۵۰) حکایت دیگری از یکی از صوفیان معاصر خود در اصفهان آورده است. گفتنی است که قلندران در کنار تبرائیان در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب، نقش مهمی در تبلیغات خیابانی برای رواج تشیع در ایران داشتند.

(۱). نام یکی از دو شرح او بر تهذیب «غایه المرام فی شرح تهذیب الأحکام» می‌باشد.

(۲). جزائری، الانوار النعمانیة، ج ۲، ص ۱۷۲

صوفیہ در عرصہ دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷۴

سنگ بر آمدند، شیخ آن‌ها گفت: این «دم عشاق» است و پاک می‌باشد. جزایری از صوفی دیگری در شیراز یاد می‌کند که هر شب بر سر قبر احمد بن موسی علیه السلام می‌آمده و ذکر می‌گفته؛ او تأهل اختیار نکرده؛ اما غلmani چند نزد او بوده‌اند؛ به تدریج معلوم شده است که آن‌ها گروهی شده، داعیه الوهیت داشته، یکی خدا، دیگری پیغمبر و ... و قصد خروج داشته‌اند. حاکم وقت شیراز، آنان را دستگیر کرده، به قتل رساند. جزایری می‌گوید: من خود ناظر و شاهد این ماجرا بودم؛ زمانی که خواستند رئیس آنان را بکشند، خواهرش بر بام ایستاده و می‌خندید. وقتی علت را پرسیدند گفت که، برادر من مرد مسنی است. وقتی او را کشتید، پس از چهل روز به صورت جوانی با صورتی نیکو ظاهر می‌شود. بدین ترتیب معلوم شد، آنان قایل به تناسخ هستند. (۱)

جزایری می‌گوید که ما در شیراز مسائل و وقایع عجیب و غریب را از آنان مشاهده کردیم که جز با مذهب زنادقه و ملاحظه سازگاری نداشت. (۲) وی فصل مشبعی در رد بر غزالی و محیی الدین عربی آورده است. همچنین از عادت عزب ماندن آنان، چله نشینی و تحریم محللات شرعی که به بهانه تصفیه قلب انجام می‌دهند، به شدت انتقاد کرده است، (۳) و روایت چندی در افکار صوفیه و توجیهاتی نسبت به آنچه به امثال ابوذر و سلمان منسوب است، آورده است. (۴) جزایری کلماتی نیز از فیض کاشانی در رد بر صوفیہ آورده، (۵) و درباره برخی از اعمال خارق العاده آنان، علاوه بر توجیه مذهبی، به اعمال کفار هندی اشاره می‌کند که خود در دهه هفتاد قرن یازدهم هجری، در اصفهان ناظر آن‌ها بوده، (۶) و بهترین کار آن‌ها ورود در آتش بوده است. (۷) وی از شیعیانی یاد می‌کند که در زمان وی، داخل در آتش می‌شده‌اند. (۸)

به هر روی، از نگاه او تصوّف (واقعی) در پوشیدن لباس پشمینه و دوری از البسه فاخره و خوردن نان جو و ترک نعمت‌های الهی نیست؛ تصوف عمل به دستورات شریعت و ترک شبهات است. وی در این باره، از مقدس اردبیلی رحمه الله علیه مثال می‌زند که وقتی مال

(۱). جزائری، الانوار، ج ۲، صص ۲۷۷-۲۸۴. وی خلاصه این قصه را در المقامات (نسخه ۳۴۹۶ مرعشی) برگ ۳۸۴ آورده است.

(۲). همان، ج ۲، ص ۲۸۴

(۳). همان، ج ۲، ص ۲۸۶

(۴). همان، ج ۲ صص ۲۸۷-۲۹۰

(۵). همان، ج ۲ ص ۲۹۲؛ جزایری، زهر الربیع ص ۲۰۶

(۶). بنگرید: جزائری، زهر الربیع، ص ۴۱۴ درباره مرتاض‌های هندی که در اصفهان بوده‌اند.

- (۷). جزائری، الانوار، ج ۲ ص ۲۹۶
- (۸). همان، ج ۲ ص ۳۰۰؛ وی منکر کرامات نبوده و در المقامات (نسخه ۳۴۹۶ مرعشی) برگ ۳۹۳- پ نمونه‌هایی از برخی از عباد شیراز و نیز از یکی از اجداد صالح خود نقل می‌کند.
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷۵
- سواری را برای رفتن از نجف به کاظمین اجاره می‌کرد و در بازگشت نامه‌ای به او می‌سپردند تا به کسی بدهد، سوار نمی‌شد، چرا که می‌گفت صاحب این حیوان، اجازه حمل این نامه را به من نداده است. «۱» وی نمونه‌های دیگری از زهد مقدس اردبیلی را یاد کرده است. همچنین از نامه وی به شاه طهماسب و شاه عباس (که در این دومی تردید وجود دارد) در کتاب مقامات یاد کرده است. «۲» البته بر اساس روایاتی که وارد شده، پوشیدن لباس خشن و خوردن غذاهای نامأنوس و خشک، برای کسی که در خود، خودبینی و نخوت می‌بیند، مستحب است. «۳» وی در جای دیگری، صفویه را به دلیل اعتقاد به وحدت وجود تکفیر کرده است. «۴» جزائری در زهر الربیع نیز از صوفیان و قلندران زمان خود حکایات و مطالبی نقل کرده است. «۵» وی اشاره به این نکته دارد که علما از تحصیل نزد عالمان متمایل به تصوف نهی می‌کرده‌اند. «۶»

درباره طیره

سید جزائری اظهار می‌دارد که مردم هر عصری، به چیزی تطییر می‌کنند؛ برخی به دیدن کسی که یک چشم او نابیناست، آن هم در نگاه اول و در روز؛ به ویژه اگر در تلاش برای کاری باشند. برخی تطییر به افرادی می‌کنند که اسامی زشتی دارند؛ کسانی تطییر به افراد خوش صورت می‌کنند؛ برخی به کسانی که لباس سیاه می‌پوشند؛ و برخی به کسانی که لباس سفید می‌پوشند؛ اما در مورد کلاغ ناعق، از قدیم الایام مردم آن را شوم تلقی می‌کرده‌اند. سید نعمت الله از یکی از شیوخ محدث خویش نقل کرده است که وی وقتی قصد پوشیدن لباس نوی را داشت، تحقیق می‌کرد تا ساعت نحس را نزد منجمان بشناسد و بر خلاف رأی آنان، و درست در همان ساعت به اصطلاح نحس، لباس نو را می‌پوشید. «۷» اظهار نظر سید نعمت الله این است که آن‌ها که اهل تطییر هستند، همیشه ضرر می‌کنند (مسکن: برگ ۳۰). وی اطلاعات دیگری درباره طیره و انواع و اقسام آن در زمان خود را در کتاب مقامات «۸» آورده است.

- (۱). همان، ج ۲، صص ۳۰۱-۳۰۲
- (۲). جزائری، مقامات (نسخه ۳۴۹۶ مرعشی) برگ ۱۷۰- ر.
- (۳). جزائری، الانوار، ج ۲، ص ۳۰۶
- (۴). همان، ج ۳، ص ۱۷۱
- (۵). جزائری، زهر الربیع، صص ۱۳۱، ۲۳۴، ۲۸۶-۲۸۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۵۲۳
- (۶). همان، ص ۴۴۵
- (۷). بنگرید، جزائری، الانوار، ج ۱، ص ۱۹۸
- (۸). جزائری، المقامات، نسخه ۳۳۹۶ مرعشی، برگ ۱۷۰.
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷۶

در سال ۱۱۰۲ طاعون در بلاد روم، یعنی در استانبول و شامات شایع شد. طاعون از آنجا به بغداد و مشاهد معظمه رفته و ساکنان فرات را نیز فراگرفت؛ پس از آن به بصره و از آنجا به هویزه و دورق رسید. این طاعون، بویژه سبب شد تا در هویزه و دورق تعداد زیادی از علما و صلحا و زهاد و عباد تلف شده و مدارس و مساجد خالی شود. «۱» در آن زمان، علم و دانش، نوحه‌گر آنان شد و نماز بر فقدانشان گریست. سید نعمت الله آن سال را «عام الحزن» می‌نامد، مانند همان نامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای سال وفات ابو طالب و خدیجه علیهما السلام - سال دهم بعثت - برگزید. و نیز آن را سال تناثر النجوم می‌نامد، نام سال ۳۲۹ که مرحوم کلینی و جماعت دیگری از علما، در آن در گذشتند.

وی شرحی در منافع وجودی علما در جامعه و نقش آن‌ها در جلوگیری از اغوای شیاطین بیان کرده و مقام آنان را برتر از مجاهدان می‌داند (مسکن: برگ ۳۱، ۳۲). وی درباره اسباب شیوع طاعون، مطالبی را بیان می‌کند. به عقیده وی یکی از آن‌ها، لطافت هواست که زود متعفن می‌شود، نظیر شام. گرچه فسق و فجور نیز سبب دیگری است و البته همین که در شام، قبور بنی امیه وجود دارد، برای شیوع طاعون کافی است. وی شیوع طاعون در بغداد را نیز به سبب وجود برخی از قبور در آنجا دانسته است (برگ ۳۳، ۳۴). در این سال، وبا و طاعون در جزایر میان بصره و بغداد نیز شایع بوده است؛ اما جزائر طرف هویزه، هیچگاه محل وبا و طاعون نبوده است. سید نعمت الله می‌افزاید: آنجا (جزائر) محل تولد و رشد من بوده و در آنجا جز شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام نیستند، حتی با وجود حاکمیت دولت‌ها و سلاطین متعدد. آنجا محل عباد و زهاد بوده و مردمش نان حلال می‌خورند و از شبهات اجتناب می‌کنند. با این حال، مردمانی قوی و شجاعند و در لشکر سلطان و سپاه آل عثمان، نسبت به لشکریان رومی، نقش فعالتری دارند؛ آن‌ها نسبت به علمای خویش نیز انقیاد کامل دارند.

در بصره نیز طاعون آمد و از نظر سید نعمت الله، این امر عجیبی نیست؛ چرا که پیش از آن نیز سابقه داشته است؛ وی موردی را از وجود طاعون در بصره از ابن جوزی نقل کرده است. به علاوه، از امیر مؤمنان علیه السلام نیز اخباری در خرابی بصره نقل شده است.

مؤلف می‌افزاید که از بیست سال پیش از این تاریخ، ما خرابی این شهر و خالی شدن آن از سکنه را شاهد بودیم؛ امسال نیز آنجا را طاعون فرا گرفته است (برگ ۳۴). وی فصل مشبعی در مذمت شهر بصره آورده است.

(۱). جزایری، المقامات (نسخه ۳۴۹۶ مرعشی) برگ ۳۲۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷

یکی دیگر از بلاهای طبیعی که جزایری بدان اشاره کرده، زلزله دهه هشتاد قرن یازدهم هجری در طوس است که هزاران نفر در آن کشته شدند. همینطور در شیروان نیز زلزله‌ای رخ داد که برخی از روستاها از جای خود به مکان‌های دیگری حرکت کرد. ایضا در سال ۱۰۸۹، که سال تألیف کتاب انوار النعمانیه است، در بلاد طبرستان زلزله‌ای رخ داد! «۱»

درباره هویزه

اما درباره هویزه؛ وی اظهار می‌دارد که تاکنون نشنیده است که قبل از این طاعون در هویزه آمده باشد، اما این بار از طریق بصره در این دیار نیز شایع شده، چرا که برخی از بیماران به آنجا آمده‌اند. وی اظهار می‌دارد که اکثریت مردم هویزه شیعه بوده و در این اعتقاد خویش راسخ‌اند. گرچه تاکنون تعدیل شده و پیش از این از اهل غلو - غلات - بوده‌اند. اما با این حال، هنوز نیز در صحبت‌های آن‌ها شواهدی از آن عقاید وجود دارد؛ مثلاً به یکدیگر می‌گوید «علیّ یطول عمرک و علیّ یشفیک و علیّ یرزقک» این جملات که هنوز نیز بقایای آن باقی مانده، بلاشک مظهر غلو است.

مردم هویزه علاقه‌مند به شعر و ادب هستند، به علم صرف و نحو نیز علاقه زیادی دارند، با این حال روحیه غالب، روحیه فتوت و شجاعت است و بیش‌تر آنان از شجاعان هستند. [از این رو] فتنه نیز در آن جا فراوان رخ می‌دهد؛ چرا که رعیت آن از اعراب بادیه نشین هستند که به جنگ و درگیری خو گرفته‌اند (مسکن برگ ۳۶). این فتنه‌ها بیش‌تر در وقت به دست آمدن حاصل زراعت پیش می‌آید و انگیزه آن نهب و غارت است. بیش‌تر اعراب آن ناحیه از اهل سنت بوده‌اند؛ اما به برکت امیران و حاکمان، جز عده قلیلی، بقیه شیعه شده‌اند. وی اختلاف و نفاق و شقاق میان مردم هویزه را بسیار شدید می‌داند.

سید علی خان حاکم هویزه

به عقیده جزایری، بهترین حاکم هویزه سید علی خان (م ۱۰۸۸) مردی عالم و فاضل و صاحب محاسن و مکارم اخلاقی بوده است. او می‌گوید که ما بعد از واقعه عساکر سلطان محمد با اهل هویزه، در تستر- شوشتر- بودیم، او حاکم هویزه و بیش‌تر بلاد عرب بود و نسبت به ما محبت زیادی داشته و با من مکاتبات و مراسلاتی داشت. در نامه‌ای برای من اشعاری را نوشت که صاحب بن عباد به برخی از دوستانش نوشته بود:

یا أخوا بشرنا تأخرت عنّا قد أسأنا ببعده عهدك ظنّا او شعر نیز می‌گفت. در مجلس او، جز علم حدیث و تفسیر و علوم ادب و محاسن شعر و

(۱). جزایری، الانوار، ج ۱، ص ۳۴۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷۸

برخی امور سلطانی، چیز دیگری نبود. وی چند کتاب نیز تألیف کرده است که از آن جمله است: النور المبین، خیر المقال و منتخب التفسیر که آخرین کتابش بوده است (برگ ۳۷).

شرحی از مؤلفات سید علی خان را آقا بزرگ آورده است. «۱» جزایری در الانوار النعمانیة نیز از سید علی خان ستایش کرده و با توجه به علاقه وی به علم و دانش می‌گوید: در زمان حکومت او که ما تازه به تحصیل مشغول شده بودیم، می‌دیدیم که چگونه غالب مردم اهل عبادت و زهد و مطالعه بوده و عموم مردم تابع والی و حاکم خود هستند. «۲» او در جای دیگر این کتاب، از سید علی خان و نامه‌ای که به او نوشته و نیز دیوان شعر او یاد کرده است. «۳» افندی در شرح حال جزایری نوشته است که سید جزایری بهره زیادی از آثار سید علی خان برده است. «۴»

نقش علما در جامعه

سید جزایری درباره وظایف حکام و علما در قبال نزول این گونه بلایا می‌گوید: امور کشور بر محور «علما» و «ولات» است و صلاح و فساد آن‌ها، مملکت را آباد و یا ویران می‌سازد، «علما باید حکم دهند و ولات باید آن را عمل کنند». هر عالمی باید در اقلیم یا شهر و منطقه‌ای بماند و علاوه بر تعلیم دین، نفع و ضرر امور را بر مردم روشن کند. علما وارث انبیاء هستند و باید همانند آنان عمل کنند (مسکن: برگ ۴۶).

چنینی دیدگاهی، گرایش فقهی موجود در فقه سیاسی شیعه را نشان می‌دهد و پایه آن، این است که حاکم باید تابعیت عالم را داشته باشد. البته سلاطین باید در هر قریه و محلی، فقیه متدین را برای تعلیم دین به مردم بگمارند. علما اطبای جامعه هستند و سلاطین «قوام دار المرضی» یعنی اداره کننده و رئیس بیمارستان «۵» (برگ ۴۷، ۴۸).

وی در این باره، از مثال طیب و مریض و بیمارستان و ... در این بحث، نهایت بهره را گرفته است. با این مقدمات، در مورد طاعون

می‌گوید: این وظیفه علماست تا با اولین وجود علایم بیماری وبا و طاعون، مردم را هشیار سازند. در مرحله نخست، مردم را توبه و استغفار دهند و بعد از آن، آنان را از ارتکاب معاصی دور کرده، به دادن صدقه و سه روز روزه گرفتن ترغیب کنند. همچنین مردم را اعم از پیرزن و پیرمرد و اطفال و نیز حیوانات را

(۱). آقا بزرگ، الروضة النضره صص ۳۹۵-۳۹۶؛ و بنگرید: روضاتی، سید محمد علی، (اصفهان، ۱۳۳۵) جامع الانساب ج ۱، صص ۱۳۷-۱۳۸

(۲). جزائری، الانوار، ج ۳، ص ۳۳۸

(۳). همان، ج ۳، ص ۱۷۰

(۴). همان، ج ۳، ص ۱۶۹ پاورقی

(۵). درباره نقش علما در طبابت جامعه و لزوم حضور فقیه در همه بلاد نیز بنگرید: همان، ج ۳، ص ۱۹۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۷۹

به خارج شهر در محل شریفی بیرند تا به گریه و زاری و دعا پردازند؛ همراه اینان، باید اغنیا و اشراف و امراء نیز باشند؛ چرا که خداوند سر آن دارد تا جباران را در برابر خود متواضع و خاضع ببیند (برگ ۴۸). نیز وظیفه علماست تا مردم را به نقاط مرتفع بیرند و آب را از سرچشمه مصرف کنند. اگر در جمع شدن آن‌ها ضرری وجود دارد، باید متفرق شوند (برگ ۴۹). البته علمای ما متفقند که در این موارد، مردم حق فرار دارند و کسی نباید آن‌ها را به دلیل فرارشان متهم به گناه نموده، مانع از رفتنشان شود.

سید نعمت الله می‌نویسد: اکنون که پای سخن به ملوک کشید، مناسب است درباره برخی از احوالات و رفتارهای آنان مطالبی را مطرح کنیم. تقریباً کتاب وی، از این پس از موضوع اصلی خارج می‌شود. وی حکایاتی از خلفا و سلاطین پیشین می‌گوید که چندان ارزش تاریخی ندارد. همو حکایات و روایاتی در باب تواضع ملوک دارد؛ به دنبال آن می‌افزاید که شاه عباس اول، آن چنان که برخی ثقات نقل کرده‌اند، اهل تواضع بوده و اوقاتی را برای دعا با خدای خویش خلوت می‌کرده است (مسکن برگ ۵۱).

(۱)

این صفحات کتاب وی، رنگ کتاب‌های سیاست الملوک و سیاست نامه را بخود گرفته و او درباره صفت عدل مطالبی را می‌آورد (تا برگ ۵۶). «۲» پس از آن مطالب متفرقه‌ای را آورده که هر کدام ضمن فصلی آمده است. وی در برابر کسی که گرفتن ملک و سلطنت و ولایت را دنیا خواهی می‌داند، اظهار می‌کند که برخی از انبیا، بدین منصب رسیده‌اند که از جمله آن‌ها رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام است. کسانی از ملوک نیز به دلیل داشتن ولایت به بهشت می‌روند که از جمله آن‌ها صاحب بن عباد و شاه اسماعیل است که به عقیده مؤلف روایاتی که خروج مردی را از قزوین وعده داده‌اند، بر او قابل تطبیق است، «۳» غافل از این که آنان از اردبیل و سپس تبریز برخاستند.

همین طور فرزندان شاه اسماعیل که دین را قوت بخشیدند و در منابر، ندای «حی علی خیر العمل» را سر دادند و به شیعیان امنیت بخشیدند (مسکن برگ ۶۸). بنا بر این اگر گرفتن شاهی و دولت در جهت تقرب الی الله و بر پایه عدالت باشد، نباید آن را به عنوان دنیا خواهی مذمت کرد. وی از برخی دوستانش نقل کرده که در شام مردی شیعی زندگی می‌کند که بسیار ثروتمند است و هر ساله مبالغ زیادی صرف می‌کند تا شیعیان را از آزار آل عثمان رهایی بخشد (مسکن: برگ ۶۹).

(۱). نیز بنگرید: جزائری، الانوار، ج ۳، ص ۲۹۹؛ درباره شاه عباس دو خاطره دیگر در همان، ج ۴، ص ۱۴۹ آمده است.

(۲). جزائری در الانوار ج ۳، صص ۲۹۷-۳۳۸ فصلی با عنوان «نور فی احوال الملوک و الولاة» آمده است.

(۳). بنگرید: جزائری، زهر الربیع، ص ۱۵۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۰

قهوه خانه‌ها مدارس شیطان یا قصه خوانان

جزائری فصلی را به شنیدن سخنان سخنگویان و ناطقان اختصاص داده و از جمله مطالبی درباره قصه خوانان آورده است. می‌دانیم که قصه خوانان از قدیم الایام در ایران بوده و در عهد صفوی، کارشان رواج فراوان داشته است؛ البته علما مخالفت‌هایی با آنان داشته‌اند که ما در مقالی دیگر در همین مجموعه از آن، به تفصیل سخن گفته‌ایم. به عقیده جزائری، اگر کسی به غنا گوش داده، یا سخن قصه خوانان که در این دوره‌ها رواج دارد و قبل از آن نیز بوده، مثل قصه حمزه و رستم و عنتر و اینها که همه یا بیش تر آن‌ها کذب است، بشنود، گناه کرده و به منزله عبادت شیطان است؛ چرا که شنیدن حکایات ساختگی، داخل در عبادت شیطان می‌باشد، مگر آن که برای رفع ملال و بدست آوردن نشاط برای مطالعه و آمادگی برای اطاعت باشد. وی می‌افزاید: تعجب از کسانی است که متعرض تدوین این قصه‌های دروغ، نظما و نثرا شده، اما وقایع جنگ صفین را با آن که به هشتاد واقعه عظیم می‌رسد - مخصوصا لیلۀ الهیریر را - تدوین نمی‌کنند.

وی اشاره‌ای به وقایع آن شب کرده و خواستار آن است تا کسانی آن قصص را تدوین کنند؛ او می‌گوید قصص دروغ معمولا در قهوه‌خانه‌ها حکایت می‌شود، جایی که باید آن‌ها را مدارس شیطان خواند (برگ ۷۰)؛ جزائری در انوار النعمانیه نیز به قصه‌ها پرداخته است.

او در شمارش معبودهای دروغین، یکی را «قصاص» می‌داند. بر اساس حدیث من استمع الی قائل فقد عبده، می‌گوید: اگر سخنران از خدا سخن بگوید، مستمع او خدا را عبادت کرده؛ اما اگر از شیطان سخن بگوید، مستمع، شیطان را عبادت کرده است. مقصود از سخن گفتن از شیطان نقل «حکایات دروغ، تمسخر مؤمنان، غیبت آن‌ها و مسائل دیگر» است. او می‌افزاید: آنچه این روزها از این دست قصه‌ها، نظیر قصه رستم و عنتر و حمزه و اشباه اینها شایع شده، مستمع آن‌ها عابد شیطان است.»

وی می‌گوید: اگر کسی گمان می‌کند که تنها نماز و امثال آن عبادت است، در اشتباه می‌باشد؛ عبادت شیطان نیز، نظیر اتخاذ احبار و رهبان به منزله اربابی جز خداوند؛ مفهوم دارد. او با اشاره به سیاست قریش درباره قصص قرآنی در نقل داستان، اشاره به اخذ آن‌ها از ایرانیان دارد. کسانی از آن‌ها برای تجارت به بلاد عجم رفته، این قصه‌ها را نظیر قصه عنتر، از آن‌جا گرفتند. قریش به کسانی که این قصص را برای منحرف کردن مردم نقل می‌کردند، پول می‌پرداختند. «۱»

(۱). جزائری، الانوار، ج ۳، صص ۶۴-۶۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۱

درباره شوشتر

جزائری طی فصل مستقلی، مطالبی درباره شهر شوشتر که به گفته او، در قدیم تستر خوانده می‌شده، آورده است. مطلبی از کتاب غرایب البلدان نقل کرده؛ از جمله این که پیش از اسلام، اسرای رومی به آن‌جا آمده، صنایع در آن‌جا رشد کرده و به نوشته وی، آن سابقه، هم اکنون نیز در تولید دیباج و حریر اثر گذاشته است (مسکن: برگ ۸۱). وی با اشاره به فتح آن‌جا توسط ابو موسی اشعری، می‌افزاید: خود وی ساکن این شهر بوده و از پل قدیمی آن که از سنگ‌های عظیم، ستون‌های آهنین با پایه‌های سربی و سنگ‌های بسیار بزرگ بر تیر آهن ساخته شده، آگاهی می‌دهد. جزائری از حاکم دانا و صاحب همت آن یعنی «فتح علی خان» که

در آبادی شهر کوشش بسیار کرده و ذکر جمیل او همه جا را پر کرده است، یاد می‌کند. وی می‌نویسد: پل تستر طی پانصد سال رو به خرابی نهاده و فتح علی خان، بنای آن را از اساس محکم کرده است. سید جزائری در آغاز بنای ستون‌های آن در عمق آب، همراه حاکم بوده است. ساختمان پل، طی ده سال به اتمام رسید. وی، این پل را از دو پل اصفهان که بدست شاهان شیعه ساخته شده، عظیم‌تر می‌داند (برگ ۸۳). جزائری در فصلی دیگر، گزارشی از فتح شوشتر داده و گفته است که این شهر به زور فتح شده است (برگ ۸۴).

سید جزائری در فصل دیگری آورده است که در سال ۱۱۰۲، از رودخانه شوشتر موسوم به «داریان» قطعه سنگ زردی یافت شد که طول آن بر اساس اندازه‌گیری خود مؤلف، هشت انگشت بوده و بر روی آن این عبارت حک شده بود: «بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله، لما قتل الحسين بن علی بن ابی طالب بأرض كربلا، کتب دمه علی أرض الحصبا: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ». (۱) فتح علی خان حاکم شوشتر به سید گفته است تا آن را روی کاغذی نوشته و کاغذ و سنگ را نزد شاه سلیمان صفوی بفرستد. وی در ادامه از شیخ بهایی نقل کرده و او از پدرش آورده است که انگشتری عتیق را یافته که اشعاری بر روی آن بوده از جمله: صبغتی دماء نحر الحسين.

وی ایضا از شیخ حسین پدر شیخ بهایی - به نقل از شیخ بهایی - آورده است که نخستین بار که با شهید ثانی به استانبول رفتیم، در جایی ایستاد و گفت: گمان می‌رود در اینجا شخصی کشته شود که مرتبت والایی دارد. دفعه دوم که سلطان او را دستگیر کرد، در همان مکان کشته شد (مسکن: برگ ۸۶). جزائری در جای دیگری نیز درباره شوشتر و هویزه اطلاعاتی به دست داده است. (۲)

(۱). شعراء، ۲۲۷

(۲). جزائری، زهر الربیع، ص ۵۴۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۲

کارهای شعبده بازان در عصر وی

جزائری دو فصل کتاب را از کارهای عجیب و غریب شعبده بازان و کسانی که دست به اقدامات خارق عادت می‌زنند، اختصاص داده است. از جمله آن‌ها طوایفی از سنیان بصره هستند که در حال وجد و ذکر، کارهایی از قبیل گرفتن مار و داخل شدن در آتش انجام می‌دهند. در سال ۱۰۱۰ هجری یکی از شیعیان - گویا در خواب - امام سجاد علیه السلام را دیده که او را به چنین اقداماتی راهنمایی کرده است و وقتی بیدار شده، همان کارها را انجام داده است. سپس برخی از شیعیان نیز از وی فرا گرفته‌اند تا این که به جزیره رسیده است.

سید نعمت الله می‌گوید: زمانی خواستم تا ناظر این وضعیت باشم و خود به چشم دیدم که چند نفر، ابتدا ندای «یا علی بن الحسین» سر داده و بعد دو ساعت یا بیش‌تر در آتش ناپیدا بوده و پس از آن دیدیم که درون آتش ظاهر شدند و در حالی که در دست خود آتش داشتند و در میان آتش ایستاده بودند. وی می‌افزاید اکنون نیز انجام این اعمال رواج دارد و پس از آن توضیحاتی در این باب ارائه می‌دهد. (۱) «مسکن برگ ۹۴ و ۹۵».

مرحوم جزائری در فصول بعد، به شرح چگونگی وضعیت حیوانات عجیب و غریب و دیگر مسائل پرداخته و از بحث اصلی کتاب خارج شده است؛ کتاب تا برگ ۱۳۸ ادامه یافته و در آن جا مؤلف، تاریخ خاتمه تألیف را هفدهم رجب المرجب سال ۱۱۰۳ هجری ذکر کرده است. محل تألیف کتاب مسکن الشّجون، در خانه وی در شوشتر - که در نزدیکی مسجد جامع قرار داشته - بوده است.

توتون و تنباکو

سید جزایری درباره توتون و تنباکو نیز آگاهی‌هایی به دست داده که جالب است. می‌دانیم که از زمان ورود آن به ایران (قرن یازدهم هجری)، درباره استعمال آن، اختلافی میان علما پدید آمد و رساله‌های مختلفی درباره آن نوشته شد. «۲»

جزایری با اشاره به این که توتون در قرن حاضر (یازدهم) بوجود آمده و هنوز کسانی هستند که نبودن آن را به یاد می‌آورند، اشاره به ادله حرمت استعمال و یاد از قائلین به حرمت آن کرده است. وی پس از ذکر ادله، به رد آن‌ها پرداخته است. در این میان به هزینه کشیدن توتون و ابزار و وسایل آن نیز اشاره شده و این که بهترین نوع آن که با زینت ابزار آن همراه باشد، سی هزار دینار می‌شود. برخی گفته‌اند: به جهت اسراف، استفاده از آن حرمت

(۱). نیز بنگرید: جزائری، الانوار، ج ۲، ص ۳۰۰

(۲). ما گزارش این رساله‌ها را در نوشتاری مستقل در همین مجموعه آورده‌ایم.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۳

دارد، اما جزایری این را نپذیرفته است. «۱» وی تحت عنوان مسأله حول تحریم التتن دوازده دلیل درباره حرمت تن آورده است. «۲»

وضعیت شیعه در بلاد سنی

جزایری در کتاب المقامات که تألیف آن را ناتمام گذاشت؛ «۳» اشاراتی به وضعیت شیعه در مناطق سنی نشین دارد. او در جایی، به شیعیانی که قصد سفر زیارتی به بلاد عراق و جز آن را دارند، توصیه می‌کند که تقیه را مراعات کنند. «۴»

جزایری می‌نویسد که در سال ۱۰۹۵ هجری، به حج رفته و از آن‌جا به زیارت مدینه شتافته است. او دیده است که شیعیان بدون تقیه به زیارت ائمه بقیع علیهم السلام می‌روند.

جزایری می‌نویسد: یکی از ساکنان شیعه مدینه به او گفت که سال پیش علمای مدینه به تفتیش کتبی که در خزانه بقیع بوده رفته و نسخه‌ای از «المزار» شیخ مفید را در آن‌جا یافتند که در آن بر خلفا لعنت شده بود؛ کتاب را نزد قاضی آورده و از او اجازه خواستند تا به آنان رخصت دهد قبه ائمه را تخریب کنند؛ او گفت: این قبه را هارون الرشید برای پدرش عباس ساخته و من نمی‌توانم به خراب کردن این قبه قدیمی فتوا بدهم. علما تصمیم گرفتند تا به استانبول رفته، حکمی از سلطان عثمانی برای هدم این قبه دریافت کنند؛ زمانی که به استانبول رسیدند، سلطان محمد خبر ورود آنان را شنیده و دستور داد تا آنان را در بناهای با شکوهی به بهترین وجه پذیرایی کردند. در روز جمعه، سلطان از آنان خواست تا اعلم آن‌ها برای امامت نماز جمعه آماده شود. این عالم که بر مذهب شافعی بود، در هنگام قرائت، «بسمله» را نخواند. نماز که خاتمه یافت؛ سلطان از امام پرسید: با این که خواندن «بسمله» در مذهب شافعی واجب است، چرا آن را ترک کردی؟ او گفت: چون سلطان ما حنفی بود، رعایت مذهب او را کردیم. سلطان گفت: نماز عبادت خداوند است، ترک آن، نماز را باطل می‌کند؛ وقتی نماز امام باطل باشد، نماز مأموم نیز باطل است؛ پس نماز ما نیز باطل است.

پس از آن دستور کشتن آن‌ها را داد که با شفاعت وزیر، تنها به بیرون کردن آن‌ها به صورت زشتی اکتفا شد؛ آنان در راه بازگشت برخی در کشتی و برخی در راه در گذشتند. «۵»

در مورد دیگری از تشیع بحرانی‌ها سخن گفته و خاطره‌ای از مسافرت برخی از آنان در

- (۱). جزائری، الانوار، ج ۴، صص ۵۴-۵۸
 - (۲). جزائری، زهر الربیع، صص ۴۸۰-۴۸۲. پس از آن نیز درباره قهوه مطالبی آورده است.
 - (۳). در این باره نک: آقا بزرگ، ذریعه ج ۲۲ ص ۱۴ ش ۵۷۸۷
 - (۴). جزائری، المقامات (نسخه ۴۲۱۰ مرعشی) برگ ۱۰۵. ایضا در «مسکن الشجون» برگ ۱۲۶ از لزوم تقیه در بلاد سنی سخن گفته است.
 - (۵). جزائری، المقامات (نسخه ۳۳۹۶ مرعشی) صص ۳۵۹- ر تا ۳۶۰- پ.
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۴
- سفر زیارت مشهد امام علی علیه السلام نقل کرده است. «۱» او در جای دیگری از برخی از اهل خلاف (سنی) یاد می‌کند که یهود و نصارا را بر شیعه برتری می‌نهند. آن‌ها کفار را رها کرده؛ اما با جستجو از امتعه شیعیان از آنان مالیات می‌گیرند. «۲» وی حکایتی نیز از برخی مؤمنان نقل کرده که آن‌ها عراقی بوده، سفری به شام رفتند؛ در آن جا گرفتار دزدان شدند؛ وقتی آن‌ها را نزد رئیس شان بردند، او از شهر و دیار آنان پرسید و وقتی فهمید که عراقی و شیعه‌اند؛ گفت: باید این روافض را به بدترین وجه تعذیب کند؛ اما یکی از خادمان سبب رهایی و فرار آنان را فراهم کرد. «۳»

اطلاعات پراکنده دیگر

سید جزائری در انوار النعمانیه به تناسب، به عرضه برخی دیگر از این دست آگاهی‌ها پرداخته است. خاطره‌ای از برخورد مقدس اردبیلی با ملا عبد الله تستری «۴» (م ۱۰۲۱) نقل می‌کند؛ او در جمع، از مقدس اردبیلی سؤالی پرسید؛ اردبیلی ساکت مانده، دست او را گرفته به خارج از نجف برده و در آن‌جا پاسخ او را داد. وقتی دلیل آن را جویا شد؛ به او گفت: آن‌جا در میان مردم بودیم و احتمال آن بود که مردم تصور خاصی از سؤال و جواب ما داشته، بپندارند که ما در صدد غلبه بر یکدیگر هستیم. «۵» درباره مقدس اردبیلی ایضا آورده که در نامه‌اش به شاه طهماسب او را «اخ» خطاب کرده و شاه طهماسب گفت تا آن نامه را در کفن او بگذارند! «۶» داستان نامه نوشتن مقدس اردبیلی به شاه عباس را هم جزائری آورده «۷» که به لحاظ عدم تطبیق سال درگذشت اردبیلی (۹۹۳) با شروع سلطنت شاه عباس (۹۹۶) مورد انتقاد قرار گرفته است.

در مورد دیگری از شیخ بهایی یاد شده که در روزهای تعطیل، برای شاگردان مطالب متفرقه می‌گفته است. «۸» بدین ترتیب معلوم می‌شود که اصل درس در این روزها نیز برقرار بوده، جز آن که محتوای درس، مطالب متفرقه بوده است.

سید از یکی از مجتهدان اصفهان یاد می‌کند که در جوانی نزد مجتهدی درس

- (۱). جزائری، الانوار، ج ۴، ص ۱۲۸
- (۲). همان، ج ۲، ص ۴۷
- (۳). همان، ج ۲، ص ۱۷۳
- (۴). درباره او نک: آقا بزرگ، الروضة النضرة، صص ۳۴۳-۳۴۵
- (۵). جزائری، الانوار، ج ۳، ص ۴۰
- (۶). جزائری، الانوار، ج ۴، ص ۲۳۲؛ جزائری، زهر الربیع، ص ۱۱۸
- (۷). جزائری، زهر الربیع، صص ۱۱۷-۱۱۸
- (۸). جزائری، المقامات (نسخه ۳۴۹۶ مرعشی) برگ ۳۸۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۵

می‌خوانده؛ اما بعدها درس خواندن نزد او را انکار کرده است. مجتهد نخست نفرین کرده که هر چه از او یاد گرفته، خداوند از او بگیرد؛ جزایری می‌گوید که چنین شد و اکنون این مجتهد در اصفهان است و برای هر مسأله، باید به کتاب مراجعه کند، چون چیزی در حافظه‌اش نمی‌ماند. «۱» خبری نیز از رفتن شاه اسماعیل به کربلا-نقل کرده؛ و آمده است که شاه در آنجا قبر و بنایی ساخته و خادمی برای آن قرار داده است. «۲»

خاطره‌ای نیز از یکی از استادانش نقل می‌کند که بسیار منصف بوده و در مواردی پس از اشکال جزایری به او، با این که وی کوچک بوده، صریحا ابراز می‌کرده که من اشتباه کردم و او درست می‌گوید. او می‌افزاید؛ بعدا از من می‌خواست تا مطلب خود را بر او املاء کنم تا در حاشیه کتابش بنویسد. او ادامه می‌دهد: اکنون که مشغول تألیف این کتاب هستم، او در حیدرآباد هند بوده و نامش شیخ جعفر بحرینی است. وی به دنبال آن، حکایت عبرت آموز دیگری آورده که وقتی شیخ عبد علی حویزی نور الثقلین را تألیف کرد، از این شیخ جعفر درباره آن تفسیر پرسیدم. به من گفت: تا او زنده بود تفسیرش مقبول نیفتاد؛ اما وقتی درگذشت، اولین کسی که کتاب او را به آب طلا-نوشت، من بودم! جزایری در همین زمینه نمونه دیگری را خود مثال زده است. شخصی کتابی نوشت؛ اما کتاب او شهرت نیافت.

علت را پرسیدند، گفت: کتاب من دشمنی دارد که وقتی بمیرد، شهرت می‌یابد. وقتی از دشمن کتاب پرسیدند؛ گفت: خودم. «۳» وی از خاطرات خود با مرحوم علامه مجلسی یاد کرده، می‌نویسد: مجلسی با این که هزار نفر شاگرد داشت، مرا بر آن ترجیح داد، و شب‌ها برای برخی مصالح تصنیف مرا نزد خود نگاه می‌داشت. او می‌گوید: مرحوم مجلسی برای آن که من در شب از مطالعه طولانی خسته نشوم، مرتب با من مزاح می‌کرد. همچنین می‌افزاید: با این که مدت‌های طولانی در کنار علامه بوده است؛ اما باز هم وقتی می‌خواست است نزد وی برود، هیبت علامه مجلسی او را می‌گرفته است. «۴» حکایتی دیگر نیز درباره از بین بردن بت هندیان مقیم اصفهان و قدرت علامه مجلسی در از بین بردن آن آورده است. «۵» نکته دیگر درباره علامه مجلسی (که از وی با عنوان «شیخنا المعاصر» یاد کرده) این که او از برادران مؤمن خود خواسته بود تا با تربت سید الشهداء بر کفن او، ایمان به شهادت او

(۱). جزائری، الانوار، ج ۳، ص ۹۱

(۲). همان، ج ۳، ص ۲۶۶

(۳). همان، ج ۳، ص ۳۴۵

(۴). همان، ج ۳، ص ۳۶۲

(۵). جزائری، المقامات (نسخه ۳۴۹۶) برگهای ۴۰۰-۴۰۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۶

بدهند. «۱» میرزا تقی اعتماد الدوله شاه عباس نیز کسی را به مشهد امام حسین علیه السلام فرستاده بود تا تراب آن حضرت را برای وی بیاورد؛ او می‌خواست تا تربت حضرت را در قبر خود بگذارد؛ پس از آن که مرد، تربت را در قبر او نهادند. «۲»

آگاهی‌های جزایری از شیراز فراوان است؛ زیرا وی چند سالی را در آنجا بسر می‌برده و از جمله مدتی در مدرسه منصوریه (منسوب به غیاث الدین منصور دشتکی) تحصیل کرده است. وی خاطراتی از این مدرسه و شهر نقل کرده، «۳» و از جمله از علمای ملحدی یاد می‌کند که در دهه شصت قرن یازدهم هجرت در این شهر ظاهر شدند. او می‌گوید: آنان بر این باور بودند که عذاب قبر وجود ندارد؛ استدلال آن‌ها برای گمراه کردن عوام این بود که اگر میت را که امروز دفن کنید، فردا نبش قبر کنید، آثاری از آتش بر او دیده نمی‌شود. اگر سؤال و جوابی وجود داشت، باید وضع او دگرگون می‌شد؛ جزایری می‌گوید: این استدلال سستی

است؛ زیرا گوش و چشم ما، گوش و چشمی نیست که بتواند چنین عذابی را بشنود و یا ببیند. «۴» در جای دیگری هم خبری از مناظره استادش شیخ جعفر مجتهد بحرینی نقل می‌کند که اصولی بوده و با صاحب جوامع الکلم که اخباری بوده بحث می‌کرده است. سید جزائری می‌نویسد: من در مسجد جامع شیراز خود شاهد مناظره دو تن از استادانم، یکی شیخ جعفر مجتهد بحرینی و محدث صاحب جوامع الکلم در مسأله حجیت قرآن بودم.

بحرانی که از مجتهدان و طرفدار حجیت قرآن بود به محدث چنین می‌گفت: در مورد آیه قل هو الله احد ... چه می‌گویی. آیا آن هم نیازمند به تفسیر است و بدون یاری حدیث معنی آن را قابل فهم نمی‌دانی؟ استاد محدث پاسخ گفت: آری، حتی فهم این آیه هم نیازمند به حدیث است. «۵»

حکایتی نیز از فاضل دوانی آورده و این که در وقت برخورد با حدیث «من مات و لم يعرف إمام زمانه، مات میتة جاهلیة»، از شاگردان پرسید که مراد از «امام» چیست؟ شیعه او را مهدی علیه السلام می‌دانند! آنان گفتند: مقصود سلطان زمان است. جزایری می‌گوید: در آن زمان سلطان عصر، شاه اسماعیل صفوی بوده و دوانی و شاگردانش از مخالفین (سنی) بودند. دوانی گفت: اگر چنین باشد، خداوند بر ما واجب کرده تا به این سلطان رافضی

(۱). جزائری، الانوار، ج ۴، ص ۲۳۲

(۲). همان، ج ۴، ص ۲۳۳

(۳). از جمله نک: همان، ج ۳، صص ۹۸، ۱۶۸؛ و قطعاتی که در قسمتهای دیگر نقل کردیم.

(۴). همان، ج ۴، ص ۲۳۵

(۵). جزائری، منبع الحیاء فی حجیة قول المجتهدین من الاموات، نسخه کتابخانه مجلس، ش ۲۷۶۱؛ بنگرید: حائری، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس، ج ۹، ص ۱۵۴
صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۷

معرفت پیدا کرده، از سخنان او پیروی کنیم؛ و یکی از سخنان او این است که ما مذهب خود را رها کرده، به دین او در آییم. دوانی در حالی که از پاسخ شاگردانش در غضب بود، مجلس درس را ترک کرد. «۱» جزایری نقل دیگری از برخورد شاه اسماعیل با علمای شیراز و از جمله شمس الدین خفری آورده است؛ او به دستور شاه به خلفا لعنت کرد و وقتی بعد از آن، از او پرسیدند که چرا حاضر به لعن شدی؟ جواب تندی داد که خود آن باز توهین به خلفا بود! «۲» همچنین در زهر الربیع از آمدن یکی از علمای بحرین به اصفهان و احترام علما به او یاد کرده است. «۳» مطلبی نیز درباره استرآباد و غارت آن توسط ترکمان‌ها نقل کرده؛ «۴» اشارتی به عقرب کاشان دارد «۵» و جایی هم دعا کرده است که دولت صفوی به دولت امام زمان علیه السلام متصل شود. «۶» همچنین دو حکایت درباره میرفندرسکی در هند آورده «۷» و اشارتی هم به اخلاق شیخ بهایی کرده است. «۸»

*** قاعدتا دیگر کتب سید جزایری یا لا- اقل برخی از آن‌ها نیز باید حاوی این گونه اخبار و اطلاعات باشد که لازم است گردآوری و تدوین شود، اما از آن‌جا که بیش‌تر آثار وی مخطوط مانده و دسترسی به آن‌ها تا اندازه‌ای دشوار است، این کار فعلا میسر نیست. در کتاب زهر الربیع نیز اطلاعات فراوانی آمده که ما جز در چند مورد به گردآوری آن‌ها نپرداختیم.

مؤلف نابغه فقه و حدیث، ضمن شرح حال وی و نیز آثار و تألیفات او، گاه و بیگاه به برخی از اطلاعات اجتماعی کتاب‌ها اشاره کرده؛ مثلا ضمن معرفی ریاض الابرار خاطره‌ای که سید در استرآباد راجع به غارت این شهر توسط ترکها (ترکمن‌ها) شنیده، نقل کرده است. «۹»

به علاوه باید افزود که سید جزایری شرح حال خود را در انوار النعمانیه آورده که بسیار

- (۱). جزائری، الانوار، ج ۲، ص ۳۴؛ مصحح «انوار» دوانی را از فلاسفه شیعه دانسته و به رساله «نور الهدایه» او استناد کرده و بدین ترتیب سخن جزائری را مورد اشکال قرار داده است.
 - (۲). جزائری، الانوار، ج ۲، صص ۳۵-۳۶
 - (۳). جزائری، زهر الربیع، ص ۵۲۹
 - (۴). همان، ص ۵۰۶-۵۰۷
 - (۵). همان، ص ۵۲۷
 - (۶). همان، ص ۲۵۱-۲۵۲
 - (۷). همان، ص ۱۰۴-۱۰۵، ۵۰۸
 - (۸). همان، ص ۵۴۵
 - (۹). جزائری، سید محمد، نابغه فقه و حدیث، صص ۳۷-۳۸
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۸
- خواندنی است. «۱» در برخی از کتاب‌های دیگر خود نیز آگاهی‌های پراکنده‌ای درباره استادان و نیز زندگی طلبگی خود آورده که باید به مواد زندگی نامه وی افزوده شود. یکی از مؤلفان، زندگی نامه او را بر اساس آنچه در انوار آمده، تحت عنوان زندگی طلبگی در مجله نشر دانش «۲» به چاپ رسانده است.

- (۱). جزائری، الانوار، ج ۴، ص ۳۰۳ به بعد.
 - (۲). سال چهارم، شماره دوم، ص ۱۸
- صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۸۹

۲۰ اصفهان و ایران دوره اخیر صفوی در نوادر ملا صالح قزوینی

اشاره

نگارش آثار کشکولی- ادبی، یکی از سنت‌های دیرین در اثر آفرینی مکتوب در فرهنگ اسلامی است؛ سنتی که برجسته‌ترین نمونه آغازین آن، اثر شگرف و بلند پایه البیان و التبیین از جاحظ در قرن سوم هجری است. پس از آن آثار دیگری همچون عیون الاخبار ابن قتیبه، عقد الفرید ابن عبدربه، محاضرات الادباء راغب اصفهانی و نثر الدر ابو سعد آبی و دهها اثر دیگر است. این آثار، از یک زاویه، نوعی سرگرمی علمی برای اهل مطالعه بوده و افزون بر آن، آثاری بوده است که نثر استوار و متین عربی را در قالب نقل کلمات حکیمانه و اشعار برگزیده حفظ کرده و برای ادب دوستان، مطالعه آن‌ها بسیار سودمند و در عین حال دلنشین بوده است. موضوعات این کتاب‌ها، متنوع بوده، و شامل مباحث اخلاقی، سیاسی، ادبی، تاریخی، و بسیاری از موضوعات دیگر می‌شده است. رسم نگارش بر این بوده است تا در هر زمینه، اگر جمله‌ای حکیمانه، شعری زیبا، داستانی لطیف و نکته‌ای سودمند وجود دارد، کنار هم فراهم آورده شود. بخشی از این کتاب‌ها، به طور معمول شامل طنز در همه زمینه‌هاست که از میان آن‌ها، قسمت قابل توجهی به ادب الفاضح اختصاص دارد؛ یعنی طنزهای جنسی که عرب ید طولایی در آن‌ها داشته و نمونه آن را به ندرت در متون فارسی می‌توان یافت. در واقع و بدون تردید و تا به امروز هم، از این حیث، نثر عربی، نثری فاقد حیا و نثر فارسی، به

استثنای برخی موارد، بسیار با حیاست و باوقار است.

اما از دید تاریخی، بویژه تاریخ اجتماعی، آثار یاد شده، حاوی اطلاعات ارجمنندی است که بسیاری از آن‌ها، از اساس در متون تاریخی نیامده است. در واقع، این قبیل آثار، صرف نظر از آن که متون اصلی تاریخ ادبیات عرب هستند، منبع مهمی برای تأمین مواد اولیه تاریخ اجتماعی مسلمانان به حساب می‌آیند.

بنای نگارش در این آثار، آن است که هر نویسنده، متن پیشین را پیش رو گذاشته، از آن گزیده‌ای فراهم می‌کند؛ آنگاه داستان‌ها و لطیفه‌هایی از روزگار خویش بر آن می‌افزاید و صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۰

بدین ترتیب اثری جدید پدید می‌آورد. دقت و مقایسه این متون، به راحتی نشان می‌دهد که این آثار تا چه اندازه مدیون آثار مشابه پیش از خود هستند؛ اما به هر روی، تازه‌های آن‌ها نیز به اندازه‌ای فراوان است که می‌تواند توجه‌گر پدید آمدن اثر جدید باشد. در عصر صفوی، توجه به این آثار تا اندازه‌ای وجود داشت و مجموعه‌هایی فراهم آمد که شاخص‌ترین آن‌ها کتاب ارجمند زهر الربیع اثر سید نعمه الله جزائری (م ۱۱۱۲) از شاگردان علامه مجلسی است. اما جدای از آن، یکی از آثار که در این دوره مورد توجه قرار گرفت، کتاب بسیار عالی محاضرات الادباء و محاورات الشعراء و البلغاء اثر راغب اصفهانی (م ۳۹۶-۴۰۱) است. گزیده این اثر، توسط عالمی ادیب و علاقه‌مند با نام ملا صالح قزوینی (م بعد از ۱۱۱۷) به فارسی در آمد و مترجم، بسان سنت نویسندگان پیشین، آنچه که در متون فارسی روزگار خود از حکایات و امثال رایج و اطلاعات علمی و طنزهای مربوط به آن موضوعات، می‌شناخت، در ذیل هر موضوع آورد و بدین ترتیب کتابی خواندنی با عنوان نوادر پدید آورد. این اثر به کوشش استاد ارجمند جناب آقای احمد مجاهد همراه با مقدمه‌ای راهگشا و مفید در شرح حال راغب در سال ۱۳۷۱ به چاپ رسیده است. آنچه در اینجا مورد توجه نویسنده این سطور قرار گرفته، آگاهی‌های مختلف اجتماعی مترجم از مسائل اجتماعی، تاریخی و دانشی است که برای شناخت روزگار صفوی مفید است. البته در این گزینش، به این قبیل اطلاعات اکتفا نشده، و به دیگر نکات لطیفی نیز که مترجم درباره روزگار خود آورده، پرداخته شده است. این درست به مانند کاری است بنده درباره کتاب مسکن الشجون و دیگر آثار سید نعمه الله جزائری، لوامع صاحبقرانی محمد تقی مجلسی، و تذکره نصرآبادی انجام داده‌ام.

*** اصفهان دوره اخیر صفوی

اصفهان صفوی، پایتخت ایران بود و به همین دلیل، مردمان برای تحصیل علم و تجارت، از نقاط دیگر به این خطه می‌آمدند یا سلاطین آنان را به اصفهان کوچ می‌دادند؛ چنان که تبریزی‌ها را شاه عباس به اصفهان آورد، همچنان که ارامنه را در جلفای اصفهان سکنا داد.

مهاجرت به اصفهان در این دوره، موضوعی جالب برای پژوهش‌گران روزگار صفوی است. قزوینی می‌نویسد: «و امروز حال آنان که با صفاهان می‌آیند، حال آنان است که به بغداد می‌آمدند؛ و آن وقت قاعده سلطنت آن‌جا بود» البته بسیاری از ایرانیان نیز به هند می‌رفتند که جاذبه آن‌جا، مانع از بازگشت آنان به وطن می‌شد: «و آنان که از ایران به هند

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۱

می‌روند، غالبا از این جهت، اهل و وطن از یاد بنهند و دل از کار ایشان پردازند». (۲۰۷)

درباره اصفهان، قزوینی از مقبره شیخ محمد بن یوسف یاد کرده و این که روی سنگ قبر او این سؤال و جواب بوده است که: «جنید به علی بن سهل نوشت، از محمد بن یوسف بی‌رس، چه امری بر تو غالب است؟ از او پرسید. گفت: و الله غالب علی امره.» ملا صالح می‌افزاید: و این سؤال و جواب بر سنگ قبر او که مزارگاه مردم است در صفاهان مکتوب است و آن محله که مقبره آن

بزرگ است به شیخ سینا مشهور است، مخفف یوسف بنا نام پدرش. (۳۱۶). این محله که محل زندگی میرزا عبد الله افندی صاحب ریاض العلماء نیز بوده، در نزدیکی چهار راه نقاشی فعلی قرار داشته است.

ملا- صالح از تخت فولاد یا جای دیگری از مقابر اصفهان نیز خاطره‌ای دارد که مربوط به نوشته روی یکی از قبرها می‌شود. وی می‌نویسد: در اصفهان به مقبره‌ای رسیدم و آنجا قبه‌ای افراشته دیدم. در شدم. قبرها بود و از آن جمله قبری دیدم به زیب و زینت تمام همچو عروس آراسته بودند. و بر او این دو بیت نقش کرده:

کاش آن روز که در پای تو شد خار اجل دست گیتی بزدی تیغ هلاکم بر سر

تا به این روزه جهان بی تو ندیدی چشم این منم بر سر خاک تو که خاکم بر سر پس از آن چند کلمه حکیمانه که روی دیوارهای جامع قزوین بوده، نقل کرده است. (۳۶۳)

اصفهان زمان صفوی، در شب‌های اعیاد، شاهد حضور مردم در مراکز و مساجد بوده و در روز غدیر، مردم با یکدیگر عقد اخوت می‌بستند: «و امروز در اصفهان، بلکه در سایر بلدان به تقریب، لیلای اعیاد و ایام مبارکه جمعیت عظیم در مقابر و مساجد دست دهد و مرد و زن برای تفریح گرد آیند. پس هنگامه‌ها روی دهد. و در روز مبارک عید غدیر که زن و مرد در مجامع برای عقد اخوت و انعقاد مصاحبت جمع آیند و راه معاشرت و مواصلت گشایند.

(۳۴۶)

در اصفهان، از تاجری یاد شده است که برای تجارت به هند رفت و مالی فراوان اندوخت و در بازگشت «اموال و غلامان خود را از نیمه راه، به سمتی غیر معروف روانه کرد و خود به جامه‌های کهنه داخل شیراز شد و آوازه افکند که مال او را حرامی بزود و به آن هیأت داخل صفهان شد». هدفش آن بود تا بیند اقوامش چگونه با او برخورد می‌کنند. در این میان تنها خواهرش، وقتی چنانش دید، «جزع در گرفت و او را ببوسید و کنار کشید و به خانه برد». تاجر اصفهانی نیز «آن مالها همه به خانه خواهر کشیدی و هیچ کس را به خود راه نداد». (ص ۱۲۸) مرد مجنونی هم در اصفهان نزد امیر گلایه کرد که «در این شهر، نجاست و سرگین آدمی را قدر و منزلت است و آدمی را نیست! امیر گفت: چون؟ گفت: مگر نمی‌بینی! نجاست را بر استرها و خرهای خوب بار کرده‌اند، و من پیاده می‌روم». (ص ۲۷۶) [و بنده

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۲

بسان همان مجنون- البته از قول ظریفی- می‌افزایم که از آن شگفت‌تر، آن است که در روزگار ما، مردمان دستشویی‌های خود را از چینی می‌سازند و در آن‌ها کذا می‌کنند و ظروف غذای خود را از موارد بسیار مضر پلاستیک می‌سازند و در آن‌ها غذا می‌خورند.]

حکایتی هم از یک ظاهر الصلاح اصفهانی از اعیان زادگان با نام فضل علی بیگ نقل کرده است که «در تدبیرها، حیل‌های شرعی و تحصیل فتوای غیر ملی از علمای دغل و فقهای با غش و غلّ ید بیضا و سحر سامری داشتی» و «اطوار صالحان و اهل تقوا و نماز به آداب و تحت الحنک» در دستش ابزاری بر کلاه گذاشتن سر مردم بود. وی چنان اظهار تدین می‌کرد که «اگر در دست مصلی، وقت دعا، انگشتر عقیق ندیدی، روی از او بگردانیدی که دعای او مستجاب نیست و اگر شخصی دعای رؤیت هلال در یاد نداشتی، او را از دین و آیین بیگانه پنداشتی» و با این حال، همه را عاصی کرده بود و داد همه را در آورده بود. نماینده این تاجر در قزوین، غلام گرجی تازه مسلمان شده‌ای داشت؛ این غلام «قدری از احوال او [فضل علی بیگ] را به رأی العیان دیده و از مسلمانی بی‌اعتقاد گردیده بود.» چندی بعد، غلام گرجی به صاحبش گفت: آن مسلمانی که من از فضل علی بیگ دیده‌ام، التماس دارم که مرا بگذاری تا به گرجستان بر دین خود روم. حاضران بخندیدند و بر غلام آفرین کردند. (۴۳۲)

قزوینی در جای دیگری از «اوباش اصفهان» و طنزهای نیکوی آنان یاد کرده و این که اگر کسی از مطایبات و مجادلات آنان

«کتابی بسازد، در آن فن نظیر نداشته باشد». پس از آن چند طنز را نقل کرده است، از جمله آن که «بر در قیصریه، صورت‌های پهلوانان نقش کرده‌اند به غایت عجیب و تنومند و تمام سلاح و اسبان طویل. روزی شخصی به آن هیأت بر در قیصریه نشسته بود و حصار در او می‌نگریستند. دو کس گذشتند. یکی ایستاد و گفت:

این هیأت چیست؟ گفت: بگذر، آن صورت‌ها است، یکی به زیر افتاده است! (۲۸۰)

و در جای دیگری درباره قیصریه، یعنی سر در بازار اصفهان در میدان نقش جهان، می‌نویسد: «در این عهد مردی در حوالی قیصریه اصفهان مقام داشت و علم مفاخرت می‌افراشت و می‌گفت: خلاصه دنیا ایران است و خلاصه ایران اصفهان، و خلاصه اصفهان در قیصریه است و من آن‌جا مقام دارم.» (۳۸۹)

و باز درباره اصفهان گوید: «و گویند اهل صفاهان در خردی زیرک و با شعور باشند؛ و چون بزرگ شوند، بر آن حال نمانند.» (۲۹۰)

در این زمان، کاروانسرای اصفهان، محل فرود مسافرانی بود که با بار و شتر از بیرون می‌آمدند و در آن‌جا اتراق می‌کردند. حکایت قزوینی از یکی از این کاروانسراها جالب است: فقیر به صفاهان آمدم و به ضرورت در خانی فرود آمدم. شخصی نزد من آمد و گفت:

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۳

مستأجر کاروانسرا است و او بر عادت آن دیار ارمنی بود، مردی عیالبار و بینواست. ملازمان صدر، خم‌های شراب او سر بسته‌اند و مهر کرده، چیزی می‌دهد و التماس دارد که شفاعت او کنی. هم آن‌جا خدمتی رسانیده باشی و هم اینجا ثواب و اجر یافته. گفتم این گنه، ثواب احمقان است و من به این ثواب حاجت ندارم. (۳۲۵)

ملا صالح اشارتی هم به فرد گدایی دارد که در میان صفوف نماز جماعت در مسجد جامع اصفهان گدایی می‌کرده است: «شخصی دیدم در جامع صفاهان که بر صف‌های مردم می‌گذشت برای گدایی، چنان خود را مرده ساخته بود که تو گویی از مرده دیرینه، جنبشی ضعیف ظاهر می‌شود.» (۳۲۶)

خانه‌های اصفهان

راغب حکایاتی درباره برافراشتن خانه‌ها و قصرها آورده و ملا صالح پس از نقل یکی دو نکته در این باره می‌نویسد: «و هیچ طایفه‌ای به عمارت و زینت، افزون از ایران راغب و ساعی نباشند، و از این جهت هرگز از غم و اندیشه خاطر فارغ ندارند، و سیما در این زمان که هر کس در لباس و طعام و خانه، آن تکلف کند که فوق و سع او باشد، و آن آرزوها پیش گیرد که هرگز از قوه به فعل نیاید؛ پس غالب بناها ناتمام بماند و با عمر شخص و بلکه عمر فرزند به اتمام نرسد و طول امل‌ها در این عهد از طول بناها بیش‌تر است. و العجب که در این زمان، با این تکلف و توسع در بنیان، ابواب این مروّات و مبرّات بالکلیه مسدود است.

مسکینان و خویشان روی آن خانه نبینند، و خوانی در آن خانه‌ها برای زایران نگسترند.

بسیار اوقات در بسته و مقفل دارند و پرده‌ها و چادرها برای منع هوا و غبار بر او کشیده باشند.»

پس از آن، درباره دهلیز و درگاه ورودی اظهار نظر کرده است که باید «خوش آینده و نیکو باشد؛ هر چند نوعی مشابهت به گور کافر و ظاهر منافق بهم می‌رساند، و لیکن چون همه کس را اول، نظر بر آن افتد، در حکم دیباچه کتاب و عنوان نامه و مفتّح احوال است، باید نیکو باشد. و عباس آباد اصفهان [محلّه تازه تأسیس دوره صفوی برای مهاجران تبریزی به اصفهان] از جهت این وصف، در حد کمال است. و اما قبل از شاه جنت مکان شاه عباس ماضی، دهلیز خانه‌ها از خوف نزول، بسیار پست بود و راهها تنگ و کوچه‌ها همه روده اثنا عشری مارپیچ و تاریک تا آن که آدمی به دشواری و خمیدگی درون رفتی، چه جای ستور. تا پادشاه مغفور

مذکور، بدعت نزول بر انداخت و مردم را از اندیشه ایمن ساخت. و خانه‌های قدیم بسیار بر آن هیأت باقی است. یکی از این خانه‌ها را در مجلسی نشان می‌دادند و او را دری است بسیار پست تا شخص دوته بلکه سه‌ته نگردد، درون شدن صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۴

نتواند. میرزا صائباً فرمود: آن درک اسفل را می‌گویید که در آخر کوچه واقع است! و آن لطیفه در آن وقت بسیار مستحسن بود.» (۳۸۸-۳۸۹)

فرنگیان

مع الاسف آشنایی ایرانیان، حتی فرهیختگان آنان با وضعیت پیشرفت‌های علمی فرنگ در آن زمان، بسیار اندک بوده و گاه جسته گریخته می‌توان اشارتی درباره فرنگ در آثار این دوره یافت. قزوینی می‌نویسد: «و در این زمان، صاحب اعمال عجیب و تصاویر غریب و صناعات دقیق و علم هندسه و ریاضی، فرنگان باشند و به آن اعمال و علوم مخصوصند و در آن باب نظیر ندارند.» (۳۷).

نکته دیگر درباره قدرت فرنگی‌ها در بلاد دیگر است. قزوینی می‌نویسد: «و بر مثال، در این زمان، سلطان دریاها فرنگیان است و خشکی‌ها با مسلمانان. و گویند دین، دین محمدی و کشتی کشتی فرنگی.» (۴۲۰)

اصفهان و ری و برخی شهرهای دیگر

قزوینی در ادامه اطلاعاتی که راغب از برخی شهرها به دست داده است، نکات تازه‌ای از زمان خویش آورده است. ابتدا حکایتی از تفاخر دو نفر رازی و اصفهانی نقل می‌کند:

«اصفهانی گفت: شهر ما را هوایی است که اگر میوه سال گذشته، پهلوی میوه امسال بگذارند، از هم متمیز نگردد. رازی گفت: اما شهر ما، اگر مرده پارسال پهلوی زنده امسال گذارند، از هم متمیز نگردند. و این سخن از بعضی طبریان نیز نقل کنند، و ایشان به این دعوی اولایند. و هوای دیار ری، در این زمان اصلاح تمام یافته است و شهر طهران به جای ری آباد گشته است؛ و ری از آبادی نشانی ندارد. و ری را شیخ البلاد گویند که زمان او بس قدیم است. و شاعر گفته است:

اصفهان کاهل جهان جمله مقرّند به آن در اقالیم چنان شهر معظّم نبود
همدان جای شهان کز قبل آب و هوادر جهان هیچ چنان روضه خرّم نبود
قم به نسبت کم از اینهاست و لیکن او نیز نیک نیک ارچه نباشد، بد بد هم نبود
معدن مردمی و کان کرم شیخ بلادری بود، ری که چو ری در همه عالم نبود قزوینی می‌افزاید: قزوین مولد این فقیر است و درباره آن گفته‌اند:

و قزوین دار للمجاهیل جنّه و نار لاهل الفضل ذات لواع [قزوین سرایی است که برای اشخاص گمنام بهشت است و اما برای اهل فضل آتشی سوزنده است.] اما طوس، امروز خراب است و مشهد مقدس که بیت المقدس ثانی است، نزدیک به آن آباد. امید که او را از چشم زخم حوادث گزند مباد. و در قدیم، اهل طوس را

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۵

گاو می‌گفتند. شاعر اشاره به آن می‌گوید:

در طوس دوش گفتم بی‌غم نیم چرایاریم گفت: ساده دلا! بی‌غمی و طوس!
گفتم: ز آدمی اثر اینجا نیافتم گفتا: تو نیز گاو شدی، آدمی و طوس! اما هند «در هند، نوعی هلیله بزرگ باشد؛ هر که در دست گیرد یا به نام طلا کند [!] او را اسهال کند. و سه عدد از آن هلیله‌های کابلی در عهد شاه ماضی به ایران آوردند، هر یک بیست و هفت

مثقال و امروز در خزینه است.»

اما بنای تخت جمشید «بنایی عجیب‌تر و عظیم‌تر از تخت سلیمان که در اصطخر فارس واقع است، نمی‌شنوم و آن بنا من دیده‌ام. مناره‌ها از سنگ بر آورده‌اند بر صفه‌ای بس عالی و فراخ. و صورت‌های بسیار و هیکل‌های عجیب بر سنگ نقش کرده‌اند و از سنگ بریده و گویند تخت جمشید بوده است و علامه دوانی رساله‌ای در آن باب نوشته و اقوال مختلف شرح داده و اصح آن است که مسجد سلیمان علیه السلام است. دیوان، به امر او بنا کرده‌اند و آن تماثل و نقوش پرداخته.»

اما ایوان کسری: «از مشاهیر بناها است و امروز اصل آن طاق باقی است و به غایت عجیب است.» (ص ۳۸۶-۳۸۷)

قزوینی در جای دیگری از طاق بستان حکایت کرده، می‌نویسد: «و من آن صورت در طاق و سلطان (کذا) دیده‌ام. نصفی از او مجسم است و نصفی در سنگ در رفته است. بس عجیب است. و مشهور آن است که عمل فرهاد است و بر آن طاق، صورت شکارگاهی ساخته‌اند به غایت نیکو و عجیب. (۴۰۵)

در ایاصوفیا که امروز مسجد جامع بلده استنبول است، و به عظمت آن عمارتی کمتر دیده شده است، آن عمارت در قدیم معبد نصارا بود، بانی آن استون بانو که قیصری بزرگ بود، چون بمرد، وصیت نمود که میلی در آن جا بلند کردند و صورت او ساخته، بر آن جا نصب نمودند. در دستی سیبی گرفته می‌بوید، و دستی دیگر گشوده تهی می‌نماید، و بر آن جا رقم کرده که: گویی دنیا را مانند این سبب به دست آوردیم و بوییدیم و گذاشتیم و با دست خالی، با هزاران حسرت به خاک رفتیم. (۳۵۸)

اشارتی هم به طاعون قزوین دارد که به سال ۱۰۴۵ رخ داده و طنزی نیز نقل کرده است که «در ایام طاعون قزوین که خدا دیگر ننماید، اهل بیتی هر روز متعاقب هم می‌مردند و عمله موتی با زعیم آن قوم در اجرت مناقشه می‌کردند. گفت: ای یاران! با ما مسامحه کنید که ما سی روزه مشتری شماییم؛ چه جای مضایقه است! (۳۶۸)

اما از قزوین که ملا صالح از همین بلده است، یکی دو نکته جالب درباره آتش و چراغ دارد: «در دیار ما (قزوین) چون جنازه‌ای از بلدی دیگر داخل بلد کنند، مردم بر بام‌ها آتش

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۶

بیفروزند. (۳۹۷) و در دیار ما شب با چراغ نزدیک درختان روند، طیور در نور آن حیران شوند، آن‌ها را صید کنند و در گیلانات در کشتی‌ها چراغ افروزند و در میان دریا روند و مرغی که پر قواز آن حاصل آید شکار کنند. (۳۹۷) و در ایران، اکثر میوه‌ها را در زمستان به آتش چراغ محافظت نمایند تا سرما نسوزاند و از غیر چراغ آن کار نیاید... و کاتب حروف پیش از این در زمستان، به اعانت گرمی چراغ خواب می‌برد و چون چراغ خاموش می‌شد، بیدار می‌شدم، هنوز اثر دود چراغ پیدا بود (۳۹۷).

اما خوراکی رایج در میان برخی شهرها و اقوام: «و از طوایف بنی آدم، عرب خرما بسیار به کار برند، و ترکان گوشت، و اهل طبرستان و بعضی از اطراف هند مثل بنگاله برنج، و در سایر دیار ایران و روم نان سیمّا اهل خراسان که بعضی از ایشان برنج به ناشتا نخورند، چنانچه اهل طبرستان نان به ناشتا نخورند. بزرگی نقل کرد که با خراسانی در سفری رفیق بودیم و در منزلی فرود آمدیم. خانه خواه، صبح برای ما چلاوی حاضر کرد. خراسانی نخورد و گفت که ناشتام. پارچه نانی بخواست و یافت نگشت. (۳۸۳)

درباره علما

این زمان اصفهان در تب و تاب اختلاف میان صوفیه و فقها می‌سوخت و هر کسی مردم را به جانب خود دعوت می‌کرد. مؤلف در این باره، اظهار نظری دارد که خواندنی است:

راست بگویم، این علمای ظاهر که من دیدم، از ایشان هیچ بوی حق نشنیدم و هیچ نشانی از مقصود نیافتم. این اقوال و مذاهب مختلفیه و آراء و عقاید متنوعه که اصحاب قال و ارباب جدال بر انگیزته‌اند از غوغا و هیاهو، آن رونده حیران و مدهوش مانده

است؛ به هر طرف که روی می‌کند، از جانبی دیگر بانگ و نفیر برمی‌دارند که، هی! سوی ما بیا که ایشان غولان و راهزنانند؛ تو را می‌فریبند و در بلا می‌افکنند. چه کند بیچاره آدمی! در کشاکش چندین قیل و قال و نزاع و جدال. (۴۳۳)

حکایت برخورد عالم اصفهان هم با یک کناس، شنیدنی است: روزی سید جلیل القدر که اعلم علمای آن بلد است، سواره می‌رفت به هیأتی نیکو. دو کناس او را بدیدند. یکی با دیگری گفت: هیچ دانی که این چه کاره است؟ گفت: این رئیس ارباب عمائم است و فلان نام دارد. گفت: در حیرتم که وجود این قوم برای چه باشد و در ایجاد ایشان چه حکمت است؟ آن دیگر گفت: تا نان ضایع کنند و دیگر کاری ندانند، و لیکن همه سخنی نتوان گفت، خاموش که دیوار گوش دارد. (ص ۱۱۷)

اما چند حکایت درباره عالمانی که قصد تبلیغ دین را داشتند؛ و البته نظایر این داستان، همیشه برای طالب علمانی که برای تبلیغ دین به روستاهای دور دست می‌روند، رخ

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۷

می‌دهد: «شخصی فقیه میان تراکمه رفت و ایشان را وعظ کردی و بر نماز ترغیب نمودی؛ و چون دیار ایشان سردسیر است، بر وضو دلیر نبودند. گفت: نماز گزارید و به وضو اعتنا ننمایید. به نماز راغب شدند و بی وضو نماز گذاردند. فقیهی دیگر آن‌جا رسید، آن حال بدید، بر او اعتراض کرد و عتاب نمود. گفت: من ایشان را بر نماز داشتم، اکنون وضو مانده است؛ آن در عهده تو است. فقد کیفیتک أعظمه. (بخش مهم آن را من انجام دادم.) (۳۴۰) و یکی از بی‌دولتیان گفتی: به مذهب من در تابستان وضوی بی نماز و در زمستان نماز بی وضو صواب است. (۳۴۰) [و نویسنده این سطور حکایت کند که طلبه‌ای اصفهانی برای تبلیغ عازم روستایی در پشت کوه‌های بختیاری شده بود که در زمستان هوا بس سرد است.

اهالی گفته بودند که آنان همه غسل‌هایی را که در زمستان بدهکار خدا هستند، در تابستان یکجا در آب رودخانه انجام می‌دهند.] قزوینی می‌افزاید: فقیهی در این زمان، او را سلطان بر بعضی از مردم خلیج و ترکان حاکم گردانید و ایشان نماز نمی‌کردند. معین کرده بود که هر که نماز فوت کند، از او نصف درهم بستانند، تا به مرور زمان، نماز گزار شدند! (۳۱۴۰)

اما بشنویم از شرح حال یکی از اهل الله و زهاد و عباد که داستانش عبرت دیگران است: «در این ایام شخصی در زی زهاد و صلحا و اهل الله، از اتفاق به سبب غلبه شهوت و معاشران بد، به خرابات قدم نهاد و در آن‌جا به تقریبی از نام افتاده، بعد از دو روز جان بداد؛ و از آن نکال و قبح حال و سوء قضا و سوء خاتمت، عبرت و حیرت و هیبت سخت بر جان بیدار دلان و هشیاران زمان نشست.» (۳۵۸)

حکایت اختلاف شیعه و سنی از اصفهان این روزگار حذف شده بود؛ اما آثاری از آن هنوز باقی بود. در میان شیعیان به شوخی شهرت داشت که مخالفان، دم دارند! و در این میان، شماری از عوام به آن یقین پیدا کرده بودند. قزوینی می‌نویسد: «بعضی جهال را گمان آن که سنی ... ناصبی دم دارد. خود دیدم که شخصی در بازار، دیگری را سنی گفت. مرد در غضب شد و گریبان او بگرفت و به جد تمام می‌گفت: می‌گشایم تا همه حاضران ببینند تا دم که دارد! جمعی در میان آمدند و سعی بسیار کردند تا او را از آن وادی گذرانند و پرده به عیب ایشان پوشانیدند.» (۳۲۴)، همان حکایت در صفحه ۳۵۴ هم آمده است).

و در جای دیگر می‌نویسد: «و زعم بعضی از عوام آن است که سنی دم دارد؛ بلکه سنی نزد ایشان مفهومی غیر از دم داشتن ندارد. چنان چه ابن ملجم مصداقی غیر آن صورت مجسم ندارد که از حشیش می‌سازند و در روز عاشورا می‌گردانند و به آخر آتش می‌زنند» (۳۵۳).

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۸

ملا- صالح، نمونه‌ای از حیل‌های شرعی که برخی برای حلال کردن مال حرام به کار می‌گیرند، بیان کرده که خواندنی است: شخصی از سلطان، مالی جلیل موظف بود و آن را وزیر بر بلدی برات می‌نمود. روزی با مرید او گفتم: فلانی با عدم احتیاج آن مال، به چه صورت بر خود حلال داند؟ گفتم: تدبیری کرده است. وزیر محل، چون مباشر اخذ آن مال می‌گردد، غاصب اوست، بر ذمت او دین است، خواه مال به سلطان دهد یا به دیگران. و از او این التماس کرده است که آن وجه از مال خود به او ببخشد و از مال دیوان عوض برگیرد.

گفتم: او به این راضی نخواهد شد که زر دیگری ببرد و مظلوم بر او باشد، مگر این همان اشرف خر باشد: «دیدنی که چه کرد اشرف خر/ او مظلوم برد و دیگران زر». گفتم: بلکه خاطرنشین او کرده است که آن مال که او از رعایا استخلاص کرده است، در ذمت او دین است، خواهد از آن مال دهد و خواه از مال خود، و چون حال یکسان است، او بی‌مضایقه می‌دهد و آخوند از مال او می‌گیرد نه از مال دیوان. گفتم: من جواب این شبهه و حیل که ابلیس شمار را آموخت ندانم و آن مال، همچو توی احمق مکار حلال نتوانم کرد.

از عالمی پرسیدند: این حیل‌ها که در احتراز از ربا می‌کنند، چه حال دارد؟ گفتم: آن که بی‌حیله ربا می‌خورد، راست به دوزخ می‌رود، و آن که این حیل‌ها و تدبیرها می‌کند، سر به این دیوار و آن دیوار می‌زند و به دوزخ می‌رود (۳۲۴-۳۲۵). و قزوینی می‌افزاید: و عجیب‌تر این است که بعضی از مردم دعوی می‌کنند که این اطوار از علمای نامدار اخذ کرده‌اند و فتوا گرفته و بعضی آن فتواها در دست دارند تا روز حساب بیرون آوردند و حجت خویش سازند و شبیه این حماقت‌ها احیاناً از بعضی از علما صادر می‌شده است (۳۲۴).

توبه فاسقان

در نوشتار «امر به معروف و نهی از منکر در دوره صفوی» از فساد و تباهی اصفهان صفوی، مثل هر جامعه دیگری سخن گفته‌ایم. قزوینی خبر از کار قحبگان پیر زمانش می‌دهد که «چون در پیری تائب گردند، اسباب زنان فروشند و به این وسیله راه به خانه‌های مردم [پیدا] کنند و اکثر دختران و زنان مسلمانان را فاسد گردانند».

و می‌افزاید: «عیاران این زمان، توبه ایشان عزم مشهد خراسان باشد و اکثر ایشان هم از راه بازگردند که از توبه پشیمان گردند». حکایت یک تائب مازندرانی نیز جالب است: «کسی از مردم نور و کجور، تائب شد و عزم زیارت خراسان نمود. با مادر گفت: چون من یک دو منزل بروم، طنبور بشکن. و از راه

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۷۹۹

به مادرش پیغام داد: طنبوره من نشکنی که من توبه خود را متزلزل می‌بینم، و هم از راه برگشت» (۳۲۶).

حکایت قلندران

قلندران، صوفیان بازاری بیکاره‌ای بودند که کشکول‌گدایی بر دوش، از این خانه به آن خانه رفته، هر کجا سفره پهنی می‌دیدند، خود را بر آن حاضر می‌کردند. رفتار زشت و زندگی کثیف اینان که ادای صوفیان را در می‌آوردند، زمینه‌ای برای انزجار علما و مردم از صوفیان بود. نگارنده در بررسی آثار سید نعمت الله جزائری حکایاتی درباره قلندران آورده‌ام. در اینجا نیز قزوینی حکایاتی از روزه خواری آنان آورده که جالب است:

قلندری را گرفتند که روزه نداشته و چند روز را خورده، او را می‌زدند. گفت: مسلمانان! از ماه چند روز رفته است؟ گفتند: دوازده. گفت: چند مانده است؟ گفتند: هیجده. گفت:

دوازده و هیجده سی تمام است؛ نگویید من کدام روز را خورده‌ام.

گویند: روز دوم شوال، قلندری را دیدند دلتنگ نشسته. گفتند: چرا دلتنگی؟ گفت: اینک به ماه رمضان آینده یک روز نزدیک شدیم. گفتند: اگر روزه می‌گرفتی از این نزدیک‌تر می‌شدی، چه می‌کردی؟

قلندری را دیدند سر به جیب تفکر فرو برده. گفتند: اکنون چه فکر می‌کنی؟ گفت: من دیری است متحیر بودم که آدمی چرا می‌میرد؛ اکنون سبب آن دانستم. در این شب‌های دراز اول شب تا صبح خوابشان می‌برد، همچنان گرسنه و هیچ نخورده؛ از این جهت می‌مرده‌اند و من نمی‌دانستم! (۳۴۶)

در این زمان، حتی مشایخ صوفیه به بی‌اطلاعی از فقه متهم بودند. قزوینی می‌نویسد:

«واعظی بود عالم به علم تصوف مشهور و از مسائل فقه اطلاع تمام نداشت. مسأله‌ای مشکل از میراث در کاغذی نوشتند و وقتی که بر منبر افادت می‌نمود، به دست او دادند که این مسأله برای ما تحقیق و تبیین کن. چون بخواند و غرض ایشان بدانست، نوشته بیفکند، از روی عتاب گفت: ما سخن در مذهب قومی می‌گوییم که چون بمیرند، از ایشان مالی به ارث نماند.» (۲۹)

چند طنز درباره سفر حج

ملا صالح قزوینی از عالمان دوره صفوی، در کتاب نوادر خود یک خاطره و سه طنز درباره حج نقل کرده که جالب است. نخست آن که می‌نویسد:

و پدر فقیر- خدای عز و جل او را بیامرز- می‌گفت: کیسه زر سرخ داشتم، می‌خواستم به زر نقره تبدیل نمایم و با هیچ کس جرأت آن معامله نمی‌کردم. صرافیی دیدم محاذی در

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۰۰

خانه کعبه بر دکانی نشسته بود با محاسنی سفید و تسییحی در دست، از ذکر و دعا هیچ نمی‌آسود و از وضع و لباس، یکی از ابدال زمانه می‌نمود. گفتم: هیچ شک نکنم که این مرد از صلحا و عباد است. زر پیش او بردم و او هیچ دست نزدیک نیاورد که به ذکر و تسییح مشغول بود. چون باز گشتم مبلغی از آن سرخ‌ها به جلد دستی ربوده بود!

اما چند طنز: یکی از تجار در مکه به بعضی آشنایان برسد. به او گفتند: مروارید نمی‌خری که ارزان است؟ گفت: ای ظالمان! پس برای چه آمده‌ام؟

با دیگری گفتند: مشک آورده‌ای که اینجا سود می‌کند. گفت: بی‌دردان! پس به چه کار آمده‌ام.

ترکی را پسری صالح بود و از نماز او پیوسته کوفته خاطر بود. عزم حج کرد و از پدر رخصت خواست. گفت: چندان نماز کردی که خانه‌ام خراب کردی. حالا فکر حج داری؟

دانم اجاق مرا کور کنی و خانه من ویران گردانی!

خلجی به مکه رفت و باز گشت دلتنگ و غمگین. گفتند: چه حال داری؟ گفت: خانه خود خراب کردم و بسی سختی کشیدم تا به مکه رسیدم؛ خدای در خانه نبود. به مدینه آمدم آن گو خا که آن‌جا بود، از جهان رفته بود. کور و پشیمان برگشتم.

پهلوانی قزوینی از حج آمده بود. روزی بر پسر خود خشم گرفت و گفت: به فلان قسم که تو را بکشم و یک بار دیگر این راه که هیچ کافری را نصیب نشود، بروم. (۳۵۰) [باید بیفزایم که کم لها من نظیر که امروزه نیز در ادب پارسی، حکایات فراوانی درباره

حج گزاری این قبیل افراد هست، و ای کاش کسی آن‌ها را گرد می‌آورد.]

کنیز کان گرجی و هندی

از زمان که پای صفویان به گرجستان باز شد، شمار زیادی از اسرای گرجی، از مرد و زن به سوی اصفهان و دیگر شهرها سرازیر گردید. در این میان، کنیزکان گرجی به زیبایی شهرت داشتند و با قیمت‌های گزاف خرید و فروش می‌شدند. بسیاری از اینان، برای اعیان فرزند می‌آوردند. قزوینی پس از اشاره به لفظ هجین در میان اعراب که به فرزندان گفته می‌شد که پدرشان عرب و مادرشان عجم بود، می‌نویسد: «و مثل آن حال که اول اسلام، عرب را بود، امروز عجم راست به اعتبار گرج و ترک. و کنیزان مؤطاه در این عهد غالباً از این دو فریق باشند. و احیاناً اولاد ایشان را طعن کنند و اولاد حرایر خود را بر ایشان ترجیح دهند؛ و مع ذلک بسیاری از آن اولاد به نجابت و شهامت و فطانت نزدیک‌تر باشند؛ سیما اولاد گرج که ایشان را امتیاز عظیم واضح باشد. و هر فرزند که عجم از کنیزان هندی بیاورند، خبیث و شریر و ناقابل باشند و این حکم در ایران و هند کمتر تخلف کند.» (۸۵)

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۰۱

درباره خلیفه سلطان یا سلطان العلماء

خلیفه سلطان (م ۱۰۶۴) که مدتی وزارت شاه عباس اول و بعدها وزارت عباس دوم را داشت، از علما و فقیهانی بود که به منصب اعتماد الدوله‌ای رسید. قزوینی یکی دو نکته در باره جرأت و نترسی وی نقل می‌کند: «و در این عهد، از نواب سلطان العلماء خلیفه سلطان، مثل این حال نقل می‌کنند. آن وزیر بی‌نظیر از غایت وقار و جلالت، هرگز حرکتی غیر لایق به تمکین نکردی. روزی در صحرائی زیر خیمه نشسته بود، ماری مهیب متوجه او می‌شود.

از غلامان هیچ کس حاضر نبوده‌اند. غلام خاص خود را آواز می‌دهد و هیچ از جای نمی‌جنبد. و او چاقشور در پا نداشته است و رفتن بی‌چاقشور به خدمت وزیر خلاف ادب می‌دانسته. به چاقشور پوشیدن مشغول می‌گردد و تا آمدن او، مار خود پاس حشمت وزیر داشته، جانبی مختفی می‌شود. و بعد از دو روز، آن خبر نقل کرده و از غلام اظهار رضا نموده، به اعتبار پاس ادب داشتن و بی‌چاقشور پای بر بساط قرب نهادن.

و آن آصف زمان شبی به حمام خویش می‌رود. و معهود نبوده است که آن وقت هیچ کس آن حمام باشد یا با او کسی داخل حمام شود. و از اتفاق، شخصی در حمام مانده بود.

ملازمان خبر نداشته‌اند و او به خزانه حمام درون شد. در این وقت، چاره نمی‌داند جز بیرون آمدن. ناگاه سر از دریچه خزان بیرون می‌آورد. وزیر صاحب تمکین، هیچ از جای در نمی‌رود و حرکتی نمی‌کند. و چون معلوم می‌کند آدمی است، سبب آن جرأت می‌پرسد. او عذر خویش عرضه می‌دارد و بیرون می‌رود. (۲۱۸)

قزوینی حکایتی دیگر نیز از یکی از صدور این زمان نقل می‌کند که مناسب است همین جا بیاوریم: سیدی جلیل القدر و سلیم الصدر در این زمان منصب والای صدارت داشت.

سلطان صدارت از او بگرفت و وزارت بزرگ بخشید. و او از کارها دست کشیده می‌دارد.

سایر وزرا و امرا در کار او مدخل می‌کنند و مالها می‌یابند. روزی به تقریب می‌گفته: ما مصحف دادیم و طنبور گرفتیم، آن را هم دیگری می‌نوازد. و آن بزرگ با آن که سخن بسیار کم می‌گوید، سخنان خوب دارد و هم پیوسته سر در پیش دارد و به جانب کسی نمی‌نگرد.

ظریفی گفت: عجب دارم که نواب [لقبی که به صدور و برخی بزرگان در دوره صفوی می‌دادند] چندین خلیق را از عطف دامن می‌شناسد. یعنی نظرش جز بر دامن مردم نمی‌افتد. (۱۷۹-۱۸۰)

اختلاف فقها درباره غنا

ما نوشتاری مستقل درباره تاریخچه بحث غنا در دوره صفوی نگاشته‌ایم و حکایت

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۰۲

اختلاف آراء در این باره را آورده‌ایم. در اینجا قزوینی، نکته لطیفی را به اجمال آورده است:

آواز در نفس حالتی عجیب و تأثیری غریب است. بعضی آواز موجب سرور گردد و بعضی موجب غم و اندوه، و بعضی بگریاند، و بعضی بر رقص آورد و برجھاند، و بعضی عقل ببرد و بی‌هوش گرداند. و چون آواز خوش با حرکات دلکش جمع گردد، اثر بزرگ‌تر گردد. و از عجایب تأثیر آواز، حدای عرب است و قصه‌ها در آن باب مشهور است. و سلّام حادی از مشاهیر ایشان است. و چون مکاریان [چارواداران چهارپا داران] آواز برکشند، بهایم گوش تیز کنند. و چون مادران نوا درگیرند، اطفال بی‌قرار در مهد خواب قرار گیرند. و بسیار باشد طفل نیز نوایی و صوتی به رفاقت مادر ظاهر گرداند. و این عجیب است. و مذاهب ناس در حرمت غنا بر تفاوت و خلافت مشتمل است و اقوال عامه و بلکه خاصه نیز در آن باب مضطرب و متلّون است. علی‌الجمله، در روایات خاصّه، حرمت غنا محکوم به است و لیکن در تعیین و توصیف غنا اختلاف و اشتباه می‌افتد. و بعضی از فقیهان بارد ما از امثال صوت بنّایان و بافندگان احتراز نمایند و صوت مادران را برای خواب کودکان غنا شمارند.

و بعضی وسعتی تمام در مشرب دارند و بسیاری غناها بر طرز صفویه بشنوند و آن را غنا ندانند؛ و اگر دانند، غنا را از همه جهت حرام ندانند. و یکی از علمای ما می‌شنیده است و می‌گفته است: غنا آن است که بر تن تنها مشتمل است؛ یعنی آن غنا که در مجالس فترّاق کرده می‌شود و معتاد می‌خوارگان است و اسلوبی خاص دارد، و غنا که صوفی مشربان می‌شنوند اسلوبی دیگر، و ایضا مضمونی که به آن غنا می‌کنند، در اباحت و حرمت مدخل تمام خواهد داشت. و اما عامّه؛ خلاف ایشان در این مسأله خلافتی مستقر و فاحش است. (۱۷۴) پس از آن قزوینی می‌نویسد که خود از یکی از قسیسان نصارا درباره غنا پرسیده است که آیا شما آن را گناه می‌دانید؟ او پاسخ داده است: «اگر بد بخواند آری!» (۱۷۴)

تفاوت مضمون در شعر عربی و فارسی

آنچه شعرا و بلغای عرب در وصف حروب و حمیت و شجاعت گفته‌اند، صد یک آن را شعرای عجم نگفته‌اند. و سبب آن است که شعرای عرب، همه اصحاب حروبند و پیوسته به اقتحام قتال و مقاسات جدال مشغولند؛ اما شعرای عجم زبان خویش در کام، جز روز میدان غزل و مدیح جولان ندهند. و جز با خیل عشق و وجد و فرسان هموم و احزان مبارزت نمایند. کار با می و معشوقه و ساقی کرده‌اند و باقی امور و عادات احرار در باقی نموده‌اند. (۲۱۶)

طیبیان بیمارکش

روشن نیست، به چه دلیل، قزوینی از طیبیان این روزگار، تا این اندازه خشمگین است. در

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۰۳

این باب هم حکایت دارد و هم اظهار نظر: «شخصی طیبی را دید به شتاب می‌رفت. گفت:

این برید مرگ است که می‌شتابد.» و حکایت دیگر: «یکی از معاریف اصفهان چند طفل داشت. یک یک بیمار می‌شدند و وفات می‌کردند بر دست طیبی که او را بود. بزرگی گفت:

فلان هر روز می‌آید و همپو کور کوره (غلیواج باشد که مرغ گوشت رباست) یک بچه فلانی را می‌برد.»

قزوینی می‌افزاید: و بدان که توانگران زمان، بسیاری اجل‌شان بر دست طیبیان باشد که ایشان چون مکنت دارند، پیوسته دوا خورند و به ادنی سبب به معالجه علت معدومه مشغول شوند و اطبا برای نفع خود ایشان را دستگاه سازند و کارخانه بچینند و او را در

امراض سیر دهند، چنانچه مغنی در مقامات سیر می‌کند، تا او را تسلیم مرگ نمایند. و زبان به اعتراض گشایند که در فلان باب وصیت ما پاس نداشت و ناپرهیزی و بد نفسی کرد. باری نقدش بستانند؛ پس او را در چنگ اجل اندازند و آنچه از دزد مانده باشد، رمیال ببرد. و فقرا را به ازای این از رهگذری دیگر آفت هست و اسباب موت در پیش است. مثلاً بنایان و چاه کنان و عمله بناهای خطیر و مکاریان که خود را در اخطار می‌افکنند برای ضرورت معاش و امثال آن. و این یکی از آفات طیبیان جاهل است، بسیاری مریض را به پرهیز بی‌موقع و زاید از حد فاسد سازند، چه طبیعت به آن سبب ضعیف می‌گردد و حرارت غریزه منطقی، پس از مقاومت مرض عاجز می‌شود. (۱۰۸)

سگهای فرنگی و ایرانی

قزوینی چند حکایت درباره سگ‌ها آورده که حکایت برخی از آن‌ها برای ثبت تاریخ مفید است: «پدرم غفر الله له گفت: شخصی را مصلوب کردند. او را سگی بود، در پای دار نوحه می‌کرد و در او می‌دید [می‌نگریست] و خود را بر زمین می‌زد تا بمرد. شاه اسماعیل ماضی سگی را که در واقعه چالدران حق وفاداری و خدمتگزاری به جای آورده بود، ایالت ملک بغداد ارزانی داشت. امرای دولت در خدمتش می‌ایستادند و به رسم ملوک او را خان و سفره می‌نهادند. و نوعی از سگ در فرنگ و بعضی از روم یافت شود خرد و موزون و صاحب شعور. گویند، فرنگ او را خدمت‌ها فرمایند از مثل کباب گردانیدن و مانند آن. و زنبیلی در گردن او بندند و فلس در آن گذارند و برای سبزی و گوشت به بازار فرستند، خریده بیاورد. و رومیان آن نوع سگهای موزون را عزیز دارند. و در بعضی از مذاهب اربعه ایشان نجس نباشد [مذهب مالکی‌ها] او را با خود به حمام برند و پاک بشویند و در کنار خود بیرون آورند. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۰۴ و سگان آدمخوار در این عهد در ایران فاش شد؛ آن سگها به هیچ شیر باج ندهند و در جئه نیز با شیر نزدیک‌اند. (۴۰۸)

این زمان ...

ملا صالح برخی از نکات ریز را که مربوط به زمانش بوده و به گمانش پیشینه و سابقه‌ای در ایران نداشته، بیان کرده که هر کدام به موضوعی خاص اختصاص دارد. در اینجا نمونه‌هایی را می‌آوریم: و امروز دیوان برید و واقعه نویسی اطراف، در هند معمول است و در ایران متروک. و کاتب خاص ملک را اینجا واقعه نویس می‌گویند. (۲۶۱) در این زمان مردم دیار ما گویند: شخص باید سه زن بخواهد: یکی هندی و یکی عراقی و یکی ماوراء النهری. هندی برای مباشرت و عراقی برای مکالمت و معاشرت. و ماوراء النهری برای آن که او را پیوسته بزند تا چشم آن‌ها بترسد. (۲۴۵) این زمان در عرب قاعده چنان است که دختران وقت ازاله بکارت، صیحه کنند؛ چنانچه همسایه‌ها و همه مردم بشنوند (۲۴۳). از این پیش مردی به زنی عاشق می‌شد، یک سال دور خانه او می‌گشت و به آن شاد بود که کسی را بیند که معشوق را دیده باشد؛ اگر وصل او در می‌یافت، با هم شکایت فراق و شرح اشتیاق می‌کردند و اشعار می‌خواندند. و امروز، روز اول با یکدیگر اشارت می‌کنند و همدیگر را وعده می‌دهند، و چون خلوتی می‌یابند، نه این با او شکایت هجران می‌کند و نه او با این احوال شوق بیان می‌کند، بلکه در وقت میان دو پای او می‌نشیند. گویا ابو هریره را بر نکاح او گواه گرفته است. (۱۹۷) منجمی در این زمان، روز جشن سلطان حکم کرد که واقعه‌ای عظیم روی دهد و سلطان را از خروج مانع بود. در این اثنا، تالاری که مجلس بود بیفتاد و از امرا و مقربان دولت چند نفر هلاک شدند و چندی مجروح گشتند. و این خبر از ثقات منقول است (۳۴).

در زمان سابق کاسه و طبق آش و طعام یک یک می‌نهادند. و چون به کار می‌بردند، کاسه و طبق دیگر می‌نهادند. و امروز در روم و عرب این عادت باقی است، و در ایران متروک است (۱۶۰).

امروز رأی اکثر مردم در بادنجان نیک شده است؛ از آن وجه که آن را با اسبابی مناسب و موافق می‌پزند. و در بعضی دیار، بسیار خوب می‌شود و در حدیث ممدوح گشته است.

و لیکن اطبنا ذم کرده‌اند، و حال آن که همچو سایر مطعومات به اعتبار تفاوت بلاد و طریق طبخ متفاوت می‌گردد. و طعم بادنجان و آنچه به او ماند، از قبیل زیتون، کسبی است و در صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۰۵

کام اطفال خوش نیاید، به خلاف حلاوت و مایشبهها که فطری است و در کام‌ها نیکو آید. (۱۵۵).

در این زمان، سیدی با نام و نشان و مشهور زمان و محسود اقران، ناگاه در چاه کنیف افتاد و بمرد و از حیرت آن حالت عبرت و ضجرت، خون در رگهای همگنان بیفسرد.

(۸) ۳۵

و در این عهد، کسی میان تابستان و آفتاب در خدمت سلطان، از آب یخ ساخت. و طریق، آن است که اندک یخ با نمک بسیار بیامیزد و با هم خرد بکوبد و کاسه پر آب میان آن نهد، چنانچه بیرون کاسه را احاطه کند، آب کاسه منجمد گردد. و این عمل در آفتاب و هوای گرم بهتر صورت پذیرد. (۳۸۰)

قزوینی پس از اشارت در باب گرگدن می‌نویسد: و من می‌گویم در این زمان، آن حیوان عجیب در بلاد هند البته موجود است و پیش از این به ایران آوردند و ما دیده‌ایم. و در این ایام نیز ایلچی می‌آورد و در راه بمرد. (۴۱۰)

شاعری در این عهد ملا وارسته نام، طبعی لطیف دارد، به ترکی و فارسی شعر می‌گوید.

پسر و دامادش اتفاق نموده او را می‌زنند. قصیده‌ای گفته، اولش این است:

من ایستر ایدوم کیم وریم ایگی جهانی بیربره آخر منی بیر بیت یره وردی و کسدی بیربره [من می‌خواستم که دو جهان را برهم بزنم / آخر من را یک شپش و یک کک به زمین زده و امانم را بریدند]. (۳۱۸)

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۰۷

۲۱ نسخه‌های مهاجر از بلاد عربی به ایران صفوی

در آمد بحث

در نخستین روزهای تشکیل دولت صفوی، مذهب شیعه امامی به عنوان مذهب رسمی حکومت پذیرفته و اعلام شد. تشیع خاندان شیخ صفی، از هر زمان که بوده باشد، در آغاز تشیعی فقهاتی و علمی نبوده و افزون بر نبودن عالمان و دانشوران فقیه شیعی، آثار و کتاب‌های فقهی شیعه در دسترس آن‌ها قرار نداشته است. بلافاصله پس از روی کار آمدن صفویه، مهاجرت علما و دعوت از آن‌ها آغاز شد. این مسأله در مقاله‌های مختلفی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. آنچه کمتر مورد توجه قرار گرفته، آن است که در کنار مهاجرت علما، آثار و نوشته‌های علمای شیعه نیز از مناطق عربی راهی ایران شد و عامل مهمی در ایجاد تحول مذهبی در کشور ما گردید.

پیش از این که این بحث را دنبال کنیم، لازم است اشاره کنیم که عدم وجود آثار شیعی در ابتدای تشکیل دولت صفوی مورد

توجه مورخان بوده است. اظهار نظر مهم در این زمینه سخن روملو در احسن التواریخ است. وی نوشته است: در آن اوان، مردمان از مسائل مذهب حق جعفری و قواعد و قوانین ملت ائمه اثنا عشری اطلاعی نداشتند؛ زیرا که از کتب فقه امامیه چیزی در میان نبود و جلد اول از کتاب قواعد اسلام [قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام] که از جمله تصانیف سلطان العلماء المتبحرین شیخ جمال الدین مطهر حلی است که شریعت پناه قاضی نصر الله زیتونی داشت، از روی آن تعلیم و تعلم مسائل دینی می نمودند تا آن که روز به روز آفتاب حقیقت مذهب اثنا عشری ارتفاع پذیرفت و اطراف و اکناف عالم از اشراق لوازم طریق تحقیق از مشارق منور گردید. (۱)

در این باره لازم است تا اصلاحی صورت گیرد. به نظر می‌رسد که این سخن به طور

(۱). روملو، حسن بیگ، احسن التواریخ، ص ۸۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۰۸

محدود در سال ۹۰۷، آن هم در آذربایجان درست باشد؛ اما آگاهیم که در نواحی دیگر نسخه‌های فراوانی از آثار علامه یا دیگر منابع شیعی در ایران پیش از صفوی وجود داشته و بنا بر این باید در پذیرش سخن روملو به صورت کلی، تردید کنیم. در حقیقت چند شهر ایران که جایگاه سنتی تشیع بوده نظیر کاشان، سبزوار (۱)، استرآباد (۲) و اخیاناری و طوس (۳) محلی برای استنساخ کتاب‌های فقهی شیعه بوده است. نمونه‌هایی از آن مربوط به کتاب‌های علامه حلی است که در جای دیگری به آن اشاره کرده‌ایم. (۴) یک نمونه کتاب قواعد علامه است که حسن بن حسین بن حسن سرابشروی مقیم کاشان در سال ۷۶۳ آن را کتابت کرده و افندی آن را در تبریز دیده است. (۵) نمونه دیگر نسخه‌ای از مبسوط شیخ طوسی است که در اختیار افندی بوده و اجازه‌ای به خط حسن بن حسین بن علی دوریستی - طرشتی - مقیم کاشان با تاریخ ۵۸۴ بر روی آن بوده است. (۶) اجازه دیگری از همان عالم بر روی نسخه‌ای از ارشاد مفید بوده که افندی آن نسخه را نیز دیده است. نیز نسخه‌ای از ارشاد که توسط حسن بن محمد بن حسین جاسبی هرازکانی در ۱۴ شوال ۵۶۵ نوشته شده و در سال ۵۶۶ با نسخه فضل الله راوندی مقابله شده، به شماره ۱۱۴۴ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود. نسخه‌ای از الانتصار سید مرتضی با تاریخ کتابت ۲۵ ذی قعدة سال ۵۹۱ توسط ابو الحسن علی بن ابراهیم بن حسن بن موسی فراهانی در محله باب ولان کاشان کتابت شده که به شماره ۳۵۹۸ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود. نسخه‌ای مشتمل بر چندین کتاب و رساله شیعی مانند ارشاد المسترشدين و هداية الطالبين از فخر المحققين، رساله فی علم الکلام، (مجهول المؤلف) منتهی السؤل فی شرح الفصول از علی بن یوسف

(۱). نسخه‌ای از ایضاح الفوائد فخر المحققین را شخصی با نام محمد بن علی جوینی در سال ۷۹۳ و ۷۹۴ در سبزوار استنساخ کرده است. نک: فهرست کتابخانه مجلس، (قم، ۱۳۷۶) ج ۲۵، ص ۲۴۹

(۲). درباره استرآباد نک: افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۱۳. عالمی با نام عماد بن علی استرآبادی در روز سه شنبه، پنجم شعبان سال ۸۶۱ استنساخ کتاب البیان شهید اول را تمام کرده. این می‌تواند در ایران بوده باشد. می‌دانیم که استرآباد در قرن نهم، تقریباً از مراکز مهم شیعه در ایران بوده است.

(۳). یکی از دانشمندان شیعی قرن ششم، نصیر الدین ابو طالب عبد الله بن حمزه مشهدی معروف به نصیر الدین طوسی است که قطب الدین کیدری از شاگردان اوست، چنان که خودش از ابو الفتوح رازی حدیث نقل می‌کند. افندی کتاب الوافی بکلام المثلث و النافی وی را که تاریخ کتابت آن ۶۷۹ بوده دیده است. نیز نسخه‌ای از صحیفه الرضا را دیده است که خط وی با تاریخ ۵۷۸ بر آن بوده است. افندی، همان، ج ۳، ص ۲۱۶

(۴). فهرستی از آثار علامه را که در ایران یا توسط عالمان ایرانی پیش از عصر صفوی کتابت شده، ببینید در:

جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران (قم، انصاریان، ۱۳۷۶)، ج ۲، صص ۶۶۹-۶۷۶

(۵). افندی، همان، ج ۳، صص ۳۹۷-۳۹۸

(۶). افندی، همان، ج ۱، ص ۱۷۹، ج ۳، ص ۴۱۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۰۹

نیلی (قرن هشتم) و ... در سال ۸۴۵ در قریه لامبلنگی کتابت شده است. «۱»

افندی نسخه‌ای کهن از منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه قطب راوندی را در استرآباد دیده که به نوشته وی به احتمال در زمان حیات مؤلف (قرن ششم) تألیف شده بوده است. «۲» نمونه دیگر داستان یافت شدن کتاب فقه الرضا است که مجلسی به نقل از قاضی امیر حسین یاد کرده است و آن این که جماعتی از قمی‌ها در مکه نسخه آن را که تاریخش به عصر امام رضا علیه السلام می‌رسیده، برای او آورده بودند. «۳» این کتاب رساله ابن بابویه به فرزندش صدوق است و گرچه متن آن از روایات امامان گرفته شده، اما از امام رضا علیه السلام نیست. این کتاب‌ها باید در ایران کتابت شده باشد و طبعاً نافی این نظر است که در آغاز عصر صفوی، نسخه‌هایی از آثار کهن شیعی وجود نداشته است.

نسخه‌ای از کتاب تفسیر ابو الفتوح رازی را که در زمان مؤلف، یعنی در قرن ششم کتابت شده، افندی دیده است. «۴» شاید آن نسخه، همان نسخه‌ای باشد که با تاریخ یکشنبه ۱۲ صفر سال ۵۹۵ توسط ابو سعید بن حسین کاتب بیهقی کتابت شده و به شماره ۳۶۸ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود. این اثر که فارسی است، باید در ایران نگهداری شده باشد.

نسخه‌های متعددی از نهج البلاغه وجود دارد که مربوط به ایران است. یک نسخه آن، از قرن هفتم است که توسط حسن بن مهدی علوی حسنی آملی بهلوی در ربیع الاول ۶۷۷ کتابت شده و به شماره ۳۹۹۴ در مرعشی موجود است. افندی رساله‌ای با عنوان رساله فی حل الشکوک فی التصور و التصدیق از شیخ شمس الدین محمد بن شرفشاه نیشابوری دیده که به خط نجاتی نیشابوری بوده و در سال ۶۹۳ کتابت شده بوده است. «۵»

گفتنی است که برخی از آثار مؤلفان شیعی ایرانی، در دوران پیش از صفوی به مناطق عربی می‌رفته است. افندی نسخه‌ای کهن از آیات الاحکام قطب راوندی را در بحرین دیده است. «۶»

انتقال نسخه‌های آثار شیعی از مناطق عربی به ایران

تشیع ایران در چهار مرحله از سرزمین‌های عربی به این کشور راه یافته است. نخست توسط اشعری‌ها در اواخر قرن اول و طول قرن دوم به بعد. دوم از طریق شاگردان ایرانی

(۱). انوار، عبد الله، فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج ۱۴، صص ۱۶۰-۱۶۳

(۲). افندی، همان، ج ۲، ص ۴۲۱

(۳). مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۱؛ افندی، همان، ج ۲، ص ۳۰

(۴). افندی، همان، ج ۲، ص ۱۵۷

(۵). همان، ج ۵، ص ۱۰۹

(۶). همان، ج ۲، ص ۴۲۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۰

شیخ مفید و شیخ طوسی که از ری و سبزوار و آن نواحی به عراق آمدند و به دیار خود بازگشتند. سوم از طریق مکتب حلّه به رهبری علامه حلی و فرزندش فخرالمحققین که شاگردان ایرانی فراوانی تربیت کردند. چهارم بوسیله علمای جبل عامل مقیم همان نواحی یا عراق که در قرن دهم و یازدهم به ایران مهاجرت کردند.

در بخش سوم و بیش از همه در بخش چهارم، آثار مؤلفان شیعی عرب به ایران راه یافت و سبب استواری پایه‌های تشیع فقهاتی در این دیار شد. انتقال کتاب‌ها، همراه علمایی بود که کتابخانه‌های شخصی خود را به ایران منتقل می‌کردند. در کنار آن، زائران عتبات هم در بسیاری از اوقات، نسخه‌هایی را در عراق خریداری کرده، به ایران می‌آوردند. این مطلب از تملک‌هایی که در پشت کتاب‌ها نوشته شده، به دست می‌آید. «۱»

مهم‌ترین منبع ما برای شناخت این نسخه‌های در درجه اول، کتاب پراج ریاض العلماء و حیاض الفضلاء میرزا عبد الله افندی- شاگرد علامه مجلسی- است که با حوصله تمام، برای چندین دهه، در جستجوی شناخت آثار شیعی و شرح حال علمای شیعه بوده است.

دوم نسخه‌های کهن عربی بر جای مانده در کتابخانه‌های ایران است که البته باید با تبعی بیش از آنچه در اینجا انجام شده، رد پای نسخه‌های مهاجر را به دست آورد.

با توجه به آنچه در ریاض آمده، باید اظهار کرد که بیش‌تر نسخه‌های کهن که در سالهای نخست دوره صفوی از سوی علمای مهاجر به ایران آمده، در اردبیل نگهداری شده و به احتمال قوی در کتابخانه بقعه شیخ صفی بوده است. افندی درباره بسیاری از این نسخه‌ها تصریح می‌کند که آن‌ها را در اردبیل دیده است. «۲» تبریز را نیز به نوعی باید یاد کرد. افندی می‌نویسد: من کتاب‌های زیادی را به خط شیخ علی بن منصور بن حسین مزیدی دیده‌ام.

مثلاً استبصار شیخ طوسی را به خط او در قریه خسرو شاه تبریز دیدم که کتابت آن در سال ۸۷۷ بود. کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام را در روستای دهخوارقان تبریز دیدم. جلد پنجم تذکره الفقهاء را هم در تبریز دیدم. «۳» افندی نسخه‌ای از کتاب ابن خالویه- نویسنده کتاب الآل- با عنوان الطارقیه را در اردبیل دیده که تاریخ کتابت آن سال ۵۶۱ بوده است. «۴» می‌دانیم که این شهر، پایتخت مذهبی صفویان بوده و تا اواخر عهد صفوی، مورد اعتنای

(۱). نک: برگ نخست نسخه حاشیه حاشیه الشریف علی شرح المطالع، ش ۸۰۴۶ مرعشی.

(۲). به عنوان نمونه نک: افندی، همان، ج ۱، ص ۱۸۶؛ ج ۲، ص ۶۸-۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۲؛ ج ۴، ص ۱۸، ۳۱۹. لازم به یادآوری است که افندی نسخه کتاب‌های متعددی را نیز که در دوره صفوی بوده در اردبیل دیده و این نشان می‌دهد که به طور مرتب برای

کتابخانه شیخ صفی کتاب فراهم می‌آمده است. نک: همان، ج ۴، ص ۳۳۲

(۳). افندی، همان، ج ۴، ص ۲۶۹

(۴). همان، ج ۲، ص ۲۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۱

کامل قرار داشته است. شاه عباس صفوی نسخه‌های فراوانی را وقف بقعه شیخ صفی کرد که در طی جنگ‌های ایران و روس، عمده این کتاب‌ها توسط قوای متجاوز دزدیده شده و به کتابخانه آکادمی علوم در سن پترزبورگ منتقل شد. «۱» البته توان گفت که پس از اردبیل، این نسخه‌ها به مشهد و اصفهان رفته است که این هم به دلیل اعتبار تقدس شهر مذهبی مشهد از یک سو و اهمیت اصفهان به عنوان مرکز سلطنت صفوی پس از سال هزار، طبیعی است. بعدها که شاه عباس نسخه‌های خطی فراوانی به دست آورد، باز بخشی را وقف بقعه اردبیل و بخشی را بر آستان قدس رضوی وقف کرد.

به جز اردبیل و اصفهان، شهرهای بسیاری از ایران، از جمله استر آباد، شهر ری، بارفروش «۲» (بابل فعلی) و طهران «۳» این آثار را در خود جای داده بوده است.

نکته دیگر آن که، در آن زمان سه مرکز شیعی عربی در جهان اسلام وجود داشت که از آن مناطق آثار شیعی به ایران می‌آمد. نخست عراق عرب که نزدیک‌ترین منطقه به ایران بود و مرکز مهمی برای عالمان شیعه به شمار می‌آمد. دوم منطقه بحرین که تشیع آن بسیار کهن و قدیمی بوده است. سوم منطقه جبل عامل که تشیع آن نیز دست کم به چند سده پیش از روی کار آمدن صفویه باز می‌گردد. کتاب‌های شیعه در این مناطق پراکنده بوده و عمدتاً توسط علمای مهاجر، از این مناطق به ایران به حوزه قدرت صفوی انتقال یافته است. به این نکته هم باید توجه داشت که بسیاری از آثار شیعی مهاجر به ایران، در نوبتهای بعد، به ویژه پس از آن که بار دیگر پس از سلطنت نادر، نجف مرکز علمی شیعه شد، به عراق برگشته است. «۴»

این نیز گفتمنی است که نباید بحث را به نسخه‌های مهاجر محدود کرد. بسیاری از منابع کهن که در عراق بوده، در اوان دوره صفوی استنساخ شده و متن استنساخ شده به ایران آمده است. به عنوان مثال، نسخه‌ای از کشف الغمه اربلی، توسط طیفور بن سلطان محمد بسطامی در سال ۱۰۴۷ از روی نسخه محقق کرکی استنساخ شده است؛ کرکی نسخه خود

(۱). در این باره نک: مجله نشر دانش، سال ۱۴، ش ۶، (سال ۱۳۷۲)، صص ۲۴-۲۸. فهرست این کتاب‌ها در پایان کتاب اردبیل دفتر اول چاپ شده است. گفتمنی است که پیش از آن هم نادر بخشی از این کتاب‌ها را به برخی از سفرا بخشیده بود. طبیعی است که وقتی فرش بقعه اردبیل با آن ارزش و حجم و قدمت بر باد.

رود، کتاب‌ها سریعتر و ساده‌تر از دست می‌رود.

(۲). افندی، همان، ج ۴، ص ۲۶۲ و موارد دیگر.

(۳). به عنوان مثال نک: افندی، همان، ج ۲، ص ۱۵۷، ۱۹۶

(۴). حتی می‌دانیم که تا چند دهه قبل، کسانی کوشش فراوانی کردند تا نسخه‌های خطی را از شهرهای ایران جمع آوری کرده در کتابخانه امیر المؤمنین علیه السلام در نجف قرار دهند!

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۲

را در سال ۹۰۸ از روی نسخه اصل که به خط مؤلف بوده، استنساخ کرده است. «۱» بدین ترتیب، کتاب با یک واسطه، از علمای شامات مقیم عراق که خود هم به ایران آمده است، وارد ایران شده است.

نمونه‌هایی از جبل عامل

جبل عامل از مناطق سنتی شیعه است که به احتمال، تشیع آن از مهاجرت برخی از طوایف انصار به آن نشأت گرفته است. این مرکز شیعی عالمان زیادی داشته که شرح حال آن‌ها را شیخ حر در مجلد نخست امل الامل آورده است. وی می‌گوید که در یک تشیع جنازه در عصر شهید، هفتاد مجتهد حضور داشته‌اند. «۲» در قرن دهم هجری، بسیاری از عالمان این دیار، همانند سایر مناطق عربی، در عراق و به طور خاص در نجف و حله تحصیل می‌کرده‌اند و بسیاری پس از تحصیل به منطقه جبل عامل باز می‌گشته‌اند. بعد از پیدایش دولت صفوی، شمار فراوانی از آن‌ها در درازای سه قرن، از قرن دهم تا دوازدهم، راهی ایران و برخی راهی هند «۳» شدند. بیش‌تر اینان، با آمدن به ایران، به عنوان رئیس العلماء یا شیخ الاسلام و ... منصوب می‌شدند. «۴» برخی از این عالمان نیز نه برای مشارکت در دولت صفوی بلکه برای زیارت مشهد به ایران می‌آمدند «۵» و بطور طبیعی نسخ برخی از آثار موجود در جبل عامل یا عراق و یا آثار تألیف شده در هند «۶» را به ایران منتقل می‌کردند. به عنوان مثال یک عالم جبل عاملی با نام محیی الدین بن احمد

بن تاج الدین عاملی در فاصله سالهای ۹۵۳ و ۹۵۴ مجموعه‌ای از رساله‌های شهید ثانی را در مشهد استنساخ کرده است. «۷» این اقدام در زمان حیات شهید ثانی انجام شده و به احتمال، عالم مزبور به قصد زیارت به مشهد آمده و شاید مقیم شده باشد. وی باید از روی نسخه‌ای که از خارج از ایران وارد شده بوده، نسخه خود را کتابت کرده است. شیخ علی منشار عاملی، از مهاجران به هند بوده که پس از آمدن به ایران، تعداد چهار هزار کتاب را که حداقل برخی را از جبل عامل به هند برده بوده، به اصفهان آورد. این کتابخانه به دلیل آن که تنها دخترش همسر شیخ بهائی بود،

(۱). عظیمی، حبیب الله، فهرست کتابخانه ملی، ج ۱۳، صص ۲۳۰-۲۳۱

(۲). عاملی، شیخ حر، امل الامل، ج ۱، ص ۱۵

(۳). افشار، ایرج و دیگران، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۵، ص ۱۲۶

(۴). شاه طهماسب گفته بود که برای اداره این قبیل امور، تنها از علمای جبل عامل استفاده می‌کند. نک: افندی، همان، ج ۳، ص ۹۰

(۵). برخی از اینها مانند خاندان برادر شیخ بهائی در مشهد ماندگار شده و از خادمان حرم شدند. نک:

حسینی، احمد، فهرست نسخه‌های کتابخانه آیه الله مرعشی، ۲۱/۳۵۴، ش ۸۳۸۵

(۶). نک: افندی، همان، ج ۵، ص ۱۳۶

(۷). عظیمی، فهرست کتابخانه ملی، ج ۱۳، ص ۳۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۳

به دست شیخ افتاد که بعدها از میان رفت. «۱»

عالم مهاجر، به طور طبیعی کتابخانه‌های شخصی فراوانی داشته‌اند. بسیاری از آنها از نواده‌های عالمان برجسته بوده و نسخه‌های دستنوشته یا مشتمل بر اجازات و یادداشتهای عالمان بزرگ جبل را در دست داشتند و در مهاجرت، کتاب‌های خود را نیز به ایران می‌آوردند. به عنوان نمونه، شیخ علی نواده شهید ثانی، آثاری از شیخ حسن فرزند شهید را در کتاب‌های خود داشته که افندی در کتابخانه او دیده است. «۲» همانگونه که اشاره شد، این وضعیت از قرن دهم تا دوازدهم امتداد داشته است. در نیمه دوم قرن دوازدهم، شرف الدین محمد مکی جزینی عاملی از اعقاب شهید اول، که در نجف زندگی می‌کرده، کتابخانه مهمی داشته که از جمله مشتمل بر نسخه‌ای از ایضاح الفوائد فخر المحققین به خط شهید اول بوده است. کتاب‌های وی که تملکش را روی آنها نگاشته در کتابخانه‌های متعدد ایران فراوان یافت می‌شود، چه فرزندان وی به ایران مهاجرت کرده‌اند. «۳» از جمله، مجموعه شماره ۹۰ موجود در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و نیز نسخه‌ای از آداب الفلاسفه و نوادر از اسحاق بن حنین به شماره ۲۱۰۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است. «۴»

یک مجموعه نفیس از سال ۹۰۲ که به احتمال بسیار قوی در جبل عامل نوشته شده و حاوی چند رساله از قبیل النکت الاعتقادیة از شیخ مفید، نهج السداد الی شرح واجب الاعتقاد از عبد الواحد بن صفی نعمانی، النفلیه از شهید اول، معدن الجواهر از کراچکی و ملحہ الاعراب از ابو محمد قاسم حریری است، با یادداشتی از شهید ثانی بر روی آن به تاریخ ۱۹ ربیع الثانی ۹۵۰ در کتابخانه مرعشی به شماره ۱۱۲۶ نگهداری می‌شود. کاتب آن علی بن حسین حسینی عنقانی است و به دستور زین الدین مفلح بن احمد مارونی نوشته شده است.

افندی نسخه‌ای از سرائر ابن ادریس را در تبریز دیده که یادداشتی از شرف الدین حسین بن نصیر الدین موسی بن عود با تاریخ ۱۶ رجب سال ۷۶۱ است. این عالم به احتمال قوی اهل جبل عامل بوده است. «۵» افندی مجموعه‌ای را به خط برخی فضلالی جبل عامل

دیده است که در سال ۷۵۲ در شهر حله کتابت شده بوده است. «۶»
نسخه‌ای از تحصیل النجاه فخر المحققین را که در کتابخانه شهید ثانی بوده و اجازه‌ای از

(۱). افندی، همان، ج ۴، ص ۲۶۶

(۲). نک: همان، ۱ ص ۲۳۳

(۳). آقا بزرگ، الکواکب المنتشرة، صص ۷۳۹-۷۴۰

(۴). همایون فرخ، تاریخچه کتاب و کتابخانه در ایران، مجله هنر و مردم، ش ۶۵، ص ۶۸

(۵). افندی، همان، ج ۲، ص ۱۸۲

(۶). همان، ج ۵، ص ۷۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۴

فخر المحققین برای سید ناصر الدین حمزه بن حمزه بن محمد علوی حسینی با تاریخ ۷۳۶ بر روی آن بوده، افندی دیده است. قاعدتا این اثر در حله بوده، سپس به جبل عامل منتقل شده و آنگاه به ایران آمده است. «۱» اشاره افندی به این که این کتاب در کتب شهید بوده، به احتمال، اشاره به آن است که آثار شهید در اصفهان در خانه فرزند و نوادگان وی یافت می‌شده است. نسخه‌ای از ثواب الاعمال شیخ صدوق در کتابخانه علامه طباطبائی شیراز موجود است که توسط علی بن فارس بن محمد بن یوسف بن احمد بن ابراهیم بن ابی الفوارس عاملی در تاریخ ۱۲ شعبان ۷۶۳ کتابت شده است. «۲»

افندی نوشته است: در اردبیل مجموعه‌ای دیدم که به خط برخی از علمای جبل عامل بود. از جمله خط شیخ علی بن محمد بن محمد بن مکی عاملی، فرزند شهید اول در آن بود. شیخ محمد بن علی جبای، ذیل خط او نوشته بود: نویسنده این خط در سال ۸۶۵ در گذشت. «۳»

مجموعه‌ای به خط شیخ زین الدین علی بن محمد بن یونس بیاضی- نویسنده صراط المستقیم- را افندی در اصفهان در کتابخانه احمد بحرانی دیده است. این مجموعه عتیق، شامل رساله‌های مؤلف بوده که فهرست آن‌ها را افندی آورده است. «۴»

نمونه‌هایی از عراق

مهم‌ترین مرکز شیعی در طول قرن‌های هفتم تا نهم، شهر حله عراق بوده است. گفته شده است که در زمان علامه حلی، چهار صد و چهل مجتهد شیعه در این شهر زندگی می‌کرده‌اند. «۵» عراق محل مهاجرت شیعیان از هر نقطه به حساب می‌آمده است. در واقع، از زمان مرجعیت شیخ مفید و شیخ طوسی به بعد، عراق همیشه مرکزیت علمی برای تشیع داشته است. این مرکزیت در دوره صفوی برای دو قرن و نیم به ایران منتقل شد و پس از آن به طور محدود به نجف بازگشت. تا پیش از دوره صفوی، بیشتر آثار مخطوط شیعی در عراق کتابت و یافت می‌شد. با روی کار آمدن صفویان این نسخه‌ها به ایران انتقال یافت. «۶»

(۱). همان، ج ۲، ص ۲۰۰

(۲). طباطبائی، عبد العزیز من تراثنا الخالد فی شیراز، میراث اسلامی ایران، دفتر اول، ص ۳۹۹

(۳). افندی، همان، ج ۴، ص ۲۵۱

(۴). همان، ج ۴، ص ۲۵۶-۲۵۸

(۵). همان، ج ۱، ص ۳۶۱

(۶). برخی از این آثار در همان دوره صفوی در نجف کتابت شده و از آنجا به اصفهان منتقل شده است. برای نمونه نک: افشار، فهرست مجلس شورای ملی، ج ۱۲، ص ۳۱۵
 صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۵
 مثلاً نسخه‌ای که در سال ۹۴۷ در نجف کتابت شده بود، و در انتهای آن خط علی کرکی با تاریخ ۹۵۲ وجود داشت، اکنون در کتابخانه مجلس (ف ۲۵/۵۹، ش ۷۰۵۰) نگهداری می‌شود. بعدها بخشی از آن‌ها به عراق بازگشت؛ اما رفت و آمد این آثار همچنان ادامه داشت.

کتاب ایضاح الفوائد فخر المحققین، با برگ تملک محمد بن محمد بن علی حلی جهیمی که به عنوان نسخه‌ای نفیس و قدیمی شناخته شده، به شماره ۱۱۶۲ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود.

نسخه‌ای از مناقب ابن شهر آشوب که جزء اول آن را جعفر بن احمد بن حسین قمرویه حائری در ۱۶ رجب ۵۸۷ نوشته و بخشی از جزء دوم آن توسط ابو القاسم بن اسماعیل وراق حلی در اواخر رجب ۶۵۸ نوشته شده در کتابخانه عمومی اصفهان نگهداری می‌شود. «۱»

نسخه‌ای از کتاب الدروس شهید اول (م ۷۸۶) با تاریخ کتابت دوشنبه ۱۲ رمضان ۸۴۶ به شماره ۱۲۵ در کتابخانه گلپایگانی نگهداری می‌شود. محتمل است که این نسخه در ایران- استرآباد- نوشته شده باشد. اجازه‌ای با تاریخ ۸۳۶؛ یعنی پیش از اتمام کتابت کتاب، توسط علی بن حسین بن محمد استرآبادی برای شهاب الدین احمد عمادی نیلی نوشته است.

نسخه‌ای از لمعه توسط حسین بن محمد بن حسن خویانی مویسی با تاریخ رجب ۸۰۸ در نجف اشرف کتابت شده که در حال حاضر در کتابخانه علامه طباطبائی شیراز نگهداری می‌شود. «۲»

تقی الدین ابراهیم کفعمی (م ۹۰۵) از چهره‌های برجسته شیعی است که در اصل جبل عاملی بوده، اما به نجف آمده و از کتابخانه مشهد غروی در تألیف آثار فراوانش بهره برده است. «۳» وی که درست اندکی قبل از پیدایش دولت صفوی می‌زیسته، آثار فراوانی تألیف کرده و پس از تأسیس این دولت، آثار وی که بسیاری به خط خودش بوده، به شهرهای مختلف ایران، بویژه آذربایجان مرکز دولت صفوی انتقال یافته است. افندی شاهد برخی از این نسخه‌های بوده است.

افندی مجموعه بزرگی را که رسائل آن همگی به خط کفعمی بوده و تاریخ اتمام آن

(۱). مقصود همدانی، جواد، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی اصفهان، (تهران، ۱۳۴۹) صص ۳۱۱-۳۱۲. بخش دیگر همین مناقب از همان دوران در تبریز نگهداری می‌شود.

(۲). طباطبائی، من تراثنا الخالد، میراث اسلامی ایران، دفتر اول، ص ۴۴۰

(۳). افندی، همان، ج ۱، ص ۲۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۶

رساله‌ها در سالهای مختلفی از جمله ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۲ بوده، در ایروان دیده است. «۱» وی رساله دیگری به خط کفعمی در مازندران با عنوان غره المنطق و رساله دیگری با عنوان دره المنطق دیده است. همو می‌گوید: چنین به نظر می‌آید که کتابی در تفسیر سوره فاتحه به خط کفعمی در تبریز دیده‌ام.

افندی نسخه‌ای از الملاحم و الفتن که به خط ابن طاووس (م ۶۶۴) بوده دیده که یادداشتی از عبد الکریم بن جمال الدین از تاریخ ۶۷۰ روی آن بوده است. «۲» همو نسخه‌ای هم از کتاب المجدی نسابه معروف به العمری دیده که یادداشت‌هایی با تاریخ ۶۸۲ از همین عبد الکریم بن احمد بن طاووس بر روی آن بوده است. «۳» همو نسخه‌ای کتاب الفصیح المنظوم از ثعلب که ابن ابی الحدید

آن را منظوم کرده، دیده است که یادداشتی از سال ۷۰۱ روی آن بوده است. «۴» نیز وی اشعار سید عبد الله بن محمد حسینی حائری را در اردبیل دیده که به خط یکی از شاگردان وی در سال ۷۵۰ و در زمان حیات آن شاعر نوشته شده بوده است. «۵» همو مجموعه‌ای را در اردبیل دیده که به خط محمد بن علی جباعی عاملی - جد شیخ بهائی و شاگرد ابن فهد حلی - بوده است. این اشعار از شیخ علی بن شهیفرینی حلی، و در مرثیه امام حسین علیه السلام بوده است. «۶» نیز نسخه‌ای از اربعین فاضل مقداد را در اردبیل دیده که به خط شیخ زین الدین علی بن حسن بن غلاله یا علاله بوده و اجازه‌ای از شیخ مقداد با تاریخ ۸۲۲ روی آن بوده است. «۷» افندی در همان اردبیل، نسخه‌ای از رساله المقتنه فی آداب الحج را که تألیف محمد بن شجاع انصاری - معاصر فاضل مقداد - بوده، به خط همان شیخ زین الدین علی با تاریخ ۸۲۲ دیده است. «۸» همو نسخه‌ای از فصول سید مرتضی را در اردبیل دیده که با نسخه اصل مقابله شده بوده است. «۹»

افندی نسخه‌ای از تنزیه الانبیاء سید مرتضی (۴۳۶-۳۵۵) را که اجازه‌ای از سید عبد المطلب بن مرتضی با تاریخ ۷۲۳ و در موصل که بر روی آن بوده، دیده است. «۱۰» نیز

(۱). همان، ج ۱، صص ۲۲-۲۳، ص ۲۵۷

(۲). همان، ج ۳، ص ۱۶۴

(۳). همان، ج ۳، ص ۱۶۷

(۴). همان، ج ۳، ص ۱۸۳، ج ۴، ص ۱۲۳

(۵). همان، ج ۳، ص ۲۳۵

(۶). همان، ج ۳، ص ۴۰۳، ج ۴، ص ۱۰۷

(۷). همان، ج ۳، ص ۴۰۸

(۸). همان، ج ۳، ص ۴۰۹

(۹). همان، ج ۴، ص ۱۸۳

(۱۰). افندی، همان، ج ۳، صص ۲۶۷، ۲۹۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۷

نسخه‌ای از دیوان سید مرتضی را دیده که بر وی قرائت شده و خط او نیز بر روی آن نسخه بوده است. افندی طی ده روز آن را برای خود استنساخ کرده است. «۱» همو نسخه‌ای از مجمع البیان را به خط قطب الدین کیدری دیده که آن را نزد خواجه نصیر طوسی خوانده است. «۲» افندی نسخه‌ای از الغرر و الدرر سید مرتضی را در اردبیل دیده که تاریخ کتابت آن سال ۵۴۵ بوده است. «۳»

نیز وی نسخه‌ای از نهج البلاغه را در اصفهان دیده با تاریخ ۶۷۷ که کاتب آن سید نجم الدین ابو عبد الله حسین بن اردشیر طبری بوده و گویا در حله کتابت شده بوده است. «۴» آنچه مسلم است این که یادداشت‌های روی کتاب نشان می‌دهد که نسخه برای قرن‌ها در حله بوده و بعدها به ایران منتقل شده است. نسخه دیگری از نهج البلاغه در اختیار افندی با تاریخ ۴۹۹ (نسخه بدل ۴۶۹) بوده که کاتب آن حسین بن حسن بن حسین مؤدب بوده است. «۵» افندی نسخه‌ای از شرح نهج البلاغه ابن عتاقی را با تاریخ ۷۸۶ در اصفهان دیده که خط وی بر روی آن بوده است. «۶» نام برخی از آثار کهنی که از قرن پنجم تا هشتم در کتابخانه مرعشی موجود است، چنین است:

رجال کشی با تاریخ ۱۴ ربیع الاول ۵۷۷ به شماره ۲۶۳۶ مرعشی. روی این نسخه تملک‌هایی از برخی از عالمان شیعی، از جمله

چند عضو یک خانواده فراهانی مقیم عراق عرب با تاریخ‌هایی از قرن ششم و هفتم وجود دارد. (نک: فهرست مرعشی، ۲۰۹/۷)
بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار قمی، با تاریخ اول صفر سال ۵۹۱ به شماره ۱۵۷۴ مرعشی.
التیان شیخ طوسی، با یادداشتی از خود شیخ طوسی با تاریخ ربیع الاول ۴۵۵ و یادداشتی از آخر جمادی الاولی ۴۹۴ از شیخ ابو
الوفاء، به شماره ۸۳ مرعشی. «۷» مجلدات دیگر آن به شماره ۳۶۰۷، ۳۶۶۵ و ۸۴۱۹ که عمدتاً از قرن پنجم و ششم هستند، در
کتابخانه مرعشی موجودند.

المبسوط شیخ طوسی که توسط شمس المعالی بن علی بن محمد محمدی از شاگردان

(۱). همان، ج ۴، ص ۴۸

(۲). همان، ج ۳، ص ۲۹۷

(۳). همان، ج ۴، ص ۳۰

(۴). همان، ج ۲، ص ۳۷

(۵). همان، ج ۲، ص ۴۳

(۶). همان، ج ۳، ص ۱۰۶

(۷). افندی این نسخه را دیده بوده نک: همان، ج ۴، ص ۸۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۸

شیخ در تاریخ محرم ۵۰۷ کتابت شده و به شماره ۲۷۶ در مرعشی نگهداری می‌شود.

نسخه‌های دیگری از آن از قرن ششم به شماره ۲۵۶۲ و ۲۶۱۳ در همانجا موجود است.

کتابت من لا یحضره الفقیه از شیخ صدوق. دو مجلد این کتاب که در قرن ششم کتابت شده تحت شماره‌های ۲۳۵ و ۲۱۵۱ در
کتابخانه مرعشی موجود است.

النهایه شیخ طوسی که توسط حمزه بن نصر الله بن احمد موصلی در ۱۴ شوال ۵۰۷ کتابت شده و یادداشت‌هایی از حسن بن سداد
حلی با تاریخ ۷۲۷ و اجازه‌ای از شیخ عبد الله بن علی ورامینی برای زین الدین علی بن حسن عمادی با تاریخ ۶۹۱ روی آن وجود
دارد، به شماره ۲۴۱ در مرعشی نگهداری می‌شود. از النهایه نسخه‌ای با تاریخ نیمه صفر ۵۳۵ و نسخه‌ای با تاریخ ۵۹۵ تحت
شماره‌های ۱۸۴۰ و ۳۱۲۶ مرعشی موجود است.

روی نسخه دوم اجازاتی از محقق حلی با تاریخ‌های شوال ۶۴۵ و ۶۵۴ وجود دارد.

مجموعه رسائل مفید. در این مجموعه که از قرن ششم هجری است، تعداد ۱۶ رساله از شیخ مفید وجود دارد. نسخه مزبور به شماره
۲۴۳ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود.

الارشاد شیخ مفید که توسط سلیمان بن محمد بن سلیمان حائری در نجف و در قرن هفتم کتابت شده و به شماره ۷۲۲۰ در کتابخانه
مرعشی است.

السرائر از ابن ادریس، از قرن هفتم به شماره ۲۶۰۳ مرعشی. گفتنی است که افندی نسخه‌ای از سرائر که بر یکی از شاگردان وی با
نام شمس الدین ابو علی فخار بن معد خوانده شده، در کتابخانه مقبره شیخ صفی دیده است. «۱» وی نسخه دیگری از السرائر را که
در زمان مؤلف کتابت شده بوده، در کتابخانه آمیرزا فخر المشهدی دیده است. «۲»

مجمع البیان طبرسی از قرن هفتم به شماره ۲۲۷۳ مرعشی.

مصباح المتجهد شیخ طوسی از قرن هفتم به شماره ۲۵۳، ۴۸۶۷ مرعشی.

شاید مهم‌ترین آثار فقهی که از عراق به ایران آمده و البته پیش از صفوی هم در ایران رواجی داشته، آثار علامه حلی (م ۷۲۶) است. شواهدی که در ادامه خواهد آمد نشان از آن دارد که بسیاری از آثار علامه و حوزه درسی او و شاگردانش، تقریباً به سلامت به دست عالمان دوره صفوی افتاده است. فهرست نسبتاً جامعی از آثار علامه را در کتابخانه‌های ایران و سایر نقاط، مرحوم سید عبد العزیز طباطبائی در کتاب مکتبه‌العلامه الحلی به دست داده که نیاز به تکرار آن‌ها در اینجا نیست. این فهرست طولانی و بلند نشان می‌دهد که بیش‌تر آثار علامه، به صورت همان نسخه‌های کهن قرن هشتم و نهم، پیش و پس از دوره

(۱). همان، ج ۴، ص ۳۱۹، ج ۵، ص ۳۳

(۲). همان، ج ۵، ص ۳۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۱۹
صفوی به ایران منتقل شده است.

افندی در ساری کتاب خلاصه الرجال علامه را که یکی از شاگردان علامه آن را نوشته و با نسخه‌های جدیدتر آن کتاب تفاوت‌های بسیار داشته، دیده است. «۱» نویسنده نسخه مزبور حسن بن حسین بن معانق و تاریخ کتابت آن ۷۰۷ بوده است. «۲» نسخه‌ای از خلاصه علامه که توسط علی بن محمد بن علی طبری با تاریخ ذی قعدة ۷۴۷ در نجف اشرف نوشته شده، در شیراز موجود است. «۳» افندی می‌نویسد که نسخه‌ای از رساله علامه در واجبات زکات و ارکان آن که از آن با عنوان نسخه عتیقه یاد کرده، در دست اوست که قریب به زمان مؤلف کتابت شده است. «۴» از دو رساله دیگر علامه که یکی درباره حکمت نسخ احکام در پاسخ سؤال سلطان محمد خدابنده بوده و دیگری با عنوان واجب الوضوء و الصلاة که برای وزیر ترمناش نوشته شده، نسخه‌هایی در اختیار افندی بوده که از آن‌ها با عنوان نسخان عتیقتان یاد کرده و گفته است که تاریخ کتابت آن‌ها نزدیک به عصر مؤلف بوده است. «۵»

افندی نسخه‌ای از رجال کشی را دیده که خط علامه حلی روی آن بوده است. «۶» نسخه‌ای از کتاب ایضاح مخالفة اهل السنة علامه حلی با تاریخ ۷۲۳ در کتابخانه مجلس (ف ۱۵ / ۳۰) نگهداری می‌شود.

نسخه‌ای از کتاب تحریر علامه را افندی دیده است که اجازه‌ای از حسن بن حمزه نجفی با تاریخ ۸۶۲ و تاریخ ۸۳۶ در برخی صفحات آن، در آن وجود داشته است. «۷» نسخه‌ای از کتاب تحریر با کتابت وشاح بن محمد بن عسه با تاریخ دوم جمادی الاولی ۷۱۹ به شماره ۸۵۱۵ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود. نیز نسخه‌ای از تحریر که کاتب آن محمد بن حسن بن محمد بن علی بن ناصر المجلجل است و کتابت آن را در سه شنبه ششم شعبان ۷۴۷ تمام کرده و به شماره ۲۶۱ در کتابخانه گلپایگانی نگهداری می‌شود. این نسخه در سال ۷۷۵ با نسخه مؤلف مقابله شده و یادداشتی با تاریخ رجب ۷۸۳ روی آن هست و نیز تملکی با تاریخ ۳۰ ربیع الثانی ۹۴۱ از ابراهیم بن علی سیاری بحرانی. نسخه‌ای از ارشاد

(۱). همان، ج ۱، ص ۲۵۸

(۲). همان، ج ۱، ص ۱۷۵

(۳). طباطبائی، من تراثنا الخالد، میراث اسلامی ایران، دفتر اول، ص ۴۴۲

(۴). افندی، همان، ج ۱، ص ۳۷۸

(۵). همان، ج ۱، صص ۳۷۸-۳۷۹

(۶). همان، ج ۲، ص ۲۹۶

(۷). همان، ج ۱، ص ۱۸۲، ج ۳، صص ۱۵۴-۱۵۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۰

الاذهان علامه حلی که حسین بن محمد بن علی علوی طوسی در ۲۸ رمضان سال ۷۰۴ در حله کتابت کرده، در سال ۱۲۹۷ در کتابخانه فرهاد میرزا بوده و اکنون در کتابخانه مجلس (فهرست ۱۴/۱۷۱) نگهداری می‌شود. روی همین نسخه، اجازه‌ای به خط علامه با تاریخ آخر ذی حجه ۷۰۴ موجود است. مجموعه‌ای ارزشمند که محتوی چندین رساله و اجازه از علامه حلی و فرزندش فخر المحققین و برخی دیگر بوده و متعلق به قرن هشتم هجری است، در کتابخانه مجلس (۱۴/۲۲۶-۲۲۷، ش ۴۹۵۳) نگهداری می‌شود. نسخه‌ای از شرح ارشاد الاذهان، از کمال الدین عبد الرحمان عتائقی که کتابت آن نزدیک عصر مؤلف (قرن هشتم) دانسته شده، به شماره ۸۶۰۹ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود.

نسخه‌ای از کشف الفوائد فی شرح قواعد العقائد علامه که در سال ۹۰۲ در مدرسه زینبیه حله کتابت شده، در کتابخانه مرعشی به ش ۸۰۴۷ موجود است.

نسخه‌ای از قواعد الاحکام علامه که کاتب آن سلطان بن حسن بن سلطان بن حسین حسینی شجری بوده با تاریخ آخر ربیع الاول ۸۲۳ به شماره ۸۶۷۳ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود که در اختیار خاندان فیض کاشانی بوده است. افندی نسخه‌ای از قواعد را که به خط شیخ نظام الدین ابو القاسم علی بن عبد الحمید نیلی بوده و تاریخ کتابت آن ۷۶۱ بوده، دیده است. «۱» همو نسخه‌ای از کتاب حساب خواجه نصیر الدین طوسی را دیده که اجازه‌ای به خط علامه حلی برای خواجه رشید الدین آوی بر روی آن بوده است. «۲»

مجموعه‌ای حاوی کتاب نهج المسترشدین فی اصول الدین علامه حلی و کتاب قواعد المرام فی علم الکلام ابن میثم بحرانی که همراه چند رساله از بیضاوی صحافی شده، با تاریخ ۷۹۸ در نجف اشرف، توسط عبد المطلب بن محمد عیدلی کتابت شده و در حال حاضر به شماره ۸۷۵۱ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود.

همو نسخه‌ای از رساله مختصره فی مناسخات المیراث را از سید عمید الدین عبد المطلب (م ۷۵۴) خواهر زاده علامه حلی دیده که یادداشتی از علامه هم روی آن بوده و کتابت آن به دست احمد بن حداد حلی در سال ۷۲۱ انجام یافته بوده است. «۳»

نسخه‌ای از کتاب کنز الفوائد فی حل مشکلات القواعد از همان سید عمید الدین (عبد المطلب بن محمد بن علی بن محمد) که در نیمه رجب تا بیستم شعبان ۷۳۷ تألیف شده و کتابت آن در دوشنبه ۱۹ صفر ۷۸۲ تمام شده، در این اواخر در کتابخانه شخصی

(۱). همان، ج ۴، ص ۹۲

(۲). همان، ج ۴، ص ۲۰۵

(۳). همان، ج ۳، ص ۲۶۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۱

شیخ فضل الله نوری بوده و اکنون در کتابخانه مجلس (شماره ۴۳۸۷، فهرست ۱۲/۹۴) نگهداری می‌شود. نسخه دیگری از همین کتاب که عالمی جبل عاملی با نام علی بن حسین بن ... میسی در دوشنبه ۹ صفر ۷۹۰ کتابت کرده به شماره ۸۴۲۶ در کتابخانه مرعشی نگهداری می‌شود. همان مؤلف شرحی بر شرح یاقوت علامه داشته است که نسخه‌ای عتیق از آن در اختیار افندی بوده و کتابت آن در زمان حیات مؤلف بوده است. «۱» صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست ج ۲ ۸۲۱ نمونه‌هایی از عراق ص:

خی دیگر از نسخه‌های بسیار کهن عراق که به ایران انتقال یافته عبارتند از: نسخه‌ای عتیق از قرب الاسناد به خط ابن المهجنار بزاز،

فقیه معاصر شیخ مفید، که مورد استفاده افندی قرار گرفته است «۲». علامه مجلسی نوشته است که از نسخه‌ای قدیمی که خط ابن ادریس روی آن هست استفاده کرده که گویا باید همان نسخه مورد اشاره افندی باشد. «۳» از جمله نسخه‌ای از کتاب الانوار از ابو الحسن احمد بن عبد الله بکری که تاریخ کتابت آن در سال ۶۹۶ بوده است، در اختیار وی قرار داشته. «۴» نسخه‌ای از صحیفه سجادیه را که جامع آن ابن شناس بوده و افندی از آن با عنوان نسخه‌ای که به احتمال در دوره جامع آن کتابت شده یاد کرده، در تبریز دیده است. «۵» وی می‌گوید که نسخه اصل مؤلف هم در حال حاضر نزد برخی از اعظم موجود است. «۶» وی نسخه دیگری از صحیفه را با تاریخ ۶۰۳ و خطی از شهید اول دیده است. «۷» نیز وی نسخه‌ای از کتاب نزهة الناظر فی الجمع بین الاشباه و النظائر را که از مذهب الدین حسین بن محمد بن عبد الله بن رده نیلی بوده با تاریخ ۶۷۴ دیده است. «۸» افندی نسخه‌ای از کتاب مصباح المهتدین فی اصول الدین شیخ حسن بن محمد بن راشد حلی که تاریخ کتابت آن ۸۸۳ بوده در استرآباد دیده است. همو نسخه‌ای از مصباح المتهدجد شیخ طوسی را دیده است که یادداشتی از شیخ حسن راشد حلی با تاریخ ۸۳۰ روی آن بوده است. «۹» چنانکه نسخه‌ای از کتاب قواعد علامه را به خط همین شیخ حسن راشد حلی در کتابخانه فاضل هندی دیده

(۱). همان، ج ۳، ص ۲۶۱

(۲). همان، ج ۲، ص ۴۱۸

(۳). مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۶

(۴). افندی، همان، ج ۱، ص ۴۳

(۵). همان، ج ۱، ص ۳۱۲

(۶). همان، ج ۱، ص ۳۱۲

(۷). همان، ج ۴، ص ۳۹۷-۳۹۸

(۸). همان، ج ۲، ص ۸۴

(۹). همان، ج ۱، ص ۱۸۶، ج ۳، ص ۳۴۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۲

است. «۱» وی در اصفهان، نسخه‌ای از حاشیه یمنی را بر کشف که تماما به خط همان شیخ حسن بن راشد حلی بوده و در ۸۲۴ کتابت شده، دیده است. «۲»

افندی نسخه‌ای کهن از کتاب المسائل الیقین لذوی الفطنه و التمکین را که تاریخ کتابت آن ۸۲۴ و به خط احمد بن حسین بن حمزه صریحانی بوده و به نظر وی همان مسائل ابن ابی طی است، در اصفهان دیده است. «۳» نیز وی نسخه‌ای از کتاب التبیان شیخ طوسی را که اجازه‌ای به خط شیخ بر روی آن بوده دیده است. «۴» افندی نسخه‌ای از کتاب المراسم العلویة ابو یعلی سلار بن عبد العزیز دیلمی از شاگردان شیخ مفید و شیخ طوسی را که قریب به زمان مؤلف کتابت شده دیده است. «۵» نسخه‌ای از ارشاد شیخ مفید از قرن هفتم در کتابخانه گلپایگانی به شماره ۳۱۸ نگهداری می‌شود.

نسخه‌ای از کتاب الدورس شهید را به خط حسن بن حسین بن مطر اسدی افندی در کوبنان دیده که تاریخ کتابت آن در ۸۰۲ بوده و با یاد از شهر حله. این نسخه برای احمد بن جعفر شامی حلی نوشته شده بوده است. «۶» افندی نسخه‌ای از کتاب تحفة الطالبین فی معرفة اصول الدین، از عبد السمیع بن فیاض اسدی حلی را که از آن با تعبیر کانت عتیقه جدا یاد کرده، در قزوین دیده است. «۷»

افندی نسخه‌های عتیق متعددی از کتاب عیون المعجزات حسین بن عبد الوهاب از علمای معاصر شیخ طوسی را دیده است. وی این نسخ را در کازرون، بحرین و لحسا دیده و اظهار کرده است که کتابت نسخه‌ای که در کازرون مشاهده کرده، سال ۵۵۶ بوده است.

از توضیحات بعدی وی به دست می‌آید که نسخه کازرون از زمانهای دور وقف مزار یکی از سادات بوده است. «۸»
 افندی دو نسخه از کتاب التحقيق المبین فی شرح نهج المسترشدين مولی نجم الدین خضر بن شمس الدین محمد حبلرودی را دیده
 است که نزدیک به زمان تألیف آن یعنی سال ۸۲۸ بوده است؛ یک نسخه در تبریز و دیگری در اردبیل. وی ساکن نجف بوده
 است. افندی

(۱). همان، ج ۱، ص ۱۸۷

(۲). همان، ج ۱، ص ۳۴۲

(۳). همان، ج ۱، ص ۱۶۳

(۴). همان، ج ۱، ص ۱۷۴

(۵). همان، ج ۲، ص ۴۴۱

(۶). همان، ج ۱، ص ۱۸۰

(۷). همان، ج ۳، ص ۱۲۱

(۸). همان، ج ۲، ص ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸. مقایسه کنید با: حسینی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی، ۲۱ / ۲۴۱،
 ش ۸۲۸۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۳

نسخه‌های از کتاب‌های دیگر وی را هم در اردبیل و استرآباد و ساری (به خط کفعمی) دیده است. نسخه‌ای هم از رد وی بر یوسف
 بن مخزوم اعور که کتابی در رد شیعه نوشته بوده است، در اصفهان دیده که تاریخ تألیف آن سال ۸۳۹ بوده است. «۱»

نمونه‌هایی از بحرین

رفت و شد بحرینی‌ها به ایران در دوره صفوی معمول شده است. گاهی نیز به عکس بوده و به عنوان نمونه شیخ حسین پدر شیخ
 بهائی که سالها در ایران مقیم بوده به بحرین رفت و همانجا در گذشت. «۲» شیخ بهائی می‌گفت: پدرش نخستین کسی بود که
 کتاب‌های حدیث را به ایران آورده است. «۳» طبعا مقصودش آن است که وی نسخه‌هایی از کتاب‌های حدیثی را از خارج از ایران
 به ایران انتقال داده است.

کسانی از بحرینی‌ها نیز در عراق به تحصیل مشغول بوده‌اند. به عنوان نمونه شیخ حسین بن علی هجری از شاگردان محقق کرکی
 بوده و کتاب‌هایی از وی در مشهد و اجازه‌ای از او در مشهد عبد العظیم در ری بوده که افندی آن را دیده است. «۴» افندی از شرح
 شرح یاقوت یاد کرده که مؤلف آن عمید الدین فرزند خواهر علامه بوده است. شرح یاقوت هم از خود علامه است. افندی
 می‌گوید: شرح عمید الدین يتداول بالبحرین در بحرین متداول است و من آن را در اصفهان دیدم که البته و النسخة عتیقة جدا. «۵»
 افندی نسخه‌ای از کتاب جوامع السعادات فی فنون الدعوات را از شیخ عبد الرحیم بن یحیی بن الحسین البحرانی - که از علمای پس
 از عصر ابن فهد حلّی بوده - در یزد، به خط مؤلف دیده است. «۶» نسخه‌ای از کتاب المسائل الشامیة فی فقه الامامیة ابن فهد حلّی
 (۸۴۱) که کتابت آن نزدیک به عصر مؤلف است به شماره ۸۴۸۴ مرعشی نگهداری می‌شود.

علامه مجلسی و استفاده از نسخه‌های قدیمی

علامه مجلسی در استفاده از منابع مختلف در بحار، حساسیت خاصی در استفاده از نسخه‌های کهنه و معتبر داشته است. وی در

بحار، پس از یاد از نام منابع خود، فصلی را تحت عنوان «فی بیان الوثوق علی الکتب المذكورة و اختلافها فی ذلك» (۷) به بررسی مقدار

(۱). افندی، همان، ج ۲، صص ۲۳۷-۲۳۸

(۲). همان، ج ۲، ص ۱۲۱

(۳). مجلسی، محمد تقی لوامع صاحبقرانی، ج ۸، صص ۳۶-۳۸

(۴). افندی، همان، ج ۲، ص ۱۴۲

(۵). همان، ج ۱، ص ۳۷۸

(۶). همان، ج ۳، ص ۱۱۴

(۷). مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، صص ۲۶-۲۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۴

اعتبار منابع نشسته و با تکیه بر آن که نسخه این قبیل منابع، قدیمی و کهنه بوده و اجازات علما و محدثان روی آنهاست، به اثبات درستی اعتبار آنها نشسته است.

وی نخست از آثار صدوق یاد کرده می‌نویسد: از امالی او نسخه تصحیح شده‌ای دارد که قریب به زمان مؤلف کتابت شده و اجازه بسیاری از مشایخ بر روی آن موجود است. از خصال صدوق نیز نسخه‌ای دارد که اجازه شیخ مقداد بر روی آن هست. مجلد نخست عیون اخبار الرضا نیز نسخه‌ای کهن است که برخی آن را به خط صدوق می‌دانند؛ اما مجلسی آن را نپذیرفته و می‌نویسد که خط صدوق روی آن هست.

وی از کتابی با نام کتاب الامامه یاد کرده که مؤلف را شناخته، اما از اجازات روی نسخه کهنه آن دانسته است که نویسنده از مؤلفان و فقیهان برجسته شیعه بوده است.

از کتاب قرب الاسناد حمیری نیز نسخه قدیمه در اختیار داشته که خط ابن ادریس روی آن بوده است. از امالی شیخ طوسی نسخه کهنه‌ای در اختیار داشته که اجازاتی از علما بر روی آن بوده است. وی نسخه‌ای نیز از کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید داشته که از آن به عنوان نسخه عتیقه یاد کرده است. «۱» از تفسیر العیاشی هم دو نسخه قدیمی دیده، اما تاریخ آن را مشخص نکرده است. از کتاب اعلام الوری شیخ طبرسی، نسخه‌ای به خط مؤلف در اختیار مجلسی بوده است. از کتاب تحف العقول نیز نسخه‌ای که از آن با تعبیر «کتاب عتیق» یاد کرده، در اختیار داشته است. «۲» یک کتاب دعا هم در اختیار داشته که مؤلف آن را نمی‌شناخته، اما نسخه آن نسخه عتیقه شناسانده شده است. «۳» مجموعه دیگری در دعا در اختیار علامه مجلسی بوده که تاریخ کتابت آن در سال ۵۷۶ بوده و ابن طاووس هم مکرر از آن نقل کرده است. «۴» نسخه‌ای از الغارات در اختیار علامه مجلسی بوده که یکی از افاضل از روی نسخه‌ای که قریب به زمان مؤلف کتابت شده بوده، استنساخ کرده و در اختیار علامه مجلسی قرار داده است. «۵» نسخه‌ای از دلائل الامامه که از آن با عنوان نسخه قدیمه مصححه یاد کرده، در کتابخانه امیر المؤمنین (خزانة کتب مولانا امیر المؤمنین)، بوده که مورد استفاده علامه مجلسی قرار گرفته است. «۶»

(۱). همان، ج ۱، صص ۲۶-۲۷

(۲). همان، ج ۱، صص ۲۸-۲۹

(۳). همان، ج ۱، ص ۳۱

(۴). همان، ج ۱، ص ۳۳

(۵). همان، ج ۱، ص ۳۷

(۶). همان، ج ۱، ص ۴۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۵

۲۲ پاره‌ای از مسائل حجاج شیعه و شیعیان مقیم حرمین در دوره صفوی**درآمد بحث**

مشکلات ناشی از اختلافات میان سنیان و شیعیان در تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلامی برای هر دو گروه، اندک نبوده و بهای زیادی بابت این اختلاف، پرداخت شده است. یکی از مواقع بروز این مشکلات، روزهای برگزاری مراسم حج، در حرمین شریفین بوده است؛ جایی که بیش‌تر، سنیان بر آن حاکم بوده و تنها در زمان‌های کوتاهی شیعیان، نفوذی و یا دولتی مختصر و کوتاه داشته‌اند. تصادم شیعه و سنی در آن محیط، دلایل تاریخی خود را دارد و تا به امروز هم، افزون بر وجود تعصب مذهبی موجود در این کشور، مشکل اختلاف، به عنوان یک عامل تشنج در روابط دو گروه شیعه و سنی، در آن‌جا و سایر بلاد اسلامی مطرح است. بنای آن داریم تا در این نوشتار، نگاهی به مشکلات حجاج شیعی در ایام حج در حرمین شریفین در دوره صفوی داشته باشیم. از آن‌جا که در جای دیگری مسائل مربوط به حجاج ایرانی و شیعه مذهب را در دوره قاجار به تفصیل نوشته‌ایم، «۱» لازم نیست به آن دوره بپردازیم، اما برای مقدمه، یک اشاره اجمالی به آنچه مربوط به پیش از عصر صفوی بوده، ضروری است. «۲»

تشیع در مدینه، از ابتدای شکل‌گیری آن مذهب، جریان فعالی در این شهر نبوده و حتی حضور امامان علیهم السلام در آن‌جا که تا اوائل امامت امام هادی علیه السلام جز در مواقع

(۱). بنگرید: جعفریان، حج گزاری ایرانیان در دوره قاجار، مقالات تاریخی، دفتر هشتم، ۱۷۱-۲۷۰؛ و نیز مقاله «تاریخ تشیع در مکه، مدینه، جبل عامل و حلب و دمشق» در مقالات تاریخی، دفتر چهارم، صص ۴۵-۵۵ درباره نخاوله مفصل‌ترین مقاله با این مشخصات چاپ شده است:

TNESERP DNA TSAP ANIDEM NI YTINUMMOC ETIHS A, ALIWAHKAN EHT. EDNE
RENREW. ۷۹۹۱, nedidl, IlirB. ۳, ۷۳ amalsl sed tlew eid

ترجمه این مقاله، توسط مؤلف همین سطور، در مجله میقات حج، ش ۲۵، ۳۱ چاپ شده است.

(۲). همچنین بنگرید: جعفریان، احکام و فرامین حج در زمان ایلخانان، مقالات تاریخی، دفتر ششم، صص ۱۵۱-۱۶۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۶

اندکی در زمان امام کاظم و امام رضا علیهما السلام استمرار داشت، تأثیر جدی بر رشد آن نداشته است. در واقع، این شیعیان سایر شهرها بودند که برای دیدار امامان به این شهر می‌آمدند و آموزش‌های لازم را فرا می‌گرفتند.

بعدها از قرن سوم به این سو، به تدریج شماری از سادات بنی الحسن بر این شهر حاکم شدند و قدرتشان در قرن چهارم رو به فزونی نهاد. پرسش مذهبی مهم درباره آنان، این است که آیا گرایش سادات حسنی به مذهب تشیع بوده است یا تسنن؟ در صورت نخست، این گرایش زیدی بوده است یا امامی؟ آنچه که مسلم است، این که، تشیع موجود در سادات حاکم بر مدینه و مکه، بیش

از همه، زیدی بوده است؛ با این حال، به دلیل اهمیت جهانی این دو شهر، این افراد در نشان دادن موضع شیعی خود تندروری نداشتند و نهایت نشان مذهبی آنان، برقراری نماز جماعت به امامت یک امام زیدی، در کنار دیگر نمازهای جماعت مذاهب در مسجد الحرام و یا احیاناً در مسجد النبی صلی الله علیه و آله بوده است. دوره تسلط فاطمی‌ها بر حجاز در قرن پنجم و اوائل قرن ششم، زمینه فعال‌تر شدن جریانات شیعی را در این شهر فراهم کرد. پس از آمدن ممالیک این وضعیت رو به افول گذاشت و سبب شد تا گرایش‌های شیعی در میان سادات حسنی این شهر کاهش یابد. «۱» با این حال، به دلایلی که چندان روشن نیست، تشیع در قرن هفتم در مدینه نیرومند بوده و شیعیان در حوالی میانه این قرن، تسلط بر مسجد النبی صلی الله علیه و آله داشته‌اند. این مطلب را می‌توان از رخداد ذیل دریافت.

در سال ۶۵۴ آتش سوزی مهیبی در مسجد النبی صلی الله علیه و آله رخ داد. به نوشته مورخان، سبب این حادثه آن بود که چراغی را که یکی از فراشان مسجد به محلی آویزان کرده بود، آتش گرفت و او از عهده خاموش کردن آن بر نیامد تا آن که به همه جا سرایت کرد. در این آتش سوزی هر آنچه در مسجد بود، از منبر و درها و خزائن و شبکه‌ها و صندوق‌ها و کتاب‌ها و پارچه حرم و غیره در آتش سوخت. «۲» خبر به مردم شهر رسید و همگی برای خاموش کردن آتش تلاش کردند، اما تقریباً پس از سوختن همه چیز، آتش خاموش شد.

این حادثه‌ای بود که در اثر بی‌توجهی یک فراش رخ داد؛ اما سنیان متعصب که این زمان شاهد تسلط شیعه بر حرم بودند، آن را به بد یمنی تسلط روافض بر حرم نسبت دادند.

سمهودی می‌نویسد: ابراهیم بن محمد کنانی رئیس مؤذنان گفت که بعد از حریق این دو بیت روی دیوار نوشته شده بود:

(۱). بنگرید: جعفریان، مقالات تاریخی، دفتر چهارم، ص ۴۳

(۲). سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۱، ص ۵۹۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۷ لم یحترق حرم النبی لریبۃ یخشی علیه و ما به من عار لکنها أیدی الرّوافض لا مست تلک الرسوم فطهرت بالنار سمهودی می‌افزاید که این شعر را مجد الدین شیرازی به گونه‌ای دیگر آورده و پس از آن دو بیت دیگر نیز خطاب به روافض مدینه گفته شده است:

قل للرّوافض بالمدينة ما بکم لقیادکم للذم کل سفیه

ما أصبح الحرم الشريف محرّقالاً لسبکم الصحابة فیه در این ابیات، گفته شده است که برخورد تند روافض درباره خلفا، سبب آتش سوزی شده است؛ اما روشن نشده است که اگر سبب اینان عامل آتش سوزی است، چرا مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله، در آتش بسوزد؟ ظریفی شیعی در پاسخ شعر فوق چنین سرود:

لم یحترق حرم النبی لحادث و لکلّ شیء مبتدع عواقب

لکن شیطانین قد نزلا به و لکل شیطان شهاب ثاقب «۱» سمهودی پس از این می‌نویسد: این مسأله از آن روی بود که در این زمان، شیعیان، بر مسجد و مدینه تسلط داشتند و قاضی و خطیب از آنان بود؛ به طوری که ابن فرحون می‌گوید که این زمان اهل سنت جرأت خواندن کتب اهل سنت را [به عنوان درس و تدریس در حرم] نداشتند. «۲»

در این باره، منابع دیگر نیز کمابیش مانند این گزارش را ارائه داده‌اند. «۳»

به نظر می‌رسد این تسلط، کوتاه مدت بوده و بعدها چندان تداومی نیافته است. زمانی که مغولان به جهان اسلام حمله کردند و به تدریج دولت ایلخانی در ایران تشکیل شد، حرمین زیر سلطه کامل ممالیک در آمد؛ گرچه در ظاهر، حکومت در دست اشراف باقی ماند. در این دوره طولانی تا دوره صفوی، بروز و ظهوری از وجود شیعه به صورت مشخص در حرمین در دست نیست؛ اما به

نظر می‌رسد که در آغاز دوره صفوی، در طول قرن دهم، شیعیان جانی تازه گرفته و پس از آن که ممالیک از میان رفتند، تا استقرار کامل دولت عثمانی، فرصتی برای فعالیت‌های شیعه در دو شهر به دست آمد. ابن حجر هیتمی (۹۰۹-۹۷۴) در اثری که با عنوان الصواعق المحرقة در رد بر شیعه نوشته، به حضور چشمگیر شیعه در مکه در قرن دهم، تصریح کرده و اساساً نگارش این اثر، از نظر وی، به

(۱). جزائری، زهر الربیع، ص ۴۴۱

(۲). سمهودی، همان، ج ۱، ص ۶۰۰

(۳). نک: الذیل علی الروضتین، ص ۱۶۴ (بیروت، دار الجیل)؛ شامی، سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۴۹۵، (قاهره، ۱۴۱۱) درباره تسلط شیعیان و همین تحلیل‌های کینه توزانه، نک: رسائل فی تاریخ مدینه، (تحقیق حمد الجاسر، ۱۳۹۲) صص ۱۴۶-۱۵۰ صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۸
ضرورت جلوگیری از رشد آنان بوده است. «۱»

در قرن دهم هجری که قرن برخورد‌های تند عثمانی‌ها و صفوی‌هاست، رفت و آمد حجاج شیعه، به ویژه ایرانی‌ها همراه با سوء ظن فراوان عثمانی‌ها بوده است. در واقع، نگاه عثمانی‌ها به شیعیان، بر پایه این باور بود که شماری از آنان، ممکن است برای جاسوسی به سرزمین عثمانی وارد شده و از مسیر ورودشان به این منطقه تا رفتن به شام و مدینه و مکه، در صدد تبلیغ برای قزلباشان باشند. البته منع خاصی از انجام فریضه حج صورت نمی‌گرفته است؛ چرا که ممانعت از حج، به عنوان صدّ عن سبیل الله، تبعات دینی بدی برای خلفای عثمانی داشته است.

در سال ۹۷۶ یکی از شخصیت‌های برجسته دولت صفوی با نام معصوم بیگ صفوی که «مدت چهار سال امیر دیوان و شانزده سال وکالت» شاه طهماسب را داشت، عازم سفر حج شد. در روز پنجشنبه ششم ذی حجه، در حالی که محرم بود، در منزلی در نزدیکی مکه، موسوم به وادی فاطمه مورد حمله اعراب بدوی قرار گرفته و کشته شد. در این واقعه، فرزندش خان میرزا و رفقای دیگر او از جمله بشارت بیگ ترکمان نیز کشته شدند و در همان موضع مدفون گشتند. دولت عثمانی با فرستادن نماینده‌ای به پایتخت صفوی، از این جریان عذر خواهی کرد؛ اما به هر روی، تحمل آن برای دولت ایران دشوار بود. محتشم کاشانی در اشعاری که در وصف این حادثه سرود آن را کربلای دیگری دانست. «۲» افندی نیز خبر کشته شدن این پدر و پسر را از اسکندر بیگ نقل کرده است. «۳» فیض نیز در شرح حال خود که در رساله شرح صدر آورده، خبر از کشته شدن برادرش در بازگشت از سفر حجاز داده است. «۴»

بر اساس اخباری که جسته گریخته از منابع تاریخی به دست می‌آید، هر سال کاروانی از حجاج ایرانی عازم حج می‌شده است. برخی از دشواری‌های این سفر را در ادامه دنبال خواهیم کرد. در این کاروان‌ها، گاه از اعیان و اشراف و افراد وابسته به خاندان صفوی نیز کسانی که وجود آن‌ها سبب نوعی آرامش و نظم در کاروان بود. خاتون آبادی در برخی از سالها، اشاره به حج‌گزاری این افراد کرده است. برای نمونه، می‌نویسد: حج حسین علی خان پسر شیخ علی خان زنگنه وزیر اعظم در سال ۱۰۹۰ از راه شام و قافله به این استعداد

(۱). ابن حجر هیتمی، الصواعق المحرقة، ص ۳

(۲). قمی، قاضی احمد، خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۵۵۹-۵۶۰

(۳). افندی، ریاض العلماء، ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۵

(۴). فیض کاشانی، ده رساله، به کوشش رسول جعفریان، (اصفهان، ۱۳۷۱) ص ۶۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۲۹

از عجم کم روانه مکه معظمه شده بود. «۱» همین زمان مسیر ایران، راه رفت و آمد کاروان‌های حج سنیان ماوراء النهری از قبیل ازبکان هم بود. برای نمونه، خاتون آبادی در حوادث سال ۱۰۹۳ می‌نویسد: آمدن عبد العزیز خان پادشاه ازبک از بخارا به اصفهان در جمادی الاولی سنه ۱۰۹۳، و از اصفهان «۲» به حج رفت و در مدینه مرد. «۳»

در میان شاهان صفوی، هیچ کدام عازم حج نشدند؛ دلیل آن نیز ترس از رخدادهای سیاسی- نظامی و شورش‌های داخلی بود که مانع از رفتن آنان به حج می‌شد. مشکل دیگر آن بود که صفوی‌های شیعه با عثمانی‌های سنی مذهب دشواری داشته و به احتمال این نیز عاملی برای عدم حج‌گزاری آنان بود. محقق سبزواری (م ۱۰۹۰) شیخ الاسلام و شخصیت متنفذ دوره عباس دوم و شاه سلیمان، با بیان اهمیت حج و این که هیچ چیزی جای آن را نمی‌گیرد، می‌نویسد: و چون پادشاهان را، اکثر اوقات از حج، به واسطه استیلاي مخالفان بر آن بلاد، مانع هست، غالباً حج از ایشان ساقط می‌بوده؛ بر ایشان لازم است که مراعات آن سه فرض دیگر (نماز و زکات و روزه) بکنند و اعظم همه نماز است. «۴»

وضعیت حجاج ایرانی در سفرنامه عیاشی

زائری مغربی با نام ابو سالم عبد الله بن محمد عیاشی در سال ۱۰۷۲ هجری عازم حج شده و گزارشی مبسوط از سفر خویش نگاشته است. نویسنده‌ای بر اساس این سفرنامه، تحقیقی با عنوان المدینه المنوره فی رحله العیاشی نگاشته و آگاهی‌های کتاب عیاشی را طبقه‌بندی کرده است. در این کتاب، درباره زائران شیعه ایرانی مطالبی آمده است که جالب توجه می‌باشد. خانه‌ای که عیاشی در آن سکونت داشته، در نزدیکی محل قبر اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام بوده و او هر روز شاهد رفت و شد زائران شیعه به این محل زیارتی که ما بین بقیع و مسجد النبی صلی الله علیه و آله قرار داشته، بوده است. به گفته وی، این مشهد که در نزدیکی بقیع، اما بیرون آن بوده است. در غرب بقیع عباس- بقیع ائمه بقیع- قرار داشته است. دیوار شهر مدینه (که بقیع خارج از آن بوده) درست در کنار این مشهد قرار داشته است. چاهی نیز در آن نزدیکی بوده که مردم به آب آن استشفاء می‌کرده‌اند. عیاشی، پس از آن نکته‌ای را درباره رسیدن قافله عراق- عراق عجم- بیان کرده، می‌نویسد: بیش تر آنان، بلکه همه آن‌ها روافض هستند که فراوان به زیارت مشهد اسماعیل می‌آیند، همان طور که به

(۱). خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۳۴

(۲). درباره ورود وی به اصفهان تأثیر تبریزی اشعاری سروده که در دیوانش (تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، صص ۹۴-۹۵) آمده است.

(۳). خاتون آبادی، همان، ص ۵۳۶

(۴). سبزواری، محقق، روضه الانوار، ص ۱۳۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۰

زیارت سایر مشاهد اهل بیت علیهم السلام می‌روند. آنان گروه گروه به زیارت آمده و در مدتی که در مدینه هستند، رفت و شد آنان به مشهد اسماعیل قطع نمی‌شود. وی می‌نویسد:

محل اقامت ما در رواقی بود که در کنار در ورودی مشهد قرار داشت. یک روز که نشسته بودیم، گروهی از آنان آمدند و زیارت

خواندند. از جمله سلام آنان به سوی مشهد چنین بود: السلام علیک یا سیدنا اسماعیل ... نشهد اُنک علی دین اُحیک موسی - یعنون موسی الکاظم رضی الله عنه - و نشهد اُنک غیر مخالف له، متبع لطریقه. پس از آن توضیح می‌دهد که مقصودشان آن بود که اعتقاد فرقه اسماعیلیه را که به امامت اسماعیل اعتقاد دارند، رد کنند و بگویند امامت برادرش موسی الکاظم را قبول داشته است. وی می‌گوید که گروه فراوانی از اسماعیلیه در بلاد یمن زندگی می‌کنند. سپس می‌افزاید: زمانی که این گروه از مشهد خارج شدند، به سمت چاه بیرون از مشهد رفتند و در اینجا ایستاده و دعایی خواندند. آن وقت بزرگ آنان به ایشان گفت: این چاهی است که امام صادق علیه السلام داخل آن شده و تا به امروز از دید مردم غایب شده است. در اینجا دکتر امحزون که این آگاهی‌ها را طبقه‌بندی کرده، می‌نویسد: به طور قطع مؤلف اشتباه کرده و امامیه به غیبت امام صادق علیه السلام اعتقاد ندارند. عیاشی در ادامه از همراهی برخی از صوفیان با عقاید شیعه در باب مهدویت امام دوازدهم علیه السلام سخن گفته و از آن اظهار شگفتی می‌نماید. وی می‌نویسد: چنین شنیده است که محیی الدین عربی نیز به مهدویت اعتقاد داشته، و می‌افزاید: اگر مطمئن باشیم که این بزرگان چنین عقیده‌ای دارند، به صدق عقیده آنان اعتقاد خواهم داشت، جز آن که آن را به خدا وا می‌گذارم؛ زیرا در شریعت، چیزی که نشان دهد روافض در این مسأله دروغ می‌گویند وجود ندارد، گر چه در امور دیگر دروغ می‌گویند! (۱)

عیاشی در جای دیگری می‌نویسد: امسال ورود کاروان عراق عجم، در نیمه صفر به مدینه رسید که خیلی دیر بود. آنان در شمال کوه سلع در غرب کوه ذباب در نزدیکی مساجد فتح سکونت گزیدند و ما برخی از روزها به قصد تفرج به خیمه‌های آنان سر می‌زدیم. عجم‌ها امسال، در راه زیاد مانده بودند؛ یعنی میان راه مکه و مدینه چهل و پنج روز معطل شده بودند. مشکل پرداخت مالیاتی بود که امرا بر آنان الزام کرده بودند و آنان پول زیادی دادند. آن چنان که شنیدم، هر کدام آنان از وقتی که از شهرشان اصفهان حرکت کرده بودند تا اینجا، نفری بالغ بر پنجاه دینار طلا پول داده‌اند. حجاج عجم، به طور معمول، افزون بر پولی که بابت مخارج عمومی خود می‌آوردند، نفری پنجاه دینار برای همین

(۱). امحزون، مدینه المنوره فی رحله العیاشی، ص ۹۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۱

مالیات‌ها همراه دارند. اگر چیزی بیش از این از آن‌ها گرفته شود، ضرر می‌کنند. امسال حاکم بصره، از هر نفر آنان، سی دینار طلا گرفته است؛ دلیلش هم این که آنان نیروی نظامی همراه خود از بلادشان نمی‌آورند تا از آنان را از حملات اعراب حفاظت کنند. وقتی به بصره می‌رسند، حاکم بصره سپاهی را همراه آنان می‌کند که آنان را تا بازگشت به بصره، همراهی می‌کند. از آنجا که عجم‌ها رعیت او نیستند، این پول را در ازای حمایت و حفاظت از آنان می‌گیرد. سلطان اینها شاه ایران است که در اصفهان و عراق عجم تا ماوراء النهر حکومت می‌کند و نیروهای او نمی‌توانند تا عراق عرب که متعلق به دولت عثمانی است، بیایند. به همین جهت است که مردمان بغداد و کوفه و بصره، حتی اگر با قافله عراق بیایند، این پول را نمی‌پردازند؛ زیرا آنان تحت اختیار خلیفه عثمانی هستند و امرای این بلاد، عامل اویند و باید از رعیت او دفاع کنند؛ چرا که در طول سال از این رعیت خراج می‌گیرند. عیاشی می‌افزاید: این سیاست، سیاست کسروی و دنیوی است که هیچ دلیل شرعی از قرآن و سنت ندارد؛ هر مسلمانی، خون و مال و آبرویش محفوظ بوده و کسی که بتواند باید از او حمایت کند؛ چه از دورترین نقطه در مشرق باشد یا مغرب. چه رسد به این که میهمان خانه خدا و مسجد رسولش باشند که دفاع از آنان بر هر امیر و مأموری لازم است. این گونه ذلیل کردن آنان و گرفتن مالیات اضافی و غیره، سیره ائمه متجاوز است نه هدایتگر. البته این روافض که از آنان مالیات گرفته می‌شود، از نظر اعتقادی فاسق‌اند و سزاوار آن که بیش از این مورد اهانت قرار گیرند؛ با این حال، چون در سلک حجاج خانه خدا هستند و نام اسلام بر آن‌هاست، تا وقتی که در طریق حج هستند، حرمت آنان محفوظ است. آنان هم که پول از اینان می‌گیرند، به خاطر این نیست که

اعتقاد آنان را فاسد می‌دانند، بلکه بخاطر سیاست کسروی و جلب پول است که چنین می‌کنند. وی سپس اشاره به حجاج مغربی می‌کند که در مسیر آنان نیز این مشکل وجود دارد، جز آن که در آن راه، تنها از کسانی پول گرفته می‌شود که مال التجاره همراه دارند. «۱»

عیاشی درباره وضعیت امرای مکه و پولی که از برخی از طوایف می‌گیرند، می‌نویسد:

اما مردم یمن، امیرانشان امامی مذهب هستند، از خویشان حکام مکه بلکه مشترک در مذهب؛ و میان آنان مناسبات و ارتباطات زیادی هست. هندی‌ها نیز تنها از راه دریا آمده و بیش‌ترشان تاجر هستند که در جده عشریه می‌پردازند؛ اگر کسانی از امرای آنان بیایند، هدایا و تحفه‌هایی برای امرای حرمین می‌آورند. [اما] امسال، امیر مکه از عجم‌های ایران برای هر نفر یازده دینار طلا گرفت؛ شش دینار برای ورود به مکه و پنج دینار برای ورود به

(۱). امحزون، همان، صص ۱۸۷-۱۸۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۲

مدینه. زمانی که آنان از مکه خارج شده و به مَرّ الظهران رسیدند، در آن‌جا آنان را دوازده روز نگاه داشتند تا بقیه پولی که می‌باید پردازند، پرداختند. زمانی که زائران عجمی به منطقه بدر رسیدند، حاکم بدر آنان را یک هفته نگاه داشت تا آن که هشت دینار دیگر از آنان گرفت.

این به جز پولی است که به اعراب اطراف مدینه پرداخت می‌شود. امسال در قافله ایرانی‌ها دایه شاه، طیب، حاجب و وزیرش حضور داشتند ... آنان یک ماه در مدینه ماندند؛ اما حضورشان نفعی برای مردم مدینه نداشت؛ زیرا صدقاتشان را تنها به هم مذهبانشان «۱» می‌دادند. و از مزارهای موجود در بقیع، تنها به زیارت قبور اهل بیت علیهم السلام می‌رفتند که معمولاً در آن‌جا ازدحام داشتند. یکبار یکی از دوستان ما مریض شده، در کنار مشهد اسماعیل به در مشهد تکیه داده بود، در حالی که لباس سرخ به تن داشت. عجم‌ها نیز غالباً لباس سرخ داشتند؛ وقتی او را کنار در مشهد اسماعیل دیدند که هم لباس آنان بود و در کنار مشهد ایستاده بود، او را بر مذهب خود دانسته، صدقه به او دادند. وجود طولانی اینان در مدینه، سبب شد تا قیمت علوفه در شهر بالا برود، به علاوه که چهارپایان آنان در سمت احد و ناحیه حره شرقی، آسیب زیادی به نخل‌های کوچک و دیگر درختان زد. عاقبت در روز هشتم یا نهم ربیع الاول از مدینه خارج شدند. «۲»

در ادامه می‌نویسد: یکبار وقتی در حرم خدا، با یکی از شرفای بلاد مغرب نشسته بودیم و جلوی ما کتاب‌هایی از جمله فتوحات مکیه ابن عربی بود، فردی اصفهانی که خود را شریف - یعنی سید - معرفی می‌کرد آمد و از دوست من پرسید: آیا طلبه هستی؟ او به من اشاره کرد. رفیق من گمان می‌کرد که او سنی و مالکی است؛ اما از صحبت‌های بعدی معلوم شد که چنین نیست. پس از آن چند سؤال از من درباره خدا و صفات او کرده و من مطابق با آنچه که میان علمای ما بود، جوابش را می‌دادم و او که با لکنت به عربی سخن می‌گفت، دیدگاه‌های خودشان را بیان می‌کرد و هر بار که نمی‌توانست مراقب کند، می‌گفت: اگر به زبان ما آشنا بودی، بهتر جواب تو را می‌دادم. عیاشی می‌گوید، من به او گفتم: ما در فهم عقاید دینی، تنها به کتاب و سنت صحیحی که موافق ادله عقلی باشند و نیز اقوال سلف صالح تکیه می‌کنیم؛ اما شما به عکس، عقل خود را حاکم بر ادله شرعی می‌نمایید. بحث ما با او بالا گرفت، به طوری که گروهی از مردم اطراف ما جمع شدند و مرا از برخورد با او، به رغم شناخت مذهبش، به خاطر انتسابش به اهل بیت علیهم السلام باز می‌داشتند. وقت نماز عصر که شد و مشغول آن شدیم، همه متفرق شدند. بعد از آن او را ندیدم؛ اما شنیدم که با شیخ ما بدر الدین هندی بحث کرده و وقتی شیخ ما از او سؤال کرده، آن فرد عجمی گفته

(۱). مقصود نخاوله مدینه است.

(۲). امحزون، همان، صص ۱۹۰-۱۹۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۳

است که اگر در شهر ما بودی، جوابت را می‌دادم و با تو چه می‌کردم! «۱»

عیاشی درباره شیعیان نخاوله نیز آگاهی مختصری به دست داده، می‌گوید: یکی از عادات مردم مدینه آن است که جنازه‌ها را داخل حرم نبوی می‌کنند، در آنجا بر آن‌ها نماز می‌گذارند، آنگاه از برابر قبر پیامبر صلی الله علیه و آله عبور داده، سپس به بقیع می‌برند، مگر جنازه روافض، مانند نخاوله را که به درون مسجد نیاورده، همان بیرون مسجد برابر روضه آورده و باز می‌گردانند. «۲»

جز آنچه در سفرنامه عیاشی آمده، اطلاعات جالب توجهی نیز درباره دشواری‌های سفر حج توسط ایرانیان، توسط یک زن زائر که در اوائل قرن دوازدهم، در روزگار شاه سلطان حسین صفوی، به حج مشرف شده، و خود را زوجه میرزا خلیل رقم نویسن معرفی کرده، ارائه شده است. وی سفرنامه خود را به زبان شعر تدوین کرده است. این زن زائر که از طریق عثمانی به سمت حرمین سفر می‌کرده است، به محض خروج از ایران، احساس زائران ایرانی را چنین بیان کرده است:

به سوی قرخ و کرمانلر رسیدندز سینه آه سوزان برکشیدند

که آخر شد ولایات عجم آه‌نباشد کس به فرمان شهنشاه

به شهر خود همه شیر ژیانیم کنون خوار و ذلیل رومیانیم «۳»

شبی با غم در آن وادی غنودندسحر که کوچ از آن منزل نمودند

زبان‌ها بسته شد از نام حیدردکان‌ها تخته شد از بیع گوهر

ز بیم رومیان چون موش گشتندچو شمع صبحگه خاموش گشتند

سحر از سرزمین شاه ایران‌روان گشتند با آه و به افغان و در ادامه، پس از چند بیت می‌گوید:

در آن وادی هجوم آورد رومی‌چو بز ویران کند رو خیل تومی!

هر آن کس را که بد اجناس وافر گرفتندی عشور از آن مسافر

ز ترس رومیان کینه پردازنکردندی گره از بارها باز

ز بیم آن حرامی‌های رهن‌سیه بر چشمشان شد روز روشن «۴» با این که یکبار از اجناس زائران مالیات گرفته بودند، بار دیگر سر راه آنان قرار گرفته و این بار با مخالفت حجاج ایرانی، کار به نزاع کشید:

(۱). همان، صص ۱۹۲-۱۹۳

(۲). همان، ص ۲۱۵

(۳). مقصود از رومی‌ها، عثمانی‌ها است.

(۴). سفرنامه منظوم حج، ص ۴۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۴ چو طی شد یک دو فرسخ آن بیابان‌به ناگه فوج رومی شد نمایان
سر ره را گرفتند و ستادندبنایی تازه بهر ما نهادند

بگفتندی خراج و باج خواهیم‌نود تومان از این حجاج خواهیم

عجم آقاسی «۱» ما هم بر آشفستسخن را تند با آن ناکسان گفت

به طول آخر کشید آن گفتگوها به یکدیگر ترش کردند روها

کشیدند از کمر شمشیرها رارها کردند از زه تیرها را به آتش خانه‌ها راهی گشودند تفنگ‌ها را به هم خالی نمودند یلان قافله چون شهره شیران ستاندی به جنگ آن دلیران به روی پل بهم آمیختندی بسی از یکدیگر خون ریختندی میان کاروان خالی شد از مردهر آن کس پهلوان بد جنگ می کرد چون خالی یافتند آن کاروان را بدین سو تافتند آنگه عنان را یلان حاج چون شیر غضبناک جهانندند اسب خود چست و چالاک سر ره را گرفتندی به ایشان شدی احوال ایشان بس پریشان شترها را به آب انداختندی از آن، آن رومیان دل باختندی

به ضرب خنجر و با تیغ بران دریدند و بریدند آن جوانان «۲» البته این قبیل دشواری‌ها به طور عمده، مربوط به راهزنان اعراب نیمه راه بود که در مسیر، در بادیه‌ها زندگی می کردند و بسیاری‌شان از طریق دزدی از کاروان‌ها، ارتزاق می نمودند. در اشعار حسین ایبوردی، شاعر قرن دهم هجری نیز به برخی از این مشکلات پرداخته شده است. او نیز با اشاره به این که شماری از حاجیان در درگیری‌های میان راه کشته می شدند، در رثای آنان می گوید:

هر کسی هر سال زان جمع پلیدحاجیان را بی سبب سازد شهید
کعبه بهر قتل جمعی بی گناه جامه خود می کند دایم سیاه

از شهیدان عجم زان اهل دین شد فرو زمزم ز خجلت در زمین «۳» درباره سخت گیری‌های مربوط به حجاج در سرزمین عراق، گزارشی نیز شیخ علی عاملی (م ۱۱۰۳) درباره گرفتن مالیات در مرز عثمانی با ایران، به دست داده است. «۴» در این زمینه، نجیب الدین رضا تبریزی از مشایخ صوفیه ذهبیه، شرحی از سفر حج استادش شیخ

(۱). سرور حاجیان ایرانی یا امیر الحاج.

(۲). سفرنامه منظوم حج، ص ۵۰

(۳). همان، ص ۹۱

(۴). عاملی، شیخ علی، الدر المنثور، ج ۲، صص ۲۴۳-۲۴۴

صوفیه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۵

محمد علی مؤذن خراسانی به حج داده و از حملات حرامیان به کاروان شیخ و غارت آن سخن گفته است. «۱»

حج اکبر و مشکلات شیعیان

مشکل دیگر مربوط به حجاج ایرانی، مسأله حج اکبر شدن مراسم حج برخی از سالها بر اساس اعتقاد اهل سنت است. در دید اهل سنت، اگر روز عرفه با روز جمعه مصادف شود حج آن سال را «حج اکبر» می نامند؛ و در آن صورت تعداد زیادتری از حاجیان سنی در حج آن سال شرکت می کنند. «۲» نتیجه مادی حج اکبر، برای حاکمان و اشراف مکه، آن بود که سود مالی بیش تر از ناحیه سلاطین عثمانی بوده و پول بیش تری دریافت می کردند. مشکل این کار آن بود که اگر در یک سال، روز عید (دهم ذی حجه) مصادف با روز یکشنبه بود، برای آن که روز عرفه (نهم ذی حجه) مصادف با جمعه شود، روز شنبه را عید اعلام می کردند و بدین ترتیب در واقع، روز عرفه، برابر با روز هشتم ذی حجه می شد؛ امری که هیچ فقیه شیعه یا سنی نمی توانست آن را بپذیرد؛ چرا که

اعمال حج می‌بایست در روزهای مخصوص و واقعی آن به جای آورده شود. در این وضعیت، وقتی کاروان حج اهل سنت به سوی عرفات می‌رفت، شیعیان نمی‌توانستند آن روز را عرفه بدانند و طبعاً می‌بایست روز بعد را نیز در عرفات می‌ماندند؛ این اقدامی بود که امرای مکه اجازه آن را نداده و دشواری از همین تا تا روز عید به طور جدی وجود داشت. این دشواری تا اواخر دوره قاجار بوده و در بسیاری از سفرنامه‌ها، این اختلاف نظر و تبعات آن مورد توجه قرار گرفته است. (۳)

اطلاعات مربوط به این دشواری در دوره صفوی را عبدالحی رضوی (م بعد از ۱۱۴۱) در کتاب حدیقه الشیعۀ (۴) به دست داده است. وی فصل هفتم کتاب خود را به این امر اختصاص داده و با تشریح دیدگاه سنیان درباره حج اکبر تصریح می‌کند که اگر سالی حج اکبر باشد، رؤسای مکه نفع مادی بیش‌تری می‌برند. برای همین، اگر طبق معمول، روز عید به یکشنبه بیفتد، از قبل در رؤیت هلال برنامه را به گونه‌ای تدارک می‌بینند که ماه یک روز زودتر آغاز شده و عید به شنبه بیفتد تا عرفه منطبق با جمعه شده و حج آن سال، حج اکبر باشد. در اینجا برای شیعیان این مشکل پدید می‌آمد که چه بکنند. عبدالحی می‌گوید: در طول عمر ما، فراوان این مشکل پدید آمده و شده است که قاضی مکه، با شهادت یک

(۱). خاوری، اسد الله، ذهبیه، ص ۲۷۴

(۲). در این باره و نظر شیعه نک: قاضی عسکر، سید علی، حج اکبر، مجله میقات، ش ۲ صص ۱۶۵-۱۸۵

(۳). بنگرید: جعفریان، حج گزارای ایرانیان در دوره قاجار، مقالات تاریخی، دفتر هفتم، صص ۲۵۹-۲۶۳

(۴). گزارش محتوای این اثر را تحت عنوان عبدالحی رضوی منتقد ... در همین مجموعه آوردیم.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۶

حاجی مغربی، حکم به ثبوت رؤیت هلال می‌کند و دشواری از همانجا آغاز می‌شود.

دشواری آن است که به فرد شیعه اجازه داده نمی‌شود تا به موقع وقوف در عرفه پیدا کند.

یکبار که سید فاضلی به حج رفت و شاهد بود که هیچ کس شهادت به رؤیت هلال نداده است، چون محرم شده بود، تا سال آینده در مکه مجاور ماند و پس از انجام حج، به شهرش بازگشت. (برگ ۴۶). گاه خود سنیان نیز از این امر ناراحت بوده و مؤذنان حرم اعلام می‌کردند که هر کسی در این سال حج انجام داده، حجتش باطل است. یکی از بحثهای مؤلف این است که در این شرایط آیا می‌توان به گونه‌ای از احرام در آمد یا نه.

در مسأله اختلافی مورد بحث، بیش از آن که بحث رؤیت هلال در شرق و غرب اهمیت داشته باشد، مشکل حج اکبر شدن و نفع مادی آن برای رؤسای مکه است؛ چرا که این اشکال فقط سالهایی پدید می‌آمد که پای شنبه و یکشنبه برای عید قربان در میان بود و آشکار می‌بود که مسأله جنبه منفعت طلبی دارد.

عبدالحی می‌گوید، من در سال ۱۰۹۹ قصد حج داشتم. به اصفهان آمدم و شبی از شبهای ماه رمضان در مجلسی بودم که عالم فاضل ملا میرزا که اصل او شیروانی است، «۱» در آن جا حضور داشت. از من پرسید: امسال قصد حج داری؟ گفتم: آری. گفت: ترسم آن است که در این سال مشکل حج اکبر به وجود آید؛ چرا که در تقویم، عید قربان به اولین روز هفته افتاده است. گروهی از شاگردان و نزدیکان من قصد حج داشتند که آن‌ها را منصرف کردم. گفتم: نمی‌توانم به تأخیر بیندازم. گفت: دعاگوی شما هستم. من به حج رفتم و آن سال حج اکبر شد، اما اختلافی در رؤیت هلال پیش نیامد. ملا میرزا در آن محفل گفت: اگر چنین وضعیتی پیش آمد، می‌توان با عمره مفرده از احرام در آمد. آن شخص گفت: [علامه] مجلسی حکم کرده است که با قربانی می‌توان محل شد. ملا میرزا گفت: این فتوا غلط است.

من گفتم: این فتوا درست است چرا که ... پس از آن استاد ساکت شد. (برگ ۴۹). عبدالحی می‌گوید: من شنیدم که علمای

اصفهان، قم و شیراز، حاجیان را [که با انجام هدی قبل از اعمال حج محل نشده و یا بعد از اعمال، عمره مفرده انجام نداده بودند و به وطن بازگشته بودند] از وارد شدن به منازل خودشان - یعنی منزل خود حاجیان - مانع شدند تا مبادا با زنانشان نزدیکی کرده و چون محرم هستند، مرتکب زنا شوند. علما از آنان می‌خواستند تا در مساجد و رباطها سکونت گزینند تا در حج سال بعد شرکت کرده و محل شوند و

(۱). عالمی با نام ملا میرزای شیروانی، که استاد میرزا عبد الله افندی بوده و شهرت علمی بسیار زیادی دارد، در سال ۱۰۹۸ در اصفهان در گذشته است. (خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۴۳) اشکال آن است که عبد الحی دیدار خود را با ملا میرزا که اصل او شیروانی است، در سال ۱۰۹۹ یاد کرده است ممکن است وی سال ملاقات را اشتباه گفته باشد یا این ملا میرزا کسی غیر او باشد.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۷

برگردند. وی می‌گوید، حتی یکی از این حاجیان که گوش به حرف علما نداده بود، از کثرت اعتراض و سرزنش مردم، در سالی که من حج رفتم، همراه من بود. ممکن بود کسی حکم رؤسای مکه را نپذیرد و یک روز دیرتر از سنیان به عرفه برود. چنین کاری فوق العاده خطرناک بود. عبد الحی از پدرش عبد الرزاق نقل می‌کند که فاضل قزوینی به حج رفت و چون امر مشتبه شد، از سنیان پیروی نکرد. رؤسای کعبه از کار او آگاه شده، حکم به قتلش کردند. او در تنوری مخفی گردیده، از مکه خارج شد. پس از آن در اطراف مکه ماند تا سال بعد خودش را به قیافه‌ای دیگر در آورده، حش را انجام داد. فاضل دیگری هم با نام ملا-زین العابدین، از آنان پیروی نکرد، او را کشتند. البته کشته شدن شیعیان در شهرهای سنیان، ممکن است به سبب اظهار لعن یا عدم پیروی از آنان در اعمال و رفتارشان باشد.

حکایت دیگر آن که، یکی از علمای کاشان با نام ملا هادی، حکم به صحت این قبیل اعمال حج کرده و آن را از حجه الاسلام مجزی می‌دانست. ایشان به عمل امام صادق علیه السلام استناد می‌کرد که در اعلام عید فطر، از خلیفه وقت پیروی کرده است. عبد الحی می‌گوید، مشکل او در این حکم، آن بود که آن سال، نزدیکان و فرزندش حج انجام داده و برگشته بودند. یک بار دیگر هم، همین اتفاق افتاد، سید فاضلی با نام میر عبد الغنی، در مکه با جماعتی ساکن بود. اعرابی که حج نیابتی انجام می‌دادند، نتوانسته بودند حج خود را انجام دهند و مردم برای سال بعد، به آنان نیابت ندادند، چرا که آنان را محرم می‌دانستند. این افراد که در آمدشان از راه نیابت بود، نزد آن شخص رفته و استفتاء کردند و او فتوا داد که حج‌شان با سنیان مجزی است. همین زمان عالم فاضلی با نام شاه فضل الله در کاشان بود، گفت:

فرزند محمد باقر خراسانی که فقیهی فاضل است، در همین سال به حج رفت و بازگشت. از ظاهر سفر او برمی‌آید که حج را صحیح می‌دانسته است. من نامه‌ای به او نوشتم و از کیفیت حج سؤال کردم. به من - شاه فضل الله - نوشت: حج باطل است. بدو نوشتم: چرا شما برگشتید؟ نوشت: این حج باطل است؛ حج من حج واجب نبوده و من حج واجبم را سالها پیش انجام دادم؛ این حج مستحبی بود. من با انجام عمره مفرده خود را محل کردم و برگشتم. عبد الحی از کسی که با استناد به عمل امام صادق علیه السلام در ثابت بودن عید فطر با اعلام خلیفه وقت، به صحت حج این چنینی حکم کرده، برآشفته ادله‌ای در چند و چون نظر خود نقل می‌کند و پس از آن با نفی قیاس میان این موارد و اساسا نفی حجیت قیاس، می‌نویسد: این قبیل فتواها، نتیجه ریاست طلبی است که خود ناشی از رسیدن به مقام امام جمعه‌گی و جماعت است. (۱)

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۸

کشتن علمای شیعه به جرم تلویث کعبه

دشمنی‌های میان شیعه و سنی، به ویژه در قالب جنگ عثمانی- صفوی، سبب شده بود تا اقلیت شیعه در مکه با دشواری تمام حضور یابد و همواره در معرض برخوردهای تند سنیان افراطی که تحت تأثیر شایعات و تبلیغات بودند، قرار گیرد. یکی از این شایعات آن بود که شیعیان معتقدند که برای تکمیل حج خود می‌بایست دیوار کعبه را آلوده کنند. زمینه آن نیز چنین بود که شیعیان در اعمال مستحبی خود، یکی از کارها را چسباندن شکم خود به دیوار کعبه می‌دانستند. همین مسأله سبب می‌شد تا از آن سوء استفاده شده و برای آنان دشواری‌هایی پدید آید، به طوری که عده‌ای به قتل می‌رسیدند.

در سال ۱۰۸۸، واقعه‌ای در مکه رخ داد که نشانگر خباثت ذاتی برخی از متعصبان ترک بر ضد شیعیان بود. این حادثه را دو تن از معاصران آن رخداد، گزارش کرده‌اند. مورخ برجسته، عصامی (۱۰۴۹-۱۱۱۱) که خود در همان زمان در مکه بوده می‌نویسد: در روز پنجشنبه هشتم شوال ۱۰۸۸ حادثه غریبی در مکه رخ داد و آن این که در شب آن روز، حجر الاسود، باب، پرده کعبه و مصلائی جمعه، به چیزی شبیه عذره، به لحاظ و و کثافت، آلوده شده و هر کس می‌خواست حجر را ببوسد، دست و صورتش آلوده می‌شد. این سبب تحریک مردم و ترکان شد. آنان جمع شدند و همه جا را شستشو دادند ... در آن جا یکی از فضلائی رومی [عثمانی] ملقب به «درس عام» [۱] بود و هر روز جماعتی از رافضه را می‌دید که به نماز و سجود و رکوع در کنار بیت مشغولند. وقتی این واقعه رخ داد، گفت: این کار جز از رافضه که ملازم بیت الله هستند، سر نزده است؛ در آن لحظه سید محمد مؤمن رضوی در پشت مقام ایستاده و قرآن می‌خواند. آن‌ها نزد او آمده و قرآن را از دست او گرفته، بر سر او کوفته و به زدن وی پرداختند و او را از «باب الزیاده» به بیرون انداختند و با سنگ چندان بر او زدند تا مرد. در این حال یکی از سادات رفاعی با نام سید شمس الدین در این باره لب به اعتراض گشود؛ او را نیز به وی ملحق کردند؛ پس از آن سومی، چهارمی و پنجمین نفر را. من خود آن‌ها را دیدم که بر روی هم افتاده و مردم آنان را سب می‌کردند.

عصامی می‌گوید: من از نزدیک آنچه را بر کعبه بود ملاحظه کردم و دیدم که از قاذورات نیست، بلکه از سبزیجات آمیخته با عدس و روغن متعفن است که بوی نجاست می‌دهد.

عصامی می‌افزاید: معلوم نشد که این عمل کار چه کسی بوده؛ اما گمان بر این است که این کار را به عمد برای کشتن این افراد انجام داده بودند. [۲]

(۱). عبارت این است: ذاک رجل من فضلاء الاروام یلقب درس عام. شاید یلقی درس عام درست باشد.

(۲). عصامی، سمط النجوم العوالی، ج ۴، صص ۵۲۸-۵۲۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۳۹

محبی حنفی نیز در ذیل شرح حال شیخ حرّ عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰۴) که در سال ۱۰۸۸ به حج مشرف بوده، همین ماجرا را نقل کرده است. او می‌گوید گروهی از سندنه البیت متوجه تلویث کعبه شدند و خبر آن در شهر مکه پخش شد. شریف مکه که در آن وقت «برکات» بود، با قاضی آن شهر محمد میرزا در این باره به بحث پرداختند؛ به ذهن آنان چنین خطور کرد که کار رافضه باشد، پس بر آن یقین کردند و دستور دادند هر کسی که به رفض شهرت دارد، او را بکشند. گروهی از ترکان و اهل مکه، به حرم آمده و به پنج نفر برخورد کردند.

یکی از آن‌ها سید محمد مؤمن بود که من شنیده‌ام، او فردی مسن، متعبد و زاهد بوده و به تشیع شهرت داشته است. آنان او و

دیگران را کشتند. وی درباره شیخ حر می‌گوید: در موقعی که خبر شهرت یافت، به دیگران اخطار کرد تا از خانه خارج نشوند. وقتی این چند تن کشته شدند، آنان در جستجوی دیگران به تفتیش پرداختند؛ شیخ حر به سید موسی بن سلیمان از شرفای حسنی مکه پناه برده و از او خواست تا وی را به یمن فرستد و او نیز چنین کرد. محبی می‌گوید: گمان نمی‌کنم کسی که بویی از اسلام و یا حتی عقل برده باشد، دست به این کار بزند. (۱)

سباعتی با اشاره به این نقلها می‌گوید: یکی از توهمات متعصبانه آن عهد در میان عامه، آن بود که شیعیان بر این باورند که تنها با تلویث بیت، حج آن‌ها درست خواهد بود! سباعتی می‌گوید: این امر به هیچ روی با منطوق و عقل سازگار نیست؛ اگر چنین بود، هر ساله، به دلیل حضور هزاران شیعه در مکه، نباید جای سالمی برای کعبه می‌ماند. او تأکید می‌کند که این باور قدیمی ترک‌هاست و من نمی‌دانم چگونه عقل آنان اجازه می‌دهد، چنین بیندیشند. (۲) او از این توهّم نامعقول، آن هم زمانی که مسلمانان نیاز به برادری دارند، اظهار تأسف می‌کند. (۳)

حقیقت آن است که این امر ساخته دست ترکان عثمانی بود که با دولت صفوی درگیر بوده و زمانی که می‌خواستند سنیان را بر ضد شیعیان تحریک کنند، کعبه را ملوث کرده، آن را بر عهده شیعیان می‌گذاشتند. طبیعی بود که این اتهام، چه مقدار قلوب ساده عامه‌ای که به قصد حج، فرسنگ‌ها راه آمده‌اند، بر ضد برادران شیعه شان تحریک می‌کرد.

(۱). محبی حنفی، خلاصه الاثر، ج ۳، صص ۴۳۲-۴۳۳

(۲). به سباعتی که اکنون در گذشته است، باید گفت، مع الاسف حکام سعودی نیز شعورشان کمتر از ترک‌های عثمانی نیست. زمانی که ابو طالب یزدی در حج سال ۱۳۲۲ شمسی پس از خوردن غذای مسموم در حین طواف، استفراغ کرد، دولت سعودی به جرم این که شیعیان برای تلویث کعبه به حج می‌آیند، او را در ۱۲ ذی حجه سال ۱۳۶۴ قمری (۳۰/۹/۱۳۲۲ ش) گردن زد. بعد از آن، در برابر اعتراض رسمی دولت ایران، دولت سعودی ضمن نامه‌ای، رسماً روی همین نکته انگشت گذاشته، آن را دلیل بر اعدام ابو طالب یزدی اعلام کرد. متن این نامه و اسناد دیگر را بنگرید در: مجله میقات، ش ۳۴ (تابستان ۱۳۷۹).

(۳). سباعتی، احمد، تاریخ مکه، ص ۳۸۴ (از زینی دحلان، خلاصه الکلام، ص ۹۷)

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۰

شخصی که عصامی و محبی از او یاد کرده‌اند، محمد مؤمن استرآبادی است. افندی اشاره به شهادت او کرده؛ اما وجه نادرستی را برای شهادت وی یاد کرده است. مطلب وی آن است که دیگران او را متهم کردند که قصد تغوط در مقام حنفی را داشته است. (۱) خاتون آبادی ضمن حوادث سال ۱۰۸۸ نوشته است: شهادت میر محمد مؤمن استرآبادی، مجاور مکه مشرفه، داماد مولانا محمد امین استرآبادی محدث اخباری، در هزار و هشتاد و هشت در مکه مشرفه به سبب عداوت دینی سنیان مکه. (۲) مقایسه نشان می‌دهد که گزارش عصامی و پس از آن محبی حنفی هم دقیق و هم منصفانه است. در واقع، ماجرا به قدری روشن است که امکان پذیرفتن آن توسط این افراد سنی مذهب وجود نداشته است.

حوادث مشابهی نیز درباره عالمان دیگری از شیعه در مکه نقل شده است. بر اساس برخی نقلها، یکی دیگر از علمای شیعه ایرانی که در مکه مورد ضرب و شتم قرار گرفت شیخ حسین بن ابراهیم تنکابنی از خواص شاگردان ملا صدرا بوده است. او اهل حکمت بوده و مؤلفاتی در این زمینه داشته است. صاحب ریاض که با فرزند وی همدرس بوده می‌نویسد: او در حالی که خود را به مستحار یا حجر الاسود چسبانده بود، سنیان به گمان آن که شرمگاه خود را به بیت می‌مالد، بر سر او ریخته و تا سرحد مرگ او را کتک زدند. وی با حال ناتوان از دست آن‌ها خلاصی یافته، به سمت مدینه حرکت کرد، اما در ربه‌ه که اکنون به ریغ معروف است، در گذشته و در نزدیکی قبر ابوذر غفاری به خاک سپرده شد. (۳) این حادثه در سال ۱۱۰۱ یا ۱۱۰۵ هجری روی داده است.

همچنین در نخستین سال حکومت محمد بن عبد الله بن سعید بر مکه، در سال ۱۱۴۳، فتنه‌ای از ناحیه عامه علیه شیعیان مکه بر پا گردید. سباعتی می‌نویسد: این یکی از مصایبی است که به نظر من ناشی از تعصبات و سوء تفاهم موجود بین شیعه و برادران سنی آن‌ها بوده است. واقعه، از آن جا آغاز شد که کاروان شیعیان، اندکی پس از موعد حج سال ۱۱۴۳ به مکه در آمد و چون دیر شده بود در مکه باقی ماند تا سال آینده حج را بجای آورد. برخی از عامه گمان کردند که آن‌ها نجاستی را در کعبه گذاشتند و به همین جهت بر ضد شیعیان شورش کردند. سپاه نیز به دنبال آن شورش کرد. شورشیان به سراغ قاضی رفتند که او از

(۱). افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۱۵۴؛ نک: آقا بزرگ، الروضة النضرة، ص ۵۹۲؛ امینی، شهداء الفضیلة، صص ۲۰۰-۲۰۱

(۲). خاتون آبادی، وقایع الاعوام و السنین، صص ۵۳۳، ۵۳۴

(۳). افندی، همان، ج ۲، ص ۳۴؛ نک: آقا بزرگ، الکواکب، ص ۵۹۲؛ امینی، همان، صص ۲۰۲-۲۰۳ (در این کتاب، از وی ضمن شهدای قرن یازدهم یاد شده است).

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۱

دست آنان گریخت. پس از آن نزد مفتی رفته، او را همانند برخی از دیگر علما از خانه‌اش بیرون کشیدند و نزد «وزیر الاماره» برده، بدون آن که خصمی را معین کنند، از او خواستند اقامه دعوی کند. پس از آن اصرار کردند تا شیعیان را از مکه اخراج کند؛ آنگاه به بازار و دیگر جای‌ها در آمده، بر بیرون راندن آن‌ها فریاد کرده و به غارت خانه‌هایشان پرداختند ...

بالاخره وزیر مجبور شد تا شیعیان را از مکه بیرون کند. برخی از آنان از ترس به طائف و یا جده رفته و تنها پس از آن که فتنه روی به خاموشی نهاد، وزیر در پی آن‌ها فرستاد، تا به مکه بازگردند! (۱)

البته جدای از اتهام تلویث بیت، زمینه‌های دیگری هم برای شورش بر ضد شیعیان وجود داشت. در سال ۱۱۵۷ به دلیل رخدادهای عراق و تسلط نادر شاه بر برخی از مناطق تحت سلطه عثمانی‌ها، یکی از علمای شیعه نزد شریف مکه که آن زمان امیر مسعود بود آمده گفت با خلیفه عثمانی موافقت شده است تا مذهب جعفری به رسمیت شناخته شده، در کنار ائمه مذاهب چهارگانه، امامی از جعفریه نیز در مسجد نماز بگذارد. به دنبال این ماجرا، اوضاع مکه آشفته شد و وزیر ترک جده، پیغام فرستاد تا آن شخص را تحویل او بدهند؛ اما شریف مکه از این کار خودداری کرد. در عین حال برای آن که متهم به تشیع نشود، دستور داد تا در آن شب بر تمامی منابر، روافض لعنت شوند. (۲)

همچنین به دلیل تحولاتی که در سال ۱۱۴۲ (شاید ۱۱۴۶) میان ایران و عثمانی رخ داد، دولت عثمانی دستور داد تا از ورود حجاج عجم به مکه ممانعت کنند. (۳) همچنین گزارش شده است که در سال ۱۰۴۷ خلیفه عثمانی دستور داد تا از حج حجاج عجم جلوگیری کرده، مانع زیارت مدینه توسط آنان شوند. وقتی شماری از آنان به مکه رسیدند، ابتدا اجازه حج دادند و در روز هفتم ذی حجه، منادی اعلام کرد که روز هفدهم ذی حجه، لزوماً باید باز گردند و سال دیگر هم برای حج نیایند. همچنین اطراف آنان نیروی نظامی گذاشته، آنان را سوار شتر کرده و با بدترین حالت به ابطح بردند. در آن‌جا دو روز نگاه داشته و سپس حرکت کردند. برخی از آنان داخل عجم‌های بصره شده و با هزار مصیبت با علی پاشا تا اول محرم ماندگار شدند. (۴)

در دهه‌های نخست قرن دوازدهم هجری، فضای ضد شیعه در مکه بسیار نیرومند بود؛ به طوری که میرویس افغانی، برای گرفتن فتوا بر ضد شیعیان ایران، راهی مکه شد و در

(۱). سباعتی، احمد، همان، ص ۴۲۳، نقل از: دحلان، احمد زینی، خلاصه الکلام، ص ۱۸۴

(۲). سباعتی، همان، ص ۴۲۸

(۳). همان، ص ۳۷۱

(۴). سنجاری، منائح الکریم، ج ۴، صص ۱۸۱-۱۸۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۲

آنجا توانست فتوایی برای لزوم جنگ با شیعه که به نظر آنان کافر تلقی می‌شدند، بگیرد.

همین فتواها بود که به حمله افغانه به ایران منتهی شده و دولت صفوی را سرنگون کرد. «۱»

از سخت‌گیری بر شیعیان در مدینه در این دوره، حکایت دیگری نیز در دست است.

سید نعمت الله جزائری می‌نویسد که در سال ۱۰۹۵ هجری به حج رفته و از آنجا به زیارت مدینه مشرف شده است. او دیده است

که شیعیان بدون تقیه به زیارت ائمه بقیع می‌روند.

جزائری می‌نویسد: یکی از ساکنان شیعه مدینه به او گفت که سال پیش علمای مدینه به تفتیش کتبی که در خزانه بقیع بوده رفته و

نسخه‌ای از المزار شیخ مفید را در آنجا یافتند که در آن بر خلفا لعنت شده بود؛ کتاب را نزد قاضی آورده و از او اجازه خواستند تا

به آنان رخصت دهد قبه ائمه را تخریب کنند؛ او گفت: این قبه را هارون الرشید برای پدرش عباس ساخته و من نمی‌توانم به خراب

کردن این قبه قدیمی فتوا بدهم. علما تصمیم گرفتند تا به استانبول رفته، حکمی از سلطان برای هدم این قبه دریافت کنند؛ زمانی که

به استانبول رسیدند، سلطان محمد خبر ورود آنان را شنیده و دستور داد تا آنان را در بناهای باشکوهی به بهترین وجه پذیرایی

کردند. در روز جمعه سلطان از آن‌ها خواست تا اعلم آن‌ها برای اقامه جمعه آماده شود. این عالم که بر مذهب شافعی بود در هنگام

قرائت، «بسمله» را نخواند. نماز که خاتمه یافت؛ سلطان از امام پرسید: با این که خواند «بسمله» در مذهب شافعی واجب است، چرا

آن را ترک کردی؟ او گفت چون سلطان ما حنفی بود رعایت مذهب او را کردیم. سلطان گفت: نماز عبادت خداوند است و نباید

در آن مراعات سلطان شود؛ با توجه به این که شافعی گفتن بسمله را واجب می‌داند، ترک آن نماز را باطل می‌کند؛ وقتی نماز امام

باطل باشد، نماز مأموم نیز باطل است؛ پس نماز ما نیز باطل است. پس از آن دستور کشتن آن‌ها را داد که با شفاعت وزیر تنها به

بیرون کردن آن‌ها به صورت زشتی اکتفا شد؛ آن‌ها در راه بازگشت برخی در کشتی و برخی در راه درگذشتند. «۲» وی حکایت

دیگری هم از سفر یکی از اعیان ایرانی به حج و گرفتن وجوه اضافی از وی آورده است. «۳»

این حکایت هم از ملا محمد طاهر قمی (م ۱۰۹۸) مناسب است که می‌نویسد: پوشیده نماند که در سفر حج به کشتی نشستیم و

کشتی‌بانان، سنی مالکی مذهب بودند، اتفاق در شب، کشتی ما طوفانی شده و مشرف بر آن شد که غرق شود؛ کشتی‌بانان به فریاد

در آمدند و دوازده امام را به یاری می‌طلبیدند و نام ائمه خود را مذکور نمی‌ساختند. «۴»

(۱). نک: کروسینسکی، سفرنامه، ص ۳۵

(۲). جزائری، المقامات (نسخه ۳۳۹۶ مرعشی) صص ۳۵۹-۳۶۰- پ.

(۳). جزائری، زهر الربیع، ص ۴۰۸

(۴). بنگرید: رساله اصول فصول التوضیح که متن آن در همین مجموعه به چاپ رسیده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۳

برخورد نامناسب و سودجویانه مردم مدینه با شیعیان، بعدها نیز در مدینه ادامه یافت. به گزارش ابراهیم رفعت پاشا، مردم مدینه هر

پنجشنبه، برای زیارت قبور، به بقیع آمده و ریحان بر روی قبور می‌ریزند. اما شیعیانی که می‌خواهند به قبه اهل بیت- علیهم السلام-

وارد شوند، تنها با پرداختن ۵ قروش می‌توانند اجازه ورود بیابند. «۱» این وضعیت در دوره قاجار به صورت یک رسم دائمی در

آمده که ما گزارش آن را در جای دیگری به تفصیل آورده‌ایم. «۲»

سیاست دولت صفوی درباره حج

با این همه، باید توجه داشت که جز به ندرت - آن هم کمتر به خاطر مخالفت دولت عثمانی - راه حج مسدود نشده و موانع عمده، حملات اعراب بدوی و مشکلات ناشی از آن بوده است. در تمام این سالها، زائران شیعه، به حج مشرف می‌شدند و با تقیه و در برخی موارد بدون تقیه اعمال حج خویش را انجام می‌دادند. آنچه قابل توجه است، سیاست دولت صفوی در این باره است که از زمان شاه عباس اول تا دوره اخیر، قدری تفاوت کرده بود.

گویا در عهد شاه عباس اول، سفر ایرانیان به حج قدری با دشواری روبرو شده است.

اشاره شد که به دلیل گشوده شدن بغداد توسط صفویان، در سال ۱۰۴۲ از سفر حجاج ایرانی به مکه جلوگیری شد. علاوه بر آن، رفتن تعداد زیادی از ایرانیان به حج، باعث ریختن شدن پول ایرانیان به جیب عثمانی‌ها بوده و به همین دلیل شاه عباس کوشید تا از تعداد زائران ایرانی کاهش دهد. کروسینسکی می‌نویسد: در زمان شاه عباس ماضی بنا گذاشتند و قدغن کردند که باید زر نقد از ایران بیرون نرود و به جای زیارت حج به زیارت قبور ائمه علیهم السلام و سایر مقابر روند. و هر کس آرزوی زیارت کعبه داشت، می‌باید مبلغ خطیر به پادشاه پیشکش کند و اذن حاصل نماید و ضرری بیش‌تر از سفر حج نبوده است و به این سبب مستطیعان و ضعفا و عجزه بلاد اسلام، روز و شب بدگویی و نفرین به جان پادشاه عصر و حکام زمان خود می‌کردند. «۳»

دو سراسر نیز که کتاب علل سقوط شاه سلطان حسین بر پایه یادداشت‌های کروسینسکی نوشته، درباره سیاست شاه عباس می‌گوید: «شاه عباس دانست که فریضه حج باعث خروج مبالغ هنگفتی طلا از کشور می‌شود؛ و جز هزینه راه دور، مالیات و باجگیری‌های دولت عثمانی و اعراب میان راه، مبالغ هنگفتی از کشور خارج می‌کند.» وی در ادامه، از سیاست

(۱). رفعت پاشا، مرآة الحرمین، ج ۱، ص ۴۲۷

(۲). جعفریان، حج گزاری ایرانیان در دوره قاجار، ص ۲۴۷ - ۲۴۹

(۳). کروسینسکی، سفرنامه، ص ۲۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۴

آباد کردن حرم امام رضا علیه السلام در مشهد و رفتن پیاده برای زیارت آن را بر اساس همین سیاست می‌دانند؛ او بر این باور است که این سیاست تا اواخر عهد صفوی دنبال می‌شده است. «۱»

به نظر می‌رسد که در اواخر دوره صفوی، این سیاست کنار گذاشته شده و پول‌های هنگفتی بابت این سفرها، از کشور خارج می‌شده است.

در دوره اخیر صفوی که شمار ثروتمندان اصفهان رو به فزونی نهاده بود، و به علاوه، آرامش در روابط سیاسی ایران و عثمانی بیش از هر زمان حاکم بود، شمار حجاج ایرانی بیش از گذشته بود. در میان این زائران، شماری از علما و نیز برخی از درباریان، به ویژه آقایان حرم یعنی خواجهگان بودند که به عتبات یا مکه مشرف می‌شدند. این خواجهگان که ثروت زیادی داشته و بدون نسل بودند، اغلب پول خویش را در این سفرها و یا در وقف املاک و آبادی‌ها جهت مساجد و مدارس و روضه خوانی صرف می‌کردند.

مؤلف ذیل وقایع الاعوام «۲» در شرح حوادث سال ۱۱۱۵ از سفر شمار زیادی از آقایان حرم به عتبات و مکه و مخارج هنگفت آنان یاد کرده است. وی می‌نویسد: در ماه جمادی الثانیه سنه یک هزار و پانزده، محمود آقای ناظر به سفر حج بیت الله الحرام رفت. و ضریح کاظمین را برده نصب نمود، در ماه شعبان المعظم، و مشغول تعمیر کربلای معلی شد و نجار باشی استاد محمد علی را سرکار نموده، قریب به سیصد تومان برآورد شد، و دده خاتون با محمود آقا به این سفر رفت، با جمعی از معظمت حرم محترم و

آقا سعادت نامی خواجه ریش سفید اهل حرم شد و جمعی از آقایان همراه رفتند و مبلغ‌های خطیر با خود بردند و آنچه تخمینا مذکور می‌شود در این سال، قریب به صد هزار تومان به جهت خرج این سفر خیر اثر، بیرون رفت از ایران. و در این سال میرزا محمد باقر حکیم باشی نیز رفت به زیارات و حج، و میرزا محمد تقی وزیر وقف نیز رفت و جمعی کثیر از اعظام به زیارت عتبات عالیات رفتند. و پسرهای اعتماد الدوله، سه نفر رفتند به زیارت عتبات، و میرزا حسن صاحب رقم نیز به حج رفت و زوار و حجاج قریب به ده هزار نفر رفتند و حجاج قریب به سه هزار بودند و از اطراف نیز جمعی رفتند. میرزا ابو الحسن مستوفی الممالک نیز در این سال رفت ... در این سال، فاضل مدقق، صاحب فطرت عالیه، شیخ محمد جعفر کمره‌ای شیخ الاسلام اصفهان، اراده حج نموده به اتفاق محمود آقا رفتند ... در دو فرسخی نجف اشرف به رحمت خدا رفت ... در این سال آخوند ملا محمد سراب نیز رفت و مباشر

(۱). دوسر سو، علل سقوط شاه سلطان حسین صص ۹۳-۹۶ و نک: ص ۱۴۶

(۲). به احتمال زیاد، مؤلف این بخش میر محمد حسین، فرزند عبدالحسین خاتون آبادی- برادر میر محمد باقر خاتون آبادی- است. البته بعدها، برخی از فرزندان وی، باز مطالبی بر این کتاب افزوده‌اند.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۵

تجهیز مرحمت پناه، شیخ محمد جعفر او شده بود. «۱» این عبارت نیاز به توضیح ندارد.

خاتون آبادی درباره سفر خود می‌نویسد: در هفتم شهر جمادی الثانیه سنه هزار و یکصد و هفده، راقم حروف اراده سفر حجاز نموده، از راه شام، و بعد از تشرّف به این شرف از راه دریا معاودت اتفاق افتاد و ایام سفر پانزده ماه و سه روز کشید و در نهم ماه مبارک وارد دار السلطنه اصفهان شدم و غرایب بسیار در این سفر مشاهده نمودم و دو ماه در مدینه طیبه توقف کردم در کمال رفاه و نهایت اطمینان، و اکثر علمای عامه با داعی مربوط شدند و نهایت رعایت و اعزاز می‌کردند. بعد از آن که حسابا و نسبا شناختند مرا، و این از غرائب و معجزات حضرت رسالت پناه بود. «۲» وی ذیل حوادث سال ۱۱۲۵ از سفر میر محمد باقر خاتون آبادی، ملا باشی شاه سلطان حسین و نخستین مدرس مدرسه چهار باغ اصفهان یاد کرده که از طریق لحسا به حج مشرف شده است. «۳» شگفت آن که فرزند وی سید محمد، در سال ۱۰۹۳ در مدینه منوره متولد شده است. از قضا در گذشت این سید محمد نیز در مدینه رخ داده و همانجا مدفون شده است. «۴» همو در ذیل حوادث سال ۱۱۱۵ نوشته است که در این سال «میرزا ربیع مستوفی خاصه در ماه رجب المرجب متوجه سفر حج بیت الله الحرام شد از راه بندر گنگ و مخا.» «۵» در مکافات نامه درباره سفرهای حج خواجگان آمده است:

گرفتند زرها ز شاه و گداز انعام و از رشوه و از ربا

نموده حرام از پی مستحب‌بدادند زرها به روم و عرب

که حاجی و هم کربلایی شوند بهم چشمی و هم مرایی شوند «۶»

همه چون مگر حج گشاده دهن کشیده بدم خلق را بی سخن «۷»

مجاورت علمای شیعه در مکه و مدینه

گذشت که در فاصله قرن دهم تا دوازدهم، شمار زیادی از عالمان شیعه، اعم از ایرانی و عرب، در حریم شریف اقامت گزیدند و به رغم دشواری‌هایی که وجود داشت، مشعل دانش شیعی را در آنجا روشن نگاه داشتند. وجود برخی از این عالمان، سبب می‌شد

(۱). خاتون آبادی، همان، ص ۵۵۳

(۲). همان، ص ۵۵۷-۵۵۸

(۳). همان، ص ۵۶۷

(۴). همان، ص ۵۳۶

(۵). همان، ص ۵۵۳

(۶). مکافات نامه، ابیات ش ۳۹۲-۳۹۴

(۷). مکافات نامه، ش ۴۲۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۶

طالبان علم، برای استفاده از محضر آنان، راهی طولانی را طی کرده، در آن جا مقیم شوند.

همین وضعیت است که ابن حجر هیتمی (م ۹۷۴) را در قرن دهم به وحشت انداخته و آن چنان که در مقدمه کتابش آورده، وی را بر آن داشت تا به سبب فزونی شمار شیعیان در که به تألیف کتاب صواعق المحرقة مشغول شود.

سکونت بسیاری از علمای شیعه در حجاز، به دلیل جاذبه دینی و روحی حرمین شریفین بود که سبب می شد آنان مجاورت آن دیار را بر نقاط دیگر ترجیح دهند. طبعاً به خاطر درگیری‌های مذهبی و سیاسی شیعه و سنی در آن عصر، آنان می‌بایست انتظار آن را نیز می‌داشتند که با آنان برخوردهای تند نیز صورت گیرد. اصولاً این مسأله ربطی به عجم‌های شیعه مذهب نداشت، بلکه حتی شیعیان عرب مقیم سرزمین عثمانی نیز این مشکل را در طول حکومت ممالیک و سپس عثمانی‌ها داشتند.

به علاوه، مکه یا مدینه یک مشکل دیگر هم برای شیعیان داشت. در این شهر، بسیاری از علمای برجسته سنی که حکم مفتی را داشتند، زندگی می‌کردند. بسیاری از اینان، علمای ماوراء النهر بودند که علاقه زیادی به حضور و سکونت در حرمین داشتند. اینان نیز به دلیل روابط ازبکان با صفویان، دلایل خاص خود را برای دشمنی با شیعه داشتند.

با وجود این مشکلات، بسیاری از علمای شیعه ایرانی، جبل عاملی، بحرینی، و یا از اهالی قطیف و احساء، در مکه یا مدینه زندگی می‌کردند. افزون بر آن، شمار زیادی از علمای ایرانی برای انجام فریضه حج به مکه می‌رفتند و گاه تا چندین ماه، در آن جا می‌ماندند. شرح حال شماری از اینان در منابع شرح حالنگاری آمده است:

شیخ احمد بن الحسین النباطی (م ۱۰۷۹) در مکه نزد شیخ نور الدین عاملی درس خوانده است. «۱» شیخ احمد بن محمد بن مکی شهیدی (از علمای قرن یازده و دوازده) چندین سال در مکه مجاور بوده است. «۲» شیخ جعفر بن کمال الدین بحرانی (م ۱۰۸۸ یا ۱۰۹۱) در مکه اقامت داشته است. «۳» سید جمال بن نور الدین عاملی، چندی در مکه مجاور بوده است. «۴» شیخ حسین بن عبد الصمد شاگرد شهید ثانی و پدر شیخ بهایی مدتی در مکه بوده است. «۵» شیخ حسین بن حسن عاملی ظهیری، از شاگردان محمد امین استرآبادی،

(۱). افندی، همان، ج ۱، ص ۳۵

(۲). همان، ص ۶۷

(۳). همان، ص ۱۰۹

(۴). همان، ص ۱۱۵

(۵). همان، ج ۲، ص ۴۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۷

مدتی در مکه نزد وی تحصیل کرده است. «۱» شمس الدین حسین بن محمد شیرازی (معاصر افندی) در مکه زندگی می‌کرده است. «۲» سید حسین بن سید حیدر عاملی اصفهانی (که در اصفهان مفتی بوده) در سال ۱۰۲۹ در شهر مکه اجازه‌ای از شیخ محمد نواده شهید ثانی دریافت کرده است. «۳» مولی حسین بن محمد علی نیشابوری از شیعیان متولد مکه و ساکن همانجا و مدفون در همان دیار است. وی اجازه‌ای به سال ۱۰۵۶ در مکه به شاگرد خود مولی نوروز علی تبریزی داده است. «۴» سید حیدر بن سید علی موسوی عاملی نیز در مکه بوده؛ شیخ حر او را در سال ۱۰۶۲ در آن شهر مقدس دیده و می‌گوید: یکی دو سال بعد در همانجا در گذشت. «۵» افندی از سفر ملا-خلیل قزوینی عالم معروف عصر صفوی به مکه یاد کرده است. «۶» همچین شیخ حرّ از سفر ملا سلیمان فرزند ملا خلیل قزوینی به مکه یاد می‌کند. «۷» عبدالحسین خاتون آبادی در سال ۱۰۸۶ در مکه از «عالم عامل مجاور بیت الله الحرام میر محمد مؤمن بن دوست محمد الحسینی الاسترآبادی» اجازه دریافت داشته است. «۸» شهید ثانی (۹۱۱- رجب ۹۶۵) که برای چندین بار به قصد زیارت، به حج می‌رفت، در آنجا توسط عمال دولت عثمانی به اسارت در آمده، در قسطنطنیه یا در مسیر راه، به شهادت رسید. «۹»

زین العابدین فرزند نور الدین حسینی کاشانی از عالمانی است که در مکه سکونت گزیده و از شاگردان محمد امین استرآبادی است. وی نیز به جرم تشیع در مکه به شهادت رسید. «۱۰» متأسفانه درباره کیفیت و علت به شهادت رساندن وی، مطلبی در منابع نیامده است.

عبد الحی رضوی، کشته شدن او را در ارتباط با مسأله حج اکبر سنیان می‌داند. «۱۱» این عالم رساله‌ای با عنوان مَفْرَحَةُ الْأَنَامِ فِي تَأْسِيسِ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ دارد که در آن گزارش ویرانی

(۱). همان، ص ۲۴۰

(۲). همان، ص ۸۳

(۳). همان، ص ۸۹

(۴). همان، ص ۱۷۱ و نک: ۱۹۶

(۵). عاملی، شیخ حر، امل الامل، ج ۱، ص ۸۱؛ افندی، همان، ج ۲، ص ۲۲۶.

(۶). افندی، همان، ج ۲، ص ۲۶۱؛ او در طی مجاورت خود در مکه تعلیقات محمد امین استرآبادی بر کافی را گردآوری کرد.

نک: افندی، ج ۲، ص ۲۶۶

(۷). نک: افندی، همان، ج ۲، ص ۲۶۴.

(۸). خاتون آبادی، همان، ج ۲، ص ۵۳۳

(۹). نک: افندی، همان، ج ۲، صص ۳۷۵-۳۸۵؛ شرح حال مفصل وی را ببینید در: منیة المرید، مقدمه محقق (قم دفتر تبلیغات

اسلامی، ۱۳۶۹

(۱۰). نک: افندی، همان، ج ۲، ص ۳۹۹، آقابزرگ، الروضة النضرة، ص ۲۳۸

(۱۱). رضوی، عبد الحی، حدیقه الشیعه، برگ ۴۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۸

کعبه را در اثر سیل سال ۱۰۳۹ نگاشته و نقش خود را در باز سازی کعبه بیان کرده است. «۱» همانگونه که اشاره شد، وی شاگرد محمد امین استرآبادی (م ۱۰۳۶) دانشمند شیعی اخباری و مؤلف الفوائد المدتیة [تألیف به سال ۱۰۳۱] و آثار دیگر است که یکی

از بنیادگذاران گرایش نوین اخباری، در شیعه می‌باشد. پایگاه اصلی وی در حرمین شریفین بوده و خود، همانجا، به سال ۱۰۳۶ درگذشت. «۲» حوزه درسی این فرد، حوزه نیرومندی بوده و آثار آن سبب شد تا در اصفهان، گرایش اخباری نفوذ فراوانی به دست آورد. این آثار را می‌توان در افرادی مانند ملا محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰) مشاهده کرد که به نوبه خود یکی از عوامل مهم رشد اخبار گرایان در قرن یازدهم بوده است.

سید صدرالدین علی خان مدنی، صاحب کتاب با ارزش ریاض السالکین در شرح صحیفه، و آثار دیگر روزگاری در آن نواحی سکونت داشته است. پدر و جد وی نیز در آن حرم شریف زندگی می‌کرده و بعدها خود او به ایران آمد و در سال ۱۱۲۰ در شیراز درگذشت. «۳» شیخ علی بن حسن عاملی برادر شیخ حر عاملی، در سه سال متوالی به سفر حج رفت و در راه بازگشت از سفر حج در سال ۱۰۷۸ درگذشت. «۴» سید نورالدین علی بن علی عاملی مکی (م ۱۰۶۱ یا ۱۰۶۸) از عالمانی است که قریب بیست سال مجاور خانه خدا بوده است. افندی با یادآوری این مطلب می‌افزاید که احفاد و اولاد وی هنوز در مکه بسر می‌برند که یکی از آنها علی بن نورالدین (م ۱۱۱۹) است. «۵» وی کتابی با عنوان الفوائد المکیه [یا: شواهد المکیه] در رد بر الفوائد المدنیه استرآبادی نوشته است. سید شاه فتح الله، کتابی در امامت نگاشته که مناظرات او با مولی عبدالرحیم لاری در مدینه بوده است. «۶» درباره شیخ قاسم بن محمد کاظمی مقیم نجف نیز آمده است که مشایخی در مکه، طائف و برخی از بلاد دیگر داشته است. «۷» شیخ محمد بن حسن یکی از عالمان برجسته شیعی و نواده شهید ثانی، در سال ۱۰۳۰ در مکه درگذشته است. «۸» سید محمد بن حیدر عاملی هم در مکه سکونت داشته است. «۹»

- (۱). نک: کاشانی، زین العابدین، مفزحه الانام فی تأسیس بیت الله الحرام، به کوشش رسول جعفریان، میراث اسلامی ایران، دفتر اول، صص ۳۶۷-۳۹۲
- (۲). نک: افندی، همان، ج ۵، صص ۳۵-۳۶؛ آقا بزرگ، الروضه، صص ۵۵-۵۶
- (۳). نک: افندی، همان، ج ۳، صص ۳۶۳-۳۶۷؛ آقا بزرگ، الکواکب، صص ۵۲۱-۵۲۴
- (۴). نک: عاملی، شیخ حر، همان، ج ۱، ص ۱۱۸؛ افندی، همان، ج ۳، ص ۴۱۰
- (۵). افندی، همان، ج ۴، ص ۱۵۷؛ نک: عاملی، شیخ حر، امل الامل، ج ۲، ص ۱۲۸
- (۶). افندی، همان، ج ۳، ص ۴۱۰
- (۷). همان، ج ۴، ص ۳۹۹
- (۸). افندی، همان، ج ۵، ص ۶۱
- (۹). همان، ج ۵، ص ۱۰۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۴۹

میرزا محمد بن ابراهیم استرآبادی صاحب رجال نیز در سال ۱۰۲۶ در مکه درگذشته است.

وی از شاگردان مقدس اردبیلی در نجف بود که پس از درگذشت وی در مکه سکونت گزید. «۱۰» شیخ محمد بن علی عاملی کرکی نیز مدتی در مکه نیز سید نورالدین علی عاملی و برخی دیگر از علمای عامه و خاصه تحصیل کرده است. «۱۱» مولی نورالدین نوروز علی در مکه نزد حاج حسین نیشابوری تحصیل کرده و او اجازه‌ای با تاریخ ۱۰۵۶ در مکه برایش نوشته است. ملا مصطفی بن ابراهیم تبریزی (م ۱۰۸۰) که چندی مجاور در مکه بوده، کتابی به نام تحفه القراء در آنجا تألیف کرده است. «۱۲» توجه ایرانیان و شیعیان به امر حج در این دوره از رساله‌های متعددی که تحت عنوان مناسک حج توسط عالمان شیعی این دوره نوشته شده به دست می‌آید. «۱۳»

(۱۰). همان، ج ۵، ص ۱۱۷

(۱۱). همان، ج ۵، ص ۱۲۸

(۱۲). حسینی، سید احمد، فهرست کتابخانه آیه الله مرعشی، ج ۵، ص ۳۳۴

(۱۳). مق: آقا بزرگ، ذریعه، ج ۲۲، صص ۲۵۳-۲۷۴، ش ش ۶۹۱۵-۷۰۸۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۵۱

۲۳ قصه خوانی در ایران عصر صفوی

اشاره

قصه خوانی در ایران، وارث دو جریان متفاوت است. نخست جریان موجود در ایران پیش از اسلام که به هر روی، جامعه ایرانی، مانند سایر اقوام کهن، افسانه‌ها و داستان‌های فراوانی را از گذشته به ارث برده و با زنده نگاه داشتن آن‌ها، هویت خویش را در تاریخ امتداد داده است. دوم میراث قصه‌ی اص مسلمانی که خود برگرفته از تجربه‌های فکری- فرهنگی یهود، نصارا و افزوده‌های مسلمانان بر آن بود. جریان قصه خوانی اسلامی که در مدینه کارش را آغاز کرده، به عراق کشیده شد و در بصره و کوفه، شمار زیادی از قصه خوانان، به فعالیت پرداختند. به تدریج، شماری از آنان به شهرهای ایران آمدند و اندک اندک، در نواحی مختلف ایران، کار قصه خوانی باب شد. برای نمونه از عبد الرحمن بن ابراهیم قاص یاد شده است که در شهر کرمان سکونت گزیده است. «۱» یا از ابو عبد الرحمن صالحی معتزلی یاد شده که در نیشابور قصه خوانی می‌کرده است. «۲» یا مقاتل بن سلیمان که در جامع مرو قصه خوانی می‌کرده است. «۳» این نمونه‌ها فراوان است.

با این حال، همچنان که قصه خوانی اسلامی به مناطق جدید ایران وارد می‌شد، عناصر محلی نیز در آن سهیم می‌گردید، چرا که اصل و عطف در میان زردتشیان نیز بود، درست همان طور که قصه خوانی به سبک ایرانی در میان ایرانیان سابقه داشت. «۴» افزون بر آن، بدون استفاده از عناصر محلی، کار قصاص، موفقیتی در پی نداشت. اگر انگیزه‌ها و غرض‌های سیاسی منطقه‌ای و نیز مذهبی را بر عوامل ایجاد و گسترش قصه خوانی ضمیمه کنیم، می‌توانیم دامنه گسترش و نوع و ماهیت جریان قصه خوانی را در مناطق مختلف دنیای اسلام بشناسیم.

(۱). یحیی بن معین، تاریخ، ج ۳، ص ۱۷۵

(۲). بلخی، ابو القاسم و...، قاضی، فضل الاعتدال، ص ۳۸۰

(۳). ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۷۳

(۴). نک: محجوب، تحول نقالی و قصه خوانی، ص ۱۸۶-۱۸۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۵۲

طی دو سه قرن نخست اسلامی، عامه مردم ایران، به دلیل بستگی‌هایی که با فرهنگ پیش از اسلام داشتند، بسیاری از داستان‌ها و افسانه‌های گذشته را در ضمن آداب و رسوم اجتماعی خود حفظ کردند. بخشی از این داستانها به صورت مکتوب در اختیار طایفه‌ای از سر رشته داران امور فرهنگی آیین زرتشتی قرار داشت. این مطالب در ایران قرن چهارم و پنجم هجری، توسط فردوسی و بسیاری دیگر از شاعران و علاقه‌مندان به فرهنگ ایرانی احیا شد و اوقات فراغت مردم را پر می‌کرد. در لابلای آن اشعار قصصی،

نکات دینی و اخلاقی نیز راه یافت و در تاریخ ایران راه خود گشود و همچنان با فراز و نشیب‌های فراوان تداوم یافت. «۱» در مقدمه شاهنامه ابو منصور به صراحت به جمع آوری این داستان‌ها و اساطیر اشاره شده و اصولاً خود شاهنامه، گرد آوری همین افسانه‌ها و داستان‌ها از متون و دست مردمانی است که به خوبی با این شخصیت‌ها و قهرمان‌ها آشنا بوده‌اند.

آگاهی که در قرن پنجم و ششم، دو گروه مختلف کار تبلیغات قصصی را بر عهده داشتند؛ یک گروه از شیعیان با عنوان مناقب خوانان و دیگر از سنیان با عنوان فضائل خوانان که عهده‌دار مجالس گروه‌های مذهبی یاد شده در مساجد و حتی سرگذرها بودند. اطلاعات فراوانی را درباره آن‌ها از طریق عبد الجلیل قزوینی در کتاب شریف نقض در دست داریم.

عبد الجلیل از کتاب فضائح الروافض - که نقض در پاسخ آن نوشته شده است - نقل می‌کند که شیعیان داستانهای دروغینی درباره قدرت خارق العاده علی بن ابی طالب ساخته‌اند. نویسنده سنی کتاب فضائح می‌نویسد:

... و در بازارها، مناقب خوانان گنده دهن، فرا داشته‌اند که ما منقبت امیر المؤمنین می‌خوانیم و همه قصیده‌های پسر بنان رافضی و امثال او می‌خوانند و جمهور روافض جمع می‌شوند؛ همه وقیعت صحابه پاک و خلفای اسلام و غازیان دین است و صفات تزییه که خدای راست جلّ جلاله و صفت عصمت که رسولان خدای راست - علیهم السلام - و قصّه معجزات که الّا پیغمبران خدای را نباشد، شعر کرده می‌خوانند و به علی بن ابی طالب می‌بندند «۲» ... و مغازیها می‌خوانند که علی را بفرمان خدای تعالی در منجیق نهاده و بذات السّیاسل انداختند تا به تنهایی، آن قلعه را که پنج هزار مرد درو بود، [به] تیغ زدن بستد و علی در خبیر، به یک دست بر کند، دری که به صد مرد از جای خود بجنبانیدندی و بدستی می‌داشت تا لشکر بدان گذر می‌کرد و دیگر صحابه از حسد بر علی بر آن در آمد و شد

(۱). نک: صفا، ذبیح الله داستانگزاران تا دوره صفویه، ایران نامه ۳/۱، پاییز ۱۳۶۸

(۲). قزوینی رازی، عبد الجلیل، نقض، ص ۶۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۵۳

می‌کردند تا علی خسته گردد و عجزش ظاهر گردد. «۱»

عبد الجلیل شیعی مذهب، ضمن دفاع از برخی روایات فضائل امیر المؤمنین - علیه السلام - و اشاره به این که بعضی نیز سخن جهّال و عوام و اوباش باشد، در برابر سخنان نویسنده سنی، به فضائل خوانی مبلغان سنی اشاره کرده، مطلب مهمی را درباره خواندن داستانهای رستم و سهراب توسط آنان بیان می‌کند. وی می‌نویسد:

عجب است که این خواجه بر بازارها، مناقب خوانان را می‌بیند که مناقب می‌خوانند و فضایل خوانان را نمی‌بیند که بیکار و خاموش نباشند و هر کجا قماری خماری باشد که در جهانش بهره‌ای نباشد و به حقیقت، نه فضل بوبکر داند، نه درجه علیّ شناسد، برای دام نان، بیستی چند در دشنام رافضیان از بر بکرده و در سرمایه گرفته و مسلمانان را دشنام می‌دهد و لعنت ناوجه، می‌کند و آنچه می‌ستاند، بخرابات می‌برد و به غنا و زنا می‌دهد و بر سبقت قدریان و مجّبران می‌خندد و این قاعده نو نیست که فضاییلی و مناقبی در بازارها فضاییلی و مناقب خوانند، اما ایشان همه، توحید و عدل و نبوّت و امامت و شریعت خوانند و اینان همه جبر و تشبیه و لعنت.

«۲»

او همچنین در جای دیگری درباره محتوای فضائل خوانی اهل سنت می‌نویسد: ...

و چنان است که متعصّبان بنی امیه و مروانیان، بعد از قتل حسین با فضیلت و منقبت علیّ، طاقت نمی‌داشتند. جماعتی خارجیان از بقیت سیف علی و گروهی بد دینان را بهم جمع کردن تا مغازی‌های دروغ و حکایات بی‌اصل، وضع کردند در حق رستم و سهراب و اسفندیار و کاووس و زال و غیر ایشان و خوانندگان را بر مربّعات اسواق [چهارسوها] ممکن کردند تا می‌خوانند تا ردّ باشد بر

شجاعت و فضل امیر المؤمنین و هنوز این بدعت باقی مانده است که به اتفاق امت مصطفی، مدح گیرکان خواندن بدعت و ضلالت است.

خواجه اگر منقبت علی از مناقب خوانان نمی‌تواند شنید، باید بدان هنگامه‌ها می‌رود به زیر طاق باجگر و صحرای در غایش. «۳» مؤلف برخی از قصص دیگر را که در کتب سنیان درباره حسن بصری، رابعه عدویه، حلاج و جز آنهاست، آورده است. این قسمت مربوط به داستانهای صوفیانه است.

آنچه از نوشته عبد الجلیل برمی‌آید آن است که قصه خوانی در قرن ششم در ایران معمول بوده و در آن، از آثار ایران قبل از اسلام هم بهره گرفته می‌شده است. این سنت در ایران ادامه یافت و آثار آن در نقالی‌هایی که تا همین اواخر رواج داشت، پا بر جا بود. در این

(۱). همان، ص ۶۷

(۲). همان، ص ۶۵

(۳). همان، ص ۶۷

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۵۴

فاصله، در درون این قصه‌ها، افزودگی‌ها و کاستی‌هایی بر اساس مشی سیاسی و مذهبی موجود در جامعه ایران رخ می‌داد. از اشارتی که شیخ حسن کاشی، شاعر شیعی قرن هفتم و اوائل قرن هشتم در کتابش آورده، چنین به دست می‌آید که او نیز همانند عبد الجلیل، از داستان‌های رستم و اسفندیار دل خوشی نداشته و در عین ابراز ارادت به فردوسی، مردم را از روی آوردن به این داستان‌ها نهی می‌کند و در عوض به سوی نقل داستان‌های زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام سوق می‌دهد. عین اشعار وی در این باب چنین است:

ای پسر قصه مجاز مخوان الحذر الحذر ز خواندن آن
چند خوانی کتاب شهنامه یاد کن زود زین گنه نامه
چند ازین ذکر و امق و عذرایاد کن نیز خالق خود را
چند خوانی تو ویس و رامین راقصه فاسقان بی‌دین را
چند گویی حدیث ز رستم زال‌لعب و بیهوده دروغ محال
ذکر گبران و اهل استوران چند خوانی تو بر مسلمانان ...
که مرادست پارسی خوانت تا بود انس و راحت جانت
هست اخبار مصطفای امین همچنان عز و مرتضای گزین

نیز مدح علی و فرزندان هست بسیار، روز و شب می‌خوان «۱» برخی از این داستان‌ها از اساس ساخته ذهن مشتی نقل و داستان سراسر و هیچ ریشه تاریخی ندارد. مانند داستان امیر ارسلان رومی، ملک بهمن. برخی دیگر به نوعی ریشه تاریخی و حماسی دارد مانند اسکندر نامه و رستم نامه. برخی دیگر در اطراف زندگی شخصیت‌های تاریخی است، گر چه آنچه به آنان نسبت داده شده، غالباً نادرست است. مانند قصه حمزه یا رموز حمزه. شماری نیز تاریخی است که مختار نامه‌ها از آن جمله است. «۲»

گفتنی است که برخی از این داستان‌ها نیز بر اساس آیات قرآنی و نیز اقتباس از مطالب اسرائیلی و یهودی است که در تفاسیر بوده است. احسن القصص از معین الدین فراهی درباره حضرت یوسف؛ یک نمونه از همین داستان‌هاست. نمونه دیگر داستان اصحاب اخدود است که ریشه قرآنی دارد. «۳» برخی نیز مانند الف لیله و لیله یا هزار و یکشب، ریشه عربی دارد که در ادبیات فارسی وارد

شده است. داستان بلوهر و بوذاسف را نیز دارای منشأ

(۱). کاشی، شیخ حسن، تاریخ محمدی، صص ۱۵۹-۱۶۰

(۲). محجوب، داستان‌های عامیانه فارسی (۱)، مجله سخن، دوره دهم، صص ۶۶-۶۷

(۳). منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۵، ص ۳۶۵۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۵۵

بودایی دانسته‌اند که در حوزه ادبیات فارسی در آمده است. به هر روی دامنه این داستان‌ها و آنچه میان شاعران ارجی یافته و منظومه‌های کوتاه و بلند در حول و حوش آن‌ها ساخته شده، به اندازه‌ای گسترده است که حتی به نام داستان‌های بلند موجود نیز در این مختصر نمی‌توان اشاره کرد. «۱»

از نظر محتوا، برخی از این داستان‌ها، مانند داراب نامه طرطوسی از اساس غیر دینی است؛ اما بسیاری از آن‌ها درباره برخی از شخصیت‌های دینی ساخته شده است. مرزهای موجود در برخی کفر و ایمان و در برخی دیگر، در محور فعالیت اهل بیت علیهم السلام بر ضد امویان یا عباسیان است. همین طور، در بسیاری از این داستان‌ها که غالباً از قرن ششم به بعد تا دوره تیموری نوشته شده و بعد از آن نیز همچنان بازسازی شده است، می‌توان نوعی روحیه استقلال طلبی ایرانی را مشاهده کرد.

یکی از چهره‌های اصلی این داستان‌ها امیر مؤمنان علی - علیه السلام - است که بسیاری از قصه خوانان و شاعران، به صورت نظم و نثر، متونی داستانی را درباره زندگی آن حضرت پدید آورده‌اند. یکی از مهم‌ترین متونی که به نظم تدوین شده خاوران نامه، اثر ابن حسام خوسفی، شاعر برجسته شیعه مذهب قرن نهم هجری است که به سال ۸۷۵ در گذشته و هنوز مزار وی باقی و دیوانش هم که بخش عمده آن فضائل اهل بیت علیهم السلام است، به چاپ رسیده است. این اثر، یک مثنوی حماسی - دینی است در داستان جنگ‌های امام علی - علیه السلام - که به نوشته احمد منزوی، «۲» از افسانه‌های ایرانی گرفته شده است، مانند جنگ او با دیوان و اژدهایان و با قباد شاه و فتوحات او در افغانستان و خاوران که به شکل شاهنامه فردوسی در سال ۸۳۰ تدوین شده است:

چو بر سال هشتصد بیفزود سی شد این نامه تازیان پارسی

مر این نامه را خاوران نامه نام نهادم بدان گه که کردم تمام در دوره صفوی، چندین اثر دیگر با عنوان حمله حیدری سروده شد که آن‌ها نیز شرح جنگ‌های امام به صورت داستانی است. «۳» بخش‌هایی از اینها تاریخی و بسیاری از آن‌ها، از نقطه نظر تاریخی بی‌اساس و صرفاً یک اثر ادبی محسوب می‌شود. درباره امیر مؤمنان علیه السلام چندین اثر دیگر هم از این دست وجود دارد که عبارت است از جنگ نامه امیر المؤمنین یا غزوة المجاهدین از محمد قاسم نامی که مدعی است آن را از عربی ترجمه

(۱). بنگرید به: منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۵، بخش بیست و نهم در باب، افسانه، حکایت و نمایشنامه، صص

۳۶۵۴-۳۷۵۵

(۲). منزوی، همان، ج ۴، ص ۲۷۷۷. در آن جا چندین نسخه از این اثر معرفی شده است.

(۳). همان، ج ۴، صص ۲۷۷۴-۲۷۷۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۵۶

کرده و مربوط به روزگار صفوی است. نمونه دیگری که نسخه‌های فراوان با تحریرهای گوناگون از آن بر جای مانده جنگ نامه شاه مردان علی است. «۱»

حمزه سید الشهداء یکی دیگر از سوژه‌های این قبیل داستان‌هاست. حمزه نامه، یا رموز حمزه یا جنگ نامه امیر المؤمنین حمزه

داستانی است که تحت عنوان قصه حمزه به سال ۱۳۴۷ به کوشش جعفر شعار به چاپ رسیده است. این اثر، بهره تاریخی ندارد و صرفاً داستانی است.

محمد بن حنفیه هم یکی دیگر از شخصیت‌های این قبیل داستان‌هاست که جنگ نامه محمد بن حنفیه «۲» بر محور او ساخته شده است. این داستان نیز هیچ گونه اساس تاریخی ندارد و تنها و تنها برای سرگرمی است. گزارش کوتاهی از روایت منظوم آن چنین است:

داستان به اسارت در آمدن دختر رومی به نام حنفیه و اسلام آوردن و به ازدواج حضرت علی علیه السلام در آمدن او و تولد پسری به نام محمد از ایشان. به شکار رفتن محمد و دلباختن به زنی زیبا، شعرا نام، و جنگیدن محمد با شوهر شعرا به نام غضنفر و کشتن او! سپس جنگیدن با سپاه گران فضل و کشتن سیصد سوار ... و ازدواج محمد حنفیه با آن زن! «۳»

در برخی از این داستان‌ها، نامی هم از احمد بن محمد حنفیه به عنوان انتقام گیرنده از خون ابو مسلم مروزی (مقتول ۱۳۷ هجری) به میان می‌آید که البته هیچ مستند تاریخی ندارد. محبوبیت ابو مسلم، شخصیت اصلی داستان‌هایی است که به ابو مسلم نامه شهرت دارد. این محبوبیت از یک سو به تلاش وی در ساقط کردن دولت اموی برمی‌گردد، و از سوی دیگر کشته شدن به ظاهر ناجوانمردانه‌اش توسط منصور و خونخواهی بو مسلمیه پس از وی؛ و از سوی سوم ناشی از اشتباهی که برخی از شیعیان درباره او به عنوان یک فرد مدافع اهل بیت داشته‌اند.

بی تردید با توجه به گرایش‌ها و جنبش‌هایی که پس از ابو مسلم در خراسان و برخی نقاط آذربایجان بر محور ابو مسلم پدید آمد، می‌توان این حرکت را نوعی حرکت شعوبی دانست که از این طریق کوشیده است تا در برابر عرب مقاومت کند؛ گرچه باید توجه داشت که حرکت یاد شده، در ادامه، برای بسیاری از مردم ایران، جنبه سرگرمی محض داشته است.

آنچه گذشت، نوعی سرگردانی فکری و مذهبی را در ابو مسلم نامه‌ها ایجاد کرده است. زمانی داستان یاد شده در اختیار سنیان و روزگاری در اختیار صوفیان شیعی بوده و روایات

(۱). همان، ج ۵، ص ۳۶۶۸

(۲). همان، ج ۴، ص ۲۸۰۶

(۳). همان، ج ۴، ص ۲۸۰۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۵۷

موجود از آن در این دست گردانی‌ها، متفاوت گزارش شده است. ابو مسلم نامه‌ها با وجود داشتن عناصری که دلالت بر تعلق خاطر مؤلفان آن‌ها به جامعه اهل سنت ایران دارد و حتی در آن‌ها از خلفای اولیه تمجید شده است، به نوعی حالت دفاع از اهل بیت را نیز در بر دارد و در شکل عام‌تر بر ضد بنی امیه است. برخی از این قبیل داستان‌های مردمی و نه دینی، هیچ گونه رنگ و لعاب مذهبی نداشته و صرفاً عناصر داستانی، به ویژه موجی از رخدادهای اساطیری و غیر واقعی و در عین حال متنوع و گسترده، در آن‌ها آمده است. این متون، ادبیات ویژه خود را داشته و بسیاری از آن‌ها توسط عامه مردم خوانده می‌شده یا قصه‌خوانان در مجالس عمومی، آن‌ها را برای مردم می‌خوانده‌اند.

نگارش ابو مسلم نامه در قرن هشتم هجری به دست ابو طاهر محمد بن حسن بن علی بن موسی طرطوسی از مردم آسیای صغیر صورت گرفته، «۱» و پس از آن، تحریرهای مختلفی از آن ارائه شده است که تفاوت‌های فراوانی با یکدیگر دارد. «۲» روایت خود طرطوسی از این اثر، با احترام به خلفای چهارگانه همراه است و نشان از آن دارد که وی سنی بوده است. «۳» در عین حال، موضع ضد اموی کتاب، همراه با حمایت از خاندان نبوت و ولایت، در ابو مسلم نامه طرطوسی دیده می‌شود. به عنوان نمونه، وقتی از

مروان حکم یاد می‌کند که خلافت را در دست گرفت، از قول او می‌نویسد: اگر او [یزید] حسین را نابود ساخت و خلافت را از خاندان نبوت و ولایت گرفت، من کاری کنم که درجه من در جهنم از یزید زیاده باشد و آن کار این است که تا قیام قیامت، چنان کنم که بر ابو تراب ناسزا گویند تا خلافت در خاندان من بماند. «۴» افزون بر این که عناصر تاریخی و حماسی در این داستان فراوان است، به مسائل اخلاقی و انسانی نیز توجه فراوانی شده است. به نوشته محجوب:

قهرمانان ابو مسلم نامه، هرگز شراب نمی‌خورند و بدمستی نمی‌کنند و همواره به اصول دینی و اخلاقی پای بندند؛ به خلاف طرفداران مروان خلیفه اموی که از هیچ فحشا و منکری روی گردان نیستند. «۵»

نویسنده می‌کوشد تا فضای تاریخی داستان را حفظ کند. به همین دلیل از بسیاری از

(۱). شاید هم بازنویسی شده است. در تاریخ فیروزشاهی، درباره سلطان محمد بن تغلق شاه که در سال ۷۲۵ به تخت نشسته، آمده است: بیش‌تری اسکندرنامه را یادداشت و بو مسلم نامه و تاریخ محمودی را مستحضر بود. نک: قزوینی، یادداشتهای قزوینی، ج ۴، ص ۶۴

(۲). محجوب، داستان‌های عامیانه فارسی (۲)، مجله سخن، دوره دهم، ص ۲۸۹؛ مؤید ثابتی، تاریخ نیشابور، صص ۸۹-۹۰

(۳). محجوب، داستان‌های عامیانه فارسی، صص ۱۷۱-۱۷۲

(۴). همان، ص ۱۷۲

(۵). همان، ص ۲۹۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۵۸

نقلهای تاریخی موجود و شخصیت‌های شناخته شده بهره برده است، اما هر کجا کم آورده، چنان به ساختن و پرداختن روی آورده است که به خوبی نشان می‌دهد، در پی داستان سازی است. بدون تردید، ادامه دهنده این شیوه در روزگار ما، ذبیح الله منصوری و کسانی هستند که در دو دهه اخیر، فصل‌هایی از تاریخ- حتی تاریخ معاصر- را بهانه داستان‌های عریض و طویل کرده‌اند.

ابو مسلم نامه، در نوع خود، نخستین کار داستانی- تاریخی است که هنوز پای بندی به تاریخ را در حد برخی از وقایع، یا رعایت اسامی تاریخی حفظ می‌کند. اما در ادامه، داستان‌هایی که بر اساس سبک ابو مسلم نامه ساخته شده، مانند رموز حمزه و اسکندر نامه، «۱» چنین گرایشی را نداشته و دروغ پردازی در آن توسعه می‌یابد. «۲»

چنان که گذشت، این قبیل داستان‌ها در ادبیات فارسی، چنان رشد و توسعه‌ای از پس از قرن هشتم در ایران داشته که امروزه فهرست بلندی از آن‌ها بر جای مانده است.

قصه خوانی در دوره صفوی و موضع علمای شیعه

گذشت که قصه خوانی در قرون نخست هجری با تصوف پیوندی داشته است. این مسأله زمینه پیوند قصه خوانی با خانقاه در دوران پیش از روزگار صفوی و حتی در همین دوره است. درویشان دوره گرد، نقش خاصی در کار قصه خوانی یا کارهای شبیه به آن داشته‌اند؛ به طوری که روی کار آمدن صفویان، قرین با تصوف درویشی و قصه خوانی بوده و در روزگار آغازین صفوی کار قصه خوانی رواج فراوانی داشته است. یکی از کارهای قصه خوانان حرفه‌ای این دوره، خواندن ابو مسلم نامه‌ها بوده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

دکتر زرین کوب نوشته است: چنان که قصه گویان دوره گرد که به صوفیان اردبیل منسوب بودند، تا پایان عهد صفوی، با نقل قصه محمد حنفیه و داستان ابو مسلم، مردم را به اهداف نهضت صفویه یا آنچه در آغاز اهداف آن‌ها وانمود می‌شد، علاقه‌مند می‌داشتند

و در عین حال، عقاید صوفیه و غلات را که متضمن قول به حلول و اتحاد و تناسخ و مظهریت بودند و از قدیم با قصه‌های ابو مسلم و محمد بن حنفیه مربوط شده بود، تبلیغ و تعلیم می‌کردند. «۳» مستند این سخن، در منبع یاد شده، نیامده است تا بر چگونگی آن اطلاع بیش تری به دست آوریم. اما می‌دانیم که به روزگار طهماسب، قصه خوانان شیعی بوده‌اند که

(۱). درباره اسکندر نامه، نک: محجوب، همان، صص ۷۳۵، ۸۲۸

(۲). محجوب، همان، ص ۳۸۰

(۳). زرین کوب، دنباله جستجو در تصوف ایران، صص ۲۲۸-۲۲۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۵۹

مناقب امام علی علیه السلام را بیان می‌کرده‌اند. در منابع از کمال الدین محمد بن غیاث الدین محمد حکیم شیرازی یاد شده است که مورخ و قصه خوان راستگوی شیعی بوده و کتابی هم در مناقب امام علی علیه السلام به نام شاه طهماسب تألیف کرده است. «۱» به هر روی، شغل قصه خوانی تا پیش از دوره صفویه و در دوره صفویه و مدت‌ها پس از آن رواج داشته است. کسان زیادی در این دوره، عنوان قصه خوان داشته و شغل آنان، نقل قصص در دربار شاهان و شاهزادگان و یا حتی در میان عامه مردم بود. نمونه‌هایی از قصه خوانان برجسته دوره صفوی را می‌شناسیم. میر آشوب از «قصه خوانان» بوده و حاتم بیک به شوخی به او می‌گفت: تو هرگز گوش به حرفی نداده‌ای! قصه را چون فرا گرفته‌ای؟ «۲» میر ظهیر هم که «در مدرسه تحصیل می‌کرد ... و در کمال عسرت بود، در کوکنارخانه‌ها قصه خوانی می‌کرد.» «۳» کوکنارخانه، جایی بود شبیه قهوه‌خانه که پوست خشخاش را مانند برگ چایی دم می‌کردند و می‌خوردند.

در کنار قصه خوانی، شاهنامه خوانی هم رواجی داشته است. ملا-بی خودی جنابدی یا گنابادی «شاهنامه خوان بالا-دستی بود، چنانچه در مجلس شاه عباس ماضی خوانده؛ شاه را خوش آمده، چهل تومان موجب او تعیین شد.» «۴»

جمشید قصه خوان یکی دیگر از قصه خوانان است که نامش بر جای مانده است. «۵» همچنین مولانا حسین قصه خوان، «۶» اسد قصه خوان و اسکندر قصه خوان نمونه‌های دیگر هستند. درباره این اسکندر آمده: و در فن قصه خوانی و افسانه گوئی می‌گویند که از چرب زبانان و شیرین بیانات است و باستانی قصه‌ها و افسانه‌های غیر واقع را که خوش طبعان و ظرفا به قید انشا و کتابت در آورده‌اند، به نوعی می‌خواند و ادا می‌نماید که مستحسن و مقبول طبع درست فهمان و صاحب سخنان می‌افتد. «۷» شمار فراوانی از این افراد در دربار شاهان هندی و ایرانی عصر صفوی بوده که نام برخی از آن‌ها بر جای مانده است. «۸» عنوان شاهنامه خوان، عنوانی جز قصه خوان بوده و کسان دیگری کار شاهنامه خوانی را بر عهده داشته‌اند؛ گر چه ممکن بوده کسی هم قصه خوان و هم شاهنامه خوان بوده باشد. دفتر خوان

(۱). دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ج ۱۶، ص ۵۳

(۲). نصر آبادی، محمد طاهر، تذکره نصر آبادی، ص ۳۲۴

(۳). همان، ص ۴۱۴

(۴). همان، ص ۳۰۷

(۵). گلچین معانی، کاروان هند، ج ۱، ص ۳۰۵

(۶). منزوی، احمد و ... فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک، ج ۹، ص ۳۳۱

(۷). گلچین معانی، همان، ج ۱، صص ۵۱-۵۲

(۸). صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۵، قسمت سوم، ص ۱۵۰۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۰

نیز بر کسی اطلاق می شد که داستان مکتوبی را در مجلس امرا و بزرگان قرائت می کرد و دیگران به او گوش فرا می دادند. سبک جدیدی از قصه خوانی که در دوره صفوی رواج یافت، تاریخ های قصه ای بود که درباره شاه اسماعیل و شاه طهماسب نگاشته شد. این کتاب ها، به سبک داستانی و حماسی و با ادبیاتی مسجع، به شرح فتوحات و جنگها و اخبار تاریخی شاهان صفوی پرداختند.

نمونه هایی از این آثار بر جای مانده و برخی به چاپ هم رسیده است. بعد از آن نیز، داستان سرایی درباره شاهان صفوی، در دایره قصه خوانی دوره صفوی وارد گردید. قصه خوانان دوره گرد و قهوه خانه ای، این داستان های را در قهوه خانه ها می خواندند و مردم را سرگرم می ساختند. اولتاریوس از قهوه خانه ها و نقلانی که بر روی صندلی بلندی، افسانه ها و داستانها و شعرهای گوناگون می خوانند، یاد کرده است. «۱» جملی کاری که در اوائل شاه سلطان حسین در ایران بوده، می نویسد:

خسته و کوفته از گشت بازار، خود را به قهوه خانه ای رساندیم و با صرف قلیان منتظر فرارسیدن ساعت تاجگذاری شدیم. در این اثنا، ملائی بدون لباس و عمامه، شروع به ذکر فضائل و فتوحات شاه عباس بزرگ و شاه صفی کرد و تا سر حد غلو و اغراق پیش رفت؛ گاهی چون دیوانه داد می زد و گاهی چون جانور زوزه می کشید و تا می خواست از فتوحات نظامی بگوید، مستمعان به شدت کف می زدند. این حماسه سرایی دو ساعت طول کشید و حاضران هر یک، یکی دو کارابل - پول سیاه - به وی دادند و او با دو عباسی در آمد و به منزل خود بازگشت. «۲»

علماء و قصه خوانی

همزمان با قدرت یافتن علمای شیعه عرب در دوره صفوی و حرکت اصلاح گرایانه آنها نسبت به فرهنگ رایج در این دوره، به تدریج تصوف تحت فشار قرار گرفته، ابتدا محدود و سپس کنار زده شد. حرکت قصه خوانی نیز که وابسته به درویش بود، مورد انکار عالمان دین واقع شد و به ویژه، درباره ابو مسلم نامه ها برخورد جدی تری صورت گرفت. مبارزه همزمان علما با تصوف و قصه خوانی، مؤید ریشه دار بودن اتحاد و پیوند این دو در گذشته می باشد.

مستند علما در برخورد با قصه خوانی، روایاتی بود که نمونه هایی از آنها را در بحث برخورد امامان شیعه علیهم السلام با قصه خوانان آوردیم. علما با استناد به برخورد امامان با

(۱). اولتاریوس، سفرنامه، ص ۲۴۱

(۲). کارری، سفرنامه، ص ۱۱۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۱

قصه خوانان، در برابر اینان ایستاده و برای دور کردن آنها از جامعه جدید مذهبی ایران، تلاش زیادی کردند. البته در این باره، میان خود عالمان، اختلاف نظرهایی پیش آمد که به آن خواهیم پرداخت. به هر روی، علمای شریعت با این وضع درگیر شدند. صفویان نیز که این زمان، دیگر نیازی به تصوف نداشتند، از صوفیه حمایتی نکرده بلکه در سرکوب آنان همداستان عالمان شریعت شدند.

در اینجا دو اختلاف نظر میان علما وجود داشت. اول آن که برخی از آنان تمایلات صوفیانه و عارفانه داشتند و طبعاً می کوشیدند تا از مظاهر آن دفاع کنند. دوم آن که از روی هر انگیزه ای بود، بر سر شخصیت ابو مسلم اختلاف نظر به وجود آمد. این اختلاف بر

سر این نکته بود که آیا ابو مسلم یک شخصیت شیعی و دوستدار اهل بیت است، یا دشمن اهل بیت. شماری از عالمان متمایل به تصوف که محبوبیت ابو مسلم را در ادبیات صوفیانه می‌دیدند، با توجه به نداشتن آگاهی تاریخی کافی، شروع به دفاع از ابو مسلم کردند. به هر روی، کار این اختلاف نظر، به نوشتن رساله‌های متعددی کشیده شد که از نظر تاریخی، مربوط به دوره دوم صفوی است. در اینجا، آغاز برخورد با قصه خوانی را در روزگار طهماسب (۹۳۰-۹۸۴) دنبال کرده و سپس به دوره دوم صفوی خواهیم رسید.

آگاهی‌های موجود نشان می‌دهد که نخستین فقیه برجسته‌ای که با تصوف و به ویژه قصه خوانی درگیر شد، محقق کرکی (م ۹۴۰) شیخ الاسلام شاه طهماسب است. وی نخستین اثر را با عنوان المطاعن المجرمیة نگاشت. متأسفانه این کتاب بر جای نمانده و تنها در آثار بعدی ضد صفویه، از آن یاد شده است. «۱» وی در این کتاب، مطالبی درباره قصه خوانان و رد آن‌ها داشته است.

عبدالمطلب طالقانی در رساله خلاصه الفوائد که بر ضد ابو مسلم نگاشته است، می‌نویسد: بدان که چون در زمان شیخ علی-اعلی درجته- بعضی از واعظان بر ابو مسلم لعن می‌کرده‌اند، مردمان از آن جناب در این باب استفتای بسیاری می‌نموده‌اند و نواب مستطاب بخطه الشریف، افتاء می‌فرموده و به تویع منیح آن فتاوا را مزین می‌نموده و فقیر آن فتوا را به عینه بخطه و مهر شیخ-علیه الرحمه- دیده‌ام و صورت آن را در کتاب فوائد المؤمنین آورده‌ام. «۲»

آنچه طالقانی اشاره کرده، اجمال قضیه است. مجموعه‌ای از آگاهی‌های تفصیلی درباره جریان قصه خوانی دوره صفوی و مقابله‌ای که کرکی با آن کرده، در یک اثر بازمانده از یکی

(۱). نک: ابهری، انیس المؤمنین، صص ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۸۶، ۱۸۸. درباره این کتاب، در نوشتار «رویارویی فقیهان و صوفیان» بحث کرده‌ایم.

(۲). طالقانی، خلاصه الفوائد، برگ ۱۲۸ (مرعی، خطی شماره ۴۰۱۴)

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۲

از شاگردان کرکی منعکس شده است. محمد بن اسحاق حموی ابهری در کتابی که در شرح حال امامان-علیهم السلام- نگاشته و نامش را انیس المؤمنین «۱» گذاشته، آگاهی‌های بسیار جالبی را در این باره آورده است. در میان این آگاهی‌ها، افزون بر مطرح کردن اختلاف نظرها درباره ابو مسلم، فتوای استادش محقق کرکی «۲» را هم در تحریم قصه خوانی «۳» آورده است. برای این که به خوبی در جریان این مسائل باشیم، آگاهی‌های ارائه شده توسط او را به ترتیب می‌آوریم:

بحث ابهری در این باره، از شناخت مذهب ابو مسلم آغاز می‌شود که بر اساس روایتی که در اعلام الوری آمده، برخی تصور کرده‌اند که «ابو مسلم پیش از آن که سفاح بر تخت نشیند، با اهل بیت-علیهم السلام- دوست بوده، بعد از آن با ایشان دشمن شده». ابهری ادامه می‌دهد: بدان که این ظنی است کاذب و آرای صائبه را نامناسب؛ زیرا که از کتب سیر و تواریخ معتبره علمای امامیه-قدس الله اسرارهم- چنین مستفاد می‌شود که ابو مسلم مروزی من اول العمر الی آخره، مخالف اهل بیت علیهم السلام بوده. و نواب مستطاب معلی القاب، خاتمه المجتهدین و وارث علوم الانبیاء والمرسلین، شیخنا و مولانا و مقتدانا الشیخ علی بن عبد العالی-ادام الله معالیه و قرن بالمیامن ایامه و لیالیه- در کتابی موسوم به مطاعن المجرمیة آورده که ابو مسلم قبل از اظهار دعوت بنی عباس، از روی حیلت‌گری، با اولاد و اعقاب حضرت امیر المؤمنین ملاقات می‌نمود و با ایشان دم از دوستی می‌زد تا دوستان ایشان را فریب داده، معاون خویش گردانید.»

پس از آن خودش را «از کمترین تلامذه آن جناب» دانسته و مطالبی در تکمیل آن آورده است. «۴» ابهری در ادامه می‌نویسد: پس بدان که ابو مسلم مروزی من اول العمر الی آخره مخالف اهل بیت بوده، زیرا که به صحت پیوسته که در بدایت حال مروانی بوده

و چون از بنی مروان تبراً نمود، کیسانی شده و به امامت آل عباس قائل شده؛ آنگاه گفت بعد از پیغمبر، عباس امام بوده. بعد از آن خود دعوی امامت نمود و به این اکتفا ننموده دعوی حلول کرد و بر آن دعوی باطل ثابت بود تا کشته شد. «۵»

(۱). تصحیح میر هاشم محدث، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۶۳

(۲). نسخه‌ای از انیس المؤمنین در کتابخانه مسجد جامع گوهر شاد موجود است که، محقق کرکی تقریظی بر آن به سال ۹۳۹، یعنی یکسال پیش از درگذشتش نگاشته است. بنگرید: فاضل، محمود، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه جامع گوهرشاد، ج ۴، ص ۱۹۲۷

(۳). درباره ماجرای ابو مسلم نامه خوانی و تحریم آن نک: صفا، ذبیح الله، ماجرای تحریم ابو مسلم نامه، مجله ایران نامه، سال پنجم.

(۴). ابهری، انیس المؤمنین، صص ۱۳۶-۱۳۷

(۵). همان، ص ۱۳۹

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۳

ابهری به آنچه گذشت، اکتفا نکرده، به رغم ارجاع به کتاب منهج النجاة که «حکایت آن بی سعادت در آن مسطور» گشته، صلاح را در آن می‌داند که «در این اوراق نیز بعضی از مطاعن آن پیش خیل ارباب شقاوت مذکور و دلایل لعن آن سر دفتر اصحاب نفاق» را مسطور سازد. پس از آن اطلاعات تاریخی با ارزشی را درباره مبارزه علما و حتی شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی در برخورد با ابو مسلم گرای حاکم بر جامعه آن روز ایران، به دست می‌دهد:

بدان که چون مدتها بلاد اسلام در تحت تصرف مخالفان تیره انجام بوده، بدع بسیار واقع و ناشایست بی‌شمار شایع شده بود. چون شاه فلک جاه علیین بارگاه جنت آرامگاه، الذی انزل اسمہ بعدد الائمة و التزیل، ابو البقاء سلطان شاه اسماعیل - انا الله برهانه - پای سعادت بر سریر معدلت نهاد، ابواب شفقت و رأفت بر روی عالمیان گشاد و در تنفیذ احکام شریعت، و اعلاى اعلام ملت، و ترویج مذهب حق امامیه و استمالت قلوب طایفه ناجیه، سعی موفور و جهد مشکور مبذول داشت و به تغلیق ابواب ناشایست همت گماشت. اما بنا بر آن که اکثر اوقات خجسته ساعات را به نکب و قهر اعدای دین و مخالفان ائمه طاهرین مصروف می‌داشت، هنوز بعضی از آن بدع پایدار و برخی از آن قبایح، برقرار مانده بود که داعی حق را لیک اجابت گفته به ریاض قدس خرامید؛ و تخت سلطنت به اعلی حضرت شاه شیعه پرور، ناصب رایات ائمه اثنا عشر، مؤید دین مبین حضرت سید المرسلین، محیی مراسم الائمة المعصومین، حامی حوزه الملک و امله، ماحی آثار الکفر و البدعه، ناصب الویه العدل و الاحسان، باسط النصفه و الامن و الامان، السلطان ... شاه طهماسب بهادر خان گذاشت و آن جناب در عنفوان شباب از مشتبهات نفسانی و لذات جسمانی در تافت و به حکم *إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ* «۱» مرتبه محبوبیت حضرت رب العالمین دریافت و به قلع و قمع جمیع ملاحی و مناهی پرداخت و آثار شنیعه بدعت و رسوم خلافت شریعت برانداخت. و از جمله منکرات عظیمه که از آن نهی فرمود، یکی آن بود که پیش از طلوع خورشید سلطنت شاه جنت مکان علیین آشیان، بعضی از افسانه خوانان سنی سیرت و یاهو گویان سنی سریرت، اسطوره بر ابو مسلم مروزی بسته بودند و در زمان آن شاه علیین آرامگاه بعضی دیگر از قصه خوانان دروغ پیشه و بادپیمایان کج اندیشه تغییری در آن افسانه نموده، آن قصه موضوعه را با مفتریات بر بعضی از ائمه طاهرین علیهم السلام در آمیخته بودند، و عوام را به آن تزویر و تسطیر، محب و دوستدار آن محبوس زاویه سعیر گردانیده و با آن که نواب غفران پناه، قصه خوانان را از خواندن آن

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۴

قصه باطله منع نموده، به شستن دفاتر ضاله ایشان و به تخریب مقبره‌ای که به ابو مسلم مروزی نسبت می‌دادند امر فرموده بود، بعد از رحلت آن حضرت، به قصور بی‌قصور جنت، بعضی از قصاص، باز مرتکب آن ناشایست شده، به اغوا و اضلال عوام اشتغال می‌نمودند. شاه دین پناه مجدداً از خواندن و شنیدن آن منع فرمود و قدغن نمود که هر کس آن قصه کاذبه بخواند، به تیغ سیاست زبانش قطع نماید. الحق به غایت زشت بود که در بلاد شیعه، آن طور قصه دروغی خوانند و عوام را دوست مخالفان گردانند.

و باید دانست که خواندن و شنیدن جمیع قصص کاذبه، حرام و از افعال فاسقین است؛ خصوصاً اخبار موضوعه که در مدح مخالفین است که آن اخلال در مذهب و دین است؛ مگر آن که بر سیل انکار و رد یا تنبیه عوام باشد. چنان که احادیثی که وضع نموده‌اند نواصب، در فضیلت شیوخ خود که علمای امامیه - رحمهم الله - نقل آن می‌کنند به طریق انکار و با دلایل واضحه رد آن می‌نمایند و عوام را آگاه می‌سازند که آن از مفتریات و موضوعات مخالفین است، و هر آینه اجتناب از شنیدن قصص کاذبه از اخلاق مؤمنین است؛ زیرا که حضرت عزت - تعالی شأنه و تعظم برهانه - در صفت ایشان می‌فرماید که:

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ؛ «۱» و در جای دیگر در صفت بندگان برگزیده خود می‌فرماید که: وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا؛ «۲» و این آیه دال است بر آن که عباد الرحمن، یعنی بندگان برگزیده پروردگار عالمیان، کسانی‌اند که حاضر نشوند در مجالس و محافل اهل کذب و سایر فسوق، از آن جهت که حاضر شدن در مشاهد باطله شریک شدن است در خطا و عصیان اهل آن مشاهده؛ به سبب آن که حضور در آن مجالس دلیل رضاست بر آن معاصی.

نواب خاتمه‌المجتهدین در مطاعن المجرمیه، بعد از ایراد آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْخَيْدِ لِضَلِّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ «۳» آورده است که: سئل الصادق عن القصص، أيحل الاستماع لهم؟ فقال: لا. و قال: من اصغى إلى ناطق فقد عبده، فإن كان الناطق عن الله، فقد عبد الله، و ان كان الناطق عن ابليس، فقد عبد ابليس. یعنی: پرسیدند از حضرت امام جعفر صادق - علیه السلام - از حال قصه خوانان، که آیا حلال است گوش داشتن به ایشان؟ آن حضرت فرمود که حلال نیست. و فرمود که هر کس گوش بدارد به ناطقی، پس به تحقیق او را پرستیده. بدان که مراد ناطقی است که قصه‌های دروغ خواند و لب به سخنان باطل جنباند؛ چنان که در آخر این حدیث

(۱). مؤمنون، ۳

(۲). فرقان، ۷۲

(۳). لقمان، ۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۵

مستفاد می‌شود. آنگاه آن حضرت فرمود که، پس اگر ناطقی باشد که از خدا سخن گوید، یعنی حق گوید، به تحقیق که شنونده، خدای را پرستیده؛ و اگر ناطقی باشد که از ابلیس سخن گوید، یعنی باطل گوید، پس به تحقیق که شنونده، ابلیس را پرستیده. و چون از اول این حدیث مفهوم گردید که هر کس گوش به قصه خوانان دروغگوی بدارد، آن قصه خوان را پرستیده، و از آخر این حدیث به وضوح رسید که هر کس گوش به آن طور ناکسی کند، بندگی شیطان به جای آورده. پس از این حدیث مستفاد گشت که اگر کسی استماع نماید قصه‌ای را که بر حمزه که عم پیغمبر آخر الزمان و سید شهادت بسته‌اند، هم قصه خوان را پرستیده و هم شیطان را عبادت نموده. و هر گاه چنین باشد، پس ملاحظه نمای حال کسی را که قصه‌ای شنود و افسانه‌ای را گوش کند که در تعریف ابو مسلم خارجی پرکین ساخته‌اند و در مدح آن ناصبی لعین پرداخته.

و بعد از نقل این حدیث شریف، نواب مشار الیه می‌فرماید که: اعلم أن أبعد القصاص من الصدق و الصواب و أقربهم بالعذاب و

العقاب، الذین هم یکذبون و یفترون علی الباقر و آباءه - علیهم السلام - فی شأن ابی مسلم مروزی، و هو رجل فاجر ملعون، لم یکن من شیعه ائمتنا، و لم یعترف بحقوقهم، و کان من أشدّ مخالفیهم. و القاصون الخارصون، یبدلون أحواله و أخباره و یحرضون و یرغبون الجهّال بمحبّته، و هم غافلون عن قوله تعالی: «لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ». «۱» یعنی بدان بدرستی که دورترین قصه خوانان از راستی و درستی و نزدیک‌ترین ایشان به عذاب و عقاب الهی، آن کسانی‌اند که دروغ می‌گویند و افترا می‌زنند بر حضرت امام محمد باقر و آباء کرام آن حضرت - علیهم السلام - در شأن ابو مسلم مروزی و این ابو مسلم مردی بود فاجر، نبود از شیعه امامان ما. و اعتراف نکرد به امامت ایشان و از سخت‌ترین مخالفان ایشان بود. قصه خوانان دروغگوی، بدل می‌کنند احوال و اخبار او را و حریص و راغب می‌گردانند جهال را به دوستی او؛ و ایشان غافلانند از قول حضرت الله تعالی که می‌فرماید: «لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»، یعنی، بدان که لعنت خداست بر دروغگویان. «۲»

ابهری پس از تقسیم مردمان به چند دسته و این که گروه پنجم کسانی هستند که بالطبع شریر هستند می‌نویسد: مسود اوراق گوید: بی‌شک قصاص خراس - به معنای دروغگو - فریبنده، گروهی بوده‌اند در شمار زیانکاران گمراه کننده طایفه. مؤید این حال و مصدق این مقال آن که از اواخر سنه ۹۳۲ که به تجدید نهی از این منکر وقوع یافته، و لعن و طعن ابو مسلم شیوع گرفته تا این زمان که اوائل سنه ۹۳۸ است، با آن که عوام کالانعام، از علمای

(۱). آل عمران، ۶۱

(۲). ابهری، همان، صص ۱۴۲ - ۱۴۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۶

کرام و فضلالی عظام، از حال آن شقی استعلام نموده‌اند، هنوز بعضی از ایشان از اختلاب - فریفتن - یاهه گویان شیطان صفتان، چنان که عادت مستضعفان است، متفکر و حیرانند. لهذا به خاطر فاطر رسید که در این مقام، مجملی از احوال آن مبدع ظلام، تحریر دهد تا بعضی از مؤمنان که به مطالعه این مختصر رغبت نمایند، حجاب شک و نقاب ارتیاب از پیش چشم آن کوه نظران مرتفع سازند. «۱»

وی سپس بحث بسیار مفصلی را درباره تاریخ زندگی ابو مسلم مطرح کرده و کوشیده تا ثابت کند «ابو مسلم مروزی از گروه امامیه و فرقه ناجیه اثنا عشریه نبوده و به قدم مخالفت، طریق معاندت پیموده» است. روشن است که وی به حمایت از کتاب المطاعن المجرمیه استاد، این مطالب را نگاشته و از آن کتاب نیز استفاده کرده است. وی صفحات ۱۵۲ تا ۱۹۱ کتاب را به شرح حال ابو مسلم اختصاص داده و تمامی تلاش وی آن است تا ثابت کند وی شیعه امامی مذهب نبوده است. وی تفصیل بحث را به کتاب منهج النجات وا می‌گذارد که «در آن کتاب اکثر مطاعن او از کتب معتبره و به طرق متنوعه منقول و مذکور» شده است. «۲» وی پس از آن که خبر کشته شدن ابو مسلم را در رومیه مدائن آورده، می‌نویسد:

راقم حروف گوید: عجب حالتی است که ابو مسلم مروزی در رومیه مدائن کشته شده و تن ناپاک و جثه خبیثه او را در آب انداختند؛ یکی از جهال در حوالی نیشابور علامت قبری ساخته بود و آن را قبر ابو مسلم نام کرده؛ و عجب تر آن که با وجود آن که شاه جنت مکان فردوس آشیان فرموده که آن صورت قبر را ویران کرده بودند، بعد از رحلت آن حضرت به صدر جنت، دیگری از جهال به تعمیر آن موضع پرداخته بود و آن محل را مطاف عوام کالانعام ساخته و هیچ تأمل ننموده که اگر ابو مسلم مخالف اهل البیت نمی‌بود، شاه علین آرامگاه به تخریب قبری که به او نسبت می‌دادند، کی اشاره می‌فرمود؟ چون این خبر معروض رأی انور اقدس شاهی ظل الهی گردید، فرمود که بار دیگر آن مکان را ویران و با خاک یکسان ساختند. «۳»

آنچه درباره مقبره ابو مسلم، افزون بر این اطلاعات می‌دانیم، این نکته است که حافظ ابرو درباره آمدن تیمور به خراسان و نیشابور

می‌نویسد: امیر صاحب قران به جانب نیشابور توجه نمود و چون به مزار صاحب الدعوة ابو مسلم رسید، امیر علی بیگ به بساط بوسی شتافت. «۴»

(۱). ابهری، همان، ص ۱۴۵

(۲). همان، ص ۱۸۸

(۳). همان، ص ۱۸۲

(۴). به نقل از: یوسفی، غلامحسین، ابو مسلم، سردار خراسان، صص ۱۵۳-۱۵۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۷

در ظفرنامه تیموری هم آمده است که، تیمور «چون در راه به مزار صاحب الدعوة ابو مسلم مروزی رسید، کمال اخلاص و صفای عقیدت، باعث اقامت رسم زیارت شده فرود آمد و استمداد همت نمود. «۱» به عقیده مؤلف تاریخ نیشابور، مزاری که اکنون در نیشابور به عنوان مزار طفلان مسلم وجود دارد، چیزی جز بقایای قبر ابو مسلم خراسانی که دوستداران وی، بعدها به نامش ساخته‌اند، نیست. «۲»

ابهری در ادامه به برخی از احادیثی که به دروغ در فضیلت ابو مسلم ساخته شده اشاره کرده و نمونه‌هایی از این روایات را نقل کرده است. پس از آن می‌نویسد: هر کس میل به ابو مسلم کند، از اهل جهنم است؛ زیرا که ظلم از این بزرگتر نمی‌باشد که کسی حق اهل البیت پیغمبر را گرفته، به دشمنان ایشان دهد و اعدای اهل البیت را تقویت نموده، ایشان را بر آن حضرات رفیع الدرجات مسلط سازد ... پس بنا بر این خواندن و شنیدن قصه موضوعه و منسوبه به ابو مسلم مروزی که مشتمل بر تعظیم ذکر اوست، باعث دخول در نیران است و سبب گرفتاری به آتش سوزان. و نواب مشار الیه - یعنی محقق کرکی - در مطاعن المجرمیة آورده که قال الصادق علیه السلام: من شك فی كفر اعدائنا و الظالمین لنا فهو كافر. یعنی هر که شك کند در كفر دشمنان ما و در كفر ظلم کنندگان در حق ما، پس او کافر است. و اگر کسی در كفر ابو مسلم مضایقه داشته باشد، به واسطه آن که او با بنی امیه مخالف بوده، از مقوله آن است که در كفر عبد الله بن زبیر مضایقه نماید و متمسک شود به آن که او با بنی امیه دشمن بوده، یا حجاج یوسف ثقفی را کافر و ملعون نداند و مستند شود به آن که او عبد الله زبیر را با بسیاری از زبیریان کشته یا مناقشه نماید که شیب شیبانی کافر و ملعون نیست و چنگ در زند به آن که او با حجاج یوسف ثقفی جنگها کرده و از مردم او بی حد به قتل رسانیده و فساد این گونه اعتقاد بر ارباب رشد و رشاد کالشمس فی الضحی در عین ظهور و جلالت.

نواب خاتمه‌المجتهدین و رئیس المحققین در مطاعن المجرمیة می‌فرماید که ابو مسلم مروزی قهرمان - به معنای کارفرما - ظالمی بود از جانب بنی عباس؛ چنان که حجاج یوسف ثقفی بود از جانب بنی امیه ... و برخی از ارباب سیر در مؤلفات خود ایراد نموده‌اند که ابو مسلم مروزی سیصد هزار کس بالتعین کشته و عوام این را از شجاعت او می‌شمردند؛ همانا معنی بالتعین را نمی‌دانند، بلکه تصور می‌کنند که این کشتن در میدین و معارک از او به ظهور رسیده؛ چنان که قصه خوانان در آن قصه کاذبه می‌گفتند ... پس چون مشخص شد که ابو مسلم ظالم بوده، بلکه به دلایل قاطعه و اخبار متواتره کفرش ثابت گشت، هر کسی با

(۱). ظفرنامه تیموری، ج ۱، ص ۲۳۷، به نقل از: مؤید ثابتی، همان، ص ۸۷

(۲). مؤید ثابتی، همان، ص ۸۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۸

او دوستی ورزد ... او نیز از جمله ظالمان است و سزاوار آتش سوزان.

نواب خاتمه‌المجتهدین در کتاب مطاعن المجرمیه حدیث صحیحی به اسناد خود در طعن ابو مسلم ذکر فرموده؛ این ضعیف خوفاً للإطناب از سر نقل این درگذشت و طالب اطلاع را به مطالعه آن کتاب اشارت نمود.

ابهری می‌نویسد: اکنون به تحریر یکی از فتاوی نواب خاتمه‌المجتهدین که در این باب است، اکتفا می‌رود: بدان که در جواز لعن ابو مسلم مروزی، بسیاری از ارباب تولی و اصحاب تبری از نواب مشار الیه استفتا نمودند و آن جناب به خط شریف افتا می‌فرمود و به تویق منبع آن فتاوی را مزین می‌نمود. چون یکی از آن صحایف گرامی به دست این ضعیف افتاده بود، خواست که صورت آن، از برای ازدیاد فواید مؤمنان، در این مختصر ثبت افتد. صورت استفتا این است:

ما قول شیخنا و سیدنا و سندنا و مولینا و هادینا و قدوة أرباب الإفادة و التحقيق، زبدة أصحاب الهدایة و التدقیق، محیی مراسم أئمة الطاهرین، وارث علوم الأنبياء و المرسلین، استاد اهل الحق و الیقین، أسوة الفضلاء المتبحرین، صفوة العلماء الراسخین، ظهیر الاسلام، خاتمه‌المجتهدین - خلد الله ظلال ارشاده و اجتهاده و افادته و افاضته علی مفارق المسلمین إلی یوم الدین - فی أبی مسلم المشهور المروزی: أیجوز اللعن علیه ام لا؟ بینوا تؤجروا. صورت فتوا این است:

الثقة بالله وحده، یجوز اللعن علیه، بل الطعن علی من یمیل إلیه، و إن البراءة منه واجبة علی کل واحد من المؤمنین، لأنه رأس من رؤوس المخالفین، و معاند من معاندى أئمة المعصومین، الذین افترض الله سبحانه مودتهم و عداوة أعدائهم علی الخلق أجمعین، فلا یسمع قصه الكاذبة التي یلقونها القاصون فی مدحه، و لا یمنع اللاعنین عن لعنه إلاً الفاسقون. موضع مهر نواب مشار الیه.

حاصل معنی استفتا و فتوا این است که از نواب عالی پرسیده‌اند که چه می‌فرماید در باب ابو مسلم مروزی که مشهور است؟ آیا جایز است لعنت کردن بر او؟ نواب مستطاب در جواب فرموده‌اند که، بلی جایز است لعن کردن بر او، بلکه جایز است طعن زدن هر آن کسی را که میل کند به سوی او، و به درستی که تبرا نمودن از او واجب است بر هر یکی از مؤمنان، از برای آن که او رأسی است از رؤوس مخالفین، و معاندی است از معاندین ائمه معصومین؛ آن ائمه که واجب گردانیده است خدای سبحانه و تعالی دوستی ایشان را و دشمنی دشمنان ایشان را بر تمام خلق. پس گوش نمی‌کند قصه دروغ او را، آن قصه که صوفیہ در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۶۹

درهم بافته‌اند قصه خوانان در مدح او، و منع نمی‌کند لعن کنندگان را از لعن کردن بر او، إلاً فاسقان. «۱» این بود گزارش تفصیلی آنچه که محمد بن اسحاق ابهری درباره موضع مرحوم کرکی، نسبت به ابو مسلم و قصه خوانان آورده است. در تأیید آنچه ابهری درباره موضع شاه طهماسب آورده است، به این سخن اسکندر بیگ نیز درباره آن شاه، می‌توان استناد کرد که نوشت: شاه طهماسب پیوسته امر معروف و نهی منکر نصب العین ضمیر انورش بود، و ... در امر معروف و نهی منکر به نوعی مبالغه فرمودند که قصه خوانان و معرکه گیران از اموری که در او شایبه لهو و لعب باشد، ممنوع گشته، پانصد تومان تریاک فاروق که در سرکار خاصه شریفه بود، به شبهه حرمت در آب روان حل کردند. «۲»

مخالفان و موافقان قصه ابو مسلم پس از کرکی

پس از محقق، برخی دیگر از علمای شیعه نیز کتاب‌هایی در رد صوفیہ نوشته‌اند که بالطبع باید مطالبی هم درباره ابو مسلم و قصه خوانان داشته باشند. تا آنجا که آگاهیم، بحث درباره ابو مسلم به پایان نرسید و تا اواخر دوره صفوی ادامه یافت. مبارزه با ابو مسلم نامه‌ها که به نوعی در قالب مبارزه با تصوف از یک سو، و خرافه‌گرایی از سوی دیگر بود، نسل به نسل ادامه یافت.

پس از کرکی، یکی از چهره‌هایی که روی این مسأله تأکید زیادی داشت، میرداماد (م ۱۰۴۱) بود. در این باره دو تن از شاگردان وی، موضع گرفتند و هر دو از قول استاد مطالبی در این باره آورده‌اند. یکی از آن‌ها عبدالمطلب بن یحیی طالقانی «۳» است که رساله خلاصه الفوائد او درباره ابو مسلم و ابو مسلم نامه‌ها بر جای مانده و می‌گوید که فتوای محقق کرکی را به خط او نزد استادش میرداماد دیده است. دیگری، میرسید احمد علوی عاملی، شاگرد و داماد میرداماد است که او هم رساله‌ای در این باره نوشته است. گفتنی است که از شیخ بهائی نیز نقل شده که مکرر ابو مسلم را لعن می‌کرده است.

نویسنده خلاصه الفوائد می‌نویسد: و جمعی کثیر هستند از طالبان علم و غیرهم که مکرر از شیخ بهاء الدین - رحمه الله - تعالی شنیده‌اند که ابو مسلم را لعن می‌کرده و سیدی که باعث تحریر کتب جدید و رسایل عدیده در طعن ابو مسلم، او شده، «۴» دو نوشته دارد به خط شیخ

(۱). ابهری، همان، صص ۱۸۶-۱۸۹

(۲). اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۲۲

(۳). نک: موسوی بهبهانی، حکیم استر آباد، میرداماد، صص ۵۴، ۱۵۹

(۴). مقصود میرلوحی است که بحثش خواهد آمد.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۰

مذکور در مذهب و لعن آن شقی.

یکی از شاگردان میرداماد، سید محمد میرلوحی سبزواری است. «۱» که از عالمان دوره میانه قرن یازدهم هجری است. تولد وی در حدود سال هزار هجری بوده و به احتمال پس از سال ۱۰۸۳ یا ۱۰۸۵ در گذشته است. کتابی از وی با نام کفایه المهتدی بر جای مانده که گزیده آن به چاپ رسیده است. «۲»

میرلوحی که روی قضیه ابو مسلم و انکار تشیع وی، اصرار زیادی داشت، در شهر اصفهان با مخالفت‌ها و انتقادهایی روبرو شد و خبر جدال میان او و مخالفانش در بسیاری از نقاط انتشار یافت. وی ضمن رساله‌ای که درباره ابو مسلم نوشت، «۳» او را مخالف اهل بیت علیهم السلام معرفی کرد. این دیدگاه وی از استادش میرداماد بوده و به یقین او بر همان اساس، این نظر را مطرح می‌کرده است.

کار اختلاف میان او و مخالفانش بالا گرفت و بسیاری از علمای اصفهان، رساله‌هایی به دفاع از نظریه او درباره ابو مسلم نوشتند. فهرست این رساله‌ها را، یکی از معاصران میرلوحی با نام عبدالمطلب بن یحیی طالقانی در رساله خلاصه الفوائد آورده است. ما متن خلاصه الفوائد را به عنوان ضمیمه همین کتاب منتشر کرده‌ایم. خلاصه الفوائد، با تکیه بر کتاب المطاعن المجرمیه از محقق کرکی، انیس المؤمنین از محمد بن اسحاق ابهری و نیز آثار دیگری که در این باره بوده، از جمله صحیفه الرشاد نوشته شده است. به جز خلاصه الفوائد، دو رساله از رساله‌های هفده گانه یاد شده با نام اظهار الحق و معیار الصدق میر سید احمد علوی عاملی، شاگرد و داماد میرداماد و نیز صحیفه الرشاد از محمد زمان رضوی، موجود است که این دو رساله نیز در ضمیمه این کتاب به چاپ رسیده است. صحیفه الرشاد، آگاهی‌هایی هم درباره خود میرلوحی دارد که جالب توجه است.

در این سه رساله، که در مجموعه ۴۰۴۱ کتابخانه آیه الله مرعشی باقی مانده، اطلاعات قابل توجهی درباره قصه خوانی و به ویژه ابو مسلم نامه خوانی آمده و به تحریفات که قصه خوانان در این باره دارند، اشاره شده است. «۴» طالقانی درباره رساله‌هایی که به دفاع

(۱). میرلوحی در کفایه المهدی، مکرر به شاگردی خود نزد میرداماد و شیخ بهایی اشاره کرده است. نک: دانش پژوه، محمد تقی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۳، ۱۵۰۵. درباره تألیفات وی، نک: همان، صص ۱۵۰۵-۱۵۰۶

(۲). میرلوحی، سید محمد، گزیده کفایه المهدی، تصحیح گروه احیای تراث فرهنگی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳

(۳). آقا بزرگ، ذریعه، ج ۴، صص ۱۵۰-۱۵۱

(۴). متن این سه رساله را بنگرید در: جعفریان، رسول، قصه خوانان در تاریخ اسلام و ایران، قم، دلیل، ۱۳۷۸ صص

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۱

میرلوحی و عقیده وی نوشته شده، می‌نویسد:

پس بسیاری از علما، از برای تقویت دین و هدایت جاهلین، فتاوی و رسائل و کتب مشتمله بر براهین و دلایل، در طعن آن منبع رذایل، یعنی ابو مسلم بدخصال نوشتند مانند:

کتب انیس الابرار، و کتاب مثالب العباسیه، و کتاب عله افتراق الامه، و رساله اظهار الحق، و رساله مخلصه المؤلفین من سم حب المخالفین، و رساله که موسوم است به صحیفه الرشاد، و رساله ازهاق الباطل و ابراق الغافل، و کتاب النور و النار فی مدح الاخیار و ذم الاشرار، و کتاب صفات المؤمن و الکافر، و کتاب ایقاظ العوام، و کتاب اسباب طعن الجرمان، و کتاب مرآت المنصفین، و کتاب فوائد المؤمنین که این ضعیف نوشته و دیگر رساله‌ها که ذکر مجموع آن موجب اطناب است و در چندین کتاب دیگر که در مطالب مختلفه در همین عصر نوشته شده، به تقریب بعضی از مطاعن ابو مسلم مذکور گشته مثل: کتاب هادی الطیبان إلی طریق الایمان، و کتاب درج اللالی، و کتاب زینه مجالس المؤمنین، و کتاب مشاین اصفهان، و کتاب میزان المحاسن و المشاین و غیرها. و اکثر مولفان کتب مذکوره و رسایل مزبوره که از عدول علما و فضلائند، در آن کتاب‌ها و رساله‌ها تعریف شرافت و جلالت حسب و نسب سید مومی الیه [میرلوحی] نموده‌اند، و آن خسیسان بی‌دیانت را که با او در مقام ضدیت‌اند، هدف تیر ملامت ساخته و ولوله در جان آن منافقان بی‌ایمان انداخته.

این موضع میرلوحی، به موضع ضد صوفیانه وی باز می‌گشت و میرلوحی، در این زمینه نیز کتاب‌ها و رساله‌های مختلفی نگاشت که از ترس، آن‌ها را به مطهر بن محمد مقدادی نسبت می‌داد. از جمله این رسائل، رساله سلوة الشیعه است که در اصل تلخیص کتاب دیگری با نام توضیح المشربین می‌باشد که نام مؤلف، مطهر بن محمد مقدادی است. «۱» مطهر لقب او و محمد نیز نام پدرش بوده و این تقیه وی، کسانی را به اشتباه انداخته که شخصی با نام مطهر مقدادی، معاصر میرلوحی، وجود داشته است. «۲» وی در آغاز کفایه المهدی خود را چنین معرفی کرده است: محمد بن محمد لوحی الحسینی الموسوی السبزواری الملقب بالمطهر و المتخلص بالنقیبی. «۳»

شناخت این که در مسأله ابو مسلم، میرلوحی، به درستی با چه کسی درگیر بوده، دشوار

(۱). میرلوحی، سلوة الشیعه، میراث اسلامی ایران، دفتر دوم، صص ۳۳۹-۳۵۹. شگفت آن که مؤلف در آن‌جا از میرلوحی چنان سخن می‌گوید که وی سید مظلومی است که سخت در اصفهان آزار دیده است.

(۲). در نوشتار «رویارویی فقیهان و صوفیان در دوره صفوی» در همین مجموعه، در این باره توضیح بیش‌تری آمده است.

(۳). دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی اهدایی مشکات به دانشگاه تهران، ج ۵، ص ۱۵۰۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۲

است. بر اساس آنچه از مقدمه کفایه المهدی برمی آید، یکی از کسانی که با میرلوحی درگیر بوده، مرحوم آخوند ملا محمد تقی مجلسی است که میرلوحی در این کتاب، سخت به وی حمله کرده است. «۱» این اختلاف، از یک سو مربوط به مسأله تصوف است که در اصل میان ملا-محمد طاهر قمی و مجلسی اول در جریان بوده و سید محمد میرلوحی، به دفاع از ملا محمد طاهر قمی برخاسته؛ و از سوی دیگر به قصه ابو مسلم مربوط می شده است.

در عین حال، به نظر می رسد که محبوبیت ابو مسلم در ادبیات قصه خوانی که بخشی از آن در اختیار درویش صوفیه بوده، مورد توجه علاقه‌مندان به تصوف بوده است. آگاهیم که محقق کرکی، بحث درباره ابو مسلم و قصه خوانی را در کتاب المطاعن المجرمیه درباره آن بحث کرده و به احتمال، همزمان به صوفیان هم حمله کرده است.

در سلوة الشیعۀ که رد بر صوفیان است- در ظاهر از مطهر مقدادی و در اصل از خود میرلوحی- چنین آمده است:

پس باید که مؤمنان به سالوسی و چابلوسی و آواز باریک کردن و نرم نرم سخن گفتن و وضع‌های شیادانه ساختن ایشان، فریب نخورند که اگر چه بعضی از ایشان به ظاهر چون میش، درویش می نمایند، اما مجموع در باطن روباه صفتان و گرگ خصلت‌اند. مؤید این حال و مصداق این مقال، آن که سید بیچاره [یعنی میرلوحی] از شرارت و بد نفسی این جماعت ساعتی نیا سود و از کینه ورزی‌های ایشان، لمحای فارغ نبود، از خواص و عوام این قوم لئام که به آن دردمند، نیشها نزنند و گزندها به دل ریش‌ها نرسانند. واسطه آن بود که چون عوام را از دوستی ابو مسلم مروزی منع کرده بود، بعد از آن که جمعی از ثقات علما و عدول فضلاء فتواها و رساله‌ها نوشتند، چنان که صاحب رساله خلاصه الفوائد و کتاب ایقاظ العوام ذکر بعضی از آن کرده‌اند و بیش‌تر این فتاوا و رسائل را دیده‌ام و اکثر آن کسانی که در تعصب ابو مسلم کوشش می نمودند، به حال ناخوش مآل آن دشمن حیدر و آل، شناسا گردیدند و زبان اعتراض در کام کشیدند؛ یکی از زراقیه سر از جای برداشت و همت بر تعصب ابو مسلم گماشت، سبب آن که عطار در کتاب مظهر العجایب تعریف او کرده، بیتی در صفت او گفته است ...

تا اینجا، حکایت چنان است که دعوا بر سر ابو مسلم و تصوف یک جا بوده و برخی از صوفیان به دلیل آن که عطار در بیتی از ابو مسلم ستایش کرده، کمر همت به دفاع از ابو مسلم بسته‌اند. در ادامه از آزار و اذیتی که نسبت به میرلوحی شده، سخن به میان آمده است:

... و با آن که از بس افترا می زدند و هر روز یکی از پیروان خود را از زبان او به ملعونیت

(۱). دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی اهدایی مشکات به کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۵، صص ۱۴۹۷-۱۵۰۷. این مطالب در گزیده چاپ شده از کفایه المهدی حذف شده است.

صوفیوه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۳

شهرت می دادند، از اواخر سال ۱۰۵۱ تا به این زمان که اواسط سال ۱۰۶۰ است، مومی الیه از برای فارغ بودن از دردسر و بسته شدن دهان آن مفتریان از خدا بی خبر، شیطان را اگر نام برد، لفظ لعین با اسم او قرین نمی سازد و بعد از آشامیدن آب، یزید بن معاویه و آل زیاد بن ابیه را لعنت نمی کنند، و نوعی نمی نماید که عبارت لعنت کسی از او بشنود، هنوز این فاسقان کذاب [و] حیلت گران مرتاب، ترک افترا زدن و ژاژ خائیدن نمی کنند و به هر جا که می رسند و به هر خانه که به آشمالی می روند، در خبث و غیبت و افترا و تهمت می گشایند که شاید سفیهان را به این طریق با او دشمن کنند. «۱»

در انتهای این رساله، یک استفتاء درباره اعمال صوفیه نظیر «غنا و سرود اشتغال نمودن و مطربانه و مغنیانه اصول گرفتن و دست زدن و رقص کردن و به چرخ در آمدن» آمده و از شماری از علما فتوا خواسته شده است. در پاسخ، عالمانی مانند سید احمد علوی، میرزا رفیعا نائینی، محمد باقر خراسانی، شیخ علی نقی کمره‌ای و میرزا نور الدین مفتی، فتاوی یک سطری در مذمت این

اعمال و فسق خواندن آن‌ها داده‌اند. «۲»

میرلوحی در مقدمه کفایه المهددی اشاره به اختلاف میان خود و مجلسی اول و دوم کرده است، وی به گزارش دانش پژوه می‌نویسد: چنان که من در برابر مجلسی یکم از ابو مسلم مروزی و حلاج جادوگر و بدکار سخنانی گفته بودم و نادان‌ها شمشیرهای کین از نیام کشیدند و آهنگ کشتن من کردند و آزارها به من رساندند. «۳» همو در ادامه، چنان تندی‌هایی به مجلسی دوم کرده که نشان از دشمنی شدید میان او و مجلسی اول و دوم دارد. «۴»

علامه مجلسی و قصه خوانی

مرحوم آخوند محمد تقی مجلسی - پدر علامه مجلسی - در پاسخ پرسشی درباره «تماشای معرکه‌گیران و استماع اقوال قصه خوانان و مداحان» و این که جایز است یا نه می‌نویسد:

رقاصی پسران و مزلفان را دیدن بی‌دغدغه حرام است و تماشای دیگر را دغدغه عظیم می‌شود و از مشایخ دست به دست داریم حرمت همه را، مگر حکایت مداحان را که راست و دورغ در هم است و معلوم نیست که راست کدام است و دروغ کدام است؛ اجتناب اولی است و باقی را بعضی حرام می‌دانند و بعضی حرام نمی‌دانند و استدلال بر کل واحد مشکل است و الله اعلم. «۵»

(۱). میرلوحی، سلوة الشیعه، ص ۳۵۶

(۲). همان، صص ۳۵۷-۳۵۸

(۳). دانش پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه، ج ۵، ص ۱۴۹۷

(۴). شرح اینها در منبع پیشگفته، صص ۱۵۰۰ به بعد آمده است.

(۵). مجلسی، محمد تقی، مسؤولات، میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، ص ۷۰۰

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۴

علامه محمد باقر مجلسی نیز به پیروی از روایاتی که در نهی از قصه خوانی و طرد قصاص بوده، و نیز در ادامه حرکتی که علمای شیعه از صدر دولت صفوی به این سوی، بر ضد قصه خوانی داشته‌اند، سخت در برابر این قبیل دروغ‌ها ایستاده است. ایشان در موردی می‌نویسد: باید دانست که از جمله چیزهایی که مذموم است، بلکه دغدغه حرمت در آن می‌شود، نقل دروغ است، مانند قصه حمزه و سایر قصه‌های دروغ، چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بدترین روایت‌ها، روایت دروغ است، بلکه قصه‌های راستی که لغو و باطل باشد، مانند شاهنامه و غیر از آن، از قصه‌های مجوس و کفار؛ و بعضی از علما گفته‌اند که حرام است، چنان که در بعضی از کتب امامیه مسطور است. و مروی است از حضرت امام محمد تقی - علیه السلام - که آن حضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله - که آن حضرت فرمود که: ذکر علی بن ابی طالب عبادت، و من علامات المنافق أن یتنفر عن ذکره، و یختار استماع القصص الکاذبه و أساطیر المجوس علی فضائله. - ثم تلا علیه السلام: - وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَخَدَّهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. «۱»

سپس مرحوم مجلسی به ترجمه این حدیث و آیه پرداخته، نقلی از اعتقادات شیخ صدوق آورده که امام صادق - علیه السلام - شنیدن سخنان قصاص را نهی کردند. «۲»

علامه مجلسی در حق یقین نیز درباره قصه خوانی چنین نوشته است: و از جمله محرمات که جمعی از اکابر علما تصریح به حرمت آن کرده‌اند، خواندن و شنیدن قصه‌هایی است که آن‌ها دروغ است، مانند قصه حمزه و افسانه‌های معلوم الکذب یا بعضی از آن‌ها که معلوم الکذب است مثل روایات موضوعه مخالفان که مشتمل است بر تخطئه انبیاء - علیهم السلام - و نسبت فسوق و معاصی به

ایشان، یا مدح خلفای جور، یا کرامات مبتدعه صوفیه، یا افترا بر اکابر علمای شیعه، و امثال اینها از امور باطله مگر آن که غرض رد و ابطال آن‌ها باشد، یا از برای تقيه مضطر شود به خواندن و شنیدن آن‌ها، چنان که آیه سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ «۳» بر آن دلالت دارد، بنا بر بعضی از تفاسیر. و ابو الصلاح در کافی گفته است که: حرام است دروغ؛ و از جمله دروغ است صحبت داشتن شب به قصه‌های قصه خوانان که جنگ دروغی اختراعی را نقل می‌کنند یا بر جنگ‌های واقعی چیزهایی زیاد می‌کنند. و شیخ یحیی بن سعید در جامع «۴» گفته است: حرام است شب نشینی کردن به ذکر دروغ و قصه‌های

(۱). زمر، ۴۵

(۲). مجلسی، محمد باقر، عین الحیاء، ص ۲۴۴ (چاپ ۱۲۵۴ ق)

(۳). مانده، ۴۱

(۴). مروارید، علی اصغر، ینابیع الفقهیه، ج ۲۱، ص ۲۶۳ از الجامع للشرایع. گفتنی است که شبیه همین مطلب در کتاب «الدورس» شهید اول نیز آمده است: و احادیث القصص و السمار المشتمله علی الکذب صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۵

اختراعی و قصه‌هایی که دروغ‌ها بر آن زیاد کرده‌اند و به قصه‌های دیگر مکروه است برای آن که مانع بیداری آخر شب می‌شود. علامه مجلسی پس از نقل ترجمه مطالبی که در اعتقادات صدوق آمده است، می‌افزاید:

و احوط آن است که قصه‌های ایام کفر و جاهلیت و پادشاهان عجم را نیز نخوانند، هر چند راست باشد، مگر از برای مصلحتی یا فایده دینی؛ زیرا که حق تعالی فرموده است: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ... أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ، «۱» یعنی از مردم کسی هست که می‌خرد حدیث باطلی را از برای آن که مردم را از راه خدا غافل گرداند و به آیات قرآن استهزاء کند. اینها از برای ایشان عذابی هست خوار کننده. و شیخ طبرسی و سایر مفسران روایت کرده‌اند که آیه در شأن نصر بن حارث نازل شده است که او تجارت می‌کرد و می‌رفت به طرف فارس، و اخبار پادشاهان عجم را می‌خرید و می‌آورد از برای قریش نقل می‌کرد و می‌گفت: محمّد شما را خبر می‌دهد به حدیث عاد و ثمود، و من از برای شما نقل می‌کنم قصه‌های رستم و اسفندیار و اکاسره و پادشاهان عجم را؛ پس خوش می‌آمد ایشان را و ترک می‌کردند شنیدن قرآن را. این را از کلینی روایت کرده‌اند. و کلینی و شیخ طوسی به سند حسن کالصحیح از حضرت صادق- علیه السلام- روایت کرده‌اند که حضرت امیر علیه السلام قصه خوانی را دید که در مسجد قصه می‌خواند، تازیانه بر او زد و او را از مسجد بیرون کرد. «۲»

با همه تلاشی که توسط علما صورت گرفت، در تمام دوران صفوی، کار قصه خوانی در ارایش و جز آن‌ها، در قهوه خانه ادامه یافت. سید نعمه الله جزائری به بیان برخی از ویژگیهای این پدیده پرداخته می‌نویسد: اگر کسی به غنا یا سخنان قصه خوان گوش دهد که در این دوره رواج دارد- مانند قصه‌های حمزه و رستم و عنتر و جز اینها که همه یا بیش تر آن‌ها دروغ است- مرتکب گناه شده و شیطان را عبادت کرده است؛ چرا که گوش دادن به حکایات ساختگی، همگی مصداق عبادت شیطان است. مگر آن که برای رفع ملال و بدست آوردن نشاط برای مطالعه و آمادگی برای طاعت الهی باشد. وی می‌افزاید: تعجب از کسانی است که متعرض تدوین این قبیل داستان‌های دروغ به صورت نظم و نثر شده، اما وقایع صغیر را که قریب هشتاد حادثه است- به ویژه حادثه لیلۃ الهیر را- تدوین نمی‌کنند.

وی با اشاره به لیلۃ الهیر، از قصه خوانان خواسته است تا قصه‌های مربوط به آن شب را تدوین کنند. وی ادامه می‌دهد: قصه‌های دروغ به طور معمول در قهوه‌خانه‌ها حکایت

و الحضور فی مجالس المنکر بغیر الانکار او الضرورة. مروارید، ینابیع، ج ۳۵، ص ۳۹۵

(۱). لقمان، ۶

(۲). مجلسی، محمد باقر، حق الیقین، ص ۲۴۳ (چاپ معتمدی)، تعلیقات نقض، ج ۲، صص ۹۹۱-۹۹۲

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۶

می‌شود، جایی که باید مدارس شیطان نامید. «۱»

سید نعمه الله در کتاب الانوار النعمانیة هم اشاراتی به قصه خوانان دارد. وی آنان را یکی از معبودهای دروغین می‌شمرد و بر اساس حدیث من استمع الی قائل فقد عبده، هر کس به سخن سخنرانی گوش دهد، او را پرستش کرده، مستمع چنین شیاطینی را که حکایات دروغ بافته و به تمسخر مؤمنان و غیبت آن‌ها می‌پردازند، عابد شیطان می‌داند. وی می‌افزاید: شنیدن آنچه این روزها از این دست قصه‌ها نظیر قصه رستم و عتر و حمزه و مانند اینها باب شده، مصداق عبادت شیطان است. «۲»

کربلا و قصه خوانی

شکل دیگری که به نحوی متأثر از حرکت قصه خوانی است داستان‌های احیانا ساختگی است که درباره کربلا به وجود آمده و در هیچ مصدر و منبع معتبر تاریخی و یا غیر معتبر قدیمی وجود ندارد بررسی این پدیده خود حرکت جداگانه‌ای است که باید به طور مستقل به آن پرداخت. به اختصار می‌توان گفت که حرکت نیرومند قصه خوانی در قرن هشتم و نهم، به نوعی شامل بسیاری از رخدادهای تاریخی صدر اسلام شد. یک نمونه آن که بی‌ارتباط با جریان کربلا هم نبود، مختار نامه نویسی بود که می‌کوشید در قالب تاریخی، افسانه‌وار این ماجرا را بیان کند. «۳» این مسأله به خود حادثه کربلا هم سرایت کرد؛ گرچه قصه نویسان در اینجا محتاطانه‌تر برخورد می‌کردند. ملا حسین کاشفی (م ۹۱۱) با درایت ویژه خود، در مقام یک شخصیت مذهبی، خطیب، قاص، ادیب و مفسر، در شهر هرات، و در روزگار تیموری، به پردازش ماجرای کربلا پرداخت و کتاب روضه الشهداء را پدید آورد.

بی‌شبهه این اثر، یک کتاب تاریخی-داستانی است که از یک سو باید در ردیف آثار تاریخی مورد بررسی قرار گیرد، و از سوی دیگر، و به صورت جدی‌تر، باید به عنوان یک اثر قصه‌ای و داستانی، شناخته شود. پردازش کاشفی در این اثر به قدری جالب است که کمتر کسی داستانی بودن آن را حس می‌کند؛ در عین حال از همه مزایای داستانی بودن آن بهره می‌برد. به سخن دیگر، خواننده تصور می‌کند یک اثر تاریخی می‌خواند، اما در واقع، یک اثر ادبی و داستانی را خوانده است. شگفت آن که، نویسنده این کتاب نه فقط تاریخ کربلا، بلکه تاریخ انبیاء و سایر امامان علیهم السلام را در همین قالب عرضه کرده است؛ جز آن که بخش مفصل آن، حادثه کربلاست.

(۱). جزائری، سید نعمه الله، مسکن الشجون فی حکم الفرار من الطاعون، نسخه مرعشی ش ۳۴۴۲، برگ ۷۰

(۲). جزائری، سید نعمه الله، الانوار النعمانیة، ج ۳، صص ۶۴-۶۵

(۳). مختار نامه‌های چندی از قرن دهم به این سوی تألیف شده است. دو نمونه کهن که از قرن دهم معرفی شده یکی در سال ۹۲۴

نوشته شده و دیگری ۹۸۱ در شهر هرات. نک: منزوی، احمد، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ج ۶، صص ۴۵۳۳-۴۵۳۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۷

مقایسه بخش‌هایی از این اثر با تواریخ اصیل، اوج داستانی بودن آن را نشان می‌دهد.

یک نمونه زیبا، داستان قاسم بن حسن-علیهما السلام- است. خیر شهادت قاسم در متون اصیل تاریخی، چند سطری بیش نیست که آن هم اشاره به آمدن آن حضرت به میدان، و شهادت ایشان، بلافاصله پس از حضور در میدان نبرد به دست مشتی شقی و پلید از

خدا بی‌خبر کوفی است. اما ملاحظه متن روضه الشهداء در این باره، می‌تواند دامنه داستانی شدن این شهادت را نشان دهد. وی با زیباترین تعابیر، داستان‌هایی از این رخداد تاریخی برآورده است که بخش عمده آن، از نظر تاریخی، بی‌پایه است. به احتمال، کاشفی در این راه، نخستین کسی نبوده است که رخداد کربلا را داستانی کرده، اما بی‌شک، نیرومندترین ادیبی است که چنین اثر مهمی را در عرصه ادبیات مذهبی در زبان فارسی پدید آورده است.

بلافاصله پس از روی کار آمدن صفویه، این اثر جای خود را باز کرد و توسط روضه خوانان- تعبیری در کنار قصه خوان، دفتر خوان، شاهنامه خوان و ...- برای مردم خوانده می‌شد. در همان عصر شاه اسماعیل، حسین ندایی نیشابوری، کتاب روضه الشهداء را به شعر در آورد و از آن یک منظومه حماسی- دینی به شاه تقدیم کرد. «۱»

بعدها این شیوه که توهم تاریخی بودن آن برای شماری از منبریان و نویسندگان منبری جدی شده بود، سبب شد تا مقتل نویسی داستانی اوج بگیرد. البته رواج تشیع در ایران دوره صفوی و حساسیتی که روی نسبت دادن اخبار درست به معصومین علیهم السلام وجود داشت، مانع از آن شد که عناصر داستانی بر عناصر تاریخی غلبه کند، اما در عین حال، روضه الشهداء کار خود را کرد و بسیار از عناصر داستانی را به عنوان نکات تاریخی وارد دستور کار مقتل نویسان نمود. باید ساخته‌های برخی دیگر را نیز که طی دو قرن بعد تا اواسط قاجار به این قبیل کارها اشتغال داشتند، بر آن افزود. شدت علاقه مردم به حوادث کربلا، رواج بی‌حد مراسم عزاداری و نیاز این محافل به بیان نکات جذاب و گیرا و گریه‌آور و عوامل دیگر، زمینه را برای رواج ساخته‌های فراوان قصه خوانان یا کسانی که جانشین آنان شده بودند، فراهم کرد. آنچه می‌توان گفت این است که روضه‌خوانی، به عنوان یک اقدام دینی- هنری برای گریاندن شیعیان، به طور عادی، زمینه داستانی کردن حوادث عاشورا را در خود داشت. اما افراط در این مسأله در دوره قاجار، سبب بر آشفتن شماری از مجتهدان و محدثان بزرگ مانند علامه میرزا حسین نوری شد. وی کتاب لؤلؤ و مرجان را در آداب روضه خوانی نوشت و در آن به صراحت از روضه خوانی‌های رایج انتقاد کرد.

در همین زمان، در نجف، عالمان دیگری هم در این باره فعالیت داشتند. یکی از آنها

(۱). منزوی، همان، ج ۴، ص ۲۹۳۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۸

علی بن محمد تقی قزوینی نجفی بود که در سال ۱۳۲۳ قمری، کتابی با نام اسرار المصائب و نکات النوائب فی ذکر غرایب مصائب الأطايب من آل ابی طالب نوشت که به خط خود او در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود است. وی این کتاب را در ردّ بر کسانی نوشت که در نقل اخبار کربلا- گرفتار تسامح شده و به نقل اخبار داستانی و جعلی می‌پردازند. قزوینی در مقدمه کتاب می‌نویسد: من در روزگار خود، می‌شنوم و می‌بینم که چه اندازه اخبار دروغ و ساختگی که اسباب خرابی دین و شریعت سید المرسلین و سبب استهزای مخالفین است، رواج می‌یابد. رواج اینها، از بزرگ‌ترین مصایب اهل بیت علیهم السلام است، و گرچه در مجلس عزا و رثا خوانده می‌شود، اما در اصل چیزی جز بدعت در دین نیست که داخل در مصایب سید الشهداء شده، بلکه از چیزهایی است که قلب آن حضرت را مجروح می‌سازد؛ مطالبی که برخی از عوام، بر اساس عقیده سخیف خود، چون آنها را خوب دیده‌اند، جعل کرده‌اند و بعد از آن، برخی از علما، از روی غفلت آنها را در آثار خود آورده‌اند که مفسد بزرگی در پی دارد. پس از آن، چنین ادامه می‌دهد: نتیجه آن که، روا نیست که این دروغ‌ها و اباطیل ساختگی که در این روزگار معمول است، در مجالس و منابر خوانده شود؛ حتی به قصد تکذیب هم نباید خوانده یا نوشته شود؛ زیرا بدین صورت، برای مدتی نقل می‌شود یا در اوراق نوشته می‌شود و پس از آن، نسل‌های بعدی به اعتماد این که مطالب یاد شده روی اوراق کهنی آمده، بر آنها اعتماد می‌کنند.

این کتاب مفصل، پس از طرح مباحث زیادی پیرامون رخداد کربلا، به بحث از دروغ و احکام فقهی آن پرداخته و به مرور، شروع به نقل نمونه‌هایی از دروغ‌هایی که در کتاب‌های مقتل آمده، می‌پردازد. وی در جایی از کتاب خود، با اشاره به این که برخی از افراد صالح و راستگو که بسیار مهذب و پاک‌اند، ممکن است مطالب دروغ را نقل کنند، به کتاب محرق القلوب ملا مهدی نراقی می‌پردازد. وی می‌نویسد: ملا مهدی نراقی، این عالم فاضل که مبرای از عیوب و اجتناب کننده از ذنوب، بلکه همه عیوب، به ویژه دروغ بود، و در ضمن از اکابر علمای عصر خود و از مهدی‌های پنجگانه (مانند مهدی بحر العلوم، سید میرزا مهدی آشتیانی، میرزا مهدی خراسانی و ...) به شمار می‌رفت، همین شخص، در کتاب محرق القلوبش، قلب‌های افراد راستگو را آتش زده است؛ چرا که کتابش مشتمل بر مطالب نادرستی است که هر ناظر بصیری از نوشتن این مطالب، آن هم به صورت قطع و یقین، بدون انتساب به عالمی یا کتابی، در شگفت می‌ماند. وی سپس، نمونه‌هایی از آن مطالب را ذکر می‌کند. «۱» برخورد با داستان سرایی در بیان وقایع کربلا، تا به امروز ادامه یافته است؛ چنان که داستانی کردن این واقعه نیز همچنان ادامه دارد.

(۱). نسخه ش ۷۸۳۲ کتابخانه مجلس.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۷۹

۲۴ وقف نامه نظر آقا از خواجهان روزگار صفوی

توضیحاتی درباره وقف نامه

به رغم آن که شماری از وقف نامه‌های دوره صفوی در کتاب‌ها و مجلات مختلف چاپ شده، اما توان گفت که تاکنون تحقیق جامعی درباره مسأله وقف در دوره صفوی انجام نگرفته است؛ تحقیقی همه جانبه که بتواند اصل مسأله وقف، و ارتباط آن را با حوزه‌های اقتصاد، سیاست و فرهنگ به خوبی روشن کند. ان شاء الله که این مهم انجام گیرد. آنچه مقدمتاً لازم است، نشر وقف نامه‌هایی است که به طور پراکنده در مراکز مختلف اسنادی و کتابخانه‌ای نگهداری می‌شود.

وقف نامه حاضر، یکی از وقف نامه جالب توجه دوره صفوی است که به لحاظ مسائلی که درباره امر تولیت، نظارت، تصدی و موارد مصرف در آن آمده، می‌تواند روشنگر نکات اجتماعی قابل توجهی باشد. برای روشن شدن ارزش این وقف نامه، مروری بر مهم‌ترین نکات آن داشته و سپس متن وقف نامه را خواهیم آورد.

۱- مجموعه حاضر، شامل سه وقفنامه از نظر آقا است که هر کدام تاریخ مخصوصی دارد. نخستین آن‌ها که ابتدا آمده، در واقع متأخرترین آن‌ها و مربوط به ربیع الثانی سال ۱۱۲۶ هجری است. دومین آن‌ها که مختصرتر است، از تاریخ ذی حجه سال ۱۱۱۹ است و سومین متن که تنها چند سطر و وقف یک رقبه برای کاتب وقفنامه است، مورخ رجب سال ۱۱۲۱ است. مع الاسف صفحه نخست وقف نامه گرفتار آب دیدگی شده و جز یکی دو سه کلمه آن، بقیه مطالب ناخواناست.

این وقف نامه، بر اساس تواریخ فوق‌الذکر در دوره شاه سلطان حسین صفوی تنظیم شده و گواهان آن از عالمان همین روزگار هستند. مهر علمایی که گواه وقف نامه هستند، در اطراف بسیاری از صفحات دیده شده و متنی هم در این باره روی صفحه دوم وقف نامه نوشته شده است. بر اساس یادداشت استاد علامه محمد علی روضاتی - دامت برکاته - که مالک وقفنامه بوده و سپس آن را به کتابخانه مجلس داده‌اند، افرادی که مهرشان در این وقف نامه آمده عبارتند از: ۱- ... ۲- علاء الدین محمد بن علاء الدین حسینی الحسینی، ۳-

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۸۰

علاء الدین حسین بن محمد باقر الحسینی ۴- محمد باقر بن سید حسن الحسینی ۵- محمد فاضل بن محمد باقر الحسینی. همچنین ایشان افزوده است: ظاهراً نویسنده وقفنامه، همان کاتب چهار نسخه وقفنامه مدرسه چهار باغ اصفهان باشد و گویا کاتب نامش شاه قلی بن محمد یوسف افشار یکی از بهترین خوشنویسان زمان است که چندین کتاب و رساله به خط آن مرحوم به نظر اینجانب رسیده. (۱)

۲- واقف این وقفنامه فردی است که در متن وقفنامه از وی با نام حاجی حق نظر آقا و در وقفنامه دوم حاجی حق نظر بیک یاد شده و القابی که برای وی به کار رفته، نشانگر آن است که فرد یاد شده از آقایان حرم بوده، فرزندی نداشته، به زیارت حرمین شریفین نائل شده و همانند آقایان برجسته حرم شاهی، از ثروت زیادی که عمده آن در قالب املاک و مزارع بوده، برخوردار بوده است. این طایفه، به طور معمول اموال خویش را در سفر مکه و عتبات عالیات خرج می‌کردند و آنچه باقی می‌ماند، وقف می‌نمودند که نمونه حاضر، از جمله همان موقوفات است. مورد دیگر، بنای مدرسه آقا کمال و تعیین موقوفات بی‌حد و حصر آقا کمال برای آن است که در ادامه همین وقفنامه به چاپ خواهد رسید. از نظر آقا آگاهی خاصی به دست نیاوردیم، جز آن که شاردن در جریان جانشینی شاه سلیمان (در سال ۱۰۷۷) از خواجه‌ای با نام آغا ناظر یاد می‌کند که احتمال می‌رود همان نظر آقا باشد. (۲)

۳- خواجه سرایان در نیمه دوم حکومت صفوی نقشی مهمی میان شاه و امراء ایفا می‌کردند و از این زاویه، نفوذی چشمگیر و در آمدی گسترده داشتند. این مطلب را به راحتی می‌توان از آنچه که در تذکره الملوک (۳) (ص ۱۸-۱۹) درباره آنان آمده و نیز آنچه که مشابه آن در کتاب القاب و مواجب دوره سلاطین صفوی (۴) (صص ۱-۴) آمده است، دریافت. مشاغل آنان بسیار بالا و در آمدها فراوان بوده است. تنها یک نمونه، نظارت بر موقوفات مسجد گوهر شاد است که «با خواجه سرایان می‌باشد که از جانب اشرف- یعنی شاه- تعیین شوند، حق النظاره‌ای از موقوفات مسجد مزبور که مشار الیها- یعنی گوهر شاد آغا- وقف بر مسجد مزبور نموده، دارند که حسب الواقع معلوم نمی‌شود که در سالی چه مبلغ می‌شود! و از قرار تقریر مباشرین آن از سیصد تومان تا پانصد ششصد تومان به عمل می‌آید.» (۵)

(۱). وی کاتب نسخه‌ای از جامع الرواة است که در چاپ این کتاب، مورد استفاده بوده است. بنگرید: مقدمه جامع الرواة، ص م.

(۲). بنگرید: شاردن، سفرنامه، ج ۴، صص ۱۶۳۱-۱۳۶۹

(۳). میرزا سمعی، به کوشش دبیر سیاقی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۹

(۴). به کوشش یوسف رحیم لو، دانشگاه مشهد، ۱۳۷۱

(۵). القاب و مواجب دوره سلاطین صفوی، صص ۲-۳

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۸۱

همو با اشاره به حضور شمار زیادی از آنان در آستانه امام رضا علیه السلام می‌افزاید: در زمان نواب مالک رقاب، موازی پانصد نفر خواجه سرا، و هریک را مواجب عظیم بود. (۱)

این خواجه‌ها دو گروه سفید و سیاه بودند. برای آنان که سفید بودند، لفظ آقا در ادامه نامشان می‌آمد مانند ابراهیم آقا و آن‌ها که سیاه بودند، لفظ آقا پیش از نامشان می‌آمد مانند آقا کمال. (۲) این قاعده نباید کلیت داشته باشد. (۳)

از مشاغل مهم آنان یکی هم جبه دارباشی، یا خزانه‌دار سلاح بوده است که «مواجب او سیصد تومان و ثانی الحال، یک صد تومان دیگر اضافه شده به چهار صد تومان قرار گرفته است.» (۴)

از زمان شاه عباس اول، خواجه‌های گرجی در دربار فراوان شدند. به نوشته تذکره الملوک: در زمان شاه عباس ماضی صد نفر از

غلامان گرجی سفید را خواجه نموده، یکی را که از همه معتبرتر بود یوزباشی ایشان نموده‌اند و یوزباشی دیگر به جهت خواجه سرایان سیاه تعیین و به او نیز صد نفر تائین از خواجه‌های سیاه داده تا زمان شاه سلطان حسین یوزباشی آقایان سفید ابراهیم و یوزباشی آقایان سیاه، الیاس آقا بوده، هر یک از یوزباشیان در دور حرم محترم، عمارتی و دستگاهی و تیول و مواجب معینی داشتند و خدمت نظارت و جبار باشی گری را که در زمان سلاطین سلف با مقربان قزلباش بوده، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین به خواجه‌های سفید تفویض نمودند. «۵»

حضور خواجهگان در دوره اخیر صفوی، یک پژوهش جدی را می‌طلبد، به ویژه که اینان، طبقه مهمی را در حاکمیت تشکیل داده و همه کاره دربار بودند. در نقلی آمده است، زمانی که فرزند محقق خراسانی می‌خواست محل نماز جمعه خود را از مسجد حکیم اصفهان به مسجد شاه منتقل کند، و ابتدا شاه با خواسته او موافقت نداشت، از خواجهگان استمداد کرد و با وساطت آنان خواسته‌اش پذیرفته شد. «۶» اینان که ثروت زیادی داشتند، با برقرای ارتباط با کفار هندی که در اصفهان به سر می‌بردند، پول‌های خود را نزد آنان گذاشته و از سود آن استفاده فراوان می‌کردند. «۷» طبیعی بود که این مسأله سبب تنفر مردم از آنان شود. شاردن و سانسون نیز اطلاعات جالبی درباره خواجهگان به دست داده‌اند که برای

(۱). همان.

(۲). همان، صص ۳-۴

(۳). به اشارتی که شاردن به خواجه سفید و خواجه سیاه کرده، مراجعه فرمایید: سفرنامه، ج ۴، ص ۱۶۳۰

(۴). همان، ص ۲

(۵). میرزا سمیعا، تذکره الملوک، ص ۱۸

(۶). رضوی، عبدالحی، حدیقه الشیعه، نسخه خطی شماره ۱۱۲۴ مرعشی، برگ ۴۱

(۷). رضوی، حدیقه الشیعه، برگ ۱۲۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۸۲

تحقیق بیش‌تر درباره آنان مفید می‌نماید. «۱» شاعر نیز سخت از آنان متنفر است:

ز خواجه سرا خامه را نفرت است که مقبولشان گنده و نکبت است

چه این ناقصان نه مرد و نه زن خدا ناشناسان ابلیس فن

نه از نوع انسان نه از جنس ددندانسته کاری به غیر از لگد

نه عقل و نه فهم و نه دین و نه دادنه آب و نه آتش نه خاک و نه باد

گرفتند زرها ز شاه و گداز انعام و از رشوه و از ربا

نموده حرام از پی مستحب‌دادند زرها به روم و عرب

که حاجی و هم کربلایی شوندبهم چشمی و هم مرایی شوند «۲»

چو خواجه سرا گشت فرمانروابگو خواجه را تا رود در سرا «۳» ۴- واقف در این وقف نامه، سه مسؤولیت را جهت موقوفه خود

طراحی کرده است. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست ج ۲ ۸۸۲ توضیحاتی درباره وقف نامه ص: ۸۷۹

ست تولیت وقف. دوم ناظر که باید از میان علما باشد. سوم متصدی که مجری است. اما تولیت: تعیین تولیت از نظر واقف دارای

سلسله مراتبی است به این شرح:

در حیات واقف، خود وی منصب تولیت را دارد. چنین امری طبیعی است؛ زیرا وی بر آن است تا همه اموالش را وقف کند؛ در این

صورت، برای خودش چه می‌ماند؟ برای حل این معضل، او تولیت را خود بر عهده می‌گیرد و حق التولیه خود را تا سر حد نه عشر قرار می‌دهد؛ یعنی تقریباً همه درآمد، منهای مخارج جاری املاک. بنا بر این، این وقف در حیات او، عملاً سودی برای موارد مصرف جز در حدی بسیار اندک.

در مرحله بعد، تولیت از آن یوزباشی است. گذشت که دو نوع یوزباشی بوده است؛ یکی برای خواجه سرایان سفید و دیگری خواجه سرایان سیاه. به نظر می‌رسد عبارت وی در این که تولیت وقف مفوض است به یوزباشی آقایان عظام طرف مرحمت پناه ... خسرو آقا. و اگر او نبود یوزباشی طرف مرحمت و مغفرت پناه یوسف آقا؛ مقصود همین دو گروه از خواجهگان بوده است. اگر یوزباشی نبود، تولیت نصیب جبارباشی می‌شود؛ مشروط بر آن که از آقایان باشد. «۴» اگر او هم نبود، نصیب ریش سفید حرم علیه می‌شود که او نیز از آقایان است. در غیر این صورت، «تولیت مفوض است به اعلم علمای دار السلطنه اصفهان». گفتنی است که حق التولیه برای خود واقف، نه عشر است؛ اما برای متولّی‌های بعد به هیچ صورت چنین نیست. در این باره در ادامه سخن خواهیم گفت.

(۱). شاردن، سفرنامه، (تهران، توس، ۱۳۷۴) ج ۴، صص ۱۳۳۰-۱۳۳۳؛ سانسون، سفرنامه، (ترجمه تقی تفضلی، تهران، ۱۳۴۶) صص ۱۷۶-۱۷۸.

(۲). مکافات نامه، بیت‌های ش ۳۸۲-۳۸۷

(۳). مکافات نامه، بیت ۹۵۴

(۴). در تذکره الملوک (ص ۱۹) این احتمال داده شده است که جبار باشی از آقایان نباشد.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۸۳

۵- مسؤولیت بعد، نظارت بر وقف است که برای این کار، یکی از علمای اصفهان انتخاب شده است. وی محمد مؤمن فرزند محمد صالح، پیشنماز جامع عباسی یعنی همین مسجد امام فعلی در میدان نقش جهان است. گویا مقصود از محمد صالح یاد شده، محمد صالح بن عبد الواسع، داماد علامه مجلسی است که شیخ الاسلام اصفهان بوده و به سال ۱۱۲۶ درگذشت. «۱» فرزندش میر محمد مؤمن خاتون آبادی است که در سال ۱۱۴۸ در دشت مغان، به دستور نادر و به احتمال، به خاطر مخالفت با تغییر سلطنت از صفویه به افشاریه، به شهادت رسید. وی عالمی برجسته بوده و عبد الله جزائری معاصر او، از دانش فقهی وی ستایش فراوان کرده است. «۲» طبق نظر واقف، پس از محمد مؤمن، می‌بایست فرزند پسر بزرگ وی ناظر باشد. پس از او سایر فرزندان صلبی او. در صورت نبودن فرزند صلبی، بزرگترین نواده پسری او اولویت خواهد داشت. با نبود نواده پسری، پسر دختر محمد مؤمن به همین ترتیب الاکبر فالاکبر. در صورتی که کسی از این خاندان برای نظارت نباشد، ناظر، اعلم علمای اصفهان خواهد بود.

۶- مسؤولیت سوم، مربوط به متصدی موقوفات و مدیر آنهاست. وی یکی از افراد محلی با نام آقا محمد حسین را که به وی اطمینان داشته به عنوان متصدی موقوفات معین کرده و ادامه آن را در فرزندان صلبی وی، در صورت داشتن صلاحیت، واگذار کرده است.

در غیر این صورت، یعنی نداشتن اهلیت و صلاحیت، امر تصدی به یکی از بردگانی که واقف وی را آزاد کرده با نام محمد علی بیگ و سپس اولاد ذکور او واگذار می‌شود. در نبود اهلیت و صلاحیت آنها، متولّی و ناظر و اعلم علمای امامیه، با مشورت یکدیگر، یک متصدی را معین خواهند کرد. پرداختن به مسأله متصدی و به ویژه انتخاب متصدی از میان بردگان آزاد شده، به فهم مناسبات آقایان با یکدیگر کمک شایسته‌ای می‌کند. همین مسأله در مورد نظارت بر موقوفات مدرسه سلطان حسینی یا مدرسه آقا کمال نیز مطرح است؛ در آنجا نیز کار نظارت در اختیار آقایان که مسؤولیت‌هایی مانند یوزباشی و غیره داشته‌اند، قرار داده شده

است.

۷- اما موارد مصرف: نخستین مورد، پرداختن به امر آبادی رقبات وقفی است که پیش از آن، هر گونه تصرفی در در آمد موقوفات، حرام است. پس از آن پرداختن انواع مالیاتهایی است که به این رقبات تعلق می‌گیرد. گفتنی است که واقفان مهم، می‌توانستند از شاه این اجازه خاص را داشته باشند که رقبات وقفی آن‌ها از پرداخت مالیات معاف باشد. نمونه آن را در وقف نامه مدرسه آقا کمال خواهیم دید. اما در اینجا سخن از پرداخت مالیاتهای

(۱). آقا بزرگ، الکواکب المنتشرة، ص ۳۶۸

(۲). جزائری، الاجازة الکبيرة، ص ۱۷۹؛ آقا بزرگ، الکواکب، صص ۶۶۴-۶۶۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۸۴

دیوانی است.

پس از آن، نوبت به حق التولیه می‌رسد که تا واقف زنده است، نه عشر آن، از آن اوست.

اما متولّی پس از وی تنها یک عشر دریافت می‌کند. همچنین ناظر یک عشر و متصدی نیم عشر خواهند گرفت. باقی در آمد که هفت عشر و نیم است، و ثروتی بی حساب، به نوعی با شخص واقف مرحوم ارتباط دارد و جالب توجه است: هر شبانه روز شخصی در مکه برای واقف مرحوم طواف بکند و هر ماهی عمره مفرده بجای آورد. (سالانه مبلغ هفت تومان) هر شبانه روز شخصی در مدینه به نیابت واقف، قبر پیغمبر و امامان را زیارت کند و نماز زیارت بخواند (به مبلغ سه تومان). هر شبانه روز شخصی در نجف و کربلای معلی و کاظمین و مشهد مقدس از طرف واقف زیارت و نماز زیارت بخواند (برای هر یک در نجف و کربلا و کاظمین و مشهد سالانه سه تومان). دو نفر در مدفن واقف، یکی در طرف صبح و دیگری در طرف عصر قرآن بخوانند و ثوابش را به روح واقف اهداء نمایند (هر یک مبلغ سه تومان).

البته شرایط ریز آن زیاد است؛ اگر فرضاً پنج سال امکان فرستادن کسی به مکه یا مدینه یا موارد دیگر نبود، متولّی و ناظر، پول آن را صرف کارهای خیر کنند. ایضا متولّی و ناظر با مشورت می‌توانند این مقرری‌ها را کم و زیاد کنند. در اینجا باز سخن از غلامان آزاد شده به میان می‌آید که از این جهت قابل توجه است.

واقف می‌گوید: اگر چیزی زیاد آمد، هر سال مبلغ شش تومان به محمد علی بیگ غلام آزاد شده واقف داده شود و پس از وی میان وارثان او بر حسب احکام قرآن برای پسرها دو برابر دخترها، پرداخت شود. این مورد، نسلاً بعد نسل ادامه دارد. در ضمن اگر واقف غلام دیگری داشته باشد که در وقت مرگ او آزاد نشده باشد، متولّی و ناظر او را با درآمد باقی مانده او را آزاد کنند. اگر بعد از این موارد، چیزی ماند، بر اساس مشورت متولّی و ناظر «به مستحقین سادات عظام و طلبه کرام و ایتم و سایر مستحقین از ذکور و اناث فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه و سایر خیرات و مبرّات از تعمیر مساجد و قناطر و اموری که نفع عامی داشته باشد، صرف نمایند.»

۸- یک وقف نامه دیگر در ادامه آمده که خود ترکیب شده از سه بخش است:

نخست رقباتی را که اندکی بیش از شصت جریب است، وقف کرده، و مورد مصرف آن را برای شخص صالحی از علمای شیعه قرار داده است که در آن روستا و روستاهای اطراف به تعلیم «عقائد دینیه و احکام شرعیه» به بچه‌ها و سایر مردم بپردازد. البته این معلم

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۸۵

می‌بایست بخشی از پول را در صورت لزوم صرف تعمیر مسجد نیز بکند.

دوم واقف ده جریب دیگر وقف کرده و متولّی آن را یک معتمد محلی قرار داده که آن هم کسی جز متصدی رقبات وقفی بخش اول نیست. این شخص می‌بایست مسجد محل را در صورت لزوم از درآمد این رقبات تعمیر کند. ناظر او نیز یوزباشی یعنی رئیس غلامان خاصه و در صورت نبود او، ریش سفید حرم علیه‌عالیه است.

در اینجا یک شرط مهم را مطرح کرده و آن این که اداره اوقاف وقت که در اختیار صدر و کارگزاران او بوده است، حق مداخله در این وقف را ندارند با این عبارت: «و شرط دیگر آن که صدور عظام و مباشرین موقوفات به هیچ وجه من الوجوه دخل در موقوفات مزبوره ننموده، پیرامون نگردند ... و از متولّی و ناظر حساب نطلبند و حساب ایشان را به یوم یقوم الحساب واگذارند».

بخش سوم این وقف، که شامل وقف چندین روستا از جمله روستای عاشق معشوق است، شرایطی مشابه وقف نامه نخست دارد. پس از مرگ واقف که خود اول متولّی آن‌جاست و نه عشر درآمد آن حق التولیه خود اوست، بخش عمده حاصل این املاک در درجه اول، پس از کسر سهم متولّی و ناظر، در اختیار محمد علی بیگ غلام آزاد شده واقف قرار می‌گیرد؛ یعنی سالانه یک هزار من غله. پس از مرگ او نیز به اولادش می‌رسد و در صورت نبودن شخصی از اولاد او، میان سادات و مستحقین توزیع می‌گردد. به علاوه سالی هشت تومان در اختیار او گذاشته شود تا «با اطلاع عالی حضرات متولّی و ناظر در ایام عاشورا صرف تعزیه خامس آل عبا» نماید.

آخرین رقبه وقفی او، وقف هفت جریب زمین برای کاتب وقف نامه است تا آن را صرف معیشت شخصی خود نماید. این نیز موردی استثنایی در وقف نامه‌های موجود است.

متن وقف نامه

بسم الله الرحمن الرحيم ... و الصلاة والسلام على من شرف الحرمين و اول من وقف في الموقفين، أشرف من أم في المسجدين و صلى على القبليين، سيّد الكونين و رسول الثقلين، محمّد الأحمّد في العالمين، المحمود من أختيار المصطفين و على آله و أولاده الواقفين مواقفه، النازلين منازلهم و العارفين معارفه، الناهجين مناهجه لتولية الاحكام و السالكين مسالكه في شرايع الاسلام، حمدا موقوفا عليه تعالى و قفا مؤيدا و صلاة محبوسا له صلى الله عليه و اله، حسبا مخلصا ما تعلقت الاوقاف بالخلود و تقيدت الاوقات بالا بود.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۸۶

اما بعد: باعث بر تحریر این کتاب صواب، و مطلب از تسطیر این خطاب مستطاب، ذکر و بیان آن است که عالیجاه رفعت و دولت و اقبال پناه، مناعت و متانت و اجلال دستگاه، عزّت و محمّدت و نباهت انتباه، طایف الرکن و المقام، زایر مدینه سیّد الانام، زبده مقربان جاه و جلال، عمده مؤتمنان دولت ابدی الاتصال، عالی قدر حمیده خصال، شمسا للمناعه و الدوله و الاقبال و الاجلال، حاجی حق نظر آقا- و فقه الله تعالی للخیرات و ائیده لفعل الحسنات و الطاعات- قریه الی الله تعالی و طلبا لمرضاته و رغبه فی نیل قرباته و ذخیره لیوم هوله عظیم و عذابه الیم، «یوم لا ینفع مالٌ و لا بنونٌ الا من اتى الله بقلبٍ سلیم» «۱» و طلبا لثوابه الجسیم، وقف صحیح شرعی و حبس مخلص صریح ملّی نمود:

[رقبات وقفی]

همگی و تمامی و جملگی کل شش دانگ مزرعه صفی آباد واقعه در محال پوده سمیرم فارس محدود به مزرعه حاجی آباد و درویش آباد و به نظر آباد و به مزرعه عباس آباد و به مزرعه امیر آباد،

و همگی و تمامی شش دانگ مزرعه عباس آباد واقعه در محال مزبوره نیز محدوده به مزرعه صفی آباد مزبوره و به رودخانه شور و به مزرعه حیدر آباد و به مزرعه میرزا عمران، و همگی و تمامی شش دانگ مزرعه حاجی آباد واقعه در محال مزبوره سمیرم نیز محدوده به ملک مزرعه محمد آباد و به مزرعه شاه آباد و نظر آباد و به قنات صفی آباد مزبوره و به املاک قریه کره، و همگی و تمامی ده حبه و دو دانگ و یک ثمن از جمله حبه دیگر از جمله هفتاد و دو حبه قریه معینه معلومه سوک آباد زفیره النجان، و همگی و تمامی هشت حبه و پنج دانگ و نیم از حبه دیگر از جمله هفتاد و دو حبه مزرعه جزدان من مزارع قریه سوک آباد مزبوره،

و همگی و تمامی قطعات معینه مفروزه «۲» واقعه در قریه جورکان ماریین که مجموع آن قطعات به مساحت نی رسم «۳» یکصد و هفده جریب است به تفصیل ذیل:

بابتی ملک احمد آباد واقعه در صحرای چهارم:

قطعه حدی به باغ مهدی قلی بیگ و حدی به ملک مالک و در طرفین به املاک احمد آباد سه جریب.

(۱). شعراء، ۸۸، ۸۹

(۲). به معنای قطعات تفکیک شده.

(۳). به فرموده استاد ستوده (به طور شفاهی) در ازای نی در اصطلاح گرگانی پنج متر می‌باشد.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۸۷

قطعه محدود به ملک واقفه و در سه طرف به املاک احمد آباد دو جریب

قطعه محدود به نهر جوق آباد و حدی به باغ میرزا کریم و از طرفین به املاک احمد آباد سه جریب.

قطعه محدود به ملک احمد آباد و حدی به کریک یراق و حدی به ملک سنگ و حدی به ملک حاجی جعفر سه جریب.

قطعه محدود به ملک احمد آباد و حدی به ملک ورثه اسماعیل و حدی به باغ محمد علی بیگ و حدی به باغ حاجی جعفر دو جریب.

قطعه محدود به صحرا و حدی به ملک رجبعلی و حدی به ملک مالک و حدی به ملک ورثه میرزا رحیم عقیلی پنج جریب

قطعه محدود به ملک مالک و حدی به ملک میرزا رحیم عقیلی و حدی به املاک احمد آباد و حدی به ملک سنگ هفت جریب.

قطعه محدود از طرفین به شارع و حدی به ملک آقا امامقلی و به ملک ورثه شاه حسین و به ملک ورثه میرزا رحیم عقیلی پنج جریب.

قطعه محدود به شارع و حدی به ملک میرزا رحیم عقیلی و حدی به نهر مزرعه وازی و حدی به هرزاب صحرا و به ملک واقف هفده جریب.

قطعه محدود به شارع و حدی به ملک محمد علی بیگ و به ممر آب و حدی به ملک حاجی جعفر و به ملک لقاتات میرزا اشرف پانزده جریب.

قطعه محدود به باغ محمد و از طرفین به ممر آب و به ملک زینل دو جریب.

قطعه محدود از طرفین به لقاتات میرزا اشرف و از طرفین به ممر آب یک جریب.

قطعه محدود به ملک محمد علی بیگ و حدی به نهر آب و از طرفین به ممر آب یک جریب و نیم.

قطعه محدود به ملک مهدی سلطان و از طرفین به نهر وازی و حدی به هرزاب دو جریب.

قطعه محدود به ملک آقا امامقلی و حدی به ملک سنگ و از طرفین به ممر آب یک جریب.

بابتی واقعه در صحرای وازی: قطعه محدود به ممر آب و حدی به ملک آقا امامقلی و حدی به ملک ورثه میرزا مؤمن و حدی به شارع چهار جریب.

قطعه محدود به شارع و حدی به ممر آب و حدی به باغ زمان و حدی به ملک شاه چهار جریب.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۸

قطعه محدود به ملک واقف و حدی به ملک علی اکبر و حدی به ملک ورثه میرزا مؤمن و حدی به ممر آب دو جریب.

قطعه محدود به شارع و حدی به ملک علی اکبر و حدی به ممر آب و حدی به ملک واقف یک جریب.

قطعه محدود به شارع و حدی به طاحونه و حدی به خانه محب قورچی و حدی به ملک حاجی جعفر یک جریب و نیم.

قطعه مشهور به باغ عرب محدود به ملک حاجی جعفر و از سه طرف به املاک احمد آباد چهار جریب.

دو قطعه از بابت و ازی مشهور به جای خانها و حدی به خانه اسماعیل و به دکان مقر و مالک مزبور و حدی به ملک ورثه میرزا مؤمن و حدی به خانه ورثه شفیع و حدی به خانه ورثه درویش قاسم و به شارع شش جریب.

دو قطعه املاک آقا یاقوت هجده جریب و املاک فروشان هفت جریب و همگی و تمامی عرصه و اعیان سه در باغ واقعه در

صحرای چهارم قریه مزبوره که به مساحت نیز مجموع باغات به نی رسم موازی بیست و سه جریب، بدین موجب باغ معین حاشیه

مشجر محدود به ملک واقف از طرفی و جدول آب از طرفی و به شارع عام از طرفین نه جریب.

باغ معنب محدود به شارع عام و به ملک میرزا رحیم از طرفین و به باغ اسماعیل از طرفی و به باغ محمد از طرفی نه جریب.

باغ معنب محدود به شارع عام و به ملک لقائات میرزا اشرف و به جدول آب و به باغ ورثه صادق پنج جریب.

و همگی و تمامی قطعات معینه مفروزه واقعه در قریه جنیران ماربین که مجموع آن قطعات به مساحت نی رسم یک صد و سه

جریب است به تفصیل ذیل:

بابتی قطعات واقعه در جوق بالا جوق:

قطعه‌ای که از سه طرف به نهر آب و حدی به باغ میرزا علی دو جریب.

قطعه محدود به ملک وقفی مرحوم آقا هوشیار و حدی به شارع صحرا و حدی به ملک وقفی معلم اطفال و حدی به ملک ورثه

حاجی ضیاء الدین دو جریب.

قطعه محدود به باغ میرزا علی و از دو طرف به جدول آب و صحرا و حدی به ملک سرکار خاصه شریفه و به باغ یار علی چهار

جریب.

قطعه محدود به املاک سرکار خاصه شریفه و دو طرف به ملک وقفی معلم اطفال و از

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹

دو طرف به جدول آب و صحرا سه جریب و نیم.

قطعه محدود به از طرفین به جدول آب و صحرا و حدی به ملک ورثه حاجی ضیاء الدین و حدی به ملک وقفی آقا هوشیار سه

جریب. قطعه محدود از طرفین به جدول آب و صحرا و حدی به ملک واقف و حدی به ملک وقفی آقا هوشیار سه جریب. قطعه

محدود به شارع و از دو طرف به ملک ورثه بس خانم و حدی به ملک وقفی آقا هوشیار سه جریب.

قطعه محدود به ملک وقفی آقا هوشیار و حدی به ملک میرزا علی و حدی به ملک واقف و املاک وقفی آقا هوشیار و حدی به

شارع سه جریب.

بابتی قطعات واقعه در جوق پائین در قریه مزبوره

قطعه مشهور به رئیس فولاد و حدی به نهر آب و حدی به ملک ورثه حاجی شفیع و حدی به ملک وقفی آقا هوشیار و حدی به

ملک ورثه بس خانم شش جریب.

قطعه محدود به نهر آب و حدی به ملک میرزا علی و حبیب الله و حدی به ملک واقف و ملک وقفی آقا هوشیار و حدی به ملک حاجی سلیم ولایتی و به ملک خاصه شریفه چهار جریب.

قطعه مشهور به گوشه واره چهار باغ محدود به نهر آب و حدی به جدول آب و صحرا و حدی به ملک ورثه برخوردار و حدی به ملک حاجی سلیم ولایتی «۱» یک جریب و نیم.

قطعه محدود به جدول صحرا و حدی به ملک وقف و حدی به شارع صحرا و حدی به ملک ورثه برخوردار مشهور به ملک چهار باغ دو جریب.

قطعه محدود به ملک واقف و حدی به شارع صحرا و حدی به ملک ورثه بس خانم و حدی به جدول صحرا به شرح ایضا دو جریب.

قطعه محدود به ملک ورثه بس خانم و حدی به شارع صحرا و حدی به ملک وقفی آقا هوشیار و حدی به جدول صحرا هفت جریب.

قطعه محدود از طرفین به جدول آب و حدی به ملک ورثه بس خانم و حدی به ملک وقفی مسجد و معلم اطفال واقعه در قریه مزبوره دو جریب و نیم.

قطعه محدود از طرفین به جدول آب و دو حد به ملک آقا حسین متصدی دو جریب و نیم.

قطعه محدود از سه طرف به ملک حاجی سلیم ولایتی و حدی به ملک ورثه بس خانم و حدی به باغ واقف سه جریب.

(۱). در اینجا ولایتی و در بالا ولایتی آمده.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۰

قطعه محدود به باغ ورثه حاجی ضیاء الدین و حدی به شارع و حدی به ملک واقف و شارع و حدی به جدول آب سه جریب.

قطعه محدود به نهر آب و حدی به ملک واقف و حدی به جدول آب و حدی به شارع یک جریب.

بابتی قطعات واقعه مشهور به چهارباغ و به بازیار قطعه محدود به ملک ورثه حاجی ضیاء الدین و حدی به جدول آب و صحرا و دو حد از طرفین به جدول آب و صحرا و دو حد از طرفین به شارع و صحرا دو جریب و نیم مشهور به چهار باغ.

قطعه محدود به ملک آقا حسین متصدی و حدی به ملک واقف و دو حد به شارع و صحرا یک جریب به شرح ایضا.

قطعه محدود به شارع عام و حدی به شارع صحرا و حدی به مسجد شاه سه تنان و حدی به باغ واقف سه جریب به شرح ایضا.

قطعه محدود به نهر آب و حدی به ملک حاجی بدیع الزمان و به باغ و حدی به شارع عام و حدی به ملک متولی مسجد سه جریب مشهور به بازیار.

قطعه محدود به نهر آب و حدی به شارع عام و دو حد به ملک حاجی بدیع الزمان چهار جریب به شرح ایضا.

بابتی قطعات واقعه در قریه مزبوره

قطعه محدود به شارع و حدی به ملک ورثه حاجی ضیاء الدین و ملک واقف و حدی به نهر آب و حدی به ملک وقفی آقا هوشیار و محمد علی نه جریب.

قطعه محدود به هرزاب صحرا و حدی به نهر طهرانچی و حدی به قبرستان و حدی به نهر جنیران سه جریب.

قطعه محدود به قبرستان و حدی به نهر سهرانچی «۱» و حدی به ملک اسماعیل و حدی به نهر جنیران مشهور به کارچی یک جریب و نیم.

قطعه محدود به نهر جنیران و حدی به جدول آب و حدی به ملک واقف و حدی به نهر سهرانچی و حدی به ملک اسماعیل مشهور به ملک کلیا واران پنج جریب.

قطعه محدود از طرفین به نهر سهرانچی و حدی به ملک واقف و حدی به جدول آب

(۱). بالا طهرانچی بود.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۱

دو جریب و نیم.

قطعه محدود به نهر سهرانچی و حدی به ملک اسماعیل و حدی از طرفین به جدول آب مشهور به ملک کلیاواران یک جریب.
 قطعه محدود به ملک سرکار خاصه شریفه و حدی به ملک وقف آقا هوشیار و حدی به شارع و حدی به خانه ورثه حاجی ضیاء الدین و ورثه شعبان و ورثه حاجی بهرام هفت جریب.
 قطعه محدود از طرفین به شارع عام و حدی به جدول آب و حدی به خانه ورثه حاجی محمود و باغ مشهور به باغ یار علی هشت جریب.

قطعه محدود به باغ محمد علی و حدی به باغ ورثه حاجی مؤمن شوشتی و حدی به باغ ورثه شمس و حدی به باغ جعفر و به شارع عام هشت جریب. قطعه محدود از طرفین به جدول آب و دو طرف دیگر به ملک ورثه بس خانم سه جریب.
 قطعه محدود به باغ ورثه محمد شفیع و حدی به جدول آب و حدی به نهر آب و حدی به ملک آقا هوشیار دو جریب.
 قطعه محدود به ملک حاجی بدیع الزمان و حدی به شارع سودان و حدی به باغ اسماعیل و حدی به نهر آب سه جریب.
 قطعه محدود به شارع سودان و حدی به باغ حاجی علی عسکر و به باغ و حدی به ملک وقف حمام واقعه در قریه مزبوره و حدی به جدول آب مشهور به ملک میان، یک جریب و نیم.

قطعه محدود به باغ حاج علی عسکر و به باغ و حدی به باغ ورثه حاجی طالب و ملک حاجی علی عسکر و حدی به هرزآب و حدی به ملک وقفی حمام مزبور هفت جریب.
 و همگی و تمامی عرصه و اعیان سه در باغ واقعه در قریه مزبوره که به مساحت مجموع باغات نیز به نی رسم پانزده جریب است، بدین موجب:

باغ معنب حاشیه مشجر محدود به ملک واقف و به مسجد شاه سه تنان و به باغ ورثه حاجی شفیع و به خانه میرزا علی و به باغ حبیب الله و به شارع عام پنج جریب و نیم.

باغ معنب حاشیه مشجر محدود به ملک ورثه بس خانم و به ملک حاجی سلیم و به ملک واقف و از طرفین به باغ ورثه حاجی ضیاء الدین که مشهور است به باغ مخلص شش جریب و نیم.

باغ معنب حاشیه مشجر محدود به باغ حاجی ضیاء الدین از طرفین و به باغ و خانه وقفی واقف از طرفی و به شارع عام از طرفی سه جریب.

و همگی و تمامی دو قطعه معینه مفروزه واقعه در قریه سودان اعظم من محال ماریین که

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۲

مجموع به مساحت نی رسم موازی پنج جریب و نیم است بدین موجب:

قطعه معینه ساده اربابیه مشهور به ملک دست وازی محدود به نهر زاجان از سه طرف و به ملک محمد علی از طرفی سه جریب و نیم.

قطعه معینه ساده اربابیه واقعه در صحرای جنید قریه مزبوره محدود به باغ دوستعلی و به باغ ورثه حاجی غلام رضا و به ملک ورثه صفار و به قنات ولدان دو جریب.

وقفا صحیحا شرعیا و حبسا مخلصدا صریحا ملیا بحیث لا بیاع و لا یوهب و لا یرهن و لا یورث و لا یملک الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین.

[تعیین واقف]

و عالیجاه واقف- آمنه الله من احوال المواقف- تفویض نمود اولاً- تولیت این وقت مؤید را به نفس نفیس خود مادام باقی- عمره الله تعالی اطول الاعمار و وقاه صوارف اللیل و النهار.

و بعد از آن تولیت وقف مزبور مفوض است به یوزباشی آقایان عظام طرف مرحمت و غفران پناه جنّت آرامگاه خسرو آقا؛ و اگر یوزباشی در طرف مرحوم خسرو آقا تعیین نشده باشد، تولیت وقف مزبور مفوض است به یوزباشی طرف مرحمت و غفران پناه یوسف آقا؛ و اگر یوزباشی از این دو طرف تعیین نشده باشد، تولیت مفوض است به جنّادارباشی اگر از آقایان عظام باشد؛ و اگر جنّادار باشی از آقایان عظام نباشد، تولیت مفوض است به هر که ریش سفید حرم علیه عالیّه اصفهان بوده باشد. و اگر احیاناً ریش سفید حرم علیه عالیّه اصفهان تعیین نشده باشد، تولیت مفوض است به اعلم علمای دار السلطنه اصفهان.

و عالیجاه واقف- آمنه الله من المخاوف- در متن عقد، وقف شرط شرعی نمودند که در مراتب تولیت بعد از تولیت عالیجاه واقف، اگر در مرتبه‌ای از آن مراتب، صاحب منصبی که در آن مرتبه متولّی است تعیین نشده باشد و به این سبب تولیت به متولّی مرتبه بعد از آن منتقل شود، تا متولّی مرتبه لاحق صاحب منصب باشد، تولیت با او بوده اگر صاحب منصبی که در مرتبه سابقه متولّی است تعیین شود سلطنت انتزاع از ید متولّی لاحق نداشته باشد و بعد از آن که ایام تولیت متولّی لاحق منقضی شود به سبب فوت یا عزل از منصب و متولّی مرتبه سابقه موجود باشد، تولیت با متولّی مرتبه سابقه است.

[تعیین ناظر]

و عالیجاه واقف- وفقه الله تعالی- تفویض نمود نظارت این وقف مؤید و خیرات سرمدیه را در مرتبه تولیت خود و سایر مراتب تولیت بعد از خود به عالی حضرت قدسی فطرت ملکی خصلت، افادت و افاضت پناه، فضایل و کمالات دستگاه، حقایق و معارف آگاه، دقایق و عوارف اکتناه، جامع المعقول و المنقول، علامی فهامی آخوند مولانا محمد مؤمن

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۳

دامت افادته خلف مرحمت و غفران پناه مولانا محمد صالح پیشنماز مسجد جامع کبیر عباسی.

و بعد از عالیحضرت علامی معزی الیه متّع الله المؤمنین بطول بقائه، نظارت مفوض است به اکبر اولاد ذکور صلبی علامی معزی الیه و هکذا الاکبر فالاکبر، و بعد از فقد اولاد صلبی علامی معزی الیه، نظارت مفوض است به اکبر ذکور اولاد ذکور علامی معزی الیه و هکذا الاکبر فالاکبر، به شرط تقدم بطن اعلى بر بطن اسفل و با فقد ذکور اولاد ذکور علامی معزی الیه، نظارت مفوض است به اکبر ذکور اولاد اناث علامی معزی الیه و هکذا الاکبر فالاکبر، به شرط تقدم بطن اعلى بر بطن اسفل.

و اگر در مرتبه‌ای از مراتب نظارت، اولاد ناظر در آن مرتبه متّصف به صلاح و سداد نباشد، نظارت مفوض است به ولدی که متّصف به صلاح و سداد باشد، اگر چه به چند مرتبه دور باشد و با فقد اولاد و اولاد اولاد علامی معزی الیه، نظارت مفوض است به شخصی که اعلم علمای دار السلطنه اصفهان بوده باشد و متولّی تجویز و تصدیق او بنمایند.

[تعیین متصدی]

و عالیجاه واقف - ائمه الله من المخاوف - تفویض فرمودند تصدّی املاک موقوفه مزبوره را به حضرت رفعت و معالی پناه، امانت و دیانت دستگاه، آقا محمد حسین ولد مرحوم آقا محمد شفیع جنیرانی که کما ینبغی و یلیق، در نظم و نسق املاک موقوفه مزبوره سعی بلیغ به عمل آورده، نوعی نماید که املاک مزبوره به حلیه آبادانی در آمده، حاصل املاک مزبوره را به ضبط و تصرف متولی و ناظر دهد تا آن که به مصارف مذکوره ایشان صرف نمایند.

و بعد از آقا حسین مزبور، تصدّی، مفوض است به اولاد ذکور صلیبی مشار الیه به شرط اهلیت و امانت و دیانت، و هرگاه موصوف به صفت صلاح و دیانت نبوده باشند، تصدّی مزبوره مفوض است به رفعت پناه محمد علی بیگ، عتیق واقف «۱» و اولاد ذکور او به شرط اهلیت و دیانت؛ و هر گاه از او چنین شخصی یافت نشود، متولی و ناظر و اعلم علمای امامیه مختارند که به هر که قابلیت و اهلیت داشته باشد، تصدّی تعیین نمایند.

[موارد مصرف]

و عالیجاه واقف موفق، مصارف این وقف را چنین قرار دادند که آنچه از حاصل و نماء موقوفات مزبوره به عمل آید، اولاً صرف خرج قنوت مزبوره نمایند که مبادا مزارع از حلیه آبادی بیفتد و بدون این، تصرف در تمامی وقف حرام محض خواهد بود.

(۱). برده آزاد شده واقف.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۴

و باقی بعد از وضع خراج و حقوق دیوانی و اخراجات ملکی و اربابی و مصالح الأملاک و مؤونت زراعات و سایر ضروریات، آنچه باقی ماند و به حیطة ضبط و تصرف متولی و ناظر در آید، عالیجاه واقف در نوبت تولیت خود، نه عشر را به حق التولیه تصرف نماید و یک عشر را به مستحقین فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه به نحوی که رأی صوابنمای علامی ناظر اقتضا نماید، عاید سازند. و بعد از آن که تولیت به غیر عالیجاه واقف رسد، متولی یک عشر را به حق التولیه و ناظر یک عشر را به حق النظاره و متصدی نیم عشر را به حق التصدی تصرف نماید.

و هفت عشر و نیم باقی را متولی و ناظر به مصلحت یکدیگر، به این طریق صرف نمایند که شخص شیعه صالح متدینی را در مکه معظمه - زاده‌ها الله شرفا - تعیین نمایند که هر شبانه روز به نیابت واقف موفق، طواف کعبه معظمه، به این طریق که در صبح اقلاً یک طواف و در عصر و در شب نیز اقلاً یک طواف به عمل آورد؛ و در هر ماهی به نیابت واقف عمره مفرده به عمل آورد. و مقرری او از حاصل موقوفات، هر ساله مبلغ هفت تومان است.

و شخص شیعه صالح متدینی را در مدینه طیبه تعیین نمایند که هر شبانه روز به نیابت واقف از قرب زیارت حضرت سید المرسلین و خاتم النبیین - علیه من الصلوات افضلها و من التّحیات اکملها - با زیارت ائمه بقیع - علیهم الصلاه و السلام - و نماز زیارت به عمل آورد و مقرری او از حاصل موقوفات هر ساله مبلغ پنج تومان است.

و شخص شیعه صالح متدینی را در نجف اشرف تعیین نمایند که هر شبانه روز به نیابت واقف زیارت حضرت سید الوصیین و ابا الائمّه الطاهرین امیر المؤمنین علیه و علیهم الصلاه و السلام را از قرب با نماز زیارت به عمل آورد و مقرری او هر ساله از حاصل موقوفات مبلغ سه تومان است.

و همچنین شخص شیعه صالح متدینی را در کربلای معلی تعیین نمایند که هر شبانه روز به نیابت واقف زیارت حضرت سید

الشهداء و امام الاتقیاء ابا عبد الله الحسین علیه التحیه و الثناء با زیارت حضرت عباس و جمیع شهداء - رضوان الله علیهم اجمعین - از قرب با نماز زیارت به عمل آورد و مقرری او از حاصل موقوفات، هر ساله مبلغ سه تومان است.

و شخص شیعه صالح متدینی را در بلده کاظمین - علیهما الصلاة والسلام - تعیین نمایند که هر شبانه روز از قرب زیارت حضرت کاظمین - علیهما الصلاة والسلام - را با نماز زیارت به عمل آورد و مقرری او هر ساله از حاصل موقوفات مبلغ سه تومان است.

و همچنین شخص شیعه صالح متدینی را در مشهد مقدس معلی تعیین نمایند که هر شبانه روز از قرب، به نیابت واقف، زیارت حضرت امام الجن و الانس علی بن موسی

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۵

الرضا - علیهما التحیه و الثناء - را با نماز زیارت به عمل آورد و مقرری او از حاصل موقوفات هر ساله مبلغ سه تومان است.

و هریک از نواب، هر گاه به اعتبار بیماری یا امر بسیار ضروری خود، نتواند که طواف و عمره و زیارت از قرب را به عمل آورد، شخص شیعه صالح متدینی را تعیین نماید که به نیابت واقف اعمال را به عمل آورد تا تعطیل در هیچ یک از اعمال مزبوره واقع نشود تا آن که مانع رفع شود، و خود بنفسه متوجه اعمال کما ینبغی و یلیق شود.

و دو شخص صالح متدین تعیین نمایند که در مدفن واقف، به تلاوت قرآن مجید اشتغال نمایند، به این طریق که یکی در طرف صبح دو جزو تلاوت نماید و دیگری در طرف عصر دو جزو تلاوت نماید. و ثواب آن را به روح واقف قربت و اهدا نماید. و مقرری هر یک از حاصل موقوفات هر ساله، مبلغ سه تومان است.

عالی حضرات متولی و ناظر می‌باید که هر ساله مقرری نواب مزبوره را با مقرری دو حافظ به ایشان عاید سازند و اگر مانعی از رسانیدن به ایشان به هم رسد، مثل این که العیاذ بالله در سالی کسی به مکه معظمه یا به مدینه طیبه یا به یکی از اماکن مشرفه نرود، نواب به امر نیابت عمل نموده باشند، مقرری دو ساله یا بیش تر را یکجا در سالی که ایصال ممکن باشد، به ایشان عاید سازند.

و اگر العیاذ بالله تا مدت پنج سال مانعی به هم رسد که متعذر باشد رسانیدن مقرری به ایشان یا وکیل ایشان و مظنون شود که به نیابت اقدام نموده‌اند، مقرری او را در مصارف خیرات و مبرّات به نحوی که رأی متولی و ناظر اقتضا نماید صرف نمایند.

و زیاد و کم نمودن مقرری‌ها هر گاه مصلحت دانند، منوط به رأی صوابنمای متولی و ناظر است و بعد از وضع مقرری‌ها آنچه باقی ماند، متولی به تجویز ناظر، هر ساله مبلغ شش تومان تبریزی به صیغه وظیفه به محمد علی بیگ، عتیق واقف موفق مومی الیه رسانند و بعد از او لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَىٰ (۱) به اولاد او اگر به صفت اهلیت و استحقاق موصوف باشند بدهند. و اگر همگی اولاد به صفت استحقاق موصوف نباشند، هر یک که به صفت مزبوره متصف باشند، رسانند؛ و هكذا نسلا بعد نسل. و اگر منقرض شوند، متعلق خواهد بود به سایر موقوف علیهم.

و بعد ذلک آنچه بماند متولی به تجویز ناظر، به مستحقین سادات عظام و طلبه کرام و ایتم و سایر مستحقین از ذکور و اناث فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه و سایر خیرات و مبرّات از تعمیر مساجد و قناطر و اموری که نفع عامی داشته باشد، صرف نمایند.

(۱). نساء، ۱۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۶

و اگر عالیجاه واقف مالک غلام دیگر بشود، خواه یکی و خواه متعدّد و آزاد نشده باشد، متولی و ناظر او را آزاد نموده، حاصل وقف مزبور را متولی و ناظر از قرار نفری سه تومان الی چهار تومان، به عنوان وظیفه در وجه هر یک و بعد از ایشان به اولاد ذکور و اناث ایشان ما تعاقبوا و تناسلو للذکر مثل حظّ الأنثیین به شرط تقدم بطن اعلى بر بطن اسفل قسمت نمایند و با انقراض ایشان متولی و ناظر به مصلحت یکدیگر، حاصل وقف مزبور را در مصارف خیرات و مبرّات به نحوی که رأی صوابنمای ایشان اقتضا نماید،

صرف نمایند.

و همچنین واقف موفق، وقف نمود همگی و تمامی عمارات تحتانی و فوقانی مع دو قطعه باغچه مربوطه به آن و انبار و بهاربند و طویله واقعه در قریه جنیران بر هر شخصی که متصدی موقوفات مزبوره باشد و در آن جا سکنی نموده، به امر تصدی کما ینبغی و یلیق، قیام نماید و منافع خانه و باغچه مزبوره و باغات متصله را در سالی که اخراجات ضروریه داشته باشد، اولاً صرف و خرج آن‌ها نماید که از حلیه آبادی نیفتد و دایر باشد و حق التصدی خود را از سایر موقوفات تصرف کند و اگر از اخراجات ضروریه از انتفاعات مزبوره چیزی باقی و اضافه بماند، به نیم عشر حق التصدی خود متصرف شود و هر گاه ... «۱»

... و هو خیر الوارثین و به تمام شرایط وقف از صحت و لزوم متحقق گردیده و الحال ید واقف بر موقوفات مزبوره، ید تولیت نه ید ملکیت.

و کان ذلک فی شهر ربیع الثانی من شهور سنه ست و عشرين و مائه بعد الالف من الهجره النبویه علیه الف الف صلوة و تحیه. ۱۱۲۶
*** و عالیجاه واقف موفق ائمه الله من احوال الموقوف، قبل از این به موجب وقفنامه علی حدّه مورّخ به تاریخ غره شهر ذی الحجّه الحرام من شهور سنه تسع عشره و مائه بعد الالف وقف دیگر نمود و عبارات آن این است بلازیاده و نقصان.

وقف نامه دیگر

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الواقف على التيات، العالم بالسرائير والخفيات، و الصلاة على صاحب المعجزات محمد المبعوث بالسور والايات، و آله العالمين بالزبر والبيئات المحمودين في الارضين والسموات.

غرض از تحرير اين كتاب صواب، آن است که عالی حضرت سامی رتبت متعالی منزلت رفیع مرتبت، رفعت و مکرمت و عوالی دستگاه، عزّت و محمدمت و معالی پناه،

(۱). در اینجا عبارت ناقص است و مطلب صفحه بعد همان است که در ادامه آمده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۷

مناعت و متانت و اعالی اکتناه، توفیق و تأیید آثار محامد و محاسن اطوار، حاج الحرمین الشریفین مستغنی الالقاب و الاوصاف، والاقدری، نظاما للرفعه و المناعة و العز و الاقبال حاجی حق نظر بیگ- دام عزّه- قربه الی الله و طلبا لمرضاته و رغبه فی حسناته، و بملاحظه کریمه مثل اللّٰذین ینفقون أموالهم فی سبیل اللّٰه کمثل حبّه انبتت سبع سنابل فی کلّ سبیله مائه حبه و اللّٰه یضاعف لمن یشاء و اللّٰه واسع علیهم «۱» وقف صحیح شرعی و حبس صریح ملی نمود:

همگی و تمامی سی جریب از جمله اراضی مزروعی واقعه در قریه جنیران ماریین من قری دار السلطنه اصفهان که قطعات سی جریب مزبور به موجب تفصیل ذیل است:

قطعه پای برج محدوده از طرفین به ممر آب و از طرفی به ملک آقائی آقا هوشیار و از طرفی به شارع چهار جریب.

قطعه محدود از طرفین به ملک سرکار خاصه شریفه و از طرفی به شاعر و از طرفی به ملک میرزا رفیع جابری سه جریب.

قطعه محدود به ملک آقائی آقا هوشیار و حدی به نهر آب و حدی به شارع و حدی به ممر آب هفت جریب.

قطعه محدود به شارع و به ملک آقائی آقا هوشیار از طرفین و به ملک ورثه حاجی بس خانم سه جریب.

قطعه محدود به شارع و به ملک آقائی آقا هوشیار از طرفین و حدی به ملک سرکار خاصه شریفه و حدی به ملک میرزا رفیع مزبور هشت جریب.

قطعه محدود به ملک واقف معزّی الیه و حدی به ملک ورثه حاجیه بس خانم و از طرفین به ممر آب دو جریب و نیم.

قطعه محدوده به نهر آب و از طرفین به ممر آب و حدی به ملک میرزا رفیع مزبوره دو جریب و نیم.

[موارد مصرف]

با توابع شرعیه و لواحق ملیه و مجاری شرب مرتبه بر آن از محل معهود و نهج استمرار و کافه مضافات و عامه ملحقات بر احدی صالح شیعیه اثنی عشری عارف به احکام شرعیه فی الجمله که ظاهر الصلاح بوده باشد و تعلیم از او آید و به قریه مزبوره به جهت تعلیم برود و در ضمن العقد، شرط نمود که خرج با عدم متبرعی تعمیرات ضروریه مسجد واقع در قریه مزبوره در عهده معلم مزبوره بوده باشد که هر گاه تعمیری ضروری به هم رسد، اول از

(۱). بقره، ۲۶۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۸

حاصل املاک موقوفه مذکوره تعمیر نموده شود و تتمه را او متصرف شود و الاکل حاصل را تصرف نماید.

و معلم مزبور در قریه مذکوره، اطفال و سایر اهل آن قریه و قری و حوالی و حواشی آن را عقاید دینیه و مسائل شرعیه از نماز و روزه و غیر ذلک از تکالیف اسلامی و ضروریات دین به طریقه حقه اثنی عشریه تعلیم و تفهیم نماید. و اگر قریه مزبوره از حلیه معموری و مسکون بودن عاری شود، در قرای قریه به آن که معمور و مسکون بوده باشد، به امر تعلیم و تفهیم مشغول گردد. دیگر وقف صحیح شرعی نمود، موازی ده جریب دیگر از اراضی مزروعی واقعه در قریه مزبوره را که به موجب تفصیل ذیل است بر حمام قریه مزبوره:

قطعه محدوده به شارع و به باغ ورثه حاجی زین الدین و به ملک آقائی آقا هوشیار و به ممر صحرا چهار جریب.

قطعه محدوده به ممر آب و به ملک آقائی آقا هوشیار و به ملک ورثه حاجیه بس خانم و به ملک ورثه محمد شفیع دو جریب.

قطعه محدوده به ممر صحرا و به ملک واقف از طرفین و به باغ حاجی علی اصغر چهار جریب.

که حاصل آن صرف تعمیر حمام مزبوره شود و همیشه دایر باشد. و تفویض نمود عالی حضرت واقف مشار الیه تولیت موقوفات مزبوره را به حضرت صلاحیت و تقوی شعار آقا محمد حسین ولد مرحوم محمد شفیع و بعد از او به اولاد ذکور او، هر یک که اسن و اصلح باشند و الا به هر یک که اصلح باشد و اگر اولاد ذکور بالکلیه منقرض شوند یا شرط اصلحیت در ایشان نبوده باشد، به اصلح اولاد ذکور از اناث او. و اگر همه اولاد ذکور او و اولاد ذکور از ذکور او و یا اولاد ذکور از اناث او در اسن بودن و اصلحیت مساوی باشند، فیما بین ایشان قرعه بزنند. و اگر این نیز مفقود باشد، به اصلح اهل قریه مزبوره که اکثر مردم آن قریه و قری حوالی آن، او را اصلح دانند. و اگر اختلاف به هم رسد، بنا بر قول اکثر بگذارند و اگر شخص موصوف به این صفت متعدد باشد، در ما بین ایشان قرعه بزنند تفویض نمود.

نظارت وقف مزبور را به عالیجاه یوزباشی آقایان طرف مرحمت و غفران پناه خسرو آقا و اگر یوزباشی مزبور تعیین نشود، به عالیجاه ریش سفید حرم محترم علیه عالیه اصفهان.

و شرط نمود که پیوسته متولی سعی که در کار بوده باشد، در آبادانی موقوفات به عمل آورده نوعی نماید که کما ینبغی حاصل به عمل آید و بعد از وضع ما یحتاج زراعت اولاد

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۸۹۹

اخراجات ضروریه تعمیر مسجد «۱» مزبور را هر گاه متبرعی به هم نرسد که آن را تعمیر نماید و تعمیر ضرور داشته باشد وضع و تعمیر نموده، تتمه را در مصرف مقرر صرف نماید، به اطلاع ناظر معظم الیه.

و شرط دیگر آن که صدور عظام و مباشرین موقوفات به هیچ وجه من الوجوه دخل در موقوفات مزبوره ننموده، پیرامون نگردند و تغییر دهنده به لعنت ایزدی و عذاب ابدی گرفتار گردد.

و واقف مشار الیه ثواب این وقف را به ارواح مطهرات حضرات سدره مرتبات عرش درجات چهارده معصوم علیهم السلام هدیه نمود و صیغه شرعیه جریان یافت وقفا شرعیا و حسباً دینیا الی ان یرث الله الارض و من علیها و هو خیر الوارثین.

و وقف مزبوره به اقباض و تخلیه ید و قبض من له القبض تمامت و انعقاد و ثبوت و لزوم شرعی پذیرفت و کان ذلک فی غزّه «۲» در سالی که اخراجات ضروریه واقع نشود و در کار نباشد حاصل و منافع آن را به نیم عشر حق التصدی خود حساب و زیاده را به مصارفی که متولّی شرعی و ناظر سرکار تصدیق و تجویز نمایند و بدانچه مصلحت و رأی ایشان قرار یابد، صرف نمایند.

[وقف رقبات دیگر]

و همچنین قربه الی الله تبارک و تعالی و طلباً لمرضاته وقف مخدّد صحیح شرعی و حبس مؤبّد صریح ملی نمود عالی حضرت واقف موفق معظم مشار الیه همگی و تمامی مزارع مزبوره ذیل الکتاب:

مزرعه معینه مشخصه معروفه به مزرعه تقی آباد، واقعه در اراضی تقی آباد رودشت من محال سمیرم فارس با اراضی و صحاری و جداول و مجاری شرب و مشارب و دهکده و جابوم و غیر ذلک من التوابع، مستغنیه از تحدید و توصیف بالتمام.

دو دانگ و نیم مزرعه معینه معلومه موسومه به مزرعه کبری واقعه در ناحیه رزوه فریدن محدوده به گردنگاه بیلون و به جبل پشت کوه و به مزرعه کونک و به گردنگاه طراز با اراضی و صحاری و قنوات و انهار و مجاری شرب و مشارب و اعیانات و دهکده و غیرها مما یتعلق بها شرعاً بالتمام.

مزرعه معینه معلومه مدعوه به مزرعه عاشق معشوق واقعه در رزوه فریدن متعلقه به مزرعه کبری مذکور مستغنیه از ذکر حد و وصف با توابع شرعیه و لواحق ملیه از اراضی و

(۱). بحث از حمام بود نه مسجد.

(۲). گویا در اینجا چیزی سقط شده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۰۰

صحاری و انهار و جداول بالتمام.

و عالیجاه واقف آمنه الله من احوال المواقف، تولیت این وقت مؤبّد را نیز تفویض نمود به نفس نفیس خود، مادام حیا باقی، و نظارت را به علامی معزّی الیه و بعد از خود تولیت و نظارت این وقت سرمدی را نیز تفویض نمود به عالی حضرات متولیان و ناظران مزبوره به ترتیب و قیود و شروحو که سابقاً مفصلاً مذکور شد.

[تولیت، نظارت و موارد مصرف]

و حق التولیه این وقف مزبور در زمان تولیت واقف معظم الیه، بعد از وضع موضوعات مزبوره مفصّله سابقه از حاصل این موقوفات مزبوره نیز نه عشر است، به نحوی که در موقوفات سابقه مرقومه مذکور شد. و مصرف یک عشر دیگر این وقف نیز مصرف یک عشر حاصل موقوفات سابقه است. و حق التولیه و حق النظاره هر یک از عالی حضرات متولیان و ناظران، بعد از واقف معظم الیه نیز یک عشر است به نحوی که سابقاً مرقوم گردیده.

و تصدّی این وقف را نیز تفویض نمود به متصدی موقوفات مزبوره سابقه به ترتیب و شروح و قیودی که مفصلاً مذکور شد و حق

التصدی بعد از وضع موضوعات مزبوره نیز از این موقوفات نیم عشر است به نحوی که سابقا مرقوم شده. و عالی حضرات متولیان و ناظران بعد از عالی حضرت واقف- ادام الله تعالی بقاءه- بعد از وضع اخراجات قنوت و مؤونات زراعات و خراج دیوانی و اخراجات ملکی و اربابی و مصالح الاملاک و حق التولیه و حق النظاره، هر ساله از این موقوفات مزبوره مقدار یک هزار من غله بالمناصفه به وزن سابق تسلیم رفعت پناه محمد علی بیگ عتیق عالی حضرت واقف و بعد از او تسلیم به ذکور اولاد صلبی او بالمساوات و بعد از اولاد ذکور اولاد ذکور او بطنا بعد بطن، بالمساوات تسلیم نمایند و با انقراض اولاد ذکور اولاد ذکور او تسلیم اولاد اناث صلبی او نمایند و با انقراض اولاد اناث صلبی او تسلیم ذکور اولاد اناث او نمایند، و با انقراض ذکور اولاد اناث او تسلیم اناث اولاد اناث او نسلا بعد نسل و عقبا بعد عقب، به شرط تقدم بطن اعلى بر بطن اسفل نمایند و بعد از انقراض اولاد او بالکلیه، تسلیم مستحقین سادات بنی فاطمه علیها السلام نمایند. و عالی حضرات متولی و ناظر بعد از وضع موضوعات مزبوره هر ساله مبلغ هشت تومان تبریزی نقد از قیمت محصولات مزارع مزبوره، تسلیم رفعت و معالی پناه محمد علی بیگ مزبور و بعد از او تسلیم اکبر ذکور اولاد او فالاکبر، به شرط صلاح و تقدم بطن اعلى بر بطن اسفل نمایند که با اطلاع عالی حضرات متولی و ناظر در ایام عاشورا صرف صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۰۱

تعزیه خامس آل عبا سید الشهدا- اعنی ابا عبد الله الحسین علیه و علی آباءه و اولاده الف الف آلاف التحیه و الثناء- نماید و با انقراض اولاد او بالکلیه عالی حضرات متولی و ناظر مبلغ مزبوره را تسلیم سید صالحی نمایند که در هر جایی که عالی حضرات متولی و ناظر مصلحت دانند، صرف تعزیه خامس آل عبا نماید و بقیه محصولات موقوفات مزبوره را عالی حضرات متولی و ناظر در وجوه خیرات و مبرات و ارباب استحقاق به نحوی که مصلحت دانند صرف نمایند. و واقف چنین شرط نمود که صدور عظام و مباشرین موقوفات، به هیچ وجه من الوجوه دخل در موقوفات مزبوره نمایند و از متولی و ناظر حساب نطلبند و حساب ایشان را به یوم یقوم الحساب واگذارند. و تغییر و تبدیل دهنده به لعنت خدا و نفرین رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام گرفتار گردند و در زمره جماعتی که با سید الشهدا علیه الصلاة و السلام در کربلائی معلی مقاتله نموده اند محشور شوند. فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۱» و ثواب این وقف موفق به ارواح مطهرات حضرات سدره مراتب عرش درجات اهدا نمود و صیغه شرعی بر شروط مزبوره جریان ملی یافت، وقفا صحیحا شرعیاً الی أن یرث الله الارض و من علیها. شهر ذی حجه الحرام من شهر سنه تسع عشره و مائه و الف. ۱۱۱۹

[وقف یک رقبه برای کاتب وقفنامه]

باعث بر تحریر این کلمات شرعی آن که وقف صحیح شرعی نمود عالی قدر واقف معزّی الیه مزبور متن موازی هفت جریب رسم زمین ساده واقع در قریه مذکوره متن را که محدود می شود به نهر آب و به باغ حبیب الله و به شارع و به ملک دیگر، واقف معظم الیه بر حضرت صلاحیت و دیانت و امانت شعار متولی مسطور متن که هر ساله حاصل و مداخل آن را بعد از وضع اخراجات ضروریه بالتمام صرف معیشت خود نماید؛ و بعد از فوت او به اولاد او به شرحی که در متن قلمی شده، بطنا بعد بطن. و صیغه شرعی جریان یافت و کان ذلک فی شهر رجب المرجّب من شهر سنه احدی و عشرين «۲» و مائه و الف.

(۱). بقره، ۱۸۱

(۲). پایان وقفنامه که البته ناقص است و احتمالاً یک صفحه دیگر بوده است. کلمه «و مائه» در پایین آخرین صفحه آمده که نشان

از آن دارد که در صفحه بعد بوده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۰۳

۲۵ موقوفه شاه سلطان حسین برای برگزاری مراسم سوگواری امام حسین علیه السلام در کاخ فرح آباد

مقدمه

حرکت وقف در دوره شاه سلطان حسین صفوی، پرشتاب‌تر از آنچه در دوره سلطنت شاهان پیش از او بود، به پیش رفت؛ چرا که وی علاقه زیادی به وقف داشت و نه تنها خود، که بسیار از درباریان و آغایان حرم، یعنی خواجگان دربارش، به کار وقف می‌پرداختند.

پیش از این، وقف نامه نظر آقا را، که یکی از خواجگان دربار شاه سلطان حسین صفوی بود، آوردیم و پس از این هم وقف نامه مدرسه سلطان حسینیه را از آقا کمال از خواجگان حرم و مسؤول امور مالی دربار شاه سلطان حسین، خواهیم آورد.

در اینجا وقف نامه دیگری را ارائه می‌کنیم که پیش از این در کتاب تاریخچه اوقاف اصفهان «۱» به چاپ رسیده است؛ اما مع الاسف، به قدری متن چاپ شده پر اشتباه است که چاره‌ای جز طبع مجدد آن ندیدیم؛ به ویژه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی به شماره ۵۴۵۸ یافت شد و امکان مقابله متن چاپی با نسخه مرعشی فراهم گردید.

در مقابله روشن شد که در این چند صفحه، افزون بر مواردی که خوانده نشده و برخی از آن‌ها مانند نام یکی از روستاهای وقف شده بسیار اهمیت دارد، موارد زیادی به خطا خوانده شده است. در اینجا از ذکر این خطاها صرف نظر می‌کنیم. آنچه مهم است ارائه متنی کم غلطتر است که ما برای ارائه آن کوشش خود را کرده‌ایم. افزون بر متن وقف نامه، ضمن مقدمه‌ای، شرحی کوتاه درباره این وقف نامه، روستاهای وقف شده و جهت وقف داریم که به هیچ کدام از این نکات، در کتاب یاد شده، پرداخته نشده است.

آنچه شایسته یاد آوری است این است که اصولاً از روی هر وقف نامه‌ای چندین نسخه با خط خوش نوشته می‌شده است. در این باره، کاتب تلاش می‌کرده است تا نسخه‌ها را دقیقاً

(۱). عبدالحسین سپنتا، اصفهان، ۱۳۴۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۰۴

مانند هم بنگارد. به نظر می‌رسد این نکته درباره وقف نامه ما نیز صدق کند، زیرا خطاهایی که در متن چاپی سپنتا راه یافته، به درستی نشان می‌دهد که آن نسخه نیز دقیقاً شبیه این نسخه کتابت شده بوده است. گفتنی است که تاریخ تنظیم این وقف نامه، ۲۰ محرم سال ۱۱۲۸ هجری است.

روستاهای وقف شده

اولین مورد وقف سیزده جبه و دو دانگ از یک جبه دیگر، از مجموع ۷۲ جبه روستای جشیر یا جی شیر یا به اصطلاح محلی گشیر است. این محل که در حاشیه زاینده رود در کنار محله سلیمی، و حاشیه بیمارستان چمران قرار گرفته و سه تا چهار کیلومتر از سمت جاده مشتاق دوم تا خیابان بزرگمهر فاصله دارد، دارای زمین‌هایی است که از رودخانه زاینده رود مشروب شده و همه اطراف آن آباد می‌باشد. بدین ترتیب، روستای یاد شده در خاور اصفهان قرار داشته و زاینده رود از جنوب آن می‌گذرد.

در تاریخ ۳۰/۴/۱۳۷۹ از یکی از اهالی روستا درباره وضعیت ملکی زمین‌های روستا پرسیدم؛ وی گفت: شنیده است که این روستا تا پیش از آن که بخش عمده آن به ملکیت برخی از افراد خاندان نجفی در آید- چهار دانگ آن متعلق به این افراد بوده- شاهی یعنی خاصه و متعلق به دربار بوده است. اما ایشان از این که در گذشته، در آن جا ملک وقفی وجود داشته باشد، آگاهی خاصی نداشت. «۱» تنها حدس می‌زد که اگر چیزی هم به این عنوان بوده است، باید مربوط به گوشه‌ای از زمین‌های روستا باشد که به نام قالی وردی شهرت دارد.

مورد دوم وقف، قریه دستجرد مهاداران است که در فرهنگ جغرافیایی ارتش، از آن با عنوان دستگرد مهرآوران یاد شده است. این روستا از روستاهای فلاورجان است و در ۳۲ کیلومتری جنوب غربی شهر اصفهان و در ۱۶ کیلومتری جاده آسفالت اصفهان- فلاورجان قرار داشته، زاینده رود از غرب آن می‌گذرد. «۲»

(۱). از ایشان درباره دو امامزاده اول ده که در کنار کانال آب است پرسیدم؛ گفت که تا حدود سی چهار سال پیش اینجا توتستان بوده و هیچ آثار قبری وجود نداشت؛ چنان که مردم نیز هیچ چیزی درباره وجود قبری در آن جا نمی‌گفتند و نمی‌دانستند. شخصی بر اساس خوابی که دیده بود، به آن جا رفته و صورت قبری با گل درست کرد. بعدها دیواری هم اطراف آن کشیدند که اکنون به نام طفلان معروف و به عنوان دو برادر با نام ابراهیم و اسماعیل شهرت دارد.

(۲). فرهنگ جغرافیایی ارتش ش ۷۱ اصفهان، ص ۱۱۷ چندین دستگرد یا دستجرد دیگر نیز در اطراف اصفهان وجود دارد که البته ربطی به آنچه در متن آمده است، ندارد. مانند دستگرد برخوار، دستگردمار در برا آن شمالی و دستگرد قداده از دهستان ماربین اصفهان. و چندین دستجرد دیگر: بنگرید: انصاری، میرزا حسن خان، تاریخ اصفهان، (به کوشش جمشید مظاهری، تهران، ۱۳۷۸) فهرست جای‌ها، ص ۵۲۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۰۵

سومین مورد وقف، باغ شمس الدین است که بنده از محل دقیق فعلی آن آگاهی ندارم.

اما از متنی که درباره تقسیم آب زاینده رود در دست است، چنین به دست می‌آید که در نزدیکی فخر آباد یکی از روستاهای منطقه لنجان که در همسایگی دستجرد مهاداران است، قرار داشته است. «۱» در این متن آمده است که: مادی دستجرد- یعنی همان دستجرد مورد نظر ما- شش سهم می‌شود: دستجرد: سه سهم. نارجان: یک سهم و نیم. فخر آباد: یک سهم، باغ شمس الدین: نیم سهم. «۲»

جهت وقف

موردی که برای مصرف این موقوفات تعیین شده است، در مرحله نخست، مانند همه وقف نامه‌ها، سهم متولی و ناظر است که هر کدام یک عشر از در آمد را خواهند داشت.

متولی شخص شاه و پس از درگذشت وی، شاه بعدی خواهد بود. پیش از آن که سهم متولی و ناظر داده شود، می‌بایست آنچه که برای بقای این موقوفه لازم است، از در آمد آن جدا شده و صرف آبادی آن شود.

پس از آن، به عنوان مصرف اصلی در آمد موقوفه، می‌بایست هشت عشر باقی مانده، صرف بر پایی مراسم روضه خوانی در کاخ فرح آباد شاه سلطان حسین شود. این روضه خوانی می‌بایست در شب عاشورا، شب اربعین و شب بیست و یکم ماه رمضان برگزار گردد. بخشی از پول برای روضه خوان و بخش دیگر برای طبخ حلیم و پذیرایی از حاضران است. شاه در این وقف نامه تصریح کرده است که حق التولیه را که به او تعلق دارد، در امور خیر مصرف کنند.

نیاز به توضیح نیست که اساساً یکی از موارد وقف که در دوره صفوی به آن توجه زیادی وجود داشت، وقف برای روضه خوانی بود که به صورت سنتی پایدار در ایران به ویژه شهر اصفهان در آمد. واقفین، افزون بر توجه به روضه خوانی، برای مسافران کربلا نیز موقوفات فراوانی را معین می‌کردند. یک نمونه از این قبیل موقوفات، وقف روستای خاوه از روستاهای قم و چندین روستای دیگر در اصفهان، از طرف یک شاهزاده خانم صفوی است. (۳)

اما کاخ فرح آباد کاخی سست بنیاد و از خشت خام بوده است که شاه سلطان حسین آن

(۱). فرهنگ جغرافیایی ارتش، ش ۷۱ اصفهان، ص ۱۷۸. کوه قلعه بزی در غرب فخر آباد و در شمال غرب دستگرد مهرداداران قرار دارد.

(۲). تاریخ اصفهان، میرزا حسن خان انصاری، ص ۴۲۶ و نیز بنگرید: ۴۳۲

(۳). میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، صص ۳۴۱-۳۵۸

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۰۶

را در دامنه کوه صفه اصفهان ساخته و تابستان‌ها را در آن سپری می‌کرده است. وی سخت به این کاخ دلبستگی داشته و زمان زیادی از سال را در آن جا سپری می‌کرده است. شاعر مکافات نامه در وصف شاه سلطان حسین از جمله می‌گوید:

نه از جور غمگین نه از عدل شاد به «باغ فرح» بودیش دین و داد «۱» و در جای دیگر درباره خصلت «نواب مالک رقاب» گوید:

که با خلق نامرد احسان کندزنان را به مردان مسلط کند

شود آن چنان محو «باغ فرح» که نبود به خلدش دماغ فرح

به دورش چنان رشوه شایع شود که زر در کف خلق مایع شود «۲» کاخ یاد شده پس از حمله افغان‌ها، به دلیل آن که نخستین منطقه‌ای بود که به دست آنان افتاد، در اختیار آنان قرار گرفت و شاه سلطان حسین، در همانجا نزد محمود افغان رفت.

پس از آمدن افغان‌ها به شهر و استقرار در کاخ‌های اصفهان، به مرور، فرح آباد رو به ویرانی رفت، به طوری که ویرانه‌های آن تا اواخر دوره قاجاریه وجود داشته و پس از آن هم، منطقه یاد شده، به پادگان نظامی تبدیل شد. به نوشته خاتون آبادی در وقایع الاعوام و السنین، شاه سلطان حسین در سال ۱۱۲۳ به فرح آباد رفت و دستور بنای عماراتی را در محل آن باغ داده؛ سپس از اعیان و علما نیز خواست تا هر کدام زمینی را در اطراف آن گرفته، عمارتی در آن بسازند. «۳»

گواهان وقف نامه

طبق معمول، هر وقف نامه، توسط شماری از بزرگان، از علما و کارگزاران دولتی، گواهی می‌شده است تا موقعیت آن تثبیت شود. شاه وقف نامه را تنظیم کرده و آن را برای افراد مورد نظر فرستاده است تا آن را امضا کنند. در این وقف نامه، نام این افراد به چشم می‌خورد:

۱- فتحعلی خان اعتماد الدوله شاه سلطان حسین که در نهایت به دستور شاه نابینا شد. «۴» به رغم دفاعی برخی از منابع از وی، شاعر مکافات نامه او را متهم کرده است که شاه را به کاخ فرح آباد می‌فرستاد و خود اختیار همه امور را در دست داشت:

بده اختیاری که کل جهان مرا بنده باشند از مال و جان

به تعمیر باغ فرح روز و شب به اقبال مشغول شو بی تعب

(۲). مکافات نامه، بیت‌های ش ۲۴۴-۲۴۵.

(۳). بنگرید: هنرفر، لطف الله گنجینه آثار تاریخی اصفهان، (اصفهان، ۱۳۵۰)، صص ۷۲۲-۷۲۵

(۴). درباره وی در متن مکافات نامه و حواشی ما بر آن که در همین مجموعه چاپ شده، اطلاعاتی آمده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۰۷

۲- سید مرتضی بن سید علی الحسینی، آقا بزرگ از چنین شخصی در میان علمای شیعه قرن دوازدهم، در میان «مرتضی‌ها»، یادی نکرده است. «۱» به احتمال این شخص از جمله صدور زمان سلطان حسین بوده است.

۳- محمد باقر بن سید حسن حسینی، این شخص، محمد باقر بن میرزا حسن- از خاندان خلیفه سلطان- صدر خاصه شاه سلطان حسین است که در حدود سال ۱۱۴۸ در گذشته است. «۲» مهر وی به عنوان صدر خاصه در گواهی برخی از وقف نامه‌های دیگر شاه سلطان حسین دیده می‌شود. «۳»

۴- محمد حسین بن شاه محمد، وی دومین ملا باشی و آخرین ملا باشی عصر صفوی است. منصب ملا باشی با محمد باقر خاتون آبادی در سال ۱۱۲۲ آغاز شد و پس از در گذشت وی در سال ۱۱۲۷، محمد حسین تبریزی فرزند شاه محمد به این منصب تعیین گردید. «۴»

۵- محمد بن حسن اصفهانی معروف به فاضل هندی. وی یکی از فقهای برجسته دوره اخیر صفوی و نویسنده کتاب ارجمند کشف اللثام است که بنا به آنچه بر روی سنگ قبر وی آمده، در سال ۱۱۳۷ در گذشته است. «۵»

متن وقف نامه

هو الواقف علی الضمائر بسم الله الرحمن الرحيم نهال بی‌همال حمدی که در بساتین فرح آباد صدور مؤمنین نشو و نما یافته، در جنات نعیم مثمر رضوان حضرت منان کریم گردد؛ و ریاحین گوناگون شکری که در گلستان جنت نشان قلوب مقرّبین، به استشمام فوایح روایح عواطف، مشام جان را فرخندگی و شکفتگی بخشد، شایسته حدایق جلال ایزد متعال و کریم بی‌مثال، واقف آشکار و نهان و باسط کون و مکان است جلّ جلاله و عمّ نواله که بوستان آرای قدرت کامله‌اش در گلستان کاینات،

(۱). بنگرید: آقا بزرگ، الکوآب، صص ۷۱۹-۷۲۲

(۲). آقا بزرگ، الکوآب، ص ۸۹

(۳). بنگرید: سپنتا، تاریخچه اوقاف اصفهان، ص ۱۳۹، ۱۷۹، ۲۸۳

(۴). درباره وی نیز در مکافات نامه و حواشی ما توضیحاتی آمده است.

(۵). درباره او بنگرید: جعفریان، رسول، احوال و آثار بهاء الدین محمد اصفهانی مشهور به فاضل هندی، قم، انصاریان، ۱۳۷۴.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۰۸

اقسام مخلوقات را، هر یک به رنگی آراسته و جلوه‌گر ساخته تا مظهر ازهار فواید و مثمر اثمار عواید شوند. فحمدا لله ثم حمدا لله. و گلدسته‌های صلوات بلا- نهاییات که از فیض رنگ و بو، دیده و مشام انام را صاحب نصیب و کامل نصاب، و میوه‌های نورس تسلیمات که از شهد آبدار کام مرام «۱» خواص و عوام را لذت یاب سازند، تحفه بارگاه رسول لازم الاتباعی است که هر کس از مصباح هدایت او اقتباس نور معرفت نمود، پرتو عنایت ازل، چون خورشید و ماه بر ساحت احوال او تافت؛ و هر که مزرع دل و بستان جان را وقف اطاعت و انقیاد امر و نهی نمود، ملخ خسران و کرم زیان به فضای مزروعات و عرصه مغروساتش راه نیافته؛ اعنی سید انبیاء و مظهر الطاف بی‌منتها فاتحه کتاب ایجاد حضرت عزت و جلالت، خاتمه رساله نبوت و رسالت؛ و بر آل و عترت او

که به طهارت ازلی مخصوص و در صفوف امامت و ولایت به سرافرازی منصوص اند، صلوات الله علیه و علیهم اجمعین الی یوم الدین.

اما بعد، غرض از ارتسام این سطور حقیقت انجام، و ترقیم این حروف شرعیة المبدأ و الختام، آن است که چون خاطر عاطر دریا مقاطر بندگان اعلی حضرت، آسمان رفعت، خورشید اضاءت، مشتری سعادت، و الا جاه جهانیان پناه، پادشاه نامدار کامکار، شهنشاه معدلت شعار آفتاب اشتها، زینت بخش متکای عظمت و اقبال، سایه نشین شاخسار مرحمت ذی الجلال، مقتن قوانین عدالت، مؤسس اساس جلالت، مالک خصال حمیده ملکی، مورد آثار پسندیده فلکی، مظهر عوارف کردگار، مشمول مرحام آفریدگار، رونق افزای بساتین جلالت، زینت بخش بساط ابهت و نبالت، متوکل بر عنایت جناب پروردگار، متوسل به ولایت ائمه اطهار، ذو الهیة القاهرة و الصولة الباهرة و العظمة الظاهرة، السلطان بن السلطان بن الخاقان بن الخاقان، کلب آستان امیر المؤمنین بتأییدات الملک الغنی المغنی، ابو المظفر شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی بهادر خان- ادام الله ظلّ جلاله مدى الیالی و الايام و افاض شایب بزّه و عدله و انعامه علی مفارق الأنام- متعلق بود که:

[رقبات وقفی]

هر ساله در شهر مبارک فرح آباد جمعی به تعزیه حضرت سید الشهداء اشتغال و از ثواب آن بهره مند گردند، لهذا- قربه الی الله و طلباً لمرضاته- وقف صحیح شرعی و حبس مؤبد دینی فرمودند: تمامت سیزده حبه و دو دانگ از حبه دیگر تامّ مشاع از کل هفتاد و دو حبه قریه

(۱). در اینجا به معنای مراد، مطلب، آرزو و مقصود.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۰۹

معینه جشیر «۱» شهرستان جی من بلوکات تسعه دار السلطنه اصفهان با کافه ملحقات و منضّمات اسلامیة از اراضی و صحاری و انهار و غیره من شرب و مشارب و غیر ذلک.

و قاطبت قریه معینه دستجرد مهاداران و باغ شمس الدین واقع در لنجان من بلوکات تسعه دار السلطنه اصفهان با جمیع توابع شرعیّه دینیّه که به موجب قبالات اسلامیة به عنوان عقود لازمه و شروط مبسوطه در آنها به سرکار عظمت آثار خاصّه شریفه انتقال و به ملکیت سرکار عظیم الاقنادر اختصاص یافته بود، و به شرح ارقام مطاعه لازم الاطاعه از مالیات دیوانی معاف و از اصل بنچه دار السلطنه مزبوره موضوع فرموده بودند، به این نحو که آب تابع دستجرد مهاداران و باغ شمس الدین را در وقت زراعت صیفی، هر گاه در باغ مبارک شهر فرح آباد بهشت بنیاد احتیاج به آب باشد، به باغ مزبور جاری و اراضی باغ مزبور را شرب و آب شتوی را در محلین مزبورین شرب و زراعت نمایند و بعد از آن که به میامن الطاف ابی عبد الله الحسین، «۲» [علیه السلام] به جهت باغ مبارک مسطور به نحو دیگر آب تدارک شود و احتیاج به آب صیفی محلین مزبورین نباشد، به دستور شتوی نیز در محلین مزبورین شرب و زراعت کنند.

[مورد مصرف]

و آنچه به هر جهت از محصولات محال ثلاثه مزبوره به فضل حضرت واهب بی ضنّت به عمل آید، بعد از وضع مؤنات زراعت و آنچه به هر جهت، سبب تنمیه و بقای عین حصص موقوفه بوده باشد، تتمّه را به ده عشر متساوی الاجزاء منقسم ساخته، یک عشر آن را به متولی شرعی هر عصر به صیغه حق التولیه و حق السعی خود متصرف شود و یک عشر دیگر را به صیغه حق النظاره در وجه هر

کس که فرّاشبازی و سرایدار باشی عمارات باغ مبارک فرح آباد بوده باشد، مقرر دارند که نهایت سعی و اهتمام نماید که کارکنان وقف مزبور، در نظم و نسق و تکثیر زراعت و تنمیه حاصل وقف مزبور نهایت اهتمام نموده، تکاهل و تسامح ننمایند و تغلّبی واقع نشود.

و وزرات وقف مزبور به دستور سایر موقوفات بندگان ثریا مکان نواب اشرف اقدس - لائزالت اُغصان شوکتها زاهره الی ظهور صاحب الزمان و خلیفه الرحمان - با وزیر جلیل القدر آن سرکار است که در تشخیص محاسبه و تحقیق حاصل هر سال و قلمی نمودن نسخه منقّحه وقف مزبور نهایت اهتمام نماید.

و هشت عشر بقیه حاصل موقوفات مزبوره را، هر سال در دهه ایام عاشورا و روز

(۱). در متن چاپی سپنتا، به جای نام جی شیر نقطه چین شده است.

(۲). ابی عبد الله الحسین در حاشیه آمده و در متن چاپی سپنتا اصلاً نیامده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۰

بیست و یک شهر رمضان المبارک و روز اربعین، صرف اخراجات تعزیه حضرت سید الشهداء، ثالث ائمه هدی، در صدف امکان، گوشواره عرش رحمن، به این نحو نمایند که طالب علم عارف به احادیث ائمه طاهرین، سلام الله علیهم اجمعین، احادیثی که در باب تعزیه آن امام معصوم شهید مظلوم واقع شده و مرثیاتی آن امام عالی مقام علیه افضل الصلاة والسلام را در شهر مبارک فرح آباد بیان کند و روضه بخواند و جمعی از مؤمنین و مؤمنات که در آن مجمع حاضر باشند، به تعزیه مشغول گردند و قدری که مناسب دانند، به آن طالب علم دهند، و تتمه را با طبخ حلیم در شب عاشورا و در ایام مزبوره و نان گندم و سایر ماکولاتی که ضرور باشد و قدری که مناسب دانند، به جهت جمعی که در آن مجمع به خدمات مشغول باشند، صرف نمایند و چیزهای شیرین از طبخ حلوا و غیره ن سازند و در آن مجمع نیاورند.

و ثواب آن را به ارواح مقدّسه حضرات عالیات سدره مرتبات عرش درجات چهارده معصوم - صلوات الله علیهم - هدیه فرمودند. و تولیت شرعیه وقف مزبور را تفویض فرمودند به نفس انفس و وجود اقدس خود - ما دامت الدنیا عامرة بفیض جود وجوده الأقدس - و بعد از خود به هر کس که پادشاه و فرمانفرمای ممالک فسیح الممالک ایران باشد. و شرط فرمودند که حق التولیه را - ما دامت الارض عامرة بوجوده الاقدس - در وجوه خیرات و مبرات که مصلحت دانند صرف نمایند.

و نیز شرط فرمودند که موقوفات مزبوره را نخرند و نفروشدند و مرهون ن سازند و تصرفات مالکانه نکنند. و به صیغه وقف عربی و فارسی تلفظ فرمودند و موقوفات مزبوره را از ید ملکیت اخراج و به ید تولیت اخذ و تصرف فرمودند: فصارت الححصص المزبوره وقفا بتلا لازما جازما الی أن یرث الله الارض و من علیها.

و کان ذلك الوقف فی عشرين شهر محرم الحرام من شهر سنه ثمان و عشرين و مائه بعد الألف [۱۱۲۸] من الهجرة المبارکة النبویة علی مهاجرها الف آلاف سلام و تحیة.

هو - به نحوی که در متن قلمی شده وقف فرمودیم. کلب آستان علی بن ابی طالب حسین الموسوی.

گواهان هو الله تعالی شأنه به فرمان قضا جریان قدر توأمان خدیو جهان و قبله عالمیان که جان همگی غلامان فدای

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۱

غبار قدم همایونش باد، بنده خاص و بنده زاده با اخلاص آستان خلافت نشان، بر مضامین بلاغت آیین این کتابت مستطاب شاهد گردید. فتح علی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی احکم بحکمته الظاهره نظام عوالم الامکان، و اتقن بقدرته الزاهره ثبات

الكون و المكان [و] سخر بسلطنته القاهرة محروسه ممالك الوجود و عمر بمملكته الباهرة المعمورة اقاليم العدل و الجود، الذي دار مدار الخلافة الالهية و اضاء ضياء الهداية الربانية على حمله عرش العلوم الملكوتية و مطالع انوار الكمالات الناسوتية و ختمهم بمحمد صلى الله عليه و اله صفوة النبوة الصفية و اله و اولاد الذين هم خير البرية.

و بعد الصلاة عليه و عليهم صلوة يعادل الثقلين و سلام يقابل العالمين، فقد شرفنى الامر الاعلى المطاع، النافذ فى الاصقاع و الارباع برسم الشهادة و درك السعادة بهذا الكتاب المستطاب المتزين بالختم الاشرف الاعلى و المتحلى بالصدق من المبدأ الى المنتهى.

فأطعت أمره الامثل ممتثلا و شهدت حكمه الاجل متبجلا لازال سفان النجاة جواز فى بحث فيضه العامر بشراع الشرايع و الاحكام و فلك الامن و الامان مستوية على جودى جوده الذى وقف عليه العدل و الاحسان. و كتب عبده الذى صنع أياديه و رقه الذى طوع اوامره و نواهيه. سيد مرتضى بن سيد على الحسينى بسم الله خير الاسماء الحمد لله الذى جلت سرادات كبريائه و سلطانه من أن تناله افكار العقلاء و المتألهين و ارتفعت ساحة فضله و امتنانه عن أن يبلغ اليها أنظار العلماء المتبحرين، الذى جعل قلوب عباده معمورة بنور المعرفة و اليقين، و أعدد لاصفيائه جنات تجرى من تحتها الأنهار و أنزلهم منزلا مباركا فى دار القرار و هو خير المنزلين. و الصلاة و السلام على الرسول المؤيد من عنده بلطف متظاهر جلى و المسدد من لدنه بفيض متظافر على، صدر مداين العز و العلى، و بدر عوالم الفضل و البهاء، محمد المصطفى خير اولى النهى، و آله و اولاده ائمة الهدى، سيما وارث علمه و وزيره على المرتضى.

و بعد لقد القى الى هذا الكتاب المستطاب الذى لا يحوم حوله شك و لا ارتياب- طوبى لواقفه و حسن مآب- مختوما بالختم الأشرف الأجل الأرفع السلطاني، مقرونا بالأمر الأقدس العلى الأعلى الخاقانى فجعلته مرآة لمثال الإمتثال، و كتبت فيه ما صدر به الأمر الأشرف الأعلى على الإجمال و رسمت ما تعلق به فرمان الأقدس الأسنى على وجه تحكى عن صورة الحال، أحسن الله اليه فى المآب و المآل، لا زال شمسا للخافقين و بدرا للمشرقين و مروجا لشريعة اجداده المصطفين.

و أنا الداعى لابود دولته القاهرة الباهرة الزاهرة العلية العالية الكبرى و المستدعى لخلود

صفويه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۲

سلطنته السنية البهية الزكية العظمى. محمد باقر بن سيد حسن حسيني عفى عنهما.

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذى أحى البلاد و أنار سبل الرشاد و أبار ارومة الفساد بارتفاع لواء دولة كريمة قويمه صفة صفوية خضعت لها الرقاب و خفقت اليها أفئدة اولى الالباب. و صلى الله على النبى الكريم ذى الخلق العظيم و المجد الجسيم، سيد المرسلين، المبعوث رحمة للعالمين. و على آله العز الميامين بروج فلك الهدى و السعادة و الدين، سيما مركز دائرة الهداية و ضئضىء معدن الفصاحة، ذروة سنام السماحة و شاهر طود البسالة، دوحه العبادة و الزهادة، صنو النبى و خليفته بالنص الجلى صلوة دائمة ما مادامت اغصان الارقان مورقة و احداق الظعان مونقة.

و بعد فقد صدر الأمر الأشرف المطاع- ما برح نافذا- فى الرباع و الأصقاع بأن احيط خيرا بفحاوى هذا الكتاب الكريم، المختوم بالختم القويم و أكون شاهدا على ما حواه من الخطب المبارك الجسيم، فأمتثل أمره الأقدس قن أياديه العظيمة و المشمول بعواطفه القديمة، المستدعى ابود دولته العلية و دوام سلطنته الجلييلة الجليلة، الفقير الى الله الصمد، محمد حسين بن شاه محمد، حامدا مصليا.

بسم الله الرحمن الرحيم و قفت على ولئى الحمد و الثناء، معترفا بالقصور عن الاحصاء، و حبست الصلاة على سيد الأنبياء و آله الأئمة الأصفياء.

و بعد وصل «۱» الى الرقيم الكريم المتضمن للوقف القويم، اصحاب كهف ملوك السبعة الاقاليم، سلالة آل طه و يس، خلاصة مكور الماء و الطين- ادام الله ظلال رأفته على أفارق العالمين- لاختم عليه و أضم شهادتى اليه. فقبلته و تقبلته و تسلمته و تلتتمته و توسمته و سمته.

و كتب المبتهل الى ربّه فى خلود هذه الدولة القاهرة الصفية الصفوية الموسوية- انار الله برهانها و شدد أركانها و أمد أزمانها- محمد

بن الحسن الاصفهانی المعروف بالبهاء حشرهما الله فی زمره أصحاب العباء المتحملین فی دینه للاعباء ... «۲»

(۱). در اصل: سید. به نظر می‌رسد کاتب کلمه سطر بالا «سید الانبیاء ...» را در اینجا مکرر نوشته است.

(۲). بقیه سفید است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۳

۲۶ وقف نامه مدرسه سلطان حسینیه یا مدرسه آقا کمال

شرح حال آقا کمال

بحث از اهمیت وقف نامه‌ها به ویژه وقفنامه‌های مدارس و تأثیر آن‌ها در بازشناسی نهادهای آموزشی عصر صفوی خارج از حوصله این مقدمه است. در اینجا صرفاً درباره این وقفنامه و واقف آن اشاراتی خواهیم داشت.

وقفنامه حاضر از وقف نامه‌های جالبی است که از اواخر دوره صفوی، که به حق باید آن را عصر وقف نامید، بر جای مانده است. عامل عمده این موقوفات، طبقه آقایان، یعنی خواجه‌های «۱» وابسته به دربار بودند که به همین دلیل از ثروت هنگفتی برخوردار می‌شدند؛ اما از آن‌جا که آنان فرزندی نداشتند تا ثروتشان را برای آنان به ارث بگذارند، به اجبار این ثروت را، یا در سفر عتبات و حرمین شریفین خرج می‌کردند و یا صرف خیرات و مبرات می‌نمودند. بهترین مصرف آن ایجاد مسجد و تکیه و مدرسه و رباط بود. آنان، پس از ساختن این اماکن، موقوفاتی برای آن‌ها قرار می‌دادند تا مخارج اماکن مزبور به راحتی تأمین شود. طبعاً بدون این موقوفات، این اماکن به سرعت رو به انحلال و اضمحلال می‌رفت.

یکی از آقایان که از چهره‌های برجسته دوره شاه سلطان حسین (۱۱۰۶-۱۱۳۵) بوده آقا کمال است. وی صاحب جمع خزانه عامره بوده و به عبارتی وزیر مالیه دولت صفوی محسوب می‌شده است. میرزا سمعیاً درباره شغل مزبور می‌نویسد:

شغل صاحب جمع خزانه عامره آن است که صاحب جمع مزبور مقرب الخاقان، و آنچه از نقد و جواهرات ممالک محروسه و دار السلطنه اصفهان متعلق به سرکار دیوان است، به تحویل صاحب جمع خزانه عامره مقرر بود و هر یک از عمال و حکام و مباشرین مالیات

(۱). در این باره در مقدمه وقف نامه نظر آقا توضیحاتی آمد. و نیز بنگرید: مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۰۷

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۴

دیوانی، تأخیر در وجوه انفادی خزانه عامره می‌نمودند، صاحب جمع خزانه به جهت وصول انفادیات خزانه، توأبین خود را محصل و به ولایات فرستاده وجوه تحویلی را وصول و ابواب جمع خود می‌نمودند. «۱»

وی به عنوان نمونه از همین آقا کمال یاد می‌کند که چندین سال متوالی این سمت را در اختیار داشته است:

... آقا کمال صاحب جمع به خدمت پادشاه سابق عرض و حاجی مهدی خان (که نام وی را نیز در همین وقفنامه داریم) معتمد خود را محصّل و هر ساله مومی الیه تمام و کمال وصول و انفاد خزانه عامره می‌نمود و آنچه انفس اجناس سرکار خاصه شریفه است، خواه از جواهر یا اقمشه نفیسه پیشکش، از کتاب و سمور و زربفت و سایر اجناس بسیار تحفه، در خزانه عامره، به تحویل مشار الیه مقرر و صاحب جمع خزانه در نهایت اعتبار و کمال اقتدار و کلیددار خزانه نیز از معتبرین خواجه سرایانست. «۲»

بر اساس یکی از احکامی که شاه درباره موقوفات همین مدرسه آقا کمال صادر کرده، چنین به دست می‌آید که وی در سال ۱۱۰۷

منصب صاحب جمعی را عهده‌دار شده است.

آقا کمال از شخصیت‌های متنفذ دربار بوده است. در واقع، دوره اخیر صفوی را باید دوره نفوذ خواجگان نامید. در همین دوره، از شخصی با نام احمد آقا یاد شده که یوزباشی غلامان خاصه بوده و او نیز نفوذ زیادی در شاه داشته است. گفته شده است، زمانی احمد آقا آن چنان جرأت یافته که به وزیر اعظم نیز دشنام داده است. «۳» ما در این باره، در مقدمه وقف نامه نظر آقا شرحی آورده و اشعاری از مکافات نامه را نیز که حکایت از تنفر مردم از خواجگان دارد، نقل کردیم.

این شاعر، درباره نفوذ آقا کمال و احمد آقا بر شاه سلطان حسین می‌گوید:

ولی حرف فراش آقا کمال بود وحی منزل خلافت محال

اگر احمد آقا شدی مدعی نبودی ز انکار حق مانعی «۴»

کمال از کمالش به ما شوم شدز ادراکش ادراک معدوم شد «۵» به هر روی این خواجه سرایان مورد تنفر اقشاری از مردم بوده‌اند، به ویژه که نوعاً اصالت

(۱). میرزا سمیعا، تذکره الملوک، ص ۲۹. درباره خزانه شاه، کیفیت گردآوری اموال و خزانه‌دار شاه سلیمان که آقا کافور نام داشته، بنگرید: شاردن، سفرنامه (چاپ عباسی) ج ۶، صص ۳۰۸-۳۱۰

(۲). میرزا سمیعا، تذکره الملوک، ص ۲۹

(۳). مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۰۷

(۴). مکافات نامه، ابیات ۳۶۴-۳۶۵

(۵). مکافات نامه، بیت ۳۹۶

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۵

خانوادگی نیز نداشتند، چنان که خانواده نیز نداشتند. در برابر، آنان وفادار به دربار بوده و حیاتشان در گرو همین وفاداری بود که دربار نیز از آن بهره‌مند می‌شد.

آقا کمال با داشتن چنان موقعیتی، تصمیم گرفته است تا مدرسه‌ای بزرگ بسازد، مدرسه‌ای که به نوعی بتواند مانند مدرسه چهارباغ یا مدرسه مادر شاه باشد؛ گرچه باید توجه داشت که بر حسب تواریخ موجود در وقفنامه، بنای آن پیش از مدرسه چهارباغ آغاز شده است. وی این مدرسه را بنا کرده و در طول سالهای ۱۱۰۷-۱۱۳۳ کار وقف رقبات وقفی را انجام داده است. تاریخ اول، قدیمی‌ترین تاریخی است که در یکی از فرامین شاه درباره موقوفات آقا کمال آمده و تاریخ دوم، آخرین تاریخی است که در یکی دیگر از فرامین شاه آمده است.

شاید مهم‌ترین سؤالی که در آغاز به ذهن خطور می‌کند این باشد که این مدرسه در کجا قرار داشته و چه سرنوشتی پیدا کرده است. در این باره باید گفت، متأسفانه بر خلاف نظر واقف که تمام کوشش خود را برای حفظ مدرسه انجام داده و با نوشتن وقف نامه‌ای با این تفصیل و دقت راه را بر هر گونه سودجویی بسته، امروزه هیچ اثری از این مدرسه بر جای نمانده و حتی جای آن نیز مشخص نیست. طبیعی است که از موقوفات آن نیز خبری در دست نباشد. بر اساس آنچه در وقف آمده است، محل مدرسه «در حوالی و چهار سوق بزرگ عباس آباد اصفهان» قرار داشته است.

از یکی از فرامین شاه که در حاشیه وقفنامه آمده است چنین بدست می‌آید که آقا کمال از سال ۱۱۰۷ ساختن مدرسه را آغاز کرده است. همانطور که اشاره شد از این مدرسه اثری باقی نمانده و تنها یادی که از مدرسه در دست است، بقایای قسمتی از کاشیکاری سر در مدرسه است که در انبار مسجد رحیم خان اصفهان نگهداری می‌شود. در این باره بهتر است به توضیحات استاد هنرفر توجه

کنیم. ایشان ذیل عنوان کتیبه مدرسه آقا کمال خازن از آثار دوره صفویه می‌نویسد:

روز دوشنبه ۱۸ خرداد ۱۳۴۳ که باتفاق دوست فاضل آقای سید مصلح الدین مهدوی مشغول تطبیق کتیبه‌های مسجد رحیم خان بودیم. دو نفر از خادمین مسجد به نام شکر الله و حسن گنجعلی اظهار داشتند که در انبار مسجد چند کتیبه سنگی خوش خط وجود دارد و ما را به درون انبار راهنمایی کردند. از ملاحظه آثار مزبور معلوم شد که کتیبه، متعلق به یکی از هفت مدرسه از بناهای عصر صفویه است که به وسیله آقا کمال خازن خزانه شاه سلطان حسین صفوی بنا شده است. آقایان نامبرده اظهار داشتند که قطعات کتیبه را در زیر خاک‌های انباشته شده یکی از زوایای مسجد یافته‌اند و تا این تاریخ شخصا از آن‌ها مراقبت کرده‌اند. مؤلف با قدردانی از سعی و اهتمام نامبردگان مخصوصا آقای حسن گنجعلی که

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۶

علاوه بر خدمت در مسجد به شغل آموزگاری نیز اشتغال دارد و خط نستعلیق را نیکو می‌نویسد، در حفظ بقایای یکی از آثار گمنام دوره صفویه، به قرائت و عکس برداری از قطعات موجود کتیبه توفیق یافت و باین ترتیب اثر دیگری بر آثار پراکنده عهد صفویه می‌افزاید. ظاهرا مصالح بنائی هفت مدرسه در بنای مسجد جدید در اواخر عهد قاجاریه به کار رفته و ضمن حمل این قبیل مصالح به مسجد رحیم خان، کتیبه مزبور هم انتقال یافته و همچنان در این محل بر جای مانده است، از قرار معلوم دو مدرسه از هفت مدرسه در محله مستهلک جنب شاهزاده ابراهیم قرار داشته که تدریجا به ویرانی گراییده و از مصالح آن‌ها در ساختمان مسجد رحیم خان و شبستان مسجد محله نو (مسجد فشارکی) استفاده شده است.

کتیبه مزبور که به خط ثلث فرو رفته بر سنگ پارسی و به قلم عبد الرحیم جزایری خطاط معروف شاه سلطان حسین صفوی است، به شرح زیر می‌باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم من فضل الله سبحانه و میامین دوله السلطان الاعظم و برکات خدمه الخاقان الافخم ظلّ الله فی العالم، سید السلاطین، قهرمان الماء و الطین، السلطان بن السلطان ابو المظفر شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان لازال بابه مرجعا لأعظام السلاطین و فّق لبناء هذه المدرسه خادمه الخازن لخزانة عطياته الممتاز القرب الی حریم سرادقاته آقا کمال جعل الله سعیه مشکورا و اتفق اتمامها فی ۱۱۰۸ کتبه عبد الرحیم؛ عمل محمد طاهر». «۱»

نام آقا کمال که امور مالی دولت صفوی را به طور کامل در اختیار داشته، در برخی از کتیبه‌های مدرسه چهار باغ نیز آمده است. درباره این مدرسه گفته شده است:

... و مدرسه سلطانی صد و پنجاه حجره دارد در کمال تکلف ساخته شده به سرکاری آقا کمال صاحب جمع خزانه عامره «۲»

در اشعار اطراف سرسرای مدخل مدرسه چهار باغ که به خط محمد صالح اصفهانی و مورخ به سال ۱۱۱۹ است، چنین آمده است:

وارث تخت سلیمان خسرو گیتی ستان پادشاه شیعیان، جان جهان سلطان حسین

آن که از تیغ کجش شد راست کار عالمی آن که از خلق و کرم بگرفت حدّ مشرقی

شد مقرر تا غلام و خازنش آقا کمال کز کمال عقل و دانش، عقل و دانش راست عین «۳» و در اشعار منقوش بر دست اندازهای

چوبی غرفه‌های فوقانی مدخل مدرسه چهار باغ آمده است:

(۱). هنرفر، لطف الله، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۸۰۳-۸۰۴

(۲). خاتون آبادی، وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۵۷

(۳). هنرفر، همان، ص ۶۹۴

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۷ به عهد دولت سلطان حسین شاه جوان که از عدالت او گشت ملک و دین

آباد

ز صدق بود چو آقا کمال سرکارش شدست منزل اهل کمال و استعداد

قلم گرفت و نوشت از هری بتاریخش بنام مدرسه شه شد از کمال آباد «۱» و در اشعار سراسری شمالی مدرسه به خط محمد صالح اصفهانی آمده:

ابر عالمگیر گوهر قطره بحر کرم عالم آرا، آفتاب داد و دین سلطان حسین

یافت چون اتمام این عالی بنا از جود شاه داد چون سرکاری آقا کمال زیب و زین «۲» وقف نامه حاضر که در اصل، هم وقف نامه و هم شرح رقباتی است که هر از چندی واقف، برای مدرسه و مصارف دیگر وقف می کرده، می تواند روشنگر بخشی از مسائل تعلیم و تربیت و نیز تاریخ اقتصادی این دوره باشد.

اطلاعاتی نیز درباره تاریخ خود مدرسه در آن دیده می شود. برای نمونه، در جایی آمده است که اگر در آمدی اضافی بود، صرف ساختن حجرات فوقانی شود و پس از چندی، در وقف جدید، آمده است که این حجرات ساخته شده و مبلغی برای هزینه های آن اختصاص یافته است. همچنین از محمد مؤمن به عنوان مدرس مدرسه و از شیخ جلال الدین محمد به عنوان رئیس مدرسه یاد شده است.

این هم افزودنی است که همه این رقبات وقفی از آن مدرسه نیست؛ روشن است که در آمد این همه موقوفه بسیار بیش از مصارف یک مدرسه است؛ به همین دلیل در میان مصارف یاد شده، کمک به شیعیان فقیر ساکن عتبات، تأمین هزینه مسافران عتبات، تأمین هزینه های حرم امام رضا علیه السلام و غیره نیز یاد شده است.

در این وقف نامه نیز که واقف از آقایان است، باز نقش آقایان به مانند وقف نامه پیشین آشکار است. این نیز می تواند به شناخت موقعیت این افراد و ارتباط آنان با یکدیگر در دوره اخیر صفوی کمک کند. افزون بر آقایان، از عتقاء، یعنی بردگان آزاده شده آنان نیز که موقعیتی یافته اند- و به خصوص در این میان، از گرگین خان که در سالهای اخیر صفوی نقش فعالی در ارتش صفوی داشته- یاد شده و امتیازاتی برای آنان در نظر گرفته شده است.

از دیگر اطلاعات حاشیه ای که از این وقف نامه و فرامین شاه درباره آن به دست می آید، آگاهی های بسیار جالبی است از انواع و اقسام مالیات هایی که به اسامی مختلف از مردم ستانده می شده است. در یکی از فرامین شاه، برای ملغی کردن انواع مالیات های رسمی و غیر رسمی از رقبات وقفی چنین آمده است: «... و مباشران مهمات دیوانی دار السلطنه مذکوره اصلا و مطلقا به هیچ وجه من الوجوه و به هیچ جهتی از جهات دخل در مهمات

(۱). که این ماده تاریخ می شود سال ۱۱۱۹؛ نک: هنرفر، همان، ص ۶۹۵

(۲). هنرفر، همان، ص ۷۱۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۸

محال مزبور ننموده، پیرامون نگرندند، و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند، و از حشو نتیجه اخراجات موضوع و مستثنی دارند و به علت مالوجهات و وجوهات حکمی و غیر حکمی و خارج المال اربابی و رعیتی و استصوابیات و عوارضات مسدده الابواب از علفه و علوفه و قیلغا و سیورسات و الام و الاغ و طرح و دست انداز و شکار و پیکار و رسوم داروغگی و رسم المهر و رسم الصدارة و عشر و ده نیم و رسوم میرابی و رسوم سایر عمال و توجیهات خلاف حساب و سرشمار و خانه شمار و سلامی و ساوری و میهمانی و پیشکش و عیدی و نوروزی و هوایی و مدد خرج و حواله تفنگچی و چریک و مقطعی و یراق پوشی ایام عاشورا و شاطردوانی و وجوه محترفه و کندلک و مشتلق و اسب چاپار و سایر تکالیف به هر اسم و رسم که بوده باشد حواله و اطلاقی بر محال مذکوره

نموده و اگر فرضاً در وقتی از اوقات حکمی در باب سیور غالات صادر گردد که فی الجمله تکلیفی در آن باشد، محال مزبوره را از آن تکلیف نیز معاف و مسلم دانسته، سیور غال مذکور را از سایر سیور غالات مستثنی شمارند».

افزون بر اطلاعات اقتصادی، گهگاه، آگاهی‌های قضایی نیز در این وقف نامه دیده می‌شود. از جمله در فرمانی که شاه برای بخشودگی مالیات رقبات وقفی صادر کرده، آمده است: و قضایایی که سانح گردد، سوای خون که به دیوان اعلی متعلق است، در هر عصری به متصدیان موقوفات مدرسه رفع نمایند».

در وقف نامه مدرسه آقا کمال یا مدرسه سلطان حسینیه مهر تعدادی از علما و شهادت آنان دیده می‌شود که مشهورترین آن‌ها محمد باقر حسینی خاتون آبادی و محمد حسین تبریزی - آخرین ملا باشی عصر سلطنت شاه سلطان حسین - است. علاوه بر اینها نام زین الدین عاملی، محمد شفیع خراسانی و حسین بن حسن گیلانی دیده می‌شود.

متن وقف نامه

بسم الله الرحمن الرحيم فهرست موقوفات عالیجاه مقرب الخاقانی، مؤتمن السیلمطانی آقائی، مستغنی الالقاب و الاوصافی، آقا کمال ریش سفید حرم محترم علیه عالیه و صاحب جمع خزانه عامره - زید اقباله العالی - که تولیت آن‌ها با بندگان نواب ... گردون قباب اشرف همایون اعلی است و هر کس از سلسله علیه صفویه که فرمان فرمای ممالک و وسیع المسالک ایران باشد و نظارت آن‌ها مادام الحیات با عالیجاه واقف و بعده با عالیجاه مقرب الخاقانی توفیق آثاری محمود بیک جنابدار باشی که حال ناظر بیوتات است، و بعد با عالیجاه مقرب الخاقانی محمد ابراهیم

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۱۹

بیک، یوزباشی آقایان است؛ و بعده به هر کس که به منصب مومی الیه سرافراز باشد. و هر گاه محمود بیک مشار الیه قبل از واقف داعی حق را لبیک اجابت گوید، نظارت بعده از عالیجاه واقف به عالیجاه محمد ابراهیم بیک یوزباشی، و بعده به هر کس که یوزباشی طرف خسرو آقا بوده باشد، متعلق است؛ و اگر آن منصب به احدی مرجوع نشود، اختیار تعیین ناظر با بندگان اعلی حضرت متولی است تا آن که یوزباشی مزبور تعیین شود. و در وقف نامه‌ی ثالثه قید شده که اگر یوزباشی آقایان طرف خسرو آقا تعیین نشده باشد، جنابدارباشی اگر از آقایان عظام باشد؛ و اگر جنابدار باشی از آقایان عظام نباشد، امیر آخور باشی اگر از آقایان باشد تا این که یوزباشی طرف خسرو آقا تعیین شود؛ و اگر تمام مناصب عالیه که در امر نظارت سرافرازی به آن شرطست است، به احدی داده نشده باشد، اختیار با بندگان اعلی حضرت متولی است که هر یک از بندگان را مأذون فرمایند که به استصواب عالم متوجه باشد تا تعیین یوزباشی آقایان عظام؛ و شرط نمود، که بعد از واقف، هر کس ناظر باشد به استصواب عالم دینی که ریاست این طبقه علیه به او مسلم باشد و از سایر علما در مجلس اعلی حضرت متولی مقدم نشیند و با فقدان وصف مزبور، عالمی که به افضلیت شهر بین الانام باشد، و با اختلاف به مختار به قرعه شرعی عمل نمایند و تصدی آن‌ها را تفویض نموده به رفعت و معالی پناهان حاجی محمد کبیر تاجر اصفهانی و حاجی مهدی خان بیک تاین عالیجاه واقف و حسن بیک اصفهانی که مادام قابلیت و اهلیت داشته باشند، به مصلحت یکدیگر به نسق و ضبط و اخذ حاصل آن‌ها اقدام نمایند؛ و اگر یکی از ایشان غایب باشد یا مانعی داشته باشد، نایبی تعیین نماید که به مصلحت متصدی حاضر به امور لازمه تصدی قیام نماید.

و هر گاه بعد از حیات واقف، متصدیان یا احدی از ایشان را وفات رسد و اولاد ایشان قابلیت نداشته باشد، به کسی که «عالم» و «ناظر» مصلحت دانند، بعد از عرض به خدمت اعلی حضرت متولی رجوع نمایند و حسب الاحکام مطاعه لازم الاطاعه مالوجهات و جوهات و حقوق دیوانی موقوفات مزبوره به سیور غال و معافی مدرسه احداثیه واقف موسومه به مدرسه سلطان حسینیه و سرکار فیض آثار امام الجن و الانس که موقوف علیهم این اوقافند، مقرّر و شفقت شده است و مادام امر نظارت با واقف است، حق نظاره

را در وجوه خیرات و میزات صرف نماید.

دفعه دیگر که وقف است بر مدرسه احدائیه عالیجاه واقف واقعه در حوالی چهارسوق بزرگ عباس آباد اصفهان موسومه به مدرسه سلطان حسینیّه و بر مصالح آن، و مصارف آن را بر این نحو مقرر شده که اولاً مؤونات زراعات و خرج قنوت و تعمیر عمارات و مستغلات و تعمیرات مدرسه مزبوره و روشنایی مسجد و راهروها و متوضّاهای مدرسه و

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۰

فرش مسجد و دو مدرس و شبستان و فرش حجرات، هر گاه احتیاج شود، و قیمت دلو و ریسمان و چرخ جهت آب کشیدن از حاصل آن‌ها وضع شود و از بقیه آن به حق التولیه و یک عشر به حق النظاره ناظر و عالم بعد از واقف بالمناصفه و نصف عشر به حق التصدی تصرف نمایند و از بقیه حاصل و مداخله هر ساله پانزده تومان به حق التدریس و هر یوم سه هزار و هفتصد دینار به وظیفه طلبه مدرسه که حین الوقف سی و هفت نفر بوده‌اند و چهار تومان به خدام و دو تومان به مؤذن به شرطی که به کار خود قیام نماید، بدهند و در هر شب جمعه یک هزار و پانصد دینار به طلبه مدرسه مذکور بدهند که یک ختم قرآن مجید نموده، ثواب آن را به روح کثیر الفتوح نواب طوبی آشیان قدس مکان- نور الله مرقده- قربت نمایند و در اوقات متبرّکه که مفصله ذیل:

لیله العیدین، لیله العرفه، لیله [و] یوم عید الغدیر، لیله [و] یوم المباهله، لیله [و] یوم مولود النبی صلی الله علیه و آله، لیله [و] یوم التاسع شهر ربیع الاول، لیله الاولی من رجب المرجب، لیله الرغائب، لیله النصف منه، لیله المبعث، لیله النصف من شعبان، لیلالی افراد ثلاثه شهر رمضان، لیله الاربعین.

هر شب، شش قاب طعام که عبارت از شش من برنج به وزن تبریز و گوشت به وزن مزبور و روغن با سایر اسباب باشد طبخ، و طعام طلبه و خدمه مدرسه مذکوره نمایند و ثواب آن را به روح نواب و طوبی آشیان قدس مکان قربت نموده؛ و اگر از مداخل موقوفات بعد از مصارف مذکوره چیزی اضافه بماند، در مرتبه فوقانیه مدرسه مزبوره به قدری که مدرّس و ناظر مصلحت دانند، بعد از عرض به خدمت بندگان متولّی، حجرات بسازند و اضافه را به سکنه حجرات فوقانیه بدهند و آنچه از آن اضافه باشد، بر وظیفه مدرّس و اهل مدرسه اضافه نمایند.

قریه مروق سمیرم فارس که حیدر آباد نیز گفته می‌شود، با اراضی و صحاری و قنوت و دهکده و حمام و قلعه و طاحونه و غیر ذلك مفصله ذیل: قنات سرکاه مشهوره به باش کهریز، قنات موسوم به کمال آباد، قنات موسوم به دولت آباد، رشته قنات موسوم به حیدر آباد، رشته قنات رفیع آباد، رشته قنات بکو کجه دره، رشته قنات سلطان آباد، رشته قنات حاجی آباد، رشته قنات سیاه کل، رشته جدول رباط آب رودخانه بالتمام، رشته چشمه سبز میدان بالتمام، حمام، قلعه، طاحونه، دهکده بالتمام.

قریه معموره گندمان ناحیه کیاروار و مزرج اصفهان با اراضی و صحاری و حمام و باغات و قنوت ثلاثه ذیل و مجاری و خان معین احدائی عالیجاه واقف، قنات مشهوره به قنات معموره، رشته قنات موسومه به کمال آباد احدائی عالیجاه واقف، رشته

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۱

قنات سنگ سفید احدائی عالیجاه مشار الیه بالتمام.

قریه موسومه به کمال آباد من محال سمیرم به قرب مبارکه لنجان اصفهان با توابع شرعیّه از اراضی و صحاری و قنوت و مجاری و قلعه و حمام و حصار و غیر ذلك بالتمام.

مزرعه عباس آباد گندمان با اراضی و صحاری و قنوت و مجاری و انهار و جداول و دهکده و قلعه و غیر ذلك سیما اراضی مزرعه صفی آباد متصله به آن که از آب رودخانه چیغاخور شرب می‌شود بالتمام.

مزرعه علی آباد متصله به کمال آباد مزبور با اراضی و صحاری و قنوت و مجاری و قلعه و حصار و خیابان و اشجار مغروسه در خیابان و حریم و غیر ذلك قدیم و جدید، داخلا و خارجا، دایرا و بایرا بالتمام.

مزرعه گاری من مزارع جی اصفهان با اراضی و صحاری و قنات و مجاری و قلعه و بازارچه و غیر ذلک سیما قنات موسومه به فیض آباد و اراضی تابعه بالتمام.

بازار گاه واقعه در خارج سید احمدیان اصفهان که حین الوقف بیست و یک باب و ثانی الحال بیست و شش باب شده، با افزار و انکار [؟] که نزد مستأجران است: دکان حدادی، دکان نعلبندی، علافی، عصارى با سنگ آسیاب، ندافی، صباغی با تغار، طباحی با پس دکان، قنادی گری، علاقه‌بندی، روآسی با پس دکان، سفیدگری، پالان دوزی، خبازی با زیر زمین، خراطی با زیر زمین، فواکهی با زیر زمین، بقالی با زیر زمین عطاری با زیر زمین، حلاجی، رزازی با زیر زمین، مصب اتوگری، زرگری، مطب حکیم، تنباکو فروشی با زیر زمین، شمّاعی، قصابی، کبابی بالتمام، دکاکین متصله به مدرسه مبارکه سلطان حسینیه احدائیه عالیجاه واقف موفق مشار الیه هشت باب اصل دکاکین ... باب، انبار، انبار خبازی یک باب بالتمام.

محوطه مشتمله بر آیینة تحتانیه و فوقانیه و فضای مربوط به آن واقعه در کنار زاینده رود اصفهان جنب منزل مرحوم میرزا ابو الحسن مستوفی الممالک سابق که به جهت انبار محصولات موقوفات ساخته و انبارداری را به محمد قلی بیگ عتیق کوچک مرجوع و چنین قرار دادیم که امام قلی بیگ عتیق دیگر تا هنگام قابلیت محمد قلی بیگ نایب او باشد و هر گاه محمد قلی بیگ قابلیت نداشته باشد، امام قلی بیگ بالاصاله انباردار باشد، و بعد از ایشان هر یک از عتقای دیگر او که امانت و دیانت و شایستگی امر مزبور داشته باشند؛ و با تعدد در اوصاف، به قرعه عمل شود و بعد از وفات عتقاء ... هر یک از اولاد ذکور ایشان و اولاد اولاد ذکور ایشان و اولاد ذکور ایشان که شایستگی داشته باشد. با تعدد در وصف مختار به قرعه و با عدم اتصاف ایشان و اولاد ایشان به

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۲

وصف مزبوره یا انقراض ایشان و اولاد ایشان ناظر و عالم به کسی که شایستگی داشته باشد رجوع نمایند بالتمام.

مزرعه فیض آباد مشهوره به کشکول از مزارع برخوار از بلوکات تسعه دار السلطنه اصفهان با توابع شرعیه که آب آن تا حال جاری نشده است.

مسعود آباد برخوار اصفهان که قنات دولت آباد از جمله قنات فیض آباد مشهور به دهچی در اراضی آن شرب می‌شود و قنات آن به اراضی خیر آباد برخوار جاری است بالتمام.

دفعه دیگر که تولیت نظارت و استصواب عالم و تصدّی آن به دستور دفعه اولی و حق التولیه و حق النظاره ناظر و عالم و حق التصدّی آن به نحوی است که در دفعه اولی مکتوب شده، برین نهج است که بعد از اخراجات تنقیه قنات و مؤونات زراعات و سایر اموری که مصلحت وقف در آن باشد و سبب آبادی و نما و زیادتى محصول شود و تعمیر عمارات حصص موقوفه که ساخته شده یا بعد از این ساخته شود و تعمیر و روشنایی مسجد و حمامی که در قریه کمال آباد ساخته شده و حمام و مسجدی که در اشرف آباد و خیر آباد ساخته شود و درب و بوریای آن‌ها و سه تومان به مؤذّنی دهند که در مسجد مزبور به امر مؤذّنی و خادمی قیام نماید و همچنین به نحو مسطور در مسجدی که در اشرف آباد و خیر آباد ساخته شود و بعد هر ساله واقف موفق مادام حیاته، مبلغ بیست تومان از حاصل این وقف را در وجوه خیرات و مبرات مصروف دارد و بعد وفاته، به امر متولّی هر عصر و مدخلیت عالم و ناظر آن عصر، بیست تومان مزبور را هر ساله به جمعی از صلحا و اتقیای سکنه مدرسه مزبوره که خاطر از قرائت و دیانت ایشان جمع باشد، بدهند که در تمام سال دو بیست ختم کلام ملک علام [در]

شهر رجب المرجب یک ختم، شهر شعبان المعظم یک ختم، شهر رمضان المبارک یک ختم، شهر تسعه بقیه سال ... ختم.

از قرار ختمی یک هزار دینار بدین موجب نموده، ثواب آن را به روح عالیجاه واقف تبرّع نمایند، و چهار صد من گندم به وزن سابق اصفهان، به جهت حمامی قریه مذکوره که حمام را پاکیزه نگاه دارد، تعیین نمایند و مثل آن به جهت حمامی که در اشرف آباد و خیر آباد ساخته شود؛ و هفت تومان تبریزی به جهت طالب علمی که قدری علم فقه داند و در کمال آباد به اجرای عقود شرعیّه و

تعلیم امور واجبه و تعلیم اطفال ایشان قیام نماید و در تغسیل و تکفین مؤمنین مطلع باشد و همچنین در اشرف آباد و خیر آباد؛ و مبلغ بیست تومان در ایام عاشورا در مدرسه مزبوره صرف مراسم تعزیه نمایند و دو نفر خادم دیگر به جهت مدرسه مزبوره تعیین نمایند و تتمه حاصل و منافع را با آنچه از حاصل وقف سابق باشد، به صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۳

ازای هر حجره از حجرات مدرسه مزبوره، یومی یکصد دینار و رئیس را دویست دینار بدهند، و حق التدریس به ضمیمه آنچه سابق بود تا بیست تومان داده شود و آنچه باقی بماند، منوط به رأی اشرف اعلی حضرت متولی و عالم و ناظر صرف مرمت تعمیرات مدرسه و تجدید فروش و وظیفه طلبه سکنه و روشنایی آنجا به هر نحوی که رأی ایشان قرار گیرد، به عمل آورند؛ خواه به کل این وجوه و خواه به بعضی آن؛ و اگر چنانچه متولی و ناظر و عالم مصلحت دانند که وجه باقی مخصوص تعمیرات و تجدید فروش و روشنایی متوضاها و راهروها و پله‌کانها و قیمت دلو و چرخ و ریسمان مدرسه شوند، مختارند.

قریه کمال آباد برخوار مشهوره به کنجار که در آن حمام و مسجد و آب انبار فی سبیل الله ساخته شده است. اراضی علیا که آب گرگاب و باینجه و اله آباد و جلال آباد و احمد آباد و رحمت آباد و ... زراعت می‌شود، مع طاحونه ... و دهکده و خیابان و اشجار و غیرها. اراضی سفلی که قنات کمال آباد مخصوص آن است مع قلعه و دکاکین و دو برج و حمام و دو باغ و خیابان و اشجار و ... و غیرها، سیما قنات بایره اشرف آباد بالتمام.

مزرعه اشرف آباد برخوار با توابع شرعیه، سیما قنات اشرف آباد و قنات کمال آباد و قنات علیا آباد و باغات و طاحونه و غیر ذلک که قدری از آب قنات آن به اراضی گرگاب و باینجه شرب می‌شود.

مزرعه خیر آباد برخوار با اراضی و غیر ذلک سیما قنات خیر آباد و مسعود آباد و باغات و خیابان و اشجار مغروسه و برج و حمام و قلعه که حمام و آب انبار و مسجد در آن فی سبیل الله و فی سبیل الخیر ساخته شده بالتمام.

خان آقانور واقع در شارع مورچه خورت برخوار اصفهان با توابع شرعیه که از کرایه دکان آن تعمیرات ضروریه آن به عمل آید و آنچه باقی بماند به دستور فوق مصروف گردد بالتمام.

دفعه دیگر که وقف است بر طلبه سکنه مدرسه مذکوره و مصالح و متعلقات آن و بر سکنه و متوطنین نجف اشرف و کربلای معلی و بلاد کاظمین علیهما السلام و بر زوار عتبات عالیات از سادات عظام و طلبه کرام و صلحای ذوی الاحترام که از فرقه ناجیه اثنی عشریه و در آن اماکن مشرفه ساکن بوده و به جای دیگر نقل نموده باشند و به صفت استحقاق و فقر موصوف باشند و تولیت و نظارت و استصواب عالم و تصدی به دستور مسطور در دفعه اولی و ثانیه و حق التولیه یک عشر و حق النظاره عالم و ناظر یک عشر بالمناصفه و حق التصدی یک عشر بالمساوات است.

و مصارف این وقف به این نحو شرط و قرار شده که هر ساله، اولاً اخراجات و مؤونات موقوفات از خرج قنات و تعمیر عمارات و مایحتاج الیه انتفاعات و موقوف علیه زیادت

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۴

ریع و تکثیر زراعات و غیر ذلک و مرمت و تعمیرات مدرسه مزبوره و تجدید فروش و روشنایی متوضاها و راهروهای تحتانیه و فوقانیه و دلو و ریسمان و جاروب و سایر ضروریات مدرسه مذکوره را اگر وجهی که از حاصل موقوفات مرقومه در دو وقفنامه سابقه جهت آنها تعیین نموده است، وفا به اخراجات و ضروریات آنها نکند، از حاصل این موقوفات بر سبیل تتمه، کما ینبغی و یلیق، عمل آید و همچنین هر گاه حاصل موقوفات مکتوبه در وقفنامهچنین سابقتین وفا نکند به وظیفه طلبه سکنه و حق التدریس به نهجی که در آنها تعیین شده است، از حاصل این موقوفات تتمه آنها داده شود و سوای آنچه در دفعتین سابقتین به جهت مصارف مدرسه مذکوره تعیین نموده است، از حاصل این موقوفات هر ساله، دو تومان به جهت یک نفر مؤذن دیگر مقرر نمود که به اتفاق

یک نفر مؤذنی که سابقاً تعیین شده و در مدرسه مزبوره در اوقات صلوات به وظایف اذان و لوازم آن اشتغال نمایند و چون حجرات فوقانی به مساعدت توفیقات ربانی ساخته شده و حال به انضمام حجرات تحتانی شصت حجره مسکون است، از حاصل این موقوفات و موقوفات مکتوبه در دو وقفنامهچه سابقه، هر یوم دو یست دینار به رئیس مدرسه و هر یوم پنج هزار و نهصد دینار به سایر طلبه داده شود؛ و در هر شب جمعه از حاصل این موقوفات، سوای یک ختمی که در دفعه اولی به جهت روح نواب طوبی آشیان قدس مکان مقرر شده، یک هزار و پانصد دینار به سکنه طلبه مدرسه مزبوره داده شود که یک ختم قرآن مجید نموده، ثواب آن را به روح کثیر الفتوح، قربت نمایند و همچنین از حاصل این وقف، سوی شش قاب طعام مرقومه در دفعه اولی، شش قاب طعام دیگر در هر شب از لیالی و ایام متبرکه مفضّله آن، جهت طلبه سکنه و خدام مدرسه مزبوره که مجموع دوازده قاب بوده باشد، طبخ نمایند؛ و آنچه از حاصل موقوفات مزبوره از مصارف و حق التولیه و حق النظاره عالم و ناظر و حق التصدی باقی بماند، برده، سهم نموده، سه سهم را به جمعی که در نجف اشرف سکنه داشته باشند و به جای دیگر نقل نکرده و به صفت استحقاق و فقر موصوف و از فرقه ناجیه امامیه اثنی عشریه باشند، نصف به سادات و علویات بی شوهر و ایتم سادات و نصف به غیر سادات از صلحا و بیوه زنان و ایتم آنجا و سه سهم دیگر را به جمعی که در کربلای معلی ساکن باشند به تفصیل و شروط سگان نجف اشرف، و دو سهم دیگر به جمعی که در بلده مبارکه کاظمین علیهما السلام ساکن باشند، به شروط و تفصیل سکنه نجف اشرف، عاید سازند؛ و تعیین قدر اعطا به هر یک، منوط به رأی بندگان متولّی و عالم و ناظر است که به هر نحو مصلحت دانند، عمل نمایند و یک سهم دیگر را به زوّار عتبات عالیات از قرار هر یک نفر پنج هزار دینار بدهند و اگر در سالی آن قدر زوّار نروند که مجموع یک سهم به ایشان داده شود، آنچه از رسد زوّار باقی بماند، ضمیمه هشت سهم حصّه سکنه اماکن

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۵

مشرفه نمایند و یک سهم بقیه را در وجه متصدیان بالمساوات به علاوه یک عشر مذکور فوق رسانند.

مزرعه موسومه به فیض آباد مشهوره به دهچی از مزارع مورچه خورت برخوار اصفهان با اراضی و صحاری و مجاری و باغات و قلاع و خیابانها و اشجار نابته در خیابانها و در حرایم آن جا که اراضی آن به آب قنات موسومه به فیض آباد و به قنات موسومه به دهچی شرب می شود، و قنات دیگر آن که موسوم به دولت آباد است، به مزرعه مسعود آباد مزبور شرب می شود بالتمام. قریه محدثه عالیجاه واقف موسومه به مؤمن آباد با اراضی تابعه آن که آب آن به مزرعه فیض آباد مشهوره به دهچی مذکوره قبل، شرب می شود و به این اعتبار در وقف نامه ذکر آن نشده است. قنات بایره که پود آن در جنب کمال آباد است و قنات آن از روی قنات جز آباد و جلا-ساباد و زمین امیر آباد می گذرد و در پیش طاحونه گرگاب نزدیک قنات کمال آباد است. و علامت دهکده و قلعه و باغات بایره دارد و موسوم به بهرام آباد بوده و در وقف نامه قریه مستحده واقف نوشته شده بالتمام. قنات و مجری المیاه موسومه به گرگاب که آب آن به اراضی کمال آباد و غیره وقفی عالیجاه واقف شرب می شود بالتمام. قریه مستحده عالیجاه واقف متصله به اراضی خیر آباد برخوار که آب آن به اراضی کمال آباد مزبور شرب می شود بالتمام. قنات و مجری المیاه موسومه به باینچه که آب آن به کمال آباد مزبور شرب می شود.

مزرعه رحمت آباد که رحیم آباد نیز گفته می شود، محدود به رودخانه سهر [؟] و به قلعه خرم آباد و به قنات احمد آباد و به اراضی مسعود آباد و به اراضی و صحاری و قنات و مجاری و دهکده و ابنیه و عمارات و باغات و قلاع و اشجار و اعیانات و غیرها بالتمام. طاحونین معینین که یکی از آنها به آب گرگاب و دیگری به آب اشرف آباد دایر است، هر یک با آلات و ادوات حدیدیه و مجریه و خشبیه و غیر ذلک بالتمام.

دفعه دیگر که وقف است بر کافه مؤمنین و مترددین و عامه مسافرین و عابرین که به قدری که مترددان و مسافران در رباط منزل می نمایند هر کس وارد شود، در آن منزل نماید و تولیت و نظارت و استصواب عالم و تصدی آن به دستور مسطور است و مصرف

آن به این نحو است که مال الاجاره دکان رباط صرف تعمیر ضروری آن و ملحقات آن شود، به نحوی که همیشه به حلیه آبادی و معموری بوده، متردّدان از آن منتفع شوند و وجه اجاره دکان اگر از تعمیر ضروری رباط زیاده باشد، آن زیاده را در مصارف موقوفات مکتوبه در تحت دفعه

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۶

ثالثه صرف شود و مال الاجاره دکان را زیاده از قدری که گنجایش داشته باشد، نگیرند و قدغن نمایند که مستأجر، اجناس را به قیمت زیاد تحمیل متردّدان ننماید و همیشه حجره‌ها و عرصه و طویله‌ها را پاکیزه و معمور نگاه دارند.

رباط مستحدثه عالیجاه واقف موفق مشار الیه واقعه در قریه خیر آباد بر خوار با توابع شرعیه بالتمام. رباط محدثه عالیجاه واقف واقعه در اراضی سنگ سفید حوالی قریه معموره گندمان با توابع شرعیه بالتمام. رباطین مزبورین در آخر وقف نامجات اربعه نوشته شده، ایضا وقف مخلّد شرعی نمود عالیجاه واقف مشار الیه تمامی رباط واقع در اراضی عشق آباد ماربین معروف به رباط انوشیروان را به نهجی که در وقف رباطین متن مسطور است و صیغه کرده و به تصرف وقف داده است.

دفعه دیگر که وقف است بر تعمیرات و فروش عمارات سرکار فیض آثار آستانه متبرکه و روضه منوره مطهره امام الإنس و الجان المفترض طاعته و بقواطع البرهانها [؟] خلیفه الله فی أرضه، و أمینه علی فرضه و ندبه؛ و تولیت و نظارت و استصواب عالم و تصدی آن به تفصیلی است که آنفا مذکور شد؛ و مصرف آن به این نحو است که هر ساله آنچه از حاصل آن بعد از وضع مایحتاج زراعات و موقوف علیه زیادتی ریع و تکثیر انتفاعات و خرج قنات و سایر ضروریات و مؤونات به عمل آید، یک عشر به حق التولیه مخصوص اعلی حضرت متولی و یک عشر مخصوص عالم و ناظر و یک عشر به حق التصدی متصدیون مشترک بوده باشد و هفت عشر باقی را گماشته بندگان متولی و عالم و ناظر اولاً صرف تعمیرات ضروریه قبه مبارکه حضرت و دار الحفاظ و سایر عمارات متصله به قبه مبارکه و آنچه از تعمیرات ضروریه زیاد آید؛ ثانیاً صرف فروش ضروریه چیزی باقی بماند، علاوه اطعام مقرری هر روزه سرکار فیض آثار نمایند، و هفت عشر مزبور را به این نحو به مصرف رسانند که در اصفهان تسلیم تجار معتبر و چتی به اسم تجار مشهد مقدس باز یافت نمایند و چتی را مصحوب زوّار معتبر، به مشهد مقدس نزد احدی از آقایان معتبر که در مشهد مقدس سکنا داشته باشد، فرستاده مقرر دارند که آن آقا وجه آن را باز یافت و خود به ترتیبی که مذکور شد، در تعمیرات و فروش و اطعام الاول فالاول صرف نمایند و اگر از آقایان احدی در آن جا سکنا نداشته باشد، به عهده شخص معتبر دین داری مقرر دارند که او خود به خدمت مزبور قیام نماید و وجه مزبور را به گماشتگان متولی و ناظر سرکار فیض آثار ندهند و به این اعتماد نمایند که گماشتگان ایشان به مصرف می‌رسانند و متولی و ناظر سرکار فیض آثار را به هیچ وجه من الوجوه در وقف مزبور در مصرف رسانیدن حاصل آن تمکین نمایند.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۷

مزرعه محمد آباد بسطام مشتمله بر چهار رشته قنات یکی موسومه به کودینان و دیگری به کلوی و دیگری به دن زنو [؟] و دیگری به دو تپه محدوده، شرقاً به اراضی قنات جاریه خوزیان که رودخانه از جانب شرقی قبرستان خوزیان کشیده و منتهی شده به سیاه آب رودخانه مزبوره، واسطه میانه مزرعه مزبوره و اراضی خوزیان است، و غرباً به اراضی موات متصله به شارع قریه ده ملّا، و شمالاً به جبل، و جنوباً به اراضی مزرعه بیجن آور و رودخانه سیاه آب با کافه ملحقات از اراضی دایره و بایره و مجاری و انهار و جداول و شرب مشارب و اعیانات و عمارات شش دانگ و غیر ذلک بالتمام.

مزرعه دایره مشهوره به مزرعه تقی آباد واقفه در بلوک قهپایه ولایت بسطام با توابع شرعیه از اراضی و صحاری و اوشات معموره و غیر معموره و قنات و انهار و مجاری دایره و بایره و باغات و حصار و دهکده و جدران و اشجار و کروم و سایر ما يتعلق به شرعا و قدیما و جدیداً، داخلا و خارجاً، سّمی ام لم یسّم و ذکر فیه او لم یذکر.

مزرعه مزبور، در آخر وقف نامجات اربعه نوشته شده، لیکن چون موافق است با مزرعه محمد آباد در جمیع مصارف و قیود و خصوصیات، لهذا در این فهرست با وقف محمد آباد قلمی گردید.

دفعه دیگر که وقف است و تولیت و نظارت و استصواب عالم و تصدّی آن به نهجی است که در دفعه اولی و ثانیه نوشته شده و درباره متصدیون چنین قرار داده که اگر در ایام حیات واقف، ایشان یا احدی از ایشان را وفات رسد، خود را از احوال اولاد ذکور ایشان استفسار نموده و با اتصاف به دیانت و امانت به او رجوع نماید، و الاّ به هر کس دیگر که مناسب داند مفوض دارد؛ و بعد از واقف، ناظر به استصواب عالم، بعد از عرض به خدمت بندگان اعلیٰ حضرت متولّی، به هر کس که متّصف به امانت و دیانت و راستی و وقوف و کاردانی باشد، به او رجوع نماید؛ لکن باید که از اولاد ذکور متصدیون استفسار نماید و چنانچه اولاد ذکور ایشان قابلیت داشته باشند، ایشان را مقدّم دارد و متصدیون خدمات جزو خود را به هر یک از عتقای واقف که قابلیت داشته باشند، رجوع نمایند.

و همچنین در متن عقد وقف قرار داده که نجابت و رفعت و معالی پناه حاجی محمد رحیم ولد حاجی ابو العلاء به امر نویسندگی و سر رشته داد و ستد و جمع و خرج محصولات و اخراجات قنوت و تعمیرات مدرسه مزبوره و عمارات این وقف و موقوفات سابقه و لاحق مکتوبه در وقف نامجات متلاصقه، مادام به وصف دیانت و امانت و راست قلمی متّصف باشد، قیام نماید؛ و بعد از وفات او، عالیجاه واقف مادام الحیات بدون مدخلیت غیر به هر یک از اولاد و برادران و اولاد ایشان که متّصف به صفات مذکوره باشند، رجوع نماید، و اگر از ایشان چنین کسی نباشد، به دیگری که متّصف به صفات مذکوره

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۸

باشد، رجوع خواهد نمود. و بعد از واقف، ناظر هر عصر، به استصواب عالم آن عصر، به اولاد و برادران حاجی رحیم مزبور و اولاد ایشان، اگر متّصف به صفات مزبوره باشند، و الاّ به هر کس که قابلیت داشته باشد، بعد از عرض به خدمت اعلیٰ حضرت متولّی، رجوع نمایند تا سر رشته بر داد و ستد و باقی و فاضل متصدیون و تحویلداران و حاصل و مداخل و مخارج موقوفات و سایر امور متعلقه به این وقف و موقوفات سابقه و لاحق که نویسندگی در کار داشته باشد، به لوازم آن قیام نماید.

و مصارف این وقف را در متن عقد وقف مزبور چنین قرار داده که هر ساله از حاصل آن، اولاً- اخراجات قنوت و تعمیرات و عمارات و مؤونات زراعات این وقف که هر آینه در توفیر محصولات و تکثیر انتفاعات مدخلیت داشته باشد، کرده شود و اخراجات موقوفات سابقه و لاحق اگر نعوذ بالله مداخل آنها وفا به مخارج نکند و اخراجات و تعمیرات مدرسه مزبوره هر گاه محتاج به تعمیر زیادی شود که از مداخل موقوفات سابقه تدارک آن حسب الواقع نشود، بر سیل تمه از حاصل این وقف صرف آن شود و آنچه از اخراجات مزبوره باقی بماند، یک عشر آن به حق التولیه مخصوص بندگان اعلیٰ حضرت متولّی و یک عشر دیگر را مادام الحیات، واقف در وجوه خیرات و مبرّات صرف نماید و بعد از واقف، یک عشر مزبور به جهت ناظر و عالم بالمناصفه و یک عشر دیگر به حق التصدی متصدیون بالمساوات بوده باشد و از هفت عشر بقیه، هر ساله دوازده تومان تبریزی موجب در وجه نویسند سرکار این وقف و موقوفات سابقه و لاحق رسانند و هر ساله شش هزار من غله بالمناصفه به وزن شاه در وجه مقرری رفعت و معالی پناهان امام قلی بیگ و حاجی محمد علی بیگ و الله ویردی بیگ بزرگ و علیرضا بیگ و محمد قلی بیگ کوچک و الله ویردی بیگ کوچک گرجی که سابقاً گرگین نام داشته، عتقای سته عالیجاه واقف هر یک یک هزار من داده شود، و رسد هر یک از عتقای سته بعد از فوت او فیما بین اولاد او و اولاد اولاد او و هكذا للدّکر مثل حظّ الانثیین منقسم شود، به شرط تقدّم بطن سابق بر بطن لاحق؛ و اگر ولد نداشته باشد، رسد او به سایر جماعت مزبوره که در آن مرتبه باشند، به دستور مسطور داده شود. و در ماده اولاد اناث ایشان چنین شرط نموده قرار داد که مادام به حباله زوجیت احدی در نیامده باشند یا آن که شوهری از آن سلسله کرده باشند، رسد به ایشان داده شود و اگر به غیر آن سلسله شوهر کند، از ایشان مقطوع و علاوه سایر آن سلسله که در آن مرتبه باشند،

نمایند. و اگر شوهری که از غیر آن سلسله باشد فوت شود، باز رسد به او داده شود و چون احدی از ایشان وفات یابد و فرزندی نداشته باشد، رسد او علاوه سایر موجودین در آن مرتبه شود و اگر سلسله عتق‌ای سته و اولاد ایشان منقرض شوند، مجموع حصیه ایشان منضم به سایر محصولات وقف مزبور و در سایر مصارف آن مصروف گردد.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۲۹

و هر ساله در روز عید مولود حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین، دوازده قاب طعام به آنان و افشره و غلیان و قهوه و لوازم آن در مدرسه مزبوره طبخ نمایند و عالم مشار الیه جمعی از علما و فضلا و اعیان و اکابر را که مناسب داند، در آن روز حاضر ساخته مضمون وقفنامجات سابقه و حال و لاحق را در حضور ایشان خواند؛ همگی را بر مضامین آن‌ها مطلع سازد تا از حاضرین به غایبین رسیده، دائما در السنه و افواه امر موقوفات مزبوره شایع و دایر و متواتر گردیده، از شوایب تغییر و تبدیل و اندراس مصون و محروس باشد و بقیه را منضم به محصولات موقوفات سابقه در مصارف حق التدریس و وظیفه رئیس و سایر طلبه و خدام و مؤذن و وجه ختم کلام الله مجید ربانی و اخراجات تعزیه و اطعام مقرر و فروش و روشنی مسجد و مدرس و شبستان و متوضاها و پله کانه‌ها و چرخ و دلو و ریسمان جهت آب کشیدن و سایر مصارف مدرسه مبارکه سلطان حسینیه مزبوره صرف نمایند و آنچه از آن‌ها اضافه بماند، بر ده سهم نموده، سه سهم را به سادات و علویات و ایام نجف اشرف و سه سهم را به سادات و علویات و ایام کربلای معلی و دو سهم به سادات و علویات و ایام قصبه طیبه کاظمین علیهما السلام به شرح و تفصیل و شروطی که در دفعه مقدمه ذکر شده، و دو سهم بقیه را به زوار عتبات عالیات منوط به رأی عالم و ناظر بدهند؛ لکن باید به هر کس زیاده از یک تومان ندهند و ازین اضافه که بر ده سهم می‌شود، حق التولیه و حق النظاره و حق التصدی اضافه نشود و مبلغ سیصد تومان تبریزی از حاصل مظفر آباد مزبور به موجب مزرعه مظفر آباد بر خوار اصفهان واقع در دامنه کوه فلارته با کافه ملحقات شرعیه از اراضی و صحاری و قنوات و انهار و مجاری و باغات و دهکده و قلعه و عمارات و اشجار و غیر ذلک محدود به اراضی دهنو و به اراضی محمود آباد و به اراضی نعیم آباد و به اراضی عاشق آباد و به مزرعه کلنگان و به اراضی محمد آباد و به اراضی عشق آباد بالتمام.

مزرعه بیجن آور که بیجن آباد نیز گفته می‌شود، واقع در خوزیان بسطام با اراضی و صحاری و قنوات و انهار و مجاری و کَلْمَا يتعلق بها شرعا من القديم الی الان، محدوده شرقیا به دو تپه و رودخانه و غربیا به راهجن و شمالیا به شارع عام عراق و خراسان و بعضی به دو تپه ملک خوزیان و جنوبیا به نهر سیاه آب بالتمام.

شرطی که در متن عقد وقف آن نموده بود، به جهت کرایه نقل و حمل محصولات موقوفات حوالی و حواشی اصفهان به انبار مذکور در دفعه اولی واقع در کنار زاینده رود اصفهان به جهت زیادتی اخراجات تعمیرات و خرابی مدرسه مزبوره و عمارات موقوفات لاحق و قنوات آن‌ها وضع و به تاجر معتبری به قرض داده و تمسک معتبر مشروعی گرفته و مرابحه

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۰

مشروع بر آن قرار شده و چنین شرط نموده که دائما مبلغ مزبور به جهت مصرفین مزبورین در نزد تجار معتبر بوده باشد و ناظر موقوفات عالیجاه مشار الیه در جمیع اعصار به استصواب عالم مذکور، خاطر از اعتبار تجاری که مبلغ مزبور به ایشان داده می‌شود و از وثیقه و مرهونی که بر مبلغ مزبور قرار می‌دهند، جمع نمایند؛ و نویسند سرکار موقوفات محاسبه نما و مرابحه آن را دائما مشخص نموده، سررشته بر آن نگاه دارد و یک صد و پنجاه تومان از آن جمله به جهت احتیاط این معنی باشد که در رفع محصولات اگر زر نقد موجود از حاصل و مداخل موقوفات نبوده باشد و صرفه در فروختن حاصل در آن وقت نبوده باشد، از یک صد و پنجاه تومان مزبور کرایه محصولات را داده، محصولات را به انبار مذکور نقل و در آن جا منبر [انبار] ساخته، بعد از نوروز فیروز سلطانی که هنگام ارتفاع قیمت و نفع آن به مصارف وقف بیش تر است، فروخته شود و وجه کرایه مزبوره را که از تاجر گرفته باشند، از قیمت حاصل مزبوره و اگر وفا نکند از حاصل سال بعد، باز به تاجر مزبور بدهند و هکذا یک صد و پنجاه تومان

دیگر به جهت احتیاط این معنی بوده باشد که اگر العیاذ بالله خرابی زیادی در عمارات مدرسه مزبوره و عمارات سایر موقوفات و قنوت اصفهان و بسطام بهم رسد که در آن وقت زر نقدی از بابت حاصل و مداخل موقوفات موجود نباشد و صرفه در فروختن حاصل در آن وقت نباشد یا آن که زر نقد موقوفات وفا به اخراجات مزبوره نکند از یک صد و پنجاه تومان مزبوره تدارک اخراجات مزبوره شده، بعد از آن عوض آن از حاصل و مداخل موقوفات به تاجر مزبور داده شود و هکذا.

و چون از نماء سیصد تومان مزبور مبلغی بهم رسد که گنجایش داشته باشد که ملکی یا مستغلی خریده شود، اضافه را ملک یا مستغلی خریده و به شرایط مذکوره در وقف مظفر آباد مزبور وقف نمایند و اصل سیصد تومان را به جهت مصرفین مزبورین باقی بگذارند. و باید که همیشه این قاعده مرعی و مستمر باشد که یک صد و پنجاه تومان در وقت احتیاج در مصرف کرایه نقل و حمل محصولات به انبار مزبور و یک صد و پنجاه تومان در مصرف اخراجات خرابی و تعمیرات زیاد مدرسه و عمارات و قنوت موقوفات صرف شود و بعد از کار سازی، عوض آن به تاجر داده شود و از نما و مباحه آن ملک یا مستغل خریده و وقف شود و باید که مادام نما و مباحه از آن بهم رسد که ملک و مستغلی خریده نشده باشد، آن نما را به علاوه اصل مورد معاملات شرعیه ساخته، از آن نیز تحصیل مباحه مشروع نمایند و در داد و ستدی که به تاجر داده می‌شود، رهن بگیرند و نهایت احتیاط نمایند که تلف نشود. و چون وجهی که به جهت مصرفین مزبورین داده شود، به تصدیق ناظر و عالم نوشته به مهر متصدیون بگیرند و جایز و روا نیست که از سیصد تومان مزبور در غیر این دو مصرف صرف نمایند.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۱

[نسخه‌های تهیه شده از وقف نامه]

فهرست مکتوب مذکور مجملی است از وقفنامجات این بنده در گاه که در باب موقوفات خود و تولیت و نظارت و استصواب عالم و تصدی و جماعت موقوف علیهم و مصارف حاصل و نمای آن‌ها و شروط و قیود آن‌ها مرقوم شده و آنچه وقف نموده‌ام، از مدرسه مبارکه موسومه به مدرسه سلطان حسینی و مساجد و حمامات و رباطات و باغات و دکاکین و بازار گاه و مستغلات و آب انبارها و عمارت انبار و قری و مزارع و لقاطات و غیر ذلک، چون در مدت متمادی، به مساعدت توفیقات الهی و برکات اعلی حضرت شاهنشاهی این غلام بهم رسانیده و وقف نموده، امر ثواب آن‌ها به روزگار فرخنده آثار آن اعلی حضرت عاید خواهد گردید و چون بر این موقوفات، مجلات وقفنامجات شرعیه قلمی و به یکدیگر ملصق و در یک طومار مجتمع و به مهر آثار مبارک اشرف اقدس اعلی مزین و به خطوط و امهار اهالی شرع شریف و علمای اعلام و سادات ذوی الاحترام محلی شده و دو سواد معتبر که مطابقه آن‌ها با اصل به امهار اهالی شرع شریف و سادات عظام کرام رسیده و همگی آن‌ها مضبوط گردیده، در این وقت به جهت تذکره و مزید استحکام و به جهت بازیافت و استیفاء بعضی قیود و تفصیل موقوفات این فهرست قلمی شده، و آن را نسخ متعدد نموده و خود مهر کرده و به امهار آن جماعت رسانیده‌ام؛ و یک نسخه از آن جمله را به حضرت علامی فهامی مولانا محمد مؤمن مدرس مدرسه مزبوره، و یک نسخه دیگر را به فضیلت و کمالات پناه شیخ جلال رئیس مدرسه مزبوره و یک نسخه دیگر را به عالیجاه مقرب الخاقانی محمد ابراهیم بیگ یوزباشی آقایان و یک نسخه را به حاجی محمد کبیر و یک نسخه دیگر را به حاجی مهدی خان بیگ و یک نسخه دیگر را به حسن بیگ و یک نسخه دیگر را به شخصی که در بسطام متوجه نسق محمد آباد و تقی آباد و بیجن آور است سپرده، و یک نسخه را به انباردار سپرده و یک نسخه را خود نگاه داشته‌ام و یک نسخه دیگر در خزانه عام مضبوط است تا دست به دست به اولاد مدرس و متصدیان و غیرهم عقبا عقب عقب رسیده، از اختلال و اختلاف و اندراس مصون و محروس شود.

و در نظر دارم که ان شاء الله تعالی ثبتي از فهرست مزبور به دفاتر سرکار ضابطه و به دفتر موقوفات ممالک محروسه سپرده شود که

در طی ازمه و ایام متمادیه که به آن‌ها رجوع کنند، موجب تذکر و مزید استحکام اوقاف مذکوره گردد.

و این بنده درگاه خلاق امیدگاه، موقوفات مذکوره را موافق قانون شریعت مقدسه غرّا وقف نموده و بر نهج شرایط مرقومه صیغ شرعیه بالعربیه و الفارسیه جاری ساخته‌ام و چون اعلی حضرت شاهنشاهی ظلّ اللّهی که متولی این اوقافند بالمشافه العلیّه العالیه نیابت

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۲

تولیت خود را به این غلام، شفقت فرموده‌اند و بر طبق آن رقم مبارک اشرف عزّ صدور یافته است؛ این غلام به عنوان وقفیت و نیابت تولیت در جمیع آن‌ها دخل و تصرف نموده و می‌نمایم و نجابت و رفعت و معالی پناه، حاج الحرمین الشریفین حاجی محمد کبیر تاجر اصفهانی را که یکی از متصدیانست و به دیانت و امانت و کاردانی موصوفست و اطلاع تمام بر جزئیات موقوفات مزبور دارد، به نیابت نظارت خود تعیین نموده‌ام که ما دمت حیّا باقی نیابت نظارت اوقاف مزبوره به او مفوض باشد و بعد از آن که نوبت نظارت به ناظران بعد و علمای اعلام رسد، هر گاه ایشان نیز مناسب دانند، نیابت نظارت را به مشار الیه مرجوع خواهند فرمود که به استصواب عالم دینی عمل نماید و آلا به هر نحو که مصلحت حال موقوفات را دانند، معمول خواهند داشت.

و بالجمله شرایط صحّت و لزوم وقف در همگی موقوفات مزبوره تحقق و وقوع یافته و وقف لازم گردیده و من بعد هیچ احدی را جایز و سایغ و روا نیست که تغییر و تبدیل آن‌ها نماید و در ضمن صیغ همگی اوقاف شرط نموده‌ام که هیچ احدی تصرفات مالکانه ننماید و در معرض بیع لازم و بیع شرط و رهن و هبه و غیر ذلک از تصرفات مالکانه در نیاورند و به متغلبه اصلا و مطلقا به اجاره ندهند و به اجارات طویله، خواه به عقد و احد و خواه به عقود متعدده ندهند، و بر خلاف مصارف مرقومه صرف ننمایند.

و در هیچ عصری از اعصار، صدور عظام خاصه و عامّه و نایبان ایشان در موقوفات مزبوره مدخل نمایند و به احدی از مستحقین به صیغه وظیفه و مدد معاش و ارتزاق چیزی از آن را ندهند. مستوفیان ممالک محروسه و مباشرین موقوفات متفرقه اصلا و مطلقا دخلی در آن‌ها نکنند و حواله و اطلاقی ننمایند و اگر به خلاف ذلک صدور عظام یا نایبان ایشان یا احدی از مباشرین موقوفات در این موقوفات دخل نمایند، مورد غضب الهی و سخط حضرت رسالت پناهی و محل طعن ملائکه و پیغمبران و ائمه طاهرین و عباد الله صالحین باشند. فَمَنْ يَدَّلُهُ بَعِيدًا مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ «۱» و علیه لعنة الله و الملائكة و الناس اجمعین.

و حرّر ذلک فی غرّة شهر محرّم الحرام سنه خمس و عشرين و مائه و الف [۱۱۲۵] من الهجرة المبارکة المصطفویة المحمّدیة علی مهاجرها و آله الائمه البررة الف الف الآف سلامه و صلوته ثناء و تحیة.

[درخواست واقف از متولی برای واگذاری اداره امور رقبات]

شرح عریضه عالیجاه واقف موفق مشار الیه آن که به عرض می‌رساند که این پیره غلام،

(۱). بقره، ۱۸۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۳

قلیلی املاک و رقبات که به دولت ولی نعمت بهم رسانیده‌ام، همگی وقف و به تصرف داده، متولی شرعی آن‌ها ولی نعمت‌اند؛ و چون بعضی از آن، محتاج به تعمیرات و اجرای قنوات بود، روز اول، این غلام عرض نموده که بنده را مرخص فرمایند که نظم و نسق آن‌ها بکنم؛ ولی نعمت مرخص فرمودند؛ بنا بر این، استدعا دارد که ولی نعمت عالمیان در این باب رقم مبارک مرحمت و صادر شود که تا حیات مستعار باقی باشد، از جانب ولی نعمت، مباشر نظم و نسق آن‌ها شود؛ یا به خط مبارک بر حاشیه همین

عریضه دو کلمه رقم فرمایند که احتیاج به رقم مبارک علی حده نباشد که این غلام هر ساله حق التولیه را به نظر اقدس رسانم و ما بقی را به مصارف وقف دهم؛ امره اعلی

شرح رقم مبارک نواب اشرف اقدس ارفع همایون اعلی بر عنوان عریضه مزبوره:

هو محل مهر به نظر رسید به نحو استدعاء، واقف را مرخص و مأذون فرمودیم که تعمیرات ضروریه و اجرای قنوات و نظم و نسق املاک و رقبات موقوفه را آنچه لازمه نظم و نسق است کما ینبغی بجا آورده، آثار سعی خود را روز به روز به ظهور رساند. تحریرا فی شهر شعبان المعظم ۱۱۲۵.

قد صرت فائزا بزیارة اصله الاشراف الاقدس الاعلی - محل مهر

[دو تغییر درباره متصدیان اداره رقبات وقفی]

[۱] چون به موجب مبادی آداب عالیجاهی مستغنی الالقابی مقرب واقف موفق معظم الیه در ضمن عقد وقف مزبور متن قرار و شرط نموده بودند که مادام متصدیون مزبورون قابلیت و اهلیت داشته باشند به امر تصدّی مزبور قیام نمایند و الا اختیار عزل و تغییر ایشان با عالیجاه معظم الیه بوده باشد و عالیجاه واقف معظم الیه نمودند که مدت پنج سال قبل از این، حاجی کبیر مذکور که احدی المتصدین است عدم صلاحیت و اهلیت و دیانت به منصّه ظهور رسیده، در آن تاریخ او را از امر تصدّی مزبور اخراج و بی دخل، و شیخ لطف الله را در عوض حاجی کبیر مذکور تعیین نموده‌اند که به امر تصدّی نسلا بعد نسل قیام و اقدام نماید و تعویض امر مزبور به آن‌ها که به زیور قابلیت و اهلیت و دیانت آراسته و پیراسته باشند؛ عاشر شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۳۳

[۲] چون و کلاء اجلاء ذوی الاعتداء عالیجاهی مستغنی الالقابی کل حصص مفضّله مرقومه متن را به شرایط و ارکان مقرر آن وقف و تعیین اعلی حضرت متولّی و ناظر و متصدیان جهت آن‌ها و در متن عقد وقف مزبور شرط شرعی نموده بودند که متصدیان آن مادام به زیور اهلیت و صلاحیت آراسته باشند به امر تصدّی مزبور قیام و اختیار عزل و

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۴

تغییر ایشان با عالیجاه واقف معظم الیه بوده باشد و عالیجاه معظم الیه نمودند که از حسن بیک مزبور متن که احد المتصدین است، عدم صلاح و دیانت و اهلیت به ظهور رسیده، لهذا حسن بیک مزبور را از امر مذکور اخراج و تصدّی و رسید حق التصدی او را ضمیمه و علاوه تصدی رفعت و معالی پناه حاجی مهدی خان بیک مزبور نموده که کما ینبغی و یلیق به امر تصدّی مذکور قیام و اقدام و حسن سعی خود را به منصه ظهور رساند، حق التصدی مزبور را اخذ و تصرف نماید. عاشر شهر ذی حجه سنه ۱۱۲۹

[فرامین شاه در بخشودگی مالیات رقبات]

حکم جهان مطاع شد آن که رفعت و معالی پناه مقرب الخاقانی نظاما للرفعه و المعالی آقا کمال صاحب جمع خزانه عامره به عرض رسانید که املاک مفضّله ضمن خود را قبل از این بر مدرسه‌ای که اراده ساختن آن نموده و سایر مصارف شرعیه وقف نموده و چون در این وقت به مرتبه صاحب جمعی مزبور سرافراز گشته، خدمت مزبور تحویلدار است، امکان دارد که ارباب غرض، سخن‌های خلاف واقع درباره مشار الیه به عرض اقدس رسانند؛ استدعا دارد که رقم اشرف در باب این که املاک مذکور، قبل از تعویض خدمت مزبور در تصرف مشار الیه بوده و بر مصارف وقف نموده، صادر گردد.

بنا بر شفقت شاهانه درباره مقرب الخاقان مشار الیه مقرر فرمودیم که املاک مزبوره به شروطی که وقف نموده، کماکان وقف بوده، احدی به عنوان ملکیت دست تصرّف بر آن دراز نکرده، پیرامون نگردد و مدرسه را به نحوی که در نظر دارد بنا نموده به اتمام رساند و در جمیع ابواب به توجهات گوناگون پادشاهی مستوثق و امیدوار بوده باشد که به هیچ وجه سخن ارباب غرض در پیشگاه

خاطر اقدس فروغی ندارد؛ تحریرا فی شهر محرم الحرام سنه ۱۱۰۷

حکم جهان مطاع شد آن که چون از شرف خازنی نقد خالص عیار اخلاص و ایمان و سعادت جاودانی کمال خلوص عقیدت و ایقان این خاندان ولایت نشان بحکم توفیق و أَنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ «۱» مالک الملک یزدان و تأیید پادشاه علی الاطلاق مستعان دست قدرت سلطنت و خلافت و ید قدرت بسالت این خانواده ولایت و امامت بالای دست سلاطین روی زمین و همدست کارگزاران قضا و قدر کردگار معین در ترویج دین مبین و تکثیر خیرات و مبرات سنن سید المرسلین و تحصیل رضای الهی و اجرای اوامر و نواهی ید بیضا نماست؛ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَمْ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ

(۱). بقره، ۱۷۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۵

لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛ «۱» لاجرم به شکرانه این موهبت عظمی در این ولای که به رهنمایی هادی توفیق ذو الجلال و دلالت قاید تأیید ایزد متعال از کمال اخلاص و بندگی و نهایت عقیدت و صوفی گری رفعت و معالی پناه مقرب الخاقانی نظاما للرفعه و المعالی آقا کمال ریش سفید حرم محترم علیه عالیه و صاحب جمع خزانه عامره مظهر کریمه اللدین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حُسن مآب «۲» گشته و سعادت دو جهان اندوخته مدرسه رفیعه در محله عباس آباد در دار السلطنه اصفهان به نام نامی و اسم سامی نواب همایون تا بر اوج گردون افراخته و مسمی به مدرسه سلطان حسینیه ساخته و املاک و مستغلات کتبی خود را به تفصیل ذیل «۳» جهت مدد معاش و وظیفه و مواجب مدرّس و طلبه و مؤذن و خدمه و شیلان و آب‌اش و غیره مصارف بر وقف مؤید و ثواب آن را به روح پرفتوح نواب خاقان طوبی آشیان قدس مکان و به روزگار نواب کامیاب همایون مؤبد قربت نموده، بر ذمت بلند خسروانه و همت ارجمند پادشاهانه، لازمه گشته به مؤدای صدق انتمای و یَجْزَى الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى «۴» او را مشمول عواطف خاقانی و منظور انظار سلطانی و بین الامثال و الاقران به ارجاع دو منصب عظیم المرتبه بلند و دو خدمت جلیل المنزله ارجمند مباهی و ممتاز و مفتخر و سرافراز، و بنا بر توجه خاطر دریا مقاطر اشرف، به ترویج امور خیرات و مبرات و کمال اهتمام در اشاعه علوم شرعیات و تحصیل رضای خالق البریات و شرکت تام در اجر جزیل آن ثنوبات، تمام مالوجهات و وجوهات و حقوق دیوانی محال مفضّله فوق را اعم از آن که جمع دفتری داشته باشند یا نو درآمد و ممیز ملاحظه و جمع آن را مشخص نکرده باشند، از تاریخ دو ماهه توشیقان نیل در وجه سیور غال ابدی و معافی سرمدی سرکار وقف مزبور و داخل مداخل وقفی که مصارف مقرر مسطور در وقفنامه چه که به خط مبارک شعاع کردار و مهر خورشید خیر مهر آثار نواب همایون ما، مژین گشته صرف شود مقرر، و آنچه از مالوجهات و سایر جهات مزبوره به تیول و سیورغال و همه ساله مقرر بوده باشد، از تاریخ مزبور قطع فرمودیم که به سیورغال و معافی مذکور منظور بوده، به تیولداران و همه ساله داران عوض داده شود.

مستوفیان عظام و حکام و وزراء کرام و عمال خجسته اعمال و کلانتران و داروغگان و تیولداران و همه ساله داران و متصدیان و ممیزان تفاوت جمع و نو درآمد و مباشران مهمات دیوانی محال عراق و فارس اصلا و مطلقا به هیچ وجه من الوجوه به خلاف حکم و حساب،

(۱). نمل، ۴۰

(۲). رعد، ۲۹

(۳). در اینجا نام برخی از محلات و دکاکین برده که در فهرست رقبات موقوفه در داخل متن آمده است.

(۴). نجم، ۳۱

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۶

مدخل در موقوفات مزبور نموده، قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و از حشو نتیجه اخراجات موضوع و مستثنی دانند و به علت اخراجات و استصوابیات و مالوجهات و وجوهات حکمی و غیر حکمی و عوارض مسدده الابواب از علفه و علوفه و قنلغا «۱» و رسومات داروغگی و سایر اعمال و توجیهاات خلاف حساب و سرشمار و خانه شمار و سلامی و ساوری و مهمانی و پیشکشی و عیدی و نوروزی و هوایی و مدد خرج و حواله تفنگچی و چریک و مقطعی و بیگار [بیگار، بیگار!] و شکار و الام و الاغ و خرج (طرح) و دست انداز و یراق پوشی ایام عاشورا و سایر تکالیف ممنوعه و غیر ذلک به هر اسم و رسم که بوده باشد حواله و اطلاق بر موقوفات مزبور و رعایا و مستأجران و ضابطان آن نکرده، اعزاز و احترام مباشرین و رعایت و مراقبت رعایا و مستأجرین موقوفات مزبوره را واجب و لازم شناسند و شکر و شکایتی که از آن جماعت به عرض اقدس رسد، مؤثر دانند.

کدخدایان و رعایا و مزارعین و مستأجرین و ضابطان و دکانداران، سال به سال مالوجهات و حقوق دیوانی خود را به مباشرین ضبط و صرف موقوفات مزبوره و اصل ساخته، چیزی قاصر و منکسر نگردانند.

مستوفیان و حکام کرام در دفاتر خلود رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده، به تیولداران و همه ساله‌داران و صاحبان سیورغال محال مزبوره عوض دهند و از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و در این باب قدغن دانسته، هر ساله رقم مجدد طلب نمایند و در عهده دانند. تحریر فی شهر رجب المرجب سنه ۱۱۱۱.

حکم جهان مطاع شد آن که چون پیوسته از خزانه جود و عطای دادار بی‌همال بر وفق خواهش اولیای این دولت عدیم‌المثال به ضمیمه این خاندان مکرم و افضال در مرتبه‌اعلی و عین کمال مهیاست، ما نیز در ازای آلالی الهی نهمت فلک فرسای شاهنشاهی را مصروف به انتظام احوال علمای دیندار و فقهای حقانیت شعار و تنسیق اماکن و مدارس و توسیع معایش و ملابس آن گروه دانش‌پژوه فرموده‌ایم تا از رهگذر نشر فضل و افضال و انشراح بال و کافل امانی و آمال آن قوم حمیده خصال صیت معدلت گستری و دین پروری این خاندان پیغمبری مرسله گوش مکتبان مکان امکان گردد و قبل از این که از کمال اخلاص و صوفی‌گری رفعت و معالی پناه، مقرب الخاقانی، حاج الحرمین الشریفین نظاما للرفعه و المعالی، آقا کمال ریش سفید حرم محترم علیه‌عالیه و صاحب جمع خزانه عامره به سبب بنای مدرسه‌ای بنام همایون [ما] در محله عباس آباد دار السلطنه اصفهان گردن مباحات از همگان افروخته و در اندک زمانی پیرایه اتمام را زیب اندام آن بنای

(۱). یا قلیغا یا قنلغا: نوعی مالیات که برای پذیرای عمال حکومت و دیگران وصول می‌شود. (معین).

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۷

خجسته فرجام ساخته، قدری رقبات را که به سعی خویش تحصیل و وقف مدرسه نموده و بدان جهت جالب اجر جزیل و طالب ثواب جمیل جهت ذات با برکات نواب همایون گردیده بود. و حسب الاستدعای مقرب الخاقان مشار الیه مالوجهات و وجوهات و حقوق دیوانی رقبات مزبوره را به موجب رقم قضا توأم علی حده به سیورغال ابدی مدرسه مزبوره مقزّر فرموده بودیم و در این ولاء نیز معروض قوایم سریر عرش نظیر سلطانی و استدعا نمود که مالوجهات و وجوهات و حقوق دیوانی بعضی رقبات که به تفصیل ذیل مزرعه فیض آباد مشهور به دهچی واقعه در مورچه خورت ... بالتمام، مزرعه کمال آباد ... که از بایرات قدیم است بالتمام، مزرعه خیر آباد واقعه در مورچه خورت از احدائی، مزرعه اشرف آباد واقعه در مورچه خورت که پنج رشته قنات دارد، تحصیل نموده به دستور سیورغال مدرسه مذکوره مقرر گردد.

بناء علیه عنایت شاهانه را به استکمال آن امر خیر مآل نامزد فرموده، از ابتدای ششماهه یونیت ئیل کل مالوجهات و وجوهات و حقوق دیوانی مزارع اربعه مذکوره را که بعضی ابتیاعی و بعضی احدائی مقرب الخاقان مشار الیه است، اعم از آن که جمع دفتری

داشته باشند یا نو درآمد و ممیز ملاحظه و جمع آن را مشخص نکرده باشد، به سیورغال ابدی و احسان سرمدی مدرسه رفیعه مزبوره مقرر فرمودیم.

مستوفیان عظام و وزراء و حکام کرام و عمال خجسته اعمال و کلانتران و داروغگان و متصدیان و ممیزان تفاوت جمع و نو درآمد و مباشران مهمات دیوانی دار السلطنه مذکوره اصلا و مطلقا و به هیچ وجه من الوجوه و به هیچ جهتی از جهات دخل در مهمات محال مزبوره ننموده، پیرامون نگردند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و از حشو نتیجه اخراجات موضوع و مستثنی دانند و به علت مالوجهات و وجوهات حکمی و غیر حکمی و خارج المال اربابی و رعیتی و اخراجات و استصوابیات و عوارضات مسدده الابواب از علفه و علوفه قنلغا و سیورسات و الام و الاغ و طرح و دست انداز و شکار و پیگار و رسوم داروغگی و رسم المهر و رسم الصداره و عشر و ده نیم و رسوم میرابی و رسوم سایر عمال و توجیهات خلاف حساب و سرشمار و خانه شمار و سلامی و ساوری و مهمانی و پیشکش و عیدی و نوروزی و هوایی و مدد خرج و حواله تفنگچی و چریک و مقطعی و یراق پوشی عاشورا و شاطردوانی و وجوه محترفه و کندلک و مشتلق و اسب چاپار و سایر تکالیف به هر اسم و رسم که بوده باشد حواله و اطلاق بر محال مزبوره ننموده و اگر فرضا در وقتی از اوقات حکمی در باب سیورغالات صادر گردد که فی الجمله تکلیفی در آن باشد، محال مزبوره را از آن تکلیف نیز معاف و مسلم داشته، سیورغال مزبور را از سیورغالات مستثنی شمارند و اعزاز و احترام مباشرین و رعایت و مراقبت رعایا و

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۸

مستأجران محال مزبوره را واجب و لازم شناسند و شکر و شکایتی که از آن جماعت به عرض اقدس رسد مؤثر دانند و صدور عظام و مباشرین موقوفات به هیچ وجه من الوجوه و به هیچ وقتی از اوقات، دخل در سیورغال مذکوره و محال مزبور نکرده اصلا و مطلقا متعرض نگردند. کدخدایان و رعایا و زارعین و ضابطان و مستأجران محال مزبوره، سال به سال مالوجهات و وجوهات و حقوق دیوانی خود را به مباشرین ضبط و صرف سیورغال مزبور و اصل ساخته، چیزی قاصر و منکسر نگردانند و گفتگویی که فیما بین ایشان واقع شود و قضایایی که سانح گردد، سوای خون که به دیوان اعلی متعلق است، در هر عصری به متصدیان موقوفات مدرسه رفع نمایند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را در دفاتر خود ثبت نموده از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و در عهده دانند؛ تحریرا فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۱۴.

حکم جهان مطاع شد آن که چون در این وقت رفعت و معالی پناه مقرب الخاقانی حاج الحرمین الشریفین نظاما للرفعه و المعالی آقا کمال ریش سفید حرم محترم علیه عالیه و صاحب جمع خزانه عامره به عزّ عرض رسانید که بعضی رقیبات و املاک ایتاعی و احدائی خود را بدین موجب، به شروطی که در تحت هر محلی نوشته شده، فیض آباد مشهور به کشکول و قنات گرگاب و قنات باینچه و مزرعه رحمت آباد و رباط قریه خیر آباد وقفی مدرسه و مزرعه مسعود آباد و دو حجره طاحونه ... در صحرای مورچه خورت واقع است و رباط سنگ سفید واقعه در گندمان که تمامی آن‌ها را به این قید وقف نموده که حاصل و انتفاع و اجاره آن‌ها را بعد از وضع اخراجات و تعمیرات مدرسه که به اسم نواب همایون در عباس آباد دار السلطنه اصفهان احداث نموده شود و هرگاه حاصل و انتفاع و اجاره آن‌ها را از اخراجات و تعمیرات مدرسه مزبوره زیاد باشد، زیادتیی آن به سادات و صلحا و ارباب استحقاق اماکن منوره نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین که در آنجا ساکن باشند داده شود، و رضیه رضویه علی مشرفها الف سلام و تحیه؛ مزرعه محمد آباد واقعه در بسطام که مشتمل است بر چهار رشته قنات را به این قید وقف نموده که حاصل آن بعد از وضع اخراجات و خرج قنات و تعمیرات آنچه باقی بماند، صرف تعمیرات قبه مبارکه آستانه مقدسه منوره متبرکه و دار الحفاظ و سایر عمارات متصله به قبه مبارکه و فرش روضه مبارکه و دار الحفاظ و سایر بیوتات متصل به آن نمایند، به موجب وقفنامه علی حده

وقف نموده و استدعا نمود که مالوجهات و وجوهات دیوانی محال مزبور به هر اسم و رسم که بوده باشد، به سیورغال ابدی و احسان سرمدی مدرسه مزبوره و سرکار فیض آثار مزبور عنایت و مقرر شود که بیگربیگیان و حکام و وزراء و عمال به هیچ وجه من الوجوه مدخل در موقوفات مذکوره نمایند.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۳۹

بناء علیه، عنایت بی‌غایت شاهانه شامل حال و کافل امانی و آمال مقرب الخاقانی مشار الیه فرموده، از ابتدای شکوری نیل کل مالوجهات و وجوهات و حقوق دیوانی مزارع و قنوت مزبوره را که بعضی ابتیاعی و بعضی احداثی مقرب الخاقانی مشار الیه است، اعم از آن که جمع دفتری داشته باشد یا نو درآمد و ممیز ملاحظه و جمع آن را مشخص نکرده باشد، سیورغال ابدی و احسان سرمدی مدرسه رفیعہ مذکوره و سرکار فیض آثار مقرر فرمودیم.

مستوفیان عظام و وزراء و حکام کرام و عمال خجسته اعمال و کلانتران و داروغگان و متصدیان تفاوت جمع و نو درآمد و مباشران مهمات دیوانی دار السلطنه مذکوره اصلا و مطلقا به هیچ وجه من الوجوه و به هیچ جهتی از جهات، دخل در مهمات محال مزبور ننموده پیرامون نگردند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و از حشو نتیجه اخراجات موضوع و مستثنی دارند و به علت مالوجهات و وجوهات حکمی و غیر حکمی و خارج المال اربابی و رعیتی و استصوابیات و عوارضات مسدده الابواب از علفه و علوفه و قیلغا و سیورسات و الام و الاغ و طرح و دست انداز و شکار و پیکار و رسوم داروغگی و رسم المهر و رسم الصدراة و عشر و ده نیم و رسوم میرابی و رسوم سایر عمال و توجیہات خلاف حساب و سرشمار و خانه شمار و سلامی و ساوری و میهمانی و پیشکش و عیدی و نوروزی و هوایی و مدد خرج و حواله تفنگچی و چریک و مقطعی و یراق پوشی ایام عاشورا و شاطردوانی و وجوه محترفه و کندلک و مشتلق و اسب چاپار و سایر تکالیف به هر اسم و رسم که بوده باشد، حواله و اطلاقی بر محال مذکوره ننموده و اگر فرضا در وقتی از اوقات حکمی در باب سیورغالات صادر گردد که فی الجمله تکلیفی در آن باشد، محال مزبوره را از آن تکلیف نیز معاف و مسلم دانسته، سیورغال مذکور را از سایر سیورغالات مستثنی شمارند و اعزاز و احترام مباشران و رعایت و مراقبت رعایا و مستأجران محال مزبوره را واجب و لازم شناسند و شکر و شکایتی که از آن جماعت به عرض اقدس رسد، مؤثر دانند.

صدور عظام و مباشرین موقوفات به هیچ وجه من الوجوه و در هیچ وقتی از اوقات دخل در سیورغال مذکور و محال مزبوره نکرده، اصلا و مطلقا متعرض نگردند. کدخدایان و رعایا و زارعین و ضابطان و مستأجران محال مزبوره سال به سال مالوجهات و وجوهات و گفتگویی که فیما بین ایشان واقع شود و قضایایی که سانح گردد، سوی قضیه خون که به دیوان اعلی متعلق است، در هر عصری به متصدیان موقوفات مدرسه مزبوره رفع نمایند.

مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیہ را در دفاتر خلود ثبت نموده، از شائبه تغییر و تبدیل مصون و محروس دانند. و در عهده شناسند. تحریر فی شهر ذی قعدة الحرام سنه ۱۱۱۸.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۴۰

حکم جهان مطاع شد، آن که چون در این وقت رفعت و معالی پناه مقرب الخاقان حاج الحرمین الشریفین نظاما للرفعة و المعالی آقا کمال ریش سفید حرم علیه عالیہ و صاحب جمع خزانہ عامرہ، املاک و رقبات و مستغلات ملکی و مکتسبی خود را وقف بر روضه رضیه رضویہ- علی مشرفها الف سلام و تحیہ- مطهره متبرکه سدره مرتبه عرش درجه، و مدرسه جدید موسومہ به مدرسه سلطان حسینیه که به نیابت نواب کامیاب همایون ما ساخته نموده و تولیت اوقاف مزبوره را به نواب همایون تفویض و نظارت آنها را به خود متعلق ساخته بود، در این وقت، بنا بر آن که علمای امامیه احتیاط می‌نمایند که مادام که شرایط وقف منجز و موقوفات به تصرف واقف داده نشود، وقف صحیح نخواهد بود، استدعای آن نمود که مقرب الخاقان مشار الیه را مرخص فرماییم که موقوفات مزبوره را به تصرف وقف دهد.

بنا بر کمال شفقت و مرحمت پادشاهانه درباره مقرب الخاقان مشار الیه نیابت تولیت مزبور را به مقرب الخاقان مومی الیه مفوض و مرجوع، و مقرر فرمودیم که نظارت موقوفات مذکوره را به معتمدی که خاطر از امانت و دیانت او جمع داشته باشد، مرجوع نموده و به عنوان وقفیت مباشر امور نسق املاک و رقبات و مستغلات متعدد گشته حاصل آن‌ها را به نیابت نواب همایون ما، به مصارفی که به موجب وقف نامچه قرار داده مصروف سازد و در ایصال منافع و حاصل املاک و رقبات و مستغلات مزبوره به مصارف مقرر ساعی بوده، اهتمام تمام در آن باب به عمل آورد و در این باب قدغن دانسته هر ساله رقم مجدد طلب نکنند. مستوفیان عظام حسب المسطور مقرر دانسته، رقم مطاع را در دفاتر خلود ثبت نمایند و در عهده شناسند. تحریر فی شهر ذی قعدة سنه ۱۱۲۰.

حکم جهان مطاع شد آن که چون در این وقت رفعت و معالی پناه مقرب الخاقانی حاج الحرمین الشریفین نظاما للرفعة و العزة و المعالی آقا کمال ریش سفید حرم محترم علیه عالیه و صاحب جمع خزانه عامره، مزارع مذکور ذیل ملکی و مکسبی خود را [شامل] مزارع بیجن آباد و مزرعه تقی آباد واقعه فیما بین ده ملا و شاهرود من محال بسطام، مزرعه سعد آباد واقعه در کسر و طسوج دار المؤمنین کاشان، مزرعه مظفر آباد واقعه در محله ماربین اصفهان در دامن کوه ثلاثه، مزرعه فیض آباد مشهور به آقا نور، وقف مدرسه خود موسوم به مدرسه سلطان حسینیه واقعه در عباس آباد دار السلطنه اصفهان نمود که حاصل آن به مصرفی که در وقفنامه آن تفصیل یافته مصروف گردد، و نواب همایون ما نیز جهت تحصیل ثوبات اخروی از ابتدای لوی ثیل تمامی مالوجها و وجوهات و حقوق دیوانی محال مزبوره فوق را خواه جمع دفتری داشته یا آن که نو درآمد باشد، به سیورغال ابدی و احسان سرمدی اهل مدرسه مزبوره شفقت و مرحمت فرمودیم که هر ساله ... حاصل

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۴۱

موقوفات مزبوره صرف مصارف مدرسه مذکوره و غیره گردد؛ حکام و وزراء و کلانتران و داروغگان و میرابان و سایر عمال و مباشرین کل وجوه امور دیوانی دار السلطنه مزبوره و بسطام و دار المؤمنین کاشان حسب المسطور مقرر دانسته، به هیچ وجه من الوجوه مدخل از موقوفات مزبوره ننموده، قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و مزارع مذکور را از حشو اخراجات موضوع و مستثنی دانند و به علت اخراجات و استصوابیات و مالوجها و وجوهات حکمی و غیر حکمی و یراق یوشی ایام عاشورا و رسومات داروغگی و سایر عمال و مدد خرج و حواله تفنگچی و چریک و مقطعی و پیکار و شکار و طرح و دست انداز و اقامه و سیورسات و مرد الاغ و پیشکش و سلامانه و غیره تکالیف دیوانی و سایر شلتاقات مسدوده الابواب و امور خلاف حساب به هر اسم و رسم و هر صیغه که بوده باشد، حواله و اطلاقی بر موقوفات مزبوره و رعایا و مستأجران و ضابطان آن‌ها نمایند، و گذارند که ایشان مرفه الحال به رعیتی و دعاگویی دوام دولت بی‌زوال اشتغال نمایند؛ و اگر به عرض رسد که از فرمان مطاع تجاوز نموده‌اند، باز خواست خواهد شد.

رعایا و مستأجران و ضابطان موقوفات مزبوره سال به سال مالوجها و حقوق دیوانی خود را به مباشرین موقوفات مزبوره و اصل ساخته، چیزی قاصر و منکسر نگردانند.

مستوفیان عظام رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده، از شوائب تغیر و تبدیل مصون و محروس شناسند و چنانچه چیزی از مالوجها و متوجها محال مزبوره به تیول و سیورغال و همه ساله مقرر باشد، از تاریخ مزبوره مقطوع دانسته، به ایشان عوض دهند و در این باب قدغن لازم دانسته، هر ساله رقم مجدد طلب ندارند و از فرموده تخلف نوزند.

تحریر فی شهر رجب المرجب سنه ۱۱۲۵

حکم جهان مطاع شد آن که چون در این وقت رفعت و معالی پناه، مقرب الخاقانی، حاج الحرمین الشریفین، نظاما للرفعة و المعالی، آقا کمال ریش سفید حرم محترم علیه عالیه و صاحب جمع خزانه عامره، به عرض اقدس رسانید که مزارع مذکور ذیل ... واقعات در محال بیوه کوه و صحرا و محال خان میرزا را که بعضی دایر و بعضی بایر است ابتیاع و بر زوار نجف اشرف و کربلای معلی و

روضات مقدّسات مرتبات عرش درجات ابا عبد الله الحسین علیه الصلاة والسلام و کاظمین و عسکرین صلوات الله الملك المشرقین، و رضیه رضویه علی مشرفها الف سلام و تحیه و اخراجات مراسم تعزیه حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا و سایر مصارف خیر وقف نمود که ثواب آن به روزگار فرخنده آثار اشرف عاید گردد.

و استدعا نمود که مالوجهات و وجوهات و خارج المال و سایر متوجهات و حقوق دیوانی موقوفات مزبوره به دستور محالی که بر روضه مقدسه منوره متبر که سدره مرتبه

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۴۲

عرش درجه مدرسه موسومه به سلطان حسینیّه وقف نمود، به سیورغال مقرر کرده و بنا بر این شمه‌ای از شفقت بی‌غایت شاهانه و مرحمت بی‌نهایت پادشاهانه شامل حال مقرب الخاقان مشارالیه فرموده، از ابتداس ششماه لوی نیل کل مالوجهات و وجوهات و خارج المال اربابی و رعیتی و مواشی و مراعی و سایر متوجهات و حق دیوانی موقوفات مزبور اعم از آن که جمع داشته باشد یا نداشته باشد، و به هر اسم و رسم که بوده باشد، به سیورغال ابدی و احسان سرمدی زوار عتبات عالیات و سایر مصارف واقف مزبور مرحمت فرمودیم.

بیگربیگیان و حکام و وزراء و عمال و داروغگان و کلانتران و متصدیان و ممیزان تفاوت جمع و نو در آمد و کدخدایان و ریش سفیدان و غیره، مباشرین جزو و کل امور دیوان الگه کوه کیلویه و محال خان میرزا حسب المسطور مقرر دانسته، من بعد اصلا و مطلقا و به هیچ وجه من الوجوه و به هیچ جهتی از جهات، دخل در محال مزبوره نموده پیرامون نگردند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و محال مذکوره را از حشو نتیجه اخراجات موضوع و مستثنی دانند و به علت مالوجهات و وجوهات حکمی و غیر حکمی و سایر متوجهات و حقوق دیوانی و اخراجات و استصوابیات و عوارض مسدده الابواب از علفه و علوفه و قلیغا و سیورسات و الام و الاغ و طرح و دست‌انداز و شکار و پیکار و رسوم داروغگی و رسم المهر و رسم الصداره و عشر و ده نیم و رسوم هوایی و رسوم عمالی و توجیهات خلاف حساب و سرشمار و خانه شمار و سلامی و ساوری و مهمانی و پیشکش و عیدی و نوروزی و هوایی و مدد خرج و حواله تفنگچی و چریک و مقطعی و کندلک و مشتلق و اسب چاپار و سایر تکالیف به هر اسم و رسم که بوده باشد، حواله و اطلاق بر محال مذکوره نمایند و اگر فرضا در وقتی از اوقات حکمی در باب سیورغالات صادر گردد که فی الجمله تکلیفی در آن باشد، محال مزبوره را از آن تکلیف نیز معاف و مسلم داشته، سیورغال مذکوره را از سایر سیورغالات مستثنی شمارند و اعزاز و احترام مباشرین و رعایت و مراقبت مستأجران محال مزبوره را واجب و لازم شناسند و شکر و شکایتی که از آن جماعت به عرض اقدس رسد مؤثر دانند.

صدور عظام و مباشرین موقوفات به هیچ وجه من الوجوه و در هیچ وقتی از اوقات، دخل در سیورغال و محال مذکوره نکرده اصلا و مطلقا متعرض نگردند. کدخدایان و رعایا و زارعین و ضابطان و مستأجران محال مزبوره، سال به سال متوجهات خود را مهمسازی متصدیان موقوفات مزبوره نموده، گفتگویی که فیما بین ایشان واقع شود و قضایایی که سانح گردد، سوای قضیه خون که به دیوان اعلی متعلق است، در هر عصری که بوده باشد به متصدیان و موقوفات مذکوره رفع نمایند. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عطیه را

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۴۳

در دفاتر خلود ثبت نموده، از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند، و هر ساله رقم مجدد طلب ندارند. جمادی الثانیه ۱۱۲۶ حکم جهان مطاع شد آن که چون در این وقت رفعت و معالی پناه مقرب الخاقانی حاج الحرمین الشریفین نظاما للرفعه و العز و المعالی آقا کمال ریش سفید حرم محترم علیه عالیه و صاحب جمع خزانه عامره، به عرض اقدس رسید که قرای مذکور ذیل ... واقعات در محال بیوه کوه و صحرا من محال خان میرزای کوه کیلویه و ... قریه دو مکان (حومکان) مشهور به شاکریه نبار و توابع

بالتمام، قریه شاکریه چنار و توابع بالتمام، قریه تحت بوستان بالتمام، قریه فیض آباد مشهور به هوایی بالتمام و قریه ولی قان به سمیرم فارس با مزارع ...

ابتیاع و به زوآر نجف اشرف و عتبات عالیات و سایر مشاهده مشرفه و مدرسه موسومه به سلطان حسینی و سایر مصارف خیر وقف نموده که ثواب آن به روزگار فرخنده آثار اشرف عاید شود.

و استدعا نمود که مالوجهات نقدی و جنسی اربابی و رعیتی و مواشی و مراعی و سایر متوجهات و حقوق دیوانی املاک مزبور به سیورغال ابدی و احسان سرمدی وقف مرحمت شود. بنا بر این شمه‌ای از شفقت بی‌غایت شاهانه و مرحمت بی‌نهایت پادشاهانه شامل حال مقرب الخاقانی مشار الیه فرموده، از ابتدای تخاقوی ثیل کل مالوجهات و وجوهات و خارج المال نقدی و جنسی، اربابی و رعیتی و مواشی و مراعی و سایر متوجهات و حقوق دیوانی موقوفات مزبور را اعم از آن که جمع داشته باشد یا نداشته باشد و به هر اسم و رسم که بوده باشد، به سیورغال ابدی و احسان سرمدی زوآر نجف اشرف و عتبات عالیات و سایر مشاهده مشرفه و مدرسه مذکور و غیره مصارف وقف مزبور عنایت و مرحمت فرمودیم.

بیگلربیگیان و حکام و وزراء و عمال و داروغگان و کلانتران و متصدیان و ممیزان تفاوت جمع و نو درآمد و کدخدایان و ریش سفیدان و غیره، مباشرین جزو و کل امور دیوان الگای کوه کیلویه و خان میرزا و سمیرم، حسب المسطور مقرر دانسته، من بعد اصلا و مطلقا و به هیچ وجه من الوجوه و به هیچ جهتی از جهات، دخل در محال وقفی مزبوره ننموده، پیرامون نگردند و قلم و قدم کوتاه و کشیده دارند و محال مذکوره را از حشو نتیجه اخراجات موضوع و مستثنی دانند و به علت مالوجهات و وجوهات حکمی و غیر حکمی و خارج المال اربابی و رعیتی و مواشی و مراعی و سایر متوجهات و حقوق دیوانی و اخراجات و استصوابیات و عوارضات مسدوده الابواب از علفه و علوفه و قیلغا و سیورسات و الام و الاغ و دست‌انداز و شکار و پیکار و رسوم داروغگی و رسم المهر و رسم الصدارة و عشر و ده و نیم و رسوم هوایی و رسوم عمال و توجیحات خلافی

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۴۴

و سرشمار و خانه شمار و سلامی و ساوری و مهمانی و پیشکش و عیدی و نوروزی و هوایی و مدد خرج و حواله تفنگچی و چریک و مقطعی و کندلک و مشتلق و اسب چاپار و سایر تکالیف به هر اسم و رسم که بوده باشد حواله و اطلاقی بر محال وقفی مزبور ننموده و اگر فرضا و در وقتی از اوقات حکمی در باب سیورغالات صادر گردد که فی الجمله تکلیفی در آن باشد محال مزبوره را از آن تکالیف نیز معاف و مسلم دانسته، سیورغال مذکور را از سایر سیورغالات مستثنی دانند و اعزاز و احترام مباشرین و رعایت و مراقبت مستأجران محال مزبوره را واجب و لازم شناسند و شکر و شکایتی که از آن جماعت به عرض اقدس رسد مؤثر دانند، صدور عظام و مباشرین موقوفات به هیچ وجه من الوجوه و هیچ وقتی از اوقات، دخل در سیورغال مزبور و محال مذکوره نکرده، اصلا و مطلقا متعرض نگردند.

کدخدایان و رعایا و زارعین و ضابطان و مستأجران محال مزبوره، سال به سال متوجهات خود را مهم سازی متصدیان موقوفات مزبوره نموده، گفتگویی که فیما بین ایشان واقع شود و قضایایی که سانح گردد، سوای قضیه خون که به دیوان اعلی متعلق است، در هر عصری که بوده باشد به متصدیان و موقوفات مذکوره رفع نمایند. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی، رقم این عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده، از شایبه تغییر و تبدیل مصون و محروس شناسند و هر ساله رقم مجدد طلب ندارند، و در عهده شناسند. شهر جمادی الثانیه ۱۱۲۹.

[گواهی علما بر وقف نامه]

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله كما ينبغى بجلاله و يليق بكماله و الصلاة و السلام على اشرف المرسلين محمد و المعصومين من

عترته و اله، و بعد: فان هذا الكتاب الصواب و الخطاب المستطاب - طوبی لواقف فيه و حسن مآب - قد انطوى على خلاصة ما ادرج فى الوقفية الرفیعة المنيعة الجلیلة الموشحة بالتوقيع الارتفاع الاقدس و الختم الاشرف الاعلى المحلاة بخطوط اعلام العلماء و ارقام الفضلاء المختومة بختم الداعی لابود الدولة القاهرة الكبرى المستدعی لخلود السلطنة الزاهرة العظمی قد لاحظته مع نسخه الرفیع الاعلى و صنوه المنیع المطاع فالفيته محتويا على جملة ما سطر فى تلك الوقفية الرفیعة الموشحة بالتوقيعات العلیة العالیة مشتمله على رمة ما زبر فى الوثيقة الانیقة المحلاة بالسیجلات السامیه و الارقام النامیه. و سمعت الاقرار عن عالیحضرة الواقف المؤید المسدد الفایز بمحرمة سرادق السلطنة الباهرة لازالت عارجا معارج الرفعة و الكمال مرتقيا مدارج الدولة و الاقبال، بما رقم و ذکر فى هذا الكتاب المقترن بالصدق و الصواب، فصرت بمضمونه

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۴۵

شاهدا و بمفهومه عارفا و رقمت فيه على الاجمال ما اشهدنى سابقا و لاحقا رعاية لمقتضى الحال فى الثانى و العشرين فى شهر جمادى الاخرة لسنة ۱۱۲۵ داعا ابود الدولة القاهرة الباهرة الزاهرة العلیة العالیة الكبرى. محل مهر «۱»

لقد أشهدنى عالیجاه الواقف المعظم الراجی للمراحم الکریمة السبحانیة اسوة المعتمدين على سرادقات العتبة العلویة الخاقانیة، قدوة المؤمنین على خزائن الدولة السنیة السیما السلطانیة ما برح موردا للعواطف الالهیة العوارف الشاهیة على ما انطوى علیه هذا الكتاب المستطاب و هو واحدة من عشر نسخ متطابقة اجمل فیها ما فسیله فى الطومار الرفیع الاسنى الذى وعت اذنى ما حواه مفصلا و كان هذا فى فواتح شهر رجب الفرد من سنة خمس و عشرين بعد مائة و الف من الهجرة المباركة.

کتبه بیمنه الدائرة الخاسرة اقل العباد عملا و اکثرهم زللا محمد حسین شاه محمد التبریزی «۲» عفی عنهما - محل مهر

بسم الله الرحمن الرحیم، لقد صرت شاهدا بما وفق له الواقف المؤید المسدد زاده الله تعالى توفیقا و تعاطيا لاضعاف ما تیسر له من صنوف الخیرات و ضروب المبرزات و سمعت من جانبه بصریح الاقرار و واضح الاعتراف بجميع ما اندرج فى هذا الكتاب كما سمعت به ما يطابقه و يشهد به من الطومار الوثیقة الانیقة المنيعة و جرى علیهما خاتمی و رسمى و كان ذلك فى ۱۲ شهر الله الاصب رجب المرجب من شهور سنة ۱۱۲۵ و كتب بیمنه الدائرة الداعی لدوام الدولة القاهرة الباهرة الزاهرة الظاهرة الابدیة، حسین بن حسن الجیلانى.

محل مهر

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله و كفى و سلامه على عباده الذين اصطفى، و بعد: لقد اشهدنى عالیجاه المقرب الخاقان، المؤمن السلطان، العارج معارج العز و الكمال، المرتقى مدارج الرفعة و الاقبال، على ما حواه الكتاب من المبدء الى المآب و كتب الداعی لدوام الدولة القاهرة الحسینیة الكبرى محمد باقر «۳» ابن مرحوم المغفور... المشكور محمد اسماعیل الحسینی عفی الله عنهما بالنبی و الوصى و آلهما.

عالیجاه واقف موفق مسدد مشار الیه بعد از آن که اخبار نمود به آن که آنچه به موجب

(۱). معلوم نشد که این گواهی از آن کیست.

(۲). وی آخرین ملا- باشی دوره صفوی تا پیش از حمله افغان‌هاست که پس از حمله افغان‌ها خبری از وی در دست نیست. درباره وی شرحی در پاورقی‌های مکافات نامه آورده‌ایم.

(۳). محمد باقر خاتون آبادی اولین مدرّس مدرسه چهارباغ و مترجم برخی از آثار دینی. شرح حال وی را به تفصیل در بخش «ادبیات ضد مسیحی در دوره صفوی» به مناسبت ترجمه انجیل به فارسی آورده‌ایم.

وقفنامه‌چهارم معتبره متلاصقه علی حده و به تواریخ متفرقه و اوضاع مختلفه وقف فرموده بود، شرائط و ارکان آن‌ها بتمامها در آن اوقات به عمل نیامده بود اقرار نمود که در تاریخ شهر ذی قعدة الحرام ۱۱۲۴ که به موجب وقفنامه‌چهارم دیگر ملصق به آن‌ها وقف جدیدی از او صادر شده و خلاصه مجموع اوقاف سابقه و لاحقه در این کتاب مشتمل بر بیست و هفت ورق مختومه به ختم الداعی که بر ده نسخه شده است، ذکر شده، جمیع شرایط لزوم موقوفات سابقه و لاحقه متحقق است. محمد باقر الحسینی

بسم الله الرحمن الرحيم، اشهدنی عمدة المعتمدين في الدولة الباهرة القاهرة السلطانية و زبده المقرئين الى سرير السلطنة العظمى الخاقانية، الخازن للخزانة العامرة، الواقف الموفق المؤيد آقا کمال علی ما نسب اليه في هذا الكتاب من وقف الاعيان المحدودة حبس الاصول المعدودة على الشرائط و القيود المذكورة في كل باب رزقه الله تعالى ثواب أعماله يوم يقوم الحساب، و أشهدنی سابقا على ما في الصحيفة الاخرى و كتب شهادتي فيها لاقاراره في المرة الاولى و اعترف بتحقيق ما هو معتبر و شرط في لزوم الوقف و ثبوته بحيث لا يقبل النقص و التبديل. كتبه الداعی لدوام الدولة القاهرة محمد شفيح الخراساني «۱» في شهر رجب سنة ۱۱۲۵- محل مهر بسم الله الرحمن الرحيم، أشهدنی عالی حضرت الواقف الموفق المؤيد لازالت أغصان آماله و أعماله الصالحة مورقة و شمس عزه و اقباله من افق التوفيق مشرقه على مضمون هذا الكتاب كما أشهدنی سابقا معترفا بجميع ما سطر فيه من أوله و الى آخره. فصرت شاهدا عليه في ۲۹ من شهر جمادى الثانية سنة ۱۱۲۵ و كتب الداعی لدوام الدولة القاهرة زين الدين العاملي.

[فهرست چند کتاب وقفی مدرسه]

تفصیل کتب مذکور ذیل که ... حاجی مهدی خان بیگ متصدی شرعی مدرسه مبارکه الشهیر به مدرسه مرحمت و غفران پناه آقا کمال بر طلب ... مذکور وقف در این وقت واقف مشار الیه به اذن ... معلى القاب شهابا الانامی علامی فهامی ملا عبد الله ... موقوف علیه داده، تسلیم اهل طلبه نموده تحریرا فی ...

کتاب تهذیب، کتاب ارشاد، کتاب حاشیه بر مطول، کتاب احقاق الحق، کتاب کلینی، کتاب شفا، کتاب مجمع البیان، کتاب استبصار، کتاب من لا یحضر، کتاب شرح مواقف، کتاب منطق تجرید،

(۱). یکی از شاگردان آقا حسین خوانساری و عالمی برجسته و دانشمند که عبد النبی قزوینی در تتمیم امل الامل (ص ۱۸۱-۱۸۴)

از او ستایش فراوانی کرده است. نیز بنگرید: آقا بزرگ، الکواکب المنتشرة، ص ۳۴۵

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۴۷

کتاب تمهید القواعد، کتاب المسالك، کتاب شرح قواعد، کتاب تهذیب الاصول ...

فضیلت و کمالات پناه ملا- شیخ جلال الدین محمد رئیس مدرسه رفیعہ سلطان حسینیه که به سرکار خیر مدار و کلاء اجلاء عالیجاهی مستغنی الالقاب و الاوصافی واقف معظم الیه سپرده و کتب مفصله ذیل را اخذ نموده، آن که مجلدات کتاب بحار الانوار که سرکار نواب عالیجاهی آقایی مد ظلّه العالی خریداری و وقف مدرسه مبارکه سلطان حسینیه نموده‌اند، بدین موجب است: جلد اول، دوم، سیم، (چهارم ندارد) پنجم، ششم، هفتم، نهم، ایضا نهم، دهم، سیزدهم، هیجدهم. آنچه از سرکار عالیجاه آقایی مد ظلّه العالی خریداری و وقف مدرسه مبارکه مزبوره نموده‌اند: کتاب نهج البلاغه یک جلد، کتاب دروس تمام در سه جلد، کتاب کفعمی یک جلد، کتاب وافی تمام در پنج جلد، و سائل الشیعه در شش جلد، کتب مذکورات فوق به مدرسه مبارکه مزبوره آورده شده و در نزد داعی جلال الدین محمد است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۴۹

۲۷ وصف عمارت دولت خانه شاه سلطان حسین صفوی میرزا محمد علیا نصر آبادی

اشاره

مثنوی حاضر، اشعاری است که میرزا علیا نصر آبادی درباره عمارت خانه دولتی شاه سلطان حسین صفوی که به سال ۱۱۰۶ بنا شده، سروده و آن‌ها را در سال ۱۱۱۱ به خط خود نوشته است. اهمیت این مثنوی، جدای از جنبه ادبی آن، وصفی است که از این بنای دولتی داشته و به بیان جوانب مختلف آن پرداخته است. این مثنوی در مجموعه شماره ۱۴۱۹۰ کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود.

تعریف و توصیف عمارت مبارکه دولت خانه و دعای بندگان شاهنشاهی من نتایج افکار افصح المتکلمین عالی حضرت استادی میرزا محمد علیا نصر آبادی

تعالی الله ازین عالی عمارت که دادش دست قدرت، اوج رفعت
فضایش رفته از اندیشه بیرونز حسنش گوشواری ربع مسکون
در آن پیدا سواد هفت اقلیم به رنگ نقطه‌ای در حلقه جیم
پی آب و گلش بی‌بیش و بی‌کم ز بحر و بر تهی گردیده عالم
به حدی رفته است از پیش این کار که جایی نیست دیگر پشت دیوار
در آن دنیا و ما فیها هویدا است ز هر جا، هر که هر جا رفته اینجاست
بنات خانه افلاک از آن است زمینش فرش بام آسمان است

صفت ایوان رفیع بنیان

ز ایوانش به حکم اوج رفعت نموده کو تهی معراج همت
جناق از طاق با افلاک بسته ز سستی پشت چرخ اما شکسته
ز پا تا سر تمام آثار مردیست توان گفتن که جفت طاق کسری است
ز بس از راه جد و جهد معمار فشرده پا در استحکام این کار
صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۵۰ برون سررشته‌ای گر رفته از دست به آن سد سکندر می‌توان بست
در اینجا نقش پا وقت سراسر به فرق فرقدان تاجست و افسر
چو خورشیدش در آمد از ره بامز حیرت خشک ماند و گشت گلجام «۱»

تعریف آینه و آینه خانه

به هر آینه‌اش با خط جوهر نوشته عبده روح سکندر
ازین آینه‌های مهر آئین جهان روشن تر از چشم جهان بین
ز بس خورشید در تابست اینجافروغ مهر مهتابست اینجا
در اینجا بهر کسب نور خورشید سراپا یک کف در یوزه گردید
به هر جا عکس این آینه‌ها تافت توان مستقبل احوال را یافت
ز صافی بهتر از عکس است ظاهر به هر آینه‌اش مکنون خاطر

تعریف گچکار و توصیف گچ

پی سامان کار خویش هر بارز مروارید آب افشرده گچکار
 سر شب خسته بود از ضعف خوابیده‌هلال از بس برین گچ ماله مالید
 از آن روشن چنان شب‌های مهتاب که بتوان بیشتر زد بر رگ خواب
 همین بس از بلندی‌های دیوار که شد کوتاه دست چرخ غدار
 به کوه کهربا، کاهش ز تمکین مکرر گفته جای خویش بنشین
 چنان گردیده دیوارش مصفا که هر گمگشته‌ای اینجاست پیدا
 هوایش روح بخش افتاده چندان که دارد قالب هر خشت آن جان
 مکرر جنت از رشکش به هر باب ز درها کرده چندین فصل ابواب
 تفاخر کن به دربانیش دولت یکی از خانه زادانش سعادت
 بود اینجا چون خدمتکار دلسوز غلام هندی و گرجی شب و روز

صفت جدول

فتد نظاره چون بر آب جدول همان دم عقده‌های دل شود حل
 از آن جدول به هر سو آب غلطان به رنگ جان به خاک پای جانان
 روان موج از میانه تا کناره به صد کیفیت مست گذاره؟

صفت حوض‌ها و آب آن

(۱). شیشه‌های رنگین که در حمام‌ها و جز آن‌ها بکار می‌برند.
 صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۵۱ ز هر حوضیش بادا چشم بد دورکزان جاریست چندین چشمه نور
 ز آب آن گوارایی و سردی تراوش کرده چون همت ز مردی
 نگه گردیده از سیرش ز بس ترفکنده دیده در نظاره لنگر
 روان و صاف چون طبع هلالی تمامی بحر اشعار زلالی
 حلاوت بخش کام از سنگ مرم که اینجا جوش خورده شیر و شکر
 بود هر قطره‌اش ز آن عذوبت که پیشش نیست کوثر را رطوبت
 نشسته جابجا هر یک مربع به آب و روتر «۱» از جنت اربع
 پی نظاره وضع زمانه همه روی زمین را چشم خانه

تعریف نقاشی و نقاش که شبیه هر چیزی را به چه نحو کشیده

ز نقاشی نموده صنعتی گل که می‌آید به گوش آواز بلبل
 زبان خامه‌های سحر پرواز نگفته جز به حرف عین اعجاز

پی پرواز اگر مالیده روغن چراغ عالمی را کرده روشن

وصف شبیه بزم قلم

قلم گردیده هر جا بزم گسترشده گوش از صدای سازها کر
 چو کوتاه و بلند مدّ تحریرزهر سازی عیان صوت بم و زیر
 نموده نغمه‌ها را جمله محشوربه صد آهنگ در یک تار طنبور
 ز دیدن جرعه‌ای در دست ساقی نماند هیچ چیز از هوش باقی
 چو چشم خوبرویان جام باده زخم در نشأه بخشی‌ها زیاده
 نموده شکل شادی و فرح را کشیده چون صراحی و قدح را
 توان کردن به پای شیشه می به یک دم راه عمر جاودان طی

بیان شبیه عاشق

ز عاشق صورتی هر جا کشیده جهانی غوطه‌ور در آب دیده
 ز سیمایش عیان افغان و زاری چو بر روی هوا ابر بهاری
 چو انجم بر فلک پیوسته سیاره هر عضویش داغ رشک اغیار
 نموده علت خون جگر را کشیده مدّ آه بی‌اثر را

تفصیل شبیه هر عضوی از اعضای معشوق از سر تا پا که نقاش کشیده

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست ج ۲ ۹۵۱ تفصیل شبیه هر عضوی از اعضای معشوق از سر تا پا که نقاش کشیده ص :

۹۵۱

(۱). کذا در اصل.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۵۲ دگر گردیده از معشوق گویا خلاف وعده چون روزست پیدا
 ز سر تا پاش شوخی‌ها و تمکین‌چو در الفاظ خوش مضمون و رنگین
 به آن هر شیوه کز خوبی سپرده به انگشت قلم یک یک شمرده
 شبیه حلقه‌های زلف و کاکل ز کام آرنده تر از بوی سنبلی
 به هر سو طرح گیسو تا فکنده شده تا هفت پشت مرده زنده
 رقم گردیده چون دنبال ابروبه وصفش تر زبان چشم سخن گو
 جفای تیغ مژگان را کشیده که چشم ناوک جوری ندیده
 کشیده آن چنان نظاره را گرم کز آن آتش گرفته پرده شرم
 چنان در چهره بنمودی رخ کار که شد گلگون نگاه از رنگ رخسار
 نموده رشته نظم سخن رانندیده دیده‌ای گر چه دهن را
 ز لب ظاهر نموده چون شکر خندشده ممزوج مغز پسته با قند

ز گوهر خوشنما تر در نگین دان نهاده گر به روی حرف دندان
 پیایی قطره‌ها از گوشه لب چکد از دیدن نارنجِ غبغب
 بر آید یوسفی بی رنج اخوان به احسن وجهی از چاه زرخدان
 پی نظاره در عین دویدن هزار آهو به یک گردن کشیدن
 چو پستان‌ها عیان از لوح سینه خیالات دل بی رحم و کینه
 عیان ما فی الضمیرش غیر انصاف تمامی از بلورین حقه ناف
 قلم را بعد این پا رفته از پیش نبودستش خبر نقاش از خویش
 چه سازد چون کند کلک سخن گونمی گنجد چو اینجا یک سر مو
 بجا باشد کند نقش از نشست‌ی رسانیدن به ساق پاش دستی
 زهی نقاش سحر آیین که بنمود سراپا آنچه از پا تا به سر بود

وصف شبیه عاشق و معشوق با هم

کنون بنگر که چون با کلک اعجاز نموده رسم حُسن و عشق را باز
 بود ربط تن و جان از چه عالم کشیده عاشق و معشوق با هم
 مجسم صورت راز و نیازی ز هر تمثال محمود و ایازی
 سراپا کاوش دل‌های سنگین کشیده هر کجا فرهاد و شیرین
 عیان پاداش دین و حبّ دنیارقم گردید چون یوسف زلیخا
 فزون از طول و عرض دشت و هامون نمایان ناز لیلی عجز مجنون
 غرض اینجا بدون حرفِ دعوی ز صورت پی توان بردن به معنی
 صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۵۳

تجدید تعریف عمارت

قلم باز از پی وصف عمارت رقم سازد نکو نقشی به دقت
 که تا گشت این بنا بر پا ز هر سودر و دیوار گشتند آفرین گو

صفت سرکار و معمار

به گردش از پی انجام این کارچو روز و شب در آن معمار و سرکار
 چه سرکاری که هر کاری که فرمودتوان گفتن که سبقت در عمل بود
 ز اخلاص شه دین مخلصش نام عیان ز آغاز کارش حسن انجام
 ید طولی هر انگشتی بدستش به هر کاری چون کسری بند و بستش
 ارسطو رای و افلاطون عزیمت سراپا عین هوش و مغز فطرت

تفصیل کار فرمودن سرکار به هر صنفی

در آغاز بنا گفتی به معمار کنون طول زمان را ریسمان کار
پی کاری که خواهد رنگ ریزد رود خاکستر از افلاک بیزد
نماید هر چه را سازد عیانی ز عیش جاودانی ریسمانی

کار فرمایی سرکار به بنا و تعریف بنا

شدی بر پا ز بنا چون زدی هی حباب آسا همان دم پوشش و پی
چه بنایی کز آب و خاک عالم مکرر ساختی فردوس و آدم
طلب نا کرده از مزدور خشتی بیا می داشت بنیاد بهشتی
زهر خشتی که روی خشت می هشت به دست خود گل صد برگ می کشت
نمودی آنچه بنمودی ستاره در اینجا صرف جای خشت پاره
به هر جا می زدی مشت گلی راعیان می ساختی جای دلی را
به هر سقفی که می بستی مقرنس سکون می یافت چندین چرخ اطلس
اساسی را که کرد از سنگ بنیادز شیرین کاریش شد زنده فرهاد

صفت گچکار و تعریف گچ

نگه کردی اگر بر روی گچ کار سفیدی بود کردی تا نگه کار
به هر سمتی که مشتی گچ رساندی طلوع صبح آن جا خشک ماندی
به دیواری گزین گچ شمشه می بست به پشتش پرتو مهتاب می جست
چو واماندی ازین گچ آنچه را بیخت کواکب بود بر روی فلک ریخت
صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۵۴

تعریف نجاری و نجار

نرانده بر زبان حرفی ز نجار که آویزان شدی درها به دیوار
چه درها صاف تر از شیشه دل تمام آئینه احوال منزل
درون هر سرا هر چیز بودی ز صافی بهتر از بیرون نمودی
در استحکام یک سر چون دل سخت تمامی صلب و جوهر دار و یک لخت
به رنگ پرده دل صاف و رنگین سراپا یک کف دست نگارین

تفصیل شبیه آنچه سرکار سفارش فرموده، به چه کیفیت کشیده

شبیه هر چه فرمودی به نقاش همان را جلوه دادی در نظر فاش
اگر می خواستی تمثال گلغام گلابش می کشیدی ز آب حمام
و گر سیمین تنی تصویر می خواستی به رخت خواب کارش می شدی راست
گرش بودی تمنا شبه گلشن ز نسرينش شدی لبریز دامن

ز بزم باده گر می گشت خرسندنگشتی پاش هرگز بر زمین بند
رساندی هر خیالی تا به خاطر همان ساعت بعینه بود حاضر

صفت اهتمام سرکار به عمله عمارت

ز اصرارش شدی بی شبه مزدور به دستی گل، به دستی خشت محشور
یکی روزانه را ده داده بس مزد تمام شب نمودی گل کشی دزد
رسانیدی به جایی کار گل راکه خوردی کیمیاگر خون دل را
میسر بود تحصیل مطالب برون چون آمدی خشتی ز قالب
زهی سرکار حکمت کار دانا که فردوس چنین کردی مهیا
از آن در هر کمالی هست کامل که شه را بنده است از جان و از دل
بود در بندگی ممتاز اقران چو شاهنشاه دین از پادشاهان
باید رونق روی زمین را غلامی این چنین، شاهی چنین را

مدح و ثنای بندگان شاهنشاهی ظل الهی

سر شاهان خدیو ملک اقبال به فرمانش روان روز و مه و سال
فروغ آفتاب دولت و جاه سپهر سلطنت سلطان حسین شاه
شه والانسب دارای اعظم چراغ دودمان نسل آدم
به حق شایسته فرمانروایی چو پیغمبر به احکام خدایی
صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۵۵ به عهد دولتش از جوش همت نباشد هیچ کس را هیچ حاجت
چنان خلق از غنا دارند مایه که حاجت نیست طفلان را به دایه
سحاب جودش از یک قطره ریزش محیطی بر محیط آفرینش
ز حفظش گر بیابد شعله نیرو در آرد باد صرصر را به زانو
به بال قوتش سرگرم پرواز کبوتر بچه‌ها در بیضه باز
نموده از هوای عدل پیشه‌چو رگ در سنگ خارا شیشه ریشه
نهد از عجز بر نقش پیش ... روز بس ترسیده چشم شیر از آهو
به استهزاء کشد رندانه در پیش به عهد طبع شوخش گرگ را میش
کلامش نیست جز حرف مروّت همین دالست بر عین عدالت
کند چون عزم تعمیر دلی راببخشد عالم آب و گلی را
به فرمان چنین فرمانروایی تواند شد به پا این سان بنایی
که یک سر شهریاران و شهانش چنین سازند وقف آستانش
کنون نیکو بود از عام و از خاص دعای این چنین شاهی به اخلاص
ز تاریخ بنا هم ناگزیر است که کلک بندگی را دستگیر است
پی تاریخ گفتا صدق تیت مکان دولت و جای سعادت (۱۱۰۶)

الهی تا بنای دهر برپاست اثر از گردش افلاک پیداست
 بود این شاه دین را جاودانی به بخت پادشاهی کامرانی هو، لراقمه
 بوده تا گردون، مدارش بر نقیض مدعاست رو اگر خواهی کند دنیا علاجش پشت پاست
 عاقبت رفتیم و خود را در ره او سوختیم تا بداند آنچه می آید ز ما بوی وفاست
 جنت ای ناصح بکار من نمی آید برو غیر کویش هر کجا باشم نمی دانم کجاست له
 آنچه از اوج جفا در راه او بر ما گذشت خارِ پا گام نخست از چشم خون بالا گذشت
 هر کف خاکیش مجنوبی ز غم فرسوده است ناقه بی محملی گویا از این صحرا گذشت
 شوق استقبال ... «۱» زمان را پیش بردهمچو دی از وعده امروز او فردا گذشت
 ز آتش جانسوز دل یک شعله شد مدّ نگاه گرم با غیر آمد و از پیش چشم ما گذشت
 پاره‌های دل درست از دیده آمد بر کنار خورد بر هم تا شکست این کشتی از دریا گذشت

(۱). یک کلمه سیاه شده است.

صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص: ۹۵۶ هیچکس اول ز اسباب جهان دل بر نداشت اشک حسرت آمد آخر از سر
 دنیا گذشت

می شود در کوی جانان عاقبت منزل گزین چون و دادش هر که را راه از در دلها گذشت و لراقمه
 می شود پیوند داغ تازه‌ای حاصل مرا آه سوزانی که می گردد کره در دل مرا
 عاجز دلخسته ارباب دولت مانده‌ام سالها شد بر سر سنگست پا در گل مرا

پا کشیدم از تردد، دست داد آسایش خواب راحت برد ازین منزل به آن منزل مرا شکسته بسته‌ای که به عبارت اخیری نتایج طبع
 قاصر و شاهدان سراچه خاطر فاترش نامند و بعضی در لباس مثنوی و برخی در جامه غزل درین گلشن بی‌خزان چنان که به حسب
 صورت و معنا مجمع ارباب کمال است، به مقتضای المأمور معذور، حسب الفرموده منتخب قصیده بزرگ منشی و غنودن صحیفه
 قابلیت و نیکو روشی آقای حاجی محمد ... سلّمه الله تعالی فراهم آورد؛ چشم داشت آن دارند که به یمن نظر اصلاح شایسته
 گوشه نشینی انجمن دیده وران کردند. العبد الاقل ابن محمد مؤمن، محمد علی نصر آبادی، فی شهر سنه ۱۱۱۱.
 صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۳، ص: ۹۶۱

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید
 بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی
 آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در
 دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

